بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه : مهدوی، سیدحسین، ۱۳۵۵-

عنوان و نام پدیدآور : به سوی دیدار یار، دفتر دوم: (اصلاح نفس)/ سیدحسین مهدوی.

مشخصات نشر : اصفهان: نورالحیات، ۱۴۰۳-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره ٩٧٨-٦٢٢-٥٩٨٥-٨٧-٢ : ؛ ج.١ ٩٧٨-٦٢٢-٥٩٨٥-٨٩-٦ : ؛ ج.٢ ٩٧٨-٦٢٢-٥٩٨٥-٩٠-٢ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه

عنوان دیگر : اصلاح نفس.

موضوع : نفس -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
Spirit -- Religious aspects -- Islam
نفس -- جنبه‌های قرآنی
Spirit -- Qur'anic teaching
نفس -- احادیث
Spirit -- Hadiths
خودسازی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
Self-actualization (Psychology) -- Religious aspects -- Islam
خودشناسی -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
Self-perception -- Religious aspects -- Islam

رده بندی کنگره : BP۲۱۶/۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۲

شماره کتابشناسی ملی : ۹۶۷۹۴۳۶

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

به سوی دیدار یار، دفتر دوم (اصلاح نفس)، جلد اول

مؤلّف: حسین مهدوی

انتشارات: نور الحیات

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۹۸۵-۸۷-۲

مجوز چاپ: اول - ۱۴۰۳

به سوی دیدار یار، دفتر دوم (اصلاح نفس)

تقدیم به محضر گل‌های سرْسبد خلقت،
حضرت خاتم‌الأنبیاء و سیّدالأوصیاء و
فاطمه زهراء و فرزندان معصوم‌شان
و همچنین حضرت أباالفضل العبّاس
و زینب کبری و فاطمه معصومه
علیهم السلام که حیات خویش
را فدای بشر نمودند تا او را از
جهنم رذائل به بهشت
فضائل سوق دهند.

فهرست مطالب

تذکر چند نکته:

۱ـ مطالب منقول در این اثر، یا از قرآن و روایات است و یا از عرفاء و اولیاءالله و یا درباره عرفاء و اولیاءالله، لذا شایسته است که به این کلمات اهمیت داده شود.

۲ـ از آنجا که اصل و اساس در هر سخن، کتاب خداوند و سخنان اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» است، لذا حق این است که در هر موضوعی از جمله موضوعات مطرح در این اثر، از این دو منبع پاک مطالبی بیان شود، و اما دلیل اینکه در این اثر، مطالب منقول از عارفان که خود ریزه‌خوار این دو سفره هستند، بیش از مطالب منقول از قرآن و عترت است، این است که حقیر فقط برخی از آیات و روایاتی را که حین مطالعه کتب مورد استناد در این اثر مشاهده کرده‌ام، آورده‌ام. و این خود کوتاهی و تقصیری از طرف اینجانب است که عذرخواه درگاه حضرت عذرپذیر می‌باشم.

۳ـ از آنجا که مخاطب ما، همه افراد؛ اعم از عامی و عالم است، لذا برخی از مطالب این اثر به دلیل برخورداری از برخی اصلاحات، فهمش مقداری مشکل‌تر از سایر مطالب پیش‌رو بوده و اختصاص به مخاطبینی دارد که با این اصطلاحات مأنوسند.

۴ـ سعی شده است متون منقول، همان عبارات منبع باشد، اما در پاره‌ای از موارد به دلائلی مثل روان و واضح شدن متن، با حفظ مضمون و معنای مدّ نظر مؤلف آن کتاب، مقداری دخل و تصرف صورت گرفته است.

۵ـ ترجمه بسیاری از آیات را از ترجمه آقای مهدی فولادوند آورده‌ایم.

۶ـ در این مجموعه علاوه بر سایر کتب، از کتب موجود در نرم افزارهای مراکز و مؤسسات زیر بهره گرفته شده است که از آنان تشکر می‌کنیم:

الف: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور).

ب: مؤسسه آئین مکتب وحی.

۷ـ عباراتی که در میان {} قرار دارد از مؤلف این اثر است.

۸ـ در پاورقی‌ها مطالبی که مربوط به مصنف، مؤلف، مقرّر، مترجم، مصحّح و... کتابی که مطلب را از آن نقل کرده‌ایم است، داخل [] گذاشته‌ایم.

مقدمه

زندگی بدون عشق و محبت، مردگی است نه زندگی. زندگی آن است که در آن، دل، دلدار داشته باشد، و اما نه هر دلداری.

دل گوهری عرشی است، لذا هر دلداری لیاقت او را ندارد. دلدارهای زمینی دل را زمینی می‌کنند، پس باید به دنبال دلبر دیگری بود. با قدری فکر و تأملّ و بررسی آیات و روایات، بدین نتیجه می‌رسیم که بالاترین، زیباترین و پاک‌ترین دلدار و دلبر ذات حضرت دوست است.

بهشت اگرچه زیبا و لذت‌بخش است، اما بهشت‌آفرین کجا و بهشت کجا؟!

انسان اگر خواستار سعادت و رسیدن به سعادت و لذّات است، هیچ سعادت و لذّتی بالاتر از وصال بهشت‌آفرین نیست.

همانطور که از آیات شریفه و روایات برمی‌آید برای حرکت به سوی دیدار یار و رسیدن به آغوش حضرت دوست، شناختن نفس و سپس تهذیب و اصلاح آن، دو مقدمه لازم می‌باشند، و سپس بعد از این است که با معرفت و شناخت پروردگار که عشق و محبت او را به دنبال دارد، می توان در مسیر مشاهده و وصالش قرارگرفته و به سعادت ابدی نائل گشت.

بر همین اساس ما نیز در این اثر، مباحث مدّنظرمان را در سه دفتر گردآوری نموده‌ایم:

دفتر اول: معرفت نفس.

دفتر دوم: اصلاح نفس.

دفتر سوم: معرفت و محبت خداوند متعال.

لازم به ذکر است که: دفتر دوم قبلا تحت عنوان «به سوی او (دائرةالمعارف سیر و سلوک)» مجوز چاپ گرفته و به صورت دیجیتالی منتشر شده است.

و اینک جلد اول از دفتر دوم، تقدیم شما خوانندگان می‌گردد.

عوالم پیش رو (ملکوت، جبروت، لاهوت)

کلیات

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: بدان که عوالم بین انسان و خدا را که باید سالک عبور کند، به چهار عالم تعبیر فرموده‌اند:

اوّل: عالم طبع، که آن را نفس و عالم حسّ و عالم شهادت و عالم مادّه و عالم ملک و عالم ناسوت نیز گویند.

دوم: عالم مثال، که آن را عالم برزخ و عالم خیال و عالم قلب و عالم ملکوت نیز گویند و در فارسی از آن به عالم دل تعبیر می‌کنند.

سوم: عالم عقل، که آن را عالم روح و عالم تجرد از مادّه و صورت و عالم جبروت نیز گویند و در فارسی از آن به عالم جان تعبیر می‌کنند.

چهارم: عالم ربوبی، که آن را عالم لاهوت نیز گویند و در فارسی از آن به جانِ جان یا عالم جانان تعبیر کنند.

و چون انسان بخواهد یا به موت ارادی که موت نفس امّاره است، یا به موت قهری که موت طبیعی است، از عالم ناسوت و طبع عبور کند، از قیامت صغری عبور کرده است، چون کشمکش با نفس امّاره، یا گیر و دار در میدان جهاد، عبارت از تحقّق قیامت صغری و عبور از آن، عبور از قیامت صغری خواهد بود.

و در این حال، انسان خود را در عالم مثال می‌بیند و برای تجاوز از آن نیز باید مجاهده کند. این مجاهده را قیام و تحقّق قیامت وُسطی گویند که در عالم مثال و ملکوت صورت می‌گیرد و عبور از عالم مثال به عالم عقل و جبروت را، عبور از قیامت وسطی گویند.

و چون انسان، در عالم عقل و جبروت وارد شد، برای طی مراحل این عالم نیز باید مجاهده کند و بنابراین قیامت کبرای انفسیه، قائم و متحقّق می‌شود، لذا قیامت کبری در عالم جبروت

و عقل خواهد بود و عبور از عالم جبروت و عقل به عالم لاهوت را، عبور از قیامت کبرای انفسیه گویند.[۱]

ب: این مطلب هیچ جای شبهه و شک نیست که تا تمام مراتب و درجات عالم پایین‌تر طی نشود، به عالم بالاتر نتوان صعود نمود.

ولیکن دو نکته در اینجا قابل توجّه است:

نکته اول: آنکه اقامت در عالم بالاتر متوقف است بر اقامت عالم پایین‌تر و امّا صرف اطّلاع موقّتی و حصول مجرد حال و ادراک بعضی از خصوصیات آن، متوقف بر اقامت در عالم پایین‌تر نیست. مثلاً کسی که بخواهد در عالم عقل اقامت کند، باید حتماً از جمیع مراحل عالم مثال عبور کرده باشد ولیکن ممکن است بر کسی که از مثال عبور نکرده باشد، به طور حال، بعضی از خصوصیات و آثار عالم عقل هویدا گردد؛ و هکذا الامر نسبت به عالم عقل با عالم لاهوت.

نکته دوم: آنکه عبور از عالمی مستلزم اطلاع بر جمیع آثار و خصوصیات آن عالم نیست. چه بسا ممکن است افرادی از عالم مثال عبور کنند، بدون آنکه مکاشفات صوریه ملکوتیه به طور تفصیل برای آنها پیدا شود، بلکه فقط به واسطه منامات، بعضی از صور مثالی را ادراک کنند، یا در خواب کشف بعضی از امور مثالی از ماضی و آینده برای آنها بشود، چنانچه از مرحوم آیت‌الحق آقای حاج میرزا علی آقا قاضی «رِضْوَانُ‌اللّهِ‌عَلَیْهِ» نقل است که می‌فرمودند: «مرحوم شیخ زین‌العابدین سلماسی که از مقربان و اخصّاء مرحوم آیت‌اللّه سید مهدی بحرالعلوم بوده است، تمام مکاشفاتش در خواب بوده است.» بلی برای عبور از عالمی، اطلاع و کشف اجمالی بر آثار و خصوصیات آن عالم حتمی است.[۲]

ج: بندگان مُقرَّب و مُخلَص خدا مرگ ندارند، و به دنبال آن، حیات بعد از مرگ نیز ندارند؛ و تمام عقبات[۳] و کریوه‌راه‌هایی[٤] را که غیر آنان باید طی کنند، از فزع و ترس و شنیدن صیحه دنیوی و نگرانی‌های حال سکرات مرگ و عذاب‌ها و سؤال‌های قبر و صیحه‌ای که در قبر زده

---

۱. رساله سیر و سلوک / ۱۰۱.

۲. رساله سیر و سلوک / ۷۲.

۳. گردنه‌ها.

٤. گردنه‌ها و پرتگاه‌ها.

می‌شود و کندن لباس برزخی و مثالی در قبر ـ که این را نفخ صور إماته گویند ـ و آیاتی که بعد از آن صیحه تا نفخ صور دوم به وقوع می‌پیوندد ـ که آن را نفخ صور إحیاء گویند ـ و این مجموعه را آیات واقعه در بین‌النّفختین نامند، تمام این راه‌ها از آنان برداشته شده است؛ یعنی این صعوبت‌ها و عقبات را خود در دنیا با پای مجاهده با نفس امّاره طی کرده، و پاک و پاکیزه به بهشت وارد شده و در آنجا با خوبان به نعمت‌های بی‌زوال الهی متنعّم‌اند.

هیچ چاره‌ای از پیمودن این راه‌ها نیست، زیرا صعود انسان به مقام نفس و طلوع قیامت انفسیه از ضروریات است، و این صعود، بدون طی درجات و مراتب مادون صورت نمی‌گیرد، وگرنه طفره لازم می‌آید و طفره محال است.

پس اگر مانند مقرّبین و مُخلَصین و السّابقین، این راه‌ها به همّت والای انسانی و به پای توفیق الهی و صبر و جهاد با نفس که جهاد اکبر است طی شد، فَبِها الْمَطْلوبُ و الّا بدون اختیار، پس از مرگ بلکه قبل از آن اضطراراً و کرهاً انسان را از این عقبات عبور می‌دهند.[۱]

د: فرض کنید: ...دیواری است طولانی، و در پشت آن، بهشتی برزخی قراردارد.

به ما می‌گویند: شما باید از اینجا حرکت کنید و بروید در آن باغ! و این سیری است که تمام افراد بشر بدون استثناء باید داشته باشند و وارد عالم برزخ گردند.

اگر انسان در اثر تعلیمات الهیه و متابعت از دستورات خدا، تزکیه نفس کرد و به مقام طهارت رسید و سرّش را پاک نمود، به طوری که بتواند موجودات عالم ملکوت را در اینجا ببیند، او یکسره به سراغ دیوار می‌رود، و آن را با کلنگ و چکش می‌زند، تا بالأخره سوراخش نماید، و سپس کم‌کم سوراخ را توسعه می‌دهد تا بتواند از داخل آن وارد باغ شود.

او در این دنیاست، ولیکن به برزخ رسیده است؛ و راهش، راه مجاهده با نفس است، که آنچه را که خدا می‌گوید، پیروی کند و آنچه را که نفس امّاره امر می‌کند، از آن پرهیز نماید.

این کلنگ و چکش‌هایی را که می‌زند و از هر ضربه‌ای یک تکه سنگی می‌افتد، حکم آن اعمال صالحه‌ای است که انسان در دنیا انجام می‌دهد و با هریک از اعمال صالحه، یک رفع حجابی می‌شود، تا بالأخره این دیوار برداشته می‌شود و انسان وارد باغ می‌گردد.

---

۱. معادشناسی، ج ۴ / ۲۸۸.

افرادی که این کار را نمی‌کنند، اعمال صالحه‌ای انجام نمی‌دهند تا بتوانند این دیوار را شکافته و وارد آن باغ شوند، یا اعمال صالحه‌ای انجام می‌دهند امّا کم و بیش، چکشی می‌زنند به دیوار، امّا نه مرتّب، زمان هم که دارد می‌گذرد، چون این دیوار زمان است که بین ما و آن باغ واقع شده است...

اینها یا موفّق می‌شوند بالأخره پس از یک سال، دو سال، ده سال و کمتر و بیشتر آن دیوار را بشکافند و وارد عالم برزخ شوند، یا اینکه موفّق نمی‌شوند و این طی زمان اضطراراً آنها را به امتداد دیوار جلو می‌برد، تا آنکه دیوار زمان آنها به پایان می‌رسد، یعنی مرگشان می‌رسد. آنجا بالأخره نقطه‌ای است که باید وارد برزخ گردند...

دیگر نمی‌دانند که آن برزخ، روبروی آنهاست و یک دیوار بیشتر فاصله نیست، از روبرو باید رفت نه از درازای دیوار! ولی چون همّت شکستن این سدّ را ندارند، چرخ زمان پیوسته آنها را به جلو می‌برد، تا هنگام مرگ برسد، و دیوار خراب گردد و وارد برزخ شوند...

امّا راجع به قیامت نیز مطلب از همین قرارست.

فرض کنید آن کسانی که وارد برزخ شده‌اند، پشت آنها باز هم باغی است به نام قیامت، به نام تجلّیات نفس، ولی باز هم بین آن باغ و بین این باغ برزخی دیواری فاصله است.

اگر آن کسانی که در عالم مثال وارد شده‌اند بتوانند با تزکیه نفس و مجاهده با نفس امّاره، خود را از لَوث عالم صورت، پاک کنند و سرّ خود را تطهیر نمایند و غیرخدا را در عالم وجود خود داخل نکنند و تمام کارها و افکار و حرکات و سکنات آنها طبق امر خدا باشد، آن حجاب قیامتی هم از جلوی چشم آنها برداشته می‌شود، و با اینکه در دنیا هستند و روی زمین طبع و عالم زمان زیست می‌کنند، از برزخ وارد عالم نفس و قیامت شده و آن بهشت‌هایی که در عالم قیامت وعده داده‌شده است، همه در نزد آنان حاضر و مشهود است.

افرادی که این کار را نمی‌کنند، رفته‌اند در برزخ، امّا نمی‌توانند بروند در قیامت، آنان باز هم باید آن دیواری که در جلوی آنان قراردارد و بین آنان و قیامت فاصله شده است را طی کنند تا برسند به زمانی که در نفخ صور در عالم قیامت حاضر شوند...

افرادی که در دنیا هستند، میتوانند هم به برزخ برسند و هم به قیامت، و مشاهده کنند که عالم برزخ بر این عالم طبع احاطه دارد، و عالم قیامت بر عالم برزخ و دنیا هر دو احاطه دارد....

ائمّه طاهرین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» و اولیای خدا در دنیا، برزخ و قیامت را پیموده‌اند، حساب و کتاب و صراط و میزان و عدل و بهشت و جهنّم، همه را دیده و عبور کرده‌اند، و به مقام فناء در ذات حضرت احدیت رسیده و سپس به این عالم رجوع کرده و برای ما خبر آورده‌اند.

«وَ يَقُولُونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أَنْ يَكونَ قَريباً.[1] و می‌گویند: قیامت چه زمانی است؟ ای پیامبر! بگو: امید است که نزدیک باشد.»[2]

ه: در بسیاری از کلمات عرفاء و علماء اخلاق دیده می‌شود که تسلّط بر عالم مثال و عقل و ورود در عالم توحید را متوقّف بر کسر قوای طبیعیه و از بین بردن آنها دانسته‌اند؛ و این تعبیر چه بسا موجب اشتباه می‌شود. چه، بعضی ممکن است چنین پندارند که: با وجود قوای طبیعیه و وجود طبع و نفس و مادّه و زندگی در عالم اکل طعام و مشی در اسواق، وصول به مراتب و مراحل عالیه، ممتنع است. با آنکه چنین نیست، بلکه نیل به تمام مراحل عالیه و عوالم ماوراء مادّه و وصول به مقام قلب و عقل و توحید مطلق و تحقّق موت ناسوتی و ملکوتی و جبروتی و تحقّق و عبور از قیامت انفسیه صغری و وسطی و کبری، در این نشأه ممکن است و با وجودی که شخص در اینجا زراعت می‌کند و تجارت می‌نماید و نکاح می‌نماید می‌تواند به واسطه مجاهده با نفس امّاره از همه این مراحل عبور کند و برزخ و قیامت و سؤال منکر و نکیر و عوالم حشر و نشر و سؤال و عرض و میزان و صراط و حساب و تطایر کتب و اعراف و بهشت و شفاعت و دوزخ را در اینجا طی کند و بدون حساب و کتاب، وارد در بهشت گردد.[3]

و: تمام موجوداتی که در این عالم هستند به واسطه یک موجود مدبّر الهی اداره می‌شوند. انسان مادّی یک مَلَک مقرَّبی دارد که او را رشد می‌دهد و حفظ می‌کند، هر یک از اصناف حیوانات، نباتات، جمادات، و هر ذرّه‌ای از موجودات این عالم اینچنین هستند.

و به طور کلّی تمام عالم شهادت که عالم ظاهر و عالم مُلک است، در تحت اراده و سیطره یک عالَم ملکوت است که آن عالم ملکوت، عالَم حقیقت و معنی و باطن است.

---

۱. سوره اسراء / ۵۱.

۲. معادشناسی، ج ۵ / ۱۵۰.

۳. رساله سیر و سلوک / ۶۵.

قدرت و عظمت آن عالم از این عالم بیشتر است و می‌تواند این موجودات را در تحت شرائط خود تربیت کند و سیر دهد؛ آن موجودات را ملائکه می‌گویند.

تعداد ملائکه به حساب درنمی‌آید. به اندازه ذرّاتی که در این عالم موجود است و در عالم مُلک خلق شده است، ملائکه موجود است؛ هر قطره از باران که از آسمان می‌ریزد یک فرشته موکل بر حفظ و حراست و پائین آوردن آن است.

هر دانه گیاهی که از زمین می‌روید و هر حبّه از حبوباتی که بیرون می‌آید و رشد می‌کند و می‌رسد، حتّی دانه اسپند، چنانچه در روایت وارد است، برای هرکدام از آنها مَلکی گماشته شده که آن را طبق وظیفه و شرط و سنّت الهیه‌ای که به او تفویض شده است حفظ کند، رشد دهد، برساند و تا سرحدّ کمال آن، آن را مواظبت و مراقبت نموده و از وظیفه پاسداری در برابر جهات حیاتیه و تغذیه و رشد دادن آن دریغ ننماید.

باد که می‌وزد فرشته‌ای، بلکه بادهای مختلف، از باد شمال و باد جنوب و باد دبور[۱] و باد صبا[۲]، فرشتگان مختلفی دارند، بادهای رحمت و بادهای غضب، بادهای مهلکه و مسموم و نسیم‌های لطیف و جان‌پرور. و ابرهای آسمان، ابر سپید و سیاه، ابر انبوه و پرپشت و ابر کم‌پشت، ابر تگرگ و برف و باران هرکدام دارای فرشتگانی هستند؛ این فرشتگان هرکدام دارای مأموریت‌های متفاوتی هستند که بر حسب اختلاف قوا و سرمایه‌هائی که خداوند به آنها داده است تفاوت می‌کنند.

مراتب حیات انسان از قوای هاضمه و تغذیه و رشددهنده و رفع‌کننده و جاذبه و دافعه و تبدیل‌کننده و ماسکه و غیرها همه در تحت تدبیر و اداره ملائکه مختلفی هستند.

این یک واقعیتی است براساس یک واقعیت فلسفی که: موجودات عالم طبع و مادّه در تحت سیطره موجودات عالم مثال و صورت، و آنها در تحت سیطره موجودات عالم نفس و ملکوت اعلی، تا برسد به مقام اسماء و صفات الهیه و بالاخره به اسم اعظم حضرت واحدیت و مقام لا اسمَ و لا رسم حضرت احدیت جلَّ و عزَّ تبارَک و تقدَّس.[۳]

---

۱. بادی که از مغرب به طرف مشرق وزد.

۲. بادی است که از مابین شرق و شمال وزد.

۳. معادشناسی، ج ۳ / ۱۲۶.

۲ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:

ظهور اعمال و غیبیات آنها به حسب عوالم برزخ[۱]، ملکوت[۲]، و جبروت متفاوت است، زیرا بدیهی است که قرب، حقیقت ایمان، علم، و سایر کمالات امکان ندارد در عالم ملک ظهور یابند، زیرا عالم ملک تنگنا دارد و گنجایش این ظهورها را ندارد.

عالم برزخ نیز نمی‌تواند آنها را اظهار نماید. همچنانکه عالم ملکوت نیز نمی‌تواند حقیقت علم و توحید را نمایان سازد، زیرا جایگاه این امر عالم جبروت است.

بنابراین عالم برزخ، انوار اعمال واقع در این عالم نظیر احسان به بندگان را به صورت نور سرور موجود در قلب مؤمن، نمایان می‌سازد، زیرا این نور در عالم ملک ظاهر نمی‌شود. چون این عالم محل ظهور انواری است که با حس مقید احساس می‌شوند. اما نور سرور در عالم برزخ به صورت فرشته‌ای نورانی ظاهر می‌شود و قبل از ورود روح به عالم برزخ، به آنجا وارد می‌شود و در حالی که دارای صورت فوق‌العاده زیبا و پرنور و درخشان است، به فرد مؤمن سلام می‌کند و هم‌زمان با درود فرستادن بر وی، نام او را بر زبان می‌آورد و می‌گوید: «یا ولی‌اللّه!»

قرب به خداوند در طاعات و عبادات نیز در عالم ملکوت ظهور می‌یابد.

اعمالی نیز که وجهه ملکی ندارند، مانند نماز، روزه، حج، و... نیز به همین صورت در عالم ملکوت ظهور می‌یابند. همچنانکه جای ظهور معارف، علوم، و حقایق در جبروت است. به طوری که قرآن، به اعتبار قرائتش در عالم ملکوت ظهور می‌یابد. این است که به قاری گفته می‌شود: «اقرأ و ارق؛ بخوان و ارتقا پیدا کن.»[۳]

اما به اعتبار علم آن، ناگزیر باید در جبروت و بهشت عقلی ظهور یابد.

سایر موارد نیز به همین‌گونه‌اند.

از اینجا روشن می‌شود که اینکه آن عالِم جایگاه مجلسی «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» را در خواب دیده بود و از ایشان پرسیده بود که: پس از مرگ چه اتفاقی برایش افتاد، معلوم می‌شود. [مجلسی در

---

۱. ظاهراً مرادشان ملکوت اسفل است.

۲. ظاهراً مرادشان ملکوت اعلی است.

۳. [کافی، ج ۲ / ۶۰۶.]

جواب این عالم] بحارالانوار را پیش از هر چیزی نام برده بود که آن را نزد خداوند آورده است، ولی خداوند به او گفته بود که: «تو در نزد ما سیبی داری که آن را به یک بچه یهودی داده‌ای.» اینجا ممکن است این توهم پیش بیاید که بحار نزد خداوند رد شده است.
هرگز و باز هم هرگز چنین چیزی نیست، بلکه مفاد این رؤیا این است که دادن سیب از آنجا که دارای وجه ملکی است، باید برخی از خواص آن در برزخ نمایان شود، تقرب به خداوند در ملکوت، و بحارالانوار در جبروت. بنابراین تدبر کن تا با حقایق آشنا شوی.[۱]

۳ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:
عالم خلق را که مقصود از آن عالم طبیعت است، مادّه و شکل است، و عالم مثال اکبر را شکل است و مادّه نیست، و عالم عقل را نه شکل است و نه مادّه.[۲]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:
الف: هرکس هستی خویش را از دست بدهد، جهانش عوض می‌شود، وگرنه جهان به جای خود باقی است.[۳]
ب: سالکین اُمم سالفه و شرایع ماضیه کمالاتشان محدود بوده، پس از حصول فناء و نیستی خود، فقط می‌توانستند مشاهده اسماء و صفات پروردگار را بنمایند و بالاتر از این مرحله را گمان نمی‌بردند؛ و سرّ آن این بود که نهایت معرفت آنان منتهی به کلمه «لا اله إلّا اللّه» می‌شد که حاصل آن شهود ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و جمالیه است، ولی سالکین امّت رسول اکرم «صَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» از این مرحله بس بالاتر رفته به مراحل بعدیه اطّلاع پیدا نموده‌اند و به مراحلی که قابل شرح و بیان نیست راه یافته‌اند و علّت آن این است که: جمیع دستورات اسلامیه راجع است به کلمه «اللهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفْ»[٤].

---

۱. رشحات‌البحار / ۳۷۸.
۲. دو رساله مثل و مثال / ۱۸۸.
۳. راز دل / ۲۶۶.
٤. خداوند بزرگ‌تر و برتر از آن است که به وصف درآید.

و بنابراین اساس، قهرا مراحلی را که سالک مسلمان طی می‌کند به جایی منتهی می‌شود که قابل شرح و بیان و توصیف نیست و این به مناسبت ارتباط سلوک با کلمه مبارکه «اللهُ اکبر مِنْ أَنْ يُوصَفْ» است. لهذا خود انبیاءِ سلف نیز مافوق مقام شهود اسماء و صفات الهی چیزی را گمان نمی‌بردند تا با طائر همّت، قصد پرواز به آن آشیان را بنمایند. از این روی در دنیا که به انواع ابتلائات دچار می‌شدند متوسّل و متمسّک به ولایت معنوی و روحی رسول‌اللّه و أمیرالمؤمنین و صدّیقه کبری و اولاد طاهرین‌شان «عَلَيْهِمُ‌الصَّلَاةُ‌وَالسَّلَامُ» می‌شدند و آنگاه نجات می‌یافتند و این همان مقام ولایت کبرای معنویه ایشان بود که دفع هموم و غموم از آن انبیاء می‌کرد.

اجمال این مقام گرچه برای آنان مُدرَک بود و بر همین اساس متوسّل به مقامات عالیه طاهرین می‌شدند، لیکن کیفیت و خصوصیت آن برایشان معلوم نبود و تا آخر عمر بر آنها مجهول می‌مانْد. فقط از آیات کریمه قرآن استفاده می‌شود که برای حضرت ابراهیم «عَلَى‌نَبِيِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَيْهِ‌الصَّلَوةُ‌وَالسَّلَامُ» یکی دوبار به طور حال نه دوام، روی داد که بتواند حقائق عالیه و فیوضات کامله را شهود نماید، ولی استمراری نداشت و مقام آن در سرای دیگر برای آن حضرت محقّق خواهد بود.[1]

ج: نظام عالم آخرت یقیناً با نظام این عالم فرق می‌کند. مثلاً انسان در دنیا پس از غذا خوردن سیر می‌شود و گنجایش خوردن چیز دیگر را ندارد و اگر بخورد می‌ترکد، ولی در آن جهان هر قدر بخورد، سیر نمی‌شود، و لذت‌های دیگر از قبیل جماع و غیره نیز به این صورت است. و نظام عالم برزخ نیز اجمالاً با نظام این عالم فرق دارد.[2]

۵ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

---

۱. رساله لب‌اللباب / ۷۴.

۲. در محضر علّامه طباطبایی / سؤال ۳۸۳.

عوالم و نشآت وجود بر سه قسم است: عالم دنیا؛ یعنی سرای طبیعت و طبیعیات، و عالم برزخ؛ یعنی عالم نفوس، و عالم آخرت؛ یعنی عالم ارواح رها و آزاد شده از قیود طبیعت و قیود برزخ.[۱]

۶ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: پادشاهی که یک پسر نازپرورده در دربار داشت، دید اگر تا آخر کار، شاه‌زاده در این ناز و نعمت بماند، لیاقت جانشینی او را نخواهد یافت و روزی که به قدرت برسد، مردم را در زحمت می‌گذارد و به آنها زورگویی می‌کند، این بود که به مأمورانش دستور داد: به بهانه گشت و تماشا او را به کویر خشک و دورافتاده‌ای در کنار ده ویرانه‌ای ببرند و رها کنند و بازگردند. آنها هم همین کار را کردند.

شاه‌زاده که با آن لباس‌های اشرافی تنها در کویر مانده بود، قدم می‌زد و با خود حرف می‌زد و مردم آبادی‌های اطراف را که رد می‌شدند، به جای خدمه کاخ می‌گرفت و به آنها امر و نهی می‌کرد که تخت مرا فلان‌جا بزنید و صبحانه مرا بیاورید و...

مردم اوّل گفتند: «او دیوانه است»، امّا دو سه نفر از افراد عاقل و فهمیده آبادی که او را دیدند، فهمیدند که این لباس‌های اشرافی و این خواسته‌ها تناسبی با کویر ندارد و این پسر باید شاه‌زاده باشد و از جایی آمده باشد که این چیزها در آنجا برایش فراهم بوده است.

این سلیقه انسان که هرچه می‌خواهد بخرد، هرچند هم که فروشنده، جنس خوب و بادوامی را به او عرضه کند، باز می‌پرسد: بهتر و بادوام‌ترش را ندارید، و ازدواج که می‌خواهد بکند، به دنبال زنی می‌گردد که زیباتر و باکمال‌تر از او در دنیا نباشد، و این روحیّه انسان که اگر مثلاً برای کاری به اداره‌ای برود و کمی او را معطّل کنند، اعتراض می‌کند که چرا من را معطّل کردید، اینها همه حکایت می‌کند که او شاه‌زاده‌ای است که سلطان، او را برای رشد دادن به این کویر {ناسوت}[۲] فرستاده است.

۱. الشواهد الربوبیة / ۴۵۱.

۲. دنیا.

اگر به خواسته‌های انسان از قبیل عمر جاودان و غنای بی‌پایان و قدرت بی‌نهایت و... دقّت کنیم، معلوم می‌شود که او مال این کویر دنیا نیست، چون این قبیل چیزها در دنیا نمی‌تواند وجود داشته باشد که روزی آنها را در این عالم دیده و حالا هوس کرده باشد. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که این اشتهاء و این روحیّه از کجا آمده و در درون ما مخفی شده است؟...

این آرزوها نشان می‌دهد انسان اهل ده طبیعت {و ناسوت} نیست و روزگاری در بارگاه سلطان هستی می‌زیسته است و امروز هم طالب همان منزل است.[۱]

ب: دنیا شب است و قیامت روز و برزخ بین‌الطلّوعین است.[۲]

۱ـ ملکوت (برزخ، مثال)

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: عالم خارجی را که در آن زیست می‌نمائیم؛ یعنی عالم طبع، و مادّه، و هیولا، و عالم حسّ، با جمیع أفلاک و ستارگان و کهکشان‌ها و آسمان‌های عالم دنیا، با این پهناوری و گستردگی، ضعیف‌ترین و کوچک‌ترین و تاریک‌ترین عوالم است. از این عالم قوی‌تر و بزرگ‌تر و روشن‌تر، عالم مثال، و برزخ کلّی، و مقارنات عقلیه، و عالم قَدَر ربّانی، و لوح مَحوْ و إثبات، و عالم خیال مجرّد است، که در روایات از این عالم تعبیر به عالم کرْسی شده است.

قدرت و عظمت و نور آن عالم نسبت به عالم حسّ، به مثابه قدرت و عظمت و نور عالم ذهن است نسبت به عالم حسّ ما. اگر ما بخواهیم سنگی را حرکت دهیم، و یا مسافت مختصری را بپیمائیم، چقدر زحمت دارد، و وقت لازم دارد؟ ولی در عالم ذهن و خیال متّصل، کوهی را بدون زحمت از جایش برمی‌داریم، و جهان را در لحظه‌ای دور می‌زنیم، و شهری را به یک اراده در ذهن خود، چون روز روشن می‌کنیم. اینها همه دلالت بر کیفیت إحاطه رُتبی، و عِلّی، و بر سعه و قدرت و عظمت عالم مثال نسبت به این عالم دارد.[۳]

---

۱. مصباح‌الهدی / ۴۲۳.

۲. مصباح‌الهدی / ۵۷.

۳. توحید علمی و عینی / ۲۲۵.

ب: عالم مادّه دارای هیولی و طبع و جسم و جسمانیات است...، ولی عالم برزخ... مادّه نیست، ولی آثار مادّه از «کیف» و «کمّ» و «أین» و غیرها را دارد.

مادّه، جوهری است که قبول تشکل می‌کند و صورت جسمیه بر او عارض می‌گردد، و آثار جسم نیز در او پیدا می‌شود؛ و به واسطه قبول تشکل و تجسّم، آن أعراض انفعالیه‌ای که در جسم پیدا می‌شود در مادّه نیز پیدا می‌شود، و مثل همین مادّه‌ای که در این عالم هست و به صور مختلفه درآمده و مردم می‌بینند، چون خاک و سنگ و آب و درخت و بدن انسان و بدن حیوان و أمثالها در می‌آید.

موجودی که در عالم برزخ است مادّه ندارد، اما شکل و صورت و حدّ و کمّ و کیف و أعراض فعلیه را دارد؛ یعنی دارای اندازه و حدود است، دارای رنگ و بوست.

صورت مردمان برزخی رنگ و حدّ دارد، و در آنجا خوشحالی و مسرّت و غضب و نگرانی هست، در آنجا نور هست. بنابراین، موجودات برزخیه دارای صورت جسمیه هستند، ولی هیولی و مادّه ندارند.[1]

ج: عالم برزخ را «عالم خیال» نیز می‌گویند؛ خیال یعنی عالمی که در آنجا صورت محض است و هیچ مادّه نیست، گرچه صوری که در آنجا موجود است به مراتب از موجوداتی که در عالم مادّه است قوی‌تر و عظیم‌تر، حرکتش سریع‌تر، حزن و اندوه و یا مسرّت و لذّتش افزون‌تر است، چون مادّه حاجب فراوانی این خصوصیات است، و عالم برزخ چون از مادّه اطلاق دارد، لذا این معانی در آنجا به نحو وفور است؛ و آنجا عالم خیال است، خیال منفصل.[2]

د: عالم خیال {متصل} عین عالم برزخ و مثال است و موجوداتش هزاران بار قوی‌تر و عجیب‌تر و شدیدتر و آثارش مهم‌تر از عالم طبع و مادّه است.

برای اینکه مطلب قدری واضح‌تر گردد مثالی می‌زنیم:

همه ما بدنی داریم که محدود است، مشخّص و معین؛ و یک قوای باطنیه داریم مثل حسّ مشترک، قوّه حافظه، قوّه مفکره، قوّه واهمه، قوّه متخیله، اینها قوای درونی ماست و ما با این قوا کارهای عجیب می‌کنیم؛ مثلًا در زمان بسیار کوتاهی یک عمارت چهل اشکوبه در ذهن

---

۱. معادشناسی، ج ۲ / ۱۶۱.

۲. معادشناسی، ج ۲ / ۱۶۲.

خودمان با تمام لوازم و تجهیزات آن بنا می‌کنیم، در یک لحظه از مشرق عالم به مغرب آن می‌رویم، در زمان‌های کوتاه کارهای طویل‌المدّة را انجام می‌دهیم.

این گشایش و سعه‌ای که ذهن ما با قوای خود نسبت به بدن ما و قوای طبیعیه خود دارد چقدر بزرگ است؛ به همین میزان، عالم برزخ نسبت به عالم دنیا سعه و عظمت دارد.[۱]

ه: در روایت امام صادق «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» است که: «چون مؤمن را در میان قبر می‌گذارند و دو فرشته فتّان نکیر و منکر از ربّ و دین و پیغمبر او سؤال می‌کنند و مؤمن در جواب، پاسخ صحیح می‌دهد به آنها؛ فَيفْسَحَانِ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ؛ یعنی برای آن مؤمن به اندازه‌ای که بینائی چشمش کشش دارد قبر او را می‌گشایند و وسعت می‌دهند.»

البتّه این وسعت و گشایش، گشایش خارجی نیست کما آنکه قبر، قبر خارجی نیست، بلکه مراد از قبر، عالم برزخ مؤمن و مراد از گشایش، اتّساع و گشادی معنوی مثالی است.

و این گشایش تابع مستقیمی است از مقدار شعاع نور چشم مؤمن؛ تا هرجا که چشمش ببیند قبرش را وسیع می‌کنند، البتّه مقدار شعاع نور چشم معنوی اصحاب یمین و أبرار و مقرّبین و مخلَصین تفاوت دارد، و شعاع نور چشم هر فرد از این اصناف با فرد دیگر برحسب اختلاف عمل و درجه وَرَع تفاوت دارد.

شعاع نور چشم اصحاب یمین مراتب عالم نفس و سعه وجودی آن است که آسمان‌ها و زمین را احاطه کرده است، و شعاع نور چشم مقرّبین از اینها گذشته و از اسماء حسنای الهی بهره می‌گیرد و شعاع نور چشم مخلَصین و لواداران مقام حمد و صاحبان شفاعت کبری که مقام محمود است، از اسماء و صفات الهیه می‌گذرد و منتهی به ذات مقدّس حی قیوم می‌گردد و فانی در ذات او می‌شود، اینجا دیگر قرب و بُعد برداشته می‌شود و جهات از بین می‌رود و کسی جز ذات حضرت ربوبی از این وسعت و گشادی خبر ندارد و نمی‌تواند این سِعه را بفهمد و ادراک کند.[۲]

و: نفس ناطقه انسان در اثر حرکت جوهریه از عالم جسم و طبع و زمان ارتقاء می‌یابد و چون به مرحله تجرّد برسد، دیگر برای او تدریج و تجدّد و تغیّر مفهومی ندارد؛ او محیط بر جسم و بر

---

۱. معادشناسی، ج ۲ / ۱۶۳.

۲. معادشناسی، ج ۳ / ۲۴.

حرکت و زمان و عالم مُلک است؛ و بناءً علی هذا ممکنست سالیان متمادی بلکه هزاران سال، و میلیون‌ها سال بگذرد، و آن ابداً ادراک تغیر و تدریج نکند؛ بلکه پیوسته خود را در عالم ثابتات، ثابت می‌نگرد.

به خلاف افرادی که به مرحله تجرّد نفسی نرسیده‌اند؛ آنها در عالم حرکت و تدریج زندگی می‌کنند و با حرکت جوهری این عالم ذات خود را که نیز جزئی از جوهر این عالم است متحرّک می‌یابند. و مقدار زمان را که مُقدِّر و مُعین این حرکت است به خوبی ادراک می‌کنند، ولی در اینجا مسأله ای هست که بسیار شایان توجّه است و آن اینکه حصول تجرّد امری نسبی است؛ و متدرّجاً برای انسان پیدا می‌شود؛ و بنابراین ممکن است کسی خود را در اثر حرکت جوهریه در ذاتش به کمال صوری و برزخی رسانده باشد؛ و هنوز تجرّد روحی برای او پیدا نشده باشد؛ و در این صورت به کمال نسبی رسیده است، نه به تجرّد مطلق، و زمان را او نیز ادراک می‌کند نه به نحوه ادراک مردم عادی و معمولی، بلکه بسیار زودگذر و سریع‌الزّوال.

و بسیاری از افرادی که از عالم مثال و برزخ هم در آستانه عبور به عالم نفس هستند، آنان گذران زمان را اجمالًا ادراک می‌کنند، ولی بسیار سریع و تند.[1]

ز: انسان که از دنیا می‌رود و روحش در قالب مثالی، شکل و صورت به خود می‌گیرد، علاقه خود را به کلّی از بدن نمی‌گیرد.

روح، در خواب علاقه خود را کم می‌کند، و بدن در حال خواب سرد می‌شود ولی به کلّی قطع علاقه نمی‌کند و روح برمی‌گردد و بدن نیز گرم می‌شود، اما در حال مرگ، روح بیشتر قطع علاقه می‌کند، و لذا در وقت خروج نفس، انسان بدن خود را می‌بیند و به دنبال او تا قبر می‌رود، و به واسطه همین علاقه جزئیه می‌بینیم که قبور ائمّه اطهار «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» و علمای بالله و اولیاءِ خدا منشأ اثر و نزول برکات و قضاء حاجات است، وگرنه معلوم است که مخاطبِ سلام و درود و صلوات‌ها، ارواح برزخیه آنها هستند نه ابدان مقبوره.[2]

ح: فرقی که میان خواب و مرگ می‌توان گذاشت این است که: در حال خواب، بدن می‌افتد، و اعمالی که بدن انجام می‌دهد سبک‌تر می‌شود، خون آرام‌تر می‌گردد، اعصاب استراحت

---

۱. معادشناسی، ج ۸ / ۲۵۵.

۲. معادشناسی، ج ۳ / ۱۸۳.

بیشتری دارند، قلب و سائر اعضای رئیسه و غیررئیسه و جوارح و امعاء، خفیف‌تر حرکت کرده و به کار خود ادامه می‌دهند، بدن تا حدودی حرارت خود را از دست می‌دهد و لذا در حال خواب، آدمی بیشتر سرما می‌خورد و باید روی خود ملحفه‌ای بکشد، امّا در مواقع بیداری چنین نیست، چرا؟

برای اینکه در حال خواب، روح علاقه خود را نسبت به بدن کم می‌کند، امّا قطع علاقه نمی‌کند، بلکه فی‌الجمله علاقه باقی است و به واسطه همین اندازه علاقه اجمالی است که بدن اعمال خود را انجام می‌دهد.

در وقت مردن، روح علاقه خود را به کلّی قطع می‌کند و در عالم تجرّد محض و مطلق می‌رود.[۱] همین‌طور که در وقت خواب، روح حرکت می‌کند به عالم تجرّدِ فی‌الجمله که همان عالم ملکوت اسفل و عالم صورت و مثال است و بدن به زمین می‌افتد، در وقت مردن نیز روح حرکت می‌کند به همان عالم یا به ملکوت أعلی و عالم معنی و عالم نفس، و بدن را یله و رها می‌گذارد.

وقتی انسان می‌خوابد، بدن را زمین می‌گذارد، ولی عالم مثال و ذهن او بر زمین نمی‌افتد...

در عالم خواب، روح او با بدن ملکوتی و مثالی او حرکت می‌کرده و این کارها را بدن مثالی و صورت انجام می‌داده است، و ابداً به بدن مادّی و گوشتی ربطی نداشته است.

در حال بیداری هم کارهایی را که انسان انجام می‌دهد، روح با همان صورت ملکوتی بجای می‌آورد، منتهی چون عالم طبع، قوی و عالم مثال، ضعیف است، لذا روح نمی‌تواند تمام کارهایی را که می‌خواهد بکند با بدن انجام دهد، و غلبه عالم طبع مانع از بسیاری از خواسته‌های روح می‌گردد.

در حال بیداری، بسیاری از کارها را روح با صورت مثالی انجام داده و پیکر و بدن را به تبعیت آن حرکت می‌دهد، مانند تمام کارهایی را که بدن انجام می‌دهد، ولی بسیاری از کارها را با بدن انجام نمی‌دهد، و فقط با صورت مثالی بجای می‌آورد. مثل آنکه نشسته است ولی با قوای ذهنیه خود حرکت می‌کند برای مکه مکرّمه، در میقات احرام می‌بندد، وارد مکه می‌شود،

---

۱. منظور این است که روح، دیگر تدبیری نسبت به بدن ندارد و الّا همچنان تا مدت‌ها نسبت به بدن دنیوی‌اش تعلق خاطر دارد.

طواف می‌کند، نماز طواف را می‌خواند، سعی بین صفا و مروه می‌کند، تقصیر می‌نماید، و اعمال حجّ را از احرام و وقوف به عرفات و مشعر و قربانی و رمی جمار و سرتراشی و بقیه مناسک آن انجام می‌دهد و مراجعت می‌کند.
تمام این اعمال را با صورت ملکوتی خود در حال بیداری انجام داده و ابداً بدن او از جای خود حرکت نکرده است.
چون در حال بیداری، افراد انسان غالباً توجّه واقعی خود را به بدن مصروف می‌دارند، نمی‌توانند تمام کارهای نفس را با بدن انجام دهند، ولی در عالم خواب که توجّه به بدن ضعیف می‌شود و روح انسان حقیقت خود را به صورت مثالی ادراک می‌کند بدون ملاحظه و توجّه به بدن مادّی، تمام کارها را در قالب مثال و صورت انجام می‌دهد.
در حال بیداری توجّه به بدن غلبه دارد و لذا انسان حقیقت خودش را بدن می‌پندارد، و در حال خواب توجّه به صورت و قالب مثالی غلبه دارد و لذا انسان حقیقت خود را همان صورت و بدن مثالی می‌پندارد.
در بیداری هنگامی‌که تصوّر رفتن به مکه را می‌کنید، خودتان اینجا هستید، تصوّر مکه و انجام مناسک آن را نموده‌اید. در عالم خواب، خودتان به مکه رفته‌اید، چون صورت مثالی در خواب، حقیقت انسان است، نه آنکه خودتان اینجا هستید و تصوّر رفتن به مکه را در خارج از وجود خود نموده‌اید.
و بر این اساس انسان، در عالم خواب می‌تواند کارهای مهمّی انجام دهد که در عالم بیداری قادر بر آن نیست. چون در بیداری انسان می‌خواهد با بدن مادّی خود کار کند و چنین قدرتی برای او نیست که هرچه را بخواهد انجام دهد، ولی در حال خواب، بدن مادّی را می‌اندازد و با بدن صوری و مثالی که قدرتش هزار مرتبه بیشتر است کار می‌کند، و کارهای عجیب می‌کند، به آسمان پرواز می‌کند، در یک لحظه از مشرق به مغرب می‌رود، در اقیانوس اطلس شنا می‌کند و عرض آن را می‌پیماید، از دیوار عبور می‌کند، از دریچه تنگ و کوچک که به اندازه وسعت یک ناخن اوست عبور می‌کند، در یک لحظه یک ختم قرآن می‌کند، و امثال این امور که البتّه در حال بیداری از بجا آوردن آنها عاجز است.

در حال مرگ چون بدن را به کلّی خلع می‌کند و در آن حال، تجرّد، قوی‌تر است و روح آزادتر و قدرت بیشتر، لذا کارهایش عجیب‌تر است. در یک لحظه ممکن است علم به جمیع جهات از عوالم طبیعت و کیفیات آنها پیدا کند، و به تمام اهل و عشیره خود مرور کرده و از حالات آنها مطّلع شود، و تمام هدیه‌هایی را که دوستان و ارحام برای او به صورت خیرات و مبرّات می‌فرستند و به صورت رحمت و نور، غذای معنوی اوست، همه را قبول نموده و از آنها متمتّع شود، و به علوم کلّیه الهیه فائز گردد، و از حالات نفوس مردم و بهشتی‌ها و جهنّمی‌ها و کیفیت وقوف و حساب و میزان آنها باخبر گردد.
و نظیر این احاطه علمیه برای اولیاءِ خدا در همین دنیا در حال زندگی و بیداری پیدا می‌شود، و چه بسا ممکن است برای سالکین راه خدا که هنوز به مقام تجرّد مطلق نرسیده‌اند، در بیداری و یا در خواب به طور حال نه به عنوان ملکه و دوام پیدا شود.[1]

۲ـ أبوالقاسم بن عبدالنبی (راز شیرازی):
الف: عالم قلب عالمی است فاصل میان عالم ارواح و عالم اجسام، و این عالم را شارع مقدس، برزخ نام نهاده و ملکوت نیز گویند و حکماء، عالم مثال نامند و عرفاء، عالم قلب نامند و وسعت این عالم به عقل راست نیاید، زیراکه هرگاه کسی طفل جنین در رحم را بگوید که: بیرون از عالم تو عالمی است وسیع که در هر گوشه آن صد هزار مثل این عالم تو که رحم است نمایشی ندارد و غذاهای لطیف است که پست‌ترین غذاها که شیر خام انسانی است با غذای تو که خون فاسد طبیعت است مناسبت ندارد؛ آن جنین خواهد گفت که: «اگر عالم است منحصر است به عالم رحم، و اگر غذاست هم منحصر است به خون.» و این به جهت آنست که فاقد است آلات ادراکیه‌ای را که به واسطه آن بتواند محسوسات عالم کون را ادراک نماید. بعد از آنکه از رحم متولد شد و حواس ظاهریه او قوت گرفت آن وقت اقرار می‌کند به آنچه سابقاً می‌شنید از وسعت و وفور نعمت این عالم. این است که انسان هم قبل از تزکیه نفس و تصفیه قلب و باز شدن چشم بصیرت قلبی و سمع قلب و شم[2] قلبی و لسان قلب هر قدر انبیاء

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۶۶.
۲. [بویائی.]

و اولیاء «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» تعریف از عالم آخرت و قلب نمایند از وسعت و لطافت و نعمت آن، اهل صورت تصور آن را نتوانند کرد، زیراکه در حجب نفسانیه باقی مانده‌اند و مدارک ملکوتیه ایشان محجوب است به حجاب‌های هوا و هوس طبیعی، لهذا ادراک مغیبات و عالم قلب و آخرت و جنت و نار را نمی‌توانند کرد.[۱]

ب: عالم ملکوت و برزخ و مثال و قلب به هر اصطلاحی که اسم برده شود مشتمل است بر صورت موجوداتی که در عالم اجسام است... و موجودات فلکیه و عنصریه و اجسام مولدات و اعراض آنها را از افعال و حرکات و سکنات و اوضاع و هَیَآت و طعم‌ها و روایح و ادراکات جزئیه ظاهریه و باطنیه و اخلاقات نفسانیه و عقاید قلبیه را تماماً در این عالم، صورتی است مناسب آن موجود آفاقی از نیک و بد. حتی ذره‌ذره افعال خیر و شر را صورتی در آن عالم حاصل می‌شود؛ کما قال اللّه تعالی: «فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره»[۲]

پس این عالم مثال را افلاک مثالیه است، و عناصر مثالیه است، و مرکبات مثالیه است.[۳]

ج: هرگاه عارفان داخل شوند به عالم مثال، داخل می‌شوند به طریق خلع بدن‌ها و هیکل‌های دنیوی، و داخل می‌شوند به هیکل مثالی در آن عالم.[٤]

د: اهل کشف، در بدایت احوال در بین ریاضات و طاعات، «روایح شدیدالعفونة»[٥] استشمام می‌کنند اشد از روایح نجاسات بدنی جسمانی از خود و از اهل دنیا و به این جهت از خلق گریزانند.[٦]

ه: صورت‌هائی که دیده می‌شود در خواب یا بیداری از برای مکاشفین یا بین خواب و بیداری از برای سالکان، تمام از عالم برزخ (قلب) است.[۷]

---

۱. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۶۰.

۲. [(پس ناچار) هرکس به قدر ذره ناچیز نیکی کرده باشد، پاداش آن را ببیند و آن کس که اندازه ذره‌ای مرتکب ناشایست گشته نیز (کیفر آن را) دریابد: سوره ۹۹ / ۷ و ۸.]

۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۶۳.

٤. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۹۰.

٥. [بوهای بسیار بد.]

٦. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۲۶۷.

۷. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۸۸.

و: اینکه بعضی از اولیاء را در موسم حج در حرم مکه دیده‌اند و حال آنکه او به مکه نرفته است، از جمله صور عالم مثال و برزخ است و اینکه بعضی از اوصیاء و اولیاء را دیده‌اند که از درهای بسته و دیوار داخل شده‌اند یا بیرون رفته‌اند از بابت صور این عالم است.[۱]

۳ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

الف: عالم رؤیا، از عالم مثال است؛ هرچه در عالم رؤیا دیده می‌شود از قبیل زمین و آسمان و جمادات و نباتات، بلکه صوری که در آینه منعکس می‌شود و صورت‌های خیالی، همه از آن عالم است.

عالم مثال، عالمی است وسیع، بلکه خود، دارای عالم‌های زیادی است، حتّی گفته شده که: «در عالم مثال، هیجده هزار عالم موجود است!»[۲]

ب: اگر انسان به دستورات و اوامر پیامبر اکرم و اهل‌بیتش «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» ایمان آورد پس بناچار می‌بایست که بر آنها مواظبت کند... و اگر این مراقبت ادامه پیدا کند چه بسا که حقایق این امور بر او منکشف گردد و صورت‌های مثالی این اعمال و اثرات باطنی آنها را مشاهده کند و غیب برایش عیان، و روایت درایت، و علم وجدان شود پس سعی و کوشش او در این باب افزون شود و تمام اوقاتش را فراگیرد و همین امر او را بر بسیاری از معارف دیگر رهنمون شود.[۳]

۴ـ امام خمینی:

الف: عذاب‌های برزخ طرف قیاس با عذاب‌های اینجا نیست، و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نداند، شاید میلیون میلیون‌ها سال طول کشد.[٤]

ب: اگر ناظری باشد که با چشم باز به حرکت تدریجی انسان نگاه کند و دیده باز به عالم برزخ داشته باشد آن آخرین مرتبه عالم طبیعت را با آن اولین درجه عالم برزخ و تجرد برزخی دو چیز نمی‌بیند و آنها را متباین نمی‌بیند، بلکه این را مرتبه ضعیف آن قوی دانسته و می‌بیند که این

---

۱. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۸۹.

۲. رساله لقاءاللّه (میرزا جواد ملکی تبریزی) / ۲۵۱.

۳. اسرارالصلاة / ۴۸.

٤. آداب‌الصلاة / ۳۶.

از حد نقص پا به کمال وجودی گذاشته است، نه اینکه این چیزی است و آن هم چیز دیگری است.[۱]

ج: عالم برزخ هست که یک طرفش در ضعف تجرد خیالی است به طوری که از حیث ضعف، هم مرز با عالم طبیعت است و یک طرفش در تجرد خیالی به طوری قوی است که هم مرز با عالم عقل است و آن قیامت کبری است.

ممکن است بعضی از اهل برزخ، سیر برزخی بکنند در صورتی که از عالم مادیت طوری گذشته باشند که قابل باشند برزخ‌ها و مواقف آن را تصفیه نمایند تا به عالم عقل وارد شوند، چنانکه شاید کمّلین دو سه روزی در عالم برزخ باشند، و در همان قبر از رتبه برزخیت بگذرند.[۲]

د: اگر کسی مثل خیلی از افراد انسانی فقط مفاهیمی را ادراک کند و به حقایق علمی نرسد، مرتبه عقلانی او همین اندازه است و چنین موجودی که از حرکت جوهری فارغ شود، فقط از وجود برزخی برخوردار است و همه جهات کمالی را که در طبیعت داشت، در عالم برزخ هم دارد؛ مثلاً ذائقه، شامّه، لامسه، جسم و بدن دارد.[۳]

ه: اینطور نیست که اگر بعضی از خصوصیات و شاخ و برگ چیزی را الغاء کنند و سر و دست و پا و غیره را کم کردند و شاخ و برگش را زدند، وجود برزخی بشود، بلکه به یک معنی مرتبه عالیه، تمام جهات و تمام قوای مرتبه پایین را به طوری که چیزی فروگذار نباشد داراست. این قوای احساسی و هرچه از کمال و سنخ وجودی است در مرتبه بالاتر از خود به نحو اکمل و اعلی هستند و هرچه در عالم شهود و طبیعت هست در مرتبه صورت برزخیه به طور اتمّ هست، و هکذا مرتبه مافوق که صورت عاقله است، تمام حیثیات کمالیه مرتبه پایین‌تر در آن جمع است و آنچه مرتبه وجود طبیعی از قوا و کمالات و حیثیات وجودی دارد، مرتبه برزخیه هم همان‌ها را با اضافه‌ای واجد است، و آنچه مرتبه برزخیه از کمالات و حیثیات وجودیه دارد، مرتبه عقلانیت همه آنها را با اضافه کمالیه دارد. پس به همین نحو که انسان فعلاً هست، در عالم برزخ هست، نه اینکه یک وقتی شاخ و برگ و دیگر خصوصیات وجود طبیعی را خواهند

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۲۰۶.

۲. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۵۰۳.

۳. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۴۰۷.

زد و آن وقت موجود برزخی خواهد بود؛ بلکه همین‌طور که فعلاً در نشئه طبیعتی هستیم و از طبیعت حظّ داریم در نشئه برزخیه هم هستیم و از عالم برزخ هم حظّی داریم، منتها کثیری از ما اصلاً به مرتبه عقلانی نمی‌رسیم و آنها که می‌رسند همین الآن رسیده‌اند، پس ما فعلاً ذو نشأتین هستیم، نشئه طبیعی و نشئه برزخی.

بلی، چون عالم طبیعت غلبه دارد و متوغّل در امور این عالم هستیم و خود را عبد و بنده مشتهیات و لذایذ عالم طبیعت نموده‌ایم، غفلت از عالم برزخ و ملاقات با برزخیان پیدا نموده‌ایم و در را به روی خود بسته‌ایم، ولیکن فعلاً در برزخیم، و به همان اندازه که قوای برزخیه داریم برزخی هستیم؛ اگر نفس را مرتاضش کنیم و صفحه قلب را از فرورفتگی در طبیعت برگردانیم برزخیان را مشاهده می‌نماییم.

و همچنین اگرچه مثل ما نوعاً به مرتبه عقل نمی‌رسیم، ولی اگر کسی برسد، او هم فعلاً در عالم عقل است. بلی، نمی‌گوییم که: الآن به تمام معنی برزخی هستیم، بلکه نیمه برزخی هستیم، چون فعلاً طبیعی نیز هستیم، و با موت که عبارت از استقلال نفس و تمام شدن عالم طبیعت باشد، برزخی کامل می‌شویم، و اینکه می‌گوییم: الآن در طبیعت هستیم معنایش این نیست که طبیعت ظرف و محلی است که ما را آورده‌اند و در آن نشانده‌اند، بلکه مراد این است که یک مرتبه از وجود ما وجودی است

که خودش نشئه طبیعت است و مرتبه دیگر، نشئه برزخ است، نشئه برزخ با قوه لامسه شروع می‌شود. قوای لمس و سمع و بصر و غیره ما، اوایل نشئه برزخ است و خیال، اواسط برزخ ماست و قوه متوهمه، آخرین نشئه برزخیه ماست.

و بالجمله: الآن مرتبه‌ای از ما نشئه طبیعت است و مرتبه‌ای نشئه برزخیه است، و هرچه از کمالات وجودیه در مرتبه پایین است در مرتبه بالا هم هست و مرتبه بالا، جامع و واجد است؛ برای اینکه هرچه رو به افق تجرد باشد، جامعیتش زیادتر می‌باشد، پس هرچه مرتبه پایین دارد، مرتبه بالا هم آن را واجد است.[۱]

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۳۸۶.

و: در کسب فضایل اینطور نیست که فرقی بین انسان‌ها نباشد، چون به محض بیرون رفتن از دار طبیعت، تجرد عقلانیِ کامل نیست، بلکه برزخ هم هست که باید از آن برزخ هم به حرکت جوهریه گذشت تا به تجرد عقلانی صرف وارد شد.

پس برزخ برای همه هست و اهل برزخ، وجودِ برزخی ـ بین وجود تجردی عقلانی و وجود جسمانی طبیعی ـ دارند، لذا بهشت سعداء، بهشت برزخی و جهنم اشقیاء، دوزخ برزخی خواهد بود.

و عالم برزخ هم یک مرحله قهری از مراتب وجود است، لذا برای همه قهری است. منتها کسانی که در این عالم مطالب عقلانی و فضایل کسب کردند، راه برزخیشان کوتاه است و زود به عالم تجرد عقلانی می‌رسند و سیر برزخی آنها کمتر می‌باشد و حرکت جوهری برزخیه تندتر و سریع‌تر صورت می‌گیرد، چون به معاونت کسب فضایل عقلانی برای نیل به خلعت تجرد عقلانی مستعدتر هستند. و همچنین آنهایی که کسب رذایل کرده‌اند، دوزخ تجردی کامل، زودتر نصیبشان می‌شود، و در دوزخ برزخی آنقدر معطلی ندارند و برای همین جهت است که آن مرد گفت: «از نردبان که افتادم به جهنم افتادم.»[1]

۵ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: عالم برزخ از این عالم اوسع و موجوداتش اقوی است. نسبت عالم برزخ به این عالم، نسبت روح به جسم است؛ نه می‌توان گفت: داخل و نه می‌توان گفت: خارج است، و قوّه و احاطه آنجا به اینجا نیز مانند روح به جسم است.

آن عالم، مادّی نیست و زمان نیز ندارد، به خلاف این عالم. تمام عملیاتی که شخص در دنیا انجام می‌دهد چون در غلطک تدریج واقع است، باهم جمع نمی‌شود؛ بلکه مانند گام زدن، یکی از بین می‌رود و دیگری هویدا می‌گردد.

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۷۲.

انسان هیچ از زمان فارغ نیست و هیچ زمان از فعل خالی نیست. هر فعل انسان منطبق بر حدّ محدودی از زمان است، لذا انسان تمام افعال خود را نمی‌بیند، ولی عالم برزخ که عالم ثبوت و استقرار است، در آنجا تمام افعال انسان آناً واحداً موجود است.[۱]

ب: بهشت و جهنّم برزخ به اندازه عمل صالح است. کسی که در دنیا عمل صالحش هرچه بیشتر باشد، بهشت او وسیع‌تر و موجوداتش اقوی است؛ و کسی که در این عالم دل خود را کور و سیاه کرده، قبرش تنگ و هرچه سیاه‌تر کرده باشد، تنگ‌تر خواهد شد، لذا در روایت تعیین نمی‌کند که وسعت قبر شخص مطیع چقدر است؛ بلکه می‌گوید: «ثُمَّ یفسَحانِ لَهُ فِی قَبرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ؛ سپس قبرش را تا جایی که چشم کار می‌کند، وسعت می‌دهند.»[۲]

ج: موجودات برزخی نسبت به این عالم، بیدار و نسبت به قیامت، در خوابند، چون هر عالم بالایی نسبت به عالم پایین، ظهور و بروزش بیشتر است. مردمان دنیا نسبت به برزخ در خواب هستند...

مردمان برزخ نسبت به قیامت در خوابند، ولی در قیامت خواب نیست.[۳]

د: چون سالک به توفیق حضرت ربّانی موفّق به هجرت {از جمیع آداب و عادات و رسوم اعتباریّه اجتماعیّه که سدّ راه خدا هستند،} گردید و از عادات و رسوم پای درکشید، قدم در میدان جهاد اکبر می‌نهد و آن عبارت است از: محاربه با جنود شیطان، زیرا در این موقع، سالک در عالم طبیعت گرفتار و اسیر وهم و غضب و شهوت و مغلوب أهویه[۴] متضادّه، لجّه[۵] آمال و امانی[۶] او را محیط، و هموم و غموم بر او مستولی، و به منافیات طبع[۷] و منافرات خاطر،[۸] متألّم، و مخاویف[۹] عدیده را منتظر، هر زاویه از کانون سینه‌اش آتشی، انواع فقر و احتیاج، و

---

۱. مطلع انوار، ج ۱۳ / ۲۷۱.

۲. مطلع انوار، ج ۱۳ / ۲۷۵.

۳. مطلع انوار، ج ۱۳ / ۲۷۵.

٤. هوی و هوس‌ها.

٥. بزرگی.

٦. آرزوها.

۷. خلاف میل.

۸. چیزهایی که باعث نفرت و ناراحتی خاطر هستند.

۹. ترس‌ها.

اصناف آلام و انتقام در درونش، گاهی در کشاکش اهل و عیال، و زمانی در خوف تلف مال و منال، گاه جاه می‌خواهد و نمی‌رسد، و گاه منصب می‌جوید و نمی‌یابد، خار حسد و غضب و کبر و أمل او را دامن‌گیر، و در چنگ حیّات[۱] و عقارب[۲] و سباع[۳] عالم طبیعت و مادّیّت، زبون و حقیر، خانه دلش از ظلمات وهم تیره و تار، و فزون از حدّ و شمار، از هر طرف روی گرداند سیلی روزگار خورد، و به هرجا پا نهد خاری به پایش خلد.

این آلام و اسقام در سینه سالک انباشته است، و پس از تأمّل و تدبّر به کثرت آنها پی‌می‌برد. سالک باید با توفیق الهی بر جنود وهم و غضب و شهوت، فاتح آمده و در این مجاهده کبری پیروز گردد و در این جهاد، فتح و ظفر نصیبش گردد و از چنگ عوائق[٤] و علائق مستخلص شده، عالم طبیعت را بدرود کند.

{سالک} در اینجا خود را جوهری می‌بیند یکتا و گوهری بی‌همتا، بر عالم طبیعت محیط، و از موت و فناء مصون، و از کشاکش متضادّات فارغ، در خود صفا و بهاء و ضیائی مشاهده می‌نماید که فوق ادراک عالم طبیعت است، چون در این حال، سالک از عالم طبیعت مرده و حیات تازه‌ای یافته است و با اینکه به ظاهر در عالم ملک و ناسوت است ولی موجودات ناسوتی را با صورت‌های ملکوتی خواهد دید و هرچه از مادّه بر او روی نماید، او را به صورت ملکوتی مشاهده می‌کند و به حال او ضرری نمی‌رساند، چون به قیامت انفسیه وُسطی رسیده و پرده برکنار رفته و بسی از امور خفیه بر او ظاهر گردیده و بسیاری از احوال عجیبه برایش حاصل شده است.

---

۱. مارها.

۲. عقرب‌ها.

۳. درندگان.

٤. موانع.

این مرتبه همان مقام اسلام اعظم است که در آیات قرآنیه به طور روشن از آن ذکر شده است: «أ وَ مَنْ کَانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشِی بِهِ فِی النَّاسِ کَمَنْ مَثَلُهُ فِی الظُّلُمَاتِ لَیْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا کَذَلِکَ زُیِّنَ لِلْکَافِرِینَ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ».[۱]

و هکذا قوله تعالی: «مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ».[۲]

مخفی نماند که در این موقع سالک به واسطه آنچه از خود مشاهده می‌کند، ممکن است او را اعجاب و انانیت درگیرد و بزرگ‌ترین دشمن جانی و قتّال او که نفس خود اوست با او روبرو گردد، چنانکه در حدیث وارد است که: «أَعْدَی عَدُوِّکَ نَفْسُکَ الَّتِی بَیْنَ جَنْبَیْکَ».[۳]

و اگر در این حال عنایت ربّانیه، او را انقاذ نکند، به کفر اعظم مبتلا می‌شود و به همین کفر اشاره فرموده‌اند که: «النّفْسُ هِیَ الصَنَمُ الأکْبَرُ».[٤]

این بت‌پرستی بود که حضرت ابراهیم «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» از آن به خدا التجاء نموده و دوری آن را از خدا طلبید: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ».[٥]

چه پرظاهر است که در حقّ حضرت خلیل‌الرحمن «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» پرستش اصنام مصنوعه غیرمتصوّر است.

و همین شرک است که حضرت رسول اکرم «صَلَّی‌اللّٰهُ‌عَلَیْهِوَآلِهِوَسَلَّمَ» از آن به خدا پناه برد و عرض کرد: «اللّهمَّ أعُوذُ بِکَ مِنَ الشِّرْکِ الخَفِیِّ».[٦]

پس باید سالک به یاری و مدد الهی، تصدیق به نیستی خود نموده و اذعان به عجز و ذلّت و عبودیت و مملوکیت خود نموده، انانیت را بدرود کند...

---

۱. سوره انعام / ۱۲۲. (آیا آن کس که بی‌جان بود و ما زنده‌اش کردیم و برای او نوری قراردادیم که بدان وسیله در میان مردم راه می‌رود چون کسی است که در تاریکی‌ها بسرمی‌برد و از آن بیرون نمی‌شود؟ اینچنین اعمال کافران برای آنان جلوه داده شده است.)

۲. سوره نحل / ۹۷. (هرکس که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن باشد، او را به زندگانی پاک و دلنشینی حیات بخشیم و چنین کسانی را به جزایی که بهتر از عملشان است پاداش می‌دهیم.)

۳. عدةالداعی / ۳۱۴. (دشمن‌ترین دشمن تو نفْس توست که بین دو پهلویت قرارگرفته.)

٤. تفسیر عرائس‌البیان فی حقائق‌القرآن، ج ۲ / ۲۶۹. (نفْس، همانا بت بزرگ‌تر است.)

٥. سوره ابراهیم / ۳۵. (و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار.)

٦. تمهیدات / ۲۱۴. (خدایا! از شرک خفی و پنهان به تو پناه می‌آورم.)

رسیدن به مقام اسلام اعظم و رفض انانیت نفس که محلّ بروز و ظهور شیطان است، باید به توفیق الهی صورت گیرد.

حاج امامقلی نخجوانی که استاد معارف مرحوم سید حسین آقا قاضی والد مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی «رِضْوَانُ‌اللّهِ‌عَلَیْهِمْ» بود و در نزد مرحوم آقا سید قریش قزوینی «رِضْوَانُ‌اللّهِ‌عَلَیْهِ» در اخلاقیات و معارف الهیه مراتب استکمال را طی می‌نمود، گوید: «پس از آنکه به سنّ پیری و کهولت رسیدم، خود و شیطان را دیدم که هر دو در بالای کوهی ایستاده‌ایم. من دست خود را بر محاسن خود گذارده و به او گفتم: مرا سنّ پیری و کهولت فراگرفته اگر ممکن است از من درگذر.

شیطان گفت: این طرف را نگاه کن.

وقتی نظر کردم درّه‌ای بسیار عمیق دیدم که از شدّت خوف و هراس، عقل انسان مبهوت می‌مانْد. شیطان گفت: در دل من رحم و مروّت و مهر قرارنگرفته. اگر چنگال من بر تو بند گردد جای تو در ته این درّه خواهد بود که تماشا می‌کنی.» [1]

۶ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

نفس انسان پس از مرگ و قطع علاقه از بدن طبیعی باقی خواهد بود و برای افراد متوسط و یا ناقص در علم و عمل، نه درجه ارتقا به عالم مفارقات... و نه تعطیل مطلق و رهایی از هرگونه تعلقی وجود دارد. پس ناچار برای این نفوس وجودی است نه در این عالم جسمانی و نه در عالم مجردات عقلانی. بلکه در عالمی متوسط ما بین تجسم مادی و تجرد عقلی.[2]

۷ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الهی! همه ددان را در کوه و جنگل می‌بینند و حسن در شهر و ده.[3]

---

۱. رساله لب‌اللباب / ۶۶.

۲. الشواهد الربوبیة / ۳۸۲.

۳. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۴۳.

۸ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: همان‌طور که وقتی مهمان و زائری تازه از راه می‌رسد و به حرم ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» مشرّف می‌شود، ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» دستی به سرش می‌کشند و او خوابش می‌گیرد و در حرم چرتی می‌زند که در واقع خود امام او را خوابانده است تا خستگی راه از بدنش بیرون رود و برای ملاقات و گفتگو با امام آمادگی پیدا کند، در برزخ هم ما می‌خوابیم تا خستگی‌مان برطرف شود و برای وارد شدن به بهشت، آماده شویم. در بهشت خواب وجود ندارد.[1]

ب: کسی که اهل بهشت است، ممکن است هزار سال طول بکشد تا برزخ را طی کند و به بهشت برسد. در این مدّت گاهی توی جهنّم است و گاهی توی بهشت، تا یکسره بهشتی شود.[2]

ج: برزخ، دورانی است که یک شب خدا را می‌بینی و صابر و راضی و خشنود و شاکر و مطمئن هستی، و یک شب خدا را نمی‌بینی و نگران و مضطرب و محزون و غصّه‌داری و جزع و فزع می‌کنی. وقتی گرفتار می‌شوی، هیچ روزنه خیری در تو نیست، چون اگر بود، غصّه‌دار نمی‌شدی و وقتی خوشحال می‌شوی، هیچ روزنه شرّی در تو نیست.

همینکه حالتت عوض می‌شود، نشان می‌دهد داری برزخت را طی می‌کنی و إن شاء اللّه عن قریب برزخت تمام می‌شود و از قیامت سردرمی‌آوری.[3]

۹ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

انبیاء «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» چون ملکوت اشیاء را می‌دیدند؛ یعنی درک می‌کردند، در مقام عصمت بودند، لکن ما در عالم ملک، زندانی و محصوریم و قبایح گناه را درک نمی‌کنیم. دروغ گفتن، غیبت کردن و همه گناهان در ملکوت عالم، دارای شکل خاصی هستند که انسان از آن متنفر است.[4]

سرگذشت اولیاءاللّه

---

۱. مصباح‌الهدی / ۳۱۲.

۲. مصباح‌الهدی / ۳۲۶.

۳. مصباح‌الهدی / ۱۸۶.

٤. آیت بصیرت / ۱۶۶.

۱ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: در عالم رؤیا دیدم که می‌خواهم از سوراخ تنگی عبور نمایم و سعی می‌کردم که ابتدا برادرم را عبور دهم. در این حال حیوانات درنده‌ای دور او را گرفته، تلاش می‌کردند که او را از حقیر بربایند و اصلاً با بنده کاری نداشتند؛ و چون تمام همت من این بود که اول او را رد کنم، لذا با مشت به آنها حمله کرده، آنها را کنار زدم و بالأخره موفق شدم که او را از آن محل عبور دهم. همینکه او از آن تنگ‌راه گذشت آنها مأیوس شده، دیگر مزاحم من نبودند. سپس خودم از آنجا گذشته، عالمی بسیار وسیع و دارای مراحل و مراتب متعدد با گل‌های بسیار دلربا و رنگارنگی دیدم که مانند انسان‌ها دارای حیات بودند؛ و دیگر برادرم را در آنجا ندیدم.

برای گذشتن از هر مرحله می‌بایست دسته‌گلی از آن با خود همراه داشته باشم و در آخرین مرحله اگر از گل‌های مرحله قبل همراه نمی‌داشتم گل‌های آنجا که سیاه رنگ و مانند عقاب بود به حقیر حمله کرده، مانع عبور از آن مرحله می‌شد تا اینکه تمام مراحل را پشت سر گذاشته، به پایتخت رسیدم.

در این خواب اشاراتی است: عبور از سوراخ تنگ، صورت خارج شدن روح از بدن است. برادر نیز به منزله دین است: «أَخُوکَ دِینُکَ».[۱]

مانع شدن حیوانات وحشی از عبور برادر، تلاشی است که شیاطین موقع مرگ برای گرفتن دین آدمی انجام می‌دهند؛ و چون دین در واقع آداب زندگی و دستور سیر و سلوک و نحوه تقرب الی‌اللّه است و این امور مربوط به عالم دنیاست و بعد از مرگ به آن نیازی نیست، لذا دیگر برادرم را در آن عالم ندیدم.

مراحل متعدد آن عالم نیز می‌تواند صورت مدارج ایمان باشد. همچنین صفات پسندیده در آن عالم به صورت گل جلوه می‌کند؛ و این بدان معناست که برای ورود به هر درجه‌ای از ایمان، ضروری است که نمونه‌ای از صفات حمیده که مربوط به درجات قبلی است همراه انسان باشد؛ و این ممکن نیست مگر با داشتن عقیده‌ای صحیح که حقیقتاً به لوازم آن عمل نماییم.[۲]

---

۱. امالی مفید / ۲۸۳. (برادر تو دین تو است.)

۲. سفینةالصادقین / ۸۱.

ب: شبی در عالم رؤیا مرحوم آیت‌اللّه سید محمدتقی خوانساری را در فضای خاصی که نظیر آن در عالم دنیا نیست مشغول نماز دیدم و عده‌ای هم به ایشان اقتدا کرده بودند. نماز ایشان ارکان خاصی داشت که با نمازهای معمولی متفاوت بود. پس از تمام شدن نماز از ایشان پرسیدم: این چه نمازی بود که شما خواندید؟

گفت: «برای چه می‌پرسید؟»

گفتم: می‌خواهم من هم این نماز را بخوانم.

فرمود: «نمازی که شما می‌خوانید در این عالم به همین صورت می‌شود.»

بنده در خواب متوجه بودم که ایشان از دنیا رحلت نموده و اکنون در عالم برزخ است.[۱]

۲ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

الف: آیت‌الله گلپایگانی: در دوران جوانی که در اصفهان بودم، نزد دو استاد بزرگ: مرحوم آخوند کاشی و جهانگیر خان، درس اخلاق و سیر و سلوک می‌آموختم، و آنها مربّی من بودند. به من دستور داده بودند که: شب‌های پنجشنبه و شب‌های جمعه بروم بیرون اصفهان، و در قبرستان تخت فولاد در عالم مرگ و ارواح تفکر نموده و مقداری هم عبادت کنم و صبح برگردم. عادت من این بود که شب پنجشنبه و جمعه می‌رفتم و یکی دو ساعت در بین قبرها و در مقبره‌ها حرکت می‌کردم و تفکر می‌نمودم و بعد چند ساعت استراحت نموده، و سپس برای نماز شب و مناجات برمی‌خاستم و نماز صبح را می‌خواندم و پس از آن به اصفهان می‌آمدم.

شبی از شب‌های زمستان بود و هوا بسیار سرد، برف هم می‌آمد. من برای تفکر در ارواح و ساکنان وادی آن عالم، از اصفهان حرکت کردم و به تخت فولاد آمدم و در یکی از حجرات رفتم.

خواستم دستمال خود را باز کرده، چند لقمه‌ای از غذا بخورم و بعد بخوابم تا در حدود نیمه‌شب بیدار و مشغول کارها و دستورات خود از عبادات گردم.

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۷۲۸.

در این حال دَرِ مقبره را زدند تا جنازه‌ای را که از ارحام و بستگان صاحب مقبره بود و از اصفهان آورده بودند آنجا بگذارند، و شخص قاری قرآن که متصدّی مقبره بود مشغول تلاوت شود، و آنها صبح بیایند و جنازه را دفن کنند.

آن جماعت جنازه را گذاردند و رفتند، و قاری قرآن مشغول تلاوت شد.

همینکه دستمال را باز کرده و خواستم مشغول خوردن غذا شوم، دیدم ملائکه عذاب آمدند و مشغول عذاب کردن شدند.

چنان گرزهای آتشین بر سر او می‌زدند که آتش به آسمان زبانه می‌کشید، و فریادهایی از این مرده برمی‌خاست که گویی تمام این قبرستان عظیم را متزلزل می‌کرد. نمی‌دانم اهل چه معصیتی بود، از حاکمان جائر و ظالم بود که اینطور مستحقّ عذاب بود؟

ابداً قاری قرآن اطّلاعی نداشت، و آرام بر سر جنازه نشسته و به تلاوت اشتغال داشت.

من از مشاهده این منظره از حال رفتم، بدنم لرزید، رنگم پرید.

به صاحب مقبره اشاره کردم که در را باز کن، می‌خواهم بروم، اما او نمی‌فهمید. هرچه می‌خواستم بگویم، زبانم قفل شده بود و حرکت نمی‌کرد!

بالأخره به او فهماندم: چفت در را باز کن، من می‌خواهم بروم.

گفت: «آقا! هوا سرد است، برف روی زمین را پوشانیده، در راه گرگ است، تو را می‌درد!»

هرچه می‌خواستم بفهمانم که: من طاقت ماندن ندارم، او ادراک نمی‌کرد.

به ناچار خود را به در اتاق کشاندم، در را باز کرد و من خارج شدم؛ و تا اصفهان ـ با آنکه مسافت زیادی نیست ـ بسیار به سختی آمدم و چندین بار به زمین خوردم.

آمدم در حجره. یک هفته مریض بودم و مرحوم آخوند کاشی و جهانگیرخان به حجره می‌آمدند و استمالت می‌کردند و به من دوا می‌دادند؛ و جهانگیرخان برای من کباب باد می‌زد و به زور به حلق من فرومی‌برد، تا کم‌کم قدری قوّه گرفتم.[۱]

ب: آیت‌الله گلپایگانی: یک روز هوا گرم بود. رفتم به وادی‌السلام نجف اشرف برای فاتحه اهل قبور و ارواح مؤمنین. چون هوا بسیار گرم بود، به زیر طاقی که بر سر دیوارِ روی قبری زده بودند، رفته و آنجا نشستم.

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۴۲.

عمامه را برداشته و عبا را کنار زدم که قدری استراحت نموده و برگردم. در این حال دیدم جماعتی از مردگان با لباس‌های پاره و مندرس و وضعی بسیار کثیف به سوی من آمدند و از من طلب شفاعت می‌کردند، که وضع ما بَد است، تو از خدا بخواه ما را عفو کند.

من به ایشان پرخاش کردم و گفتم: هرچه در دنیا به شما گفتند، گوش نکردید و حالا که کار از کار گذشته طلب عفو می‌کنید؟ بروید ای متکبّران!

این مردگان، شیوخ عربی بودند که در دنیا متکبّرانه زندگی می‌نمودند، و قبورشان در اطراف همان قبری بود که من بر روی آن نشسته بودم.[۱]

ج: علّامه سید محمدحسین تهرانی: آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی می‌فرمودند: «روزی نشسته بودم که ناگاه وارد باغی شدم که بسیار مجلّل و باشکوه بود و مناظر دلفریبی داشت. ریگ‌های زمین آن بسیار دلربا، و درخت‌هایش بسیار باطراوت و خرّم بود، و نسیم‌های جان‌فزا از لابلای آنها می‌گذشت.

من وارد شدم و یکسره به وسط باغ رفتم. دیدم حوضی است بسیار بزرگ و مملوّ از آب صاف و درخشان، به طوری که ریگ‌های کف آن دیده می‌شد.

این حوض لبه‌ای داشت و دختران زیبایی که چشم آنها را ندیده، با بدن‌های عریان دورتادور این حوض نشسته و یک دست خود را به لبه دیواره حوض انداخته و با آب بازی می‌کردند و با دست دیگرشان آب‌های حوض را به روی لبه و حاشیه می‌ریختند.

آنها یک رئیس داشتند که از همه آنها مجلّل‌تر و زیباتر و بزرگ‌تر بود، و او شعر می‌خواند و این دختران، همه با هم جواب می‌دادند.

او با آواز بلند یک قصیده طولانی را بندبند می‌خواند، و هر بندش خطاب به خدا بود که: به چه جهت قوم عاد را هلاک کردی، و قوم ثمود را هلاک کردی، و فرعونیان را غرق دریا کردی، و و ...؟

و چون هر بند که راجع به قوم خاصّی بود تمام می‌شد، این دختران همه با هم می‌گفتند: به چه حسابی؟ به چه کتابی؟

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۴۵.

و همین‌طور آن دخترِ رئیس، اعتراضات خود را بیان می‌کرد و اینها همه تأییداً و تأکیداً پاسخ می‌دادند.

من وارد شدم، ولی دیدم اینها همه با من نامحرم‌اند، لذا یک دور به گرد استخر گردیدم و از همان راهی که آمده بودم، به بیرون باغ ره‌سپار شدم.»

مرحوم آقا سید جمال یک شاگرد مؤمن از شاگردان قرآن کریم بود، و یک تربیت شده به چندین واسطه از مکتب رسول خدا «صَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»، ولی چون این مکاشفه قبل از وصول به مقام کمال روحی برای ایشان رخ داده است و در سِرّ وجود ایشان مسئله هلاکت قوم عاد و ثمود و نوح به دست عوامل غیبیه کاملاً حلّ نشده بوده است، لذا در عالم معنی به صورت اعتراض حوریه‌های بهشتی تجلّی نموده است، وگرنه در عالم معنی و تجرّد، اعتراضی نیست و تمام اهل ملأ أعلی در تسبیح و تقدیس وجود و صفات و افعال حضرت احدیت هستند.

و نکته مهمّ که بشارتی برای آن مرحوم بوده است اینکه ایشان آن حوریه‌ها را بر خود نامحرم دیده است، و این یک مژده روحی است که از این منزل که محل شبهه و اعتراض است عبور خواهد نمود و به منزلگاه تسبیح و تقدیس مطلق ذات حضرت احدیت «عَزَّوَجَلَّ» خواهد رسید. کما آنکه در مکاشفاتی که در اواخر عمر برای ایشان حاصل شده است این معنی به خوبی روشن و مشهود است که به این مقام نائل شده‌اند. «رَحْمَةُاللّهِ‌عَلَیْهِ‌رَحْمَةً‌وَاسِعَةً».[۱]

د: آیت‌الله گلپایگانی: در اوایل حضور خود در نجف تا مدت‌ها مردم را به صورت‌های برزخیه مشاهده می‌کردم و بسیار ملول می‌گشتم تا اینکه یک روز به حرم مطهر مشرف شدم و از امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» خواستم که این حال را از من بگیرد، چون طاقت نداشتم و حضرت به من عنایت کرد.[۲]

۳ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

آیت‌الله انصاری: من در یکی از خیابان‌های همدان عبور می‌کردم، دیدم جنازه‌ای را به دوش گرفته و به سوی قبرستان می‌برند، و جمعی او را تشییع می‌نمودند.

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۴۶.

۲. مجله خُلُق، شماره ۲۶.

ولی از جنبه ملکوتیه، او را به سمت یک تاریکی مبهم و عمیقی می‌بردند، و روح مثالی این مرد متوفّی در بالای جنازه او با جنازه می‌رفت و پیوسته می‌خواست فریاد کند که: ای خدا مرا نجات بده، مرا اینجا نبرند ولی زبانش به نام خدا جاری نمی‌شد. آن وقت رو می‌کرد به مردم و می‌گفت: ای مردم مرا نجات دهید، نگذارید ببرند! ولی صدایش به گوش کسی نمی‌رسید... من صاحب جنازه را می‌شناختم، اهل همدان و حاکم ستمگری بود.[۱]

۴ـ دکتر حسین احسان

علّامه سید محمدحسین تهرانی: یکی از دوستان ما به نام دکتر حسین احسان، خدایش رحمت کند، بسیار مرد شایسته‌ای بود، در تهران مطبّ داشت، ولی در زمستان‌ها به مدّت شش ماه به عتبات مسافرت می‌کرد و در کربلا مطبّ داشت و از فقرا مزد نمی‌گرفت، و خود نیز به بعضی از مستمندان دوا و احیاناً مخارج غذا می‌داد، و زندگی بسیار ساده و مصفّایی داشت...

نقل کرد که: «روزی در کاظمین به کنار شطّ آمدم. جنازه‌ای را با ماشین به آنجا آورده و پیاده کردند و سپس آن را بر دوش گرفته و به سمت صحن مطهّر تشییع کردند.

من هم که عازم تشرّف بودم به دنبال جنازه حرکت کردم.

مقداری که تشییع کردم، ناگاه دیدم یک سگ سیاه مهیب بر روی جنازه نشسته است.

من بسیار تعجّب کرده و با خود گفتم: این سگ چرا روی جنازه رفته است، و متوجّه نبودم که این بدن مثالی متوفّی است و سگ خارجی نیست.

به افرادی که در اطراف من تشییع می‌کردند، گفتم: روی جنازه چیست؟

گفتند: چیزی نیست، همین پارچه‌ای است که می‌بینی!

من دریافتم که این سگ، صورت مثالی است و فقط من می‌بینم و دیگران ادراک نمی‌کنند.

دیگر هیچ نگفتم تا جنازه را به درِ صحن مطهّر رسانیدند. همینکه خواستند تابوت را برای طواف به داخل صحن ببرند، دیدم درِ صحن، آن سگ از روی تابوت به پایین پرید و در گوشه‌ای

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۲۸۸.

ایستاد تا آن جنازه را طواف دادند و همینکه می‌خواستند از در صحن خارج کنند، دوباره آن سگ بروی تابوت پرید و بالای آن جنازه رفت.»[۱]

۵ـ ملّا محمدمهدی نراقی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم آخوند ملّا محمدمهدی نراقی «أَعْلَى‌اللّٰهُ‌تَعَالَى‌مَقَامَهُ‌الشَّرِيفَ»... در ایامِ اقامت در نجف، در ماه رمضانی که بر او می‌گذرد یک روز در منزلشان برای صرف افطار هیچ نداشتند، عیالش به او می‌گوید: «هیچ در منزل نیست، بیرون برو و چیزی تهیه کن!»

مرحوم نراقی در حالی که حتّی یک فَلس پول سیاه هم نداشته است، از منزل بیرون می‌آید و یکسره به سمت وادی‌السلام نجف برای زیارت اهل قبور می‌رود؛ در میان قبرها قدری می‌نشیند و فاتحه می‌خواند تا اینکه آفتاب غروب می‌کند و هوا کم‌کم رو به تاریکی می‌رود.

در این حال می‌بیند عدّه‌ای از اعراب جنازه‌ای را آوردند و قبری برای او حفر نموده و جنازه را در میان قبر گذاشتند، و رو به او کردند و گفتند: «ما کاری داریم و باید سریع به محل خود برگردیم، شما بقیه تجهیزات این جنازه را انجام دهید!» و جنازه را گذاردند و رفتند.

مرحوم نراقی می‌گوید: «من در میان قبر رفتم که کفن را بازنموده و صورت او را بر روی خاک بگذارم، و بعد به روی او خشت نهاده و خاک بریزم و تسویه کنم؛ ناگهان دیدم دریچه‌ای است، از آن دریچه داخل شدم دیدم باغ بزرگی است، درخت‌های سرسبز سر به هم آورده و دارای میوه‌های مختلف و متنوّع.

از دَرِ این باغ راهی به سوی قصر مجلّلی بود که تمام آن از سنگ‌ریزه‌های متشکل از جواهرات بود.

من بی‌اختیار وارد شده و یکسره به سوی آن قصر رهسپار گشتم. دیدم قصر باشکوهی از خشت‌هایی از جنس جواهرات قیمتی است. از پلّه بالا رفتم، در اتاقی بزرگ وارد شدم، دیدم شخصی در صدر اتاق نشسته و دور تا دور این اتاق افرادی نشسته‌اند.

---

۱. معادشناسی، ج ۲ / ۱۹۰.

سلام کردم و نشستم. جواب سلام مرا دادند. بعد دیدم افرادی که در اطراف اتاق نشسته‌اند از آن شخصی که در صدر نشسته پیوسته احوال‌پرسی می‌کنند و از حالات اقوام و بستگان خودشان می‌پرسند و او پاسخ می‌دهد.

و آن مرد مبتهج و مسرور به یکایک از سؤالات جواب می‌گوید.

قدری که گذشت ناگهان دیدم ماری از در وارد شد و یکسره به سمت آن مرد رفت و نیشی زد و برگشت و از اتاق خارج شد.

آن مرد از درد نیش مار، صورتش متغیر شد و قدری به هم برآمد، و کم‌کم حالش عادی و به صورت اوّلیه برگشت.

سپس باز شروع کردند با یکدیگر سخن گفتن و احوال‌پرسی نمودن و از گزارشات دنیا از آن مرد پرسیدن.

ساعتی گذشت دیدم برای مرتبه دیگر، آن مار از در وارد شد و به همان منوال پیشین او را نیش زد و برگشت.

آن مرد حالش مضطرب و رنگ چهره‌اش دگرگون شد و سپس به حالت عادی برگشت.

من در این حال سؤال کردم: آقا شما کیستید؟ اینجا کجاست؟ این قصر متعلّق به کیست؟ این مار چیست؟ چرا شما را نیش می‌زند؟

گفت: من همین مرده‌ای هستم که هم‌اکنون مرا در قبر گذاردید، و این باغ، بهشت برزخی من است که خداوند به من عنایت نموده، که از دریچه‌ای که از قبر من به عالم برزخ بازشده است پدید آمده.

این قصر مال من است، این درختان باشکوه و این جواهرات و این مکان که مشاهده می‌کنید بهشت برزخی من است، این افرادی هم که در اتاق گرد آمده‌اند ارحام من هستند که قبل از من بدرود حیات گفته و اینک برای دیدن من آمده‌اند و از بازماندگان و ارحام و اقربای خود در دنیا احوال‌پرسی نموده و جویا می‌شوند، و من حالات آنان را برای اینان بازگو می‌کنم.

گفتم: این مار چرا تو را می‌زند؟

گفت: قضیه از این قرارست که من مردی هستم مؤمن، اهل نماز و روزه و خمس و زکات، و هرچه فکر می‌کنم از من کار خلافی که مستحقّ چنین عقوبتی باشم سر نزده است، و این باغ

با این خصوصیات نتیجه برزخی همان اعمال صالحه من است؛ مگر آنکه یک روز در هوای گرم تابستان که در میان کوچه حرکت می‌کردم، دیدم صاحب دکانی با مشتری خود گفتگو و منازعه دارند. من برای اصلاح امور آنها نزدیک رفتم. دیدم صاحب دکان می‌گفت: سیصد دینار (شش شاهی) از تو طلب دارم و مشتری می‌گفت: من پنج شاهی بدهکارم.

من به صاحب دکان گفتم: تو از نیم شاهی بگذر، و به مشتری هم گفتم: تو هم از نیم شاهی رفع ید کن و پنج‌ونیم شاهی به صاحب دکان بده.

صاحب دکان ساکت شد و چیزی نگفت، ولی چون حقّ با صاحب دکان بوده و من به قدر نیم شاهی به قضاوت خود ـ که صاحب دکان راضی بر آن نبود ـ حقّ او را ضایع نمودم، به کیفر این عمل، خداوند «عَزَّوَجَلَّ» این مار را معین نموده که هر یک ساعت مرا بدین منوال نیش زند تا در نفخ صور دمیده و خلائق برای حساب در محشر حاضر شوند، و به برکت شفاعت محمد و آل‌محمد «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» نجات پیدا کنم.

چون این را شنیدم برخاستم و گفتم: عیال من در خانه منتظر است، من باید بروم و برای آنان افطاری ببرم.

همان مردی که در صدر نشسته بود برخاست و مرا تا در بدرقه کرد. از در که خواستم بیرون آیم یک کیسه برنج کوچک به من داد و گفت: این برنج خوبی است، ببرید برای عیالاتتان.

من برنج را گرفته و خداحافظی کردم و آمدم بیرون باغ و از دریچه‌ای که داخل شده بودم خارج شدم.

دیدم داخل همان قبر هستم و مرده هم به روی زمین افتاده و دریچه‌ای نیست.

از قبر بیرون آمدم و خشت‌ها را گذارده و خاک انباشتم و به منزل رهسپار شدم و کیسه برنج را با خود آورده و طبخ نمودیم.

مدّت‌ها گذشت و ما از آن برنج طبخ می‌کردیم و تمام نمی‌شد، و هر وقت طبخ می‌کردیم چنان بوی خوشی از آن متصاعد می‌شد که محلّه را خوشبو کرده و همسایه‌ها را به این سؤال وامی‌داشت که: این برنج را از کجا خریده‌اید؟

بالأخره بعد از مدّت‌ها یک روز که در منزل نبودم، یک نفر به میهمانی آمده بود و چون عیال از آن برنج طبخ و دم می‌کند، عطر آن فضای خانه را فرامی‌گیرد و میهمان می‌پرسد: این برنج از کجاست که از تمام اقسام برنج‌های عنبربو خوش‌بوتر است؟

اهل منزل، مأخوذ به حیا شده و داستان را برای او تعریف می‌کنند.

پس از این بیان، آن مقدار برنجی که مانده بود بعد از طبخ شدن، تمام می‌گردد.»[۱]

۶ـ میرزا علی آقا قاضی

الف: علامه سید محمدحسین طباطبایی: رفقا از استاد، میرزا علی آقا قاضی نقل می‌کردند که: «آن بزرگوار شبی در مسجد کوفه بیتوته نموده بودند و می‌فرمودند: دیشب در و دیوار مسجد با تسبیح خود نگذاشتند تا صبح بخوابیم.»

این همان در و دیواری است که دیگران هم خوابیده بودند و هیچ نمی‌شنیدند. معلوم می‌شود وضع و حال استاد به گونه‌ای بوده که چنین شنوایی را داشته‌اند، نه آنکه در سنگ و آجر تغییری پیدا شده بود.[۲]

ب: حجت‌الاسلام هادی مروی: آیت‌اللّه کشمیری مریض‌احوال بود. خدمتشان رسیدم، فرمودند: «آقای قاضی {از برزخ} به دیدنم آمد، هر وقت مریض می‌شوم، آقای قاضی به دیدنم می‌آید.»[۳]

۷ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

آیت‌اللّه بهاءالدینی: در آن هنگام که فرزندم حمید از دنیا رفت، تحمل مصیبت مرگ او برایم سخت بود. او مردی متدّین بود که در عین اشتغال جزئی به درس حوزه، در بازار قم مشغول فعالیت بود. مغازه‌ای داشت که اغلب مشتریانش، زن بودند، ولی از چشم، دست و زبان پاکی برخوردار بود.

---

۱. معادشناسی، ج ۲ / ۲۲۱.

۲. راز دل / ۲۳۰.

۳. میناگر دل / گفتار هفتم (دیدن آقای قاضی به کشف)

او به اندازه گذران زندگی کاسبی می‌کرد و علاقه به پول و جمع‌آوری آن نداشت.
چون او از دنیا رفت، ارواح زیادی سراغ ما آمدند و ما را تسلی می‌دادند. کار آنها موجب شد که ما آرام شدیم و تسلیم امر الهی گشتیم.[۱]

۸ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

محمود نکوگویان (فرزند آقا شیخ رجبعلی): من یک روز پیش پدرم نشسته بودم و برای کمک به او، نخ کوک لباس‌ها را می‌کشیدم، آن موقع نه برق داشتیم و نه تلفن، ناگهان جناب شیخ همین‌طور که مشغول کار بود و سرش پایین بود، رو کرد به من و گفت: «بابا شنیدی چه شد؟»
گفتم: نه!
گفت: «آیت‌اللّه العظمی بروجردی آمد و به من گفت: من از دنیا رفتم، مجلس ختم من در مسجد سید عزیزاللّه است، یادت نرود!»
بعد که خبرش را رسماً شنیدم، دیدم درست همان لحظه‌ای که پدرم خبرش را داد، آیت‌اللّه بروجردی فوت کرده بود![۲]

۹ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

علّامه طباطبایی: در نجف اشرف که بودم، شخصی از ایران مخارج مرا قبول کرده و برای من، آن مخارج را حواله می‌کرد و امور من از همان حواله‌های او اداره می‌شد.
مدّتی به علت سخت‌گیری‌های دولت وقت حواله به من نرسید. من بدهکار شدم و ادای آن به قدری به طول انجامید که روزی طلب‌کاران مطالبه بدهی خود را از من کردند، بدین جهت خیلی ناراحت شدم و شب از ناراحتی نتوانستم بخوابم.
صبح که دمید، ناگاه متوجّه شدم درب منزل را می‌زنند، درب منزل شکافی داشت، از شکاف آن به بیرون منزل نگاه کردم، دیدم پیرمردی قدبلند پشت درب ایستاده است. بچه‌ها به طرف درب حیاط رفتند و از او پرسیدند: «چه می‌خواهی؟»

---

۱. آیت بصیرت / ۸۶.
۲. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۶.

گفت: «می‌خواهم فلانی را ببینم.»

بچه‌ها به من گفتند: «پیرمردی است می‌خواهد شما را ببیند.»

گفتم: بگویید بیاید.

پیرمرد آمد و به من گفت: «من فرستاده خدایم، خدا به شما سلام می‌رساند و می‌فرماید: بیست سال است که تو را فراموش نکردم، چرا نگران هستی؟!» آن پیرمرد اضافه کرد که: «من شاه حسین ولی هستم و کار شما نیز تا یک هفته دیگر درست می‌شود و از پیش من رفت.»

من گفتم: این چه شخصی بود که با رمز با من صحبت کرد؟ گفتم: اگر تا آخر هفته کار من درست شد، معلوم می‌شود او از جانب خدا آمده است.

آخر هفته عده‌ای تجّار به نجف اشرف آمدند و حواله رمزی آوردند و کار من درست شد، ولی نکته‌ای که برایم مبهم باقی مانده بود، این بود که از آغاز تحصیل من بیش از بیست سال می‌گذشت و نمی‌دانستم چرا او بیست سال را به زبان آورد؟ پس از مدّتی متوجّه شدم بیست سال از وقت عمامه‌گذاری من سپری شده است.

من تا آن موقع شاه حسین ولی را نمی‌شناختم، وقتی به تبریز رفتم، در خانه‌ای مهمان بودم، کتابی را به نام هزار مزار در آنجا دیدم که در آن، از شاه حسین ولی و محل قبر و خصوصیات دیگر او صحبت شده بود.

روزی به قبرستانی که آن کتاب اشاره کرده بود، رفتم و قبر او را در آنجا پیدا کردم، ولی با تعجّب بسیار مشاهده کردم وی در دویست سال پیش فوت کرده است، در حالی که خصوصیاتی را که در آن کتاب از او یاد کرده بود با آنچه من در بیداری از او دیدم، تطبیق می‌کرد.[۱]

۱۰ـ آیت‌اللّه محمّدعلی اراکی

آیت‌اللّه اراکی: در جوانی من به قبرستان رفتم و با چشم خود دیدم که از قبری آتش شعله می‌کشید.[۲]

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۲۵۲.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۲۲۷.

۲ـ جبروت (عقل، روح)

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

تجرد دو مرحله دارد: یک مرحله تجرد از ماده است که همان ورود به عالم برزخ می‌باشد و مردن نیز از این قبیل است. انسان که می‌میرد فقط از بدن جدا و منسلخ می‌شود، امّا هنوز دارای صورت است و ابعادی دارد، به طوری که اگر صورت برزخی او را ببینند به همان شکل و قیافه و گاهی با همان لباسی که قبلاً می‌پوشیده، دیده می‌شود. این مرحله از تجرد را همه قبول دارند.

امّا مرحله دیگر تجرد از صورت است؛ یعنی انسان حقیقت خود را بدون ماده و صورت درک کند. نوعاً کسانی که توحید عرفاء را قبول ندارند در واقع تجرد از صورت را قبول ندارند.[۱]

۲ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

از روایات استفاده می‌شود که حال رسول‌الله «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ» در هنگام وحیِ بی‌تمثّل، سنگین‌تر از حال او در هنگام وحی باتمثّل بود و این معنی برای اهل سلوک واضح است که چون جذبه‌های بی‌صورت دست دهد، سخت در قلق و اضطراب افتند، به خلاف حالتی که با حصول تمثّل است.

علّتش این است که تمثّل باصورت، مألوف و مأنوس عالم شهادت محشور است، به خلاف خلاف آن که با مجرّد بحت[۲] است.

و علّت دیگر اینکه عالم شهادت نشأه افتراق است و عالم غیب عالم انفراد، لاجرم وحدت و سلطه با این[۳] است که جمع است و آن[٤] چون متکثّر است ضعیف است. از اینروی چون توجّه روح انسان به عالم جمع بیشتر شود، دهشت او بیشتر است که با قوی‌تر روبرو می‌گردد.[۵]

---

۱. سفینةالصادقین / ۳۴۴.

۲. محض و خالص.

۳. عالم غیب.

٤. عالم ماده و کثرت.

۵. انسان در عرف عرفان / ۵۵.

۳ـ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق):
[عالم عقل و معقولات عالمی است بزرگ و نامتناهی، او را طرف و کرانه نتوان گرفتن چنانکه عالم] اجسام را، و آن عالم فرشتگان مقرّب و کرّوبیان و حملة‌العرش و ارواح انبیاء «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» و ارواح حکما و اولیاء است.[۱]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:
معروف است که : جن، جسم آتشین است که به شکل‌های گوناگون حتی به شکل سگ و خوک درمی‌آید، و فرشته جسم نورانی است که به شکل‌های گوناگون به جز سگ و خوک درمی‌آید.
ولی این سخن مدرکی ندارد، و کلام نادرستی است و اینکه خداوند در قصه حضرت مریم «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» می‌فرماید: «فتمثل لها بشرا سویا؛ پس به شکل بشری خوش اندام بر او نمایان شد»، تمثل بود، یعنی حضرت جبرئیل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در چشم‌های حضرت مریم «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» اینگونه وانمود می‌کرد که او بشر است، و گرنه او جبرئیل بود و ملک، و هرگز تغییر پیدا نکرد و انسان و بشر نشد.[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آقا محمدحسن بیاتی
آقای بیاتی: در زمان حیات {استادم} مرحوم آیت‌اللَّه انصاری و پس از رحلت استاد عظیم آیت‌اللَّه قاضی «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» یکی از شاگردان مرحوم قاضی به من معرّفی شد، ولی او را نشناختم و سپس معلوم شد او حضرت عارف کامل حاج سید هاشم حدّاد است.
توضیح آنکه: مرحوم آیت‌اللَّه انصاری «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» به من دستوری داده بودند که باید روزها آن را در خلوت انجام می‌دادم و من این عمل را انجام داده تا اینکه روز جمعه‌ای برای بجا

---

۱. رسائل شیخ اشراق، ج ۳ / ۴۱۱.
۲. در محضر علّامه طباطبایی / سؤال ۶۸.

آوردن آن، محل خلوتی را پیدا ننمودم، چرا که در هر جای خلوت، احتمال تردّد و آمدن افراد بود.

می‌دانستم که شبستانی در مسجد پیغمبر همدان متروک است.

به آن مسجد درآمدم و درِ شبستان متروک را گشودم. دیدم روی حصیرها به قدری خاک جمع شده است که در حال راه رفتن گرد و خاک برمی‌خیزد. داخل شبستان شدم و در را از پشت کولون کردم و با خیال راحت در یک زاویه بسیار تاریک مسجد که از در شبستان دور بود نشستم و مشغول انجام دادن آن دستور شدم.

آن دستور مدّتش یک اربعین بود و چند روزی بیشتر نمانده بود که پایان پذیرد. در حال انجام آن عمل مکاشفه‌ای رخ داد؛ خود را بر روی کره زمین احساس کردم و تمام کره؛ نیم کره جنوبی و شمالی آن به تمامه را می‌دیدم و بر آن سیطره داشتم.

در محور کره از قطب شمالی ستونی از نور بود بسیار عجیب و زلال و درخشان و آرام‌بخش که عبارت بود از: ولایت کلیه و باید تمام مردم کره، خود را بدان می‌رساندند.

بسیاری از افراد روی زمین در ظلمت بسرمی‌بردند و در نیم کره جنوبی و دور از شعاع آن محور نورانی زندگی می‌کردند و آنها اکثریت اهل جهان را تشکیل داده بودند.

آنها هرچه حرکت می‌کردند در ظلمات بود، چنان تاریکی آنها را فراگرفته بود که هیچ چیز را نمی‌شناختند. بعضی چون می‌خواستند به جلو بیایند دورتر می‌شدند. برخی از آنها چنان در تعفّن غوطه‌ور بودند که انسان قدرت تماشای آنها را نداشت. عجیب اینجاست که آنها هم همگی خواستار نور بودند و می‌خواستند خود را به محور برسانند.

و امّا نیم کره شمالی که نورانی بود، در آنجا حال افراد، متفاوت بود؛ بعضی با سرعت رو به بالا و قطب می‌آمدند امّا در وسط راه توقّف می‌کردند، بعضی آرام و آهسته می‌آمدند[۱]، بعضی مقداری راه آمده امّا پشیمان شده و متحیر بودند، بعضی مانند اسب‌سوار و یا با سرعت بیشتر رو به بالا می‌رفتند. خلاصه امر اینکه: تمام این افرادِ واقع در منطقه نور نیز هرکدام شکل و شاکله خاصّی داشتند.

---

۱. علّامه سید محمدحسین تهرانی: {آقای بیاتی فرمودند:} «أقلیت جمعیت روی زمین، روی این نیم‌کره و به صورت دسته‌ها و گروه‌ها، دور هم مجتمع بودند.»

هرچه به بالا می‌رفتیم افراد کمتر می‌شدند تا نزدیک قطب و محور چند نفری بیشتر به چشم نمی‌خوردند که می‌خواستند وارد ستون نور شوند.

من نفهمیدم به چه وسیله، این راه را طی کردم. گویا روی هوا با سرعت همین‌طور چرخ می‌خوردم و بالا می‌رفتم تا رسیدم به کنار محور. دیدم در آنجا دو نفر ایستاده‌اند: یکی حضرت آیت‌اللّٰه انصاری و دیگری را در آن وقت نشناختم و سپس مشهود شد که حضرت آقای حدّاد است! من همینکه بدان محل رسیدم، فوراً آیت‌اللّٰه انصاری مرا گرفت و در داخل ستون نور پرت کرد.

از عظمت و ابّهت و سکون و اطمینان و حیات و قدرت و احاطه بر ماسوی، عالَمی عجیب بود! در آنجا ارواح چهارده معصوم «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» بدون شکل و صورت و بدون تعیّن بودند! چنان لذّت و بهجتی به من دست داد که تا حال که ده‌ها سال از آن می‌گذرد، مزه آن در زیر دندان‌های من و در کام من باقی است.

من در آنجا غرق در تحیر و بُهت و مستغرق در لذّت ولایت بودم که ناگهان مرحوم آقای انصاری «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» به شانه من زدند و فرمودند: «تا اینجا که رفتی بس است! برخیز برویم. ساعت، قریب ظهر است!»[۱]

۲ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

آیت‌اللّه یعقوبی: شبی در رکعت وتر بودم که دیدم اطرافم دارد روشن می‌شود و گویا می‌خواهم بمیرم! مرتب اطرافم روشن‌تر می‌شد. ترس عجیبی مرا گرفته بود. ناگهان متوجه شدم که دارم از بدنم بیرون می‌روم، امّا اینبار با دفعه قبل بسیار متفاوت بود. بار اول که در کربلا مشابه این حال پیش آمد قالب مثالی من از بدنم فاصله می‌گرفت، امّا حالا صورت در کار نبود. خود را بدون صورت و ماده می‌یافتم.

از آنجا که با چنین حالی مأنوس نبودم وحشت‌زده خود را در رختخواب انداخته، لحاف را بر سر خود کشیدم و خوابیدم تا این وضع تغییر کند و حالم از بین برود! لیکن دیدم حالم تغییر نمی‌کند

---

۱. مطلع انوار، ج ۱ / ۲۱۳.

و در حالی که خود را حقیقت محض می‌دیدم و تمام وجودم را درک محض و علم محض می‌یافتم همچنان به طرف بالا در حرکت بودم.

با اینکه بدنم روی زمین افتاده بود و گوشی برای شنیدن نداشتم، همینکه از جو عبور کردم صداهای عجیب و غریب و بسیار مهیبی می‌شنیدم.

برخی، این صداها را صدای اجانین و شیاطین می‌دانند که در فضا ساکن‌اند.

با رد شدن از این مرحله، صداهای فوق‌العاده دلربایی می‌شنیدم که گویا از گردش افلاک به وجود می‌آمد و همچون آهنگ دلنوازی نواخته می‌شد.

سرانجام در حالی که همچنان برای خود هیچ صورتی نمی‌دیدم و خود را درک و علم محض می‌یافتم از همه مراحل بین راه گذشته، وارد نشئه و عالمی شدم که غیر از این عالم بود. عالمی که مملو از نور زرد و همچون دریایی بود که آب در آن موج می‌زد و همه‌اش حیات بود و تمام ذرات آن «حیّ، حیّ، حیّ!» می‌گفت.

از استماع این ذکر آنچنان لذتی می‌بردم که با هیچ لغت و هیچ لسانی نمی‌توان آن را توصیف کرد.

نور زرد را نور روح و جان دانسته‌اند. همچنین نور قرمز را نور قلب، نور سفید را نور علم، و نور سیاه را نور جلوه ذات برشمرده‌اند. درباره «حیّ» نیز عرفاء و بزرگان نوشته‌اند که: آن اسم اعظم است.

البته من در آن وقت اصلاً با این اصطلاحات و این مطالب آشنایی نداشتم و آنچه می‌دیدم از لطف و کرم بی‌انتها و عنایات بی‌دریغ آن سروران عالی‌مقام {حضرات معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ»} بود.

به هرحال، متأسفانه بدون اختیار حقیر را بازگرداندند؛ و با اینکه هنگام رفتن، صورت و ابعادی نداشتم، در هنگام بازگشت، خود را با قالب مثالی می‌دیدم.

اول چیزی که در مراجعت دیدم علَمی بود که در مقابلم نصب کردند. پرچمی زیبا که حاشیه‌اش سبز و زمینه آن سفید بود و گل‌های سیاه و گردی داشت.

از آنجا که پایین‌تر آمدم انگشتری جواهرنشان و بسیار بزرگ و دلربا بی‌اختیار در انگشت ماقبل آخر قالب مثالیم درآمد. از آنجا هم که پایین‌تر آمدم همچنان صورت مثالی خود را در فضا

می‌دیدم تا اینکه وارد اتاق شدم و از کثرت خوشی و لذتی که می‌بردم دو بار پشتک زدم، امّا نمی‌دانم چگونه و چه وقت به بدنم ملحق شدم. فقط یادم هست همینکه نگاهم به بدنم افتاد که در رختخواب بود ناگهان چشم‌هایم را باز کردم و متوجه شدم که گلویم خشک شده و نمی‌توانم نفس بکشم.

مدتی مبهوت افتاده بودم. کم‌کم گویا روح به تمام بدن نفوذ کرد. از جای برخاسته، نشستم. هنوز صدای حیّ، حیّ به گوشم می‌رسید. از بس لذت برده بودم شروع به گفتن حیّ، حیّ کرده و آرام‌آرام آن را تکرار نمودم.

در این هنگام خانواده‌مان از خواب بیدار شد و سبب حال غیرعادی مرا جویا گردید، امّا من بدون اینکه پاسخی به او بدهم همچنان حیّ، حیّ می‌گفتم.

در کربلا این جریان را برای آیت‌اللّه میلانی نقل کردم. ایشان فرمود: «من تاکنون تجرد از صورت را برای بشر غیرممکن می‌دانستم، امّا چون شما را صادق می‌دانم و شما خودتان می‌گویید که: این معنا را دیده‌اید قبول می‌کنم که تجرد از صورت امکان دارد.» سپس فرمود: «عالمی که شما در آن وارد شده‌اید عالم جان یعنی همان عالم حَیوان است که در آیه شریفه: وَ إِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ،[1] بدان اشاره شده است.»[2]

۳ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی

علّامه حسن‌زاده: وقتی، حضرت استادم علّامه آقا سید محمّدحسین طباطبائی صاحب تفسیر عظیم المیزان «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» از من پرسیدند که: «آیا تمثّل بی‌صورت؛ یعنی کشف بی‌مثال هم به شما دست می‌دهد و روی می‌آورد؟»

عرض کردم: آنچه را که مشاهده می‌کنم همه با مثال‌اند و گاهی عظمت نظام هستی آنچنان مرا می‌گیرد و مضطربم می‌نماید که اگر خودم را از آن حال انصراف ندهم، جان از بدنم مفارقت می‌کند.

---

۱. سوره عنکبوت / ۶۴. (و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است ای کاش می‌دانستند.)
۲. سفینة‌الصادقین / ۳۴۱.

آن جناب فرمود: «همین معنی کشف بلاصورت و مثال است و اینکه خودت را انصراف می‌دهی کاری خوب و محبوب و مطلوب است تا کم‌کم به عالم ماوراءِ مادّه و فوق آن انس بگیری».

آنگاه که سالک، مجذوب عظمت و جلال و جبروت وجود مطلق و کبریائی نظام احسن آن می‌شود، از آن حالت تعبیر به کشف بی‌صورت و بی‌مثال می‌شود.[1]

۴ـ ملّا علی کازرونی

ملّا علی کازرونی: شب ۲۳ ماه رمضان بالای بام منزل تنها احیاء داشتم. هنگام سحر ناگاه حالت سستی و بی‌خودی به من دست داد. در آن حال متوجه شدم که تمام عالم اعلا مملو از جمعیت و غلغله است و سر و صدای فراوانی است. از صدایی که فصیح‌تر و به من نزدیک‌تر بود پرسیدم: تو را به خدا تو کیستی؟

فرمود: «جبرئیل.»

گفتم: امشب چه خبر است؟

گفت: «فاطمه با مریم و آسیه و خدیجه و کلثوم «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِنَّ» برای زیات قبر حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» می‌روند و این جمعیت ارواح پیغمبران و ملائکه هستند.»

گفتم: برای خدا مرا هم ببرید.

فرمود: «زیارت تو از همینجا قبول است و سعادتی داشتی که این منظره را ببینی.»[2]

۵ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

علّامه طباطبایی: به یاد دارم هنگامی که در نجف اشرف، تحت تربیت اخلاقی و عرفانی مرحوم حاج میرزا علی قاضی «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» بودیم، سحرگاهی بر بالای بام بر سجاده عبادت نشسته بودم. در این موقع خواب سبکی به من دست داد و مشاهده کردم دو نفر در مقابل من نشسته‌اند. یکی از آنها حضرت ادریس «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بود و دیگری برادر عزیز و ارجمندم، آقای

---

۱. انسان در عرف عرفان / ۲۶.

۲. داستان‌های شگفت / ش ۱۱۳ (زیارت ارواح از قبر حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» در شب قدر)

حاج سید محمدحسن الهی طباطبایی. حضرت ادریس «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» با من به مذاکره و سخن مشغول شدند، ولی طوری بود که ایشان القاء کلام و تکلم و صحبت می‌کردند، ولی سخنان ایشان به واسطه کلام آقای اخوی استماع می‌شد.[۱]

۳ـ لاهوت (توحید، اسماءالحسنی)

کلام اولیاءاللّه

آیت‌الله علی سعادت‌پرور پهلوانی:

در بهشت، نعمت‌هایی باطنی و معنوی وجود دارد که در حقیقت، صورت واقعی و باطنی نعمت‌های ظاهری و بسی برتر، ارجمندتر و وسیع‌تر از آنهاست و البته هرکسی که وارد بهشت شود، از آنها بهره نخواهد برد، بلکه این نعمت‌ها، مخصوص کسی است که با نفس امّاره و شیطان، مبارزه کرده و به دنیا و عالم طبیعت و زر و زیور آن فریفته نشده باشد و در سایه این مجاهدت‌ها، از نعمت‌های باطنی و معنوی بهشت بهره‌مند می‌شود.

حقیقت این نعمت‌های باطنی، مشاهده تجلّیات اسماء و صفات و حتّی تجلّیات ذاتی پروردگار متعال برای اولیاءِ خاص اوست...

تمام اشیاء، مظاهر اسماء و صفات او هستند و این مظاهر از آن جهت که تجلیات پروردگارند، محبوب و مطلوب انسانند و آنجا که مظاهر حق، اینگونه مورد محبت و علاقه هستند، روشن است که خداوند متعال ـ که ظهوردهنده آنها است ـ چقدر محبوب و مطلوب انسان خواهد بود، که او بسی شایسته‌تر است که دوست داشته شود و مطلوب واقع گردد.

پس بهره خاصّان در بهشت، تنها، لذّت‌های ظاهری و بهره‌مندی از مظاهر نیست، بلکه آنان با چشم دل، ظهوردهنده را همراه مظاهر می‌بینند، چنانکه خداوند می‌فرماید: «در چنین روزی، چهره‌هایی بشّاش و شکفته است و پروردگارشان را نظاره می‌کنند.»[۲،۳]

سرگذشت اولیاءاللّه

---

۱. سیره علمی و عملی علّامه سید محمدحسین طباطبایی / ۸۱.

۲. سوره قیامت / ۲۳ و ۲۲.

۳. سرالاسراء، ج ۱ / ۳۲۳.

آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

آیت‌اللّه انصاری: دیشب در خواب دیدم در هوا پرواز می‌کردم و به سوی آسمان بالا می‌رفتم. بسیار پرواز کردم تا به زیر قبه‌ای رسیدم که در سطح مقعر آن آینه بزرگی بود. خود را در آن مشاهده کردم. سپس پرواز کردم و آینه‌های بسیاری را به همان شکلِ توصیف شده دیدم و در تمام آنها خود را با تمام قامت می‌دیدم، سپس پرواز کردم و بالا رفتم تا رسیدم به دیواری که در اطراف آن اسماء خداوند متعال نوشته شده بود.

در خواب متوجه شدم که این ابتدای وصول به مقام لاهوت است، به فضل خداوند منعم. من بر آن دیوار بر گرد تعدادی از اسماء، یکی پس از دیگری طواف کردم و گویا به هنگام طواف بر گرد اسماء، مانند پروانه واصلی بودم گرد چراغ، در نهایت شوق و وجد.[۱]

---

۱. سوخته / ۲۳۸.

سعادت و شقاوت (لذت و رنج)

کلام اولیاءاللّه

۱ـ ابن میثم بحرانی:

الف: خوشبختی و سعادت بنابر مشهور همان لذت، و بدبختی، رنج و درد می‌باشد.[۱]

ب: مردم عامی که از درجه چهارپایان فراتر نرفته‌اند معتقدند که لذت‌ها تنها با حس ظاهری احساس می‌شوند، و گاهی بعضی از آنان ترقی کرده و معتقد شده‌اند که: لذت و المی وجود دارد که به وسیله ادراکات دیگر؛ یعنی ادراکات غیرحسی درک می‌شوند جز اینکه ثبوت آن را در واقع و حقیقت انکار کرده‌اند و آن لذات را به خیالات پوچ و بی‌اساسی نسبت داده‌اند.

و بسا که آن لذت‌ها را نسبت به لذات حسی پست و ناچیز شمرده‌اند.[۲]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: کمال‌های این دنیا مانند غذای لذیذ و نوشیدنی دلپذیر و گوارا و قیافه زیبا و امثال اینها که بزرگ‌ترین لذّت‌های زندگی دنیوی بشمار می‌آیند، نخستین نقصان این کمالات دنیوی همان کوتاهی زمان بهره‌گیری و نشاط زودگذر آنهاست و غم‌انگیزتر آنکه این زمان کوتاه بهره‌وری مورد تهاجم هزاران آفات طبیعی و فشارهای اجتماعی و ناکامی‌های ناگهانی است، به طوری که اگر یکی از آنها به این لذّات راه یابند، زیبائی و جذّابیتشان از بین می‌روند...

این نقصان‌ها و کمبودها و دردها ریشه در ماده و عالم طبیعت دارد... پس آنجا که ماده‌ای نباشد، نقص و کمبود نیز وجود نخواهد داشت.

پس نتیجه اینکه، دردها و نقصان‌ها و گرفتاری‌ها منحصر به زندگی این دنیاست، لذا این مصائب و نقص‌ها و عیوب به عالم مثال که فوق عالم طبیعت است و غیرمادی می‌باشد راه ندارد و همانا موجودات عالم مثال، صورت‌های بدون ماده هستند و در لذّت‌های مثالی نیز هیچ آثار تیرگی و آلودگی و عامل منافی وجود ندارد...

---

۱. شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» / ۶۷.

۲. شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» / ۶۷.

وقتی دوباره تأمّل و دقت می‌کنیم درمی‌یابیم که در عالم مثال نیز حدّ و مرز و نقصان وجود دارد، چراکه برای هر محدودی در ذات خود مرتبه‌ای خالی از حدّ وجود دارد که خارج از ذات اوست...

هرچند عالم مثال از نقصان‌های جهان ماده مُبّراست، ولی محدودیت لذّت‌ها و مرزبندی میان آنها در نشئه مثال، نقص بزرگی بشمار می‌آید، لذا نشئه و عالم دیگری باید باشد که در آنجا این لذّت‌ها و کمالات به نحو خالص و بدون هیچ شائبه و محدودیتی یافت شود که آن، عالم تجرّد و عالم عقل است که فوق عالم مثال بشمار می‌رود، پس همانا لذّت خوردن و آشامیدن و لذت آمیزش و شنیدن و دیدن در عالم مثال وجود دارد، ولی هر یک از این‌گونه لذّت‌ها حدّ و محلّ معینی دارد که بیشتر از آن از او ساخته نیست؛ مثلًا لذّت آمیزش را نمی‌توان از شنیدن و خوردن انتظار داشت و همچنین نباید لذّت خوردن را از نوشیدن متوقّع بود و بالعکس هم چنین است، پس هر لذّتی در عالم مثال نیز دارای نقص محدودیت است.

و این نیست مگر به خاطر حدود وجودی و ظرفیت وجود، ولی در عالم تجرّد که مافوق عالم مثال است، همه این محدودیت‌ها و مرزبندی‌ها ساقط می‌باشد و تمامی این کمالات و لذائذ به طریق وحدت و جمع و کلیت و ارسال، موجود است...؛ یعنی نقص همیشه از ناحیه حدّ است. هرچند حدّ کمتر باشد، نقص نیز کمتر خواهد بود و برای همین در عالم تجرّد، محدودیت‌های عالم مثال منتفی است؛ مثلًا از شنیدن نغمه‌های دلنواز، لذّت‌های دیگر از قبیل لذّت آمیزش و خوردن و نوشیدن نیز در آنِ واحد احساس می‌شود و از یک وحدت و کلیت برخوردارند.[1]

ب: جمیع انواع لذّت‌هایی که نفس آنها را قبلًا در عالم ماده مشاهده نموده به بهترین و شیرین‌ترین شکل در عالم مثال مشاهده خواهد نمود؛ از قبیل چشیدنی‌ها، نوشیدنی‌ها، لباس‌ها، زنان، آوازها و شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها.[2]

---

۱. طریق عرفان / ۲۶.

۲. طریق عرفان / ۳۰.

ج: در عالم تجرّد {عقل}، هیچ‌گونه درد و رنج مادی و وَهْمی وجود ندارد و در آنجا از بیماری و خستگی نیز خبری نیست. همه این نقصان‌ها و دردها و گرفتاری‌ها چون در عالم مثال نیست به طریق اولی در عالم تجرّد نیز نمی‌باشد.[۱]

۳ـ ملّا احمد نراقی:

هر یک از لذت و الم بر چهار قسم‌اند: عقلیه، خیالیه، غضبیه و شهویه.[۲] و بالاترین لذت‌ها، لذت عقلیه است که به اختلاف احوال، مختلف نمی‌شود و سایر لذات در جنب آنها قدر و مقداری ندارد و ابتدای امر آدمی میل او به سایر لذات است، و هرچند جنبه حیوانیت قوت می‌گیرد این لذات نیز قوی‌تر می‌گردد، و چندان که ضعف در قوه حیوانیت حاصل گردد این لذات نیز ضعیف‌تر می‌گردند. و در بدو امر لذات عقلیه از برای آدمی نیست، زیراکه آنها حاصل نمی‌شوند مگر از برای نفوس مطهره از رذایل، و مزیّن به فضایل.

---

۱. طریق عرفان / ۳۱.

۲. آیت‌اللّه شیخ عباس ایزدی: هریک از قوای چهارگانه انسان {عقل، شهوت، غضب، وهم} لذت و المی دارند و لذت هرکدام در رسیدن به چیزی است که مقتضای طبیعت و ذات آنها است و برای آن خلق شده‌اند و درد و الم آنها نیز در خلاف آن و نرسیدن به مقصود است، مثلاً چون مقتضای عقل و سبب ایجاد آن، معرفت و آگاهی به اشیاء است، لذت آن به درک معارف و حقایق، و درد و رنج آن در جهل و بی‌خبری و حیرت او است؛ همچنین چون مقتضا و متناسب با قوه غضب، قهر و غلبه و انتقام می‌باشد، از غلبه و تسلط بر دیگران لذت می‌برد و از مغلوب و محکوم شدن رنج می‌برد، و قوه شهوت چون برای تحصیل غذا و لذایذ جنسی و رسیدن به اشتهاهای نفسانی است، از اینرو، لذت آن در رسیدن به آنها است و درد و الم آن در محرومیت و منع از آنها، و نیز لذت قوه وهم، که رهزن عقل است، در شیطنت و خدعه و فریب است و رنجش، در ناکامی در این امور می‌باشد.

گاهی قوه شهوت بر سایر قوا مسلط می‌شود، به طوری که اکثر شوق و توجه انسان در خوردن، آشامیدن، جماع، نکاح و سایر لذت‌های شهوانی، تمرکز می‌یابد. چنین شخصی باید نام حیوانات بر خود بگذارد و درخور نام انسان نیست. گاهی نیز که سلطه و غلبه با قوه غضب است، او پیوسته خود را مایل به جاه و مقام و برتری یافتن بر بندگان و دشنام و اذیت مردم می‌بیند و خود را سگی گازگیرنده و یا گرگی درنده می‌یابد و هنگامی که قوه واهمه شیطانی بر انسان مسلط شد، در فکر تزویر و خدعه با بندگان خدا خواهد بود و در واقع، شیطانی است مجسم در بین انسان‌ها، اما اگر تسلط و غلبه با عقل باشد، پیوسته درصدد تحصیل معرفت الهی و کسب فضایل و کمالات است و فکر و مقصودش عبادت پروردگار، اطاعت دستورهای بزرگان دین و در طلب راه سعادت و رسیدن به مرتبه قرب حضرت آفریدگار خواهد بود. اینجاست که باید خود را انسان حقیقی بداند که عالم او از ملائکه برتر است. (اخلاق ایزدی / ۲۲.)

و بعد از آنکه آدمی به مرتبه درک لذات عقلیه رسید، هرچند قوه عقلیه زیاد می‌شود و تسلط عقل بر سایر قوا زیاد می‌گردد، لذات آن هم اتم می‌شود، و همه روزه در قوت و شدت است، و نقص و زوالی از برای آن نیست.[۱]

۴ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: کمال قوه شهویه که باعث بر جلب منافع است ادراک آنچه که مطبوع اوست از قبیل مطعوم و مشروب و منکوح و نظائر آنها می‌باشد، و کمال قوه غضبیه که باعث بر دفع ضررها است غلبه بر خصم است، و کمال قوه واهمه امید و آرزوهای وهمی و تصور نیل به آمالی که می‌پندارد و انتظار می‌برد، و برای هر حسی از قوای حسیه، کمالی که مهیا برای آن قوه است، می‌باشد، مثلاً برای قوه باصره الوان نیکو و أشکال زیبا، و برای سامعه نغمه‌ها و الحان موزون، و برای ذائقه طعوم مطبوع، و برای شامه بوهای خوش، و برای لامسه کیفیات مناسب چون نرمی.

هر یک از قوای نامبرده از ادراک کمال مربوط به خود لذت می‌برد و از ادراک مقابل و ضدّ آن، الم و رنج.

این قوی همه قوای حیوانی‌اند که کمالات و لذائذ آنها برای قوه عاقله کمال و لذت نیست... برای عقل مشاهده کردن حق در نظام احسن و اتم و اکمل هر موجودی که بهتر از آن تصور شدنی نیست و جز حق و حقیقت هیچ ذره و نظامی آفریده نشده است، بهترین لذت است، به ویژه توجه او به جناب حق بالذات که حسن مطلق است و لقایش غایت آمال مشتاقین و وصالش نهایت همت سالکین است. و هر یک از این کمالات یاد شده معشوق و محبوب آن قوه دراکه‌ای است که ادراکش می‌کند.[۲]

---

۱. معراج‌السعادة / ۴۳.

۲. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۱۴.

ب: مراتب لذت چهار است: لذت عشقی و عقلی و خیالی و حسی، و لذت عشقی اعلی از عقلی و عقلی از خیالی و خیالی از حسی است و هر یک را نیز مراتبی است. و لذت یا به تفاوت ادراک، یا مدرِک، یا مدرَک است.[۱]

ج: اکثر مردم لذت عقلی را نمی‌فهمند، بلکه لذت خیالی را نمی‌فهمند تا چه رسد به لذت عقلی.[۲]

۱. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۱۵.

۲. هزار و یک نکته / ۱۲۰.

شریعت، طریقت، حقیقت

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: شریعت عبارت از فراگیری وظایف ظاهری، و طریقت عبارت از عمل به آن، و حقیقت عبارت از رسیدن به نتیجه آن یعنی شناخت حق تعالی است.[۱]

ب: اوّلین چیزی که... {برای سالک} لازم است عبارتست از علم به احکام که باید از فقیه، تعلّم نماید، و پس از تحصیل علم باید در مقام عمل برآید و در عمل نیز مداومت نماید تا درجه به درجه یقین و معرفت او رو به فزونی گذارد.[۲]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

اولین خطر سالک این است که به علماءِ ظاهر که ترویج شریعت می‌کنند بدبین شود! این اول خطر سالک است، چون اینها مرجع شریعتند و باید به آنها احترام گذاشت.[۳]

۳ـ ملّا حسینقلی همدانی:

مخفی نماند بر برادران دینی که به جز التزام به شرع شریف در تمام حرکات و سکنات و تکلمات و لحظات و... راهی به قرب حضرت ملک‌الملوک «جَلَّ جَلَالُهُ» نیست.[٤]

۴ـ خواجه حوراء مغربی:

---

۱. رسائل عرفانی / ۱۳۲.

۲. رساله لب‌اللباب / ۹۲.

۳. سوخته / ۱۴۶.

٤. تذکرةالمتقین / ۱۹۰.

شریعت عبارت از فعلی چند و ترکی چند است که فقهاء، آن را در کتب فقهی بیان کرده‌اند و طریقت عبارت از تهذیب اخلاق است؛ یعنی تبدیل اوصاف ذمیمه به اوصاف حمیده که آن را سفر در وطن نیز گویند و تعبیر به سلوک نیز نمایند.[۱]

۵ـ خواجه عبداللّٰه انصاری:
شریعت، کشتی، و حقیقت، دریاست، از دریا گذشتن بی‌کشتی خطاست.[۲]

۶ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
هر یک از دستورات شریعت؛ از واجب گرفته تا مستحبّ، همه براساس مصالح و حِکَمی است که در تکامل نفس انسان و سوق دادن او به علّت غائی از خلقت مؤثّر و مفید می‌باشد و چه بسا اگر کمال حاصل از حُکمی فوت شود، با حکم دیگر تدارک آن ممکن نباشد.
ازدواج از مراحلی است که سالک و طالب کمال حتماً باید از آن عبور کند و در صورت ترک، اگرچه معذور باشد، کمالی از او فوت می‌شود که قابل جبران نبوده و از دستیابی به کمال تامّ و مطلق محروم می‌شود، هرچند آن سالک در سلوک خود صاحب مقام منیع و بلندی باشد، همچون مرحوم حکیم هیدجی و یا آقا شیخ مرتضی طالقانی یا جهانگیرخان «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ» که اهل سلوک و جلیل‌القدر بوده‌اند، ولی به عللی تا آخر حیات خود مجرّد زندگی کرده و تشکیل خانواده نداده و صاحب اولاد نشدند.
برخی گمان می‌کنند که: سیر و سلوک إلی‌اللّٰه، صرف شرکت در مجالس ذکر و مداومت بر اذکار و اورادی است که از استاد و مربّی خود تلقّی[۳] کرده‌اند و با وجود اینکه سال‌هاست که در مضمار[٤] و میدان مجاهده با نفس قدم گذاشته‌اند، هنوز حرکتی نکرده و در همان عالم طبع محبوس مانده‌اند، غافل از اینکه سیر و سلوک، رعایت و مواظبت بر دقائق و ظرائف ادب عبودیت و تعامل با موجودات عالم هستی است. سیر و سلوک إلی‌اللّٰه انطباق متن زندگی با

---

۱. رسائل عرفانی / ۱۳۳.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۲۰۱.
۳. گرفتن و اخذ.
٤. میدان.

شریعت محمّدیه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» است؛ یعنی جمیع احوال و اطوار زندگی، از فردی تا اجتماعی، از ارتباط با عیال و فرزند و تدبیر امور منزل تا دیگر امور را براساس دین تنظیم کرده و حقوق هریک را به نحو أتمّ و أکمل ادا کند؛ و لذا به بهانه سیر و سلوک نمی‌توان از حقوق دیگران چیزی را فروگذار کرد.[۱]

۷ـ آقا محمد بیدآبادی:

الف: بر تو باد به جمع بین حقیقت و طریقت و شریعت در عقائد حقه و اخلاق مرضیه و اعمال صالحه. زیرا کسی که یکی از آنها را فاقد باشد در سلک انسان‌ها نخواهد بود، بلکه حیوانی رانده شده و شیطانی پلید خواهد بود به جهت انحراف از عفت و شجاعت و حکمت.[۲]

ب: اشجار و اقوال شریعت را از انهار افعال طریقت آب دهیم تا اثمار احوال حقیقت بدست آید.[۳]

۸ـ ذوالنون مصری:

نور معرفت، نور ورع را خاموش نمی‌کند.[٤]

۹ـ جنید بغدادی:

الف: اگر من هزار سال بزیم، از اعمال یک ذرّه کم نکنم مگر که مرا از آن بازدارند.[٥]

ب: (وقتی بعد از نماز، از مسجد جامع بیرون می‌آمد، جمعیت نمازگزار زیادی دید. پس روی به اصحابش کرد و گفت:) اینان همه پُرکنندگان بهشت‌اند، امّا همنشینی حق را قومی دیگراند.[٦]

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۲۸.

۲. تذکرةالسالکین / ۱۱۵.

۳. حسن دل / ۷۰.

٤. مشرب‌الأرواح / ۳۰.

٥. تذکرةالأولیاء، ج ۲ / ۹.

٦. تذکرةالأولیاء، ج ۲ / ۱۶.

۱۰ـ أحمد بن أبی‌الخیر (صیاد یمنی):

الف: عارف به دامان حقیقت چنگ زده است، پس اگر از آنجا سقوط کند، در دامان شریعت می‌افتد.[۱]

ب: به ذهنم خطور کرد که حقیقت، مخالف شریعت است، پس هاتفی ندا در داد: «هر حقیقتی که مخالف شریعت باشد، باطل است.»[۲]

۱۱ـ محیی‌الدین بن عربی:

بنده‌ای که حتی به یکی از احکام شریعت انبیاء جهل داشته باشد، به مقام معرفت‌اللّه دست پیدا نکرده است، پس هرکس ادّعای معرفت کند و در یکی از احکام شریعت محمدی «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» یا شریعت‌های دیگر اشکال کند، دروغگوست.[۳]

۱۲ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

راهِ اول، در شریعت رفتن است — در عبادت بی‌طبیعت رفتن است
پس دوم راهت، طریقت آمدست — ور سیم خواهی، حقیقت آمدست
در حقیقت گر قدم خواهی زدن — محو گردی تا که دم خواهی زدن
هرکه در راهِ حقیقت زد دو گام — تا ابد نابود گردد، والسلام
گام اول را زخود مطلق[۴] شود — پس به دیگر گام، محوِ حق شود[۵]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۲۱۳.

۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۲۱۳.

۳. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۵۲۸.

۴. آزاد و رها.

۵. مصیبت‌نامه / ۲۳۰.

محمدابراهیم اسلامیه (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): یک بار آقای حسنعلی نجابت برای ایشان نامه می‌نویسند و می‌گویند: «گاهی جوان‌هایی دور و بر ما می‌آیند و می‌روند؛ بعضی پنج شش ماه و بعضی یک سال می‌مانند و سپس می‌روند، به اینها چه دستورالعمل‌هایی داده شود؟ چگونه سلوک کنند؟»

و آقای انصاری پاسخ می‌دهد که: «احکام شرع را به اینان بیاموز. اگر رفتند به دردشان می‌خورد و اگر هم ماندند، کمک راهشان است.»[1]

۲ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط

یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: براساس مسلک تعبّد،[2] شیخ در احکام مقلد بود و از آیت‌اللّه حجت ـ یکی از مراجع تقلید معاصر خود ـ تقلید می‌کرد.[3]

۳ـ آقا سید هاشم حدّاد

علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم حدّاد بسیار نسبت به امور شرع و احکام فقهیه متعبّد بود و محال بود حکمی را بداند و عمل نکند؛ حتّی مستحبّات و ترک مکروهات. خود چراغی بود نورانی از علم، ولی از باب حفظ شرع و احکام شرع در امور عبادیه و احکام جزئیه تقلید می‌کرد.

در سفری که به کربلا داشتم در بالای بام خانه در شب عرفه که ایضاً جمعی از اهل نجف و کاظمین و بغداد و سماوه و غیرها مجتمع بودند، پس از نماز مغرب و عشاء که می‌خواستند غذای مختصری داده و حضّار به اعمال لیله عرفه و زیارت مشغول شوند، با بهجتی هرچه تمام‌تر فرمود: «فلان سید، سَیدُ الطّائفتَین است (یعنی هم مجتهد در امر شریعت و هم مجتهد در امر طریقت.)» و سپس فرمود: «من تا به حال از آقا شیخ هادی شیخ زین‌العابدین تقلید می‌کردم و از این به بعد از او تقلید می‌کنم!»[4]

---

۱. سوخته / ۶۰.

۲. مذهب و راه و روش بندگی.

۳. کیمیای محبت / ۵۰.

٤. روح مجرد / ۱۰۸.

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ کربلایی احمد تهرانی

یکی از صالحان: زمانی تصمیم گرفتم به سرسپردگی بعضی از عارف‌نماهای بی‌خِرد رسیده و از آنها در راه رسیدن به حقایق و معارف، طلب دستگیری کنم. از قضا شب‌هنگام خدمت کربلایی احمد آقا رسیدم تا از ایشان کسب تکلیف کنم.

به محض آن که در جوارشان نشستم، ایشان بی‌مقدمه رو به من کرده و فرمودند: «فلانی! صد راه در این بیابان پرخطر وجود دارد که نود و نه تای آنها به بیراهه می‌رود، اما روشی که از همه سالم‌تر است، آن مسلکی است که از فیضیّه و از سینه علماءِ باا‌خلاص و صادق بیرون می‌آید. یک مرحله از رسیدن به خداوند، رساله است. از این مرحله که مطمئن شوی، خودشان دستت را می‌گیرند.»[1]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): یک روز یک نفر از دوستان آمد، اصرار زیادی به پدرم کرد و گفت: «آقا! به من دستوری بدهید.»

ایشان اعتنایی نکرد.

روز دوم آمد و گفت، باز اعتنایی نکرد.

چند مرتبه آمد و گفت. یک روز با یک حالت ناراحتی فرمود: «چرا هر روز می‌آیی و از من دستور می‌خواهی؟! برو، فلان کار را باید بکنی! فلان کار، فلان کار...» تمام دستورهایی که در زندگی مراعات نمی‌کرد، همه آنها را به او گفت. گفت: «اینها را انجام بده، بعد بیا سراغ دستور، چون اول، شریعت مقدس و اسلام را باید مراعات کنی.»[2]

---

۱. رند عالم سوز / ۲۲۶.

۲. سوخته / ۲۸۵.

کلیات سیر و سلوک

کلام اولیاءاللّه

۱ـ سید مهدی بحرالعلوم:

حقیقت سلوک و کلید آن، تسخیر بدن و نفس است در تحت پرچم ایمان که مبیّن احکام آن، فقه جوارح و فقه نفس است؛ و بعد از این، فانی کردن نفس و روح در تحت پرچم کبریایی الهی.

و همه گردنه‌ها و منازل در این مراحل، مندرج است.

ولکن سلوک این مراحل و طی این راه و مسافرت در این عوالم موقوف به اموری چند است که بدون آنها به منزل نتوان رسید، بلکه قدم در این راه نتوان نهاد و وصول به مقصد و حصول مطلب، به آنها منوط است...

و شرح این امور آن است که: طالب بعد از فحص و نظر چون به اسلام و ایمان اصغر می‌رسد، اوّل چیزی که بر اوست، تحصیل علم است به احکام ایمان {یگانگی خداوند و راهنما بودنش}... و کسی که از این علم خالی باشد مجاهده او به جز مغلوبیت نیفزاید... و چون این مرحله را بدست آورد، باید استمداد از عنایات ربانیه طلبیده آغاز سفر کند.

و انجام این سفر به امور بسیار منوط است؛ و عمده در آن چند چیز است:

اوّل: ترک عادات و رسوم و تعارفات و متداولاتی که سفر را مانع، و منصرف‌کننده از راه خداوندند...

دوّم: عزم...

سیم: رفق و مدارا...

چهارم: وفا {یعنی بعد از توبه نسبت به آن وفادار بماند.}

پنجم: ثبات و دوام، تا هرحالی، مقامی شود، چه قلیل عمل با دوام، افضل است از کثیر آن بدون آن...

ششم: مراقبه...

هفتم: محاسبه...

هشتم: مؤاخذه...

نهم: مسارعت؛ یعنی در آنچه عزم می‌کند، به مقتضای امر «وَ سَارِعُوا»[1] به کردن آن شتابد، قبل از آنکه شیطان مجال وسوسه یابد.

دهم: ارادت، و آن عبارت است از اینکه: باطن خود را از تعلّق خاطر و کمال اخلاص و محبّت نسبت به مقنّن قوانین اعمالی که آن را شریعت خود قرارداده ـ که صاحب شریعت و خلفای او باشد ـ چنان خالص کند که هیچ غشی در آن نباشد؛ و باید در این مرتبه به سرحدّ کمال باشد...

یازدهم: ادب نگاه داشتن نسبت به جناب مقدّس باری و رسول و خلفای او «عَلَيْهِمُ‌الصَّلَاةُوَالسَّلَامُ»...

دوازدهم: نیت، و آن عبارت است از: خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدای تعالی و قطع طمع از اغراض دنیویه، بلکه اخرویه، بلکه از جمیع آنچه به خود راجع شود، بلکه در اواخر حال، امر، به انتفاء نیت منتهی گردد...

سیزدهم: صمت.[2]...

چهاردهم: جوع و کم خوری...

پانزدهم: خلوت {و عزلت.}...

شانزدهم: سهر.[3]...

هفدهم: دوام طهارت.

هیجدهم: مبالغه در تضرّع و ذلّت و مسکنت و خاک‌ساری در درگاه ربّ العزّة.

نوزدهم: احتراز از مشتهیات به قدر استطاعت.

بیستم: کتمان سرّ...

بیست و یکم: شیخ و استاد...

بیست و دوم: ورد...

بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم: نفی خواطر و فکر و ذکر.[4]

---

۱. سوره آل عمران / ۱۳۳. (بشتابید.)

۲. سکوت.

۳. سحرخیزی.

٤. رساله سیر و سلوک / ۱۳۹.

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: سالک در عین آنکه در بین مردم بوده و امور دنیا را بجای می‌آورد، روحش در ملکوت سیر نموده و با ملکوتیان سر و کار دارد. مثل چنین شخصی، مثل کسی است که مصیبتی بر او وارد شده و داغ عزیزی دیده.

این مصیبت‌دیده با آنکه در میان مردم است، می‌گوید، می‌رود، می‌نشیند، غذا می‌خورد، می‌خوابد ولی در درون او غوغایی از یک سلسله خاطرات محبوب اوست به طوری که هرکه به صورت او نظر افکند، درمی‌یابد که او مصیبت‌زده است.

سالک راه خدا در عین اشتغال به امور طبیعی، یک رشته ارتباطات و اتّصالی با خدای خود دارد، دریایی از شوق در دل او موج می‌زند، آتشی از عشق و محبّت، درون او را می‌سوزاند، غم و اندوه هجران، دل او را آب می‌کند، از این انقلاب درونی او جز خدا کسی خبر ندارد، ولی هرکس به صورت او نظر کند، اجمالاً می‌یابد که عشق خدا و حق‌پرستی و توجّه به حضرت مقدّس او، او را چنین نموده است.

از همین بیان معلوم می‌شود که تضرّع و ندبه و مناجات و ابتهال ائمّه اطهار چنانکه در ادعیه مأثوره وارد است، تصنّعی و برای ارشاد و تعلیم عباد نبوده است. این توهّم ناشی از جهل و عدم ادراک حقائق است و شأن ایشان اجلّ و مقام آنها اشرف از این است که بیاناتی ظاهری و بدون حقیقت و معنی فرموده باشند و بخواهند به وسیله یک سلسله دعا و نیازهای دروغی، مردم را به سوی خدا دعوت کنند.

آیا صحیح است که بگوییم: این همه ناله‌های جان‌خراش و جگرسوز مولی‌الموالی حضرت أمیرالمؤمنین و حضرت سجّاد «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» از روی واقع نبوده و صرفاً ساختگی و تعلیمی بوده است؟ حاشا و کلّا. این گروه از پیشوایان دینی «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ» چون از مراتب سلوک إلی‌اللّه گذشته و در حرم خدا وارد شده و سپس به مقام بقاء بعدالفناء که همان بقاء به معبود است رسیده‌اند، لذا حال آنها جامع بین دو عالم وحدت و کثرت است و نور احدیت را پیوسته در مظاهر عوالم امکان و کثرات مُلکیه و ملکوتیه رعایت خواهند نمود و براساس این

درجه سامیه[۱] از کمالاتی که دارند همیشه لوازم عالم ملک و ملکوت را مرعی[۲] می‌دارند و بلکه از کوچک‌ترین حکمی از احکام یا ادبی از آداب یا حالی از حالات متناسبه با این عوالم، دریغ و مضایقه و دوری نخواهند نمود و در عین حال نیز توجّه به عوالم عالیه را حفظ فرموده و بدین جهت آنان را موجودات نوریه می‌نامند.[۳]

ب: نفس انسان از عوالم مجرّده بالاست؛ و چون دید جهاتی را از کمال که به واسطه مجرّد بودن نمی‌تواند کسب کند و بدست بیاورد، و آن جهات در عوالم کثرت و پایین است، برای بدست آوردن کمالاتِ کثراتی، رو به پایین نزول نمود و پس از کسب آنها {با سیر و سلوک و...} دوباره رو به بالا صعود نموده، به حضور حضرت حقّ نائل می‌شود. پس در واقع، بالایی بوده و آمده به پایین، و بعد به بالا بازگشت نموده است.[٤]

ج: در مَلک ترقّی و کمال وجود ندارد، ولی انسان دارای نفس ناطقه؛ یعنی مقام لاحدّی است، لذا انسان اشرف مخلوقات است.

انسان دارای قابلیتی است که هرچه بخواهد راه کمال بپیماید، محدودیتی ندارد.[٥]

۳ـ عبدالله قطب بن محیی:

اگر زمین جایی است دیدیم، و اگر خواب و خور کاری است کردیم، اکنون نوبت کاری دیگر است...

عارفان، نشانِ مرتبه‌ای جز این مرتبه می‌دهند... مدتی هم دست به آن گیریم.[٦]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

---

۱. عالی، بلند.

۲. رعایت.

۳. رساله لب‌اللباب / ۹۷.

٤. مهر تابان / ۲۴۰.

٥. مطلع انوار، ج ۱۳ / ۱۴۲.

٦. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۹۷.

الف: سالک باید مراقبت کند که عطش و آتش طلب در نفس او از بین نرود و همیشه شعله آن را در قلبش زنده نگه دارد. اگر این شعله فروبنشیند، سیر سالک متوقّف شده و دیگر قدمی برنمی‌دارد و در همان منزلی که در آن است متوقّف می‌شود و شاید برای همیشه در همان منزل بماند.[۱]

ب: نفس انسان که قابلیّت کمال و إرتقاء به مدارج و معارج عالیه انسانیت را دارد، در وقت عروج و کمال، هر نقیصه و گناهی که از او سابقاً سرزده خود به خود آمرزیده و محو خواهد شد. چون بنابر فرض، گناه و معصیت در سطح کوتاه از افق نفس قرارداشت، و فعلًا که نفس از آن افق حرکت کرده و از آن منزل بیرون آمده در منزل بالاتری رفته و در سطحی عالی در پرواز است، آن منزل قبل با تمام آثار و خصوصیّات آن بجای خود مانده و با این نفس حرکت نکرده است، لذا گناه و معصیت در این منزل وجود خارجی ندارد. حالتی بود از برای نفس سابقاً روی داده بود و فعلًا که نفس تغییر منزل داده است پاکیزه از گناه وارد شده است. بنابراین تحقیقاً کاری که شخص را جنبش دهد و موجب ارتقاء درجه گردد، خود به خود موجب آمرزش گناهان سابق او که حالات پست نفس او در وهله سابقه بوده‌اند خواهد بود.

روی این معنی توحید، مکفّر ذنوب است، و در عالم توحید اصلًا گناه معنی ندارد. شخصی که به مرحله توحید رسید، مانند بچه‌ای که از مادر متولد شده است پاکیزه خواهد بود، چون بالفرض گناهان سابقه روی کوری چشم باطن و مشاهده عالم کثرت و غفلت از خدا و توجّه استقلالی او به ما سوی‌اللّه تعالی بوده است، و اصولًا معنای گناه غیر از این چیزی نیست، لیکن چون با مجاهده و ریاضات شرعیه و اطاعت و تسلیم در برابر فرامین خدا حالت او تغییر کرد غفلت او تبدیل به ذکر و چشم حقیقت‌بین او شفا یافته، و نظر او به تمام موجودات نظر تبعی شده و نظر استقلالی به ذات واجب‌الوجود افکنده است. در اینجا هرچه است خیر محض است و طهارت محض، فلذا عبور از مرحله شرک به توحید عالی‌ترین توبه و نافع‌ترین قسم از اقسام آمرزش گناه است.

و بالعکس چون نفس انسان قابلیت نزول و سقوط را دارد، اگر طاعتی در مدّتی از او سر زد و سپس از مقام اولیّه خود نزول کرد و حجاب غفلت دیده باطن او را کور کرد و متوجّه زخارف دنیا

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۲۷۳.

شد، خدا را فراموش نمود و به اسباب دنیا با نظر استقلال نگریست، این نزول نفس موجب حبط و از بین رفتن و نابود شدن حسنات و خیرات سابقه او خواهد بود، چون آن حسنات در منزلی از منازل نفس متناسب آن منزل از او سر زد، و فعلًا که آن منزل را تغییر داده و منزل بدی انتخاب نموده آن آثار سابقه در آن منزل سابقه خواهد ماند و نفس دست‌خالی بدون حسنه‌ای فعلًا زیست می‌کند.[۱]

۵ـ سید احمد کربلایی:

اگر کسی بعد از دخول در کار و تنبّه و استبصار،[۲] دست از طلب بردارد و به حال سابق خود برگردد، یا سبب وسیله تحصیل دنیای خود العیاذ بالله قرار دهد، حال او به مراتب بدتر خواهد بود از کسی که بالمرّة[۳] داخل در این راه نشده باشد، زیرا که به منزله کفر است بعدالایمان و این مطلب به مقتضای وعده الهی و تجربه اهل‌الله سبب خذلان[٤] در دنیا و خسران در آخرت، هر دو خواهد بود، پس امید چنان است که بعد از التفات به خرابی و عیوب نفس خویش دست از اشتغال برنداشته و از التجاء به حضرت حق «جَلَّ‌وَعَلَا» سستی و تکاهل نورزی إن شاء اللّه تعالی، و حضرت حق «جَلَّ‌وَعَلَا» خلاصی و نجات مرحمت فرماید در دنیا قبل از آخرت و حاشا از کرم او که مأیوس و ناامید فرماید...

و اگر العیاذ بالله دست برداشتی، اما در دنیا، بعد از برگشتن چنان شیطان مسلط می‌شود که دردت دیگر چاره و مرهم‌پذیر نمی‌شود، و اما بعد از مردن، چنان حسرت و ندامت و غصه و افسوس دل و جانت را بسوزاند که آتش جهنم به گردش نمی‌رسد.[۵]

۶ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

---

۱. انوارالملکوت، ج ۱ / ۱۵۹.

۲. معرفت و شناخت.

۳. بالکل، اصلاً.

٤. خواری.

۵. تذکرةالمتقین / ۱۸۳.

(در جواب این سؤال که: آیا ارتداد اهل سلوک آثاری هم دارد؟): ارتداد برای کسی است که این راه را رفته و بعد برگشته است... چنین اشخاصی چوب (الهی) می‌خورند و حدّی (در عالم معنا) همانند شمشیر دارند.[۱]

۷ـ حاج اسماعیل دولابی:

در سلوک الی اللّه خواست قلبی و طلب باطنی شرط است. هرچه طلب شدیدتر باشد، راه کوتاه‌تر و نیل به مقصد نزدیک‌تر می‌شود. فعل ظاهری چندان شرط نیست، لذا اگر بعضی اوقات علی‌رغم اشتیاق باطنی که داری، موفّق به انجام برخی اعمال مستحب و حتی واجب نشدی، مثلاً اگر چند شب موفّق به نماز شب نشدی، یا یک روز خواب ماندی و نماز صبحت قضا شد، خیلی شلوغ نکن. اگر خواست قلبی‌ات صدمه‌ای نخورده، حتماً مصلحتی سبب شده که خداوند تو را موفّق به انجام آن عمل نکرده است:

مثلاً ممکن است این عمل مستحب را از تو گرفته تا عمل بزرگ‌تری جایگزین آن کند. مثل طفلی که شیر مادر را از او می‌گیرند تا انواع و اقسام غذاهای عالی را به او بدهند. طفل هم به خاطر جهلش گریه و بی‌قراری می‌کند و همان شیر را می‌طلبد.

یا ممکن است این عمل مستحب در تو جنبه عادت پیدا کرده و تکرار عادت‌گونه آن رشدآور نبود، لذا برای چند وقت آن را از تو گرفته است و بعد مجدداً تو را به انجام آن موفق می‌سازد، ولی آنچه بعداً انجام خواهی داد، بسیار سازنده‌تر و ارزشمندتر از عمل قبلی است.

و یا ممکن است خدای ناکرده، مداومت بر آن عمل تو را در معرض مبتلا شدن به عُجب عبادت و غرور به عمل صالح قرارداده بود و خداوند برای اینکه از ابتلای به عُجب و غرور ایمن گردی، چند وقت تو را به انجام آن موفّق نکرد.

به هر صورت آنچه جا دارد مراقب آن باشی، خواست و اشتیاق باطنی است. امّا در اعمال ظاهری به خدا و اولیائش که مربّی حقیقی هستند، حُسن ظن و اعتماد داشته باش و به خاطر

---

۱. آفتاب خوبان / ۷۵.

اینکه عبادتی را از دست گرفتند، بدخُلقی نکن و رابطه‌ات را با آنها به هم نزن و با خدا دعوا نکن.[۱]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

آیت‌اللّه یعقوبی: {در اوایل طلبگی در کربلا در یکی از روزها} با رفیق شفیق جناب آقای شیخ حسنعلی نجابت به حرم مطهر حضرت أباعبداللّه «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مشرف شدم و در آن محل استجابت دعا به غوث زمان و کهف انام و خلیفه رحمان، امام انس و جان، ملجأ درماندگان و پناه مستضعفان و قاصم جباران و نابودکننده جهل و کافران، مهدی صاحب زمان «عَجَّلَ‌اللّه‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» متوسل شده، با عبارات ساده و عامیانه چنین عرض کردم: آقا! امام زمان! من می‌دانم که شما زنده‌اید، صدایم را می‌شنوید و می‌توانید جواب حقیر را بدهید، به من بفهمانید که آیا باید مانند سایر طلاب فقط درس بخوانم یا هدف و راه دیگری نیز هست و چنانچه راهی دیگر هست بنده را هدایت فرمایید.

همان شب در عالم رؤیا دیدم در مدخل مهمانخانه بزرگی ایستاده، آقای نجابت هم سمت راست حقیر می‌باشد. در این هنگام از داخل مهمانخانه سیدی به طرف ما آمده، همینکه به ما رسید خطاب به آقای نجابت کرده، فرمود: «آشیخ چطوری؟»

ایشان گفت: «الحمدللّه بد نیستم.»

آن سید فرمود: «ما که تمام بیست و چهار ساعت با مولا خوشیم!» و بعد نگاهی به حقیر افکنده، به وی فرمودند: «ایشان را مواظب باش.»

در این حال از خواب بیدار شدم.

پس از ملاقات با آقای نجابت خواب خود را نقل کرده، نشانه‌هایی را که از آن سید در نظر داشتم بیان نمودم و با اینکه قبلاً او را ندیده و اسمی از ایشان نشنیده بودم فرمود: «کسی که شما او را در خواب دیده‌اید عارف بزرگوار جناب آیت‌اللّه حاج میرزا علی آقا قاضی هستند و شما حتماً باید ملاقات ایشان را دریابید.» سپس ملاقات حقیر را در نجف اشرف وعده فرمود.

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۷۴.

پس از چندی به نجف اشرف «علی مشرّفها آلاف التحیة و السلام» مشرف شده، شب را در مدرسه صدر، مهمان جناب شیخ شدم و در همان شب در عالم رؤیا مجدداً دیدم که بنده با آقای نجابت در یک ایوان کوچک مقابل شخصی نشسته‌ایم و هر سه نفر با لباس ارتشی و دارای درجه سرهنگی هستیم، امّا سمت‌ها فرق دارد. آن آقایی که خدمتشان هستیم شاه و حقیر طبق رسوم شاهانه قدیم وزیر دست راست و جناب شیخ، وزیر دست چپ اوست؛ و در عین حال که می‌دیدم حقیر از آداب و رسوم جنگ اطلاعی ندارم و وزیر دست چپ تا حدودی از این امور بااطلاع می‌باشد، لکن شاه می‌خواهد مرا برای جنگ بفرستد. بنده از وضع خود شرمنده بوده، با خود می‌گفتم: چگونه سمت من از وزیر دست چپ بالاتر است در حالی که اطلاعات او را ندارم! شاه نیز دستورات جنگ را به او می‌داد که ایشان به من بگوید.
دستورات صادر گردید و حقیر مشغول جنگ شده، در همین حال از خواب بیدار شدم.
خواب را به جناب شیخ نگفتم و زیارت آن مرد بزرگ «قُدِّسَ سِرُّهُ» همان روز نصیب گردید.
ابتدا متوجه خوابم نبودم، امّا لحظاتی بعد متوجه شدم که وضع ایوان و جلوس ما درست به همان صورتی است که در خواب دیده بودم و دستوراتی هم به شیخ فرمودند که به بنده بگوید.
در وقت ملاقات نسبت به آن عالم ربانی حالاتی به من دست داد؛ همینکه نگاهم به ایشان افتاد متوجه شدم مانند چنین سیدی تاکنون ندیده‌ام و در خیالم گذشت که ایشان امام زمان «عَجَّلَ اللّه‌تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» می‌باشند!
بعد با خود گفتم: اسم شریف و نسب بزرگوار امام «عَجَّلَ اللّه‌تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» معلوم است و با اسم و نسب این آقا تناسبی ندارد. سپس با خود گفتم: لابد نایب خاص آن حضرت هستند. باز هم دیدم درست نیست، زیرا طبق دستور امام «عَلَیْهِ السَّلَامُ» بعد از نواب اربعه «رِضْوَانُ اللّه‌تَعَالَی عَلَیْهِم أَجْمَعِینَ» تا روز ظهور نایب خاصی برای آن حضرت نیست، لذا متحیر ماندم که برای ایشان چه مقامی معتقد باشم، چون ایشان را مانند سایر علماء نمی‌دیدم و امتیاز آشکاری در درون خود برای ایشان می‌یافتم.
ناچار به این مقدار قانع شدم که ایشان با امام زمان «عَجَّلَ اللّه‌تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» ارتباط باطنی دارند و از این عقیده نتوانستم بگذرم.

در حالی که من در این افکار بودم، ایشان با شیخ در حال عتاب بوده و با تندی می‌فرمودند: «سواد چیز خوبی است! فهم و ادب خوب است!» و از این قبیل مطالب، امّا علت اینگونه عتاب‌ها معلوم نبود، لکن بعد که خود شیخ فرمود، معلوم شد به این جهت بوده که در وقت وارد شدن به منزل و تشرف به خدمت ایشان، شیخ از بنده جلوتر راه می‌رفته است، زیرا جناب قاضی «أَعْلَی‌اللّه‌مَقَامَهُ‌الشَّرِیفَ» نسبت به خاندان و ذریه پیامبر اکرم «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» احترام زیادی قائل بودند.

به هرحال، پس از خطاب و عتاب، شیخ عرض کرد: «آقا! ایشان آمده‌اند از شما دستورالعملی بگیرند.»

ایشان نگاهی به بنده افکنده، فرمودند: «به این زودی!» و ساکت شدند.

با این کلام انقلاب عجیبی در درون حقیر بوجود آمد، به طوری که گویا با خود حرف می‌زدم و می‌گفتم: به این زودی یعنی چه؟ مگر به طرف خدای متعال رفتن وقت می‌خواهد؟ هر وقت حرکت کنی زود نیست! اینها چه می‌گویند؟ اینها از امام «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» فیض می‌گیرند من هم می‌روم از خود آن حضرت دستور می‌گیرم و دیگر با اینها کاری ندارم.

بعد از لحظاتی مجدداً به بنده نگاهی کرده، فرمودند: «من با اینکه کسی را که مجتهد نباشد نمی‌پذیرم، امّا شما را استثناءً بدون استخاره و استشاره[1] می‌پذیرم و فعلاً چند دستوری می‌دهم تا ببینم چه می‌شود» و دستوراتی چند لطف فرمودند.

بعداً خوابی را که دیده بودم برای جناب شیخ تعریف کردم. طبق گفته شیخ، ایشان خواب را برای آقای قاضی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» نقل کرده بود و آن جناب فرموده بودند: «درست است، عالم مثال را دیده است.»

شیخ پرسیده بود: «یعنی ایشان هنوز هیچ کار نکرده، از من بالاتر است؟»

جناب قاضی فرموده بودند: «بلی! ایشان سیّد است.»[2]

۲ـ محمد بن خفیف شیرازی

---

۱. مشورت کردن.

۲. سفینةالصادقین / ۱۲۹.

محمد بن خفیف شیرازی: شبی رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» را به خواب دیدم که ایستاده و مرا بیدار می‌کند و من به جمالش نظر می‌کنم. فرمود: «هر که راهی را بداند و رفتن آن پیش گیرد و پس از سلوک بازایستد، حق تعالی او را عذابی کند که هیچ‌کس از عالمیان را نکند.»[۱]

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۵۱.

اهمیّت و لزوم سیر و سلوک

کلام حجج‌اللّه

۱ـ أمیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

الف: ضایع و نابود شده است آنکه غیر از خداوند، مقصد و هدفی داشته باشد.[۱]

ب: کسی که در این دنیا از اصلاح نفس خود غافل گردد و به غیر خود مشغول شود (خواه به افساد غیر یا به اصلاح) چنین کسی در تاریکی‌های عمیق فرورفته و متحیر خواهد شد، و در وادی هلاک سقوط خواهد نمود، به طوری که خلاصی از آن نباشد، و ابلیسان و راهزنان شیطانی پیوسته او را در طغیان و سرکشی می‌کشانند و زشتی کردار او را به صورت فریبنده در نزد او جلوه می‌دهند.[۲]

۲ـ حسین بن علی الشهید «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»:

آنکه تو را از دست داد، چه چیز را بدست آورد؟ و آنکه تو را بدست آورد، چه چیز را از دست داد؟[۳]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

اگر تو ساخته شوی، همه چیز ساخته می‌شود. اگر تو خراب باشی، همه چیز خراب می‌شود. کاری کنید که خرابی‌ها را اصلاح کنید. آباد نمی‌خواهد بکنید، جلوی خرابی‌های خود را بگیرید.[٤]

---

۱. غررالحکم / ۴۲۶.

۲. نهج‌البلاغه / ۲۲۱. (ترجمه از: معادشناسی، ج ۱ / ۳۸.)

۳. إقبال‌الأعمال (قدیم)، ج۱ / ۳۴۹.

٤. نردبان آسمان / ۲۳۹.

۲ـ کربلایی احمد تهرانی:
اگر ما با پای خودمان از دنیا بیرون آمدیم و الهه‌های درون را کشتیم که خوشا به سعادتمان! ولی اگر خود به خود قدم پیش نگذاشتیم، باید بدانیم که به طور جبری ما را بیرون خواهند آورد. کودک اگر با پای خود به حمام برود، سختی زیادی نمی‌فهمد، ولی اگر از پاک‌سازی امتناع کرد و باز بر خیالات و هواهای خودش مشغول شد، گوشش را می‌گیرند و با کتک او را به حمام می‌برند. عبارت «مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا»[1] نیز اینگونه است که اگر خودت افسار دنیا را رها کردی که فبها المراد و خوشا به سعادتت! و الّا با شمشیر بلا و محنت و رنج، تو را بیرون می‌آورند و به قولی تو را می‌میرانند.[2]

۳ـ عبدالله قطب بن محیی:
ای اخوان! بازگشت آدمی به عالم اعلی است، باید که جنسیّت و مناسبت با آن پیدا کند تا چون به آنجا رود، متوحّش[3] نباشد.[4]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
الف: بسیاری چیزها در نفس هست که غیر از حقیقت آن است، مار هست، عقرب هست، حیوانات درنده هست، صُوَر شیطانی هست، خیالات و اوهام هست، آرزوهای بی‌اساس و بی‌اصالت هست.
اینها همگی در نفس انسان صف کشیده و آماده رزم و نبرد با لشکریان عقل که آنها نیز دائماً در نفس موجودند، می‌باشند، و جنگ «هفتاد و دو ملّت» پیوسته با «ملّت عقل» در نفس برقرارست، و بین جنود شیطان و جنود رحمان دائماً جنگ است.
اینها همه باید پاک شوند، جنود شیطان کشته گردند، عقرب‌ها و مارها و اژدهاها پایمال شوند، سر مارها باید قطع شود، خیالات باید جاروب گردد، نفی خواطر به استمداد اسماء الهیه بنماید،

---

۱. بحارالأنوار، ج ۶۹ / ۵۹. (بمیرید قبل از اینکه ـ به مرگ طبیعی ـ بمیرید.)
۲. رند عالم سوز / ۱۷۵.
۳. دچار وحشت.
٤. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۹۸.

ذهن را صاف و پاک کند و با حضور قلب کامل، پیوسته دل را در مقابل انوار خدا قراردهد تا مانند مغناطیس، معارف الهیه را اخذ کند؛ و خلاصه زمین دل را از آنچه غیرحقیقت بسیط نفس ناطقه است ـ که به نور پروردگار اشراق گرفته است ـ باید پاک کند، و اگر به اختیار خود بیرون نریزد، با مشکلاتی بیرون خواهند ریخت، در حال سکرات مرگ، در سؤال نکیر و منکر، عذاب‌های برزخی و شدّت نفخ صور بیرون می‌ریزند و پاک می‌کنند، که بهشت جای پاکان است.[۱]

ب: انسان در هر راهی غیر از سبیل فناء و اندکاک و عبودیت مطلقه حضرت حقّ تبارک و تعالی قدم بگذارد، سرمایه وجودی خود را تباه ساخته و خسران‌زده و تهیدست و با کوهی از حسرت از دنیا خواهد رفت... تا وقت هست باید در راه سیر و سلوک قدم گذاشت و این مسیر را طوعاً و از روی اختیار طی نمود.[۲]

ج: انسان که اشرف مخلوقات است استعداداً، باید خود را به فنای تامّ برساند فعلیّةً.[۳] آنانکه رسانیدند که رسانیدند؛ و آنانکه استعداد خود را ضایع کرده و نتوانسته‌اند در حرم امن و امان وی استقرار یابند و از موانع و خطرات قرقگاه حریم وی عبور کنند نیز بالاخره در تجلّیات جلالیّه او در مواقف حساب، وی را دیدار و ملاقات خواهند نمود، و به معشوق و محبوب حقیقی خود از پس هزار حجاب خواهند رسید و خواهند فهمید که اوست محبوب و معشوقشان؛ غایةالامر ایشان در عالم دنیّه دنیویّه شهوات با چشمان رمدآلوده[٤] خود او را نگریسته‌اند و اینک هم از پس پرده و حجاب به ملاقات خدا می‌رسند.[۵]

۵ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

---

۱. معادشناسی، ج ۵ / ۲۰۶.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۳۶۹.

۳. در مقام فناء به فعیلت برسد.

٤. معیوب، چشمی که دچار درد است یا چشمی که درونش خاکستر رفته.

۵. اللّه‌شناسی، ج ۱ / ۱۳۵.

الف: ما بزرگ‌ترین و مهمّ‌ترین کاری که در عالم داریم، و هیچ کاری از أطوار و شئون زندگی ما مهمتر از آن نیست، این است که خودمان را درست بسازیم.[۱]

ب: هرکس در سلوک الی‌اللّه تکاسل[۲] ورزد، ستمی بر خود روا داشته است که کمترین آه حسرتش برترین زبانه آتش دوزخ است.[۳]

ج: انسان کاری مهمتر از خودسازی ندارد و ساختن هر چیز را مایهِ به حسب آن چیز لازم است؛ مثلاً دیوار را سنگ و گل باید، و انسان را علم و عمل.[٤]

۶ـ آیت‌اللّه شیخ علی سعادت‌پرور پهلوانی:

الف: ای عزیزان من! در جوانی همه کس به تو علاقه دارد و در پیری هیچ‌کس تو را نخواهد، پس در فکر آن باشید در آن وقتی که همه از شما رمیده شوند، شما رمیده از آنها باشید و شب و روز با ملکات {زیبا و حسنه حاصل شده در} جوانی خود، انس داشته باشید.[٥]

ب: ای عزیزان من! شما باید در تمام عوالم، پرواز داشته باشید نه آنکه در میان قفسی باشید، باید چون از قفس رها شدید، روز آزادی و خوشی شما باشد.

ای عزیزان من! حال که چنین است چرا در این زندان یا قفس تن، پر و بال خود را از دست می‌دهید که پس از آزادی، قدرت پرواز نداشته باشید تا از لذائذ عالم خلیفةاللّهی استفاده کنید.[٦]

۷ـ مولانا جلال‌الدّین رومی (مولوی):

---

۱. مجموعه مقالات / ۱۳.

۲. سستی و تنبلی.

۳. نامه‌ها برنامه‌ها / ۱۲۱.

٤. نامه‌ها برنامه‌ها / ۲۳۹.

٥. پندنامه سعادت / ۴۱.

٦. پندنامه سعادت / ۴۱.

مرغی که از زمین بالا پرد اگرچه به آسمان نرسد، اما اینقدر باشد که از دام دورتر باشد و برهد و همچنین اگر کسی درویش[1] شود و به کمال درویشی نرسد، اما اینقدر باشد که از زمره خلق و اهل بازار ممتاز باشد و از زخم‌های دنیا برهد و سبک‌بار گردد.[2]

۸ـ أبوالأبیض:
همانا تو از دنیا جز نسبت به یک نَفْس، مکلّف نیستی، اگر آن را اصلاح کردی، فاسد بودن غیرآنها ضرری به تو نمی‌رساند.[3]

۹ـ امام خمینی:
الف: خداوند تبارک و تعالی چون به بندگانش عنایت داشته، به آنان عقل داده، نیروی تهذیب و تزکیه عنایت فرموده، انبیاء و اولیاء فرستاده تا هدایت شوند و خود را اصلاح نمایند و دچار عذاب الیم جهنم نگردند و اگر این پیشگیری‌ها مایه تنبه و تهذیب انسان نگردید، خدای مهربان از راه‌های دیگر، او را متنبه می‌سازد. با گرفتاری‌های گوناگون، ابتلائات، فقر، مرض، آنان را متوجه می‌نماید. مانند یک طبیب حاذق، یک پرستار ماهر و مهربان می‌کوشد که این بشر مریض را از بیماری‌های خطرناک روحی علاج بخشد.
اگر بنده، مورد عنایت حق باشد، این ابتلائات برایش پیش می‌آید تا بر اثر آن به حق تعالی توجه پیدا کند و مهذب گردد. راه همین است و غیر از این راهی نیست، ولی انسان باید با پای خویش این راه را بپیماید تا نتیجه بگیرد و اگر از این راه هم نتیجه‌ای به دست نیامد و بشر گمراه معالجه نشد و استحقاق نعمت‌های بهشتی را نیافت، در موقع نزع و جان دادن فشارهایی بر او وارد می‌کند، بلکه برگردد و متوجه شود، باز هم اگر اثر نبخشید، در قبر و عالم برزخ و در عقبات هولناکِ بعد از آن، فشارها و عذاب‌هایی وارد می‌آورد تا پاک و منزّه گردد و به جهنم نرود.

---

۱. عارف.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۳۲۷.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۱۶.

تمام اینها عنایاتی است از جانب حق تعالی که از جهنمی شدن انسان جلوگیری نماید. اگر با تمام این عنایات و توجهات حقه باری تعالی معالجه نشد چطور؟ ناچار نوبت آخرین علاج که همانا داغ کردن است می‌رسد. چه بسا که انسان، مهذّب و اصلاح نشود و این معالجات مؤثر واقع نگردد و محتاج باشد که خداوند کریم مهربان، بنده خود را به آتش اصلاح کند، همانند طلایی که باید در آتش، خالص و پاک گردد.[۱]

ب: اگر یک قدم برای تحصیل برمی‌دارید، باید دو قدم در راه تهذیب نفس بردارید.[۲]

ج: شما آقایان باید در هر قدمی که برای تحصیل برمی‌دارید، اگر نگویم دو قدم لاأقلّ یک قدم در تهذیب بردارید. تمام اندیشمندان و بنیانگذاران مذاهبی که بر حق نیستند عالم بوده‌اند، ولی به تهذیب خود نپرداخته‌اند.[۳]

د: در این عالم خودت را اصلاح کن، و الّا در کوره عذاب الهی و «نار اللّه الموقدة؛ آتشِ افروخته خدا» قلبت را ذوب کنند و خدا می‌داند چند قرن از قرن‌های آخرت این اصلاح طول می‌کشد. پاک شدن در این عالم، سهل و آسان است، تغییرات و تبدیلات در این نشئه خیلی زود واقع می‌شود، و اما در آن عالم تغییر به طور دیگری است و زوال یک ملکه از ملکات نفس قرن‌ها طول دارد.[٤]

۱۰ـ استاد عبدالقائم شوشتری:

{هنگامی که با توکل بر خداوند در وادی سیر و سلوک وارد شویم} یا به مقصد می‌رسیم، که زهی سعادت، یا در راه می‌مانیم، یا قبل از رسیدن به مقصود، دار فانی را وداع می‌گوییم. در هر صورت ما برنده‌ایم.

که گر میرم هم اندر راه میرم

---

۱. جهاد اکبر / ۳۳.

۲. در سایه آفتاب / ۶۷.

۳. پا به پای آفتاب ج ۵ / ۱۴۲.

٤. شرح چهل حدیث / ۹۸.

استاد من می‌فرمود: «زمین‌خورده‌های این راه، شکست‌خورده‌های این راه، هزاران مرتبه بهتر از کسانی هستند که اهل سلوک نبوده‌اند. باید با توکل بر خدا در این راه قدم گذاشت و دائماً از خدا استمداد کرد.»[۱]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ آقا شیخ مرتضی طالقانی

یکی از شاگردان شیخ مرتضی طالقانی: پیش از فوت آقا شیخ مرتضی، از او نصیحتی خواستم، فرمود: «آقا جان! فهمیدی؟ متوجه شدی؟ بشنو:

تا رسد دستت به خود شو کارگر   چون فتی از کار خواهی زد به سر[۲]

۲ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

حجت‌الاسلام جعفر ناصری: یک صبح جمعه‌ای جناب آیت‌اللّه لنگرودی که در مسجد سلماسی نماز می‌خواندند خدمت آیت‌اللّه بهجت عرض کردند که: «آقا تسخیر جن چه حکمی دارد؟

ایشان مقداری سکوت کردند و بعد فرمودند: «تسخیر نفْس لازم است.»[۳]

---

۱. غم عشق / ۷۲.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۱۰۰.

۳. العبد / ۱۲۱.

انواع سیر و سلوک

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله حسنعلی نجابت شیرازی:

صفت محبت تأثیرش برای تقرب، بیشتر از سایر اوصاف است، بسیاریِ این صفت، آمال و آرزو را ساقط، منیت، خودروی و خودبینی را زائل می‌کند و نور محبوب بیشتر در دل قرارمی‌گیرد. این طفل، یک شبه ره صد سال می‌رود.[۱]

۲ـ آیت‌الله محمدتقی بهجت:

عالی‌ترین، سریع‌ترین و شیرین‌ترین راه را برای رسیدن به کمالات، راه عشق است.[۲]

۳ـ آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی:

انسان دورترین سلسله موجودات است، ولی دورش نکرده که دورش اندازد؛ بلکه دورش ساخته تا از طریق عشق و اطاعت نزدیکش نماید.[۳]

۴ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: انسان، تنها با محبت است که پیشروی می‌کند. محبت که باشد، احساس سختی هم نمی‌کنیم و تمامی مراحل سیر برایمان تبدیل به عشق‌بازی می‌شود.[٤]

ب: انسان، با محبت است که پیشروی می‌کند. محبت که باشد، سختی‌ها، حرف‌ها و منم‌زدن‌ها، همه و همه کنار می‌رود و جای خود را به معشوق خواهد داد.[٥]

---

۱. سایت استاد کریم محمودحقیقی، صفحه اصلی، آیت‌الله نجابت، نصایح.

۲. العبد / ۴۸.

۳. آسمانی / ۱۰۴.

٤. رند عالم سوز / ۹۴.

٥. رند عالم سوز / ۹۶.

ج: تنها چیزی که انسان را وادار به تکلیف می‌کند، محبت است.[۱]
د: رفقا! محبّت خداوند، کیمیایی است که وجود ما را به طلا تبدل می‌کند و حقیقت الهی را در ذات ما پیاده می‌کند و اگر این محبّت باشد، مابقی وظایف نیز انجام خواهد شد.[۲]

۵ـ خواجه علی رامتینی:
روندگان راه را ریاضت و مجاهده بسیار باید کشید تا به مرتبه و مقامی رسند، اما راه از این همه نزدیک‌تر هست که زودتر به مقصود می‌توان رسید و آن آنست که رونده راه در آن کوشد که خود را به واسطه خلقی و خدمتی در دل صاحب‌دلی جای کند چون دل این طایفه مورد نظر حق است او را نیز از آن نظر نصیبی رسد.[۳]

۶ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
الف: فقط نیروی عظیم عشق است که موانع را از سر راه برمی‌دارد، و سنگرها را درهم می‌کوبد، و از عقبات[٤] و کریوه‌های[٥] تنگ و تاریک عبور می‌دهد، و از دریاهای حسرت، و صحراهای حیرت، و فضاهای بی‌پایان بُهت و سرگشتگی عبور می‌دهد؛ و گرنه جمیع قوای ما سوی‌اللّه را گرد آوریم نمی‌تواند ذرّه‌ای انسان را جلو ببرد. عشق اوست که حلّال مشکلات است و کلید رمز موفّقیت و بس.[٦]
ب: علمای علم اخلاق «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ»، همچون مرحوم فیض در المحجّة البیضاء و مرحوم نراقی در جامع‌السّعادات، به تفصیل، صفات مذمومه و رذائل اخلاقی را تعریف و تبیین کرده و درباره علائم آنها و راه علاج هریک مانند عجب، حسد و کذب، بحث کرده و سخن گفته‌اند.

---

۱. رند عالم سوز / ۱۰۱.
۲. تندیس عشق / ۶۲.
۳. رشحات عین‌الحیاة، ج ۱ / ۶۶.
٤. گردنه‌ها.
٥. کوه کوچک. ظاهرا در اینجا منظورشان همان گردنه‌ها باشد.
٦. اللّه‌شناسی، ج ۱ / ۳۶۵.

این طریق، پسندیده و مقبول است ولی کافی نیست و رسیدن سالک به سرمنزل مقصود را ضمانت نمی‌کند. اگر کسی بخواهد معصیت نکرده و ریشه صفات ذمیمه را در خود خشک کند و به حقیقت عبودیت و بندگی و لقاء خدا مشرّف شود، تنها راه آن، عشق و شوق به خداوند است، چون با این روشی که علمای اخلاق در کتب خود فرموده‌اند، سیر سالک بسیار طولانی شده و یک عمر برای او کافی نیست بلکه عمر نوح «عَلَی نَبِیِّنَا وَآلِهِ وَعَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ» می‌طلبد، چرا که برای رفع و دفع هریک از خصلت‌های قبیح عمری لازم است و آخرالأمر معلوم نیست آیا ریشه و بنیاد آن رذیله خشک و نابوده شده است یا نه، بلکه بقایای آن هنوز در زوایای نفس، پنهان بوده و مترصّد فرصتی است تا در بزنگاه، دوباره طلوع کرده و سالک را به زمین زند؛ زیرا طبیعت نفس اینطور است که اگر از یک طرف آن را سرکوب کنی، از سوی دیگر سر درمی‌آورد. اگر عشق خدا طلوع نکند، سالک به مقصد نمی‌رسد و باید زحمتی بسیار متحمّل شود تا معاصی و اوصاف مذمومه را از خود دور کند.

راه صحیح، راه میانبر است. باید طریقی را انتخاب کرد که با عمر ما تناسب داشته باشد و آن همان طریق عشق و محبّت به خداوند است.[۱]

ج: انسان گاهی در خانه‌ای می‌رود که در آن سوراخ‌هایی وجود دارد که لانه مار و عقرب است و از آن، مار و عقرب بیرون می‌آید. سوراخ‌ها را پرمی‌کند و راه رفت و آمد حیوانات موذی را مسدود می‌کند، مدّتی بعد می‌بیند از طرف دیگری راهی باز نموده‌اند و بیرون آمده‌اند و به همین منوال هرچه تلاش می‌کند نمی‌تواند آنها را دفع کند. راهش این است که آن خانه را از اصل خراب کند و زیر خانه را که لانه آن حیوانات است پاکسازی نماید و سپس خانه‌ای نو بسازد.

تا وقتی نفس انسان باقی است، ریشه صفات رذیله باقی است و هر روز ممکن است از راهی سر برآورد، باید این ریشه را سوزاند و سوزاندن آن نیز جز با طلوع عشق و محبّت پروردگار ممکن نیست.[۲]

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۴۴۹.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۴۵۰.

۷ـ حاج اسماعیل دولابی:
محبّت به هرجا تعلق گیرد، تمام اعضاء و جوارح برای آن کار می‌کند.[۱]

۸ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:
الف: اصلاح اخلاق و خوی‌های نفس و تحصیل ملکات فاضله، در دو طرف علم و عمل، و پاک کردن دل از خوی‌های زشت، تنها و تنها یک راه دارد، آنهم عبارت است از: تکرار عمل صالح و مداومت بر آن، البته عملی که مناسب با آن خوی پسندیده است، باید آن عمل را آنقدر تکرار کند و در موارد جزئی که پیش می‌آید آن را انجام دهد تا رفته‌رفته اثرش در نفس روی هم قرارگیرد و در صفحه دل نقش ببندد و نقشی که به این زودی‌ها زائل نشود و یا اصلاً زوال نپذیرد.
مثلاً اگر انسان بخواهد خوی ناپسند ترس را از دل بیرون کند و به جایش فضیلت شجاعت را در دل جای دهد، باید کارهای خطرناکی را که طبعاً دل‌ها را تکان می‌دهد مکرر انجام دهد تا ترس از دلش بیرون شود، آنچنان که وقتی به چنین کاری اقدام می‌کند، حس کند که نه تنها باکی ندارد، بلکه از اقدام خود لذت هم می‌برد، و از فرار کردن و پرهیز از آن ننگ دارد، در این هنگام است که در هر اقدامی شجاعت در دلش نقشی ایجاد می‌کند و نقش‌های پشت سر هم در آخر به صورت ملکه شجاعت درمی‌آید.[۲]
ب: برای شروع به طی کردن این راه {رسیدن به خداوند از طریق معرفت نفس} و رسیدن به انقطاع {از غیر خداوند}، از اسبابی که در شرع وارد شده استفاده می‌شود از قبیل: توبه، انابه، محاسبه، مراقبه، سکوت، گرسنگی، خلوت، شب‌زنده‌داری و کمک گرفتن از اعمال و عبادات. و با فکر و عبرت گرفتن، این امر را تقویت نماید تا اینکه انقطاع برای نفس و توجّه کامل به خداوند سبحان تحقّق یابد و در این هنگام درخششی از غیب نمودار می‌شود و به دنبال آن، چیزی از نفحات الهی و جذبه‌های ربّانی رخ می‌دهد و موجب محبّت و صعود می‌شود و این همان ذکر است. آنگاه، بارقه‌ای دائمی می‌درخشد و جذبه‌ای پدیدار می‌گردد و به شوق منتهی

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۱۰.
۲. ترجمه المیزان، ج ۱ / ۵۳۳.

می‌شود تا اینکه سلطان محبّت در دل استقرار می‌یابد و ذکر بر نفس چیره می‌گردد، پس خداوند متعال تمام وجود او را دربرمی‌گیرد و امر پایان می‌یابد.[۱]

۹ـ أبوالقاسم راز شیرازی:
بهتر اسباب برای سلوک قلبی در طریق الی اللّه، محبّت و توجّه است به حقّ جلّ و علا، و بدترین اسباب برای بازماندن و محروم بودن از سلوک الی اللّه، ادبار و عدم میل است به حقّ جلّ و علا. پس اگر میل و محبّت به حقّ و خاصّان او را در خود یافتی شادی کن که عاقبت بر وجدان میل و وصول است، و اگر نیافتی گریه کن بر حال خود که عاقبت کار، محرومیت و نزول است.[۲]

۱۰ـ أبوالحسن شاذلی:
راه رسیدن به خداوند، در گوشه‌گیری و خوردن نان جو نیست، بلکه با صبر و در محضر خدا بودن میسر است.[۳]

۱۱ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:
سالک محبّ که تلاش می‌کند نظر محبوب را به طرف خود جلب نموده و رضایت و خشنودی او را بدست آورد، در فاصله زمانی کوتاهی این مسیر طولانی را طی می‌کند و محبت برای او در حکم خضر راه و چراغ راه است و وسوسه‌های نفسانی در حریم قلب او که کانون محبت الهی شده، راه ندارد و آتش محبت، ریشه خطورات شیطانی را در وجود او می‌سوزاند، اگرچه با طریقه مجاهده و ریاضت‌های شرعی و زیر نظر معلمان کارآزموده اخلاقی نیز می‌توان به این مراحل نائل آمد، ولی تحقق این مراتب در این شیوه، تدریجی است و نیاز به زمان طولانی دارد، در حالی که سالک محبّ به خاطر آنکه فکر و ذکرش دائماً خداست و انقطاع قلبی با محبوب

---

۱. طریق عرفان / ۹۸.
۲. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۱۳۱.
۳. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۴۷۷.

ندارد و همیشه کانون دل او از عشق الهی شعله‌ور است، حصول این مراتب برای او ناگهانی است و با قدم صدق و اخلاص و ارادت، راه چندین ساله را از پیش پای خود برمی‌دارد و به سرمنزل مقصود می‌رسد، ولی باید به خاطر داشت که بسیار انگشت‌شمارند سالکانی که این موهبت الهی نصیب آنان می‌گردد و غالباً از شیوه مجاهده و رویه سلوکی معلمان بزرگ اخلاق که عملی‌تر است برای دفع رذائل اخلاق و کسب فضائل انسانی استفاده می‌کنند و این راه، راهی است که بر روی همه طالبان کمال گشوده است، ولی طریقه محبت اینگونه نیست و نیاز به عنایت خاص الهی دارد که از حیطه اراده و اختیار انسان بیرون است.[۱]

۱۲ـ آیت‌اللّه محمدتقی آملی:

گویند: «عمل از روی محبت، سستی‌پذیر نیست و علامت محبت، دوام نشاط است»؛ یعنی بنده محبّ، هرچه در قسمت طاعت پافشاریش بیشتر باشد، نشاطش نیز زیادتر است.[۲]

۱۳ـ آقا سید هاشم حدّاد:

کسی که عشق و محبت به خدا پیدا کند، دیگر به رذائل و زشتی‌ها رونمی‌کند، چون محبوب نمی‌پسندد؛ جرقه‌ای در دل او روشن می‌شود تا کم‌کم زشتی‌ها و نفسانیات را از بین ببرد.[۳]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

برای سیر و سلوک دو طریق عمده وجود دارد: راه ریاضت و راه محبت.

افرادی که از طریق ریاضت و مجاهده که در واقع راه تزکیه نفس است به سیر و سلوک مشغول می‌شوند، نوعاً با اذکار و اوراد و اربعین‌های پی در پی و عبادت‌های طاقت‌فرسا و تحمل فشار مبارزه و مخالفت با نفس می‌کوشند با محو نمودن رذایل نفسانی، خود را به صفات حق و اولیائش متخلق نمایند، امّا از آنجا که انسان خود را دوست دارد و به تبع آن هرآنچه را که متعلق

---

۱. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۴۴۸.

۲. در جستجوی استاد / ۲۵۲.

۳. دلشده / ۴۴.

به اوست نیز دوست دارد، نفس به سادگی تسلیم اراده عقل نگشته، با آن درگیر خواهد شد و برداشتن هر قدمی به خصوص برای نفوس قوی ـ چنانچه خلاف طبع و نفس باشد که معمولاً نیز چنین است ـ مستلزم مبارزه و مجاهده‌هایی بس عظیم خواهد بود. علاوه بر آن با محو هریک از صفات رذیله که توأم با هزاران نوع جان کندن است، گرفتار رذیله دیگری می‌گردد. بخل را از خود دور می‌کند دچار ریا می‌شود، از ریا می‌گریزد اسیر عجب می‌گردد و همین‌طور... و تا وقتی که نور توحید بر قلب او نتابد، این مشکلات ادامه خواهد داشت، زیرا ریشه‌کن شدن رذائل نفسانی جز با اشراق نور توحید میسور نیست...

امّا راه محبت از جهتی آسان‌تر است، زیرا در این راه متعلق محبت «خود» نیست و محبت به جای دیگری تعلق پیدا می‌کند، لذا نفس، درگیر نشده، بدون احساس کم‌ترین فشار و سختی از همه چیز می‌گذرد.

محب هیچگاه از خدمت کردن به محبوب خسته نشده، تمام دستورات او را با کمال میل و اشتیاق انجام خواهد داد و با انعکاس صفات محبوب در محب، خواسته‌های او خواسته‌های این خواهد گشت و چنانچه محبوب از اولیاءِ خدا باشد، تمام رذائل، خود به خود محو می‌گردد. افرادی که در مقابل قدرت و زور از کمترین سرمایه خود نمی‌گذرند، با اندکی محبت، همه دارایی خود را به سادگی و با کمال نشاط و شوق فدای محبوب می‌نمایند. نفوس قوی را محبت است که بیچاره خواهد کرد...

این نکته را نیز باید متذکر شوم که هرچند مجاهده، سخت و بی‌مشتری است، لکن هر مسلمانی موظف است برای انجام تکالیف شرعی خود مجاهده کرده، سختی آن را متحمل گردد، زیرا مجاهده به معنای عام خود اختصاصی به راه ریاضت ندارد. علاوه بر آن، راه ریاضت نیز چنانچه به طور صحیح و براساس دستورات شرع انجام گیرد، سرانجام سالک را به محبت خواهد رساند «وَ الَّذينَ جاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا»[1] و علامت صحت آن نیز همین خواهد بود. بنابراین چنانچه ریاضت به محبت منتهی نگردد سالک باید بداند که از مجاهده خود

---

۱. سوره عنکبوت / ۶۹. (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راههای خود را بر آنان می‌نماییم.)

نتیجه‌ای نبرده و یا منفعت آن ناقص بوده است، هرچند ممکن است کشف و کرامات و تصرفاتی نیز همراه داشته باشد، لکن اینها دردی را دوا نمی‌کند.[۱]

۱۵ـ آیت‌اللّٰه علی سعادت‌پرور پهلوانی:

ای عزیز من! یگانه راه برای تزکیه اخلاق، معرفت پروردگار است و بس، لذا از ابتدای امر که عنایت حق شامل حال کسی شد، باید در فکر این معنی باشد تا به عنایت حق و اولیائش، وصول به این مقصد حاصل شود... چون به این مقصد نائل گردی، صفات رذیله بار بندند و بروند و صفات حسنه ـ که اخلاق خدایی است ـ با وجود تو آمیخته باشد...

اگر سال‌ها درصدد برآیی صفاتی از حق در خود را ملکه سازی و دوری از رذائل صفات کنی، نتوانی به آن رسید و از این، دوری کرد...

باید از اوّل، درِ خانه دل نشست و مراقبه کامل داشت و خدا را در هیچ آنی و با هیچ کسی و با هیچ کاری از نظر نینداخت تا آنکه کم‌کم غیرحق، بار خود ببندد و برود، چون ایشان روند، حق بماند و بس، و اوامر، اوامر او باشد و صفات، صفات او.

اینکه مبتلا به این رذائل هستیم، برای آن است که آنان در ما حکومت می‌کنند نه حق...

دیو چو بیرون رود، فرشته درآید. مبارزه با دیو، به همین است که با خدا معامله کنیم و آشنا شویم، چندی که چنین کنیم، ایشان خود، مطیع گردند.

ای عزیز من! این معنی را هم نباید از نظر انداخت که متخلّق به اخلاق‌اللّٰه باید شد تا کم‌کم خلق خدایی بعد از پیدا شدن معرفت، حاصل شود.[۲]

۱۶ـ ملّا عبدالصّمد همدانی:

بعضی را اعتقاد بر آن است که معرفت خدا را باید به ریاضت و تهذیب اخلاق بدست آورد و از هر صفتی به ضدّش پرداخت، اگر سالک بخواهد این عمل کند از یک مقام و یک صفت نتواند بیرون آمدن، در نتیجه کار به مجاهده برنیاید، این طریقه را طریقه ابرار گویند.

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۱۳۶.

۲. رسائل عرفانی / ۲۲۲.

طریقه دوّم طریقه ارباب معاملات است که به اعمال ظاهری و زیادی روزه و نماز و قرائت قرآن و حجّ و جهاد می‌خواهند معرفت را به دست آرند، این طریقه اخیار است، پس واصلین به این راه و راه اول در زمان طولانی، کم است، لکن واصلین به اولی بیشتر است.
طریقه سوّم طریقه سائرین إلی‌اللّه و طائرین باللّه است و آن راه بریدگان [از غیرخدا] از اهل محبت خداوند است که در راه محبت قرار دارند، پس واصلین از ایشان در ابتدا بیشتر از غیرایشان است در نهایت، و این راه مورد اختیار است.[1]

۱۷ـ استاد غلامرضا شیشه‌گر:
اطّباءِ حاذق را در معالجه دل اختلاف است، بعضی در تبدیل و تهذیب اخلاق کوشیده و هر صفت رذیله ذمیمه را به ضد آن معالجه نمایند. بلی، این طریق، معقول و مناسب است، لیکن عمری دراز باید که در تبدیل اخلاق صرف شود، امّا طریقه مشایخ کبار «قَدَّسَ‌اللّٰهُ‌أَسْرَارَهُمْ» بر این است که در این کار پس از مواظبت به قانون شریعت از اوامر و نواهی که سبب طهارت و تربیت بدن است، در تصفیه دل کوشند نه در تبدیل اخلاق، چون تصفیه دل دست دهد و توجّه به شرط حاصل آید و سرّ مراقبت دست یابد، امداد فیض حق را قابل شود، از فیض حق در یک زمان چندان تبدیل نفس و تحصیل صفات حمیده میسّر می‌شود که به عمری از آن مجاهدات ممکن نمی‌شد و نور علم در قلبش بتابد، چنانچه فرموده‌اند: «لیس العلم بالتعلّم بل نور یَقذفه اللّه فی قلب مَن یشاء[2] علم به یادگیری نیست، بلکه نوری است که خدا در قلب هرکس که بخواهد می‌اندازد.»

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۰۲.

۲. روایتی را با این الفاظ در منابع روایی شیعه نیافتیم، بله در کتاب منیةالمرید صفحه ۱۶۷، حدیثی از امام صادق «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بدین عبارت وارد شده است: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِكَثْرَةِ التَّعَلُّمِ وَ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ تَعَالَى فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ.» (علم به زیاد یاد گرفتن نیست؛ بلکه نوری است که خداوند متعال در قلب هرکس که بخواهد هدایتش کند می‌اندازد.)

آنگاه دل، مرآت[۱] صفات حق و مواجه با حق گردد و عنایات حق، او را دریابد و در اوّل بار راهی به ملکوت به هم رساند و انوار ملکوتی آثاری و افعالی در او تجلّی نماید تا به کلّی از صفات ذمیمه رسته و متّصف به اخلاق حمیده گردد.[۲]

۱۸ـ سید صدرالدّین کاشف دزفولی:

نزدیک‌ترین راه برای وصول به مقصود، سه نوع است:

یکی راه نیکان و اخیار که همان عمل به اوامر و نواهی الهی است که در زمان طولانی به فیض حق رسیده‌اند، ولی اینان از کم هم کمترند.

دوم طریقه اهل مجاهدت و ریاضت است که به کشتن نفس، دل را تصفیه و روح را به زیور خداپرستی آراسته‌اند. این راه مخصوص نیکوکاران است.

سوم طریقه اهل محبت و مجذوبین است. این نزدیک‌ترین طریق وصول به حق است.[۳]

۱۹ـ آقا محمد بیدآبادی:

راه به سوی قرب حق تعالی «جَلَّ‌شَأْنُهُ» منحصر است به دو چیز: تخلیه و تحلیه... پس هرگاه مرید حق، در نفس خود میل و رغبتی به سوی حق تعالی دید، اول چیزی که بر او واجب است، مراعات و تحصیل تخلیه[٤] است و مقدم بر همه اسباب و مبادی آن، توبه است از آنچه سابق بر آن بوده است و باک نداشتن از ملامت مردم و مراقب نفس باشد و یک چشم زدن از او غافل نشود و سعی و کوشش نماید که از او معصیتی سرنزند و هرگاه، از روی غفلت و سهو از او معصیتی سربزند، همان ساعت، تدارک آن نماید به توبه و إنابه...

---

۱. آینه.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۱۰.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۳۰۱.

٤. [تخلیه قبل از تحلیه است. تخلیه آن است که انسان دل را از رذائل اخلاقی و صفات بد خالی کند و پس از آن به صفات خوب و فضایل اخلاقی بیاراید که به آن تحلیه می‌گویند؛ یعنی که عبد در مراتب سلوک الی‌اللّٰه و تهذیب باطن باید قلب خود را از شوائب پست شهوانی پاک کرده و به صفات ستوده اخلاقی آراسته و زینت کند. همه علماءِ اخلاق و اهل معرفت نظر بر این دارند که: باید ابتدا از آلودگی‌ها پاک شد و سپس جان را به خصال نیکو آراسته و آذین کرد.]

و هرگاه، قلباً توبه کرد و مصرّ بر فعل توبه و تدارک مافات منه[۱] شد، نشانه توفیق الهی است و اذن دخول به درگاه حضرت شاهی است.[۲]

۲۰ـ صغیر اصفهانی:

راه ما از عشق شد نزدیک ور نه تا ابد / کار ما در دست عقل دوربین افتاده بود[۳]

۲۱ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

عشق گر باشد کتل‌ها[٤] را همی پیموده گیر / مهر گر باشد همی خرزهره چون خرماستی[۵]

---

۱. جبران واجباتی که از او فوت شده.

۲. تذکرةالسالکین / ۳.

۳. دیوان صغیر اصفهانی / ۲۶۳.

٤. تلّ و پشته بلند خاک.

۵. دیوان اشعار (علامه حسن‌زاده آملی) / ۲۱۹.

برخی از عوامل مؤثر در سیر و سلوک

کلام اولیاءاللّه

۱ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: همسرانتان فرشتگانی هستند که خداوند آنها را به شما هدیه داده است. اگر در برابر ایشان یک چشم بگویید، از بار و ریاضت‌های شما به مراتب کم می‌شود.[۱]

ب: {در مسیر محبت و سلوک} کشتی امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» انسان را با سلامتی و عافیت پیش می‌برد و هم فال است و هم تماشا.[۲]

۲ـ حاج هادی ابهری:

سادات، چهل منزل از دیگران جلوتر هستند، ولی اگر خطا هم بکنند دو برابر چوب می‌خورند.[۳]

۳ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: علم و عمل دو گوهر انسان‌سازند و اغذیه و اوقات و امکنه حتّی احوال و امزجه والدین در حین انعقاد نطفه و بعد از آن، دخلی بسزا در نحوه تکوّن ولد و اخلاق و اوصاف دیگر ظاهری و باطنی وی دارند.[٤]

ب: نطفه و مربّی و اجتماع و معاشر از اصولی‌اند که در سعادت و شقاوت انسان دخلی بسزا دارند.[٥]

۴ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

---

۱. رند عالم سوز / ۲۶۲.

۲. رند عالم سوز / ۱۸۲.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۱۲۵.

٤. رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور / ۱۰۱.

۵. دروس معرفت نفس / ۸۵.

الف: نفوسی که از بیوت[1] صالح هستند، خیلی مقدمات برایشان کامل است، خیلی نزدیک به تقرب الهی هستند. منشاء عقب ماندن آنها اهمال آنهاست و بی‌اطلاعی آنها. آنها خیلی نزدیکند. با وجود بیوت صالح، حرکت آنها به سمت خدا باید از دیگران سریع‌تر و قوی‌تر باشد. کسی هم که از بیوت صالح نیست، زحمتش بیشتر است، مجاهده‌اش بیشتر است؛ نه اینکه نتواند تکان بخورد. مأیوس نباشید. همه به رحمت خدا امیدوار باشید. خداوند کسانی را که از بیوت صالح هستند به دعا در حق آباء و اجدادشان موفق کند که آنها خیلی در وضع این انسان مؤثر بوده‌اند. این انسان یک همّت و لیاقتی نصیبش شده است که اگر خدای ناکرده از آن بیوت فاسد بود، اوضاع خراب بود؛ در عین حال، رحمت خدا شامل حال آنها بود، ولی زحمت و مجاهده لازم داشت. فرزندان در خانه‌ای که در آن، پدر و مادر اهل تهجد بوده‌اند، اهل نماز بوده‌اند و اهل محرمات نبوده‌اند، تقربشان به خدا به مراتب نزدیک‌تر است، ولی بچه‌ای که خدای ناکرده پدرش مشروب می‌خورده است، مادرش وضع خراب داشته است، کارش مشکل است.[2]

ب: ربوبیت حق و تربیت روحانی بشر به دو مرحله قبل از ولادت و بعد از ولادت تقسیم می‌شود:

ربوبیت الهی و تربیت روحانی بشر، قبل از ولادت، روحانیتی است که براساس تربیت الهی، به حسب اصلاب و ارحام نصیب بشر می‌شود، چنانکه این تربیت برای انبیاء و ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» در اصلاب شامخه و ارحام مطهره وجود داشته است. در این تربیت روحانی، انسان بیش از یک حرکت تبعی، حرکت دیگری ندارد. این حرکت به تبع پدران و مادران و اجداد انسان است، لکن انسان در همین حرکت تبعی از آثار تکامل و هدایت و ایمان بهره می‌برد و این سهمی است که نصیب طبقه‌ای که به حسب اصلاب و ارحام تربیتشان حفظ شده است می‌شود و این خود قدم بزرگی به طرف تکامل است؛ یعنی اگر تا زمان ولادت، زمینه‌های تربیتی در پدران و اجداد فراهم باشد، گرچه حرکت انسان در آن زمان تبعی است، ولی در روحانیت بعد از ولادت بسیار مؤثر است.

---

۱. خانه‌ها.

۲. نردبان آسمان / ۱۵۶.

در مقابل اینها کسانی هستند که زمینه‌های تربیتی آنها قبل از ولادت تضمین نشده باشد.[۱]

۵ـ امام خمینی:

الف: قابل شک نیست از آن ماده و غذا گرفته تا اصلاب و ارحام و کارهایی که مردان می‌کنند ـ و حال آنکه نطفه در صلب است ـ و یا زن‌ها انجام می‌دهند ـ و حال آنکه بچه در رحم است ـ و غذاهایی که می‌خورند و شیرهایی که مراضع می‌دهند و تربیت‌هایی که محیط‌ها می‌کنند و تأثیری که هم‌صحبت‌ها و اقران دارند، همه دخیل در سعادت و شقاوت می‌باشند، چنانکه اخبار و قرآن و شریعت ما هم کاملاً در این مراحل؛ از اول ماده غذا و مقاربت و بچه‌داری و شرایط مرضعه[۲] و تربیت و هم‌صحبت و محیط تا لحظه مرگ دستورات لازم را داده است.[۳]

ب: یکی از اسباب اختلاف بین افراد، بنابر مسلک حق و حرکت جوهریه ـ که نفس، ولیده عالم طبیعت است ـ همان مواد اغذیه این عالم است که اصل آدم از آن حاصل شده است، البته مواد اغذیه به جهت صلابت[٤] و لطافت در قبول فیض از عالم اعلی متفاوت هستند؛ یکی صلب[٥] و کثیف[٦] و دیگری لطیف است و از این باب، اختلاف عریضی در افراد انسان حاصل می‌گردد، چون مواد اغذیه خیلی مختلف هستند، زیرا به بسایط و مرکبات تقسیم می‌شوند و انسان هم که به یک غذا کفایت نمی‌کند، مواد و اغذیه مختلف را به هم مخلوط نموده و هر روز چند قسم از اغذیه را می‌خورد؛ از قبیل مواد رطوبتی، حرارتی، قندی، تلخی، میوه‌های گوناگون، سبزی‌جات، انواع خورش‌ها و نان‌های متفاوت. حتی در بعضی از مواد، مثل گندم، اصناف مختلفی وجود دارد، و اختلاط انواع و اصناف و افراد این مواد مأکولی و مشروبی عالم در اختلاف افراد دخالت دارند، چون مبدأ وجود یافتن افراد انسان هستند...

---

۱. سلوک معنوی / ۵۴.

۲. زن شیرده.

۳. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۱۸۷.

٤. سختی و خشنی.

٥. سخت و خشن.

٦. غلیظ.

همان‌طوری که آن مواد با این عرض عریض موجب اختلاف می‌باشند، اصلاب رجال و روحیات آنها و لقمه‌های آنها از حیث حرمت و حلیت نیز موجب اختلاف در نطفه‌ها خواهند بود، و رحم امّهات هم از حیثیات مختلف موجب اختلاف در اولاد است؛ از حیث حرارت و برودت، طهارت و پاکی، و از حیث ارتزاقاتی که در ارحام امّهات حاصل می‌گردد، حتی فرح و شادی و غم و غصه و گرفتگی مزاجشان و صحت و سلامت بدنشان، همه در خلقت و خُلق اولاد دخیل می‌باشند.

بعد از آنکه طفل از مادر متولد شد، شیری که از پستان مادر می‌خورد به ویژه شیری که در حال پریشانی روح و خاطرِ مادر تناول می‌کند یا در حال نشاط و سرور، و تمام اغذیه‌ای که مادر می‌خورد در وجود او تأثیر دارد، بعد خود او هم که بزرگ و غذاخور شد، همه اینها موجب اختلافات خَلقی و خُلقی می‌شود، و سپس اینکه به کدام مکتب و مدرسه می‌رود و با چه علوم و روش‌هایی تربیت می‌یابد و با چه اشخاصی رفاقت دارد، همه اینها موجب فرق و اختلاف در بین افراد انسانی می‌گردد.

آن کسی که از اول در اصلاب شامخه[۱] و ارحام مطهره قرارگرفته و مثلاً همه آبائش پیغمبر بوده و از آدم أبوالبشر به ترتیب سلسله از صلبی به صلبی منتقل شده و همه پدرانش انبیاء و مرسلین و یا اوصیای انبیاء بوده‌اند که با کمال دقت در انتخاب مواد اغذیه، متغذّی شده‌اند و همه اخلاق و روحیاتشان با میزان و دستور الهی بوده و اولادشان را با علوم و آداب انسانی تربیت نموده و در تربیت آنها کوشیده‌اند، اگر به این نحو یک نطفه لطیفه در اصلاب شامخه قرارگرفته باشد و از طرف امّهات هم در ارحام پاک پرورش یافته باشد و به دنیا هم که آمد، شیرش از پستان یک زن عاقله که از اغذیه لطیفه تولید شده باشد، و نوبت تربیتش که رسید با تربیت روحانی تربیت یابد، اینچنین موجودی، ذات و وجودش در کمال صفا و ضیاء و روشنی بوده، و چنین موجود معتدل، طوری صفای ذاتی دارد که مستعد قبول فیوضات غیبیه بوده و در صفا و زلالی و استعداد همانند زیتون است؛ «یَكٰادُ زَيْتُهٰا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ؛ نزدیک است که روغنش- هر چند بدان آتشی نرسیده باشد- روشنی بخشد»[۲] که اگر انسان به مطلب

---

۱. بلندمرتبه.

۲. [سوره نور / ۳۵.]

علمی اشاره کند آن را می‌فهمد، و تا فیض اشاره شود قبول می‌نماید؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: «چنین شخصی مثل روغن زیتون است که تا نزدیک نار شود؛ گرچه نار و شعله آتش به آن نرسد، شعله‌ور می‌شود»؛ یعنی شعله را خیلی سریع جذب نموده و می‌رباید.

اگر گاهی انبیاء و مرسلین آثار و خواص مطعومات را بیان فرموده‌اند، نظرشان نظر طبی نبوده است، چنانکه اطباء نظر به آثار و خواص اغذیه می‌کنند و آثار آنها را بیان می‌نمایند و مرادشان بیان تأثیر و خاصیت آنها در فربهی بدن و یا تقویت کبد و یا زیادی خون است، بلکه اینگونه آثار از نظر انبیاء کنار بوده است، و نظر ایشان به همان جهت مواد اغذیه است که موجب صفای روحی و توجه به کمال و قبول فیض و کمالات می‌باشد.

اگر پیامبری در مورد آثار و خواص خربزه ـ مثلاً ـ سخنی فرموده و به آن ترغیب و تحریص نموده است، همان جنبه و خاصیتش را که موجب لطافت روح و صفای ذات و لطافت وجود است در نظر دارد.[1]

ج: گرچه همه افراد با حرکت جوهریه از دار طبیعت بیرون می‌روند، لیکن بعضی‌ها این راه را به مدت دویست سال طی می‌کنند و بعضی دیگر ممکن است به مدت پنجاه سال از ماده خلاص شوند، و نیز ممکن است یکی از افراد مثلاً به واسطه لطافت‌هایی که به خاطر تصادف و مواظبت پدر و مادر نصیبش می‌شود، جوهرش به طوری لطیف و شفاف باشد که صورت لطیف‌تری به آن افاضه شود، زیرا هرچه ماده لطیف‌تر و ضعیف‌تر باشد، صورت هم لطیف‌تر خواهد شد، و اگر چنین شخصی به هیچ‌گونه کدورتی آلوده نگردد و در صلب آباء و ارحام امّهات شامخه و مطهّره هم قرارگرفته باشد، جوهره او از غایت زلالی و صافی فقط احتیاج به یک اشاره برای تحصیل کمالات دارد: «یَکٰادُ زَیْتُهٰا یُضِیءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نٰارٌ نُورٌ عَلیٰ نُورٍ» چنین موجودی احتیاج به تعلّم و تدرّس ندارد و فقط با یک اشاره، متوجه همه حقایق عالم هستی شده و همه آنها را درک خواهد نمود.[2]

۶ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۳۳۳.

۲. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۳۹۸.

طینت و ماده انسانی یا لطیف و مربوط به علیین است یا غلیظ و مربوط به سجین... از آنجا که ماده در ایجاد روح مدخلیت تامی دارد، چون استعداد حصول روح را دارد، به تناسب لطافت یا غلظت ماده، روح پدید می‌آید و از لحاظ روح بودن نیز برحسب اختلاف موجود در ماده، روح نیز مختلف می‌شود.

و این ماده مورد نظر یا حلال است یا حرام (ورود آن به صلب یا ناشی از طاعت است یا عصیان) و به این صورت چهار نوع می‌شود. به علاوه، صلب مورد نظر یا خیر است یا شر. به این صورت هشت نوع می‌شود. وارد ساختن به درون رحم نیز یا از طریق ازدواج (مشروع) است یا از طریق نامشروع. به این صورت شانزده نوع می‌شود. آن رحم نیز یا خوشبخت است یا شقاوتمند که در این صورت ۳۲ نوع می‌شود. تغذیه در رحم نیز یا به صورت حلال است یا حرام. در این صورت می‌شود: ۶۴ نوع. به علاوه، آن تغذیه هم یا با مواد غلیظ است یا لطیف؛ که می‌شود: ۱۲۸ نوع. بعد از خروج از رحم نیز یا از حلال تغذیه می‌کند یا از حرام، که می‌شود ۲۵۶ نوع. آن تغذیه (اعم از حلال یا حرام) هم یا از مواد لطیف است یا غلیظ، که می‌شود: ۵۱۲ نوع. خانمی هم که به او شیر می‌دهد یا سعیده است یا شقیه، که می‌شود ۱۰۲۴ نوع.[۱]

---

۱. رشحات‌البحار / ۲۵۸.

برخی از آثار سیر و سلوک

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

جز اهل تهذیب و مجاهدت‌ها کسی به قله اهداف نخواهد رسید.[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

الف: وقتی انسان سیر تکامل عملی می‌کند، حَظّ می‌کند... وقتی انسان به علم خود عمل می‌کند، یک وزانتی در خودش حس می‌کند، اما وقتی که گناه می‌کند، یک سَبُکی در خودش حس می‌کند.[۲]

ب: ما باید از خودمان سؤال کنیم که: چرا پروردگار ما را یاری نمی‌کند؟! اگر مورد عنایت واقع شدی، نشانه دارد. نشانه آن این است‌که حزن و خوفی بر قلب می‌نشیند و چراغ هدایت در قلب روشن می‌شود...

در هر هزار نفر، دو نفر، سه نفر، چهار نفر، شاید به این مقام برسند که غایت خلقت پروردگار است.[۳]

۲ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

الف: آواز خدا همیشه بر گوش دل است　　　کو دل که دهد گوش به آواز خدا

لابد می‌گوئید: «آواز خدا هم دروغ است.»

---

۱. غررالحکم / ۳۷۱.

۲. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۳۷.

۳. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۱۸۶.

خیر! تو اگر مانع را برداری، آواز خدا را می‌شنوی. عیب از خود تو است؛ باید مانع را برداری تا آواز خدا را هم بشنوی. اینها دروغ نیست، واقعیت است، ولی نه برای هرکس.[۱]

ب: اگر دیدید بدی‌های شما کم شده است، بدانید خداوند به شما توفیق داده است و از مکتب اسلام، از عبادات، حکمت و معارف اسلام استفاده کرده‌اید. این محک خوبی است، ولی اگر هشتاد سال، صد سال، در محیط اسلام مانده‌ایم و هنوز رذائل و شرور حل نشده است. نماز، نماز نبوده است، نمازی که معراج مؤمن است نبوده است. مفهوم معراج، آدمی را بالا نمی‌برد، بلکه حقیقت عروج، انسان را بالا می‌برد.[۲]

۳ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: وقتی حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» در مدینه به نماز می‌ایستادند، پنج نور از ایشان در آسمان مدینه پخش می‌شد؛ نورهای سفید و زرد و سبز و قرمز و سیاه.

نور سفید، زیبا است، ولی مربوط به اوّل راه است. نور سیاه از همه افضل است و نور معرفت است و آنجا دیگر غیر از خدا دیده نمی‌شود. حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» هر پنج تجلّی را داشت.[۳]

ب: در انسان چیزی هست که اگر {با سیر و سلوک و تحول معنوی} به فعلیّت برسد، خواصّی را که در همه اشیاء، پس از پرورش داده شدن آنها ظهور می‌کند، یکجا خواهد داشت و بدون نیاز به حرکت و اسباب، کار همه آنها را می‌کند.[٤]

ج: وقتی آنچه در انسان هست {با سیر و سلوک و تحول معنوی} به ظهور برسد، نیاز به اسباب و آلت و حرکت نخواهد داشت.[٥]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

---

۱. نردبان آسمان / ۱۹۱.

۲. نردبان آسمان / ۲۰۶.

۳. مصباح‌الهدی / ۲۹۵.

٤. مصباح‌الهدی / ۴۲۵.

٥. مصباح‌الهدی / ۴۲۵.

الف: نتیجه مجاهده این است که علاوه بر آنکه {سالک} در صراط مستقیم قرارگرفته، ایمن شده و از دستبرد شیاطین محفوظ خواهد ماند: «أَلا إِنَّ أَوْلیاءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ».[۱]

خوف، عبارت است از: ترسیدن نسبت به امری که هنوز واقع نشده و وقوع آن مترقّب و مورد اشمئزاز و ناراحتی انسان است.

و حزن، عبارت است از: اندوه و غم نسبت به امر غیرملائم و ناپسندی که واقع شده است.

این دو معنی بر سالک إلیاللّه راه ندارد زیرا سالک کار خود را با خدای خود یکسره نموده، غیر از خدا مقصد و مقصودی ندارد، نه از فوت امر غیرمنتظرهای در حزن، و نه از وقوع امر غیرمترقّبی در خوف خواهد بود. اینجا جای یقین است که خداوند، واجدان آن را به اولیاءِ خود تعبیر فرموده است؛ و یشیر الی ذلک ما قاله أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِالسَّلَامُ»: أَبْصَرَ طَرِیقَهُ وَ سَلَکَ سَبِیلَهُ وَ عَرَفَ مَنَارَهُ وَ قَطَعَ غِمَارَهُ... فَهُوَ مِنَ الْیقِینِ عَلَی مِثْلِ ضَوْءِ الشَّمْسِ».[۲،۳]

ب: چون سالک در امر مراقبه مواظبت نمود، حق تعالی از باب مهر و عطوفت، انواری را بر او به عنوان طلایع،[٤] ظاهر میگرداند. در ابتدای امر این انوار مانند برق، ظاهر گشته، ناگهان پنهان میشوند. این انوار کمکم قوّت یافته مانند ستاره ریز درخشان میگردند و سپس نیز قوّت یافته به صورت ماه و بعداً به صورت خورشید پدید میآیند و گاهی مانند چراغی که افروخته باشند و یا قندیلی، نمایان میشوند، این انوار را در اصطلاح عرفاء «نوم عرفانی» نامند، این انوار از قبیل موجودات برزخیه هستند.[۵]

۵ـ آیتاللّه محمدتقی بهجت:

---

۱. سوره یونس / ۶۲. (هان که اولیاء خدا نه ترسی بر آنان است و نه اندوهی دارند.)

۲. شرح نهجالبلاغة لابن أبیالحدید، ج ۶ / ۳۶۳. (راه خود را دیده و جادهاش را پیموده و مناره آن را شناخته و از دریای خروشانش گذشته، بنابراین یقین او [نسبت به حقائق] همچون یقین به روشنی خورشید است.)

۳. رساله لباللباب / ۹۶.

٤. جلودارها و پیشروها.

۵. رساله لباللباب / ۳۱.

در تهران استاد روحانی‌ای بود که لُمْعَتَیْن را تدریس می‌کرد. مطّلع شد که گاهی از یکی از طلّاب و شاگردانش که از لحاظ درس خیلی عالی نبود، کارهایی نسبتاً خارق‌العاده دیده و شنیده می‌شود.

روزی چاقوی استاد[۱] که خیلی به آن علاقه داشت، گم می‌شود و وی هرچه می‌گردد آن را پیدا نمی‌کند و به تصور آنکه بچّه‌هایش برداشته و از بین برده‌اند نسبت به بچه‌ها و خانواده عصبانی می‌شود.

مدتی بدین منوال می‌گذرد و چاقو پیدا نمی‌شود و عصبانیت آقا نیز تمام نمی‌شود.

روزی آن شاگرد بعد از درس ابتداءً به استاد می‌گوید: «آقا! چاقویتان را در جیب جلیقه کهنه خود گذاشته‌اید و فراموش کرده‌اید، بچه‌ها چه گناهی دارند؟»

آقا یادش می‌آید و تعجّب می‌کند که آن طلبه چگونه از آن اطلاع داشته است. از اینجا دیگر یقین می‌کند که او با (اولیاءِ خدا) سر و کار دارد. روزی به او می‌گوید: «بعد از درس با شما کاری دارم.»

چون خلوت می‌شود می‌گوید: «آقای عزیز! مسلّم است که شما با جایی ارتباط دارید. به من بگویید: خدمت آقا امام زمان «عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» مشرف می‌شوید؟»

استاد اصرار می‌کند و شاگرد ناچار می‌شود جریان تشرّف خود خدمت آقا را به او بگوید.

استاد می‌گوید: «عزیزم! اینبار وقتی مشرّف شدید، سلام بنده را برسانید و بگویید: اگر صلاح می‌دانند چند دقیقه‌ای اجازه تشرّف به حقیر بدهند.»

مدتی می‌گذرد و آقای طلبه چیزی نمی‌گوید و آقای استاد هم از ترس اینکه نکند جواب، منفی باشد جرأت نمی‌کند از او سؤال کند، ولی به جهت طولانی شدن مدّت، صبر آقا تمام می‌شود و روزی به وی می‌گوید: «آقای عزیز! از عرض پیام من خبری نشد؟»

می‌بیند که وی (به اصطلاح) این پا و آن پا می‌کند. آقا می‌گوید: «عزیزم! خجالت نکش آنچه فرموده‌اند به حقیر بگویید چون شما قاصد پیام بودی، وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبینُ[۲]»

---

۱. در زمان گذشته وسیله نوشتن، قلم‌نی بود و نویسندگان، چاقوی کوچک ظریفی برای درست کردن قلم به همراه داشتند.

۲. سوره عنکبوت / ۱۸. (و بر پیامبر [خدا] جز ابلاغ آشکار [وظیفه‌ای] نیست.)

آن طلبه با نهایت ناراحتی می‌گوید: «آقا فرمود: لازم نیست ما چند دقیقه به شما وقتِ ملاقات بدهیم، شما تهذیب نفس کنید من خودم نزد شما می‌آیم.»[۱]

۶ـ آقا محمد بیدآبادی:

به یقین بدان که... هرکه شروع در سلوک نماید، در هر مرحله که اجل موعود رسد، در زمره «و من یخرج من بیته مهاجرا إلی اللّه و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع أجره علی اللّه؛ و هر کس [به قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه‌اش بدرآید، سپس مرگش دررسد، پاداش او قطعاً بر خداست»، محشور شود.[۲]

۷ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

ما در این راه باید اوّل حرکت کنیم و بدانیم که راهِ خداست؛ ما مسافریم، مقصد داریم... مقصد خداست؛ راهی را که حرکت می‌کنیم راه بیابان، یا بالای کوه نیست، عبور از صفات نفس است؛ یعنی این صفات را باید تغییر بدهیم، صفات منفی تبدیل به مثبت بشود، صفات سیئه تبدیل به حسنه بشود، حجاب‌ها از بین برود، روز به روز نور و ادراک بیشتر بشود، از تقید و تحدید و این محدودیت عالم مادّه و تعلّقات، خودمان را به عالم مجرّدات و عالم نور برسانیم و به آنجا نزدیک بشویم؛ این عبارت است از: حرکت در نفس. مقصدمان هم خداست...

إن شاء اللّه به خواست خدا که حرکت می‌کنیم، می‌رسیم، آن وقت دیده می‌شود که ای عجب! آنچه را که فرموده‌اند، درست درآمد! اینکه می‌گفتند: بهشت اینطور است و حورالعین اینطور است و «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» اینطور است، عجب! درست در آمد!...

بعد کم‌کم به جایی می‌رسد که انسان به همه اهل عالم حتّی به کفّار و اشقیاء به نظر محبّت و عطوفت نگاه کرده و برای آنها دلسوزی می‌کند، برای کافرها دلسوزی می‌کند، و می‌گوید: «ای خدا! این فرد را هدایت کن! کافر است امّا هدایتش کن.» زحمت می‌کشد آنها را هدایت کند، زحمت می‌کشد آنها را مسلمان کند. پیغمبر «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» جنگ می‌کردند،

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۲۱۴.

۲. تذکرةالمتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا / ۲۰۶.

کشته می‌شدند، کشته می‌دادند، برای اینکه آنها مسلمان بشوند، راه خودشان را پیدا کنند و بروند. انسان یک نظر رحمت واسعه‌ای به همه خلق پیدا می‌کند و برای همه خلق خیرخواه است و هرکدام را به حسب درجه و مرتبه خود خواهان است، دوست دارد که همه راه مستقیم و صراط انسانیت و اسلام را طی کنند و به خدا برسند و به سوی مقصد و ممشای[۱] صحیح قدم بردارند.[۲]

۸ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:
ظهور تجلّیات الهی، مترتّب بر حصول استعداد و حالات روحی سالک بر اثر اطوار[۳] ریاضت نفسانی اوست؛ نه اینکه عارف هر وقت به هرگونه بخواهد برایش ظهور تجلّیات روی آورد.[٤]

۹ـ علی الکازوانی:
آنکه بر نفسش غلبه کند، هیچ‌کس نمی‌تواند بر او غلبه نماید، و آن کس که مغلوب نفسش شود، مغلوب همه خواهد شد.[٥]

۱۰ـ سید عبدالقادر گیلانی:
راحتی‌ای نیست مگر بعد از پاک شدن از کدروت‌های نفس و هوس و وجودت.[٦]

۱۱ـ ابن عطا:

---

۱. آیین، راه.
۲. آیین رستگاری / ۲۹.
۳. مراتب، روش‌ها.
٤. هزار و یک کلمه، ج ۵ / ۳۳۳.
۵. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۴۱۴.
٦. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۱۳۸.

(در جواب این سؤال که: ابتدای راه سلوک الی الله چیست و انتهایش کدام است؟) ابتدایش معرفت است و انتهایش توحید.[۱]

۱۲ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

خدمت یزدان خود کن روز و شب   تا شود از خار تو پیدا رطب[۲]

۱۳ـ فخرالدین عراقی:

دیده‌ای پاک‌بین همی باید   تا که حسنش جمال بنماید

حسن جانان به جان توان دیدن   نه به هر دیده آن توان دیدن[۳]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ آخوند ملّا حسینقلی همدانی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: این حقیر در سنواتی که در نجف اشرف تحصیل می‌کردم و به محضر حضرت علّامه آقا حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی که از اساتید فنّ روایت و اجازه حقیر هستند، مشرّف می‌شدم، روزی... فرمودند: «... از شاگردان مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی بهره‌ها برده‌ام و از محضر ایشان استفاده‌ها نموده‌ام.»... و سپس فرمودند: «پس از رحلت آقا سید احمد کربلایی، من شبی او را در خواب دیدم و می‌دانستم که فوت کرده است، انگشت مسبّحه (سبّابه) ایشان را محکم گرفتم و گفتم: از آن مقامات و درجاتی که خدا به شما عنایت فرموده است، باید برای من بیان نمایید!

با شدّتی هرچه تمام‌تر انگشت خود را از دست من کشید و خنده‌ای نمود و گفت: حلوای تنتنانی تا نخوری ندانی!»[٤]

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۲ / ۷۳.

۲. نزهةالأحباب / ۷۲.

۳. کلیات عراقی / ۳۶۵.

٤. توحید علمی و عینی / ۱۷.

۲ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس

آیت‌اللّه حق‌شناس: وقتی بنده مشغول به تحصیل شدم، دایی بنده خیلی متمکن بود، میلیاردر بود، وقتی مدتی پیش استادم مشغول به تحصیل شدم، ایشان هر روز یک حدیث برای ما می‌خواند...

من به استادم گفتم که: دایی بنده هیچ توجهی به من ندارد.

استاد گفت: «شما چه گفتی بابا جان؟»

گفتم: ایشان میلیاردر است، ولی توجهی به بنده ندارد.

استاد گفت: «این شُعبه‌ای از شُعَبات محبَّت دنیاست که در قلب تو رسوخ کرده است، هرچه زودتر باید این را از قلب خودت خارج کنی. دایی کدام است؟ باید خدا و امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» رزق تو را بدهند...

چند سالی که ما در مکتب استاد، ورزش {و مبارزه با نفس} کردیم... یک کسی بود به نام شیخ رضای علماء ـ که قریب نود سال عمر داشت ـ ایشان یک روز به من گفت: «من رفته‌ام پیش دایی شما و یک ماهیانه زیادی برای شما تعیین کرده‌ام.»

بنده ناراحت شدم و به او گفتم: با اجازه چه کسی رفتی و چنین درخواستی برای من کردی؟! روز قیامت در حضور پیغمبر «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» گریبان تو را خواهم گرفت!

گفت: «بابا جان! من به شما احسان کرده‌ام.»

گفتم: خیر، این کار شما احسان در حقِّ من نبوده است! باید بروی و به دایی بنده بگویی که: اگر تو پول می‌خواهی، به من حواله بده!

خوب اگر دایی حواله می‌داد، آیا من دروغ می‌گفتم؟ آیا می‌توانستم این حواله را بدهم؟ البته که می‌توانستم، البته بر اساس توجه به مقام مقدس امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ».

به او گفتم: توبه شما این است که باید بروی و به دایی بنده بگویی که: ایشان گفت: من نیاز به پول شما ندارم و اگر شما پول می‌خواهی، باید به من مراجعه کنی و اگر این کار را نکنی، من از سر تقصیر تو نمی‌گذرم.[1]

---

۱. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۳۲.

۳ـ ملّا مهدی نراقی

آخوند ملّا علی همدانی: وقتی که مرحوم حاج ملّا مهدی نراقی کتاب اخلاق خود را تصنیف کرد و به نجف فرستاد، علماء تحسین کردند.

ایشان برای زیارت به نجف اشرف مشرّف گردید و علماء از او دیدن کردند، ولی سید مهدی بحرالعلوم به دیدن او نیامد.

مدّتی گذشت، سرانجام مرحوم نراقی فرمود: «من به دیدن ایشان می‌روم.»

وقتی به دیدن او رفت، جمعی خدمت سید بودند و سید ایشان را خوب تحویل نگرفت.

برای بار دوم خدمت سید رفت، باز سید ایشان را تحویل نگرفت. بار سوم خدمت سید رفت، دید سید خودش نزد در آمد و از او استقبال گرمی کرد و او را جای خود نشاند و احترامات لازمه را بجا آورد.

از سید پرسید: «چطور در دفعات قبل، برخورد شما اینطور نبود؟!»

سید فرمود: «من کتاب اخلاق شما را خواندم و خوشم آمد، ولی پیش خود گفتم: کسی که اخلاق می‌نویسد، باید قبلاً خودش مهذّب باشد و می‌خواستم ببینم شما مهذّب هستی یا نه؟! فهمیدم رفتار من در روحیه شما اثر سوئی نداشت و این علامت تهذیب و شایستگی شما برای نوشتن کتاب اخلاق است.»[۱]

۴ـ امام خمینی

دکتر عباس زریاب خویی: امام خمینی به قوای ذاتی و روحی انسانی توجه ویژه می‌کردند، چنانکه زمانی یکی از دوستان که از شاگردان ایشان هم بود ورزش می‌کردند. صحبت از ورزش شد و او گفت: «من می‌روم ورزش میل و شنا و...»

قم زورخانه زیاد داشت، ورزشکاران و کشتی‌گیران خیلی خوبی هم داشت. آقا سؤال کردند: «چرا ورزش می‌کنی؟»

طلبه گفت: «ورزش می‌کنم که نیرومند و توانا و مقتدر باشم.»

آقا گفتند: «چرا می‌خواهی قوی باشی؟»

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۲۹۹.

طلبه گفت: «می‌خواهم کسی به من زور نگوید.»
آقا گفت: «این را بدون ورزش هم می‌توانی بدست آوری. اگر رفتار و کردار و تسلط بر نفس تو محکم باشد، همه از تو می‌ترسند.» بعد خودشان را مثال زدند و گفتند: «من ورزش نکرده‌ام، اما تا به حال کسی نتوانسته است به من زور بگوید و هیچ‌کس اصلاً جرأت نکرده است که به حق من تجاوز کند، این بسته به ورزش نیست. البته ورزش خوب است ولی برای اینکه کسی زور نگوید، قدرت جسمانی لازم نیست. یک قدرت روحی و معنوی لازم است.»[1]

۵ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی
الف: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: برخی به محضر آیت‌اللّه بهاءالدینی آمدند. یکی گفت: «آقا مرا نصیحت کنید.»
فرمود: «مشرک نباشید و اگر بتوانید از شرک نجات پیدا کنید به همه چیز رسیده‌اید.»
بعد، این آقا ادامه می‌دهد و می‌گوید: «آقا به من دعا کنید.»
آقا فرمود: «آدم شو تا دعا برای تو اثر داشته باشد، تا زمینه قابلیت نداشته باشی دعا اثر ندارد.»
وقتی خواست خارج شود، گفت: «آقا من در حج بودم و برای شما طواف کردم.»
فرمود: «آدم شو تا طوافت برای خودت و دیگران اثر داشته باشد.»
بعد آقایانی که حاضر بودند گفتند: شاید آقای بهاءالدینی ایشان را نمی‌شناسد، عرض کردند: «آقا! این فلانی است و از فلان منطقه، مردم، زیاد دور و برش هستند.»
فرمود: «مثل اینکه عرض مرا نمی‌فهمید. من می‌گویم: تا وقتی آدم نباشید دعا برای شما مؤثر و نافع نیست.»
اینجا دیگر پرده را کنار زدند و فرمودند: «تو آنجا خودت را واسطه قرارداده‌ای، خودت را همه کاره خدا قرارداده‌ای، با پستی که به تو واگذار شده مردم را می‌شکنی و از بین می‌بری.»[2]
ب: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: یکی از آقایان می‌گفت: «از آقا پرسیدم: اولین مکاشفه‌ای که برای شما رخ داد کجا و چگونه بود؟

---

۱. امام به روایت دانشوران / ۱۷۶.
۲. سیری در آفاق / ۳۳۵.

ایشان فرمود: در حرم حضرت رضا «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بودم، از آقا چیزی را در این مسیر (مسیر لقاء و ملاقات با اولیاءالله) خواستم، صدایی آمد که: هنوز اوضاع درون، گل آلود است، تصفیه و مراقبت بیشتر می‌خواهد.»[۱]

۶ـ بایزید بسطامی

از بایزید بسطامی پرسیدند که: «این درجه به چه یافتی و بدین مقام به چه رسیدی؟»

گفت: «شبی در کودکی از بسطام بیرون آمدم. ماهتاب می‌تافت و جهان آرمیده. حضرتی دیدم که هژده هزار عالم در جنب آن حضرت، ذرّه‌یی می‌نمود.

سوزی در من افتاد و حالتی عظیم بر من غالب شد. گفتم: خداوندا! درگاهی بدین عظیمی و چنین خالی؟ و کارگاهی بدین شگرفی و چنین پنهان؟

بعد از آن هاتفی آواز داد که درگاه خالی نه از آن است که کس نمی‌آید، از آن است که ما نمی‌خواهیم. هر ناشسته‌رویی شایسته این درگاه نیست.»[۲]

---

۱. سیری در آفاق / ۳۴۰.

۲. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۱۵۶.

برخی از موانع سیر و سلوک

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس:

شخصی به بنده گفت: «آقا! من هرچه می‌خواهم که فلان کار را نکنم یا آدم خوبی باشم، نمی‌توانم!»

بنده در جواب گفتم: آن حجاب‌های قبلی هنوز مرتفع نشده است. فیض «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» می‌گوید: «باید ریشه درخت گناه را قطع کنی.»[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

موانع در راه سیر و سلوک بیشتر از موانع راه‌های معمولی و مقاصد دنیوی است از این نقطه نظر که چون در راه‌های دنیایی موانع و معدّات[۲] و شرائط، چیزهایی است که با نفس آشنا هستند و انسان هم اهمیتی نمی‌دهد و عبور می‌کند، ولیکن چون موانع راه سیر و سلوک یک قدری غیرمأنوسند، به نظر انسان مهم می‌آید و الّا بیشتر هم نیست.

من باب مثال، کسی که می‌خواهد پزشک بشود، موانعی دارد؛ کسی که می‌خواهد در پزشکی متخصّص بشود، موانع را باید بشکند، باید غربت اختیار کند، بایستی که مثلًا هزار رنج، هزار بلا، هزار مصیبت را تحمّل کند، موانع دارد، شب است، انسان می‌خواهد مطالعه کند بایستی که راحتی و گردش و تفریح و همه کارهایش را بگذارد و بیاید مطالعه کند، اینها همه موانع است؛ صبر، تحمّل، شکیبایی باید داشته باشد تا این کار را به مقصد برساند.

کسی که می‌خواهد تاجر بشود همین‌طور؛ کسی که می‌خواهد سلطان روی زمین بشود، هزار تا مشکلات دارد؛ ما خیال نکنیم این کسانی که در دنیا سلطانند و رئیس جمهورند، به آسانی می‌رسند، هزار تا خون دل می‌خورند، هزار تا سفر دریا و خشکی می‌کنند، خودشان را در کام

---

۱. زملک تا ملکوت، دفتر دوم / ۷۶.

۲. زمینه‌ها، ابزارها.

نهنگ قرارمی‌دهند، در دست دشمن قرارمی‌دهند، تا از اینها عبور کنند و آن مقام به دستشان بیاید.

در راه خدا هم همین است، عبور از نفس و از حُجُب ظلمانیه و نورانیه لازم است.

حجب ظلمانیه مثل: حبّ جاه و اعتبار و حبّ ریاست و بخل و حسد و کینه و صفات رذیله‌ای که در نفس است.

حجب نورانیه مثل اینکه: انسان باید از حورالعین بگذرد، باید از مقامات اخروی تجاوز کند، برود بالا برای مقصد پروردگار که اگر در آنجاها به او چیزی نشان دادند و نتوانست عبور کند همانجا می‌ماند.

آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی در مکاشفه دیده بودند که وارد شدند در یک باغ و استخری که دختران جوان دورش نشسته بودند، خُب اینها همه واقعاً مال او است، البته با آنها هر کاری بکند حلال است، ولی اگر انجام بدهد همینجا می‌ایستد، این چیزهایی که الآن می‌بیند و مسلّم مِلک طِلق اوست و به او نشان می‌دهند برای این است که به مقام عالی‌تر برسد، چون کلاس است، در این کلاس عبور می‌دهند که تماشا بکن مال توست، از اینجا باید عبور بکنی؛ اگر بماند همینجا مانده، باید عبور کند؛ و لذا ایشان عبارت صحیحی می‌فرمود: «دیدم که اینها بر من حرامند.» حرامند؛ یعنی ممنوعند، اگر من به اینها مشغول بشوم همینجا می‌مانم، لذا گفتند که: «از در باغ بیرون آمدم.» و خیلی این حرفِ صحیح و خوبی است و خدا را شکر که بیرون آمد و الّا همانجا مانده بود.

یا همان قضیه علّامه طباطبایی که می‌فرمود: «حورالعین آمد و از من متأثّر شد و رفت از طرف دیگر آمد، باز تعارف کرد.»... هیچ چاره هم نیست، چون استاد دستور داده در موقعی که متوجّه به خدا هستی، باید یاد خدا باشی و بس.

حالا مِن باب مثال: انسان دارد نماز می‌خواند، و توجّه و حضور قلب به خدا دارد، اگر یک زن زیبای درجه یک در دنیا، در همان وقت بگویند: «بر تو حلال است و اصلًا زوجه توست»، تو هم او را تماشا کنی، جمال او را نگاه کنی، حالا آیا انسان در حال نماز می‌تواند نگاه کند؟! خُب حضور قلبش از بین می‌رود.

حالا اگر همین مسأله در ذهن آمد و مکاشفه در ذهن آمد، در حال نماز انسان یک حورالعین دید، مثل همینکه در خارج عرض کردم، یک آنْ برای انسان روشن شد که مال اوست و بر او حلال است، آیا در همین مکاشفه که در حال نماز پیدا می‌کند می‌تواند به او توجّه کند؟ نمی‌تواند دیگر، چون این الآن دارد با خدا صحبت می‌کند... و سالک می‌خواهد به آن قلّه کوه برود، اگر بخواهد روی سبزه‌های دامنه کوه بنشیند می‌ماند. او باید سرِ آن قلّه توحید برود، و قلّه توحید رفتن هم مشکل است؛ انسان باید تحمّل سرما و گرما بکند، عصا بردارد، با خودش زاد و راحله‌ای بردارد...

آن کسی که می‌خواهد برود قلّه کوه، دیگر او که نمی‌تواند با خودش قالیچه ترمه را هم بردارد، رادیو و تلویزیون را هم روی کولش بگذارد، باید خودش را سبک کند، افرادی که کوه‌پیما هستند، می‌گویند: اصلًا لباسشان سبک‌ترین لباس است، کفششان سبک‌ترین کفش است و مثلًا غذا با خودشان نمی‌برند، آب‌نبات یا خرما می‌برند، که هر وقتی گرسنه‌شان می‌شود یک خرما بخورند که قوّه‌اش زیاد باشد، و الّا کسی که بخواهد برود قلّه کوه، اگر با خودش خورشت فسنجان و کبک و تیهو و مرغ و اینها بردارد که نمی‌تواند بالای کوه برود و به مقصد برسد.

در مسأله توحید هم همین است، مشکلات هست. به توفیق خدا انسان بایستی که بشکند. باید همّتِ بلند داشت. انسان باید از خدا بخواهد که مشکلات از بین برود. باید توکل به خدا و توسّل به ائمّه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» و بالأخصّ به حضرت امام زمان حضرت مهدی «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَى‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ» صاحب مقام ولایت کلیه و الهیه حضرت حقّ، توسّل بنماید؛ همین‌طوری که انسان در جلوت و خلوت و خواب و بیداری توجّه به خدا می‌کند، او هم واسطه فیض برای افاضه آن انوار است، با توکل و توسّل به پروردگار و ائمّه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» موانع از بین می‌رود.[۱]

۳ـ محمد بن علی ترمذی:

چیزی مردم را از رسیدن به خداوند منع نمی‌کند، مگر اینکه بدون استاد در این راه حرکت می‌نمایند و طبق میلشان می‌خورند

---

۱. آیین رستگاری / ۶۵.

و مباحات را مرتکب می‌شوند و اهل توجیه هستند.[۱]

۴ـ أبوالحسن شاذلی:
هرکس به حالات معنوی‌اش دل خوش کند، از رسیدن به مقامات بالاتر می‌ماند.[۲]

۵ـ محیی‌الدین بن عربی:
از {دل بستن به} حالات معنوی بپرهیزید، زیرا آنها سمّ قاتل و حجاب و مانع شمایند.[۳]

۶ـ محمد بن زغدان:
هرگاه حالی معنوی به سراغت آمد، به آن رو کن، اما دل نبند و الّا مانع ترقی تو خواهد شد.[٤]

۷ـ احمد بن أبی‌الورد:
هلاکت مردم در دو کلمه است: مشغول شدن به کارهای مستحبّی و تضییع واجبات، و عمل به اعضاء و جوارح بدون موافقت و همراهی قلب با آنها. و آنان [سالکان] تنها به علت اینکه اصول را زیر پا گذاشته‌اند، از وصول و رسیدن به حضرت حق بازداشته شده‌اند.[٥]

۸ـ آیت‌اللّٰه علی سعادت‌پرور پهلوانی:
اساتید، مشایخ و بزرگان طریقت را نظری در امر مسافرت نسبت به سالکین الی اللّٰه است، مگر اینکه واجب باشد یا جهات مرجّحی[٦] در بین باشد، لذا خوب است سالک، حتّی‌المقدور از مسافرت نمودن خودداری کند.

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۱۳۲.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۴۸۱.
۳. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۵۴۱.
٤. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۲۴۶.
٥. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۳۴۱.
٦. مثل بدست آوردن نشاط و رفع خستگی و افسردگی تا بهتر بتواند به بندگی خداوند بپردازد.

مَثَل سالک، مَثَل درختی است که مدتی بی‌برگ و بار بوده و وجودش را ثمره‌ای نبوده، ولی قوّه این را داشته که اگر باغبانی خبیر به او برسد و کود، پایش بریزد و شاخه‌های زیادی‌اش را قطع نماید، در مدّتی دارای برگ‌های سبز و رشد عجیبی شود و میوه و ثمره خود را بدهد، به شرط اینکه از جای خود، به جای دیگر منتقل نشود تا خوب قوّت بگیرد و الّا انتظار خرّمی و میوه از او داشتن، مشکل است، بلکه ممکن است همین انتقال، موجب خشک شدنش از اصل بشود. حالِ شخص سالک، دقیقا اینچنین است، لذا لازم است بر فرض لزوم مسافرت، مواظبت بر چند امر:

اوّل: خود را به خداوند «عَزَّوَجَلَّ» سپرد.

دوّم: از مراوده با اهل دنیا و معصیت و غفلت ـ زیاده از آن اندازه که مواظبت داشته ـ مراقبت داشته باشد.

سوّم: دستورات و چیزهایی که استاد دستور فرموده‌اند، نگذارد ترک شود، بلکه چون فراغتی برایش پیدا شود، بیشتر، از آن دستورات استفاده کند.

چهارم: فکر خود را در شبانه‌روز صرف اطاعت حق و وصول به حق نماید و در موجودات، با چشم عبرت نگرد. بهترین امر این است که مراقبه را از دست ندهد، خصوصاً و خصوصاً نسبت به زبان از قرائت قرآن و ادعیه توحیدی و چیزهایی که شخص را متوجه حضرت حق می‌گرداند، مضایقه نشود.[1]

سیره و احوال اولیاءاللّه

حکیم وَرّاق ترمذی

حکیم ترمذی شاگردان خود را از سفر و سیاحت منع می‌کرد.[2]

---

۱. رسائل عرفانی / ۲۳۲.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۲۵۹.

اخلاص

کلام اولیاءاللّه

۱ـ سید مهدی بحرالعلوم:

نیت عبارت است از: خالص ساختن قصد در سیر و حرکت و جمیع اعمال از برای خدای تعالی و قطع طمع از اغراض دنیویه، بلکه اخرویه، بلکه از جمیع آنچه به خود راجع شود، بلکه در اواخر حال، امر به انتفاء نیت منتهی گردد.[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

باید دانست که وصول بدین مقامات و درجات {عالیه معنویه} بدون اخلاص در راه حقّ صورت نبندد و تا سالک به منزل مخلَصین نرسد، کشف حقیقت چنانکه باید برای او نخواهد شد.

۳ـ آقا حاج سید هاشم حدّاد:

الف: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل می‌دهند و در آنها شعر می‌خوانند، از حظوظ {و لذّات} نفس است؛ گرچه لذّت معنوی ببرند، امّا حظّ نفس است.

بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می‌آورند.

قرآنی را که تلاوت می‌کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خطّ توجّه داشته باشند و یا بر روی رَحل مشبّک بخوانند و آن رحل در حالت قرائت‌شان مؤثّر باشد، حظوظ نفس است.

سجّاده ساده و سفید مطلوب است؛ سجّاده‌های زیبا و منقّش و ملوّن، حظوظ نفس است.

تربت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» اگر به صورت مُهرهای معمولی ـ گرچه ناصاف ـ باشد، تربت است ولی اگر صاف بودن آن مدّ نظر گرفته شود حظوظ نفس است و باید درست ملاحظه کرد که شیطان تا کجا دایره مأموریت خود را توسعه داده که دوست دارد اثر خود را در سجده‌گاه مؤمن شیعه آنهم بر روی تربت پاک آن زمین مقدّس بجای بگذارد.

---

۱. رساله سیر و سلوک / ۱۵۵.

تسبیح‌های زیبا که در ذکر انسان مؤثّر است، همگی حظوظ نفس است و هکذا عِمامه و عبا و رِداء و چیزهای دیگری که در عبادت و نماز و دعا و زیارت و تلاوت و ذکر و ورد مؤمن مؤثّر باشد.[1]

ب: خواستن خواب‌ها و رؤیاهای معنوی و روحانی از حظوظ نفس است. طلبیدن مکاشفات و اتّصال با عالم غیب و اطّلاع بر ضمائر و عبور از آب و هوا و آتش و تصرّف در موادّ کائنات و شفا دادن مریضان، همگی حظوظ نفس‌اند.[2]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: نوع افرادی که عبادت می‌کنند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حجّ و عمره بجای می‌آورند، در واقع دنبال نفس و امیال و حظوظ آن می‌باشند. نفس است که میل و علاقه به نماز دارد و از آن لذّت می‌برد، امّا وقتی این نماز را در بوته نقد می‌گذاری و تحلیل می‌کنی درمی‌یابی که لِلّه نبوده و صبغه خدایی ندارد بلکه خود را عبادت کرده است. دور خانه خدا طواف می‌کند امّا فی‌الواقع نفس خود را مطاف قرارداده و به دور آن می‌گردد و لذا در کمال او تأثیری ندارد.[3]

ب: حال اینان {سالکانی که عبادات و معاملات آنان فاقد روح و اخلاص است} حال آن چهارپاست که او را به سنگ آسیاب بسته و چشمانش را پوشانده‌اند و از صبح تا به شب، پیوسته دور آسیاب می‌گردد و به خیال خود فرسنگ‌ها راه رفته است، ولی شب که چشمانش را باز می‌کنند، می‌بیند دریغا! در همان نقطه آغاز است. این نوع اعمال اگرچه به ظاهر سنگین باشد، عامل آن، طی طریق نکرده و به قرب حضرت حقّ نائل نمی‌شود و تنها در جا می‌زند.[4]

ج: در عالم عرفان سالک باید کار را برای خدا انجام بدهد؛ خدای ناکرده نیتی نداشته باشد که این عمل را انجام می‌دهم تا خواب خوب ببینم، مکاشفه پیدا کنم، حالم خوب بشود،

---

۱. روح مجرد / ۱۸۹.

۲. روح مجرد / ۱۸۹.

۳. نور مجرد، ج ۱ / ۵۳۴.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۵۳۴.

مقامات و درجات پیدا کنم، در روز قیامت مرا بر منبر وسیله بنشانند، یا مقام شفاعت به من بدهند، یا همنشین ملائکه بشوم، ابداً در مسأله این حرف‌ها نیست؛ من کار می‌کنم برای خدا! اگر جبرائیل بیاید برای این سالک و بگوید: «تو چه می‌خواهی؟ ما به تو می‌دهیم، خدا مرا مأمور کرده که تو را بهشت برده و بگردانم»، از این بالاتر می‌شود؟! آدم باید چه بگوید؟ بگوید: «من بنده خدا هستم و مولای من خود خداست و من غیر از خدا هیچ نمی‌خواهم.»[۱]

۵ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

(در جواب این سؤال که: چطور تشخیص بدهیم که عمل‌مان برای رضای خداست یا هوای نفس؟) در اوائل امر یک مشخصاتی دارد، ولی در وسط و آخر، تشخیص دشوارتر است! در اوائل وقتی آدم کاری را برای رضای خدا انجام می‌دهد، یک بهجت و انبساط درونی به او دست می‌دهد و آن بهجت، علامت قبولی اعمال است، مثل اینکه انسان دست فقیری را می‌گیرد و بعد در نمازی که می‌خواند، یک حالت توجهی به او دست می‌دهد. آن حالت بهجت و انبساط، علامت قبولی است» و بعد می‌فرمودند: «اما به اینها خیلی دل خوش نکنید، اینها نقل و کشمش راه است.»[۲]

۶ـ آیت‌اللّه شیخ علی سعادت‌پرور پهلوانی:

الف: ای عزیزان من! در عبادات مقید باشید به کیف آن، نه کم.[۳]

ب: ای عزیزان من! عبادات ظاهره البته انسان را از کارهای ناشایسته بازمی‌دارد، ولی اگر خلوص آنها زیاده گردد مقرب‌تر گردد و می‌تواند شما را به مقام عبودیت رساند.[٤]

۷ـ امام خمینی:

---

۱. آیین رستگاری / ۵۹.

۲. سوخته / ۱۰۸.

۳. پندنامه سعادت / ۲۷.

٤. پندنامه سعادت / ۲۷.

الف: اگر شما مخلصید، چرا چشمه‌های حکمت از قلب شما به زبان جاری نشده، با اینکه چهل سال است به خیال خود قربة إلی‌الله عمل می‌کنید، با اینکه در حدیث وارد است که: «کسی که اخلاص ورزد از برای خدا چهل صباح، جاری گردد چشمه‌های حکمت از قلب به زبانش»[۱]، پس بدان که اعمال ما برای خدا نیست و خودمان هم ملتفت نیستیم و درد بی‌درمان همینجاست.[۲]

ب: کمتر اتفاق می‌افتد در اصل واجب ریا شود، ریا بیشتر در خصوصیات و مستحبات و زوائد اتفاق می‌افتد.[۳]

ج: آن چیزی که حجم عمل را زیاد می‌کند، ولو حجم مادیش کم است، آن للّه بودن و اخلاص است.[٤]

د: وقتی خودتان را ساختید، تمام کارهایتان کارهای الهی می‌شود.[٥]

ه: سعی کنید مستحبات را به دور از چشم مردم و در خلوت انجام دهید تا مبادا خدای ناکرده ریایی در آن داخل بشود.[٦]

۸ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

الف: بعضی می گویند: «کسانی که به کمال رسیده‌اند، حتی نباید به نیت شوق یا ترس یا پیوستن به خدا و کسب مقام نزد او یا به نیت خوشنودی او عملی را انجام دهند، و باید نیت آنان فقط شایستگی خداوند برای عبادت باشد» و عملی را که به خاطر شوق به وصال خداوند انجام شود ناقص می‌دانند و بعضی این را عبادت نفس دانسته‌اند.

ولی گمان نمی‌کنم هیچ‌یک از پیامبران و اولیاءِ خدا و فرشتگان نزدیک، اعمال خود را از آنچه آنان می‌گویند خالص کنند. این افراط است که عملی را که به خاطر رسیدن به رضای خدا و

---

۱. جامع‌الاخبار / ۹۴.
۲. شرح چهل حدیث / ۵۲.
۳. شرح چهل حدیث / ۵۴.
٤. صحیفه امام، ج ۱۰ / ۲۴۵.
٥. صحیفه امام، ج ۱۱ / ۳۸۳.
٦. پا به پای آفتاب ج ۱ / ۱۵۷.

نزدیکی و همسایگی او انجام شود، عبادت نفس بدانیم چنانچه در سخنان بعضی از اهل معرفت می‌باشد، بله اشکالی ندارد که بگوییم: اولیاءِ خدا در بعضی از حالت‌ها و جلوه‌گر شدن نام‌های خداوند بر آنان عملی را فقط به خاطر شایستگی خداوند متعال و برای عبادت او انجام می‌داده و نیت نزدیک شدن به خدا و رضایت او را فراموش می‌کرده‌اند، ولی نمی‌گوییم: پیامبران «عَلَی نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِمُ الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» همیشه در این حالت بوده‌اند چه رسد به این که دیگران همیشه یا گاهی با این نیت عملی را انجام دهند و من عمل به نیت شایستگی خداوند را برتر از عمل به نیت رسیدن به همسایگی خداوند نمی‌دانم، به این جهت که ما بالاتر از عبادت رسول خدا «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» و أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ السَّلَامُ» نداریم و از روایات معلوم می‌شود که بعض یا بیشتر اعمال آنها فقط به خاطر بدست آوردن رضای خدا و نزدیکی به او بوده است. چه اشکالی دارد گاهی اوقات، ترس از مجازات نیز جزیی از نیت آنها باشد؟

برای کسی که از ترس مجازات خدا غش می‌کند، امکان ندارد یا خیلی مشکل است که این ترس در نیت او هیچ تأثیری نداشته باشد. به نظر می‌رسد حالت‌های پیامبران «عَلَی نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِمُ الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» و اولیاءِ خدا حتی سرور آنان پیامبر ما «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» مختلف بوده و علت آن، اختلاف جلوه‌های اسم‌های خداوند متعال برای آنان بوده و خداوند به این طریق، آنان را تربیت و درجات آنان را بالا برده و آنان را به خود نزدیک‌تر می‌نموده است.

خداوند متعال برای کمال آنان قلب‌های آنان را تربیت می‌کرده است، چنانچه در بعضی از فرازهای آن زیارت می‌خوانیم: «لَکُمُ الْقُلُوبُ الَّتِی تَوَلَّی اللَّهُ رِیَاضَتَهَا بِالْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ»[1]

خداوند گاهی با نا م‌های جمالی خود برای آنان جلوه می‌کند، آنان نیز با پروردگار خود انس گرفته و برای او ناز می‌کنند و گاهی با نام‌هایی که نشانه غلبه و جلال اوست در مقابل آنان جلوه‌گر شده که در این حالت، آنان به تضرع، استغفار و گریه پرداخته و با مناجاتی که بیشتر آن استغفار و پناه بردن به خدا و درخواست نجات از جهنم و آتش است، با او مناجات می‌کنند و این مطلب بر کسی که کمی با احادیث آنان سر و کار داشته باشد، پوشیده نیست. درباره رسول خدا «صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» روایت شده است که: بعضی اوقات خطاب به عایشه

---

۱. المزار الکبیر / ۲۹۳. (خداوند اختیار قلوب شما را داشته و با ترس و امید آن را تربیت می‌کند.)

می‌فرمودند: «برایم بگو، حمیرا!» و در عین حال در انتظار وقت نماز بود و به بلال می‌فرمود: «راحتم کن بلال!» گاهی نیز هنگام فرود آمدن وحی، رنگ و حالش تغییر می‌کرد و گاهی موقع وزش باد از نزول بلا می‌ترسید، تمام اینها نشان‌دهنده مختلف بودن حالت‌هاست و این مطلب با انجام تمام اعمال به نیت شایستگی خداوند برای پرستش سازگاری ندارد.

البته بعید نیست منظور این علماءِ بزرگ از نیت شایستگی خداوند متعال برای عبادت معنایی باشد که با نیت نزدیک شدن و رضایت او سازگاری داشته باشد، زیرا گاهی انگیزه نزدیک شدن به دوست، برخورداری از بخشش و نعمت‌ها یا فرار از مجازات او نمی‌باشد، بلکه به این جهت است که شایسته نزدیک شدن می‌باشد و این کار یکی از معانی عمل کردن به خاطر شایستگی او برای پرستش است، همان‌گونه که از سرور اولیاء أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» برمی‌آید، آنجا که می‌فرماید: «تو را به خاطر ترس از آتش یا آرزوی بهشت عبادت نکردم، بلکه تو را شایسته بندگی دیدم، آنگاه تو را پرستیدم»[۱]، زیرا آن حضرت «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نیت شایستگی برای عبادت را در مقابل نیت عبادت از ترس آتش یا خواهش بهشت قرارداده، نه در مقابل رسیدن به رضایت و نزدیکی او.[۲]

ب: سوء خاتمه جز از آثار عدم اخلاص بنده در بندگی نظیر عبادت ابلیس نیست و ترس عارفان از همین جهت صدق و اخلاص است و از این بیم دارند که مبادا در این زمینه مقصر باشند و اخلاصشان اخلاص واقعی نباشد.[۳]

ج: از علامات وجود شرک {خفیّ} در انسان این است که اگر کسی او را در حال عبادت دید نشاطش افزون شود، نمی‌گویم: اگر کسی او را در حال عبادت دید عبادتش را بیشتر کند، بلکه نشاطش زیادتر شود و علامت دیگر، اینکه هرگاه عبادت‌های پنهانی‌اش آشکار شود قلبش احساس راحتی کند و روحش لذت ببرد، چنین گفته شده است و گفته شده که: از نشانه‌های وجود این شرک در وجود انسان این است که انسان به واسطه اعمالش خود را برتر

---

۱. بحارالأنوار، ج ۴۱ / ۱۴.
۲. المراقبات / ۲۰۲.
۳. اسرارالصلاة / ۲۴۰.

از کسانی که آن اعمال را بجای نمی‌آورند ببیند و از مردم توقع اکرام و مسامحه در معامله با او داشته باشد.

و از یکی از بزرگان حکایت شده که: قضاءِ نماز سی سال خود را بجای آورد و علت آن این بود که آن بزرگ سی سال نمازش را به جماعت می‌گذاشت و همیشه در صف اول بود تا اینکه روزی دیرتر رسید و نشد که در صف اول بایستد و از این امر در نفس خود احساس شرمندگی در مقابل دیگران نمود و به این نتیجه رسید که نمازهائی که در صف اول بجای آورده مایه سرور و راحتی نفس او بوده و از اینکه دیگران او را همیشه در صف اول می‌دیدند خوشحال بوده است، لذا همه نمازهایی را که در این مدت بجای آورده بود قضا نمود.[۱]

د: وقتی بنده تمام توان خود را بکار گرفت و فهمید که نمی‌تواند به مراد خود {اخلاص} برسد، در اینجاست که ناچار می‌شود از ته دل از خدای متعال یاری جسته و به در کرم او پناه ببرد و در پی آن رحمت بی‌انتهای الهی بر او می‌وزد، زیرا او کریم بوده و گرامی‌داشت بندگان ناچار خود را که به درگاه او و برای دریافت رضایت او آمده‌اند، دوست دارد. آنگاه او را قبول کرده، از او راضی شده و او را بنده مخلص خود می‌گرداند، زیرا اخلاص در پی پذیرش و رضایت او به وجود آمده و قبل از قبول و رضایت او، اخلاص تحقق نمی‌یابد، بنابراین بنده باید تمام توان و سعی خود را در جهت شناخت آفات عمل و خالص کردن آن بکار گرفته تا ناتوانی و درماندگی خود را درک کند، سپس تسلیم خداوند شده و خلوص را از او بخواهد. و د ر صورتی که اینگونه عمل کرده و این مطلب را به خدا بسپارد، خداوند بدون هیچ بخل و خیانتی آنچه را به او واگذار کرده برای او انجام می‌دهد.

لازم به تذکر است، گاهی شیطان با این عنوان که انسان به شناخت عجز و اضطرار رسیده و امور خود را تسلیم خدا نموده است، او را فریب داده و در عین حال که او را از مجاهدت بازمی‌دارد، به او وانمود می‌کند که به مقامات عالی عجز، اضطرار و تسلیم رسیده است.

برای رهایی از این فریب، باید عجز، اضطرار و تسلیم را به خوبی شناخته و با استفاده از علوم الهی و ملاک‌ها و دلایل قطعی خود را بیازماید.

---

۱. اسرارالصلاة / ۲۷۲.

تنها راه تشخیص شناخت عجز خود از ادعای آن و معنای آن از ظاهرش این است که هنگام عمل، خود را نسبت به همه چیز ناتوان دیده و در تمام وجود جز قدرت خدا قدرت دیگری نبیند و زمانی که بنده به این شناخت رسید، جز خدا مضرّ و نافعی را ندیده و در پی آن جز برای امر خدا و با نیروی او تلاش نکرده، حرکت نمی‌کند و آرام نمی‌نشیند.

از لوازم این صفت این است که برای سلطان، چاپلوسی نکرده و از کسی جز خدا نمی‌ترسد. از کسی به خاطر عطای او تشکر نکرده و او را به خاطر محروم نمودن او سرزنش نمی‌کند. از خداوند به خاطر عطای او سپاس‌گزاری نموده و هنگامی که خداوند او را محروم کند، خود را سرزنش می‌کند و اگر به همراه رسیدن به این مطالب خود را محتاج نعمت‌های خداوند دیده و خود را بی‌نیاز از آن نبیند، به اضطرار می‌رسد و اگر با رسیدن به این امور، عنایت، قدرت و بخشش او را درک کند، تسلیم و توکل در او شکل می‌گیرد.

ولی کسی که این صفات را نداشته، تأثیر را در اسباب و وسایل ببیند و برای بدست آوردن آنها بدون امر خدا تلاش کرده و حتی با دستورات او نیز مخالفت کند، به وعده‌ها و ضمانت‌های خداوند در مورد رزق، اجابت دعا و اینکه خداوند تمام امور متوکلین را سامان می‌بخشد، اطمینان نداشته و هنگام پرداخت مالی که واجب یا مستحب است از فقر می‌ترسد، مردم را به خاطر این که چیزی به او نداده‌اند، سرزنش کرده و برای ثروتمندان و سلاطین چاپلوسی می‌کند، هنگام کسب و کار از شبهات و حرام خودداری نکرده، در بدست آوردن مال حریص بوده و برطبق دین که میانه‌روی در آن را می‌خواهد، عمل نمی‌کند، در چنین شخصی که از سعی و تلاش دست برداشته است، تسلیم امور به خداوند وجود نداشته و موفقیتی نخواهد داشت و اگر ادعای تسلیم هم داشته باشد، این ادعا بیش از پیش توفیق را از او سلب می‌نماید.

پس به این نتیجه می‌رسیم که عاقل باید تمام توان خود را، به خصوص برای رسیدن به اخلاص بکار گرفته و در این مورد از توانایی خود مأیوس بوده و امیدوار به فضل و عنایت خدا باشد تا مورد رحمت او قرارگرفته و با قبول، رضایت و خالص نمودن او، او را گرامی بدارد. و در هر صورت، خواه به تسلیم رسیده باشد یا نه نباید از مجاهدت و تلاش دست بردارد.[۱]

---

۱. المراقبات / ۵۳۲.

۹ـ میرزا علی آقا قاضی:
کارهایی که به قصد تقرب به خدا صورت می‌گیرد هرگز نباید همراه با ذکر نام باشد، زیرا خود خداوند پاداش آدمی را خواهد داد.[۱]

۱۰ـ آیت‌اللّه سید عبدالهادی شیرازی:
اخلاص مانند ماهی است، به این زودی به دست نمی‌آید، وقتی هم که به دست آمد، لیز است و از دست می‌رود و ادامه نمی‌یابد.[۲]

۱۱ـ ملّا محسن فیض کاشانی:
هرگاه بنده، عبادت را بر مبنای اخلاص قراردهد {و سپس دیگران از آن باخبر شوند}... اگر پس از فراغت از عبادت فقط شادمان شود از آن نظر که عبادتش آشکار شده بی‌آنکه خود اظهار کرده باشد، موجب از بین رفتن عمل نمی‌شود، زیرا عبادت، با صفت اخلاص و به دور از ریا پایان یافته است و آنچه پس از عبادت، عارض شده امیدواریم که در عبادت اثری نکند، به ویژه که خود، آن را اظهار نکرده و از آن سخن نگفته است و آرزوی ذکر و اظهار آن را نداشته، بلکه خدا آن را آشکار ساخته است و او تنها از آشکار شدن عمل شادمان شده و قلبش آرام یافته است.[۳]

۱۲ـ أبوحامد محمد غزالی:
الف: بدان آفاتی که اخلاص را مشوش می‌کند بعضی جلیّ و برخی خفیّ است، پاره‌ای با آنکه جلیّ و آشکارند ضعیف، و برخی با آنکه خفیّ می‌باشند قویّ هستند.
فهم درجات این آفات از حیث خفاء و ظهور جز با آوردن مثالی دانسته نمی‌شود:

---

۱. آیت‌الحق، ج ۱ / ۱۹۱.
۲. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۳۰۱.
۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۶ / ۲۳۶.

اما روشن‌ترین آفات اخلاص، ریا است و برای همین مثالی می‌آوریم و می‌گوییم: هنگامی که نمازگزار نمازش را با اخلاص بجا می‌آورد و جماعتی به او می‌نگرند و یا کسی بر او داخل می‌شود، شیطان بر او وارد می‌گردد و به او می‌گوید: «آوازت را نیکو کن تا اشخاص حاضر به دیده احترام و صلاح به تو بنگرند و تو را حقیر نشمارند و غیبت نکنند»، در نتیجه او حالت خشوع به خود می‌گیرد و اعضایش را ساکن و آرام می‌گرداند و نمازش را نیکو بجای می‌آورد، و این همان ریاءِ ظاهر است که بر مریدهای مبتدی پوشیده نیست.

درجه دوم: آنکه مرید، این آفت را می‌شناسد و از آن پرهیز می‌کند و در این مورد از اطاعت شیطان سر باز می‌زند و بر او توجه ندارد و نمازش را به همان‌گونه که بوده ادامه می‌دهد. در این هنگام شیطان به عنوان خیرخواهی بر او وارد می‌شود و به وی می‌گوید: مردم از تو متابعت و به تو اقتدا می‌کنند و به تو می‌نگرند و کردارت را نقل می‌کنند و به تو تأسی می‌جویند، اگر اعمالت را خوب بجا آوری ثواب اعمال آنها از آن تو است و اگر بد انجام دهی وزر و وبال آنها برعهده تو خواهد بود، پس عمل خود را در پیش روی آنها نیکو کن شاید در خشوع خود و نیکو بجا آوردن عبادت به تو اقتدا کنند.

این تلقینی دشوارتر از اول است و بسا کسی که به تلقین نخست، فریفته نشده در اینجا فریب خورد، چه این نیز عین ریا و باطل‌کننده اخلاص است، زیرا اگر او خشوع و حسن عبادت را خوب می‌داند و ترک آن را برای غیر خود نمی‌پسندد چرا در خلوت، آن را برای خود سزاوار نمی‌داند و ممکن نیست دیگری نزد او از خودش عزیزتر باشد...

درجه سوم: و این از درجات پیش دقیق‌تر است و عبارت از این است که بنده، نفس خود را آزموده و به مکرهای شیطان آگاه است و می‌داند که اختلاف عمل در حال خلوت و مشاهده غیر، صرف ریاست و اخلاص آن است که نماز او در خلوت مانند نمازی باشد که آن را در انظار مردم بجا می‌آورد و از خود و خدای خویش شرم کند که به سبب مشاهده مردم خشوعی بیش از آنچه عادت اوست در نمازش داشته باشد، لذا در خلوت به خود توجه کند و نمازش را به گونه‌ای که در پیش روی مردم می‌پسندد نیکو بجا آورد و در برابر مردم نیز به همین نحو عمل کند. این روش نیز ریایی دشوار و پیچیده است، زیرا نمازش را در خلوت نیکو ادا کرده تا در پیش مردم آن را نیکو بجا آورد و میان آنها تفاوتی نگذاشته است، لیکن او هم در خلوت و هم در

پیش روی خلق توجهش به مردم است در حالی که اخلاص آن است که برای آدمی تفاوت نکند که بهایم تماشاگر نماز او باشند یا خلایق و او همچنان بر یک روش باشد...

درجه چهارم: که دقیق‌تر و پوشیده‌تر است آن است که به هنگامی که مشغول نماز است مردم به او بنگرند و شیطان نتواند به او بگوید: «به خاطر این مردم در نماز خشوع کن» چه، می‌داند که او این حیله‌اش را دریافته است، لذا شیطان به او می‌گوید: «در جلال و عظمت خداوند و کسی که در پیش روی او ایستاده‌ای بیندیش و شرم کن از اینکه خداوند به دلت نظر کند و تو از او غافل باشی»، از اینرو دلش را حاضر و اعضایش را خاشع می‌کند و گمان می‌کند این عمل، اخلاص است در حالی که مکر و فریب است، چه اگر خشوعش به سبب توجه به جلال الهی است بایستی این توجه در خلوت نیز ملازم حال او باشد و حضور آن در خاطرش به حالت حضور غیر او اختصاص نداشته باشد.

نشانه ایمنی از این آفت آن است که آنچه را در خلوت به دلش خطور می‌دهد همان باشد که در پیش روی مردم به خاطرش می‌آورد و حضور غیر، سبب حضور این خطورات نباشد.[1]

ب: شیطان پیوسته ملازم حال کسانی است که برای عبادت الهی آستین بالا زده‌اند و لحظه‌ای از آنها غفلت نمی‌کند تا در هر حرکتی از حرکات حتی در سرمه کشیدن و ناخن گرفتن و در روز جمعه خود را خوش‌بو کردن و لباس پوشیدن، آنها را به ریا وادار سازد، چه، اینها سنت‌هایی در اوقات مخصوص است و نفس را از حیث ارتباط آنها با خلق و انس طبع[2] در آنها التذاذی است و شیطان انسان را به انجام دادن این کارها دعوت می‌کند و می‌گوید: «اینها سنت‌هایی است که سزاوار نیست ترک شود»، چه، نشاط باطنی دل در انجام دادن این امور برای شهوت‌هایی است نهانی...

کسی که در مسجدی معمور و پاکیزه و خوش‌بنا اعتکاف می‌کند و به این سبب، طبع به آن انس می‌گیرد، شیطان او را در این عمل ترغیب و ثواب‌های بسیار اعتکاف را برای او بازگو می‌کند، چه، انگیزه نهفته در ضمیر او انس به زیبایی مسجد و آلودگی خاطر او در آن است و این انگیزه زمانی آشکار می‌شود که به یکی از دو مسجد یا دو محل که نیکوتر از دیگری است

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۱۶۳.

۲. نفس.

مایل شود و همه اینها شائبه‌های طبع و کدورات نفس است که با عمل آمیخته می‌شود و حقیقت اخلاص را باطل می‌کند.[1]

۱۳ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: خلوص که آمد، نیّت را منتفی می‌کند. عمل خالص کاری است که انجام دهنده آن در پی غرض و نیّتی از طریق انجام آن عمل نباشد.[2]

ب: اعمالی که از محبّت سرچشمه می‌گیرد، خلوصش بیشتر است.[3]

۱۴ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط:

الف: همه کارها باید برای خدا باشد، حتی خوردن و خوابیدن. هرگاه این استکان چای را به قصد خدا بخوری، دل تو به نور الهی منور می‌شود، ولی اگر برای حظّ نفس خوردی، همان می‌شود که خواسته بودی.[4]

ب: هر سوزنی که برای غیر خدا به پارچه فروکنم، به دستم فرومی‌رود.[5]

ج: این عبادت ما چیزی نیست که در آخرت روی آن حساب کنند و دست ما را بگیرد. کاری که برای ثواب است به درد خودم می‌خورد. کار را برای خدا انجام دهید.[6]

د: روح شخصی از علماءِ اهل معنا ـ که ساکن یکی از شهرهای بزرگ ایران بود ـ را در برزخ دیدم که تأسف می‌خورد و مرتب بر زانوی خود می‌زد و می‌گفت: «وای بر من! آمدم و عملی خالص برای خدا ندارم!»

از او پرسیدم که: چرا چنین می‌کند؟

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۱۶۵.

۲. مصباح‌الهدی / ۲۱۶.

۳. مصباح‌الهدی / ۱۱۰.

٤. کیمیای محبت / ۵۵.

۵. کیمیای محبت / ۱۲۵.

٦. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۷۲.

پاسخ داد: «در ایام حیات، روزی با یکی از اهل معنا که کاسب بود برخورد کردم. او مرا به برخی از خصوصیات باطنی خود متذکر ساخت. پس از جدا شدن از او تصمیم به ریاضت گرفتم تا مانند آن شخص، دیده برزخی پیدا کنم و به مکاشفات و مشاهدات غیبی دست یابم.
مدت سی سال ریاضت کشیدم تا موفق شدم. در این هنگام، مرگم فرارسید. اکنون به من می‌گویند: تا آن هنگام که آن شخص اهل معنا تو را متذکر ساخت، گرفتار هوای نفس بودی، و پس از آن تقریباً سی سال از عمر خود را صرف رسیدن به مکاشفات و رؤیت حالات برزخی کردی، اینک بگو: عملی که خالص برای ما انجام داده‌ای کدام است.»[1]

۱۵ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

الف: استاد ما آقای انصاری همدانی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» می‌فرمودند: «تنها دو چیز است که اگر سالک آن را در خود یافت می‌تواند به آن دلخوش و امیدوار شود: یکی محبت و دیگری اخلاص. اگر انسان در کارهایش اخلاص دید و در قلبش نسبت به خدای متعال محبت یافت، جای دلخوشی است.»

میزان قرب انسان به خدای متعال به محبت اوست. اگر خداوند ذره‌ای محبت عطا کند همه کارها آسان می‌شود.

و در واقع اخلاص هم به معنای حقیقی آن از غیرمحب ساخته نیست، زیرا تا انسان حب نفس دارد نمی‌تواند برای خدا کار کند. اگر خدا را هم بخواهد برای خودش می‌خواهد، امّا اگر محبت خداوند نصیب کسی شود اول قدم او این است که پا روی خودش می‌گذارد و دیگر خودش را نمی‌بیند و طالب چیزی جز او نیست. آن وقت تمام اعمال او خالص و برای خدا می‌شود. پس کمال اخلاص هم پیدا نمی‌شود مگر با محبت.[2]

ب: باید دانست که اخلاص هم از خداست و همه چیز را از او باید طلب کرد، زیرا بنده، فقیر محض است و اگر خدایش دست نگیرد قدمی به سوی خیر برنخواهد داشت و به مقتضای

---

۱. کیمیای محبت / ۱۹۲.

۲. سفینة‌الصادقین / ۴۷۰.

طبیعت که در جهت انحطاط و نابودی است سیر خواهد کرد تا بالأخره خدای ناکرده به هلاکت ابدی منجر گردد...

و کسی که این مطلب را فهمید از عجب و خودبینی نجات یافته و دست نیاز به بحر بی‌کران جود و لطف خدا دراز کرده، در همه امور به او پناهنده خواهد شد که او «جَلَّ‌جَلَالُهُ» بهترین دستگیر و فریادرس است. «و لا حول و لا قوة الاّ باللّه العلی العظیم.»[1]

ج: یکی دیگر از عنایات خاصه‌ای که در کربلا در جوار مولا أباعبداللّه الحسین «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» به این بی‌بضاعت شد هنگامی بود که از خدای متعال درخواست کردم مرا به یک عمل خالص موفق فرماید.

در آن وقت برای زیارت حضرت أباالفضل «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» عازم حرم مطهر آن بزرگوار شدم. در صحن شریف یک نفر هندی را دیدم که در ایوان جلوی حرم مطهر پشت خود را به ضریح مقدس کرده و مشغول گرفتن عکس است. به دلم گذشت که به او تذکر دهم و یادآور شوم که پشت کردن به ضریح مطهر آن ملجأ اولیاءِ خدا بی‌ادبی است، لکن همزمان گویا کسی به من گفت: «چکار داری به کار او؟»

لذا بدون هیچ اقدامی از آنجا گذشتم، ولی هنوز داخل حرم نشده بودم که ناگهان بدون اختیار و به سرعت بازگشتم و با تندی به او گفتم: پشتت را برگردان!

بلافاصله رحمت عجیبی مرا گرفت و سیلاب اشک از چشمانم سرازیر شد؛ و بدین ترتیب نمونه‌ای از عمل خالص را که در واقع از خود من نبود به حقیر نشان دادند.

من اگر می‌خواستم با اختیار خود به او تذکر دهم با کمال نرمی و ملاطفت او را نصیحت می‌کردم، لکن در این عمل اصلاً اراده و اختیاری از خود نداشتم؛ و از آنجا که این عمل کاملاً خالص و برای خدا بود، نه تنها تأثیر بسیار خوبی بر آن شخص گذاشت و بلافاصله پشت خود را برگرداند، بلکه آن غضب و تندی نیز هیچ‌گونه ظلمت و تاریکی به همراه نداشت و برخلاف تصور و فهم ما نتیجه آن رحمت و روشنایی بود.

فعل خالص و عمل خالص در واقع از خود خداست. خداوند عمل خودش را قبول می‌فرماید. بلی، انسان فقط واسطه اجرای آن می‌تواند قرارگیرد.

---

۱. سفینةالصادقین / ۱۰۴.

یکی از نشانه‌های عمل خالص این است که انسان توجهی به ثواب و عقاب آن ندارد، بلکه عمل، بدون توجه به این مقدمات و بی‌اختیار از او صادر می‌شود.

گرچه برحسب تکلیف همه باید نیت خود را خالص نمایند، امّا باید دانست که هیچ‌کس با خالص کردن نیت، نمی‌تواند خود را خالص کند؛ و به همین جهت عمل خالص واقعی هم از او سرنخواهد زد.

پس در واقع هنگامی توفیق انجام عمل خالص واقعی شامل حال انسان می‌گردد که هنگام صدور عمل، تعینش محو گردد، لذا او نه نیتی می‌کند و نه در فکر اجر و ثواب عمل است، بلکه ناخودآگاه واسطه انجام فعل قرارمی‌گیرد، از اینرو نمی‌توان این عمل را از خود او دانست، گرچه ممکن است تا مبدأ، هزاران واسطه در کار باشد، امّا در هرحال، عمل در واقع از خداست و به همین جهت آثار این عمل نیز با سایر اعمال بسیار متفاوت خواهد بود.[1]

۱۶ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

علمائی را که ما در عصر غیبت دیده‌ایم ـ که به مقامات عالیه و کرامات نائل آمده و آینده را می‌دیدند و از آن خبر می‌دادند و با بصیرت بودند ـ درجات ایمان و یقین و کرامت را بدون سر و صدا و طبل و شیپور و بدون تظاهر و خودنمایی بالا رفته بودند. اگر احیاناً طبل و شیپور هم داشتند و در جایی تظاهر به کرامت می‌کردند، برای ترویج شرع بود، نه ترویج شخص خودشان.[2]

۱۷ـ آقا سید هاشم حدّاد:

روزی برای دیدن فلان، در کاظمین که بودم به مسافرخانه‌اش رفتم، دیدم خود با زوجه‌اش ایستاده‌اند و چمدان‌ها و اسباب را بسته و ـ پس از کرّات و مرّاتی که حجّ رفته بود و شاید تعدادش را غیر از خدا کسی نداند ـ عازم سفر حجّ هستند. به وی نهیب زدم: تو که هر روز کربلا می‌روی، مشهد می‌روی، مکه می‌روی! پس کی به سوی خدا می‌روی؟!

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۳۱۷.

۲. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۳۴.

وی حقّ سخن مرا خوب فهمید و ادراک کرد، امّا به روی اندیشه خود نیاورد و خود را به نادانی و غفلت زد و خنده‌ای به من نمود و خداحافظی کرد و گفت: «دعای سفر برای من بخوانید.»
دیده شده بعضی از مردم حتّی افراد مسمّی به سالک و مدّعی راه و سبیل إلی‌اللّه، مقصود واقعی‌شان از این مسافرت‌ها خدا نیست، برای انس ذهنی به مُدرَکات پیشین خود و سرگرمی با گمان و خیال و پندار است و بعضاً هم برای بدست آوردن مکان خلوت با همراه و یا دوستان دیرین در آن اماکن مقدّسه می‌باشد.
و چون دنبال خدا نرفته‌اند و نمی‌روند و نمی‌خواهند بروند و اگر خدا را دو دستی بگیری ـ العیاذ باللّه ـ و مثل آفتاب نشان دهی باز هم قبول نمی‌کنند و نمی‌پذیرند، ایشان ابداً به کمال نخواهند رسید، فلهذا در تمام این أسفار از آن مشرب توحید چیزی ننوشیده و از ماءِ عذبِ[1] ولایت جرعه‌ای بر کامشان ریخته نشده، تشنه و تشنه‌کام بازمی‌گردند و با همان قِصَص و حکایات و بیان احوال اولیاء و سرگرم شدن با اشعار عرفانی و یا ادعیه و مناجات‌های صوری بدون محتوا عمر خودشان را به پایان می‌رسانند.[2]

۱۸ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:
اگر عمل انسان به انگیزه‌های نفسانی یا براساس احساسات یا به جهتی از جهات دنیوی باشد، از امر خالص خارج می‌شود، و این، مانع افاضات الهی است.[3]

۱۹ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:
الف: «من اخلص لله اربعین صباحا جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه»[4] اگر حسن نیت داشتی، پس چرا بعد از چهل سال تحصیل، هنوز آگاهی دل پیدا نشده است؟ چهل سال است که این اصطلاحات را می‌خوانی، اما «آیة محکمة» نشده است... چرا این علوم در قلب تثبیت نشده است؟ چرا این قلب رنگ خدایی نگرفته است؟!

---

۱. آب گوارا.
۲. روح مجرد / ۶۷۱.
۳. سلوک معنوی / فصل اول: گفتارها (گفتار ۱۶: تطهیر از شرک)
٤. هرکس چهل روز خودش را برای خداوند، خالص کند، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری می‌شوند.

جواب این سؤالات این است که چون اخلاص در عمل نبوده است.[۱]

ب: در عالم رؤیا وقتی به آن شخص گفتند: «فقط یک زیارت مشهد در اعمالت نوشته شده است!»، گفت: «زیارت کربلا هم داشتم.»

فرمودند: «کربلایت خالص نبوده. وقتی که دوستت آمد و گفت: کربلا می‌آیی؟ گفتی: البته که می‌آیم، هم زیارت است و هم سیاحت! آیا این کلمه را گفتی؟»

گفت: «بله!»

گفتند: «با قصد سیاحت، ثواب زیارت کربلایت از بین رفت.»[۲]

۲۰ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الهی! آنکه دنبال درک مقام است غافل است که مقام در ترک مقام است.[۳]

۲۱ـ أبوالخیر اقطع تیناتی:

هرکس دوست داشته باشد که مردم بر اعمال او اطلاع پیدا کنند، ریاکار است و اگر دوست داشته باشد بر حالش مطلع گردند، دروغگوست و صداقت ندارد.[٤]

۲۲ـ زکریّا بن محمد انصاری:

علامت اخلاص علماء این است که اگر کسی از علم و خوبی آنان نامی ببرد، ناراحت می‌شوند و اگر از جهل و نقصشان اسمی برده شود شاد می‌گردند، زیرا آنان با خداوند معامله می‌کنند نه با خلق.[٥]

۲۳ـ فضیل عیّاض:

---

۱. زملک تا ملکوت، دفتر دوم / ۱۸۷.

۲. زملک تا ملکوت، دفتر دوم / ۴۰.

۳. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۸۲.

٤. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۴۵.

٥. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۳۷۱.

ترک عمل به سبب خلق ریاء است، و انجام آن برای ایشان شرک.[۱]

۲۴ـ رویم بن أحمد:
الف: اخلاص این است که عمل خودت را نبینی.[۲]
ب: اخلاص در عمل آن است که صاحب عمل، در هر دو سرا برای آن عوض نخواهد.[۳]

۲۵ـ اسماعیل بن نجید:
آن کس که خوبی‌هایش را برای کسانی که مالک نفع و ضرری نیستند آشکار می‌کند، در حقیقت جهلش را آشکار ساخته است.[٤]

۲۶ـ علی بن جعفر خرقانی:
اگر کسی سرودی بگوید و به آن حقّ را خواهد، بهتر از آن بود که قرآن خواند و بدان حقّ را نخواهد.[٥]

۲۷ـ محمد اسیری لاهیجی:
الف: صدق و اخلاص است زاد رهروان   هرکه مخلص گشت باشد رهرو آن[٦]
ب: چیست اخلاص آنکه از غیر خدا   می‌کنی خالص تو قلب و روح را[۷]
ج: در هر آن کاری که رویت با خداست   حق همی‌فرماید آن مقبول ماست

۱. إحیاء علوم‌الدین، ج ۴ / ۶۷۴.
۲. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۴۲.
۳. إحیاء علوم‌الدین، ج ۴ / ۶۶۶.
٤. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۹۷.
٥. نفحات‌الأنس / ۳۳۷.
٦. أسرارالشهود / ۱۱۷.
۷. أسرارالشهود / ۱۲۴.

نیت خیر است اصل هر عمل　　　باش مخلص در ره حق بی‌دغل[۱]
د: نیست بی‌اخلاص اعمالت قبول　　　چون ریاء شرکست از قول رسول[۲]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

آیت‌اللّه یعقوبی: به زیارت عاشورایی مشغول بودم. یک روز با خود گفتم: خوب است در ضمن، از خدا بخواهم که دنیای ما را هم درست کند تا محتاج خلق نشوم.

تا اینکه شبی در خواب دیدم حضرت سلمان «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَیْهِ» در منزل ما هستند و بنده چراغی دارم که فتیله‌اش خوب نمی‌سوزد. ایشان با تواضعی فوق‌العاده قیچی در دست گرفته، به قصد خدمت فتیله چراغ ما را درست می‌کرد.

به ایشان عرض کردم: آقا! معروف است این فتیله‌هایی که خط قرمز در وسط دارد خیلی خوب است، پس چرا درست نمی‌سوزد؟

ایشان فرمود: «نه، آن فتیله‌های سابقتان که هیچ خط نداشت خوب بود.»

بعد متوجه شدم که ایشان مقصود دیگری داشته‌اند و منظورشان همان زیارت عاشورا است که سابقاً فقط به قصد قربت می‌خواندم و چیز دیگری نمی‌خواستم؛ یعنی بدون خط بود، ولی همینکه نیت کردم دنیایم درست شود با اینکه شرعاً اشکالی نداشت یک خط در وسط آن افتاد و باعث شد که بد بسوزد و حرارت و آثار روحی‌اش در ما کم گردد.[۳]

۲ـ کربلایی احمد تهرانی

الف: کربلایی احمد تهرانی: هنگامی که عازم سفر کربلا بودیم، در قافله ما یک لات گردن‌کلفتی بود که آخر عمری و پس از یک عمر جاهلی، توبه‌کار شده بود و به زیارت امام

---

۱. أسرارالشهود / ۲۲۳.
۲. أسرارالشهود / ۲۱۷.
۳. سفینةالصادقین / ۴۱۲.

حسین «عَلَیْهِالسَّلَامُ» می‌رفت. او آن قدر قسیّ‌القلب بود که ادعا می‌کرد تا به حال هیچگاه برای کسی گریه نکرده است.

زمانی که به اتفاق هیأت به کربلا رسیدیم، ابتدا به حرم حضرت قمر بنی‌هاشم «عَلَیْهِالسَّلَامُ» مشرف شدیم، من هم در صحن حضرت شروع به روضه خوانی کردم و داستان کربلا و ظهر عاشورا را قسمت به قسمت بیان نمودم، اما در آن میان می‌دیدم که این رفیقمان خم به ابرو نمی‌آورند، ولی زمانی به روضه ماه منیر بنی‌هاشم «عَلَیْهِالسَّلَامُ» و قصه تیر انداختن حرمله به چشمان مبارک حضرت رسیدم، دیگر خون در رگ غیرت او به جوش آمد و از شدت عصبانیت، فحش رکیکی به حرمله و دودمان او حواله کرد.

من از این حرکت وی خیلی مکدر شدم و رفتار او را در شأن حرم و دستگاه کبریایی حضرت أبوالفضل «عَلَیْهِالسَّلَامُ» نمی‌دانستم.

آن قصه گذشت تا اینکه شب در عالم خواب دیدم که همه زائران حسینی «عَلَیْهِالسَّلَامُ» در حرم حضرت حضور دارند و قمر بنی‌هاشم «عَلَیْهِالسَّلَامُ» نیز به آنها صله می‌دهد، اما سردسته همه زائران، آن رفیق توبه‌کارمان بود که حضرت به او عنایت خاصی داشتند.

من از این امر تعجب کردم و در فکر فرورفتم که همان موقع حضرت به بنده فرمودند: «دشنام او به دشمنان ما چون از سر اخلاص و صفای باطن بود و هیچ قصد و نیتی غیر از دلخوشی ما نداشت، لذا از عبادت و زیارت بسیاری از افراد در نزد ما مقرب‌تر واقع شد.»[۱]

ب: کربلایی احمد تهرانی: یکی از روحانیون در قدیم، چند سالی بود که در مجالس وعظ و اندرز منبر می‌رفت و خطابه می‌گفت، اما وقتی که به رحمت خداوند واصل شد، جناب شیخ رجبعلی خیاط برزخ او را مشاهده کرده بود که اوضاع و احوال چندان خوبی نداشت.

پس از آن، شیخ با افسوس گفت: «حال شخصی را در برزخ دیدم که به رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» عرض می‌کرد: یا رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» عمری است که من برای شما سخنرانی کرده‌ام و در مصیبت فرزندانت روضه خوانده‌ام، آیا این جزای من است؟

---

۱. رند عالم سوز / ۲۰۶.

حضرت نیز در پاسخ فرمودند: بله ما اعمال تو را قبول می‌کردیم، اگر منفعت دنیا را در آن داخل نمی‌کردی!...»[۱]

۳ـ امام خمینی

الف: آیت‌الله سید علی غیوری: امام خمینی به هرکسی در حد معمول خودش احترام می‌کردند. یادم هست روزی یکی از علماءِ بزرگوار به ایشان عرض کرد: «شما چرا نسبت به همه احترام نمی‌کنید و پیش پای همه برنمی‌خیزید؟»

فرمودند: «من اگر بیشتر از همین عملی که انجام می‌دهم، انجام دهم باید ریا کنم، و خلاصه من هرکس را به اندازه شناختی که از او دارم احترام می‌کنم.»[۲]

ب: حجت‌الاسلام سید مرتضی موسوی: در شب شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی خمینی در مسجد هندی نجف مجلس فاتحه گذاشته بودند و آقای سید جواد شبّر منبر رفتند.

ایشان نقل می‌کرد: در این مجلس که امام هم در آن شرکت کرده بودند روضه حضرت علی‌اکبر «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را خوانده و هفت بار هم در منبر به این روضه اشاره و گریزهایی زده بود، اما امام با نهایت آرامش در مجلس نشسته بودند.

ایشان با آن گریزهای متعدد می‌خواست از امام گریه‌ای بگیرد که دل ایشان سبک شود، ولی موفق نشد با اینکه مصیبت بزرگی بود.

یک عده که حال امام را دیدند گفتند: «از بس مصیبت سنگین است امام شوکه شده و گریه‌شان نمی‌آید!» لذا پس از مجلس خدمت امام ـ که به منزل تشریف برده بود ـ عرض کردند: «آقا شما امشب در روضه گریه نکردید؟»

ایشان فرمودند: «وقتی او روضه می‌خواند به من نگاه می‌کرد و من ترسیدم اگر گریه کنم برای غیرخدا گریه کنم»؛ یعنی گریه‌ام بابت مصیبت فرزندم باشد نه برای رضای خدا.[۳]

---

۱. رند عالم سوز / ۲۰۷.

۲. پا به پای آفتاب ج ۵ / ۹۷.

۳. پا به پای آفتاب ج ۵ / ۲۶۴.

ج: آیت‌الله آقا مرتضی تهرانی: در اوایل مبارزات امام خمینی یکی از افراد اهل منبر که مردی خوب و موجه در منطقه خودش بود، به قم مشرف و به منزل برادرش رفت، صاحبخانه هم از شاگردان حضرت امام بود.

یک روز صبح در همان روزها، من و مرحوم شهید حاج آقا مهدی شاه‌آبادی به ایشان عرض کردیم که: «فلانی از همدان آمده و مرد خوبی است و اهل مبارزه. در دوران مبارزه کوشش‌های زیادی کرده است. مناسب است که شما از این شخص دیدن کنید.»

امام فرمودند: «من حالم مساعد نیست.»

مرحوم حاج آقا مهدی شاه‌آبادی اصرار کردند: «برادرش شاگرد شماست. خودش هم به شما ارادت دارد. در روزهایی که مبارزه شروع شده بود، این شخص در مبارزه موفق و کوشا بود. مجموعه این شرایط اقتضا می‌کند که شما از ایشان دیدن کنید؛ آن هم در منزل برادرش که شاگرد شماست.»

حضرت امام خمینی برای دومین بار فرمودند: «اینکه گفتم: حالم مساعد نیست، چون تب دارم، ولی آنقدر تب ندارم که نتوانم به منزل این آقا بروم و از ایشان دیدن کنم، ولی چون نمی‌توانم قصد قربت کنم. بعد از اینکه شما گفتید: این آقا چنین کرده و به شما ارادتمند است، به این جهت نمی‌آیم».[۱]

د: حسین رودسری: به یاد دارم که در قم بودم. بعضی از دوستان ما خدمت حضرت امام خمینی رسیدند و به ایشان عرض کردند که: «فلانی که فرد ثروتمندی بود روضه دارد، شما تشریف بیاورید.» غرض دوستان ما این بود که ایشان به خاطر ثروت صاحب مجلس به آنجا تشریف ببرند تا او هم به امام توجه کند.

حضرت امام امتناع فرمودند.

ما اصرار کردیم، ولی ایشان باز هم امتناع نمودند.

یکی از دوستان گفتند، شما قصد قربت بکنید، ولی ایشان فرمودند: «قصد قربتم نمی‌آید» و بالاخره این عمل را برای خوشایند آنان انجام ندادند.[۲]

---

۱. پا به پای آفتاب ج ۳ / ۳۲۷.

۲. پرتویی از خورشید / ۴.

۵: حسین رودسری: یکی از علماءِ نجف مریض شده بود. یکی از دوستان با من قرار گذاشت که نزد حضرت امام {خمینی} برویم و از ایشان بخواهیم تا به عیادت آن عالم برویم.
خدمتشان رسیدیم، اما ایشان به دلایلی مایل به عیادت آن عالم نبودند.
دوستم گفت: «عیادت مریض مستحب است، عیادت عالم مستحب است، شما قصد قربت بفرمائید»، امّا حضرت امام باز هم جواب نه دادند، زیرا نمی‌توانستند قصد قربت کنند و نخواستند به خاطر خوشایند دیگران، کار را انجام دهند.[۱]

۴ـ میرزا علی آقا قاضی

شیخ جاسم الأعسم: در سال‌های نخست آمدن آقا قاضی به نجف اشرف، ایشان به دو مسجد کوفه و سهله زیاد تردد می‌کردند. در وسط مسجد کوفه گودالی بود که معمولاً در آن اشغال و خاک‌روبه می‌ریختند و من به ایشان یادآور شدم که خوب است فکری برای این مکان بشود.
با مراجعه ایشان به چند نفر توانگر خیرخواه، قرار بر این شد که در مکان مورد نظر، بنایی برپا شود.
پس از چند ماه، این کار انجام پذیرفت و من از سید آغا تقاضا کردم که تشریف بیاورند و نتیجه اقدامات را ببینند، اما ایشان پس از ملاحظه اقدامات انجام شده هنگامی که چشمشان به نوشته‌ای که نزدیک درب خروجی روی دیوار نوشته شده بود افتاد ـ که در آن به کوشش ایشان برای ایجاد این بنا اشاره شده بود ـ سخت آشفته شدند و آثار مخالفت در چهره‌شان کاملاً آشکار گردید.
من درصدد توجیه کار خود شدم، ولی هرگز نتوانستم ایشان را راضی کنم و بالأخره مجبور شدیم آن نوشته را از بین برده و دیوار را با سایر قسمت‌ها هماهنگ کنیم.
با این عمل، خوشنودی نام‌برده فراهم شد و به نکته‌پردازی معمول خود پرداختند.[۲]

۵ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

---

۱. پرتویی از خورشید / ۴.
۲. آیت‌الحق، ج ۱ / ۱۹۱.

یکی از شاگردان آیت‌اللّه بهاءالدینی: درس رسائلی در حجره آقا در مدرسه فیضیه برقرار بود. چندی گذشت و تعداد شاگردان بیش از وسعت حجره شد و طلّاب در فشار بودند، بنابراین به مدرس و سالن زیر کتابخانه فیضیه رفتیم، با این حال، روز به روز بر تعداد طلّاب افزوده می‌شد و در آن محل نیز با کمبود جا مواجه شدیم.

یک روز هنگامی که استاد قصد ورود به مجلس درس داشتند، تعدادی از افراد به خاطر کمی جا، بیرون ایستاده بودند.

ناگهان دیدیم که حضرت آیت‌اللّه بهاءالدینی قبل از آنکه وارد مجلس درس شوند و بدون اینکه با کسی صحبتی کنند، برگشتند و فردا اعلام شد که درس تعطیل است!

تعطیلی ناگهانی درسی با آن برکت و محفلی با آن جمعیت، حیرت و تعجب بسیاری را برانگیخت. چند تن از افرادی که سابقه شاگردی بیشتری در خدمت استاد داشتند، به محضر ایشان رفتند و علت را جویا شدند و از اینکه چرا در آن روز بدون مقدمه برگشتند و تعطیلی درس را اعلام کردند، پرسیدند.

استاد فرمود: «درسی که برای نفس باشد، نبودش بهتر از بودش است. بدبخت کسی است که با دیدن چند شاگرد برای خود شخصیتی قائل شود. درسی که برای خدا نباشد چه فایده‌ای دارد؟ اگر نظر و نیت ما این باشد که درس ما شلوغ است و مسجد ما مملوّ جمعیت، بیچاره‌ایم... غافل از اینکه وقتی در برابر خداوند قرارمی‌گیریم، کاری برای او نکرده‌ایم تا ارائه دهیم... چشم بنده که به جمعیت افتاد، احساس کردم که درس ما هم درسی است در کنار درس‌ها. به همین جهت گفتم: ما که برای خدا کار نکرده‌ایم، حداُقلّ مشرک نباشیم.»[1]

۶ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

الف: محمود نکوگویان (فرزند آقا شیخ رجبعلی): پدرم می‌گفت: «یک روز از کوچه‌ای رد می‌شدم، دیدم زنی مشک آب سنگینی را با زحمت حمل می‌کند، بعد یکی از همین داش مشدی‌ها که آنجا بود، به آن زن گفت: آبجی بده من برایت بیاورم، تو از عقب سر من بیا و هر وقت به خانه‌ات رسیدی صدا بزن!»

---

۱. آیت بصیرت / ۷۶.

جناب شیخ می‌گفت: «من که از پشت سر به آنها نگاه می‌کردم، دیدم که آن مرد در هاله‌ای از نور حرکت می‌کند! من هم علاقه‌مند شدم که کاری مثل او انجام بدهم! یک روز کوزه سنگین آدم ناتوانی را گرفتم و همراه او بردم. بعد به من حالی کردند که: نشد! آن مرد که دیدی، ندیده خرید، اما تو دیدی.»[۱]

ب: یکی از ارادتمندان آقا شیخ رجبعلی خیّاط: شیخ از من پرسید: «شغل شما چیست؟»

گفتم: نجّار هستم.

فرمود: «این چکش را که به میخ می‌زنی به یاد خدا می‌زنی یا به یاد پول؟! اگر به یاد پول بزنی، همان پول را به تو می‌دهند و اگر به یاد خدا بزنی، هم پول به تو می‌دهند و هم به خدا می‌رسی.»[۲]

۷ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

یکی از علماء حوزه علمیه: از تفسیر المیزان در حضور علّامه سید محمدحسین طباطبایی تعریف کردم. ایشان فرمود: «تعریف نکن که خوشم می‌آید و ممکن است خلوص و قصد قربتم از بین برود.»[۳]

۸ـ سایر اولیاء

یکی از اولیاءاللّه: به غزو[٤] رفتم، در دریا نشستم، پس یکی توبره‌ای عرضه داشت، گفتم: بخرم و در غزو بدان منفعت گیرم، و چون به فلان شهر رسم بفروشم و در آن سود کنم.

پس بخریدم. آن شب در خواب دیدم که دو شخص از آسمان فرود آمدند؛ یکی از ایشان یار خود را گفت که: «غازیان[۵] را بنویس.»

---

۱. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۶.

۲. کیمیای محبت / ۱۹۸.

۳. سیره علمی و عملی علّامه سید محمدحسین طباطبایی / ۸۷.

٤. جهاد.

۵. مجاهدان.

پس بر او املاء کرد و گفت: «بنویس که فلان کس برای تنزه[1] بیرون آمد، و فلان برای دنیا، و فلان برای بازرگانی، و فلان در راه خدای.» پس در من نگریست و گفت: «بنویس که فلان برای بازرگانی بیرون آمد.»

گفتم: اللّه اللّه! برای بازرگانی بیرون نیامده‌ام، و تجارتی ندارم که در آن بازرگانی کنم، جز برای غزو بیرون نیامده‌ام.

مرا گفت: «ای شیخ! دیروز توبره‌ای خریدی، می‌خواهی که در آن سود کنی؟»

بگریستم و گفتم: مرا بازرگان منویس.

پس در یار خود نگریست و گفت: «چه می‌فرمایی؟»

او گفت: «بنویس که به غزو بیرون آمده بود، الّا آن است که در راه توبره‌ای خرید تا در آن سود کند، تا خدای تعالی آنچه خواهد در آن حکم فرماید.»[2]

---

۱. تفریح و گردش.

۲. إحیاء علوم‌الدین، ج ۴ / ۶۶۱.

ادب

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

جزو کسانی مباش که موعظه به حالشان سودی ندارد، مگر با آزردن بسیار، زیرا عاقل با ادب پند پذیرد و چهارپایان با شلاق خوردن.[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ سید مهدی بحرالعلوم:

{یکی از لوازم سلوک الی الله، ادب است} نسبت به جناب مقدّس باری و رسول و خلفای او «عَلَیْهِمُ‌الصَّلَاةُوَالسَّلَامُ»...

شخصی در خدمت امام سخنی که در او شائبه ثبوت قدرتی از برای امام بود اظهار نمود، امام بر خاک افتاد، جبین مقدّس بر خاک مالید.

و دیگری به زبانش سخن از اعتراض گذشت، دهان خود را به خاکستر انباشت.

و طایفه‌ای از ارباب قلوب، قرآن را نشسته نخوانندی، به دو دست گرفته، مواجه قبله ایستادندی، با نهایت عجز و مسکنت تلاوت نمودندی؛ و در حضور قرآن یا ننشستندی، یا غایت ادب را ملحوظ داشتندی، چنانکه در حضور سلاطین.

و بعضی در تعظیم اسماءالله و اسماء شریفه رسول و ائمّه «عَلَیْهِمُ‌الصَّلَاةُوَالسَّلَامُ» برخاستندی.

و برخی در نشستن و رفتن و خوردن و سایر حالات، چنان زیستی که خدای تعالی را در اینجا حاضر دیدی و ادب را ملاحظه کردی.

و ملاحظه ادب در حین عرض حاجات و احتراز[۲] از الفاظ امر و نهی، از جمله لوازم {سیر و سلوک} است.[۳]

---

۱. نهج‌البلاغه / ۴۰۴.

۲. پرهیز کردن.

۳. رساله سیر و سلوک / ۱۵۴.

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: خروج از مشهد برای رفتن به زیارت قبور اولیاء و بزرگان نارواست مگر به جهت زیارت خود اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» مانند زیارت عتبات عالیات یا امثال حضرت معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» که ملحق به معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» هستند.

شما اگر در راه مشهد هستید و در طول مسیر از کنار مقابر امام‌زادگان یا برخی اولیاء چون بایزید بسطامی و عطّار عبور نمودید، مانعی ندارد به زیارت بروید؛ و نیز اشکالی ندارد انسان که می‌خواهد به قصد رفع خستگی و ترویح قلب به سفر برود، به جایی برود که قبر یکی از بزرگان هم در آنجا باشد و استفاده معنوی نیز بنماید، ولی معنا ندارد که از محضر حضرت علی بن موسی الرّضا «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ» به قصد استفاده معنوی یا نذر و درخواست حاجت به جای دیگری برود، امام همه چیز است و همه در مقابل او هیچند.[۱]

ب: خداوند نسبت به اولیائش غیرت دارد و اگر کسی به مقایسه ایشان با غیر بپردازد مورد عقاب قرارمی‌گیرد و اگر جاهل هم باشد آثار وضعی دارد.[۲]

ج: همیشه هنگام نام بردن از ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ»، حضرت یا امام را بگویید؛ امام صادق «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» یا حضرت امام صادق «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، و دعا و سلام را پس از نام مطهّر ایشان فراموش نکنید و از افعالی استفاده کنید که مناسب با مقام ادب باشد، نگویید: گفت، رفت و...، بلکه بگویید: فرمود، فرمودند، گفتند، رفتند و...[۳]

د: زناشوئی اگر به قصد تحصیل آرامش خاطر و حضور قلب و دوری از معصیت باشد، امری عبادی است و منافاتی با ایام عزا ندارد، ولی اگر به قصد تلذّذ محض باشد، منافی حال عزا بوده و باید ترک گردد.[٤]

ه: إلهی لا تُؤَدِّبنی بعُقوبتِک... معلوم می‌شود که ادب خیلی امر مهمّی است که خود حضرت سجّاد «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» می‌فرماید: مرا که ادب می‌کنی، باید ادب بکنی، ولی به عقوبتت ادب نکن!... از همه چیز در راه سیر و سلوک بدتر، بی‌ادبی است، چون همینکه بنده از صراط ادب

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۴۵۳.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۴۵۳.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۴۵۹.

٤. نور مجرد، ج ۲ / ۴۷۴.

خارج شد، غیرت مولا موجب درخشیدن برق غیرت و حمیّت می‌شود و آن بنده را به کلّی از درجات و از ادّعاها ساقط می‌کند.[۱]

۳ـ جعفر آقا مجتهدی:

ادب، توشه راه سالکان است، بی‌زاد راه که نمی‌شود سفر کرد.[۲]

۴ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: در سیر الی اللّه عجله کردن و تقلّا و فشار آوردن نه تنها نتیجه‌ای ندارد، بلکه راه را مسدود می‌کند. آنچه راه را باز و نزدیک می‌کند، ادب و تواضع است. از خدا و اولیاءِ خدا با زور نمی‌توان چیزی گرفت. به خانه خدا و اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» با ادب و افتادگی می‌توان راه پیدا کرد، همچنانکه سلمان راه یافت...، در محضر اولیاءِ خدا هم ادب و انتظار را پیشه کنید تا بتوانید از آنها بهره ببرید. با شتاب‌زدگی و زور و اصرار، موجب محرومیت خود نشوید.[۳]

ب: در مسیر کمال باید طالب بود، ولی با ادب، نه با زور.[٤]

ج: شخص باادب به زمین‌ها و به آسمان‌ها و به خوبان خدا راه پیدا می‌کند.[٥]

۵ـ آقا محمد بیدآبادی:

باید همچو آدم «رَبَّنا ظَلَمْنا؛ پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم» گوییم، نه مانند شیطان «فَبِما أَغْوَیْتَنِی؛ پس به سبب آنکه مرا به بی‌راهه افکندی» تا بی‌حیایی و بی‌شرمی و بی‌ادبی نکرده باشیم.[٦]

---

۱. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۲۰.

۲. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۷۲.

۳. مصباح‌الهدی / ۲۰۱.

٤. مصباح‌الهدی / ۲۰۷.

٥. مصباح‌الهدی / ۳۷۴.

٦. حسن دل / ۱۱۸.

۶ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:
در ادب مع اللّه، مطلب عمده، موضوع وقایه[1] است.[2]

۷ـ احمد بن محمد جریری:
حدود بیست سال است که در وقت نشستن پایم را به خاطر ادب در محضر خداوند متعال دراز نکرده‌ام.[3]

۸ـ أبو بکر کتانی:
اگر بر من ذکر و بردن نام خداوند واجب نبود، به احترام او نامش را بر زبان نمی‌آوردم. فردی مثل من نام او ببرد و دهانش را با هزار توبه نشوید؟[4]

۹ـ أبوالسعود بن أبی‌العشائر:
اولیاء خداوند با اعمالشان به جایی نرسیده‌اند، بلکه به هرجا رسیده‌اند با ادب در اعمال رسیده‌اند.[5]

۱۰ـ اوحدالدین کرمانی:
در راه طلب زاد ادب می‌باید — سوز سحر و ناله شب می‌باید[6]

۱۱ـ محمد اسیری لاهیجی:
با ادب بتوان وصال دوست یافت — اندرین ره بی‌ادب نتوان شتافت

---

۱. تقوا و معصیت نکردن.
۲. هزار و یک نکته / ۶۰۸.
۳. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۲۴.
٤. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۱۴۷.
٥. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۳۶۰.
٦. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۶۴.

با ادب دیدن توانی روی دوست / بی‌ادب نتوان شدن در کوی دوست
چون ادب بگذاشت سالک در طریق / گشت در دریای قهر حق غریق[۱]

سیره و احوال اولیاءالله

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): در دو ماه محرّم و صفر کسی ایشان را بشّاش نمی‌دید. در روز عاشورا که خدمتشان می‌رسیدیم دائماً صورتشان برافروخته بود و گرفته و محزون بودند و اشک می‌ریختند. در روز عاشورا نوع غذایی که تناول می‌کردند متفاوت بود و خیلی کم غذا میل می‌نمودند. در شام غریبان حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مرحومه والده فقط غذای مختصری به بچّه‌ها می‌دادند و ما را بدون بالش می‌خواباندند و اگر فرزندان بالشی زیر سرشان گذاشته بودند، بالش را از زیر سرشان برمی‌داشتند و می‌گفتند: «امشب شب اسیری آل‌اللّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» است، به یاد مصائب اهل‌بیت امام حسین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» در روز عاشورا و شام غریبان باشید.»

می‌فرمودند: «در لیالی و ایام شهادت معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» منزل را سیاه‌پوش کنید و منزل خودشان هم همیشه در ایام عزا با کتیبه‌هایی که منقّش به اشعار محتشم کاشانی بود، سیاه‌پوش می‌شد.»

در عزای حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» از آغاز محرّم تا شهادت امام حسن عسکری «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» (هشتم ربیع‌الأوّل) نیز سیاهی‌های منزل را جمع نمی‌کردند و ما را به حفظ احترام این کتیبه‌ها که نشانه عزای حضرت أباعبداللّه «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بود سفارش می‌فرمودند.[۲]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ایشان فرزندان ذکور را همیشه با لقب «سید» صدا می‌زدند و کمی که بزرگ‌تر می‌شدند «آقا سید» صدا می‌کردند و بعداً که به حجّ مشرّف شدیم «آقا حاج سید...» می‌فرمودند و بر تلفّظ به لفظ حاج تأکید می‌کردند.

---

۱. أسرارالشهود / ۲۱.
۲. نور مجرد، ج ۲ / ۴۷۰.

وقتی کسی را مخاطب قرارمی‌دادند از تعابیری چون «شما» استفاده می‌کردند و کلّاً در همه تخاطب‌ها حتّی نسبت به کوچک‌ترها ادب گفتاری را ملاحظه می‌نمودند، ولی نه به نحوه‌ای که فرزند از حریم فرزندی خارج شده و جایگاه خود را فراموش نماید.[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

الف: آیت‌اللّه عبداللّه جوادی آملی: حضرت علّامه طباطبایی با نهج‌البلاغة و کتاب‌های حدیثی همان معامله را می‌کرد که با قرآن معامله می‌کرد، یعنی آن را می‌بوسید و روی چشم می‌گذاشت.[۲]

ب: آیت‌اللّه محمدتقی مصباح یزدی: علّامه طباطبایی اگر در مجلسی، کتاب روایی، مانند بحارالانوار، روی زمین بود، آن را برمی‌داشت و می‌بوسید و روی طاقچه می‌نهاد.[۳]

۳ـ سایر اولیاء

آیت‌اللَّه محمدتقی بهجت: برخی از استادان اخلاقی ما، کم به حرم مشرّف می‌شدند، شاید به این نظر بود که با آمادگی مخصوصی مشرّف شوند. اگر کسی برای امام، مرده و زنده قائل نشد، البته باید چنین باشد.[٤]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ أبوعبداللَّه محاسبی

أبوعبداللَّه محاسبی چهل سال روز و شب پشت به دیوار ننهاد و به دو زانو بنشست. از او از آن حال پرسیدند.

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۸۳.

۲. ز مهر افروخته / ۱۱۳.

۳. ز مهر افروخته / ۱۱۴.

٤. رسائل عرفانی / ۱۶۹.

گفت: «می‌خواهم در حضرت مشاهده،[۱] بنده‌وار نشینم.»[۲]

۲ـ امام خمینی

الف: حجت‌الاسلام محمدحسن رحیمیان: گاهی به دلایلی، قرآن‌هایی را در کیف دستی به محضر امام خمینی می‌بردیم.

یکبار بدون توجه، قرآن را نیز همراه با چیزهایی دیگر از کیف بیرون آورده، روی زمین گذاشتیم. امام که مراقب بودند، فرمودند: «قرآن را روی زمین نگذارید» و بلافاصله دستشان را جلو آورده، آن را گرفتند و روی میزی که در کنارشان بود، گذاشتند.

بعداً ما متوجه شدیم که چون خود حضرت امام روی کاناپه نشسته‌اند، نمی‌خواهند قرآن روی زمین بماند و در نتیجه پایین‌تر از جایی که نشسته‌اند، قرار گیرد.[۳]

ب: آیت‌الله نصرالله شاه‌آبادی (فرزند آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی): روزی عده‌ای از آقایان و بزرگان نجف به منزل ما تشریف آورده بودند و امام خمینی هم پشت به قبله نشسته بودند. ناگهان متوجه شدند که عکس مرحوم پدرم بالای سرشان نصب شده است. بلافاصله از جا برخاستند و رو به قبله مقابل عکس نشستند.

این کار امام توجه همه را جلب کرد که ایشان حتی نسبت به عکس استادشان ادای احترام می‌کنند.[٤]

۳ـ بایزید بسطامی

به أبونصر قُشَیری گفتند: «از أبویزید نقل شده است که: دوش خواستم از کرم ربوبیّت درخواست نمایم تا ذیل غفران بر جرائم خلق اوّلین و آخرین پوشند، لیکن شرم داشتم که در این حاجت به حضرت کریم مراجعت نمایم و شفاعت که مقام صاحب شریعت است، در تصرّف خویش آورم، لذا ادب نگاه داشتم.»

---

۱. یعنی در محضر خداوند که شاهد من است.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۲۰۲.

۳. در سایه آفتاب / ۱۱۴.

٤. عارف کامل / ۴۹.

أبونصر گفت: «به همین همّت، رسید به آنچه که رسید.»[۱]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی آملی

آیت‌اللّه آملی: شب در خانه به متکّا تکیه داده بودم و قرآن می‌خواندم، فردا که به درس حضرت استاد، آیت‌اللّه میرزا علی آقا قاضی حاضر شدم، بدون سؤال از من فرمودند: «این چه نوع قرآن خواندن است؟!»

مدتی از این ماجرا گذشت، شبی دیگر که می‌خواستم در خانه پایم را دراز کنم، کتاب‌ها را بالای طاقچه گذاشتم تا رعایت ادب بشود، صبح که به درس آمدم حضرت استاد فرمودند: «حالا کتاب‌ها را بالا گذاشتی، بی‌ادبی نیست!»[۲]

۵ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

الف: یکبار شخصی به محضر علّامه سید محمدحسین طباطبایی آمده بود، اما ایشان را نمی‌شناخت و به همین سبب سخنان ناپسندی گفته بود.

وقتی فهمید شخصی که روبروی وی نشسته، علّامه طباطبایی است، اظهار شرمندگی و عذرخواهی کرد و به ایشان گفت: «من گمان نمی‌کردم که شما حضرت علّامه طباطبایی باشید و از ظاهرتان این‌گونه تصور کردم که یک مرثیه‌خوان (امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ») هستید!»

علّامه فرمود: «ای کاش بنده یک مرثیه‌خوان حضرت سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بودم! همه سال‌هایی که سرگرم درس و بحث بوده‌ام، با یک مرثیه‌خوانی امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» برابری نمی‌کند!»[۳]

ب: آیت‌اللّه شیخ حسن ممدوحی: زمانی نویسنده مشهوری بوسیدن ضریح امامان «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» و این قبیل احترام نهادن‌ها را تشنیع[٤] می‌کرد.

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۲۹۷.

۲. در جستجوی استاد / ۳۳.

۳. ز مهر افروخته / ۱۱۵.

٤. بدگویی کردن و زشت شمردن.

وقتی سخن او را به مرحوم علّامه سید محمدحسین طباطبایی در حرم رضوی «عَلَيْهِالسَّلَامُ» عرض کردند، ایشان فرمود: «اگر منع مردم نبود، من از دم مسجد گوهرشاد تا ضریح، زمین را می‌بوسیدم.»[۱]

ج: علّامه سید محمدحسین تهرانی: من یک روز به علّامه سید محمدحسین طباطبایی عطر تعارف کردم، ایشان عطر را بدست گرفته و تأمّلی کردند و گفتند: «دو سال است که استاد ما مرحوم قاضی رحلت کرده‌اند و من تا به حال عطر نزده‌ام.»

و تا همین زمان اخیر نیز هر وقت بنده به ایشان عطری داده‌ام، دَرِ آن را می‌بستند و در جیبشان می‌گذاردند.

و من ندیدم که ایشان استعمال عطر کنند، با اینکه از زمان رحلت استادشان سی و شش سال است که می‌گذرد.[۲]

۶ـ میرزا علی آقای قاضی

الف: آیت‌اللّٰه سید رضی شیرازی: یکی از رجال معروف وادی علم و عمل برای من نقل کرد که: «روزی در صحن مطهّر حضرت أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» در قسمت پشت سر، در فاصله میان مقبره مرحوم سید محمدکاظم یزدی «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» و دیوار ساختمان حرم و رواق نشسته بودم و اتّفاقاً چون خسته بودم پای خود را خیلی معمولی و ساده دراز کرده بودم. بعداً که خدمت میرزا علی آقای قاضی رسیدم، بدون مقدّمه فرمودند: تمام نقاط صحن مطهّر حکم خانه أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» را دارد و شما هم می‌دانید که امام، زنده و مرده ندارد، امامِ مقبور در قبر، زنده است! بنابراین آیا جسارت نیست که انسان در خانه خود امام به طرف خود امام حیّ و زنده پای خود را دراز کند؟!»[۳]

ب: علّامه سید محمدحسین تهرانی: شخصی برای بهره‌وری از فیض عارف کبیر و عالم ربّانی حضرت آقای حاج میرزا علی قاضی «رِضْوَانُاللَّهِعَلَيْهِ» به نجف اشرف سفر کرده بود و

---

۱. ز مهر افروخته / ۱۱۶.

۲. مهر تابان / ۲۴.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۷۵.

پیش از تشرّف به بارگاه ملکوتی شاه ولایت و عرضه خود بر أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، خدمت مرحوم قاضی رسیده بود و حضرت آقای قاضی چون متوجّه این امر شده بودند، به خاطر این ترک ادب، او را برای همیشه از خود طرد کرده و به او فرموده بودند: «دیگر از ما بهره‌ای نداری!»
و هرچه آن شخص اصرار ورزیده بود، وی را قبول نفرموده بودند.[1]

۷ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی
آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): روزی در منزل ایشان در خدمتشان بودیم که درِ خانه به صدا در آمد. حقیر پشت در رفته و دیدم آقایی آمده و می‌گوید: «خدمت حضرت آقا عرض کنید: به این نشانی که دیروز یک حبّه قند مرحمت فرمودید و به برکت آن بیمار ما که مدّت‌ها از ابتلا به مرض سرطان رنج می‌برد شفا پیدا کرد، لطف کنید و جهت استشفای بیمار دیگری که به همین درد مبتلاست، حبّه قند دیگری عنایت کنید!»
برگشتم و موضوع را خدمت ایشان عرض کردم.
ایشان با عصبانیت فرمودند: «بروند خدمت امام رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ». مگر در مقابل آن حضرت دکان باز کرده‌ایم؟! بنده که شفا نمی‌دهم، بروند خدمت امام رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» و از ایشان طلب شفا کنند.»[2]

۸ـ درویش کافی
آیت‌اللّه شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی: مرحوم پدرم «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» نقل نمودند: «در اصفهان شخصی بود به نام درویش کافی از اهل‌اللّه و بزرگان اهل دل. شب در خانقاه او چراغ خاموش شد. یکی از شاگردانش یا علی گفت و چراغ روشن شد.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۴۹۰.
۲. نور مجرد، ج ۱ / ۳۳۴.

درویش کافی او را از خانقاه بیرون کرد و مطرودش نمود. گفت: به نام حضرت بی‌احترامی نمودی، زیرا به خاطر یک کبریت نام حضرت را بردی.»[۱]

۹ـ محمّد بن واسع

یک روز محمّد بن واسع پیش قتیبة بن مسلم آمد با جامه صوف.[۲] گفت: «چرا صوف پوشیده‌ای؟»

خاموش شد.

گفت: «چرا جواب ندهی؟»

گفت: «اگر بگویم: از زهد است، بر خود ثنا گفته باشم، و اگر بگویم: از درویشی و فقر است، از خدای «عَزَّوَجَلَّ» گله کرده باشم.»[۳]

۱۰ـ شبلی

محمد بن سُلمی: أبوالفتح گفت: «یک روز که شبلی بیمار بود بر او وارد شدم و به او گفتم: برایت طبیب نیاورم؟

جواب داد: چگونه از طبیبم به طبیبی شکایت کنم. این بیماری من از طبیب من است!»[٤]

---

۱. نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۲ / ۱۶۵.

۲. پشم.

۳. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۴۸.

٤. تسعة کتب فی اصول‌التصوف و الزهد (المقدمة فی‌التصوف) / ۲۹۹.

استاد و شاگرد

کلام حجج‌اللّه

جعفر بن محمد الصادق «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ»:

هرکس که واعظی در قلب، و بازدارنده‌ای در نفس خود، و همنشینی که او را راهنمایی و ارشاد نماید نداشته باشد، دشمنش را بر گردن خود سوار کرده است.[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علاءالدّوله بیابانکی:

تمام انبیاء «عَلَى‌نَبِيِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَيْهِمُ‌الصَّلَوٰةُوَالسَّلَامُ» آمده‌اند تا مردم را به عیب خود و کمال حقّ، و به عجز خود و قدرت حقّ، و ظلم خود و عدل حقّ، و جهل خود و علم حقّ، و مذلّت خود و عزّت حق، و بندگی خود و خداوندی حقّ، و فقر خود و غنای حقّ، و تقصیر خود و نعمت‌های حقّ، و فناءِ خود و بقاءِ حقّ، و... متوجّه سازند، استاد هم نظرش با شاگرد چنین است و چنانچه سالک در اثبات خود و کمال خود کوشد، یا عملی کند تا کمالش ظاهر گردد، استاد را بیشتر به رنج و تعب انداخته، زیرا استاد، همه همّش این است که چشم کمال‌بین نفسش را بدوزد و ببندد و چشمی که کمال حقّ بیند بگشاید، و وی در اثبات خود کوشد.[۲]

۲ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

الف: فقط یک عده خاصّی هستند که نیاز به استاد ندارند، و آنها کسانی هستند که به باب سلامت رسیده‌اند.[۳]

---

۱. امالی صدوق / ۴۴۱.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۳۳.

۳. رهنمای سلوک / ۶۳.

ب: راه‌های زیادی برای رسیدن به خدای «عَزَّوَجَلَّ» و قرارگرفتن در صراط مستقیم وجود دارد، ولی باید ببینید، استاد کدام راه را برای شما در نظر خواهد گرفت.[۱]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: (در بیان اشعار مولانا):

تا نبگشاید دری را دیده‌بان   در درون هرگز نجنبد این گمان...

تا دری را دیده‌بان بر روی دل مردان خدا نگشاید هیچگاه امید لقاء و گمان وصول در دل رادمردان به جنبش نمی‌افتد، اما چون دری از عشق را شیخ و ولیّ خدا بر روی قلب سالک گشود در اینجا جرقّه‌ای می‌زند، و مرغ دل به امید طیران به عوالم قدس پر و بال می‌گشاید.

نباید گفت: برای برخی اتّفاق افتاده است که بدون استاد رسیده‌اند و گنج مطلوب را در آغوش کشیده‌اند؛ این حکم مانند شخص غافل و نادانی می‌ماند که یکبار از روی تصادف در خرابه‌ای گنج پیدا کرد، از آن به بعد تا آخر عمر سوی هر خرابه و ویرانه‌ای می‌رفت تا گنج بیابد؛ مسکین ندانسته بود که: در هر ویرانه‌ای گنج نیست.

باید سوی استاد رفت و از فضائل او دریچه‌ای را از عالم غیب بر روی دل باز نمود تا امکان طیّ طریق پیدا شود...

اگر سالیان سال سالک با فکر و اندیشه و انتخاب و ظنِّ خود بدود به سوی مطلوب، با پای خود دویده است؛ نه با پای استاد از نفس برون جسته، فلهذا نمی‌تواند از شکاف خودبینی‌های خویش گامی فراتر نهد و از دائره نفس برون جهد. تا خودبینی، از عالم غیب تو اثری نخواهد بود، و بوئی از آن به مشام روانت نمی‌رسد. در این صورت همیشه اغیار را می‌بینی نه اخیار را!

اگر در این فرض امکان داشته است که به احباب برسی، برای ما بیان کن تا ما هم بدون استاد و ولایت شیخ از آن طریق به راه افتیم![۲]

---

۱. رهنمای سلوک / ۶۴.

۲. اللّه‌شناسی، ج ۲ / ۱۳۹.

ب: همه مکاشفات و خواب‌ها را انسان باید فقط به استاد عرضه کند، او می‌فهمد کدام صحیح است و کدام باطل؛ خود انسان هم نمی‌تواند تشخیص بدهد؛ و اگر انسان به خواب و مکاشفه‌اش رفتار کند، غلط است؛ حتماً باید به استاد عرضه کند، چون او می‌فهمد.
به طور کلّی در واردات، در حالات، که مربوط به خود انسان است، انسان حقِّ گفتن به کسی را ندارد، به هیچ‌کس مطلقاً؛ آن وقت گفتنِ به استاد لازم است و اگر انسان از استاد مخفی کند غلط است.

چون اگر انسان از او مخفی کند؛ یعنی من تعیّنی دارم و حجابی دارم؛ و انسان بین خودش و استاد نباید حجاب داشته باشد.[۱]

ج: استاد می‌آید برای انسان توجیه می‌کند که: آقا می‌خواهی نماز بخوانی، اوّلًا باید اینطور باشی، باید رو به قبله بایستی، باید نمازت اینطور باشد، باید انگشترت اینطور باشد، باید عِطر بزنی، لباست لباس تیره نباشد، لباس سیاه و مثلًا سرمه‌ای و قهوه‌ای برای لباس مصلِّی به طور کلّی خوب نیست. لباس انسان باید ساده و خوش‌رنگ باشد و رنگش باز باشد، سفید باشد، زرد باشد؛ ملائکه از این رنگ‌های باز خوششان می‌آید، از رنگ‌های تیره بدشان می‌آید، در خانه‌ای که سیاه و رنگ‌های تیره باشد خوششان نمی‌آید؛ در خانه‌تان سگ نگه ندارید، عکس نگذارید، چون هیچگاه ملائکه وارد نمی‌شوند؛ خاکروبه را شب در منزل نگذارید، بگذارید بیرون؛ یا اگر در منزل می‌گذارید دری روی آن بگذارید، سرپوشی بگذارید، چون ملائکه نمی‌آیند.

پس ما نمی‌توانیم بگوییم: خدا خواسته یک نماز بخوانیم، ما هم یک نمازی می‌خوانیم؛ از ما چه می‌خواهی؟ رفع تکلیف! رفع تکلیف نیست؛ بازی نیست، خیمه شب بازی نیست.
نماز دستور تکامل ماست و براساس حقّ دستور داده شده است. اگر ما نماز خواندیم پیش می‌رویم، اما اگر نود سال بدون ارشاد و بدون راهنمای باطن، خودسر، عملی را تکرار کنیم، این جز تکرار مکرّرات برای ما کاری نمی‌کند؛ از همین نقطه نظر اسقاط تکلیف شده، و امّا برای انسان درجه و مقام نیاورده است. انسان کور در دنیا آمده و کور هم می‌رود...

---

۱. آیین رستگاری / ۹۴.

در تمام امور انسان، از نماز و طهارت و صوم و حجّ و معامله و نکاح، یک دستورات کلّی داده شده؛ و آن معلّم و مربّی اخلاقی و روحانی و عرفانی که این دستورات و احکام شریعت را می‌داند، می‌آید و درون سرّ اینها می‌رود، و نفس انسان را در آن کلاس معنوی حرکت می‌دهد و با آن معنای نوری مواجهه می‌دهد تا انسان از این ظواهر بهره بردارد.[۱]

د: دچار شدن به خلط الهام با وسوسه برای همه مدّعیان سلوکی که استاد کاملی را به عنوان رهبری نپذیرفته‌اند وجود دارد؛ و حتّی برای أفرادی که مدّعی هستند بدون استاد، خودشان با ولیّ معصوم در باطن سر و کار دارند موجود است، و مکاشفات رحمانیّه و خاطرات شیطانیّه پیوسته آمیخته است. شخص متکّی به نفس خود، برای بیان معصوم هم محملی می‌تراشد؛ میزان، فقط استاد است.[۲]

ه: چگونه می‌توانیم بگوئیم که: در مسائل طهارت و حیض و نفاس و خرید و فروش بدون مراجعه به عالم، عمل غلط است، ولی در لطیف‌ترین و دقیق‌ترین مراحل اخلاقی و منازل سلوکی که از هزاران هزار یکی از آن نرهند و شیطان و نفس أمّاره به تمام قوا خود را آماده برای تسلّط و منکوب کردن نموده‌اند، نیازی به استاد و راهنما نداریم؟...

استاد و شیخ است که انسان را به توحید دعوت می‌کند و اوست که می‌تواند مکاشفات صوریّه را از مشاهدات عینیّه جدا کند.

استاد است که می‌تواند راه خلوص و إخلاص را نشان دهد و به سالک بفهماند که این مشاهده تو از نفس است یا بعد از عبور از نفس؛ و الّا تا روز قیامت سالک در خاطرات نفسانیّه خود غرق می‌ماند و چنین تصوّر می‌کند که به مقام توحید رسیده است. و چون می‌دانیم که تا وقتی که سالک به مرحله فناء و بعد از آن به بقاء باللّه نرسیده است نمی‌تواند بین مکاشفات صحیح و فاسد خود فرق گذارد و تشخیص دهد، و آثار نفس او پیوسته بر او طلوع می‌کنند و به صورت مکاشفه و مشاهده متصوّر می‌گردند و همگی آنها صحیحش با سقیمش مخلوط است، ولی خود سالک همه آنها را صحیح می‌پندارد (زیرا هیچکس نمی‌تواند پندار خودش را تکذیب کند

---

۱. آیین رستگاری / ۱۱۱.

۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح / ۱۱۱.

و غلط بشمارد)؛ در اینجا فقط استاد زنده و رهنمای راه‌رفته است که انسان را دلالت می‌کند و مواضع صواب را از خطا جدا می‌کند و سالک را پیوسته در راه صواب سیر می‌دهد.[۱]

و: اگر جذبات ربّانیّه و سبحات قدسیّه إلهیّه و بارقه‌های قدّوسیّه، یکباره بر سالک وارد شود و او طاقت تحمّل آن را نداشته باشد قالب تهی می‌کند، و نظائر آن کراراً دیده شده است، ولی استاد خبیر و بصیر این بارقه‌ها را منظّم می‌کند؛ یعنی سالک را به تدریج و با رفق و مدارا جلو می‌برد، به طوری که قبلًا استعداد هر بارقه‌ای در وجود او متحقّق می‌گردد و سپس در اثر توجّه و نیاز سالک آن نفحات و بَوارق[۲] بر او می‌وزد.[۳]

ز: برای افرادی به طور بسیاربسیار نادر دیده می‌شود که بدون سلوک، در ابتداء جذبه آنان را می‌گیرد و آنان مجذوب انوار جمالیّه الهیّه می‌گردند و سپس در پرتو همان جذبه، خودِ خداوند ایشان را حرکت می‌دهد تا به سرمنزل مقصود با تلاش و سلوک برسند. ایشان را «مجذوب سالک» خوانند، چون پس از جذبه قدم در سلوک می‌نهند. به خلاف سایر افراد که آنان را «سالک مجذوب» گویند، چون بعد از مجاهده و سلوک، جذبه آنان را می‌گیرد. ولی دسته اوّل هم در عین حال بعد از جذبه، برای سلوک نیاز به استاد دارند.

و برای افرادی بسیار نادر از این دسته، چنان جذبات الهیّه پشت سر هم آمده، و راه را پیوسته بدانها نشان می‌دهد! و در هرکسی طریقی برای وصول است، خود خداوند از عالم غیب می‌فهماند؛ آنان بدون استاد ظاهری راه را طی می‌کنند و به مقصد می‌رسند. این افراد را «اوَیسی» خوانند، زیرا همانند اوَیس قَرَنی می‌باشند که بدون دیدار و ملاقات رسول‌اللّه راه را طی کرد، و در اثر جذبات الهیّه به مقصد رسید. «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ».

غالب انبیاء از این قبیل بوده‌اند، به غیر آنان که بین آنان و پیامبری دیگر فاصله زمانی بوده و ملاقات حاصل نشده است، و امامان «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» از این قبیل بوده‌اند؛ «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَیْهِمْ‌أَجْمَعِینَ»

---

۱. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح / ۱۲۹.

۲. بارقه‌ها، جرقه‌ها.

۳. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح / ۱۴۹.

ولی هیچگاه انسان نباید این خیال را در سر خود بپروراند که: من از زمره «مجذوب سالک» و از خصوص «اویسی‌ها» خواهم بود، و بدون مراجعه به استاد و در تحت تعلیم و تربیت و نظر او قرارگرفتن، در اثر ورود جذبات و واردات الهیّه راه را طیّ کرده و به مقصود می‌رسم. این پنداری است باطل، زیرا همان‌طور که ذکر شد این امر به دست سالک نیست، به دست خدا و به امر خداست که بسیاربسیار به ندرت صورت می‌گیرد. وگرنه سلوکی است که سالک به خیال حصولِ جذبه می‌کند، و این سلوکِ بدون استاد است که دارای خطرات فراوان: از ورود امراض گوناگون، و مالیخولیا و جنون و ضعف و نقاهت، و کوتاه شدن عمر، و دوری از مجتمع، و رها کردن کسب و کار و زن و فرزند، و بالأخره در دام ابلیس‌های انسیّ و جنّی گرفتار شدن، و بر أریکه انانیّت و فرعونیّت تکیه زدن، و غیر ذلک از آفات این طریق است.[۱]

ح: (خطاب به شاگردان اخلاقی خود:) ارتباطتان با بنده را کتمان کنید و به کسی نگوئید، حتّی اگر کسی از شما در این باب سؤال نمود کتمان نمائید.

هیچگاه کسی را دعوت به استاد خود یا به سیر و سلوک ننمائید، زیرا نفوس در مقابل این امر دو دسته هستند:

دسته اوّل کسانی هستند که سخن شما را می‌پذیرند و قلبشان به این امور تمایل پیدا می‌کند، ولی از آنجا که همه نفوس صلاحیّت این راه را ندارند و استاد هم همیشه شرائط مقتضی برای پذیرش شاگرد را ندارد، اگر شما کسی را دعوت به این مسیر نمودید و او مطّلع شد، ولی تقدیر الهی نبود که پذیرفته شود، قلب او می‌شکند و چون قلب مؤمنی را بشکنید بار این گناه نفس شما را خسته نموده و از بهره شما می‌کاهد.

شکستن دل مؤمن حرام است. اگر شما ظرف آبی دارید و مؤمن تشنه‌ای در کنار شماست، اگر مطمئنّید که می‌توانید به وی هم، از آن آب گوارا بنوشانید، جائز است وی را مطّلع نمائید، ولی اگر آب گوارا را به او نشان دادید و می‌دانید که نمی‌توانید آب را به او برسانید و به او بنوشانید و دل او را با این کار سوزاندید و موجب ایذاء او شدید، مرتکب حرام گردیده‌اید.

امّا دسته دوّم کسانی هستند که از سر جهل در برابر شما جبهه می‌گیرند و ظرف پذیرش این مسائل در آنها نیست. دعوت این افراد به ضرر خود آنهاست، چون با این جبهه‌گرفتن در مقابل

---

۱. مطلع انوار، ج ۵ / ۸۲.

مسیر توحید و در برابر اولیاء خدا، نفس آنان ضربه خورده و چون به راه خدا بدبین می‌شوند راه بر آنها بسته می‌گردد و دیگر نمی‌توانند در این مسیر وارد شوند.

این افراد به جهت آنکه هنوز سعه و ظرفیّت این معارف را ندارند اعتراض می‌کنند، ولی اگر چنانچه همین‌ها مدّتی با دو بال علم و عمل حرکت کرده و قدمی به جلو بردارند، به تدریج می‌توانند آنطور که شایسته است این حقائق عالیه را تلقّی نمایند، و هم به حقیقت آن اعتراف نموده و هم خود از مدافعان آن خواهند شد.

این افراد را باید با رفق و مدارا آرام‌آرام با راه خدا آشنا کرد تا قابلیّت فهم این معارف را بیابند و بعد از آن، اگر ضرورت سیر و سلوک و حرکت به سوی لقاءاللّه برای آنها تبیین شود مانعی ندارد، ولی در هرحال دعوت به استاد مشخصی منوط به اذن از آن استاد است وگرنه در قاموس[1] سلوک روا نیست.[2]

ط: بعضی از شاگردان میرزا علی آقا قاضی مثلًا پس از ده دوازده سال که نزد ایشان رفت و آمد می‌نموده‌اند، از توحید سر در نیاورده‌اند، و چیزی از توحید حقّ تعالی دستگیرشان نشده است، و نمی‌دانم آیا ایشان با آنها مماشاة می‌کرده‌اند و پا به پای آنها قدم می‌نهادند؟ تا بالاخره آنها به همین عوالم کثرات مشغول بوده، تا آن آیت حقّ رحلت کرده‌اند.

ولی بعضی از شاگردها به عکس، خیلی زود از معارف الهیه و از اسماء و صفات و توحید ذات حقّ، علم و معرفت پیدا می‌کرده‌اند.[3]

ی: شیخ احمد احسائی مردی عالم و زاهد بود، ولی به نظر حقیر که از مجموعه مطالعات بدست آمده است، علّت انحراف عقیدتی او دو چیز بوده است:

اوّل آنکه: وی حکمت نیاموخته بود و فلسفه ندیده بود، آنگاه با اتّکاء به فهم نقّاد و ذهن بُرنده خود درصدد برآمد خود به خود و بدون استاد، کتب حکمت و فلسفه را مطالعه کند و از جهان اسرار و رموز عالم ربوبی و فلسفه اولی و ماوراء مادّه مطّلع گردد.

---

۱. دریا، جاهای عمیق دریا، رازداری.

۲. نور مجرد، ج ۳ / ۷۳.

۳. مهر تابان / ۳۱۶.

دوّم آنکه: برای وصول به اهداف عالیه عرفانیه و مکاشفات ربّانیه نیز بدون تربیت و تعلیم استاد، به ریاضت‌های شاقّی اشتغال پیدا نمود.

این دو امر مهمّ موجب شد که هم در آراء و مسائل فلسفیه به خطا رود و هم در مکاشفات خود از دستبرد مکاشفات شیطانیه مصون نبوده و جمیع مدرَکات و مشاهداتش رحمانی نباشد، با آنکه هم در حکمت نظری و هم در عرفان عملی، شرط اوّل و نخستین گام را استاد کامل و مربّی علی‌الإطلاق به شمار آورده‌اند.

لهذا فرمایش حضرت امام سجّاد زین‌العابدین «عَلَيْهِ‌السَّلَام» را از نظر دور داشته است که فرمود: «هَلَکَ مَنْ لَيسَ لَهُ حَکيمٌ يرْشِدُه.[1] گمراه می‌شود آن کس که برای وی حکیمی نبوده باشد تا او را ارشاد نماید.»

احسائی دارای ذهنی وقّاد و شعله‌ور و حافظه‌ای شگفت‌انگیز و در زهد و بی‌اعتنایی نسبت به دنیا انگشت‌نما و ضرب‌المثل بوده است.

در «ریحانةالادب» گوید: «شیخ احمد بن زین‌الدین بن شیخ ابراهیم احسائی بحرانی... در حکمت و فقه و حدیث و طبّ و نجوم و ریاضی و علم حروف و قرائت و اعداد و طلسمات ماهر و در معرفت اصول دین وحید عصر خود بوده است.»[2]

ک: سالکان راه خدا حتماً باید در تحت تربیت استاد کامل که دارای مقام توحید و عرفان الهی بوده و پس از فناء فی اللّه به بقاء باللّه رسیده و أسفار اربعه‌اش خاتمه یافته باشد طی طریق کنند، وگرنه به همان دردی مبتلا می‌شوند که شیخ احمد احسائی مبتلا شد.

فایده استاد، عبور دادن از مراحل و منازل خطرناکی است که در این وادی عبارت‌اند از: أبالسه، طغیان نفس امّاره، استقلال وجودی و ذاتی خود، و أسماء و صفات را مستقلاً ملاحظه نمودن. سالک طریق پس از عبور از مراحل مثالی و ملکوت اسفل و تحقّق به معانی کلّیه عقلیه، أسماء و صفات کلّیه ذات حقّ تعالی برایش تجلّی می‌نماید؛ یعنی علم محیط و قدرت محیط و حیات محیط بر عوالم را بالعیان مشاهده می‌نماید که در حقیقت همان وجود باطنی و حقیقی ائمّه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» می‌باشند و برای کمال و وصول به منبع‌الحقائق و ذات حضرت أحدیت، حتماً

---

۱. کشف‌الغمة، ج ۲ / ۱۱۳.

۲. اللّه‌شناسی، ج ۳ / ۳۶۲.

باید از این مرحله عبور کند و إلّا إلی‌الأبد در همینجا خواهد ماند و عبور از آن بدون فدای حقیقت هستی و جهاد اکبر با تمام مراتب آن امکان ندارد، زیرا تا هنگامی که شائبه هستی و لو به مقدار ذرّه‌ای باقی باشد، تجلّی آن حقیقت محال است و فناء ذاتی امکان‌پذیر نخواهد شد.

سالکین راه خدا که به این مرحله فائز آمده‌اند ولیکن فنای ذاتی برای آنان صورت نگرفته است، فقط در اثر تعلیم و سیطره استاد از این مرحله عبور می‌کنند، زیرا او بر این کریوه[1] خطرناک و صعب‌العبور وارد است و از حال شاگرد اطّلاع دارد فلهذا با ذبح نفس و قربانی شاگرد، او را از این مرحله عبور می‌دهد. قربانی باید به دست غیر صورت گیرد. قربانی به دست خود، معقول نیست.

امّا افرادی که بدون رهبر و راهنما ـ براساس مطالعه کتب، یا تبعیت و پیروی از استاد غیرکامل و یا از روی انتخاب و اختیار خویش ـ خودسرانه راه ریاضت در پیش گرفته‌اند و بنای نمازهای مستحبّی و روزه مداوم داشته و ذکر و ورد و فکر و ترک حیوانی را خودسرانه برگزیده‌اند، ابداً نمی‌توانند از این منزل بار سفر بربندند، زیرا اوّلا: این منزل، بسیار جالب و زیبا بوده و دل کندن و عبور کردن از آن مشکل است، و ثانیاً: عبور از آن مستلزم قربانی نفس در راه اوست و چگونه نفس حاضر به قربانی کردن خودش می‌شود؟

نفسی که تا به حال این حالات و کمالات را کسب کرده، حالا باید همه آنها را یکجا فدا کند و علاوه همراه با آنها خودش را هم قربانی نماید، لهذا این اراده از نفس غیرممکن است و او در این منزل مانده و إلی‌الأبد همین منزل، مقبره او می‌شود؛ و کوس انانیت و فرعونیت که تجلّیگاه اعظم نفس است، در اینجا پیدا می‌شود. استقلال أسماء و صفات در اینجا برای او مشهود می‌گردد. غلوّ و ارتفاع و دعوای الوهیت کردن و رازق و خالق دانستن ذوات مقدّسه در اینجا پیدا می‌شود؛ و چون بالحِسِّ و العیان و بالمشاهدة و الوجدان ادراک می‌کند و می‌بیند، دیگر راه تغییر فکر و اندیشه و مشاهده برای وی باقی نمی‌ماند، گرچه سالک راه، عالم به اخبار و آیات بوده و در علوم مصطلحه متضلّع باشد، اینها دستگیر او نخواهد شد و دردی از او دوا نمی‌کند؛ همچون شیخ احمد احسائی که با وجود امتیاز او در عربیت و أدبیت و سیطره بر اخبار

---

۱. گردنه.

و روایات، مع‌ذلک در این وادی عمیق دچار شد و افرادِ از این مرحله گذشته و به فنای ذات رسیده را که در مصطلح، «عارف» گویند تکفیر کرد؛ و افرادی را که مَمْشی و طریق و راه او را غلط می‌دانستند، کافر دانست و روح عظمت نفس و سیطره وحدانیت او در کلمات تربیت‌شدگانش ظاهر شد که: خود را امام زمان دانستند و برای شکستن قرآن، کتاب «بیان» آوردند و کردند آنچه را که کردند.

تاریخ‌نویسان و ترجمه‌نگاران ما هم که از حقیقت عرفان بی‌خبر بودند و به هرکس که سخنی از حکمت می‌گفت ـ چه باطل و چه صحیح ـ حکیم می‌گفتند و هرکس که دعوی شهود می‌کرد و خود را صاحب مکاشفه می‌خواند او را عارف و ولیّ می‌خواندند، دیگر در میان احسائی و آقا محمد بیدآبادی در عرفان و یا میان او و ملّا علی نوری در حکمت فرق نمی‌گذاشتند و نمی‌توانستند بگذارند، زیرا از محدوده علوم و شئونشان خارج بود.

بدین جهت راه عرفان را به روی مردم بستند و امثال محیی‌الدین را کافر و زندیق خواندند و به فیض کاشانی ناسزاها گفتند و در تراجم از حدّ گذشتند و واقعیات را با تخیلات خویشتن در هم آمیختند و بجای آنکه لاأقلّ محیی‌الدین را یک عارف سنّی مذهب مالکی معرفی کنند، دیگر از هزار تهمت دست برنداشتند.

جدّ ما مرحوم علّامه مجلسی در بسیاری از جاها همه عرفاء؛ حقّ و باطل را با یک چوب می‌راند و با یک کلمه جملگی را متّهم می‌نماید. مرحوم حاجی نوری و صاحب «روضات» چنین بوده‌اند. امّا مرحوم استادنا الاکرم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی «أَعْلَی‌اللّه‌مَقَامَهُ» در نوشتجاتش راه انصاف را از دست نمی‌دهد و تنقیصاً و تحمیداً زیاده‌روی نمی‌کند، در مطالب شفاهی‌اش هم همین‌طور بود. مرحوم محدّث قمّی حاج شیخ عباس نیز اینچنین است.[۱]

ل: از آفات مهمّی که دامنگیر سالکین می‌شود، تبعیض در دستوراتی است که استاد به ایشان القاء می‌کند؛ یعنی سالک از روی رأی و اجتهاد ناقص خود، استکبار، تکاهل و سستی و یا به هر دلیل دیگری خود را به بعضی از اوامر و نواهی ملتزم کرده و از التزام و عمل به بعضی دیگر

---

۱. روح مجرد / ۴۲۸.

سربازمی‌زند؛ و در نهایت که به نقص خود واقف شده و می‌بیند که راهی نپیموده است، از استاد و مربّی دلگیر شده و او را مؤاخذه می‌کند و از تقصیر خود غافل است.[۱]

م: از مصائب استاد در تربیت و تهذیب شاگرد این است که سالک با نفس غیرمطیع، قدم در طریق توحید بگذارد. نفس این سالک به دنبال علل و مصالح اوامر استاد است و اگر بدانها پی‌نبرد، به شک و حیرت و سرگردانی مبتلا می‌شود؛ و گاهی بیان آنها، برای استاد مقدور و میسور نیست، لذا شروع به کج‌خلقی و تمرّد می‌کند، ولیّ خدا در حکم فرمانده است و فرمانده نمی‌تواند همه امور را برای سربازان بیان کند.

از این مصیبت، بزرگ‌تر این است که گاهی شاگرد توان شنیدن اشتباهات خود را نداشته و قدرت رویارویی و تحمّل حقّ را ندارد.

در این حال، استاد چه کند؟ از طرفی او را در میان خطراتی که در کمین او نشسته‌اند می‌بیند و از طرفی اگر پرده از خطاهای وی برداشته شود تحمّل ننموده و دست خود را از دست استاد کشیده و در گرداب جهل و ظلمت فرومی‌رود.

در این حال استاد با شرح صدر و تحمّل این رنج تلخ که آرام و قرار را از او می‌گیرد، باید با این شاگرد مماشات کند، به امید آنکه لطف و عنایت خدا او را دریابد و از درِ انقیاد و مطاوعت وارد شده و درد و تعب علاج خود را بپذیرد...

ولیّ خدا تا حدودی می‌تواند مماشات کند که آن عبد و بنده خدا منحرف نشود و در جهنّم سقوط نکند، وگرنه استاد، دیگر مماشات نکرده و دست تربیت و تولّی خود را از سر او برمی‌دارد و او در ظلمات فرومی‌رود. چون برزخی بین نور و ظلمت نیست و تا شاگرد در جادّه نور قدم برمی‌دارد، استاد وی را رها نخواهد کرد و در حقیقت، شاگرد با تمرّد خود، نفسش را به تهلکه افکنده و از ماء حیات محروم نموده است.[۲]

ن: همه آنها {کسانی که از میرزا علی آقا قاضی استفاده کرده بودند} اهل کمال بودند و هریک از آنها مرتبه‌ای از مراتب تهذیب خُلقی و نفسی را درک کردند، زیرا مرحوم قاضی کسی را که از حال او آگاه می‌شد ـ و او را دارای لیاقت و استعداد می‌دید ـ رها نمی‌کرد، مثل وصی خود،

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۵۲.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۵۶۶.

شیخ عباس قوچانی، ولی چیزی که هست اینکه تعداد کمی از آنها واصل شدند، زیرا که وصول... در این راه امر سختی است که برای بیشتر طالبان دست نمی‌دهد، مگر برای برجستگان کم‌نظیر که خداوند، موهبت خاص و نیروی تمییز دهنده‌ای برای انصراف از خویشتن و فراموشی خود و توجه تمام به هدف و پرداختن به عمل مداوم و پیوسته به آنها اعطا کرده است... ولی چیزی که در نزد بنده به تحقیق پیوسته این است که تعداد واصلین از این مجموعه (شاگردان) جدا بسیار اندک هستند، اگر نگوییم که از دو یا سه نفر تجاوز نمی‌کنند.»[۱]

س: شیفتگی و عشق و علاقه ما به حضرت علّامه سید محمدحسین طباطبایی به حدّی رسید که برای انس و ملاقات بیشتر، و استفاده و استفاضه افزون‌تر، حجره مدرسه را ترک نموده و در قرب منزل ایشان اتاقی اجاره کردیم و بدانجا منتقل شدیم؛ و به طور مُدام و مستمرّ یکی دو ساعت به غروب مانده و بعضی از اوقات تا پاسی از شب گذشته، ایشان برای ما از مواعظ اخلاقی و عرفانی بیاناتی داشتند... و حقّاً اگر ما به چنین مردی برخورد نکرده بودیم، خَسِرَ الدُّنیا و الآخِرَة، دستمان از همه چیز خالی بود، فَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَ لَهُ الْمِنَّة.[۲]

۴ـ أبوالخیر اقطع تیناتی:

روی کار آمدن و در صدر قرارگرفتن استاد جایز نیست، مگر برای کسی که از تهذیب نفسش فارغ شده، اما کسی که هنوز از آن فارغ نگشته است، او مرید و شاگرد است و مرید، مرید ندارد.[۳]

۵ـ قطب‌الدین انصاری:

راه، بی‌راهنما نمی‌توان یافت و گفتن آنکه چون کتاب‌اللّه و سنت رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» در میان است به مرشد چه حاجت است به آن می‌ماند که مریضی می‌گوید: «چون کتبی هست که طبیب نوشته، چرا مرا به اطبّاء مراجعت باید کرد»، که این

۱. آیت‌الحق، ج ۱ / ۴۴۲.

۲. مهر تابان / ۱۶.

۳. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۴۵.

سخن خطاست؛ از برای آنکه هرکس را فهم کتب طبیب میسر نیست و استنباط از آن نمی‌توان کرد. مراجعت به اهل استنباط باید کرد... کتاب حقیقی، سینه‌های اهل علم است.[۱]

۶ـ خواجه علاءالدین عطار:
مشایخ کبار «قَدَّسَ‌اللّٰهُ‌أَسْرَارَهُمْ» گفته‌اند: «التوفیق مع السعی؛ توفیق همراه با سعی و تلاش است»، همچنین مدد روحانیت مرشد به طالب به اندازه سعی طالب است در اطاعت امر مقتدا. بی‌سعی، این معنی بقاء نمی‌یابد، توجه مقتدا را به طالب چند روز بیش بقاء نبود.[۲]

۷ـ آقا سید هاشم حدّاد:
الف: {ای کسی که مدّعی استادی هستی،} عیب از شاگردانت نیست، عیب در توست که آنان را با درِ باغ سبزی به خود جلب کرده‌ای و بعد از ورودشان به خانه، از عهده طعام و غذایشان برنمی‌آیی و حالا هم با نویدهایت آنان را گرسنه و تشنه و متحیر نگه داشته‌ای و در این صورت توقّع اطاعت محض از ایشان داری؟! این محال است. استاد باید خودش آزاد شده باشد. تو الآن گیر هستی و گیر داری! چگونه می‌توانی بنده‌ای آزاد کنی؟!
در راه سیر و سلوک باید حوائج را به درگاه خدا فرودآورد. انسان کامل، از خود رسته و به خدا پیوسته است. افرادی که به مقام توحید نرسیده‌اند و پیوسته دغدغه نفس امّاره گریبان‌گیرشان می‌باشد، کجا یارای دستگیری به سوی مقصد و مقصود را دارند و لهذا این فسادها در عالم پدید می‌آید.[۳]
ب: استاد باید دارای مقام توحید باشد و انسان در زمان واحد نمی‌تواند بیشتر از یک استاد داشته باشد، امّا پس از فوت او می‌تواند به غیر او که او نیز دارای مقام توحید باشد مراجعه کند.

---

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱ / ۲۴۶.
۲. رشحات عین‌الحیاة، ج ۱ / ۱۴۵.
۳. روح مجرد / ۴۸۶.

کسانی که دو استاد انتخاب می‌کنند و از این و از آن دستور می‌گیرند و یا با هر دوی آنها سر و کار دارند، به بیماری می‌مانند که هم‌زمان به دو طبیبِ در عرض هم مراجعه دارد و عاقبت این کار هلاکت بوده و شرعاً و عقلاً و شهوداً مذموم است...

بر این اصل است که: استادان عرفان که در طول سالیان دراز شاگردی را تربیت نموده و به رموز آشنا ساخته‌اند، بنا به دلایلی مدّتی او را برای تربیت به نزد استاد معروفی گسیل می‌دارند؛ و این به چند علّت می‌تواند بوده باشد:

اوّل: آن استاد دارای شیوه خاصّی در تربیت بوده و یا دارای کمالات بخصوصی است.

در این حال برای اینکه شاگرد بدان شیوه آشنا شود و یا بدان کمالات کامل گردد، او را برای مدّتی و یا إلی‌الأبد به استاد دوم می‌سپارد. در صورت اعلمیت و اکملیت استاد دوّم که معلوم است باید شاگرد آنجا درنگ کند؛ و در صورت غیراعلمیت، کمالات استاد ثانی را اخذ می‌کند و دوباره به سوی استاد اوّل مراجعت می‌نماید.

دوّم: آن استاد، دارای کمالات خاصّی است و یا شیوه تربیتیِ مخصوصی دارد و این استاد بدان آگاه نیست؛ لهذا شاگرد را مدّتی در تحت اداره و تربیتش می‌گذارد و پس از آنکه شاگرد، آن روش را آموخت و یا از آن کمال اطّلاع یافت، به نزد استاد اوّل می‌آید و جریان را شرح می‌دهد و وی بدان شیوه از تعلیم و تربیت نیز مطّلع می‌گردد.

سوّم: در نزد آن استاد شاگردانی هستند که در نحوه سلوک اشتباهاتی دارند و یا خود استاد نیز از اشتباه برخوردار است، در این فرض شاگرد را به عنوان شاگردی او می‌فرستد و پس از آنکه اشتباهات شاگردان و یا استاد را ـ بدون اینکه خودشان متوجه شوند ـ برطرف کرد، خود به خود به نزد استاد خود مراجعت می‌کند.

و اگر احیاناً دیده شد که افرادی در زمان واحدی دو استاد یا بیشتر دارند، در صورتی صحیح است که یکی از این قبیل باشد؛ و در حقیقت، استاد، واحد است و او همان استادی است که این شاگرد تحت ولایت اصلیه و اوّلیه اوست و ولایت اساتید دیگر طولی است نه عرضی و فرعی، و ثانوی است نه اصلی و اولی.

بر این اساس، شاگردی که به دستورات استاد دوّم عمل می‌کند، به امر و دستور استاد اوّل است، فلهذا تنافی و تنافر و اختلافی در کار نیست.[۱]

ج: (در جواب این سؤال که: علّت آنکه مرحوم میرزا علی آقا قاضی «أَعْلَی‌اللّه‌مَقَامَهُ» شما را در امور عرفانیه و سلوکیه و توحیدیه وصی خود قراردادند و جناب آیت‌اللّه حاج شیخ عباس قوچانی هاتف را قراردادند چیست؟!): وصایت ظاهری دارد و باطنی.

امّا وصی ظاهر، کسی است که استاد در ملأ عامّ او را وصی خود قرارمی‌دهد و می‌نویسد و امضاء می‌نماید و معرفی می‌کند؛ و به مذاق مرحوم قاضی که عالمی بود جامع و مجتهد و ذوالرّیاستین مِنَ العُلومِ الظّاهِریةِ و الباطِنیة حتماً باید کسی باشد که دارای علوم ظاهریه از فقه و اصول و تفسیر و حدیث و حکمت و عرفان نظری بوده باشد تا سدّ شریعت شکسته نشود و دو مَجرا و مَمشی در جریان نیفتد.

و این اصلی بود که مرحوم قاضی بسیار بدان تکیه داشت و برای شریعت غرّا خیلی حساب بازمی‌کرد. خودش یک مرد متشرّع به تمام معنی بود و معتقد بود که: شریعت، راه وصول به حقائق عرفانی و توحیدی است و به قدری در این مسئله مُجِدّ بود که از کوچک‌ترین سنّت و عمل استحبابی دریغ نمی‌کرد تا جایی که بعضی از معاندان گفتند: این درجه از زهد و اتیان اعمال مستحبّه را که قاضی انجام می‌دهد، از روی اخلاص نیست. او می‌خواهد خود را در خارج بدین شکل و شمایل معرفی کند و إلّا او یک مرد صوفی محض است که برای این اعمال ارزشی قائل نیست.

روی این اصل مرحوم قاضی به علوم ظاهریه التفات داشت.

و دیگر آنکه عالمِ درس‌خوانده را کسی نمی‌تواند گول بزند و بفریبد.

و امّا اگر اصل تعیین وصی در غیرعلماء، دارج و رایج گردد چه بسا شیاطینی ادّعای معرفت کنند و خلقی را به خود بخوانند و مردم ساده‌لوح در دام آنها گرفتار آیند و دیگر با هیچ منطقی نتوان ایشان را به اشتباه و خطایشان واقف نمود، لهذا مرحوم قاضی از میان شاگردان خود آقای حاج شیخ عباس را که مردی عالم و بدون هوای نفس و رنج‌دیده و بلاکشیده بود اختیار

---

۱. روح مجرد / ۴۸۷.

فرمود و ایشان آن ابّهت و مقام و مسند مرحوم استاد قاضی را به نحو کامل و اکمل حفظ کرده و می‌کنند.

امّا وصی باطن کسی است که در باطن خود به کمالات استاد، مکمَّل بوده و دارای معرفت شهودی و قدرت رهبری باطنی و سرّی باشد، گرچه استاد، وی را معرفی نکرده باشد؛ زیرا که خواهی نخواهی او از باطن بر نفوس سیطره دارد و شاگردان را به امر خدا هدایت نموده و به راه و روش آنها نظارت و رسیدگی دارد.

وصی ظاهر، به مقتضای وصایتش از ظاهر، عمل می‌کند و وصی باطن، از باطن، کار می‌کند و چون این دو با هم توأم شوند چه منافع بی‌شماری عائد گردد و چه گل‌هایی از غنچه‌های بوستان توحید بشکفد.

وصی ظاهر، افراد طالب را قبول می‌کند و وصی باطن آنها را سَوا و انتخاب می‌نماید، فلهذا افرادی که مدّتی در تحت تربیت وصی ظاهر قرارگرفتند؛ اگر منافق از آب درآمدند، وصی باطن از اوّل آنها را نمی‌پذیرد و بنابراین پس از مدّتی خود به خود دلسرد شده و برمی‌گردند یا خدای نخواسته سر از عناد بیرون می‌آورند.

و اگر از شاگردان واقعی بودند، آنها را از راه باطن هدایت می‌کند و البتّه در این صورت چون اهل طلب صادق و نیت صحیحه می‌باشند، طبعاً با وصی باطن آشنایی پیدا می‌کنند و از تعالیم وی مستفیض و کامیاب می‌گردند.

بنابراین، استاد ظاهر و استاد باطن هر دو هستند و هرکدام مُقَوّی و مؤید دیگری بوده و در پیش‌بُرد شاگرد به سوی مقصد اصلی، سهم گرانی را برعهده خود دارند؛ و در این صورت به هیچ وجه نباید میان استاد ظاهر با باطن مخالفتی باشد که اختلاف، دلیل بر عدم صحّت طریق است.[1]

د: این مردم وقتی که پیش ما می‌آیند، فوراً از معجزه و امر خارق عادت صحبت می‌کنند و طالب ابراز این امور از ما می‌باشند، اما نمی‌دانند که مسیر ما مسیر هدایت و دست‌گیری است و این مسیر عبور از عوالم نفس و کثرات و حُجب نفسانیه است نه اظهار و ارائه خوارق عادات و کرامات. انجام این امور چه دردی از مردم دوا می‌کند؟ ولی اینان باید بدانند که آنچه مُعدّ و

---

۱. روح مجرد / ۴۸۹.

موجب حرکت و فعلیت استعدادات است، کلمات و بیانات ما است که حکم اکسیر را دارد و برای تأسّی و پیروی و انقیاد، همانند کیمیا مؤثّر و کمیاب است و هرکدام از این بیانات از چهار هزار معجزه بالاتر و مؤثّرتر و راه‌گشاتر و کارسازتر است![۱]

۵: هر چه هم نفوس، قابل و دارای استعداد شایان باشند و روی فکر و اراده و اندیشه خود بخواهند با عمل به مستحبّات و ریاضت‌های مشروعه این راه را بپیمایند نخواهند توانست، چرا که راه، راه عبور از نفس است؛ چگونه نفس می‌تواند خود را عبور دهد و فناء نماید در حالی که اراده عبور و اراده فناء از خواهش‌های نفس است و برای تقویت و کمال او صورت می‌گیرد؟ پس نفس انسان هرچه دست و پا زند و تلاش نماید، باز از حیطه اراده و طلب و خواسته نفس بیرون نمی‌آید؛ و برای وصول، نیاز به قربانی دارد که حتماً باید به دست غیری ـ برخلاف خواسته و طلب خودش ـ قربان شود.

پس حصول کمال برای انسان بدون فدا کردن خود امکان ندارد؛ و این امر به دست خود انسان امکان ندارد؛ و امّا رجوع به هر استادی ـ ولو غیرکامل و فاقد توحید محض از مکتب خاتم‌النّبیین و خاتم‌الوصیین «عَلَيْهِمَاالصَّلَاةُوَالسَّلَامُ» ـ هم غلط است، زیرا نهایت درجه تربیت و تکمیل استاد آن است که سالک را مثل خودش تربیت نماید و استادی که خودش واجد آن مقام نیست، چگونه امکان دارد که شاگرد را در آن مقام و منزلت به قربانگاه بسپارد؟!

ممکن است افرادی از مسلمانان و یا از شیعه باشند که بسیار خوب و ظاهرالصّلاح و دارای نیت و روش پاک هم باشند و واقعاً هم مُعرِض از دنیا و متوجّه عالم عُقبی باشند، امّا هنوز خودشان به توحید مَحض و لَا إلَهَ إلَّا اللّه وَحْدَهُ وَحْدَهُ نرسیده باشند؛ اینها حقّ ارشاد و دستگیری ندارند، چرا که از پیغمبران «عَلَىٰ‌نَبِيِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَيْهِمُ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» که برتر نیستند؛ و امروز اگر پیغمبری از پیامبران «عَلَىٰ‌نَبِيِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَيْهِمُ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» زنده شود مانند عظیم‌ترین آنها همچون حضرت موسی و حضرت عیسی «عَلَىٰ‌نَبِيِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَيْهِمَاالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» ما نمی‌توانیم به آنها رجوع کنیم و دستور بخواهیم و در راه سیر و سلوک الهی در تحت ولایتشان درآییم؛ به سبب آنکه با وجود شریعت و ولایت خاتم‌المرسلین «صَلَّى‌اللّه‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» آنان در مقام و درجه‌ای پایین‌تر واقع‌اند؛ و ما باید از

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۷۳.

این مَجری و مَمشی حرکت کنیم و خود را از این طریق به توحید برسانیم که اکمل و افضل مراتب توحید است.

ما اگر از حضرت عیسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» ـ نه با عمل به این دین محرَّف امروز بلکه با عمل به همان شریعت اصلی او هم ـ متابعت نماییم، معذلک یک مؤمن موحّد عیسوی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» خواهیم شد، در حالی که باید یک مؤمن موحّد محمّدی «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» بوده باشیم؛ و بر این اصل است که جمیع شرایع غیر از اسلام منسوخ شده است؛ یعنی ولایت آن انبیاء و اولیاء منسوخ است و توان و قدرت کششِ این امّت خاتم‌المرسلین «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» را به مقام عِزِّ ربوبی و فناء در ذات مقدّس احدی از راه اسم و رسم خاتم‌النّبیین «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» ندارد؛ بنابراین همه در صف‌های پایین قرارگرفته و نیازمند طلوع وحدت محمّدی «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» می‌باشند. هریک از استادان و مربّیانی که به مقام توحید محض و فنای خالص محمّدی «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» نرسیده باشند، روی این بیان، حقّ دستگیری از سالک و ولایت بر وی را ندارند چرا که خود انبیاء چنین حقّی را در این دوره ختمی مرتبت ندارند تا چه رسد به پیروان و متابعانشان و تا چه رسد به کسانی که با خود آن پیمبران ربط و رابطه واقعی نداشته و از شرایع پنداریه و مناهج ظنّیه[1] آنها پیروی می‌نمایند!

از اینجاست که رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» به عُمَر که ورقی از تورات صحیح را بدست آورده بود و از رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» خواست تا بدان عمل کند، با حالت عصبانیت و شدّتی هرچه تمام‌تر پرخاش نموده و فرمودند: اگر موسی هم امروز زنده بود، راهِ گشایش و مفرّ و چاره‌ای نداشت مگر اینکه از من پیروی نماید. در این صورت پیروی از استاد غیرکامل که از پیروی از انبیاء اولواالعزم «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِمُ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» بالاتر نیست؛ وقتی آنجا جایز نباشد، اینجا چگونه می‌تواند جایز باشد؟![2]

۸ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

---

۱. راه‌های غیریقینی.

۲. روح مجرد / ۶۳۱.

الف: (در جواب این سؤال که: سالک به چه مرتبه از سلوک باید برسد تا دستگیری از دیگران کند؟): به مقام کشف و شهود.[۱]

ب: استاد، جزء لوازم اولیه تهذیب و جهاد اکبر است و بدون آن بسیار مشکل است، چه آنکه آفات و عوارض و شهوات نفس را کسی می‌تواند مداوا کند که خود، این راه را رفته باشد و حاذق باشد.[۲]

ج: (در جواب این سؤال که: رابطه شاگرد با استاد چگونه باید باشد؟): مثل عبد و غلام در برابر مولا.[۳]

د: (در جواب این سؤال که: آیا رابطه شما با مرحوم آقای قاضی مثل رابطه عبد و غلام در برابر مولا بود؟): بله![٤]

۹ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

یکی از اساتید ما می‌گفت: «تا زمانی که در محضر بعضی اساتیدمان بودیم، حالات خوشی داشتیم، اما پس از ارتحال آن بزرگ، این حالات هم از دست رفت، فهمیدیم به برکت ایشان بوده است.»[۵]

۱۰ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

ما هرچه داریم از {استادمان} مرحوم میرزا علی آقا قاضی داریم.»[٦]

۱۱ـ امام خمینی:

---

۱. آفتاب خوبان / ۷۴.

۲. روح و ریحان / ۱۱۷.

۳. صحبت جانان / ۸۷.

٤. صحبت جانان / ۸۷.

۵. صراط سلوک / ۷۲.

٦. مهر تابان / ۲۶.

مواظب باشید مبادا پنجاه سال، بیشتر یا کمتر در حوزه‌ها با کدّ یمین و عرق جبین، جهنم کسب ننمایید! باید به فکر باشید. در زمینه تهذیب و تزکیه نفس و اصلاح اخلاق، برنامه تنظیم کنید، استاد اخلاق برای خود معین نمایید، جلسه وعظ و خطابه، پند و نصیحت تشکیل دهید. خودرو نمی‌توان مهذب شد. اگر حوزه‌ها همین‌طور از داشتن مربی اخلاق و جلسات پند و اندرز خالی باشد، محکوم به فناء خواهد بود. چطور شد علم فقه و اصول به مدرّس نیاز دارد، درس و بحث می‌خواهد، برای هر علم و صنعتی در دنیا استاد و مدرس لازم است، کسی خودرو و خودسر در رشته‌ای متخصص نمی‌گردد، فقیه و عالم نمی‌شود، لیکن علوم معنوی و اخلاقی که هدف بعثت انبیاء و از لطیف‌ترین و دقیق‌ترین علوم است، به تعلیم و تعلم نیازی ندارد و خودرو و بدون معلم حاصل می‌گردد؟![۱]

۱۲ـ آقا شیخ محمدتقی لاری:

راه معرفت مانند نردبان دارای پله‌های متعدد است که یک مربی انسان را از پله اول آن به پله دوم می‌رساند، سپس استادی دیگر که بالاتر از اوست به پله سوم و چهارم می‌برد؛ و همین‌طور انسان را سیر می‌دهند تا به کمال خود برسد.[۲]

۱۳ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

یکی از ویژگی‌های استادم آقای انصاری همدانی که در واقع خصوصیت همه بندگان مقرب خداست این بود که هرگاه ما خود در مراقبه کوتاهی می‌کردیم و تاریک می‌شدیم ایشان را یک شخص عادی می‌دیدیم و وقتی به درگاه خدا تضرع می‌کردیم و صفای ما بیشتر می‌شد ایشان را بنده مقرب خدا می‌یافتیم. در واقع ایشان برای ما به مثابهِ آینه‌ای بود که حالات ما در آن انعکاس می‌یافت.[۳]

---

۱. جهاد اکبر / ۲۳.

۲. سفینة‌الصادقین / ۲۳۹.

۳. سفینة‌الصادقین / ۲۹۴.

۱۴ـ محمد اسیری لاهیجی:

الف: گر روی صد سال در راه طلب　　راهبر نبود چه حاصل زین تعب[۱]

ب: اختیار خود به دست پیر ده　　بی‌رضایش در جهان گامی منه

اولاً تجرید شو از هرچه هست　　وانگهی از خود بشور یکباره دست

باش چون مرده به دست مرده‌شو　　تا بگرداند ترا او سو بسو[۲]

ج: هستی خود نیست کن در پیش پیر　　هان مکن روباه‌بازی پیش شیر

هرک را باشد ارادت بیشتر　　اوست در راه سعادت پیشتر

رهنما شرط ره است ای راهرو　　هان و هان از راه‌بین غافل مشو[۳]

د: رهنما آنست کو ره دیده است　　گرد منزل‌های جان گردیده است

منزل امن و خطر دانسته است　　از بد و نیک جهان وارسته است

پیر می‌باید که داند علم دین　　تا بود ره‌دان و ره‌بین از یقین

باشدش از هر مقامی صد نشان　　نز شنیده بلکه از عین‌العیان

پیر آن باشد که بینا شد به دوست　　جمله عالم طفیل دید اوست

از دو عالم یار بیند او عیان　　خود نبیند غیر او فاش و نهان

پیر آن باشد که از عین‌العیان　　هرچه بیند حق در او بیند عیان

این‌چنین رهبر چو بینی زینهار　　دامنش را گیر و دست از او مدار[٤]

ه: در طریقت گر نداری راهبر　　کی خبر یابی زحق ای بی‌خبر

صد هزاران سال اگر طاعت کنی　　ور تو عمری در ریاضت بر تنی

ور بروز آری تو شب‌های دراز　　در خشوع و ذکر و در فکر و نماز

دایما با روزه باشی سال و ماه　　در ریاضت خویشتن کاهی چو کاه

وردهای اولیاء آری بجا　　دایما با گریه باشی و عنا[۵]

---

۱. أسرارالشهود / ۱۷.

۲. أسرارالشهود / ۱۹.

۳. أسرارالشهود / ۲۰.

٤. أسرارالشهود / ۲۴.

۵. زحمت و سختی.

ور بخوانی اصطلاحات و فصوص[1] جمع گردانی فتوحات[2] و نصوص[3]
چون نباشد پیر ره‌دان رهبرت کی شود مکشوف این سرّها برت
کی شوی واقف تو از اسرار دین کی شود حاصل ترا ذوق یقین
در طریقت عارف حق کی شوی گر نکردی کاملان را پیروی
هیچ‌کس را نیست ره سوی وصال تا نباشد رهبرش صاحب کمال[4]
و: هرکه این ره می‌رود بی‌رهنما کی شود با بهره از نور لقا[5]
ز: پیر باید اول وانگه سلوک بی‌مربی هان مجو قرب ملوک[6]
ح: نه که هرکس کو ریاضت می‌کشد از شراب وصل او جامی کشد
پیر ره‌دان گر نباشد رهبرت از ریاضت نیست جز درد سرت[7]

١۵ـ صغیر اصفهانی:
کس بخود راه بسر منزل جانان نبرد جان من پیروی خضر رهی باید کرد[8]

سیره و احوال اولیاءاللّه

١ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

الف: حجت‌الاسلام علی محمودحقیقی: آقای حسنعلی نجابت که از اخص شاگردان آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی بودند و خودشان در حوزه شیراز شاگردانی داشتند گاهی برای اینکه در مورد مراجعین و قابلیت‌هایشان آگاه شوند و نیز برای احترام و کسب اجازه برای

---

١. نام کتابی عرفانی.
٢. نام کتابی عرفانی.
٣. نام کتابی عرفانی.
٤. أسرارالشهود / ۵٣.
۵. أسرارالشهود / ١٧۵.
٦. أسرارالشهود / ٢٢۶.
٧. أسرارالشهود / ٢٢٧.
٨. دیوان صغیر اصفهانی / ٢٣٧.

پذیرش شاگردان، عکسشان را خدمت آقای انصاری می‌فرستادند و آقا با دیدن عکس نظر می‌دادند.[۱]

ب: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): پدرم خودش را صاحب اختیار هیچ چیز نمی‌دانست و می‌گفت: «زندگی من وقف دوستانم است.» هرکس می‌آمد با آغوش باز پذیرایش بود اما گاهی که متوجه می‌شدند افراد با اغراض دیگری سراغشان می‌روند جواب نمی‌دادند. یکی دو مرتبه کسانی آمدند که نیت‌های خاصی داشتند و دنبال قدرت‌های دیگری بودند. بعد أبوی به آنها فرمود: «این کارها را نکنید! شما دارید هم وقت خودتان را تلف می‌کنید، هم وقت مرا!» و آنها بعد از آن ماجرا جلسه را ترک کردند و دیگر نیامدند.

اما افرادی را که با خلوص نیت آمدند، خوب پذیرا بود و با حلم و بردباری و صبر و ثبات، دوستان را کنترل می‌کرد، به آنها موانع یا پیشرفت‌هایشان را تذکر می‌داد و مواظب تک‌تک آنها بود. او افراد را متناسب با روحیه و رویه خودشان سیر می‌داد و برای هرکسی نسخه خاص خودش را می‌پیچید و افراد مختلف با افق‌های متفاوتی را یکجا جمع کرده بود و اینطور نبود که دستورالعمل‌هایش یکسان باشد. به بعضی از افراد که مراحلی را پشت سر گذاشته بودند، برنامه‌های خاص خودش را می‌داد، مثلاً به بعضی برنامه ذکری می‌داد، به بعضی دستورهایی برای مجاهده، و به بعضی تفکر یا اعمال عبادی خاص خودشان، اما آنچه که عمومیت داشت و بیشتر مبتلی‌به افراد بود و تذکر می‌داد، رعایت واجبات و حلال و حرام و اخلاقیات بود.[۲]

ج: محمد افراسیابی (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): نگاه آیت‌اللّه انصاری و خنده‌شان آدم را منقلب می‌کرد. اصلاً نمی‌شود توصیف کرد... با تبسمی که می‌کرد، آدم زیر و رو می‌شد. انگار آدم تو بهشت بود، ولی از یک طرف هم پناه بر خدا وقتی غضب می‌کردند!

یک بار خدمتشان بودم، پنج شش دقیقه‌ای کنارشان نشستم، اما دیدم نمی‌توانم تحمل کنم، انگار تو جهنم بودم. بلند شدم برگردم، گفت: «کجا؟»

گفتم: می‌خواهم بروم.

---

۱. سوخته / ۸۴.

۲. سوخته / ۸۹.

گفت: «حالا بنشین یک چایی بخور» و آن موقع این گرفتگی رفع شد و بعداً متوجه شدم که چه مشکلی داشتم که نگاهشان چنان سنگین بود.[۱]

د: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): زیاد اتفاق می‌افتاد که دوستان عکس افرادی را می‌فرستادند و آیت‌اللّه انصاری می‌فرمود که: «نه، {این شخص به درد تربیت شدن و سیر و سلوک نمی‌خورد،} دنبال اینها نروید» یا اینکه یکی را انتخاب می‌کردند که: «این فوق‌العاده است دنبالش بروید.»[۲]

ه: فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری: آیت‌اللّه انصاری به اشخاصی که خدمت ایشان می‌رسیدند و از آقا درخواست دستور می‌کردند، می‌فرمودند: «قبل از هر چیز، تکلیف خود را با خلق خدا پاک کنید» و حتی افرادی می‌آمدند که خود بعضی از امور یادشان رفته بود، آقا می‌فرمودند: «این کارها یادتان رفته، بروید آنها را درست کنید.» بعد از تصفیه حساب با خلق، می‌فرمودند: «حساب‌های خود را که با پروردگار داشته‌اید و ناقص بوده‌اند، آنها را هم درست کنید: از قبیل نماز، روزه، وجوهات، حج و...»، سپس وقتی افراد از این دو مرحله رد می‌شدند که البته خود شدیداً مراقبت می‌کردند و فراموش شده‌ها را به خاطر آنها می‌آوردند و مرحله به مرحله آنها را پیش می‌بردند، در سومین مرحله با شناختی که از درون اشخاص داشت، افراد را به پاک کردن درون وامی‌داشت، مثلاً به یکی می‌گفت: «شما مرض بخل دارید آن را با رفتن به قبرستان و نظر به قبرها اصلاح کن» و اگر کسی گرفتار تهمت، دروغ و... بود می‌گفتند: «اینها را درست کنید» و اگر کسی کوتاهی می‌کرد، می‌فرمود: «شما در دستور ما کوتاهی کردید» و بعد از اینکه افراد، از این قبیل مشکلات شستشو داده می‌شدند و پاک و منزه می‌شدند، جهت ارتقاء آنان با توجه به اختلاف افراد در اینکه آیا مظهر صفات جلال هستند یا صفات جمال که همه به تشخیص خودشان بود، دستورهای دیگری از قبیل تهجد، خلوت گزیدن، با قرآن مأنوس بودن با حضور قلب و توجه به معانی قرآن، توسل به ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» و... می‌دادند و از عجائب اینکه ترقی یا شکست دوستانش را هر روز به آنان

---

۱. سوخته / ۱۱۰.

۲. سوخته / ۲۷۹.

تذکر می‌دادند و مانند مادر مهربانی که از فرزندان خود دقیقاً مراقبت می‌کند، از حالات درونی آنان مراقبت می‌کرد.[۱]

و: محمدابراهیم اسلامیه (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): یک شب در یکی از جلساتمان جوانی بود که ظاهراً شب قبلش در مجلس معصیتی شرکت کرده بود. در آن جلسه آقای انصاری به او گفت: «حافظ بخوان»، اما وسط خواندنش فرمودند: «بده به فلانی بخواند» و آن لحظه، جوان حالش منقلب می‌شود و تازه می‌فهمد چه خبر بوده است.

بعد از جلسه می‌رود خدمت آقای انصاری و اضطراب و پشیمانی خود را بیان می‌کند و آقا هم با او ملاطفت کرده و می‌فرمایند: «اینجور جلسات جای شما نیست.»[۲]

ز: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): روش تربیتی مرحوم آیت‌اللَّه انصاری همدانی «قُدِّسَ سِرُّهُ»، روش محبّت و جذبه بوده است و ایشان سالکین راه خدا را در طریق «قرب فرائض» و «قرب نوافل» سیر داده و به شاگردان خود دستور می‌دادند که نسبت به اتیان واجبات و ترک محرّمات التزام تامّ داشته باشند و حتّی نسبت به اتیان مستحبّات و ترک مکروهات عنایت خاصّی داشتند تا اینکه سالک، رفته‌رفته رشته‌های علاقه به ما سوی‌اللَّه را گسسته و سلطان محبّت طلوع کرده و این محبّت او را به مقام فناء فی‌اللَّه برساند.

خود ایشان حتّی‌المقدور هیچ مکروهی را انجام نداده و به تمام مستحبّات چه در امور عبادی و چه در امور غیرعبادی مثل آداب نشستن و برخاستن و لباس و خوراک و أمثال اینها ملتزم بودند.

مرحوم آیت‌اللَّه انصاری عشق و محبّت و حرارت فوق‌العاده‌ای داشتند و مجالس ایشان، مجلس انس و جذبه و بسیار باحرارت بود، به طوری که آن حرارت و شور برای حقیر نیز که در سنین طفولیت همراه مرحوم والد در آن جلسات شرکت می‌کردم ملموس بود؛ و بعضاً شاگردان نیز به واسطه مجالست با ایشان به قدر استعداد و ظرفیت خود اثر گرفته و این حرارت و محبّت

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۶۴.

۲. سوخته / ۶۴.

در آنها ظاهر می‌شد، البتّه کسی طاقت آن عشق و آتش ایشان را نداشت و فقط یک ظهور خفیفی در نفوس پیدا می‌شد و بدین طریق به استاد جذب می‌شدند.
این روش تربیتی در مرحوم حاج سید هاشم حدّاد أفاض اللَّه علینا من برکات تربته به نحو أکمل و أوفی بود، ولی ایشان علاوه بر آن از «ذکر» نیز در تربیت نفوس استفاده می‌کردند.
باری، حضرت آقا {پدرم} می‌فرمودند: «مرحوم آقای انصاری نوعاً ذکر نمی‌دادند مگر به أقلّ قلیل، ولی مرحوم حدّاد بر ذکر تأکید تامّ داشتند و به محبّت و جذبه ناشی از مجالست و ارتباط با ولیّ خدا بدون ذکر اکتفاء نمی‌نمودند.»
و علاوه بر این دو، به توجّه به نفس نیز دستور می‌دادند و بدین جهت طریقه ایشان از طریقه مرحوم انصاری أکمل و أتمّ بود.[۱]

۲ـ آقا سید هاشم حدّاد

آقا سید هاشم حدّاد: مدتی با آقای میرزا علی قاضی همراه بودم و بعضی از دروس حوزوی در زمینه فقه استدلالی را به همراه راهنمایی‌هایی که از استادم به من داده می‌شد خواندم. بعد از مدتی با هم، مصاحبت و همنشینی پیدا کردیم و آقای قاضی هر روز عصر به حجره من می‌آمدند و من برای ایشان چای درست می‌کردم و نزد من چای می‌نوشیدند.
روال اینگونه بود تا اینکه وضعیت مدرسه بعد از دو سال تغییر کرد و استادم بر من تکلیف فرمودند به کربلا برگردم و به شغلم که آهنگری بود ادامه دهم.
به فرمایش ایشان در مورد بازگشت، به محض اینکه به من فرمودند، عمل کردم با وجود اینکه این کار ـ به خاطر شدت علاقه‌ای که به استادم داشتم تا آن حد که کاری برخلاف میلشان انجام نمی‌دادم ـ برایم خیلی سخت بود.
پس به کربلا برگشتم و مغازه‌ای را نزدیک آب‌انبار اجاره کردم و به آهنگری پرداختم و هر روز لحظه‌شماری می‌کردم تا شب جمعه بیاید که استادم را ببینم.
چون ایشان اکثر شب‌های جمعه برای زیارت به کربلا می‌آمدند و من با ایشان مصاحبت داشتم، با او برای اداءِ نماز مغرب و عشاء به صحن حرم حضرت أبوالفضل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۲۴۵.

می‌رفتیم و من نیز نماز را با او به اتمام می‌رساندم و او بعد از دو نماز به من روی می‌کرد و از ریز و درشت امور زندگی‌ام، همچنین از خانواده و فرزندان و کسب و کارم و حالات سیر و سلوکم می‌پرسید، و من از کوچک و بزرگ، همه چیز را برای ایشان شرح می‌دادم و اگر مکاشفه یا خوابی دیده بودم تعریف می‌کردم و درباره خطورات یا سؤالاتی که به ذهنم می‌رسید از ایشان توضیح می‌خواستم.[۱]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): علّامه والد «قُدِّسَ‌سِرُّهُ‌الشَّرِیفُ» در اواخر عمر به جهت کثرت امراض و اشتغالات مربوط به تألیف «دوره علوم و معارف اسلام» فرصتی برای پذیرش و تربیت شاگردان نداشتند و می‌فرمودند: «برای کسانی که مشتاق و طالب لقاء حضرت پروردگارند و به دنبال استاد طریق می‌باشند، دو مطلب را بیان کنید...:

اوّل: داشتن اخلاص در عمل.

دوّم: خواندن تمام و کمال دوره علوم و معارف اسلام، چراکه یک دوره معارف حقّه را در این کتاب‌ها آورده‌ام، به نحوی که اگر کسی این کتب را با اخلاص بخواند، نفسش به معانی و معارف حقّه آن متحقّق می‌شود و چون نفسش به این معارف متحقّق شد مسیر خود را به سوی خداوند روشن می‌بیند.»[۲]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت علّامه والد «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» مانند سلف صالح از اولیاء الهی، گاهی سالکی را که برای ارشاد و دستگیری خدمت ایشان می‌رسید، به استاد دیگری ارجاع می‌دادند و لذا دیده می‌شد که بعضی را برای تربیت و طی مراتب معنوی سلوک، خدمت حضرت علّامه طباطبایی «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ» می‌فرستادند کما اینکه حضرت علّامه طباطبایی نیز بعضی از مریدان سلوک را خدمت والد معظّم حواله می‌دادند.

---

۱. دلشده / ۲۷.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۵۸۹.

و گاهی نیز شاگرد ضعیفی را به شاگردی قوی می‌سپردند و می‌فرمودند: «شما از ایشان استفاده کنید.»[۱]

ج: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} در تربیت شاگردان وقتی می‌دیدند سالکی از طریق صواب منحرف شده و نزدیک است خود را در ورطه هلاکت گرفتار سازد، از خلوت و غیب او خبر داده و خطر راه و عواقب اعمالی را که در پیش گرفته گوشزد می‌نمودند. امّا از آنجا که اولیاء الهی متخلّق به اخلاق الهی هستند، به حکم رفق و ستّاریت حضرت پروردگار، این تذکر و دستگیری از سالک خاطی غالباً بالصّراحه و در مواجهه با خود او نبود، بلکه در جلساتی که با سالکین إلی‌اللّه در ذکر و یاد حضرت حقّ داشتند در لابلای مواعظ خود گریز زده و به نحو عموم تعریض می‌زدند، مثلاً اگر سالکی در تکریم والدین خود کوتاهی نموده و از او خطایی سر زده بود، ضرورت تعظیم پدر و مادر و اینکه رضایت آنان از فرزند سبب توفیق و جلب عنایات ربّانیه در سیر و سلوک می‌شود را گوشزد می‌نمودند، یا حکایتی را در این مقوله بیان می‌کردند؛ و اگر در خانه با عیال و زوجه خود بداخلاقی داشت، ضرر سوء خُلق و اینکه این صفتِ مذموم، راه خدا را بر سالک می‌بندد متذکر می‌شدند و أمثال اینها.

این تذکرات و گوشزدها در عین آنکه کنایی بود، آنقدر شفّاف و روشن بود که ما می‌دانستیم خواطر و افعالمان همانند آینه در مقابل ایشان می‌باشد و همه اینها از آن اشراف تامّ باطنی ایشان حکایت داشت و اینکه آن آیت نور چگونه از سالکین و مریدان حضرت حقّ همچون مادری که طفل خود را در آغوش تربیت می‌گیرد مراقبت نموده و یک لحظه از آنان غفلت نمی‌کند که مبادا اسیر نفس شده و یا در دام شیاطین راه گرفتار شوند.

گاهی مطالبی که به حقیر می‌فرمودند آنچنان عیان و روشن بود که اهل‌بیت حقیر بهت‌زده شده و می‌گفتند: «گویا ایشان داخل منزل ما را آشکارا می‌بینند و مراقب ما هستند!»

می‌گویند: «سیره تربیتی آیت‌الحقّ و العرفان حضرت آیت‌اللّه انصاری «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» نیز اینگونه بوده است، یعنی علاوه بر اینکه نواقص و کاستی‌های تلامذه سلوکی خود را جبران و ترمیم می‌نمودند، در عین حال عزّت و آبروی آنان را نیز حفظ می‌کردند که مبادا پرده حشمت

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۱۹.

و حیایی که میان استاد و شاگرد بوده و مایه تأثیرگذاری مربّی روحانی بر سالک است، از بین برود.»[۱]

د: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت ایشان برای طالب سلوک إلی‌اللَّه، سه شرط: قابلیت و استعداد، طلب و اشتیاق و بالأخره تسلیم را ضروری می‌دانستند... کسانی که به صورت حضوری خدمت ایشان رسیده و حضرت علّامه صلاحیت آنان را احراز می‌کردند، معنای سیر و سلوک و شرائط آن را برای آنان تبیین می‌کردند و چنانچه متعهّد به التزام و رعایت آنها می‌شدند، آن اشخاص را به عنوان تلامذه سلوکی پذیرفته و دستورات لازم را به ایشان می‌دادند.

برخی را به راحتی در اوّلین بار می‌پذیرفتند، ولی برخی را به جهت اینکه آمادگی لازم برای سلوک نداشتند، یا به جهت مصالح دیگری که مدّ نظرشان بود، ردّ می‌کردند یا به وقت دیگر حواله می‌دادند و مدّتی صبر می‌نمودند تا ببینند سیر وی به کجا می‌انجامد، یا منتظر می‌شدند تا موعد قدم نهادنش در راه خدا فرابرسد و موانع مرتفع گردد.[۲]

ه: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ولیّ خدا به صرف توجّه نمودن به هرکسی از تمام حالات و اطوار وی مطّلع می‌گردد... با این وجود، بناءِ اولیاء بر این است که تا حدّ ممکن بر ظاهر مشی کنند، به همین جهت کسانی که از طریق واسطه، تقاضای دستگیری داشتند، حضرت علّامه والد معمولاً عکس آنان را می‌خواستند و با نگاه به عکس، قابلیت یا عدم قابلیت صاحب عکس را برای سلوک درمی‌یافتند؛ زیرا عکس، از درجه و مقام صاحب خود و استقامت یا اعوجاج نفس وی به خوبی حکایت می‌کند.[۳]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

الف: آیت‌اللّه محمدتقی مصباح یزدی: آیت‌اللّه بهجت معمولاً پیش از درس تشریف می‌آوردند و در اتاق محل درس به صورت‌های مختلف و غالباً، بلکه همیشه به طور غیرمستقیم نصیحت

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۳۳۵.
۲. نور مجرد، ج ۱ / ۵۹۸.
۳. نور مجرد، ج ۱ / ۵۹۹.

می‌کرد؛ یعنی همینکه می‌نشستند یک حدیثی می‌خواندند، یا یک داستان تاریخی از کسی نقل می‌کردند، ولی مناسبت این حدیث یا ذکر آن داستان تاریخی با رفتار روز گذشته ما آنچنان بود که گویی دارند حالات ما را بیان می‌کنند، یا اگر نقصی در رفتار ما بود با نقل یک حدیث یا ذکر یک تاریخی یا داستانی، آن را گوشزد می‌کردند، و این مطلبی بود که سایر دوستان نیز هرکدام به مناسبتی همین چیز را استنباط کرده و می‌گفتند: «ایشان یک مطالبی می‌گویند که درست بر زندگی ما منطبق می‌شود و آن مشکلی را که ما در زندگی داریم با ذکر آن داستان یا حدیث، حلّ می‌کنند، یا اگر قصور یا اشتباهی داشتیم آن را گوشزد می‌کنند.»[۱]

ب: آیت‌اللّه علی‌اکبر مسعودی خمینی: ما وقتی با آقای مصباح یزدی درس آیت‌اللّه بهجت می‌رفتیم، قبل از درس درباره مطالب غیردرسی به عنوان مثال راجع به امور سیاسی، اقتصادی و امور معیشتی خودمان که آن وقت مانند سایر طلاّب خیلی بد بود، گفتگو می‌کردیم و وقتی ایشان می‌آمدند، قبل از شروع درس، بحثی را بدون هیچ مقدّمه شروع می‌کردند و درست درباره همان موضوعی که ما پیش از آمدن استاد صحبت می‌کردیم بیاناتی را ایراد می‌فرمودند. ما به همدیگر نگاه می‌کردیم و با خود می‌گفتیم: دارد جواب سؤال ما را می‌دهد.

به خاطر دارم روزی با آقای مصباح همین بحث را داشتیم که آخر نمی‌شود همیشه با نان خالی زندگی کرد.

ایشان آن روز وقتی آمدند فرمودند: «یک روز صبح فرزند شیخ مرتضی انصاری «قُدِّسَ سِرُّهُ» آمد و گفت: آقا! ما هیچ قاطوقی[۲] نداریم، فقط نان داریم.

شیخ فرمود: نان، تازه است.

معلوم می‌شود که تازگی نان خودش خورشت بوده است.»

با شنیدن سخنان استاد یک مقدار آرام می‌شدیم و می‌گفتیم: ما لاأقلّ نان و پنیر داریم.[۳]

ج: آیت‌اللّه مهدی هادوی تهرانی: آیت‌اللّه بهجت به بعضی از پرسش‌هایی که در ذهن افراد حاضر در جلسه بود، جواب می‌دادند و در آن رابطه صحبت می‌کردند.

---

۱. بهجت عارفان در حدیث دیگران / ۵۸.

۲. خورشت.

۳. بهجت عارفان در حدیث دیگران / ۱۰۳.

به عنوان نمونه یکی از آقایان نقل می‌کرد که: «روزی ایشان در درس، بدون مقدّمه فرمودند: بعضی شروع به اذکار و اورادی می‌کنند تا امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ» را ببینند. چه اصراری بر دیدن آن حضرت «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ» دارید؟! شما سعی کنید اعتقادتان به حضرت زیاد شود و ایشان از شما خشنود باشد.»

وی می‌گفت: «من فهمیدم که مخاطب، خودم هستم، چون مشغول این کار بودم، ولی کسان دیگری که در درس حاضر بودند متوجّه نمی‌شدند که ایشان چرا این نکته را می‌فرماید.»[۱]

د: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): آیت‌اللّه بهجت با تک‌تک شاگردانش ارتباط داشت، ارتباطش هم دوگونه بود: یکی اینکه همیشه احوالشان را می‌پرسید؛ اگر در اقوام آن شخص کسی مریض می‌شد تا سال‌ها در خاطرش می‌ماند و از حالش می‌پرسید و ارتباط دیگرش اینگونه بود که اگر شاگردانش از چیزی ناراحت بودند یا مشکلی برایشان پیش می‌آمد بدون اینکه به او گفته باشند خود در خلال درس به بیان راه حل آن ناراحتی یا مشکل می‌پرداخت.[۲]

ه: آیت‌اللّه بهجت: در درس مرحوم میرزا علی آقا قاضی هرگز اشکال و إن قلت نمی‌کردم با این وجود اشکالاتی که جوابش را پیدا نمی‌کردم و در ذهنم می‌ماند استاد تمام این اشکالات را جواب می‌داد.[۳]

و: حجت‌الاسلام جعفر ناصری: آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری می‌فرمودند: «من طلبه جوانی بودم که خدمت آیت‌اللّه بهجت می‌رسیدم. ایشان به من می‌فرمود: بنشین روبرو. می‌نشستم و هیچ صحبتی نمی‌کردم.»

بعد گویا ایشان منتقل شده بودند به این مطلب که آیت‌اللّه بهجت می‌خواهند فکر را در ایشان راه بیندازند.[٤]

۵ـ میرزا علی آقا قاضی

---

۱. بهجت عارفان در حدیث دیگران / ۲۱۸.

۲. العبد / ۱۷۵.

۳. العبد / ۳۰۷.

٤. مجله خُلُق / شماره ۲۲.

الف: آیت‌الله شیخ عباس قوچانی: سال‌های اول مصاحبت من با میرزا علی آقا قاضی سپری شد بدون آنکه چیزی بفهمم. فقط در مجلس ایشان می‌آمدم و می‌رفتم و برای جلسه بعد، خودم را آماده می‌کردم... البته به همراه مواظبت و سعی و تلاش در امر سلوک و عزم محکم برای استفاده از ایشان، بدون آنکه در اراده‌ام خللی وارد شود و کوچک‌ترین ضعفی در این اخلاص من حاصل آید و اطمینان روحی من نسبت به این مسأله تضعیف گردد که: من بزودی از این رفت و آمدها و مصاحبت‌ها بهره فراوانی خواهم برد و شاید هم بیشتر از آنچه که توقع دارم نصیبم خواهد شد.

بعد از گذشت سال‌های اول و شاید هم پنج یا شش سال... یک زمان متوجه شدم که من در محضر استاد هستم... و او در طول شب و روز مراقب حرکات من است و بر من مستولی شده و در تمام احوال، مرا همراهی می‌کند. با این شدت مراقبت، لغزش کجا بود؟ و کوتاهی و تقصیر کجا؟

دیدم که ـ مثلاً ـ معاشرت با دیگران و اداءِ فرائض و نوافل و یا قیام به وظایف شبانه، تمام این اعمال در حضور استاد و جلوی چشم او اتفاق می‌افتد... که اگر حرکتی که مناسب سالک نیست از وی سر بزند، او را مؤاخذه می‌کند.

وقتی که این را دریافتم، هرچه بیشتر به احتیاط و دقت خود افزودم، به طوری که هیچ عملی از من صادر نشد که مرا به خاطر آن مورد سؤال قراردهند و مؤاخذه نمایند... مگر اندک مواردی که قابل ذکر نیست.[۱]

ب: سید محمدحسن قاضی (فرزند میرزا علی آقا قاضی): مرحوم قاضی مصاحبت و همراهی با شاگردانش را به شرطی می‌پذیرفت که طرف، مقداری از وقت خود را ـ هرچند اندک، مثلاً یک ساعت یا بیشتر و کمتر ـ در طول شبانه‌روز در اختیار استاد قراردهد و چگونگی استفاده از این فرصت خاص را به استاد واگذار نماید. آنگاه او خود دستوراتی را که لازم بود شخص در آن فرصت به آن دستورات و اعمال مشغول شود، بیان می‌کرد.

---

۱. آیت‌الحق، ج ۱ / ۳۷۵.

از بیشتر شاگردان قاضی شنیده شده است و خود من نیز شنیده‌ام که می‌گفتند: «مرحوم قاضی، در این فرصت خاص، ما را همچون سایه می‌پایید و همراه ما بود، مثل اینکه در کنار ما نشسته و مراقب اعمال و رفتاری است که بر آن مکلف شده‌ایم.»

این مراقبت، راه سلوک را برای شاگردان او آسان می‌کرد. در بین اینها، افرادی بودند که به مرحله‌ای می‌رسیدند که مراقبت استاد بر اوقات فراغت آنها به صورت دائمی صورت می‌گرفت.[۱]

ج: حجت‌الاسلام شیخ محمود قوچانی (فرزند مرحوم آیت‌اللّه شیخ عباس قوچانی): مرحوم میرزا علی آقا قاضی هر روز دو جلسه، صبح و بعد از ظهر داشتند که در جلسه بعد از ظهر، افراد خاص مورد نظر ایشان شرکت می‌کردند.

مرحوم والد در هر دو جلسه شرکت می‌کردند و می‌فرمودند: «جلسه بعد از ظهرها آنقدر قوی بود که ما مدت بیست و چهار ساعت در اختیار ایشان و گویی مسخّر ایشان بودیم.»[۲]

د: استاد سید عبداللّه فاطمی‌نیا: هنوز هم مرحوم قاضی {بعد از رحلت از دنیا} به خانه شاگرد شاگردان خود می‌آید و به آنان دستورات سلوکی می‌دهد.[۳]

ه: آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری: «پس از ارتحال استاد، میرزا علی آقا قاضی هر چند وقت، با روح ایشان در تماس بوده و گفتگو دارم.»[٤]

و: آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: «استاد، میرزا علی آقا قاضی همچنان مراقب ما بود و حتی دائماً در خواب (مکاشفه) تذکر می‌داد. ایران هم که آمدم ایشان باز هم مراقبه داشت حتی بعد از فوتش هم باز مراقبت داشت.»[۵]

---

۱. آیت‌الحق، ج ۱ / ۴۲۲.

۲. دریای عرفان / ۷۹.

۳. ز مهر افروخته / ۲۰.

٤. ز مهر افروخته / ۲۰.

۵. العبد / ۳۰.

ز: آیت‌اللّه شیخ عباس قوچانی: آقای میرزا علی آقا قاضی در دو سال آخر، مطالبی را برای من گفتند و من نمی‌توانستم آنها را برای کس دیگری نقل کنم و ما همین قدر متوجه شدیم که ایشان از تمام حرکات و سکنات بیست و چهار ساعته ما آگاه بودند و کنترل می‌کردند.[۱]

ح: سید محمدحسن قاضی (فرزند میرزا علی آقا قاضی): پدرم بسیار مقید و مطیع نسبت به اساتید بودند...

ایشان به فتوحات محیی‌الدین علاقه‌مند بودند و حتی این اواخر عمر، بیشتر اوقات، مثنوی مولوی و فتوحات می‌خواندند، اما خود آقا سید علی نقل می‌کرد که: «در زمانی که شاگرد سید مرتضی علم‌الهدی بودم، ایشان در رواق باب‌المراد در حرم امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نماز می‌خواندند و من اغلب می‌رفتم آنجا پشت سر ایشان نماز می‌خواندم، اما گاهی هم می‌شد در منزل نماز می‌خواندم.

یک روز سید علم‌الهدی به من گفت: قاضی! مبادا در اتاقی که در آن فتوحات است نماز بخوانی، من هم آمدم منزل، فتوحات را از اتاق گذاشتم بیرون.»

من از ایشان پرسیدم: چرا این کار را کردید؟

فرمودند: «برای اینکه آن زمان در اختیار و تحت تربیت ایشان بودم.»[۲]

۶ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری

حجت‌الاسلام سید علی‌اکبر صداقت (از شاگردان آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری): آیت‌اللّه کشمیری استعداد و قابلیت را در هرکسی که می‌دید دستگیری می‌کرد و گاهی مانند یک پهلوان به میدان می‌آمد.

مدت‌ها بود که من به ایشان اصرار می‌کردم که مثلاً: چرا من نمی‌توانم نماز شب بخوانم؟ یا چرا فلان کار را نمی‌توانم انجام دهم؟

---

۱. عطش / ۱۲۸.

۲. عطش / ۳۵۵.

مدتی گذشت. یک روز که روبروی ایشان نشسته بودم، یکمرتبه دیدم، مثل اینکه یک زلزله هشت ریشتری بیاید، تمام وجودم تکان خورد. چنان تکانم داد که ترسیدم، بعد دیدم که نود درصد مشکلم از بین رفت. ده درصد بقیه هم در طول زمان حل شد.[۱]

۷ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

آیت‌اللّه شیخ عباس قوچانی: جناب آسید جمال‌الدین گلپایگانی قبلاً شاگرد تربیت می‌کرد، لکن چند نفر را خیلی تند سیر داد و در اثر همین تربیت‌های سریع از ناحیه امام زمان «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ» از تربیت شاگرد منع گردید و اکنون دیگر تنها به تدریس فقه و اصول پرداخته، از عرفان چیزی نمی‌گوید و شدیداً تقیه می‌کند.[۲]

۸ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

الف: دکتر علی مدرسی (از شاگردان آقا شیخ رجبعلی): خیلی‌ها آرزویشان بود که در جلسه جناب شیخ حاضر شوند، ولی او می‌گفت: «نه، من بیشتر از پنج نفر را نمی‌توانم راه ببرم. این تعداد را می‌پذیرم که بتوانم خوب به آنها برسم، خوب کامل کنم، خیالم جمع و راحت باشد و بعد از خودم بگویم که: چه کسی چه کار عملی یا نظری بکند و بعد راحت سرم را زمین بگذارم.» جناب شیخ درس عمومی هم داشت که حدود دویست نفر در آن شرکت می‌کردند.[۳]

ب: کربلایی احمد تهرانی: دلگرمی‌های استادم شیخ رجبعلی خیاط بود که در سختی‌ها و گرسنگی‌ها و بی‌پولی‌ها برایم آرامش‌بخش بود.[٤]

۹ـ سایر اولیاء

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: استادی دستور می‌داد که: شاگردش مثلاً چهل روز ترکِ حیوانی کند، ولی روز سی و نهم یک مرغ، بریان می‌کرد و برای او می‌برد تا تناول کند.

---

۱. شیدا / ۱۳۰.

۲. سفینةالصادقین / ۲۵۶.

۳. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۳.

٤. تندیس عشق / ۳۳.

شاگرد می‌گفت: «با اینهمه تحمّل زحمت و ریاضت در ترک حیوانی تا این مدت، چطور بخوریم؟!»

استاد می‌گفت: «اگر تسلیم شوی، بالاتر است!»[1]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: علّامه تهرانی: پس از ارتحال حضرت انصاری همدانی «قَدَّسَ‌اللّه‌تُرْبَتَهُ» میان رفقای تهرانی‌ای که از ارادتمندان ایشان بودند، اختلاف شدیدی به میان آمد.

حقیر اصرار داشتم که: برای سیر این راه از «استاد» گریزی و گزیری نیست و از وادی‌های عمیق مهلک و کریوه‌های[2] صعب و سخت جز استاد نمی‌تواند عبور دهد؛ و خودسرانه راه پیمودن، جز شقاوت و هلاکت و گرفتار شدن در وادی ابلیس و پیچ و خم‌های نفس امّاره و لِه شدن و لگدکوب گشتن در زیر پای شیطان رجیم نتیجه‌ای ندارد.

یکی از مریدان و رفت و آمدکنندگان به محضر مرحوم انصاری «قَدَّسَ‌اللّه‌سِرَّهُ» که قبلاً هم نزد مرحوم قاضی «قَدَّسَ‌اللّه‌سِرَّهُ» تردّد داشته است، ولی عمدةً شاگرد و ملازم مرحوم آقا سید عبدالغفّار مازندرانی در نجف بوده است بنام... که اینک هم بحمداللّه در قید حیات می‌باشند با پیشنهاد حقیر بنای مخالفت را نهادند؛ و در مجالس و محافل انس دوستان با بیانی جذّاب و چشمگیر که به آسانی و سهولت می‌توانست افکار سُلّاک بالاخصّ افراد درس‌نخوانده و تحصیل‌نکرده را به خود جلب کند، اصرار و ابرام بر عدم نیاز به استاد را مطرح کردند؛ و مجموع بیان‌ها و گفتگوهای ایشان در اطراف و گرداگرد چند مطلب دور می‌زد:

«اوّل: استاد حقیقی، امام زمان «عَجَّلَ‌اللّه‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» حاضر و ناظر است و او زنده بوده و احاطه به عالم ما سوی دارد و از حالات و جریان‌های هر شخص سالک مطّلع و به نحو اکمل و اتمّ وی را به نتایج سلوک می‌رساند. «عَجَّلَ‌اللّه‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ»

---

۱. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۷۵.

۲. گردنه و پرتگاه‌ها.

ما شیعیان که در ادعیه و زیارات موظّفیم او را یاد کرده و سلام دهیم و عرض حاجت نماییم، برای همین سبب است؛ و در صورت اعتقاد به امام زنده و امید تعجیل فرج او، آیا حاجت خواستن از غیر، و استمداد از استاد غلط نیست؟! با وجود امام واقعی و حقیقی که دارای ولایت کلّیه الهیه است، آیا دست نیاز برآوردن به استادی که همچون خود انسان خطا می‌کند و اشتباه می‌نماید شرم‌آور نیست؟!

دوّم: آنچه استاد به انسان تعلیم می‌دهد ظهورات نفس اوست؛ مگر کسی می‌تواند از حیطه نفس خود قدمی فراتر نهد؟! بنابراین تبعیت از استاد یعنی از افکار و آراءِ او پیروی نمودن و در راه و طریق نفسانی او جاری شدن؛ و این صد در صد غلط است چون خداوند انسان را که آفرید به او نیروی استقلال و خوداندیشی داد. حیف نیست که انسان این نیرو را در هم شکند و عزّت و استقلال خدادادی را از بین ببرد و تابع شخصی شود که او هم همچون خود اوست؟!

سوّم: خداوند به انسان نیرویی داده است که با آن می‌تواند با عالَم غیب متّصل شود و حوائج خود را از آنجا اخذ نماید. از راه مکاشفات باید انسان به حقائق برسد فلهذا تبعیت از علماء هم غلط است. آنها احکام را از جمع و تفریق و از ضرب و تقسیم بدست می‌آورند و از راه فرمول‌سازی جعل حکم می‌کنند. پیروی از ایشان شخص را به حقیقت نمی‌رساند. آن عالمی که خودش علم ندارد و راه صَرف وجوه شرعیه را در مظانّ خود نمی‌داند، چگونه مردم به او رجوع می‌کنند و وجوهات خود را بدو می‌سپارند. هرکس باید با تزکیه و اخلاق انسانی و اسلامی خودش به ملکوت راه یابد و احکام لازمه خود را از آنجا اخذ کند.

چهارم: روح مرحوم انصاری {همدانی} زنده است و به درد رفقا و عاشقان راه و طریق خدا می‌رسد و بدانان اعانت می‌نماید. روح انصاری پس از مردن قدرتش بیشتر است، چون از لباس عالم کثرت و غشّ طبیعت خلع شده و به تجرّد صِرف ابدی رسیده است. در این صورت بهتر و بیشتر و عالی‌تر در صدد تکمیل رفقای سلوکی خود برمی‌آید. آیا وی که در زمان حیاتش با آن سعه و گسترش، مراقب و مواظب حال رفقا در خواب و بیداری، در حضور و پنهان، در غیب و عیان، در سفر و حضر بود، با آنکه گرفتار عالم طبع و بدن و طبیعت بود، بعد از مرگش که مسلماً تجرّدش قوی‌تر و احاطه‌اش افزون‌تر و علمش فراوان‌تر است، رفقا را بهتر و بیشتر اداره

نمی‌کند؟! در این صورت رجوع به غیرانصاری، هتک حرم انصاری و شکستن حریم اوست که گناهی است نابخشودنی.

پنجم: خود مرحوم انصاری استاد نداشت و همه شنیده‌اند که می‌فرمود: من استاد نداشتم و این راه را بدون مربّی و راهنما پیمودم؛ و در صورتی که خود آن مرحوم که همه شما به استاد بودن و بالاخصّ به آدم‌شناس بودن او اعتراف دارید، اینچنین بود؛ چگونه شما استاد می‌خواهید؟! مگر کاسه از آش داغ‌تر ممکن است؟!»

این آقای محترم ساکن کربلا بوده و اخیراً برای زیارت به تهران آمده بودند و با رفقای تهرانی حشر و نشر عمیق داشتند و سپس به کربلا مراجعت نمودند؛ و عرض شد که: از ملازمین مرحوم آقا سید عبدالغفّار مازندرانی بوده‌اند...

باری، آن دعوا که از آن شخص محترم در تهران برخاست، بعضی از رفقای تهرانی که هم دارای اعتبار سلوکی بوده و هم اخیراً با او نسبت خویشاوندی سببی پیدا نموده بودند، وی را تأیید و در نشست‌ها و گفتگوها داد سخن از عدم احتیاج به استاد را می‌دادند؛ و علاوه بر این، مخالفت شدید با دو امر دیگر داشتند:

یکی عدم نیاز، بلکه عدم صحّت، بلکه غلط بودن ذکر و ورد و فکر و محاسبه و مراقبه.

دوّم: غلط بودن ریاضت‌های مشروعه و هرگونه التزامی در کیفیت و کمیت غذا و صیام و صلوة لیل و أمثال ذلک؛ و با بیان‌های شیرین و جاذب و جالب و مفصّل و طولانی که بعضاً چند ساعت متوالی طول می‌کشید، می‌خواستند این مطلب را به کرسی بنشانند.

حقیر سنّم در زمان رحلت آیت‌الله انصاری سی و پنج سال بود و آنان نسبت به من حکم پدرم را داشتند و بسیار مسن‌تر و پیرتر بودند و از طرفی در مجالس هم غالباً سکوت اختیار می‌کردم و فقط گوش می‌دادم و اصولاً حال و مجال جنجال را نداشتم و شاید هم قدری نسبت به آنان روی حساب سابقه، احترام قائل می‌شدم؛ اینها موجب آن شد که: مجالس طُرّاً و کلّا در تحت نفوذ ایشان قرارگرفت و بعضی از معمّمین که با حقیر هم نسبت سببی داشتند و برخی از رفقای بازاری؛ همگی شیفته آن سبک و اسلوب شدند.

البتّه کراراً و مراراً هم نسبت به آن دو مرد محترم و بعضاً نسبت به بعضی دیگر از آنها اجمالاً تذکر می‌دادم که: این سبک صحیح نیست و نیاز به استاد و داشتن ذکر و فکر و مراقبه، از

ارکان سلوک است و بدون آن قدمی را نمی‌توان فراتر نهاد. گرم کردن مجالس با دورهمی‌های شب تا صبح و خواندن اشعار حافظ و ذکر خوبان و سرگذشت طالبان و سپس شام خوردن و باز مشغول بودن به همین‌گونه امور تا پاسی طولانی از شب و بدون تهجّد خوابیدن و تنها به نماز صبح فریضه قناعت نمودن، دردی را دوا نمی‌کند و مانع و سدّی را از جلو پای سالک برنمی‌دارد.

البتّه این مجالس خوب است در صورتی که توأم با دستورات عمیق سلوکی از مشارطه و مراقبه و محاسبه باشد، به طوری که سالک را در بازار و کنار ترازو و در معاملات تجارتی و سائر امور، همچون این مجالس بانشاط و مراقب گرداند؛ نه آنکه بدون تعهّد و التزام باطنی، صبح دنبال کار رود و با بعضی از معاملات ربوی و بانکی و عمل به چک و سفته و یا خدای‌ناکرده عدم عمل صحیح و راستین در هنگام کار و گیرودار بازار، خود را به دریا زده و هرگونه کاری را با فعالیت خود انجام دهد؛ آنگاه به حضور در جلسه شب‌ها دلخوش باشد. این راه غلط است و جز اتلاف عمر و سرگرمی به بعضی از امور دلپسند همانند سایر طبقات، حاوی هیچ‌گونه مزیتی و فضیلتی نیست.

حقیر برای یک از سرشناسان و مدبّران امور آن مجالس ـ و نه برای همه و یکایک از افراد ـ مطلب را روشن ساخته و توضیح دادم، گرچه در بعضی از مجالس ـ که مرحوم رفیق و دوست شفیق و عاشق حقیقی امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَام» و آن مرد پیر شوریده آشفته آلفته دلخسته در بندبسته: حاج مشهدی هادی خانْصَنَمی ابهری که در نشست‌ها خواندن قرآن و تفسیر را دوست می‌داشت و از حقیر طلب می‌کرد که تفسیر بگویم ـ در ضمن بیان تفسیری کراراً و مراراً به تمام نقاط ضعفِ رویه و افکار آقایان به طور اجمال و کلّی اشاره می‌نمودم و البتّه این تفاسیر به گوش همه می‌رسید و اتمام حجّت برای همگی می‌شد؛ از جمله در مرّات عدیده آن ادلّه پنج‌گانه را ردّ نموده و بر همه ثابت شد که آنچه را که حقیر می‌گویم صحیح است.

امّا پاسخ اشکال اوّل این است که: درست است که امام زمان «عَجَّلَ‌اللّٰه‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» زنده و حاضر و ناظر به همه اعمال است و طبق عقیده و ایمان شیعه دارای ولایت کلّیه الهیه است و تکویناً و تشریعاً در مصدر ولایت و آبشخور احکام و جریان امور می‌باشد ولی آیا این اعتقاد و عقیده باید راه ما را به استاد ببندد؟! و بدون هیچ دستور و تبعیتی از ارشادات او در راه

سیر و سلوک خود به مقصد برسیم؟! و فقط و فقط از امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» که غائب از نظر ماست و به صورت ظاهر هم به او دسترسی نداریم استمداد نماییم؟!

چرا ما در سایر امور این کار را نمی‌کنیم؟! چرا در خواندن حدیث و تفسیر و فقه و اصول و تمام علوم شرعیه از حکمت و اخلاق دنبال استاد می‌رویم و بهترین و عالی‌ترین استاد ذی‌فنّ را اختیار می‌نماییم و سال‌های سال بلکه یک عمر در تحت تعلیم و تدریس او بسرمی‌بریم؟!

اگر وجود امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» ما را از استاد بی‌نیاز می‌کند، چرا در این علوم بی‌نیاز نمی‌کند؟ شما که معتقدید و ادّعا می‌کنید: امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» به تمام جهان و جهانیان و جمیع علوم و اسرار و به غیب ملک و ملکوت احاطه علمیه بلکه احاطه وجودیه دارد، چرا در اینگونه از علوم وی را فاقد احاطه می‌پندارید؟! آنگاه با هزاران رنج و شکنجه و سفرهای طولانی به نجف اشرف و زندگی‌های ساده خردکننده و گذراندن سالیان متمادی در گرمای سوزان نجف و تنفّس عَجّه‌ها و بادهای مسموم که طبقات رَمْل و ماسه بادی را از زمین برمی‌دارد و بر روی هوا حمل می‌کند و آسمان را غبارآلود و مانند شب سیاه تاریک می‌نماید و با زندگی در سرداب‌های عمیق چهل پلّه‌ای و بیست و پنج پلّه‌ای و دوازده پلّه‌ای بسرمی‌برید و تحصیل علم می‌کنید تا متخصّص و مجتهد و فیلسوف و مفسّر و محدّث و ادیب بارع گردید؟!

شما در خانه‌های خود بنشینید و از راه توسّل به امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» اینگونه علوم را کسب نمایید! بسیار بهتر و ساده‌تر و آسان‌تر است. آیا علوم باطنیه و عقاید و معارف و اخلاق و کریوه‌های صعب‌العبور عالم توحید و نشان دادن مُنجیات و مهلکات راه و ارائه طرق تسویلات شیطانیه و کیفیت تخلّص از آن و شناخت حقیقت ولایت و درجات و مراتب توحید در ذات و اسم و صفت و فعل و أمثالها مهم‌تر است، یا خواندن صرف و نحو و ادبیات و فقه و تفسیر و حکمت؟! همه می‌گویید: «آنها مهم‌تر است، زیرا تمام سعادت و تمام شقاوت انسان به آنها وابسته است.»

در این صورت می‌پرسیم: چگونه از امام زمان«عَجَّلَ اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ»، کار در این امور غیرمهمّه و این علوم ظاهری و سطحی برنمی‌آید و برای آن شما مدرسه‌ها و مسجدها و کتابخانه‌ها می‌سازید و رنج سفرهای خطیره را بر خود می‌کشید و امّا از او در آن امور اهمّ و

ادقّ و اعظم کار ساخته است و بدون هیچ سبب و وسیله‌ای بدان فائز می‌گردید! هیچ چاره‌ای ندارید که یا باید بگویید: در هر دو جا کاری از امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» ساخته نیست و یا در هر دو جا ساخته است؟!

امّا حلّ مسئله این است که: همه امور و شئون به دست مبارک اوست، اما این امر، سنّت اسباب را تعطیل نمی‌کند؛ همچنان که همه امور به دست خداست و این مستلزم تعطیل سلسله اسباب و مسبّبات نیست، زیرا خود اسباب و مسبّبات هم تحت احاطه گسترده عالم توحید و ولایت است. دنبال علم رفتن چه در امور ظاهریه فقهیه و چه در امور باطنیه وجدانیه، هر دو تحت احاطه تکوینیه و تشریعیه می‌باشند.

علی‌هذا دنبال استاد رفتن و در تحت سیطره و تربیت وی درآمدن، نه آنکه منافاتی با ولایت آن حضرت ندارد، بلکه مؤید و ممدّ و امضاءکننده آن نهج و آن طریقه نزول نور از عالم توحید به این عالم است.

اگر بی‌نیاز بودن از استاد در علوم معرفتی با منطق شما تمام بود، لازم بود در جمیع صنایع و حِرَف از نجّاری و بنّایی و پزشکی و داروسازی و معدن‌شناسی و سائر علوم طبیعی، مردم به دنبال استاد نروند و با توجّه به حیطه عظیمه ولائیه امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» رفع مشاکل خود را بنمایند. آیا هیچ انسانی حتّی وحشی‌های جنگل بدین سخن ملتزم می‌شوند و می‌توانند آن را برنامه زندگی خود قراردهند؟!

امّا پاسخ اشکال دوّم: درست است که هرکس در تبعیت استاد درآید، در راه و مَجری و ممشای نفْس او درمی‌آید، ولی اگر خود به خود کاری را بکند از ممشی و مجرای نفس خودش کاری را کرده است. حال سخن فقط در این است که: کدامیک افضل است و انسان را به مقصود می‌رساند؟

ولایت و نفْس استاد، روحانی و ملکوتی است و نفس سالک راه‌نرفته، آلوده و خراب. اگر در ولایت استاد درآید، نفس استاد در وجود سالک رهبر می‌شود، و اگر به اراده و اختیار خود عمل نماید، خودش با همین آلودگی رهبر خودش است و فرض این است که: سالک است نه مرد کامل، راه‌رو است نه راه‌رفته، بنابراین خواسته‌هایش طبق نفس امّاره و تسویلات شیطانی است.

غرور و استقلال وی همچون غرور و استقلال نفس بهیمیه است که می‌زند و می‌برد و می‌شکند و خراب می‌کند، همچون ستور و اسب بدون افسار؛ ولی استاد به او دهنه می‌زند، لگام می‌زند، پالان می‌نهد، رکاب درست می‌کند و برای سواری دادن آماده‌اش می‌سازد.
نرُن‌ها، شاپور ذوالاکتاف‌ها، هیتلرها، بلعم باعورها و بالأخره مستکبران هر عصر و زمان با نیروی استقلال نفسانی خود کار کردند و از تبعیت استاد و مربّی اخلاقی بیرون بودند و جهانی را به آتش و خون و نفس امّاره و جهنّم گداخته کشیدند، امّا همین‌ها که در تحت ولایت و مجرای نفسانی استاد درآمدند، غرورشان شکست، استبدادشان در هم فروریخت و مانند سلمان فارسی و رُشَید هَجَری و ابراهیم أدهم و أمثالهم شدند.
معاویه با حُجْر بن عَدی هیچ فرقی نداشت، جز آنکه او به اراده خود مستقلّا کار می‌کرد و این خود را در تحت تربیت استاد قرارداد. آن شد دوزخ و این شد رضوان.
آیا مسئله شیطان و غرور و جهنّم و آیات قرآنیه، غیر از مسئله استقلال‌طلبی و یا در تحت تعلیم و تربیت درآمدن است؟!
امّا پاسخ اشکال سوّم: درست است که خداوند بالغریزه و بالفطره نیرویی در انسان نهاده است که می‌تواند با عالم غیب متّصل شود و رابطه برقرارنماید، ولی آیا این نیرو در جمیع مردم عالم بالفعل موجود است؟! و یا باید در اثر تربیت و تعلیم استاد، این قابلیت به فعلیت رسد؟ و این استعداد بروز و ظهور نماید؟ و این غنچه نهفته تو در توی عمیق، شکوفا گردد؟
آیا همه مردم جهان از عالم و عامی، عالی و دانی، دارای این قدرت هستند که بتوانند از عالم غیب حقائق را بگیرند؟ یا نه، در میلیون‌ها نفر یک نفر هم پیدا نمی‌شود؟ در این صورت احاله به عالم غیب، غیر از احاله به شیطان و خاطرات ابلیسیه در طی طریق و به اوهام و افکار جنّیان متمرّده و تسویلات ضالّه و مضلّه نفس امّاره ثمر دیگری دربردارد؟!
راه کسب احکام در زمان غیبت، طریقه مألوفه فقهاست و باید عامّه مردم از راه تعلیم و تعلّم و تدریس و تدرّس و بیان روایات ائمّه معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» احکام را اخذ کنند و به اعمال و وظایف خود رفتار نمایند. طبق ادلّه قطعیه و شواهد یقینیه مطلب از این قرارست و به ضرورت مُسَلَّم اجماع مسلمین و همه شیعه، راه منحصر به فرد است. برای عامّه مردم ابداً چاره‌ای جز

رجوع به علماء و فقهاء نیست، وگرنه در کام شیطان فرورفته و لقمه چربی برای یکبار بلعیدن او می‌شوند.

امّا پاسخ اشکال چهارم: این استدلال صد در صد همان استدلال عُمر است که گفت: «پس از رسول خدا، احتیاج به امام زنده نداریم. سنّت رسول خدا در دست است و کتاب خدا برای ما بس است: حَسْبُنَا کِتَابُ اللّه[1]، کَفَانَا کِتَابُ اللّه» اگر روح انصاری پس از مرگ در تدبیر امور عالم ظاهر کافی بود و نیاز به استاد زنده وارسته پیراسته از هوای نفس گذشته نبود، چرا رسول خدا «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» اینهمه توصیه و سفارش و بیان و خطبه درباره رجوع به حضرت أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» ایراد فرمود؟ چرا آن گروه انبوه را در مراجعت از حجّة‌الوَداع در هَجیر تابستان در جُحْفَه در سرزمین غدیر خم معطّل کرد و آن خطبه غرّا و شیوا را قرائت فرمود؟ آیا روح آیت‌اللّه انصاری قوی‌تر است یا روح رسول‌اللّه؟!

چرا أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» وصیت به امام حسن مجتبی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نمود؟ و چرا هریک از امامان وصیت به امام زنده‌ای نمودند و تا امروز هم ما قائل به امام زنده هستیم و برآورده شدن حاجات و توسّلات و تدبیر امور عالم به دست ولی‌اللّه المُطلق الاعظم حجّت بن الحسن العسکری «أَرْوَاحُنَافِدَاهُ» می‌باشد؟ به طوری که توسّل به هر امام و هر ولی متوقّی به آن حضرت برمی‌گردد و رتق و فتق امور به ید مبارک اوست.

چرا هر پیامبری برای خود جانشین معین نمود؟ کافی بود که به تمام امّت بگوید: «من که از دنیا رفتم، روحم قوی‌تر می‌شود، نفسم مجرّدتر می‌گردد و بهتر از زمان حیات به درد شما می‌رسم و شما را در معارج و مدارج کمال بالا می‌برم. شما حقّ ندارید به احدی از اعاظم معنوی و روحی امّت من رجوع کنید! بلکه دعا کنید تا من زودتر بمیرم و تجرّدم افزون گردد تا بهتر و صاف‌تر و پاکیزه‌تر شما را تربیت کنم!»

شما را به خدا سوگند! مگر مُفاد و مرجع آن گفتار غیر از این است؟! مگر لُبّ و شکافته سخن عمر غیر از این بود؟!

عزیزم! به ادلّه فلسفیه و براهین حِکمیه و مشاهدات عینیه و روایات و احادیث وارده، ثابت است که تمام مردگان بدون استثناء پس از مرگ تجرّدشان بیشتر می‌شود، یعنی بیشتر در فنای

---

۱. امالی مفید / ۳۶.

توحید در ذات متوغّل می‌گردند؛ و این مستلزم انصراف از عالم طبیعت است و حتّی از عالم مثال و صورت.

به همین جهت، برهان قطعی، قائم است بر لزوم امام و مربّی زنده تا روز قیامت. اگر شما با مربّی زنده تماس نداشته باشید و طبق دستورات وی رفتار ننمایید و تا روز قیامت به انتظار آن بنشینید که روح حضرت موسی بن جعفر «عَلَیْهِمَاالسَّلَام» شما را تربیت کند، دست‌خالی و حسرت‌زده و ندامت‌کشیده از دنیا می‌روید! کال و ناپخته می‌مانید! و ناخودآگاه در کام نفس امّاره و شیطان فرومی‌روید! و می‌پندارید ترقّی کرده‌اید! امّا گرفتار عقوبت خداوندی در دنیا: «سَنَسْتَدْرِجُهُم مِنْ حَیثُ لَا یعْلَمُونَ»[1] خواهید شد!

شما چرا پس از رحلت مرحوم انصاری «قَدَّسَ‌اللّه‌سِرَّهُ» منتظر افادات و افاضات وی می‌باشید؟! مگر از زمان هبوط حضرت آدم «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» هیچ روحی بهتر و قوی‌تر و مجرّدتر نیامده است؟! چرا به حضرت نوح «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» نمی‌گرایید و نمی‌گویید: «او تجرّدش پس از مرگ بهتر است، ما را بهتر اداره می‌کند، چه نیازی به مربّی زنده داریم؟!» چرا به حضرت موسی و حضرت عیسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِمَاالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» متوسّل نمی‌شوید؟! مگر آنان از پیامبران اولواالعَزم «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِ‌وَعَلَیْهِمُ‌الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» نبوده‌اند؟!

دلیل روشن و قطعی بنده این است که: از زمان ارتحال آیت‌اللّه انصاری که در ۲ ذوالقعده ۱۳۷۹ هجری قمری واقع شد تا امروز که روز ۲۴ شهر رجب‌المرجب سنه ۱۴۱۲ می‌باشد و سی و سه سال می‌گذرد، آیا برای نمونه یک نفر شخص موحّد تربیت کرده‌اید؟! یک نفر که از عالم مثال و عقل عبور نموده و به تجلّیات ذاتیه رسیده باشد تربیت کرده‌اید؟! لطفاً نشان دهید که بسیاری از شیفتگان وادی حقیقت اینک در به در و کوی به کوی دنبال یک چنین انسانی می‌گردند! پس بدانید که این راه، راه غلط است؛ و این طریق جز راه ظلمت چیزی نیست! مسئولیت جمعی را برعهده گرفتن و آنان را یله و رها ساختن و بدون مربّی و آموزنده به دست اختیار و اراده خویشتن سپردن، جز تضییع نفوس قابله و باطل ساختن موادّ مستعدّه، آیا چیز دگری می‌تواند همراه خود داشته باشد؟!

---

۱. سوره اعراف / ۱۸۲. (به تدریج، از جایی که نمی‌دانند گریبانشان را خواهیم گرفت.)

و امّا پاسخ اشکال پنجم: از بیانات حضرت آقای انصاری استفاده می‌شود که خدمت بزرگانی رسیده‌اند، از جمله مرد شوریده‌ای که به همدان می‌آمده و از کوه الوند گیاه‌های خاصّی را می‌چیده و جمع‌آوری می‌نموده است؛ و نزد بعضی از شاگردان مرحوم آیت‌اللّه حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی «قَدَّسَ‌اللّه‌تُرْبَتَهُ» همچون حاج آقا سید حسین فاطمی و آقا حاج سید محمود رفته و مذاکراتی داشته است.

علاوه، طریق آن مرحوم در بَدو امر صحیح نبوده است؛ خود ایشان به حقیر فرمودند: «من که به قم برای تحصیل مشرّف شدم، بنایم مبارزه با اهل عرفان بود و با یک نفر از معروفین همدان که مدّعی این مطالب بود سخت درافتاده بودم. چون به قم رفتم مدّتی برای تسخیر ارواح و تسخیر جنّیان ریاضت کشیدم، ولی خداوند مرحمت فرمود و مرا در میان راهِ گمراهی نجات داد و به سوی حقّ و حقیقت و عرفان الهی رهنمایی فرمود. این خواست خدا بود که بر این بنده ضعیف منّت نهاد.» و اضافه فرمودند: «هر کس با جنّیان سر و کار داشته باشد، گرچه با مسلمانان آنها باشد، بالأخره کافر از دنیا خواهد رفت.»

می‌فرمودند: «پس از آنکه خداوند به من نشان داد که آن روش، غلط است و راه حقّ، عشق به خدا و عبودیت اوست، من دست تنها ماندم، هیچ چاره‌ای نمی‌دانستم. صبح‌ها به کوه‌ها و بیابان‌ها می‌رفتم تا غروب آفتاب، تنها و تنها. مدّت چهل پنجاه روز بدین منوال متحیر و سرگردان بودم تا اضطرار به حدّ نهایت رسید و خواب و خوراک را از من ربود؛ در این حال بود که بارقه رحمت بر دلم خورد و نسیم زلال از عالم ربوبی مرا نوازش داد تا توانستم راه را پیدا کنم.»

تازه این ابتدای پیدا نمودن راه بود که باب مکاشفات بر ایشان باز شد و بالأخره به مقصد رسیده و دارای توحید ذاتی الهی شدند.

ولی با چه خون دل‌ها و مشکلات که فقط رفقا و ارادتمندان همدانی ایشان می‌دانند، تازه ایشان در عنفوان رشد و کمال روحی و تازه به ثمر نشستن درخت تجرّد تامّ و توحید کامل یعنی در سنّ پنجاه و نه سالگی رحلت نمودند[1] که تحقیقاً اگر در سلوک خود به استاد کاملی

۱. علّامه سید محمدحسین تهرانی: ایشان {آقای انصاری همدانی} در اثر فشار و شدّت عشق و شوق وافر به لقاء حضرت حقّ متعال و سپس درخواست و طلب فناء در ذات احدیت و نداشتن راهنما و استاد و رهبر، چون به نظریه خود

می‌رسیدند، تمام این مشکلات را از جلوی راه ایشان برمی‌داشت و مرگشان را مانند سایر بزرگان مانند مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی و حاج شیخ محمد بهاری همدانی و آقا حاج میرزا علی آقا قاضی از هفتاد به بالا و هشتاد می‌رسانید.

بهترین دلیل بر لزوم استاد این است که خود آن مرحوم می‌فرمود: «من در قم هرچه دنبال استاد گشتم، استاد کامل و واردی را که به درد من برسد و راه چاره را به من نشان دهد نیافتم، فلهذا بیچاره شدم و بیچارگی و اضطرار دست مرا گرفت.»

اگر در آن وقت در بلده طیبه قم استادی را می‌یافت، بدون تأمّل به او رجوع می‌کرد. خود آن مرحوم می‌فرمود: «در آن هنگام مرحوم آیت‌اللّه حاج میرزا جواد آقا {ملکی تبریزی} از دنیا رحلت نموده بودند.»

و اگر استاد لازم نبود، چطور مرحوم انصاری خود را استاد طریق می‌دانست و دستور می‌داد؟!

به حقیر دستوراتی در نجف اشرف ـ که برای زیارت مشرّف بودند ـ دادند و در مدّت اقامت حقیر در نجف ـ پس از ملاقات با ایشان که چهار سال طول کشید ـ و پس از مراجعت حقیر به تهران ـ که تا ارتحالشان سه سال طول کشید ـ پیوسته به حقیر دستوراتی می‌دادند؛ حتّی از اوراد وارده که جز به مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ حسنعلی نجابت و حجّت‌الاسلام آقای سید عبداللّه فاطمی شیرازی به کسی نداده‌اند، به حقیر داده‌اند.[1]

عمل می‌کرده‌اند دچار کسالت قلب شدند و چون خودشان طبیب قدیمی بودند، پیوسته از گیاهان و عقاقیر مفید و مروّح قلب استفاده می‌نمودند.

یک سال مانده به آخر عمر شریفشان برای مدّت یک ماه به تهران آمدند و به حقیر فرمودند که: برایشان از دکتر اردشیر نهاوندی که متخصّص قلب بود وقت گرفتم. چون ایشان را تحت معاینه دقیق خود قرارداد، از جمله گفت: «این قلب بیست سال است که در تحت فشار شدید عشق واقع است. آیا شما خاطرخواه بوده‌اید؟!»

فرمودند: «بلی!»

پس از آنکه بیرون آمدیم به حقیر فرمودند: «عجب دکتر دقیق و بافهمی است! او درست تشخیص داد؛ امّا فهم آنکه این خاطرخواهی برای چه موردی بوده است، در حیطه علم او نیست.»

ما در همدان کراراً روزهای جمعه که با ایشان برای غسل جمعه و تنظیف به حمّام‌های عمومی می‌رفتیم، بدن ایشان به قدری ضعیف و نحیف بود که جز استخوان چیز دیگری نبود... روح مجرد / ۵۳.

۱. روح مجرد / ۴۰.

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): یکی از رفقاءِ سابقِ حضرت آقا سید هاشم حدّاد مکرّر از حقیر درخواست می‌کرد تا واسطه شوم و حضرت علّامه والد ایشان را در زمره شاگردان سلوکی خود درآورند.

بنده درخواست ایشان را به والد معظّم منتقل نمودم.

ایشان فرمودند: «یکی دو ماه صبر کنند.»

پس از گذشت دو ماه، این آقا خواست خود را دوباره مطرح نمود.

حضرت علّامه، با اینکه ایشان طلبه نبود فرمودند: «به ایشان بگویید: کت بلندی که تا پایین زانوی ایشان را بگیرد پوشیده و شب‌کلاه نیز بر سر بگذارد.»

حقیر که پیام علّامه والد را به ایشان رساندم، گفت: «چشم! به خیاطی سفارش می‌دهم تا بدوزند.»

حضرت آقا فرمودند: «اگر ایشان را با شب‌کلاه و کت بلندی که یک وجب از زانو پایین‌تر است، دیدید به من بگویید!»

بعد از گذشت سه ماه آن آقا را در حرم مطهّر با شب‌کلاه و کت بلند دیدم، البتّه کتی که تا پایین زانوی ایشان نبود، لذا از بیم اینکه مبادا حضرت علّامه والد ایشان را با حدّت و تندی از خود طرد کنند، وقتی از بنده پرسیدند، خدمت ایشان اجمالاً عرض کردم: آقا جان! ایشان کت بلند پوشیده‌اند!

والد معظّم تأمّلی کرده و فرمودند: «باز هم صبر و تأمّل کنید!»

دو ماه دیگر گذشت و ایشان را دوباره دیدم و درخواست خود را دوباره تکرار کردند و گفتند: «کت بلند پوشیدم و شب‌کلاه نیز بر سر گذاشتم!»

پس از مدّتی علّامه والد فرمودند: «به ایشان بگویید: در سیر و سلوک، ارادت شرط است، شرط تأثیر ذکر ارادت است و شما به حقیر ارادت ندارید.»

و بنده عین این پیغام را به ایشان رساندم.[1]

ج: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی: حضرت علّامه والد درباره ادب رفتاری سالک با استاد می‌فرمودند: «محبّت سالک باید چنان تامّ و تمام باشد که مهرورزی او به استاد، به فرزندان و

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۴۸.

جمیع متعلّقات نیز سرایت کند و آنان را از جان دوست بدارد، حتّی گربه خانه استاد نیز از محبّت او سهم ببرد!»...

حقیر سیزده چهارده ساله بودم که همراه حضرت علّامه والد به عتبات عالیات مشرّف شدیم. روزی در منزل {استادم} حضرت آقا سید هاشم حدّاد با یکی از اقارب بسیار نزدیک ایشان روبرو شدم که محاسن خود را تراشیده بود.

مرحوم حدّاد به علّامه والد رو نموده و به قصد نهی از منکر به کنایه فرمودند: «ایشان برای امام حسین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» غذا می‌پزند، برای امام حسین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» دیگ‌ها بار می‌گذارند، برای امام حسین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» ریش می‌تراشند.»

حقیر از روی دلگیری و انتقاد خدمت والد معظّم عرض کردم: مگر ایشان از نزدیکان حضرت آقای حدّاد نیستند؟ چرا همانند حضرت آقای حدّاد ملتزم به جمیع احکام شرع نمی‌باشند؟

گذشت تا وقتی که از محضر ایشان بیرون آمدیم، در راه تشرّف به حرم، علّامه والد رو کردند به بنده و فرمودند: «آقا سید محمدصادق! درست است که آن عمل، حرام بوده و عقاب دارد، ولی نباید شأن و منزلت آنان را در نظر تو پایین بیاورد و مایه بی‌احترامی به ایشان شود، چرا که آنان، انتساب به آقای حدّاد دارند.»[1]

د: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی: روزی در محضر حضرت علّامه والد بودیم شوهر یکی از مخدّرات گفت: «عیال ما تقاضا دارد که او را بپذیرید»، ولی ایشان با تندی ردّ کردند.

بعد از مدّتی آن شخص، حقیر را جهت همین امر واسطه قرارداد و بنده پیام ایشان را به علّامه والد رساندم، امّا ایشان باز هم نپذیرفتند و فرمودند: «آقا جان! این خانم تسلیم است؟ اگر شوهر او تجدید فراش کند، آرام می‌نشیند یا غوغا بپامی‌کند؟»

حقیر که آن مخدّره را می‌شناختم و می‌دانستم که روح تسلیم در او نیست و در برابر این امور تاب نمی‌آورد، عرض کردم: نه، ایشان داد و فریاد کرده و غوغا بپامی‌کند!

فرمودند: «سلوک که تنها ذکر گفتن نیست، سلوک، تسلیم بودن و گردن نهادن به ما جاء به النّبی «صَلَّىاللَّهُعَلَيْهِوَآلِهِوَسَلَّمَ» است. سلوک، تسلیم حقّ بودن است. هرچه به او گفتند،

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۸۵.

بگوید: چشم! در پیشگاه خدا عبد مملوکی باشد که... نه اینکه به احکام خدا که موافق هوای او نیست اعتراض کرده و داد و بیداد کند.»[۱]

۵: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی: از میان اصنافی که برای تهذیب و طی مراتب معنوی خدمت ایشان می‌رسیدند، به تربیت سادات و ذرّیه حضرت رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» اهتمام و عنایت خاصّی داشتند و ایشان را از غیرسادات بیشتر می‌پذیرفتند، زیرا به حکم قاعده وراثت، کمالات و فضائل اجداد طاهرین آنان و استعداد ادراک توحید در آنان، بیشتر موجود است.

از مرحوم آقای قاضی نقل شده است: «بیشتر سالکانی که عشق و محبّت خدا در دل آنان طلوع کرده و بالأخره آنان را به وادی فناء و نیستی کشانده است، از سادات بوده‌اند.»

و همچنین به تربیت طلّاب معزّز و اهل علم عنایت خاصّی داشتند و تحصیل علم دین را ممدّ راه خدا می‌شمردند.

و نیز به تربیت و سیر جوانان راغب بودند و آنان را بهتر می‌پذیرفتند.

جوانی بود از قم و از خانواده‌ای متموّل و متمکن که او را برای تحصیل به انگلستان روانه کرده و پول هنگفتی را برای مخارج آن جوان می‌فرستادند، به گونه‌ای که در اوج ناز و نعمت زندگی می‌کرد و چند سال در آنجا مانده بوده، ولی نهایةً از آنجا فرار کرده و به ایران آمده بود و بیست و اندی سال سن داشت.

آن جوان می‌گفت: «در خارج، هر شب با دختری زیبا و صاحب‌جمال همراه می‌شدم ولی ناگهان آنان را به صورت برزخی مانند سگ، خوک یا میمون می‌دیدم و لذا از آنان بیزار شده و از دست آنها فرار می‌کردم! دوستانم به من می‌گفتند: تو دیوانه شده‌ای، ولی من حقیقةً آنها را به صورت حیوان می‌دیدم.»

بسیار نورانی بود و مکاشفات عجیبی داشت. وقتی به او نگاه می‌کردیم گویا به تماشای الماس درخشانی نشسته‌ایم که لایه‌ای نازک از گرد و غبار بر آن جوهر لطیف نشسته که اگر کنار برود، لمعات و انوار آن، فضای اطراف را روشن می‌سازد.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۰۲.

حقّاً عجیب است. شخصی در اوج جوانی و زمانی که شعله‌های شهوت در وجود او زبانه می‌کشد و اسباب فسق و فجور برای او مهیا است، در آن تاریکی کفر این چنین پاک بماند!

باری، این جوان در مراجعت به ایران، خدمت حضرت علّامه والد رسید و به ایشان بسیار علاقه‌مند شده بود؛ و از عرفان و سلوک، سخن می‌گفت و طالب لقاء حضرت پروردگار بود و والد معظّم نیز آن جوان را بسیار مستعدّ یافته بودند.

روزی، وقتی به منزل تشریف آوردند در بین خانواده فرمودند: «جوانی را دیدم بسیار بسیار خوب و قابل و مستعدّ و اگر در میدان سلوک قدم بگذارد، خدا می‌داند چه بهره‌هایی نصیب او می‌شود.» و بالجمله از قابلیت و استعداد آن جوان خیلی اظهار خرسندی و سرور نمودند.

أمّا متأسّفانه ارتباط این جوان با حضرت علّامه والد «قُدِّسَ سِرُّهُ» ادامه نیافت! روزی به همراه میزبانش که شخص وجیهی بود، خدمت والد معظّم رسیدند و این جوان سخن از عرفان و مسائل آن به میان آورد که آن شخص، پیش‌دستی کرد و به وی گفت: «ما که از این عرفان چیزی نمی‌فهمیم و...» و مطالبی از این قبیل بیان نمود و گویا دوست داشت که وی به این مسائل علاقه‌مند نباشد.

و گمان حقیر این است که این آقا در قطع رابطه آن جوان با حضرت علّامه مؤثّر بود.

بعداً بار دیگری که خدمت حضرت علّامه والد رسید، عرض کرد: «آقا! به نظر شما، از شما دستور گرفته و تحت تربیت شما قراربگیرم یا نزد آقای فلانی بروم؟»

ایشان فرمودند: «هر جا میل خود شماست، ولی اگر خدمت آقای فلانی رسیدید، دیگر برای گرفتن دستور اینجا نیایید، زیرا در راه سلوک و تربیت نمی‌توان دو نظر انتخاب کرد، یعنی نمی‌توان دو استاد در عرض یکدیگر داشت.» و بالجمله آن جوان رفت و از محضر ایشان بهره‌ای نبرد.[۱]

و: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی: حضرت علّامه والد، شاگردی داشتند که در سلوک، چابک و راه‌رفته بود و نورانیتی کسب کرده بود و به حضرت آقا سید هاشم حدّاد نیز بسیار عشق و محبّت داشت، به شکلی که حالات ظاهریه مرحوم حدّاد همچون رعشه‌ای که به واسطه کهولت سنّ داشتند، در وی ظاهر شده بود و سرش را مانند ایشان ناخودآگاه تکان می‌داد.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۰۳.

اوّلین باری که حضرت آقای حدّاد این شاگرد را دیدند به علّامه والد فرمودند: «آقا سید محمدحسین! من در ایشان چیزی می‌بینم!» کنایه از این که این سالک، تسلیم نیست و روزی سرکشی می‌کند!

این گذشت تا روزی که نفس او طغیان کرد و در یکی از مراحل، از انجام امر حضرت علّامه والد سرباز زد و در اثر این نافرمانی سقوط کرد و از آن پس نورانیت خود را از دست داد و تاریک شد و چنان در ظلمت نفس خود فرورفت که همین شخص عاشق و محبّ حضرت آقای حدّاد، نه تنها عشق و محبّت به ایشان را از دست داد بلکه ایشان را با گستاخی تمام ردّ می‌کرد!

مدّت‌ها بعد آقای حدّاد فرمودند: «فلانی مثل چینی شکسته می‌ماند که اگر آن را بند هم بزنند مانند اوّل نخواهد شد و لذا اگر توبه کند و برگردد باز مثل اوّل نمی‌شود.»[۱]

ز: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی: به خاطر دارم روزی یکی از تلامذه سلوکی مرحوم والد معظّم برای ملاقات با ایشان مراجعه نموده بود. بنده خدمت ایشان عرض کردم: آقای فلانی می‌خواهد خدمت برسد.

فرمودند: «بگویید فعلاً مجال ندارم.»

حقیر جواب ایشان را منتقل کردم ولی آن شخص بدون توجّه به جواب، وارد شده به خدمت ایشان رسید. از قضا مدّت‌ها بعد همین شخص از ارتباط با حضرت والد محروم و منقطع شد.

بنده روزی از ایشان سؤال نمودم: آقای فلانی با اینکه بسیار به شما محبّت داشت به چه دلیل منقطع شد؟

فرمودند: «به واسطه همان یک تمرّد!»

شخص دیگری بود که حالاتی بسیار قوی داشت و واقعاً عاشق والد معظّم بود، ولی پس از مدّتی از ایشان برید و کلّاً منحرف شد.

یک روز ایشان فرمودند: «می‌دانید که ایشان از کجا کارش به انحراف کشیده شد؟ یادتان هست که یکبار بنده عازم سفر بودم و گفتم کسی از رفقا به بدرقه من در فرودگاه نیاید، ایشان آن روز به فرودگاه آمد و از همانجا و با همان تمرّد کارش رو به خرابی گذاشت.»[۲]

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۹۹.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۲۶۴.

۲ـ سید جمال‌الدین گلپایگانی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی برای حقیر نقل کردند که: «در ایام جوانی که تحصیلات ایشان در اصفهان بوده است، استاد و مربّی اخلاق ایشان، مرحوم آخوند کاشی و مرحوم جهانگیرخان قشقایی بوده‌اند و چون به نجف اشرف مشرّف می‌شوند، استادشان مرحوم آقا سید جواد بوده است و می‌فرمودند: او مردی سریع و پرمایه و پرمحتوی بود و می‌گفت: اگر از عالم بالا به من اجازه دهند، در سر چهارراه‌ها، چهارپایه می‌گذارم و بر روی آن می‌ایستم و مردم را به توحید و عرفان خداوندی می‌خوانم؛ و دیری نپایید که به رحمت حقّ پیوست؛ و من به مرحوم آیت‌الله و مربّی اخلاقی: آقای شیخ علی‌محمد نجف‌آبادی رجوع کردم و از او دستور می‌گرفتم.

مدّت‌ها از این موضوع گذشت و من در تحت تعلیم و تربیت او بودم تا یک شب که طبق معمول برای عبادت به مسجد سَهله آمدم، پس از نماز مغرب و عشاء و اعمال مسجد که تقریباً تا دو ساعت از شبْ گذشته طول کشید، همینکه نشستم و دستمال خود را باز کردم تا چیزی بخورم، صدای مناجات و ناله‌ای به گوشم رسید و غیر از من هم در این مسجد تاریک احدی نبود.

این صدا از ضلع شمالی، وسط دیوار مسجد، درست در مقابل و روبروی مقام مُطَهّر حضرت امام زمان «عَجَّلَ اللّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» شروع شد و به طوری جذّاب و گیرا و توأم با سوز و گداز و ناله و اشعار عربی و فارسی و مناجات‌ها و دعاهای عالیة‌المضامین بود که به کلّی حال و ذهنم را متوجه خود نمود.

من نه توانستم یک لقمه از نان بخورم ـ و دستمال همین‌طور بازمانده بود ـ و نه اینکه بخوابم و استراحت کنم و نه به نماز شب و دعا و ذکر و فکر خود برسم، همین‌طور متوجّه و منصرف به او بودم.

صاحب صدا ساعتی گریه و مناجات داشت و سپس ساکت می‌شد. قدری می‌گذشت، دوباره مشغول خواندن و درد دل کردن می‌شد، باز آرام می‌گرفت. سپس ساعتی مشغول می‌شد و آرام می‌گرفت؛ و هربار که شروع به خواندن می‌کرد، چند قدمی جلوتر می‌آمد، به طوری که قریب اذان صبح، در مقابل مقام مطهّر امام زمان «أَرْوَاحُنَا فِدَاهُ» رسیده بود.

در این حال پس از گریه طولانی و سوز و ناله شدید و دلخراش، خطاب به حضرت نموده و این اشعار را خواند:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم   از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم...

و دیگر ساکت شد و هیچ نگفت و در تاریکی چندین رکعت نماز گزارد تا سپیده صبح دمید.

آنگاه نماز را بجای آورده و مشغول تعقیبات و ذکر و فکر بود تا آفتاب دمید. بعد از آن برخاست و از مسجد خارج شد؛ و من تمام آن شب را بیدار بوده و از همه کار و بار خود واماندم و مات و مبهوت وی بودم.

چون خواستم از مسجد بیرون بروم، از سرْخدمه آنجا که اتاقش خارج از مسجد و در ضلع شرقی بود پرسیدم: این شخص که بود؟ آیا شما او را می‌شناسید؟

گفتند: آری! این مردی است به نام سید احمد کربلایی. بعضی از شب‌های خلوت که در مسجد کسی نیست می‌آید و حال و وضعش هم همین‌طور است که دیدید.

من به نجف آمدم و خدمت استاد آقا شیخ علی‌محمد رسیده و مطالب را مو به مو برایشان بیان کردم.

ایشان برخاست و گفت: با من بیا!

من در خدمت استاد رفتم. استاد به منزل آقا سید احمد وارد شد و دست مرا در دست او گذارد و گفت: از این به بعد، مربّی اخلاقی و استاد عرفانی تو ایشان است، باید از او دستور بگیری و از او متابعت بنمایی!»[1]

۳ـ آقا سید هاشم حدّاد

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): یکی از شاگردان حضرت آقا سید هاشم حدّاد علی‌رغم خلوص و عشق وافر به ایشان و طی مراحلی از مسیر قرب، به واسطه ترک ادب و نگه نداشتن حرمت ایشان، به استدراج دچار شده و قدم به قدم سقوط نمود و کارش به جایی رسید که کارهایی می‌کرد که سالکین و مؤمنین عادی نمی‌کردند و در نهایت از نور وجود مرحوم حدّاد محروم گشته و برای همیشه مورد طرد ایشان واقع شد.

---

۱. توحید علمی و عینی / ۲۰.

به عنوان نمونه زمانی این شاگرد در اثر شدّت عشق به ایشان حتّی شب‌ها در منزلشان می‌ماند و اصرار می‌کرد که در همان حجره‌ای استراحت کند که ایشان استراحت می‌کردند و بدین وسیله هم حقّ عیالات ایشان ضایع می‌شد و هم حقّ عیالات خود این شخص،[۱] و مرحوم حدّاد با کمال بزرگواری و سعه صدر تحمّل نموده و به اندرونی نمی‌رفتند و در همان اتاق بیرونی می‌ماندند.

حضرت آقای حدّاد نسبت به این شاگرد حقّ استادی را ادا نمودند و تا حدّ ممکن از نصیحت وی در مواقع حسّاس دریغ ننمودند، ولی چون از حال اطاعت خارج شده و از اوامر ایشان تمرّد می‌نمود، دلسوزی‌های مرحوم حدّاد، دیگر برای او اثری نداشت.[۲]

۴ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

الف: کربلایی احمد تهرانی: بعد از مرگ آقا سید یحیی {سجادی که استاد اخلاق من بود،} در مغازه‌ای شاگردی می‌کردم. روزی به کار خودم مشغول بودم که شخص نورانی و وارسته‌ای که همان شیخ رجبعلی خیاط بود، وارد مغازه شد و فرمود: «داش احمد! چرا به جلسات ما نمی‌آیی؟»

من هم در جواب، این دو بیت شعر را به عرض رساندم که:

دل گفت مرا علم لدنی هوس است ... تعلیم نما، اگر تو را دسترس است!

گفتم که الف گفت دگر هیچ مگو! ... در خانه اگر کس است یک حرف بس است

شیخ فرمود: «یعنی چه؟»

عرض کردم: ما آمده‌ایم تا مظهر جمیع صفات و اسمای الهی شویم که مجموعه همه آنها اللّه است. حکمت و مقصود از آمدن ما در این خلاصه می‌شود که مظهر اللّه بشویم و بس.

شیخ یک نگاهی به قد و بالای من انداخت و گفت: «جل الخالق! دنبال من بیا!» و ما را هم با خودش برد.[۳]

---

۱. آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): البتّه گاهی نیز برای مراعات حقّ خانواده خود، بدنی انشاء می‌نمود و به نزد عیالات خود می‌فرستاد و خودش در نزد مرحوم حدّاد می‌ماند.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۲۶۱.

۳. رند عالم سوز / ۳۹.

ب: دکتر حاج حسن فرشچی (توکلی) از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: جناب شیخ (در عالم کشف و شهود) از فرهاد (همان عاشق معروف شیرین) پرسید: «چرا این عشق را نسبت به خدا نداشتی و نسبت به معشوقه‌ات شیرین داشتی؟»
فرهاد در جواب جناب شیخ با حال افسوس گفت: «من استاد نداشتم!»[۱]
ج: دکتر علی مدرسی (از شاگردان آقا شیخ رجبعلی): سال‌های آخر دبیرستان را در شهرضا می‌گذراندم که رییس فرهنگی به نام آقای گویا به آن شهر آمد و درس فیزیک ما را نیز به عهده گرفت و بعد از چند جلسه پرسش و پاسخ، مرا به منزلش دعوت کرد و گفت: «من استادی به نام شیخ رجبعلی خیاط دارم، او مشخصات تو را به من داده و من اصلاً به خاطر پیدا کردن شما به شهرضا آمده‌ام و درس فیزیک را پذیرفته‌ام تا شما را پیدا کنم.»
بالأخره با اجازه مادرم، مرا به تهران ـ خیابان مولوی ـ کوچه باغ فردوس، به خانه محقّر جناب شیخ برد. در آنجا دکتر گویا از من خواست جلوتر از او به اتاق جناب شیخ بروم.
ایشان به محض دیدن من به دکتر گویا گفت: «درست انتخاب کرده‌ای، همان است!»
آن روز جناب شیخ به من گفت: «شما مثل یک چلچراغی می‌مانید با شعله‌های پراکنده و من بایستی شما را تبدیل به یک کانون نور کنم، کار من همین است.»
یادم هست که آن روز چای آوردند، من طبق معمول روستای خودمان، کمی از چای را ته استکان باقی گذاشتم، جناب شیخ با ناراحتی گفت: «شما تا انتهای چای را بخورید. باقی گذاشتن چای تکبر می‌آورد.»
همان لحظه، احساس گرمای شدیدی در وجودم کردم و فهمیدم که با معلم بزرگی رو برو شده‌ام. درس ما اینچنین آغاز شد و از آن پس، هر هفته به محضر جناب شیخ می‌آمدم.[۲]

۵ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

الف: یکی از شاگردان آیت‌اللّه بهاءالدینی: از آنجا که استاد عزیز و گرانقدرم، حضرت آقای بهاءالدینی زحمت بسیاری برای نجات من کشیدند، علاقه شدیدی به ایشان پیدا کردم.

---

۱. خاطرات جناب شیخ / ۵۰.
۲. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۳.

می‌دیدم که تذکرات لازم و دستورالعمل‌های مفید ایشان، وجود انسان را تبدیل به روشنایی و صفا می‌کند.

پس از مدتی متوجه شدم هرکجا که باشم، ایشان مرا زیر نظر دارند و مراقب اعمال و گفتار من هستند. روزی از آقا اجازه مسافرت خواستم تا به منزل یکی از اقوام در اطراف تهران بروم.

دست ایشان را بوسیدم و خداحافظی کردم. چون به روستای کن در مجاورت تهران رسیدم، طبق معمول، روزی سه جزء قرآن تلاوت می‌کردم، اما قرآن را که می‌گشودم، ادامه روز قبل می‌آمد. روز دوم هم به همین منوال بود. قرآن را عوض کردم، اما روز سوم نیز مثل روزهای قبل ادامه آیات آمد!!

به فکر فرورفتم که چگونه این حادثه پیش می‌آید. جالب‌تر اینکه در تمامی روزهایی که آنجا بودم، کارهای شخصی‌ام به سادگی انجام می‌شد و اسبابش فراهم می‌گشت، مثلاً گاهی که از خانه قصد رفتن به تهران را می‌کردم، همانجا وسیله‌ای سریع و مناسب فراهم می‌شد، در حالی که آن خانه، وسط روستا بود.

حتی روزی برای تنوع و تغییر آب و هوا پیاده از باغ‌ها می‌گذشتم که به رودخانه‌ای که از کنار روستا می‌گذشت، رسیدم.

ناگهان به فکر فرورفتم که عینک من جلد ندارد و اگر از دستم بیفتد آسیب می‌بیند و ممکن است بشکند؛ چه خوب بود جلدی داشت.

ناگهان در چند قدمی‌ام جلد عینکی مناسب و تمیز دیدم.

تمامی این حوادث و اتفاقات، شگفتی مرا بیشتر می‌کرد. حال معنوی و نشاط روحی فراوان و توجه بسیار به دعاها و مناجات نیز بر تعجب من می‌افزود.

سرانجام به قم برگشتم و خدمت آقا رسیدم و بعضی از وقایع و اتفاقات را بیان کردم.

آقا فرمودند: «بله فلان استاد تا نجف اشرف مراقب حال شاگردش بود بلکه آدم شود.»

من از این سخن غرق در بهت و حیرت شدم و برایم معلوم شد که هرآنچه در آن چند روز برایم اتفاق افتاده، همه از توجهات ایشان به بنده بوده است.[۱]

---

۱. آیت بصیرت / ۱۲۵.

ب: یکی از ارادتمندان آیت‌اللّه بهاءالدینی: خدمت آیت‌اللّه بهاءالدینی نشسته بودم، یکمرتبه فرمودند: «به فلانی تلفن کن و بگو: آن ذکر را نگو.»
من تلفن کردم و به آن شخص گفتم، او هم آن ذکر را ترک کرد.
او بعداً گفته بود: «هیچ‌کس از آن ذکری که من بنا داشتم بگویم خبر نداشت.»[۱]

۶ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): جدّ مادری ما، مرحوم حاج آقا معین شیرازی «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» برای حقیر تعریف می‌کردند: «گاهی مرحوم آقای انصاری همدانی در نماز، تنها به مقدار ذکر واجب رکوع و سجود اکتفاء می‌کردند و با اینکه ذکر صلوات عقیب ذکر رکوع و سجده مستحبّ است، صلوات نمی‌فرستادند! روزی خدمت ایشان عرض کردم: آقا! مگر ذکر صلوات در رکوع و سجده نماز مستحبّ نیست؟
فرمودند: مستحبّ است!
عرض کردم: پس شما چرا نمی‌گویید؟
فرمودند: نمی‌توانم! گاهی حالم چنان می‌شود که اگر نماز را ذرّه‌ای بیشتر ادامه دهم، قبض روح می‌شوم!»...
حضرت علّامه والد «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» با اینکه مرحوم آقای انصاری را کامل می‌دانستند، همیشه می‌فرمودند: «این ضربات پی در پی که بر قلب مرحوم آقای انصاری وارد شد و ایشان را از پا انداخت، همه به واسطه نداشتن استاد بود و سبب شد از جهت روحی، فشار بیش از حدّ بر ایشان وارد شود.»
حضرت علّامه والد «قُدِّسَ‌سِرُّهُ‌الشَّرِیفُ» درباره مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ حسنعلی نخودکی «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» می‌فرمودند: «ایشان در راه خدا بسیار مجاهدت نموده و ریاضت‌های شرعی کشیده بودند. گاهی یک شب را با رکوع صبح نموده و گاهی یک شب را با سجده سرمی‌کردند. البتّه ایشان به همان مقدار که زحمت کشیده‌اند، حظّ و بهره خود را برده‌اند، ولی اگر استاد کاملی چون مرحوم قاضی و یا مرحوم حدّاد می‌یافتند، مسلّماً به عالم توحید راه یافته و وارد

---

۱. سیری در آفاق / ۳۴۱.

حرم امن الهی می‌شدند! مرحوم نخودکی در اواخر عمر خود به این معنی تفوّه کرده بودند که: بعد از مرحوم استادشان حاج محمدصادق تخته فولادی، دنبال کسی هستند که از ایشان دستگیری کند!»

...حضرت علّامه والد کراراً از مرحوم قاضی نقل می‌فرمودند: «اگر انسان ثلث آخر عمر را هم به استاد برسد، به مقصودش رسیده است!»[۱]

ب: علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم انصاری همدانی در زمان حیات میرزا علی آقا قاضی شاگردانی داشته و در راه عرفان و توحید حضرت أحدیت سیر می‌داده است.

یکی از شاگردان ایشان که بحمداللّه و المنّة فعلاً در قید حیاتند و قریب هشتاد سال از عمرشان می‌گذرد، جناب صَدیق ارجمند و برادر گرامی، سالک پخته واصل و رهبر راه‌رفته مُجدّ و مشتاق، حاوی أسرار إلهیة، آقای حاج محمدحسن بیاتی همدانی است که در سفر أخیر مرحوم انصاری به أعتاب عالیه در معیت ایشان بوده و جزء شاگردان وی محسوب می‌شده است.

ایشان می‌گویند: «روزی که با مرحوم استاد انصاری و شاگردانشان به کوفه برای أعمال مسجد کوفه می‌رفتیم، در هنگام مراجعت با واگن آمدیم؛ واگن‌هایی دو طبقه که با اسب بر روی ریل حرکت می‌کرد.

حضرت آقای انصاری با همه شاگردان در طبقه اوّل نشستند و من به دلیل پرشدن این طبقه، به طبقه بالا رفتم.

در آنجا فقط یک سید جلیل‌المنزله و عظیم‌القدر و نورانی در صدر واگن نشسته بود. چون چشمش به من افتاد، فرمود: بیا! بیا اینجا!

من سلام کردم و در کنار وی نشستم. از احوال من پرسید و بسیار به من محبّت کرد و گرم گرفت و تا نجف پیوسته با من گفتگو داشت و دستوراتی داد و فرمود: به اینها عمل کن!

من با آنکه تا آن لحظه او را ندیده بودم، چنان شیفته و دلباخته او شدم که قابل وصف نیست!

واگن به نجف رسید، مرحوم آقای انصاری که با شاگردان در طبقه پایین بودند، پیاده شدند و رفتند و من که در طبقه بالا بودم، به دنبال آن سید جلیل که خیلی آرام و آهسته پایین می‌آمد، پایین آمده و از او خداحافظی کردم و رفتم تا خود را به آقای انصاری رساندم.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۴۴.

تا چشم ایشان به من افتاد، فرمود: آیا آن سید را شناختی؟

عرض کردم: نه ولی بسیار عظیم و کریم و عالَمی از عظمت و متانت و تمکین بود!

فرمود: ایشان قاضی است! آیا به تو دستوری هم دادند؟

عرض کردم: آری چنین و چنان!

فرمود: آیا به آن عمل می‌کنی؟

عرض کردم: من چون اینک در تحت ولایت شما هستم، منوط به اذن شماست!

فرمود: أحسنت، راه همین است!»

جناب برادر ارجمند آقای حاج محمدحسن بیاتی می‌فرمایند: «همان تخمی که در آن چند لحظه مرحوم قاضی در دل من کاشت، به تدریج به ثمر نشست و پس از ارتحال مرحوم قاضی و ارتحال مرحوم انصاری و اتّصال با حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد، چنان رو به تزاید و رشد و نموّ است که در هر لحظه، توحید حضرت حقّ مشهود، و عالم بقاء بعدالفناء نصیب، و به حول و قوّه حضرت أحدیت، جامعیت أسماء و صفات و طلوع مقام ولایت از کنه ذات، از آثار و نتائج آن است.»[۱]

ج: یکی از شاگردان آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی: علاقه زیادی به سلوک داشتم. در نجف هم یک بار خدمت آیت‌اللّه میرزا علی آقا قاضی رسیده بودم، در ایران هم مکرر به همدان جهت رسیدن به محضر آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» می‌رفتم، ولی با این وجود، غریزه شهوت، بسیار مرا اذیت می‌کرد. با اینکه متأهل بودم، ولی همیشه این مساله مرا رنج می‌داد و به سختی خود را از نگاه به نامحرم نگه می‌داشتم.

یک بار تصمیم گرفتم که جهت تعدیل آن از آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» کمک بگیرم. پیش خود فکر کردم که شاگردان آقا می‌گویند: «ایشان به محض اینکه فکری به ذهن کسی خطور کند، آن را می‌گویند»، پس من در یکی از جلسات ایشان شرکت می‌کنم، این مساله را در فکرم می‌آورم، اگر ایشان آنطور که می‌گویند آن را بگیرد، حل آن را هم به من خواهد فرمود.

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۶۷.

با دوستان دیگر سلوکی به همدان رفتیم. آقا وقتی در جلسه خصوصی مشغول به صحبت بود، من تنها حواسم به مشکل خودم بود و دائماً آن را در ذهنم قرارداده بودم، ولی آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ سِرُّهُ» اصلاً در این موضوع هیچ سخنی نمی‌گفت تا اینکه جلسه تمام شد.

دوستان یکی‌یکی از درب اتاق بیرون می‌رفتند، من هم مسأله را فراموش کرده بودم. برخاستم که بیرون بروم، دیدم آقا به سمت من آمد و نگاه تندی به من کرد و بعد بیرون رفتند.

من نزد خود گفتم: این رویه آقا نبود که اینگونه به کسی نگاه کند، چرا به من اینگونه نگاه تندی کرد.

وقتی با دوستان، بعد از دو سه روز به شهرمان برگشتیم متوجه شدم غریزه‌ام کاملاً تعدیل شده و از این جهت کاملاً راحت شده‌ام، آنگاه حکمت نگاه تند آقا را دریافتیم.[۱]

د: آیت‌اللّه سید عبداللّه فاطمی شیرازی: روزی داشتیم با {استادم} آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی از مسجد پیامبر بیرون می‌آمدیم، از ذهنم خطور کرد که ما این مدت دو سال که با ایشان بودیم از ایشان چیز خاصی ندیدیم.

همینکه این خطور از ذهنم گذشت، ناگهان دیدم برای چند دقیقه پرده‌ها کنار رفت و من درختان و گیاهان را در حال سجده و تسبیح دیدم.

در همان حال که لذت می‌بردم، آقا فرمود: «بَسِتان شد؟!»

به محض آنکه این را فرمودند، حال من عادی شد.[۲]

ه: حاج ملّا آقا جان زنجانی خطاب به آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی: به ما دستور رسیده که به شما اعلام کنیم که باید مقداری از راه را با ما بیایید.

یکی از شاگردان آیت‌اللّه انصاری همدانی در اینباره چنین نقل می‌کند: زمانی که به قم آمدم آتشی از عشق الهی در درون خود احساس می‌کردم. در کتابی به نام مفتاح‌الجنان به دعای «ناد علیا مظهر العجائب» برخورد کردم و شبانه‌روز این دعا را بر زبان جاری می‌کردم و همواره از خدا می‌خواستم که دست مرا در دست ولیّ کاملی قراردهد تا اینکه در حدود سن بیست

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۹۲.

۲. سوخته / ۱۶۳.

سالگی در یک کتاب خطی در مورد ختم سوره مبارکه یس به مطلبی برخورد نمودم که برای برآوردن حوائج مفید است.

به مدت چهل روز این سوره مبارکه را در وقت خاصی که ذکر شده بود با حضور قلب و اخلاص کامل می‌خواندم. در روز چهلم از مدرسه فیضیه که در آنجا حجره داشتم به طرف دارالشفاء نزد حاج میرزا حسن مصطفوی که در آنجا در حجره ساکن بودند رفتم تا برایم یک مباحثه کفایه بگذارد.

از ایشان درخواست یک بحث کفایه کردم. ایشان شروع به موعظه کردند که: «کفایه الان در فصل تابستان که حوزه تعطیل است به چه دردت می‌خورد، بهتر است در این ایام فراغت به دنبال کسب مسائل معنوی باشی.»

من گفتم: اگر کسی را می‌شناسی که به من معرفی کنی به سخنت ادامه بده، ولی اگر نمی‌شناسی آتش درون مرا شعله‌ورتر نکن.

ولی ایشان توجهی نکردند و به سخنان خود ادامه دادند و من ناراحت شدم و سخن ایشان را قطع کردم.

جناب حاج میرزا حسن فرمود: «علت اینکه من در این رابطه با شما صحبت کردم این بود که قبل از اینکه شما بیایید، من داخل حجره خوابیده بودم و در عالم رؤیا ائمه معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» را دیدم که دور تا دور حجره نشسته و این آیه را تلاوت می‌کنند: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ[1] که ناگهان دیدم شما از درب حجره وارد شدید و آن بزرگواران اشاره به شما کردند و فرمودند: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمُصَيِّبِ که شما در این وقت درب زدی و من از خواب بیدار شدم. دانستم که شما دنبال گمشده‌ای هستی، اما آن ولیّ کاملی که شما به دنبالش هستی در همدان است به نام آیت‌اللّه انصاری همدانی.

از دوستان همدانی آدرس گرفتم. ابتدا می‌خواستم به مشهد مقدس بروم، ولی استخاره بد آمد. وقتی برای همدان استخاره زدم این آیه شریفه درآمد: سُبْحانَ الَّذی أَسْرى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذی بارَكْنا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آياتِنا...[2]

---

۱. سوره روم / ۱۹. (زنده را از مرده بیرون می‌آورد و مرده را از زنده بیرون می‌آورد.)

۲. سوره اسراء / ۱.

فهمیدم که بسیار خوب است، پس با چند نفر از دوستان طلبه از جمله شهید محراب آیت‌اللّه مدنی رهسپار همدان شدیم و از آنجا به سمت مسجد پیغمبر که ایشان نماز ظهر و عصر را در آنجا اقامه می‌کردند رفتیم و نماز خود را به ایشان اقتدا کردیم.

در نماز متوجه شدم که ایشان انسان عادی‌ای نیست و گویی مشافهتاً[۱] با خداوند تکلم می‌کند. بعد از نماز با ایشان به منزلش رهسپار شدیم.

ایشان وقتی حرکت می‌کرد گویی مظهر حب‌اللّه حرکت می‌کرد و یکپارچه آتش عشق الهی بود. چند روزی در خدمتش بودیم که متوجه شدم ایشان دوستی دارد به نام حاج ملّا آقا جان که ده روز دیگر قرار است به همدان بیاید. دوستان من به قم مراجعت کردند، ولی من که تازه مقصود خود را یافته بودم منتظر آمدن آن مرد الهی شدم.

وقتی حاج ملّا آقا جان آمدند، در منزل آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» برای چند روزی به منبر رفتند. بعد از چند روز قرارشد آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» به اتفاق حاج ملّا آقا جان به زنجان برود. من با اصرار زیاد تمنا کردم که در این سفر مرا همراه خود ببرند و به اتفاق، سه نفری به زنجان رفتیم و من و آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» که بیست سال از من بزرگ‌تر و مجتهد مسلم بود، یک حجره در یکی از مدارس علمیه زنجان گرفتیم و حاج ملّا آقا جان به منزلش رفتند.

در این مدت من از انفاس گرم آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» بسیار بهره‌ها بردم. در یکی از روزها که من و آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» و حاج ملّا آقا جان سه نفری به سمت یکی از روستاها می‌رفتیم به بالای یکی از تپه‌ها که رسیدیم حاج ملّا آقا جان رو به آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» کردند و فرمودند: «اکنون مأموریت من با شما تمام شد. اکنون ادامه راه با خودت است» و سپس اضافه کردند که: «اکنون فرزند دو ساله‌ات محمد در همدان از پشت بام افتاد و در دم جان داد، ولی وظیفه تو تسلیم کامل است و اگر از این مسأله ناراحت شوی از مقامت

---

۱. به طور شفاهی و رو در رو.

سقوط می‌کنی و اکنون میل با خودت است می‌توانی برگردی و می‌توانی به سمت روستا با ما همراه باشی» که بعد از این مسافرت آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ سِرُّهُ» به همدان برگشتند.[۱،۲]

و: استاد کریم محمودحقیقی (از شاگردان آیت‌اللّه حسنعلی نجابت شیرازی): در سال‌های ابتدایی آشنایی من با آیت‌اللّه نجابت، یاران گذشته، نقل محفلشان غیبت و نمامی بنده بود؛ و طبعاً به خاطر ارتباط من با آیت‌اللّه نجابت پای آقا هم در این غیبت‌ها به میان می‌آمد و گهگاه در ملاقات‌ها سخن به مجادله و مباحثه می‌کشید و در سرد شدن من نسبت به آقا بی‌تأثیر نبود. زیاد به مغز خود فشار می‌آوردم. گاه وحشت وجودم را فرا می‌گرفت. در شک می‌افتادم که مبادا حق با ایشان باشد. شبی حالاتم را با آقا در میان گذاشتم، عرض کردم: آقا تمنای یک حجّت غیبی دارم؛ در حال بدی بسر می‌برم، تو را به خدا به من رحم کنید، دارم دیوانه می‌شوم.

لبخندی نمکین بر لبان آقا نقش بست.

در همان شب، سحرگاهان در بستر در حال خواب حس کردم فردی لگدی محکم بر پشتم زد. از خواب پریدم. در اتاقی تنها می‌خوابیدم، وحشت سرتا پای وجودم را فرا گرفت. چراغ را روشن کردم، کسی را ندیدم. دوباره به بستر رفتم، به مجرد اینکه به خواب رفتم این حالت تکرار شد، این دفعه که از جا پریدم مردی بلند قامت را دیدم که قبایی بلند دربرداشت و به تندی فرمود: «ما چند بار باید به تو بگوییم که: از آقای نجابت پیروی کن؟!»

این جمله که همانند پتکی بر مغزم خورد، پندارها را زدود و خیال‌ها را به آتش کشید. آن شب دیگر نخفتم و راه آینده روشن در پیش چشمم قرارگرفت و فردا صبح که داستان را برای حضرت آقا عرض کردم، لبخندی دیگر تحویل گرفتم.

اینجا بود که به همراه یکی از رفقا به امر آقا عازم همدان شدیم؛ و این اولین بار بود که می‌خواستیم با عارف دیگر زمان و استاد آیت‌اللّه نجابت؛ یعنی آیت‌اللّه آقای حاج آقا جواد انصاری آشنا شویم.

به همدان که رسیدیم با آدرسی که در دست داشتیم منزل آقا را پیدا کردیم. اظهار داشتند که به مسجد رفتند. آقا در مسجد جامع همدان نماز می‌گزاردند. به مسجد که رسیدیم و چشمم به

---

۱. برگرفته از مصاحبه‌های صورت گرفته با فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری همدانی.

۲. در کوی بی‌نشان‌ها / ۲۶.

آقای بلندقامتی افتاد که در کنار دیوار حیاط مسجد نشسته بودند، حس کردم آقا را مثل اینکه دیده‌ام. به خاطرم رسید که این بزرگوار همان شخصی است که شبی با لگدی مرا بیدار فرمود و گفت: «از آقای نجابت پیروی کن.»[۱]

۷ـ آقا سید هاشم حدّاد

الف: آقا سید هاشم حدّاد: تا مدت‌های زیادی به صحن حرم امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» می‌رفتم و بعضی از افراد فاضلی را که امام جماعت بودند {به امید اینکه استاد اخلاق من بشوند} خدمت می‌کردم. برایشان سجاده نماز پهن می‌کردم و پس از نماز، آن را جمع کرده دستشان را می‌بوسیدم، اما بعد از چند سالی که از آنها طلب فیض می‌کردم برایم روشن می‌شد که آنچه از آنها می‌خواستم ندارند و کسی که در جستجویش بودم، نیستند. سپس به دنبال کس دیگری می‌رفتم، اما باز می‌فهمیدم که او نیز مطلوب من نیست.

سال‌ها به همین منوال گذشت تا آنکه به سمت آیت‌اللّه سیدعلی قاضی در نجف اشرف هدایت شدم که آن زمان در مدرسه هندی تدریس می‌کرد.

وقتی وارد مدرسه شدم، چشمم به ایشان افتاد که در طبقه دوم مدرسه و روبروی در بود. گویا که منتظرم بود. پس با لبخند به من نگاه کرد و گفت: «سید! بیا که رسیدی.»

و من بعد از اینکه فهمیدم گمشده‌ام را پیدا کرده‌ام و در کنار او و در زیر بال‌های گرم لطف و مودت او زندگی خواهم کرد، نزدیک بود از خوشحالی پرواز کنم...»[۲]

ب: علّامه سید محمدحسین تهرانی: در کربلا در سال ۱۳۸۹ قمری در دهه عاشورا هوا گرم بود و بعضی از نجف اشرف و بعضی از کاظمین و برخی از دوستان زوّار ایرانی روزها به خدمت آقا سید هاشم حدّاد می‌رسیدند.

یک روز یکی از رفقا در عالم رؤیا دیده بود: هوا به شدّت گرم است و رفقا هم کم و بیش در منزل ایشان مجتمع‌اند و همه تشنه بوده و از شدّت تشنگی له‌له می‌زنند. در این حال آقا سید هاشم با همان پیراهن بلند عربی و سر برهنه وارد شد و یک قالب کامل یخ در زیر بغل دارد و

---

۱. لطف حق / ۲۶.

۲. دلشده / ۱۳.

هی فریاد می‌زند: «بیایید از این یخ‌ها و آب‌های خوش‌گوار بنوشید!» ولی ابداً کسی گوش نداده و گویی اصلاً صدای ایشان را نمی‌شنود.

حضرت آقا سید هاشم کراراً می‌فرمودند: «این راه مستلزم ایثار و از خودگذشتگی است و بعضی از رفقای ما تنبل‌اند و حاضر برای انفاق و ایثار نیستند و لذا متوقّف می‌مانند.

من برای ملاقات و دیدار آنها زیاد به کاظمین می‌روم و شب‌ها و روزها می‌مانم، ولیکن این کافی نیست زیرا در مجالس انس و مذاکرات، پیوسته ذکر جمال می‌شود و وَجد و نشاطی حاصل می‌گردد؛ امّا همینکه بخواهم گوشی از کسی بگیرم، همه فرار می‌کنند و کسی باقی نمی‌ماند و بالأخره بدون جلال که کار تمام نمی‌شود و لهذا من در کار بسیاری از ایشان متحیّرم. با چه لطائفُ‌الحیل و چه رمزهایی ـ که نه کاسه بشکند و نه دست بسوزد ـ بعضی از اوقات، باید آنان را وادار به امری خلاف طبع و میلشان بنمایم تا فی‌الجمله تمکینی پیدا نمایند و راهشان استوار گردد.

آن رؤیای قالب یخ صحیح بوده است، امّا احساس تشنگی رفقا باید چشم‌پوشی از علاقه‌های دنیویه و انفاق مال و وقت و عِرْض و آبرو در راه خدا را به دنبال داشته باشد و اینها راضی نمی‌شوند، فلهذا با وجود تشنگی، نه آن را احساس می‌کنند و نه لزومِ نوشیدن آب سرد و گوارا را...»[۱]

ج: علّامه سید محمدحسین تهرانی: سیدی تقریباً جوان بنام... از مشهد مقدّس به عنوان سید حسنی با ادّعای مأموریت باطنی و مکاشفه‌ای، به عراق آمده و سکونت خود را در سامرّاء و در مدرسه مرحوم مجدّد آیت‌اللّه حاج میرزا محمدحسن شیرازی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» قرارمی‌دهد و ادّعا می‌کند: «من سید حسنی هستم» و باید مردم را آماده ظهور کرد که عن قریبٍ حضرت صاحب‌الامر «عَجَّلَ‌اللّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» در رأس چند ماه ظهور می‌فرمایند.

مردم کاظمین و نجف و بالاخصّ مقدّسین آنها از قضیه استقبال می‌کنند و پول‌هایی به دستور وی برای تجهیزات و سلاح جنگ و سایر مایحتاج از تجّار و کسبه معتبر جمع‌آوری می‌نمایند و مردم را تهییج و آماده ظهور می‌نمایند.

---

۱. روح مجرد / ۴۸۰.

البتّه این شورش در کربلا به واسطه وجود و جلوگیری حضرت آقای حاج سید هاشم حدّاد کمتر بود...

و آن سید خودش می‌گفته است: «من در مشهد مقدّس ـ طبق نظر خود ـ شروع به ریاضات نمودم و برایم دریچه‌ای از غیب گشوده شده است. با ارواح تماس دارم و از ملکوت مطّلع‌ام؛ از آنجا به من گفته شده است که: تو سید حسنی هستی و حرکت کن برای کوفه و مردم را برای ظهور حضرت بقیةاللّه «عَجَّلَ اللّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» آماده ساز که در چند ماه دیگر در رأس فلان زمان ظهور می‌فرمایند.

و من با گذرنامه نیامده‌ام. آمدنم غیرعادی بوده است. در هنگام خروج از مرز، سه روز مرا زندان کردند و چه حالات خوشی داشتم. مرا با شاه روبرو کردند و بنا شد که با ما موافقت کند و اگر تخلّف ورزد، ما با او می‌جنگیم؛ و بعد از رهایی از زندان تا این جاها که آمده‌ام نیز به طریق غیرعادی بوده است.»

حضرت آقا حاج سید هاشم می‌فرمودند: «من پیش از آنکه او را ببینم دانستم که فتنه است و این مطلب واقعیتی ندارد. سیدی است که دماغش خشک شده و اخباری از ناحیه شیطان و أجانین متمرّد می‌دهد؛ و نفْسش هم استقبال می‌کند، گرچه مرد دروغ‌گویی نباشد.

فلهذا رفقای خود را در نجف و کربلا و کاظمین گسیل داشتم تا جلوی واقعه را بگیرند و اعلان کنند که: صحّت ندارد.» ولی خواهی نخواهی وجوهی را جمع کرده و به کسب و کار زده بودند و بعضی هم به عوض اسلحه در امور شخصی خویش مصرف نموده بودند.

معذلک در سفری که با رفقا برای زیارت ائمّه آن بِقاع مبارکه مشرّف بودیم، من یک ساعت تمام در اتاقی تنها با او نشستم و مطالبی ردّ و بدل شد.

حقیر به حضرت آقا عرض کردم: شما او را چگونه یافتید؟!

فرمودند: «الاغ.»

و حقیر تا آن زمان و پس از آن در حقّ کسی از حضرت آقا چنین تعبیری را نشنیده بودم. چون سید هاشم بسیار مؤدّب و در گفتار و صدق و امانت و حکایاتش خود میزانی بود که باید همه گفتارها را با آن سنجید.

و از این تعبیر، بنده فهمیدم که می‌خواهند بفرمایند: مردی است نفهم! ذهنش به واسطه واردات شیطانیه و خیالیه غیرواقع، همچون ذهن حمار است، بدون محتوای معنوی و ارزش توحیدی و ربط واقعی...

باری، حضرت آقای حدّاد تمامی مساعی جمیله[۱] خود را در اطفاء نائره،[۲] إعمال فرمودند و مردم محترم کربلا و کاظمین هم که با رفقای ایشان و سوابق ایشان آشنایی داشتند گفتارشان را مورد قبول قراردادند و جلوی پیشرفت قضیه گرفته شد؛ و سید در سامرّاء تنها ماند...

حضرت آقا می‌فرمودند: «امان از دست این مدّعیان امام زمان و این سید حسنی‌ها که هرچند دوره یکبار طلوع می‌کنند و تا فساد و فتنه‌ای برپا ننمایند آرام نمی‌نشینند. اینها همه در اثر خودسرانه رفتار کردن و بدون استاد ماهر راه‌رفته و به حقیقت‌پیوسته، به ریاضت‌ها مشغول شدن و به اعمال کثیره استحبابیه و روزه‌های متوالی و بیداری‌های بی‌رویه شب و اجتناب از اغذیه محلّله بدون اذن و اجازه استاد پیدا می‌گردد.»[۳]

د: علّامه سید محمدحسین تهرانی: یک روز مرحوم حاج حبیب سماوی جوانی را از سَماوه با خود آورده بود که بسیار لایق و بااستعداد بود و به واسطه ارتباط با حاج حبیب حالات عرفانی و مشاهداتی سلوکی پیدا کرده بود و حاج حبیب به او گفته بود: «دیگر از من کاری ساخته نیست و در این سفر که به کربلا مشرّف می‌شویم، تو را با خود به خدمت استادم آقا سید هاشم حدّاد می‌برم و از این به بعد در تحت تبعیت ایشان خواهی بود.»

روی این اساس، حاج حبیب او را با خود به کربلا آورد تا به حضور حضرت آقا برسد. آن جوان از مکاشفات قوی و حالات خود تعریف می‌کرد و می‌گفت: «مرا به مراحلی صعود می‌دهند که از شدّت جَلال، تحمّل آن برایم سخت است، لذا دچار ترس می‌شوم و چه بسا این خوف و ترس موجب عدم حرکت و وقوف من می‌گردد.»

حضرت آقا به او فرمودند: «هیچ خوف نداشته باش، هرجا می‌خواهند تو را ببرند، من با تو هستم!»[٤]

---

۱. تلاش‌های خوب.

۲. خاموش کردن آتش.

۳. روح مجرد / ۵۶۳.

٤. روح مجرد / ۴۸۶.

ه: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): برخی خدمت حضرت آقا سید هاشم حدّاد می‌گفتند: «چرا بعضی مدّت‌های مدیدی را در راه خدا سپری می‌کنند و ده یا بیست سال می‌گذرد، ولی هیچ بهره‌ای از استاد نمی‌برند؟»

روزی حضرت آقای حدّاد این داستان و مثال را برای بنده بیان کردند که: «شخصی در زمره شاگردان یکی از اولیاء الهی درآمد و هر وقت استاد او را می‌دید، فقط از احوال او و پدر و مادرش پرس و جو می‌کرد و سخن دیگری نمی‌گفت؛ و سال‌ها به همین منوال گذشت تا روزی آن شاگرد به ستوه آمد و به استادش گفت: کلام شما با من در همین امور متعارف و احوال‌پرسی خلاصه می‌شود و ابداً درباره اسرار سلوک و علوم و معارف الهی با من سخنی نمی‌گویید و سؤالی نمی‌پرسید.

روزی استاد به او گفت: امانتی دارم و باید آن را به صاحبش برسانی و اگر آن را به صحّت به صاحبش رساندی، معلوم می‌شود برای سلوک و طی راه خدا قابل هستی. سپس جعبه‌ای مهر کرده را به او داد و آن شاگرد را به محافظت و امانتداری توصیه نمود.

شاگرد در میان راه وسوسه شد و با خود حدیث نفس کرد که چه چیزی در این جعبه است؟ شاید جواهری باشد، خوب است در آن نظری بیاندازم. بالأخره تحمّل نکرد و در جعبه را باز کرد که ناگهان موشی از آن بیرون پرید و رفت.

سرافکنده به خدمت استاد بازگشت و قبل از اینکه حرفی بزند استاد به او گفت: این طور امانتداری می‌کنی؟ نتوانستی موشی را حفظ کنی، آنگاه چگونه می‌خواهی اسرار الهی را تحمّل کرده و آنها را فاش نسازی؟»

حضرت آقای حدّاد می‌فرمودند: «استاد به اندازه فهم و مرتبه سالک با او سخن می‌گوید و چون آن شاگرد قابلیتی تحصیل نکرده بود، گفتگوی استاد با او از کلام‌های معمولی و احوال‌پرسی تجاوز نمی‌کرد.»[۱]

و: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): در سفر به شام، یک روز که در محضر آقا سید هاشم حداد بودیم، به یکی از تلامذه خود رو نموده و فرمودند: «دیگر شما بی‌نیاز از استاد بوده و از جانب ما کار تمام است، چرا که بذر ولایت را در قلب شما

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۰۰.

کاشتیم! دیگر خود شما هستید که باید عمل کرده و با سعی و مجاهدت، آن را آبیاری نمایید تا رشد و نموّ نماید و به ثمر بنشیند.»

این کلام حضرت آقای حدّاد با توجّه به آنچه خوانده و شنیده بودیم که: «سالک تا انتهای سیرش به سوی خدا بی‌نیاز از همراهی و دستگیری استاد نمی‌باشد»، بسیار تازه و بدیع می‌نمود، فلذا حقیر بعداً خدمت مرحوم علّامه والد این واقعه را عرض کرده و از ایشان پرسیدم: چگونه بود که ایشان فرمودند: از جانب ما کار تمام است؟ پس ادامه راه بدون همراهی استاد چگونه طی می‌شود؟

فرمودند: «استاد و مربّی نفوس، در تربیت شاگردان به دو طریق عمل می‌کند؛ گاهی بذر هر سفر از أسفار أربعه را مرحله به مرحله در قلب شاگرد می‌کارد و گاهی بذر أسفار أربعه را یکجا در زمین استعداد و نهاد تلمیذ می‌نهد تا با مراقبه و سعی و اجتهاد و رعایت آداب و شرایط سلوک إلی‌اللَّه، آن را تربیت نماید تا شجره ولایت از کمون ذات او به فعلیت رسیده و برگ و بار دهد؛ و حضرت آقای حدّاد در تربیت این تلمیذ، طریق اخیر را اختیار نموده‌اند.»[۱]

ز: حاج محمدعلی خلف‌زاده (از شاگردان آقا سید هاشم حدّاد): به من حالتی دست داد که تصمیم گرفتم از پیروی سید هاشم حدّاد بی‌نیاز شوم. همین‌طور غرق در افکارم بودم که سید هاشم مرا خطاب کرد و فرمود: «حاج محمدعلی! از آن دوری کن؛ من کوهی از آتشم و تو را می‌سوزانم.»

من به خودم آمدم و دریافتم که او دورکننده هوای نفس است.[۲]

۸ـ یعقوب چرخی

مولانا یعقوب چرخی: در بخارا بودم در خود کاهلی و تیرگی مشاهده کردم، گفتم: چند روز روزه بگیرم شاید آن تیرگی از من زائل گردد.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۲۹۹.

۲. دلشده / ۴۸.

نیّت روزه کردم. چون خدمت استاد بهاءالدّین رسیدم دستور داد غذا آوردند. گفت: «بخور... ما تجربه کرده‌ایم که روزه نگرفتن اولی است از روزه به هوای نفس. عبادت و نافله سالک باید به اذن استاد کامل و فانی فی‌اللّٰه باشد که وی از هوا خالص باشد.»

پرسیدم: اگر چنین استادی پیدا نشود چه کنند؟

فرمود: «هر عبادت که بکنید، بعد از آن استغفار کنید.»[۱]

۹ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

الف: حاج میرزا عبداللّه شالچی: یک وقت بنده رفته بودم خدمت {استادم} میرزا جواد آقا ملکی تبریزی. ایشان آمد روبروی من نشست به طوری که زانوهای من به زانوهای ایشان چسبید و نگاه‌های ممتدی به من کرد.

من فهمیدم مطلب چیست، من هم شروع کردم به ایشان نگاه کردن، چون بعضی از بزرگان با نگاه کردن، معارفی را منتقل و القاء می‌کنند. بعد فرمودند: «پا شو برو.»[۲]

ب: حاج میرزا عبداللّه شالچی: روزی در درس حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی شرکت کردم. پس از درس، آقا دستوری را به من فرمودند تا انجام دهم.

من با اینکه تصمیم به انجام آن در نیمه‌های شب داشتم به علت کار زیاد موفق به بیتوته و انجام دستور استاد در سحرگاه نشدم.

فردا چون به درس استاد رفتم هنگام بازگشت چون برخاستم بیایم استاد فرمود: «شما تشریف داشته باشید.»

آنگاه که شاگردان رفتند، فرمود: «چرا تکالیف تعیین شده را دیشب انجام ندادی؟!»

من به یکباره در حیرت شدم که من با کسی این حال را نگفتم و کسی جز خدا از این واقعه خبردار نبود. پس، از ایشان عذر تقصیر خواستم.

این بی‌توفیقی در شب بعد نیز رخ داد و باز استاد به من خاطرنشان کرد که دستورش را انجام نداده‌ام.

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۳۵۸.

۲. طبیب دل‌ها / ۱۰۸.

پس از آن با تلاش و همت دوچندان موفق به انجام دستور استاد شدم و از آن بهره‌مند گشتم.[۱]

ج: آیت‌اللّه میرزا علی‌اکبر مرندی: اولین بار که میرزا جواد آقا ملکی تبریزی خدمت ملّا حسینقلی همدانی می‌رسد، آن مربی بزرگ عرفان نگاهی بر او می‌اندازد و می‌فرماید: «برو برایم قلیان را چاق کن بیاور!»

میرزا جواد آقا با آن مرتبه علمی و مراتبی که برای خودش قائل بود وقتی در میان جمع زیادی از علماء و فضلاءِ نجف این دستور ملّا حسینقلی را دریافت می‌کند می‌رود و اولین قدم را در هم می‌شکند و مثل یک آبدارچی قلیان را آماده می‌سازد و خدمت استاد می‌آورد.[۲]

۱۰ـ میرزا علی آقا قاضی

الف: علّامه سید محمدحسین تهرانی: دوست معظّم جناب حجت‌الإسلام حاج سید محمدرضا خلخالی نقل کردند: «مرحوم میرزا علی آقا قاضی همیشه در ایام زیارتی از نجف اشرف به کربلا مشرّف می‌شد. هیچگاه کسی ندید که او سوار ماشین شود، و از این سِرّ احدی مطّلع نشد، جز یک نفر از کسبه بازار ساعت که به مشهد مقدّس مشرّف شده بود و مرحوم قاضی را در مشهد دیده بود و از ایشان اصلاح امر گذرنامه خود را خواسته بود و ایشان هم اصلاح کرده بودند.

چون آن مرد کاسب از مشهد مقدّس به نجف اشرف مراجعت کرد، به رفقای خود گفت: گذرنامه من دچار اشکال بود و در شهربانی درست نمی‌شد و من برای مراجعت، به آقای قاضی متوسّل شدم و گذرنامه را به ایشان دادم و ایشان گفتند: فردا برو شهربانی و گذرنامه‌ات را بگیر!

من فردای آن روز به شهربانی مراجعه کردم. شهربانی گذرنامه مرا اصلاح کرده و حاضر نموده بود. گرفتم و به نجف برگشتم.

دوستان آن مرد گفتند: آقای قاضی در نجف بودند و مسافرت نکرده‌اند.

آن مرد خودش نزد مرحوم قاضی آمد و داستان خود را مفصّلاً برای آقای قاضی گفت و مرحوم قاضی انکار کرده و گفت: همه مردم نجف می‌دانند که من مسافرت نکرده‌ام.

---

۱. طبیب دل‌ها / ۱۱۰.

۲. طبیب دل‌ها / ۱۹۹.

آن مرد نزد فضلاءِ آن عصر نجف اشرف چون آقای حاج شیخ محمدتقی آملی و آقای حاج شیخ علی‌محمد بروجردی و آقای حاج سید علی خلخالی و نظائرهم آمد و داستان را گفت.
آنها به نزد مرحوم قاضی آمده و قضیه را بازگو کردند و مرحوم قاضی انکار کرد؛ و آنها با اصرار و ابرام بسیار، مرحوم قاضی را وادار کردند که برای آنها یک جلسه اخلاقی ترتیب داده و برای آنها درس اخلاق بگوید.»
در آن زمان، مرحوم قاضی بسیار گمنام بود و از حالات او احدی خبر نداشت، و بالأخره قول داد برای آنها یک جلسه درس اخلاق معین کند. و جلسه ترتیب داده شد و در ردیف اوّل، همین افراد به اضافه آقای حاج سید حسن مسقطی و غیرهم در آن شرکت داشتند.
و بعداً در ردیف دوّم در زمان بعد، سری دوّم حضرت علّامه طباطبایی و آقا حاج سید احمد کشمیری و آقا میرزا ابراهیم سیستانی و اخوی علّامه آقای إلهی و غیرهم شرکت می‌کردند.
و در ردیف سوّم در زمان بعد، سری سوّم حضرت آقای حاج شیخ عبّاس قوچانی و آقای حاج شیخ محمدتقی بهجت فومنی رشتی و غیرهم از فضلاءِ نجف اشرف در آن حضور و شرکت داشتند.[۱]

ب: آیت‌اللّه عبداللّه جوادی: سیدنا الاستاذ علّامه سید محمدحسین طباطبایی می‌فرمود: «پس از ارتحال مرحوم آقای قاضی، روزی مشغول نماز بودم، امّا تحت‌الحنکم را [که گشودن آن مستحب است] باز نکرده بودم. ناگاه دیدم آقای قاضی تشریف آوردند و در همان حال که من به نماز ایستاده بودم، تحت‌الحنکم را باز کردند و رفتند!»
ما نیازمند چنین انسان صاحب‌نفَسی هستیم که اینگونه به شاگرد عنایت داشته باشد و از آن عالم بیاید و بر کار شاگردش نظارت کند.[۲]

ج: علّامه سید محمدحسین طباطبایی: پس از ورودم به نجف اشرف به بارگاه أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» رو کرده و از ایشان استمداد کردم.

---

۱. مهر تابان / ۳۷۱. (بخشی از این ماجرا در متن اصلی کتاب آمده و بخش دیگرش در پاورقی و ما برای یکپارچه کردن داستان، هر دو را در کنار هم آورده‌ایم.)
۲. ز مهر افروخته / ۱۹.

در پی آن، آقای قاضی نزدم آمد و فرمود: شما به حضرت علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» عرض حال کردید و ایشان مرا فرستاده‌اند. از این پس، هفته‌ای دو جلسه با هم خواهیم داشت و در همان جلسه فرمود: اخلاصت را بیشتر کن و برای خدا درس بخوان. زبانت را هم بیشتر مراقبت نما.[۱]

د: آقا شیخ عباس قوچانی: بین ایران و عراق مسائلی پیش آمده بود و ارتباط بین دو کشور قطع شده بود و پولی که از طرف پدرم به نجف می‌رسید، در مدت دو سال گذشته، یک فلس آنهم از ایران نیامد. آن موقع شهریه‌ای هم به طلاب داده نمی‌شد و تنها سه عدد نان در روز توسط مرحوم آیت‌اللّه العظمی سید أبوالحسن اصفهانی به طلاب داده می‌شد. کسبه نجف معمولاً به مردم و به ویژه طلاب به طور نسیه جنس می‌دادند و حتی به مدت چند سال هم مطالبه نمی‌کردند و از این بابت حق بزرگی بر حوزه نجف دارند.
ما هر دو سالی یک بار مسافرتی به ایران می‌کردیم و یکی از زمین‌های خود را فروخته و بابت بدهکاری خود می‌پرداختیم. در این دو سال، خوراک ما در شبانه روز سه عدد نان و سکنجبین بود و یک بار هم به خاطرمان خطور نکرد که این چه زندگی‌ای است. همه اینها، نه به خاطر قدرت روحی ما بود، بلکه حکایت از قدرت روحی {استادمان میرزا علی آقا} قاضی می‌کرد که چنان ما را تحت تأثیر قرارداده بود که به اینگونه مسائل فکر نمی‌کردیم.[۲]

۱۱ـ آیت‌الله حسنعلی نخودکی اصفهانی
علّامه سید محمدحسین تهرانی: جناب محترم آقای حاج شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی «دَامَتْ‌بَرَكَاتُهُ» فرمودند: «مرحوم آقا سید أبوالحسن حافظیان از شاگردان مرحوم حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی «أَعْلَى‌اللَّهُ‌مَقَامَهُ» بوده است و در اثر خبط و اشتباهی که در امری از امور نموده بود و با دستورات مرحوم شیخ درست نبود، مورد غضب شیخ واقع شد و مرحوم شیخ به او گفت: یا اجازه اِعمال تمام چیزهایی را که به تو داده‌ام می‌گیرم و یا تو را تبعید می‌کنم. آقای حافظیان حاضر به تبعید شد و شیخ به او فرمود: باید ده سال تمام در هندوستان بروی و

۱. ز مهر افروخته / ۲۴.
۲. دریای عرفان / ۷۷.

اصلاً در این مدّت به مشهد نیایی و پس از آن در مدّت پانزده سال دیگر کم و بیش اگر می‌خواهی به مشهد بیایی و بعد از آن پانزده سال، اگر خواستی به مشهد بیایی و متوطّن گردی اشکال ندارد.»[۱]

۱۲ـ امامقلی نخجوانی

آیت‌اللّٰه شیخ عبّاس قوچانی: داستان اساتید عرفانی مرحوم قاضی از قرار نقل خودشان بدین طریق بوده است که: استاد اوّل ایشان، پدرشان آقا سید حسین قاضی و او شاگرد امامقلی نخجوانی و او شاگرد آقا سید قریش قزوینی بوده است.

امامقلی نخجوانی در نخجوان در زمان شباب خود، عاشق یک پسر أرمنی می‌شود به طوری که این عشق، خواب و خوراک را از او می‌گیرد.

یک روز که در خیابان در حال فکر کردن به آن پسر بوده و سراسیمه و حیران می‌رفته است، کسی از پشت سر دست به شانه او می‌گذارد و می‌گوید: این راه عشق نیست. این عشق درست نیست! عشق، عشق خداست و باید عاشق او شد.

به مجرّد این کلام، عشقش به عشق خدا تبدیل شده و آن عشق گذشته به گونه‌ای از بین می‌رود که أثری از آن بجای نمی‌ماند.

پس از چند روز، باز آن مرد به او می‌رسد و امامقلی از او راه وصول و چاره می‌طلبد.

او می‌گوید: باید به مکه مکرّمه رفته و در آنجا اقامت کنی تا کارت درست گردد.

امامقلی از او دستور می‌گیرد و به مکه رهسپار می‌شود و چهار سال درنگ می‌کند اما به مقصودش نمی‌رسد.

پس از گذشت این زمان به او گفته می‌شود: باید به مشهد مقدّس خدمت حضرت علی بن موسی الرّضا «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» بروی و در آنجا به چاره‌ات می‌رسی!

امامقلی از مکه مشرّفه به صوب خراسان رهسپار و سه ماه تمام در مشهد مقدّس به توسّلات و زیارات حضرت امام رضا «عَلَيْهِالسَّلَامُ» اشتغال می‌ورزد اما معذلک فتح بابی برای وی نمی‌شود.

---

۱. مطلع انوار، ج ۱ / ۱۶۳.

پس از گذشت سه ماه از جانب حضرت رضا «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به او گفته می‌شود: باید به قزوین نزد آقا سید قریش قزوینی بروی. مطلوب تو آنجاست.
امامقلی می‌گوید: من تا آن لحظه أبداً نام و نشانی از آقا سید قریش نشنیده و به خاطر نداشتم، فلهذا از مشهد به سوی قزوین حرکت نمودم و در قزوین از او جویا شدم.
معلوم شد از علماء معروف و سرشناس بوده و دارای درس و بحث است و در منزل او خصومات و مشکلات مردم مرتفع می‌گردد.
من هم روزی به منزل او رفتم و در میان مراجعین نشستم. اتاق‌های متعدّدی برای مراجعین بود و او به کارها و حوائج مردم رسیدگی می‌نمود. من پیوسته با خود می‌گفتم: عجیب است که مرا بدینجا ارجاع داده‌اند و در قزوین هم یک نفر آقا سید قریش قزوینی بیشتر نیست! این مرد که اهل مراجعه مردم و رفت و آمد و رتق و فتق عامّه است، کجا می‌تواند درد مرا دوا کند؟! طبعاً او باید یک مرد مُنعَزل و منزوی باشد.
بالأخره نشستم تا قریب ظهر که مردم همه رفتند و من هم برخاستم که خداحافظی کنم و بروم. در این حال آقا سید قریش از بالای اتاق به من اشاره‌ای نمود که بیا!
من نزد او رفتم و از اتاق‌های متعدّدی مرا عبور داد تا به اتاق آخر وارد شدیم. در آنجا بدون آنکه من چیزی بگویم، مثل اینکه تمام امور و جریانات و أحوال من در مُشتِ اوست، دستوراتی به من داد و فرمود: باید به اینها عمل کنی و إن شاء اللَّه مقصدت حاصل است و اضافه فرمود: باید به تبریز بروی و در آنجا رحل اقامت افکنده و به کسب و کار مشغول شوی!
من به سمت تبریز حرکت نمودم و در آنجا جماعتی از صوفیان بودند که أمر بر آنها مشتبه شده بود. صبحگاهان، هرکدام از آنان به تعداد یک دور تسبیح، صاحب جواهر را لَعْن می‌کردند!
من جلوی این أمر را گرفتم و ایشان را به راه شرع قویم و صراط مستقیم هدایت نمودم. همه آنها از صوفیان صافی‌ضمیر و رندان صاحب‌شریعت و اهل تقلید و عبادت شدند؛ و من هم الحمدللّه به مقصد و مقصود رسیدم و آنچه در وعده بود، صورت خارج و تحقّق یافت و نیز فهمیدم علّت اعزام من به تبریز این بوده است.

امامقلی در تبریز طبق فرموده آقا سید قریش به کسب مشغول می‌شود و در بازار دکانی می‌گیرد و آقا سید حسین قاضی به او متّصل می‌شود و به مقامات و درجات می‌رسد و او از فرزندش سید علی دست‌گیری می‌کند و فتح باب مرحوم قاضی به دست او بوده است.[۱]

۱۳ـ آقا سید علی‌رضا دکنی

آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی: آقا سید معصومعلی شاه شاگرد آقا سید علی‌رضا دکنی بود. پس از مدّتی آقا سید معصومعلی شاه از هند به ایران آمد، در حالی که یک ساتر عورت بیشتر نداشته و حاج محمدجعفر بروجردی و حاج محمدرضا تبریزی از شاگردان آقا سید علی‌رضا و در عین حال از مجذوبین آقا سید معصومعلی شاه بوده‌اند.

حاج محمدرضا و حاج محمدجعفر دو مرد بسیار بزرگ بودند ولی در عین حال مرام درویشی داشتند. حاج محمدرضا دارای مقام علمی بوده و کتاب درّالتنظیم و مفاتیح‌الأبواب و بسیاری از کتاب‌های دیگر نوشته است و در بروجرد سکونت گزید. بروجردی‌ها به تهمت تصوّف، تمام اموال او را غارت نموده و خود او را تنها از بروجرد بیرون کردند.

حاج محمدرضا به شهر تبریز رفت و در آنجا مورد علاقه مردم واقع شد و در پای منبرش جماعات بسیاری حاضر می‌شدند.

یک روز در بالای منبر که تمام مردم مستمع بودند و جلسه منظره عجیبی داشت با خود گفت: این استقبال مردم عوض آن اذیت‌های مردم بروجرد.

ناگهان درویشی پر و پا بسته از در وارد شد و یکسره به سوی منبر رفت و آهسته در گوش حاج محمدرضا چیزی گفت؛ و ظاهراً این بود که: بکنم آن کاری را که باید بکنم یا نه؟

حاج محمدرضا فرمود: بکن!

درویش به تلافی این فکر نفسانی، عمامه حاج محمدرضا را به گردنش پیچیده او را از منبر پایین کشید و از مسجد بیرون برد.

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۰.

این درویش را آقا سید علی‌رضا دکنی از دکن فوراً فرستاده بود و فرموده بود: فوراً به تبریز برو که یکی از دوستان خدا نزدیک است هلاک شود. او را نجات بده! و بدین طریق حاج محمدرضا نجات پیدا کرد.[۱]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: یکی از طلاب متدین که اندکی ناتوانی جسمی داشت و... با حقیر آشنا شده، ارادتی پیدا نمود.

او گاهی درباره مسائل معنوی سؤالاتی می‌کرد و بنده جواب‌هایی به او می‌دادم، ولی چون احساس می‌کردم استعداد و ظرفیت لازم را ندارد احتیاط کرده، توجهی به او نداشتم و او را به عالم خود راه نمی‌دادم.

تا اینکه در سفری که به همدان رفتم آقای انصاری همدانی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَیْهِ» را از وضعیت او مطلع ساختم.

ایشان فرمود: «چون خداوند متعال به اینگونه افراد به خاطر نقص عضوشان رأفت و توجه خاصی دارد شما از او دستگیری نمایید.»

از آن پس بنا به فرموده ایشان بیشتر به او توجه می‌کردم. او نیز نسبت به ما گرم شد، ولی گاهی به برخی از مطالبی که می‌گفتم اشکال می‌کرد و پس از آنکه جواب او را می‌دادم اشکال دیگری مطرح می‌نمود و بیش از آنکه در مقام فهم مطلب و استفاده باشد درصدد طرح اشکال بود.

بنده دیدم چنین کسی نمی‌تواند به خوبی بهره معنوی ببرد؛ از اینرو به او گفتم: اینجا کلاس درس نیست که بخواهم افکار و گفته‌های این و آن را نقل کرده و برای هر مطلبی جداگانه دلیل و برهان اقامه کنم، بلکه غرض از این جلسات، موعظه و تنبه و بدست آوردن بهره معنوی است، لذا اگر در مقام مباحثه و اشکال کردن باشی نمی‌توانی بهره‌ای ببری.

مدتی که گذشت روزی گفت: «بنده تا وقتی حضور شما هستم مطالبی را که می گویید درست و حق می‌بینم و به آن اطمینان پیدا می‌کنم، امّا از نزد شما که می‌روم گویا کسی از درون به

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۲۹۹.

من می‌گوید: تو نیز خودت باسواد هستی و فهم داری و بلافاصله در ذهنم اشکال‌هایی پدید می‌آید و در گفته‌های شما تردید پیدا می‌کنم.»

البته در اینکه انسان گاهی در حال اطمینان و یقین قرارمی‌گیرد و در بعضی حالات شک و تردید برای او رخ می‌دهد عللی نهفته است که آشنایی و تأمل در آن بسیار نافع است، لکن فعلاً مجال شرح و بسط آن نیست، ولی در مورد او دیدم مشکل اصلی‌اش این است که نسبت به حقیر اطمینان پیدا نکرده و معلوم است که هرکس اعتقاد و اعتماد نداشته باشد نمی‌تواند استفاده ببرد، لذا به او گفتم: اگر از ناحیه امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» مطلبی درباره حقیر برای شما روشن شود آیا تردید شما برطرف می‌شود؟

گفت: «بلی!»

دستورالعملی به وی داده و گفتم: این عمل را انجام بده تا در خواب یا بیداری خدمت آن حضرت مشرف شوی و تکلیف خود را از ایشان بپرسی. آنگاه اگر حضرت فرمودند: « گفته‌های این سید را بپذیر» دیگر تسلیم باش و شکی به خود راه نده و اگر فرمودند: «دور او را خط بکش» مرا مطلع کن تا بنده نیز برای خود فکری بکنم.

گفت: «من تاکنون این دستورالعمل را چندبار انجام داده و نتیجه‌ای نگرفته‌ام.»

گفتم: این حواله است، آن را انجام بده همین امشب نتیجه خواهی گرفت...

نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم. در همان موقع حس کردم برای او دری باز شده است. البته آنچه می‌فهمیدم قابل شرح و بیان نیست، ولی آن مقدار که می‌توان گفت این است که: می‌دیدم او با من است؛ و این وضعیت تا صبح ادامه داشت.

صبح به مدرسه فیضیه رفتم تا ببینم چه خبری می‌آورد. طولی نکشید وارد مدرسه شد...

گفتم: ... بگو ببینم چه دیده‌ای؟

گفت: «آنچه را دستور داده بودید انجام دادم. نیمه‌های شب از خواب بیدار شدم و از اینکه دری برایم باز نشده، دلم شکست. با خود گفتم: امشب هم که به دستور این آقا عمل کردم خبری نشد. در همان حال بیداری ناگهان دیدم گویا مرا به جایی می‌برند. به سرعت سیر می‌کردم، به طوری که می‌دیدم شهرها یکی پس از دیگری از زیر پایم می‌گذرند. سپس از باغ‌هایی گذشته، وارد یک ساختمان شدم. آنگاه به اتاقی مملو از نور وارد شده و متوجه شدم

امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ» در آنجا مشغول کتابت می‌باشند. وقتی به خدمتشان مشرف شدم در حالی که چندان اعتنایی به من نداشتند سه مرتبه فرمودند: تو حرف ایشان را بشنو. من هم تعظیم کرده و عقب‌عقب بیرون آمدم. در این وقت به حال خود بازگشتم.»

پرسیدم: اکنون امر برایت روشن شد؟

گفت: «بلی!»

گفتم: از این پس اگر بخواهی استفاده معنوی ببری باید حرف بشنوی و در مقام اشکال کردن نباشی.

بعد از آن، بین ما و او ربط خاصی ایجاد شد و تا یک سال ادامه داشت و حالات خوبی نیز پیدا کرد، ولی از آنجا که استعداد لازم را دارا نبود، همینکه ظرف وجودش پرشد گاهی از حال طبیعی خارج شده، نمی‌توانست خود را کنترل کند، لذا توجه خاص خود را از او برداشتم. او هم به حال اول خویش بازگشت.

مخفی نماند که او آنطور که می‌بایست پذیرش نداشت و گاهی مخالفت‌هایی می‌کرد و از پیش خود به دستورالعمل‌هایی که باید با اجازه انجام می‌گرفت یا احیاناً برای روحیه او مناسب نبود مشغول می‌شد و همین امر باعث مشکلاتی برای خودش و زحمت‌هایی برای ما می‌گردید.

البته اگر غرض انسان از انجام عمل یا عبادتی فقط تقرب الی‌اللّه بوده، قصد خاصی نداشته باشد و آن عمل نیز همراه با اقبال و رغبت نفس باشد، انجام آن بلامانع است، امّا کسی که تحت تربیت استادی قرارگرفته، خصوصاً اگر بخواهد عملی را به قصد خاصی یا به کیفیت مخصوصی انجام دهد باید زیر نظر او به این کار بپردازد تا از خطراتی که ممکن است در اثر انجام برخی اعمال و عبادات متوجه او گردد در امان باشد، زیرا چه بسا اعمال مستحبی که برای بعضی افراد نتیجه‌بخش نبوده، احیاناً در بعضی حالات مضر نیز باشد.

روزی او خود نقل کرد: «من بدون اطلاع شما یک اربعین زیارت عاشورا مشغول شدم؛ و بعد از آن حالاتی پیدا کرده و به این فکر افتادم که از کجا معلوم است آسید حسین به مقاماتی که من نائل شده‌ام رسیده باشد! همینکه این خیال در من پیدا شد اجانین بر سرم ریخته، مرا

کتک زدند و دیگر نفهمیدم چه شد، جز آنکه وقتی به هوش آمدم خود را در بیمارستان بستری دیدم.»[۱]

ب: آیت‌اللّه یعقوبی: یکی از افرادی که با حقیر آشنایی پیدا کرد مرحوم شهید حجت‌الاسلام سید فخرالدین... «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» بود. وی که بنا به اظهار خودش از شاگردان مرحوم علامه طباطبایی «رِضْوَانُاللَّهِتَعَالَىعَلَيْهِ» بود علاقه‌مند شد در جلسات ما شرکت کند. روزی برای این امر از من اجازه گرفت.

بنده به خاطر رعایت مصلحت او گفتم: مناسب است از استاد خود جناب علامه اجازه بگیری.

آقای رحیمی گفت: «ایشان شما را نمی‌شناسد، چگونه اجازه بدهند؟»

گفتم: شما اجازه‌ات را بگیر، چنانچه ایشان بخواهند من می‌توانم از طریق معنا خود را به ایشان معرفی نمایم.

مدتی گذشت، یک روز در حیاط منزل کنار حوض مشغول وضو گرفتن بودم که احساس کردم جناب علامه دنبال من می‌گردند و می‌خواهند مرا بشناسند. در همان وقت من هم به ایشان توجهی کردم تا با من آشنا شوند.

بعد از آن که آقای رحیمی به جلسه ما آمد، گفت: «بنابر گفته شما از علامه کسب تکلیف کردم. ایشان پرسیدند: آن آقا با ما رفت و آمد دارد؟

گفتم: نه!

پرسیدند: سن ایشان چقدر است؟

گفتم: حدود پنجاه سال.

فرمودند: در جلساتشان در چه زمینه‌ای صحبت می‌کنند؟

گفتم: بیشتر به توحید دعوت کرده و درباره معرفت خداوند صحبت می‌کنند.

با این کلام، ایشان سر خود را به زیر انداختند و مدتی سکوت نموده، در خود فرورفتند. پس از اندکی سر بلند کرده، فرمودند: آری، بروید. لازم است که بروید، بلکه الزم است. شاید من هم به واسطه شما بتوانم به آنجا راه پیدا کنم.»

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۵۸۵.

البته این نحوه آشنایی در نوع خود استثنایی بود و برای عموم افراد به ندرت پیش می‌آید.[۱]

۱۵ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی

الف: شیخ محمد بهاری: روزی در صفّه[۲] حجره برای طبخ ناهار برنج پاک می‌کردم. در بین، متذکر واحدیت باری تعالی شدم. ناگهان استاد (ملّا حسینقلی همدانی) برای من وحدت عددی را توضیح داد.

از استاد پرسیدم که: چگونه بر اسرار من آگاه شدید؟

فرمود: «خداوند، قلب مؤمن را آینه جهان‌نما قرارداده. اکنون نیاز تو در قلب من منعکس شده است.»[۳]

ب: یکی از شاگردان شیخ محمد بهاری: ما نزد بهاری اخلاق می‌خواندیم، پس از چند جلسه، یک روز به محل درس مراجعه کردیم. ایشان فرمود: «دیگر درس نیست!»

عرض کردیم: چرا؟

فرمود: «آیا در طی این مدت تغییر حال در خود مشاهده کرده‌اید؟ اگر نکرده‌اید، طبیب را عوض کنید.»[٤]

۱۶ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی

آیت‌اللّه حسن رمضانی: حضرت علّامه حسن‌زاده آملی می‌فرمودند: «من خدمت آیت‌اللّه کشمیری که رسیدم، شکوه کردم که کسی نیست نیاز ما را برطرف کند. کسی نیست ما در محضرش تربیت شویم. دیگر قاضی‌ها و ملاحسینقلی همدانی‌ها نیستند.

جناب آقای کشمیری به من فرمودند که: آقای حسن‌زاده! خودتان را گول نزنید.

من عرض کردم: نمی‌دانم شما به چه جهتی می‌فرمایید که: می‌خواهیم خودمان را گول بزنیم؟

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۷۰۵.

۲. صحن.

۳. میل معشوقان / ۲۱.

٤. میل معشوقان / ۲۴.

ایشان فرمود: شما وقتی که وارد حوزه شدید، همان آغاز در حد مقدمات بودید. نیاز داشتید به استادی که به شما صرف و نحو یاد دهد. نبود؟ بود. همان زمان نیاز به این نداشتید که کسی به شما کفایه یاد دهد. در نتیجه در آن موقع برای شما استاد کفایه‌گو اصلاً مطرح نبود. چون شما در آن حدّ نبودید. در حدّ مقدمات و صرف و نحو بودید و در همان زمان، استادش کنارش بود. همین‌گونه پله‌پله که بالا آمدید، استاد آن مرحله در کنار شما بود. الآن هم نگویید: نیست. منتها شما خودتان را یک مقدار نگاه کنید. چه مقدار فاصله بین علم و عمل را کم کردید و چه مقدار با این ملکوت روراست هستید؟»[1]

۱۷ـ امین‌الدین محمد بلیانی

حاجی منصور (یکی از مریدان أبو بکر همدانی): در ابتدا که به خدمت استادم شیخ امین‌الدین محمد بلیانی آمدم، بعد از مدت کوتاهی اجازت سفر کردم و به بغداد رفتم.

شبی در کوچه بغداد می‌گذشتم، زنی صاحب‌جمال پیش من آمد. نفس من مایل او شد. از پی او برفتم.

روی بازپس کرد، چون مرا بدید، دانست که از پی او می‌روم. مرا به خانه خود برد و گوشه‌ای از برای من بپرداخت و با من موافق شد... نفس بر من غلبه کرد، خواستم که قصد وی کنم. در حال، دست مبارک شیخ دیدم... بر سینه من بازنهاد و به قوّتی تمام چنانکه مرا از نزد آن زن دور انداخت. چون آن حال مشاهده کردم، لرزه بر همه اعضای من افتاد و عرق از من روانه شد. و آن زن از حال من تعجّب می‌نمود و می‌گفت: «تو را چه افتاد؟»

گفتم: از بهر خدای در بگشای تا بیرون روم.

آن زن بر من ترحّم کرد و در بگشود و بیرون آمدم، و از برکات معامله شیخ «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌سِرَّهُ» هیچ خطا بر من نرفت.

---

۱. پایگاه اطلاع رسانی استاد حسن رمضانی.

به کنار دجله رفتم تا وضو سازم. شبی به غایت سرد بود. با نفس خود گفتم: به غرامت آنکه تو را این اندیشه ناصواب در خاطر پدید شد، تن در ده تا تو را در میان این آب سرد بدارم. همچنان با خرقه که پوشیده بودم در میان آب رفتم و تا صبح خود را در میان آب دجله بداشتم.[1]

۱۸ـ أبو حسین نوری

زمانی شد که أبوالحسین نوری سه شبانه روز پی در پی در خانه‌اش در حالت ایستاده فریاد می‌کشید. خبر را به گوش استادش أبوالقاسم جنید بغدادی رساندند. جنید به نزد أبوالحسین رفت و گفت: «ای أبوالحسین! اگر می‌بینی فریاد کردن من به همراه تو فائده‌ای دارد، بگو تا من هم مثل تو فریاد بزنم و اگر می‌دانی فائده ندارد پس تسلیم باش تا قلبت سعادتمند گردد.» پس نوری فریاد زدن را تمام کرد و گفت: «چه استاد خوبی برای ما هستی ای أبوالقاسم!»[2]

---

۱. مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العنایة / ۹۶.

۲. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۲۰۸.

استعدادها (ظرفیت‌ها، قابلیت‌ها، عین ثابت‌ها)

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی:

وقتی به مولا توجه کردی و حالت تسلیم در تو پیدا شد، نتیجه‌اش این است که مولا هم به تو توجهی پیدا کرده و ایجاد قابلیت می‌نماید برای گرفتن رحمت.[۱]

۲ـ آقا محمد بیدآبادی:

حقیقت انسان به غیر از استعداد و قابلیت چیزی نیست.[۲]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: طیّب[۳] یک لاط تهرانی بود، از آن لاطهای درجه یک معروف. افرادی زیر دستش بودند و... اینها واقعاً افراد قابلی هستند که اگر تربیت بشوند، خیلی در شرع دارای قیمتند، نه مقدّس‌مآب‌ها و اگر همین طیّب مثلًا از کوچکی در دست أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» تربیت شده بود از کجا که مثل مالک اشتر نبود، ولی از اوّل یک بچّه‌ای بود، پدر و مادر او را توی قهوه‌خانه بزرگ کردند. نه درس و نه تربیتی، نه مسجدی و نه موعظه‌ای همین‌طور؛ و بعد هم آمده در همان رشته خودش، و حالا شده طیّب.[٤]

ب: اگر کسی بگوید: من چرا او نشدم؟ من چرا سلطان نشدم؟ من چرا شیخ طوسی نشدم؟ من چرا أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نشدم؟

ما در اینجا فقط یک درنگ و توقّف (ترمز) روی اوّلین سخنت می‌زنیم و ما را تا روز قیامت همین بس است. ما می‌گوئیم: تو مگر نگفتی: «مَن»؟! من یعنی چه؟!

---

۱. آسمانی / ۲۰۸.

۲. حسن دل / ۷۰.

۳. ایشان به جرم طرفداری از امام خمینی توسط رژیم پهلوی به شهادت رسید.

٤. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام / ۳۹.

یعنی زید که پدرش حسن آقا، و مادرش فاطمه است، و در شهر مشهد مقدّس متولّد شده است، در قرب حرم مطهّر، در ساعت طلوع صبح، از روز چهارشنبه از ماه ذوالحجّة از سنه یک‌هزار و سیصد و نود هجریه قمریه، در وقتی که بهار بود مثلًا و هوا معتدل، و قابله‌ات فلان مخدّره مکرّمه، و آن که نامت را زید نهاد پدر بزرگت بود، و در عقیقه‌ات ارحام و آشنایان شرکت کردند و و و هزاران خصوصیات دیگر.

از اصل وجودت که بگذریم از ناحیه عوارض و مشخّصات زمان و مکان، و فعل و انفعال و کیف و کمّیت و علّت و معلول و غیرها که همگی در وجود تو و در تشخّصات تو مدخلیت داشته‌اند و مجموع آنها تو را ساخته‌اند و تو را زید کرده‌اند! {نیز با دیگران متفاوت هستی.}

حالا می‌گوئی: من چرا شیخ طوسی نشدم؟ چرا علّامه حلّی نشدم؟ چرا سید بحرالعلوم نشدم؟! شیخ طوسی نامش محمّد و پدرش حسن و تولّدش خراسان و زمانش یک‌هزار سال قبل بوده و سیل واردات او و افعال و خواصّش و و و... با تو هزاران بلکه میلیون‌ها امر مختلف و جهات فارقه و جدائی دارد.

من چرا او نشدم، عبارتی است که خودش مُبطِل خودش است. من؛ یعنی من. او؛ یعنی او. به قدری در ساختمان این «مَن» که تشخّص وجودی زید را تشکیل می‌دهد، این آثار و خواصّ مختصّه به خود او مؤثّر هستند که اگر از میان میلیاردها اثر وی مثلًا یک موی بدن او را جابجا کنیم، اصلًا وجود زید معدوم می‌گردد و دیگر زید، زید نمی‌باشد...

از اینجاست که حکما فرموده‌اند: «الذّاتی لا یعلَّل؛ اموری که از آثار و لوازم غیرمنفکه ذاتِ چیزی هستند، برای وجودشان دنبال علّتی نباید رفت، و از چون و چرای آن نباید تفحّص نمود!»[۱]

ج: خدایا!... استعدادهای ما، همه‌اش به فعلیت نرسیده، اگر رسیده بود ما در آرامش بودیم، ولی در آرامش نیستیم، از تو طلب داریم، انتظار داریم، و از تو تقاضا می‌کنیم که آن قابلیت‌ها را به فعلیت برسانی.

---

۱. اللّه‌شناسی، ج ۳ / ۱۶۲.

خدایا! ما تو را می‌خواهیم، و از تو انتظار داریم، و تو را دوست داریم، همین! خودمان در خلوت و جلوت به خود می‌آییم، می‌فهمیم که آنچه در عالم وجود ما را اشباع کند، سیر کند، سیراب کند، راحت کند، جز وصول به تو، و جمال تو و لقاء تو و زیارت تو چیزی نیست...

طلب این معنا در ما دلیل بر این است که می‌شود ما برسیم و تو ما را برای این وصول خلق کردی؛ حالا که اینطور است، از تو می‌خواهیم که این استعدادهای ما را به فعلیت برسانی، ما را که از این دنیا می‌بری ناقص نبری، کال نبری، تا استعدادها به فعلیت نرسیده، نبری؛ اگر ما کال و نارسیده رفتیم، در موقع مردن گریه و زاری سر می‌دهیم: خانه‌ام خراب شد، بچّه‌ام چه می‌شود، زنم چه می‌کند، اموالم چه می‌شود و...

امّا اگر خدا مرحمت کند و برسیم، خندان و شادان هستیم، چون از عالم ضیق به عالم وسیع می‌رویم، از عالم ظلمت به عالم نور می‌رویم، از عالم دیو به عالم فرشتگان می‌رویم.[۱]

د: خداوندا! ما از طرف خودمان که حساب می‌کنیم، می‌بینیم چیزی نیست، اما از آن طرف، جود تو واسع است! ما از آن طرف بی‌نهایت می‌بینیم، بی‌نهایت! باران که از آسمان می‌آید هیچ حساب نمی‌کند که من در خانه این پیرزن چقدر بریزم، در خانه زید چقدر بریزم، در خانه عَمرو چقدر بریزم، در خیابان و کوچه چقدر بریزم، در بیابان چقدر بریزم؟ این باران همین‌طور می‌آید، و هر ظرفی که در مقابلش واقع بشود، به همان مقدار از آن باران رحمت می‌گیرد؛ حوض منزل به مقدار خودش می‌گیرد و رودخانه‌ها هم به اندازه خودشان از این آب آب‌گیری می‌کنند: «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً»[۲]

پس این جودی که از آن طرف می‌آید، بلاحساب و بلااندازه می‌آید، و آن عطاء و آن کرم بدون حساب می‌آید! هیچ حساب نمی‌کند که من از آنجا که می‌آیم، به چه کسی کم برسم و به چه کسی زیاد؛ این حساب در آنجا نیست و ما این محدودیت را از آنجا می‌زنیم. ما خودمان یک ظرف و یک کاسه برمی‌داریم و زیر باران می‌بریم، یکی ظرفش بزرگ‌تر است و یک سینی می‌برد...

---

۱. آیین رستگاری / ۴۸.

۲. [سوره رعد / ۱۷. خداوند آب را از آسمان فروفرستاد. آب روان شد، و هر وادی را به مقدار وسعت خود فراگرفت. از جریان آب بر روی سیل، کفی بالا آمد.]

پس آنچه قدرت و کرم تو را حدّ می‌زند، این ماهیت‌ها و این خواست‌های کوچک ماست؛ نه اینکه از ناحیه تو کوچک می‌شود و به ما می‌زند، از ناحیه تو بی‌حسابی است. و این خیلی جای خوش‌وقتی است! این مسئله خیلی‌خیلی جای خوش‌وقتی است که خداوند آنچه را به هرکس عنایت کرده، بی‌حساب عنایت کرده است! حالا آن افرادی که ماهیات و ظرفیتشان کوچک است، اینها خودشان کوچکند و محدود می‌کنند.[۱]

ه: هر موجودی که بر آن نام موجود بتوان گذاشت حتّی یک پر کاه و یک ذرّه نامرئی، همه از نعمت حیات و علم و قدرت بهرمندند و «وجود» ملازم با این سه خاصیت است؛ غایةالامر هر موجودی به حسب گنجایش ظرف وجودی خود دارای همان درجه از حیات و علم و قدرت است؛ موجودات مادّیه به قدر گنجایش خود، نباتات و حیوانات به قدر توسعه ظروف وجودی آنها، انسان و ملائکه نیز به حسب قابلیت خود دارای این خواصّ می‌باشند.[۲]

و: عرفای عالی‌قدری که به مقام فناء فی اللّه رسیده‌اند، پس از این مقام در مقام بقاءِ باللّه، تابع ظروف و اعیان ثابته خود می‌باشند؛ بعضی از آنها بسیار نورانی و وسیع‌اند و بعضی دیگر در مراحل و درجات مختلف، هریک دارای نوری مخصوص به خود و احاطه‌ای مختصّ به خویشتن می‌باشند و بعضی از آنها نور و سعه وجودی‌شان اندک است.[۳]

ز: برخی از اولیاءِ خدا مانند یک ماشین کوچکند و برخی مانند اتوبوس و برخی همچون یک قطار؛ یعنی همان‌طور که سرعت سیرها متفاوت است و نیز برخی زودتر از دیگران راه را آغاز می‌نمایند، سعه و ظرفیت‌ها نیز متفاوت است. حتّی برخی ممکن است به مقصد نیز برسند، ولی ظرف وجودشان همان ماشین کوچکی باشد که از آغاز بوده است و برخی ممکن است در میان راه باشند ولی سعه ایشان همچون اتوبوس یا قطار باشد که بعد از کمال می‌توانند عدّه زیادی را در خود جای داده و به سوی خداوند سوق دهند.[٤]

۵ـ عفیف تلمسانی:

---

۱. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۲ / ۲۴۲.

۲. معادشناسی، ج ۱ / ۱۸.

۳. روح مجرد / ۳۵۲.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۲۸۰.

الف: استعداد تشکیل شده است از: خود فرد دارای استعداد به همراه عوارض وجودش {مثل مزاج} و همچنین زمان و مکانی که در آن است.[۱]

ب: خداوند متعال ذره‌ای به مردم ظلم نمی‌کند، پس آن کس که استعداد کامل شدن دارد، به صورت کامل نمایان می‌شود و آنکه متوسط است به صورت متوسط و آنکه عقب است، عقب. «لا تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللّه؛ هیچ دگرگونی در کلمات خداوند نیست. »[۲،۳]

۶ـ سرّی سقطی:

قلوب عارفان به گذشته‌ها تعلق دارد و قلوب ابرار و خوبان به آینده و پایان کار. ابرار می‌گویند: «عاقبتمان چه می‌شود» و عارفان می‌گویند: «خداوند در گذشته چه برایمان مقدر نموده است؟»[٤]

۷ـ بایزید بسطامی:

الف: خداوند بر قلوب اولیائش نظر کرد، پس بعضی از آنان را شایسته حمل معرفتش ندانست، پس آنان را به عبادتش مشغول ساخت.[٥]

ب: (یحیی بن معاذ رازی نامه‌یی نوشت به بایزید بسطامی که: «چه گویی: در حقّ کسی که قدحی خورد و مست ازل و ابد شد؟»

بایزید جواب نوشت که:) اینجا مرد هست که در شبانه‌روزی دریای ازل و ابد درمی‌کشد و نعره هل من مزید می‌زند.[٦]

۸ـ سهل بن عبداللّه:

---

۱. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۴۲۴.

۲. سوره یونس / ۶۴.

۳. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۴۲۵.

٤. الکواکب الدرية، ج ۱ / ۶۲۲.

٥. غیث‌المواهب العلية فی شرح‌الحکم العطائية / ۱۰۷.

٦. تذکرة‌الأولياء، ج ۱ / ۱۴۳.

خداوند متعال نظر به اهل یک روستا یا شهر می‌اندازد و می‌خواهد که چیزی از خودش را به آنان بدهد {مثل معرفت خودش}، اما نه در قلب عابدان و نه زاهدان آن دیار جایی و شایستگی‌ای برای آن نمی‌یابد، پس به جای آن چیز، آنها را به عبادتش مشغول می‌سازد.[۱]

۹ـ أبوالعباس دینوری:

برای خدا بندگانی است که ایشان را برای معرفت خود شایسته ندانسته، پس آنان را به خدمت و عبادت خودش مشغول نموده، و برای او بندگانی است که صلاحیّت خدمت و عبادت او را ندارند، پس ایشان را اهل معرفت فرموده است.[۲]

۱۰ـ فُضیل بن عیاض:

(در جواب این سؤال که: بسی مردم به اعمال شاقّه و عبادات نافله مشغول و مواظبند، و جمعی که ایشان را آنها نیست می‌بینیم که در احوال و مقامات از آن عُمّال و عُبّاد درگذشته‌اند؛ از کجاست این؟) از تفاوت استعداد.[۳]

۱۱ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

هیچ‌کس در عالم محروم نیست چه هرکس به قدر قابلیتش دارد.[٤]

۱۲ـ احمد بن محمد شاذلی:

وارد شدن کمک‌ها به حسب استعداد است و اشراق[٥] انوار به حسب صفای باطن‌ها.[٦]

---

۱. غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة / ۱۰۷.

۲. غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة / ۱۰۸.

۳. مجموعه رسائل فیض (تحقیق معنی قابلیت)، ج ۱ / ۱۱.

٤. هزار و یک کلمه، ج ۱ / ۴۲۴.

٥. تابش و درخشش.

٦. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۶۰.

۱۳ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

هدف باید این باشد که تمام عمر، صرف در یاد خدا و طاعت او و عبادت باشد تا به آخرین درجه قربِ مستعدِّ خودمان برسیم و گرنه بعد از آنکه دیدیم بعضی به مقامات عالیه رسیدند و ما بی‌جهت عقب ماندیم، پشیمان خواهیم شد.[۱]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

الف: (در جواب این سؤال که: عده‌ای از سالکین زحمت می‌کشند، ولی پیشرفت آنان کم است، مشکل کار چیست؟) ظرف بعضی از اوّل بزرگ، و ظرف وجودی افرادی از اوّل کوچک است، آنانکه زحمت می‌کشند احتمال دارد ظرف آنان کوچک، لذا بهره‌شان هم قلیل است، و یا مقتضی ندارد و شرایط جمع نیست![۲]

ب: (در جواب این سؤال که: آیا علت غفلت بعضی اهل دانش فقط نبودِ استاد اخلاقی است؟): نبود استاد اخلاقی قوی یک علت است، علل دیگر هم دارد، مانند اختلاف استعدادها و کمبود ظرف وجودی‌شان هم دخیل است.[۳]

ج: (در جواب این سؤال که: آیا شما نسبت به راه خدا استعداد داشتید؟): از بچگی به این کار عشق داشتم.[٤]

د: همه استعداد دارند، لکن توفیق الهی باید شامل حال شود.[٥]

۱۵ـ میرزا علی آقا قاضی:

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۱۹۱.

۲. آفتاب خوبان / ۷۰.

۳. آفتاب خوبان / ۹۹.

٤. صحبت جانان / ۱۰۷.

٥. صحبت جانان / ۱۲۲.

الف: مرحوم آقا شیخ محمد بهاری همدانی به شغل زرگری اشتغال داشت و وضع مالی و معیشتی‌اش بهتر و روبراه بود و از این رهگذر، حال معنوی و سلوکش نیز خوب بود، ولی من (قاضی) وقتی وضع معیشتی‌ام بد و خراب باشد، از لحاظ روحی و معنوی حالم بهتر است![۱]

ب: من برخلاف مرحوم شیخ محمد بهاری هستم، هرچه در زندگی فشارهای مادّی و تنگدستی من بیشتر می‌شود، حال من خوش‌تر است.[۲]

۱۶ـ حاج اسماعیل دولابی:

ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» نه تنها به هرکس به اندازه ظرف خودش فیض می‌دهند، بلکه خود ظرف را هم بزرگ می‌کنند.[۳]

۱۷ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

الف: اینکه بعضی درس می‌خوانند و زحمت می‌کشند، ولی نورانیتی ندارند، منشأش این است که اهلیّت ندارند.»[٤]

ب: نعمت‌های الهی به فرد بستگی ندارد، بلکه تابع لیاقت نفوس و همت آنان است...

بعضی از نفوس بشری، لیاقت و استعداد دارند از تمام نعمت‌های الهی استفاده کنند؛ از علم، قدرت، اخلاق، معرفةالنفس و مادیات استفاده کنند. این تابع همت و لیاقت خود انسان است. گاهی همتش ضعیف است و مثل حیوانات فقط دنبال آب و علف است.[٥]

ج: خدای تعالی همه نعمت‌های بی‌حد و حصرش را در اختیار بشر گذاشته است. منتها بشر به اندازه همت خودش استفاده می‌کند. انبیاء و اولیاء به اندازه همت خودشان استفاده می‌کنند

---

۱. اسوه عارفان به ضمیمه جمال آفتاب / ۱۶۱.

۲. رسائل عرفانی / ۲۶۹.

۳. مصباح‌الهدی / ۲۸۲.

٤. سیری در آفاق / ۱۰۳.

٥. نردبان آسمان / ۱۵۰.

و به اندازه لیاقتشان. هر اندازه، لیاقت تامّ و همّت عالی باشد، استفاده از این عالم به حسب روحانیّت و مادیّت عالی‌تر است... همّت عالی و لیاقت کامل هم از برکات خداست.[۱]

د: تقدیر الهی عبارت است از: اعطاء کلّ شیء ما یناسبه؛ یعنی به هر موجودی آنچه مناسب اوست اعطا شود.[۲]

ه: تذکر و گفت و شنود مسائل اخلاقی در سازندگی انسان مؤثر است: «فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ»[۳]، اما آنچه در این باب مهم است، قابلیت افراد است. فرد باید استعداد پذیرش حقایق را داشته باشد، چون به همین میزان می‌تواند بهره‌مند گردد، حتی انذار و بشارت انبیاء هم در تمام افراد مؤثر نبوده، تنها طایفه به خصوصی استعداد پذیرش این حقایق را داشتند. پیامبر اکرم «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» نسبت به همه افراد، یک نسبت تبلیغی داشت، کتاب هم یکی بود، ولی هرکس به میزان استعداد خود بهره برد. کتاب هم «هُدىً لِلْمُتَّقِينَ»[٤] و «شِفاءٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»[٥] بود.

البته با استمداد از خداوند متعال و اجتناب از معاصی می‌توان استعداد فهم حقایق را ایجاد کرد و افزایش داد، ولی قاعده کلی این است که مظروف، بیش از قابلیت ظرف امکان ندارد. کسانی که در پی فراگیری و درک معارف و حقایق‌اند، باید قابلیت و ظرفیت خود را افزایش دهند تا هرچه بیشتر بهره‌مند گردند.[٦]

و: هرکس می‌خواهد به جبهه حق ظاهر شود، باید از راه و رسم و روش و طریقه انبیاء حرکت کند. البته نمی‌گویم: هرکسی نبی می‌شود؛ هرکس به اندازه استعدادی که دارد. چنان که بشر به حسب رشد جسمانی هم مختلف است. یک نفر ممکن است پنجاه من بار را به راحتی بلند کند و یکی هم ممکن است یک من را به سختی بلند کند. روحانیت هم همین‌طور است. مثل درخت تبریزی که بالا می‌رود و درخت نارون، که هرچه تربیت کنی، سه، چهار متر بیشتر بالا

---

۱. نردبان آسمان / ۱۵۵.

۲. نردبان آسمان / ۲۶۱.

۳. سوره ذاریات / ۵۵. (و پند ده، که مؤمنان را پند سود بخشد.)

٤. سوره بقره / ۲. (مایه هدایت متقین.)

٥. برگرفته از سوره اسراء / ۸۲. (مایه درمان مؤمنین.)

٦. سلوک معنوی / ۱۵۶.

نمی‌رود. ولی آن اندازه استعداد که دارد خراب نمی‌شود. بنابراین، نمی‌توان گفت: هرکس وارد رشته انبیاء و اولیاء شود، به مقام آنها می‌رسد، بلکه آن الهیتی که دارد کامل می‌شود. مثل اینکه ورزشگاه، آدم را تربیت می‌کند، ولی هرکس به آنجا رفت رستم نمی‌شود. بلکه آن اندازه قدرتی که در او وجود دارد، نمایان می‌شود.[۱]

۱۸ـ جعفر آقا مجتهدی:

در مبدأ فیض، هیچ بخلی نیست. فیّاض علی‌الاطلاق، علی‌الدوام فیض خود را بر عوالم هستی می‌بارد و هر موجودی به اندازه سعه وجودی و استعداد فطری‌ای که دارد از آن بهره‌مند می‌شود.[۲]

۱۹ـ أبوحامد محمد غزالی:

نباید مستبعد شمرد که خداوند از بنده‌ای به چیزی خشنود شود که اگر از بنده دیگری صادر شود از او به خشم آید، چه، مقام آنها مختلف است.[۳]

۲۰ـ ملّا محسن فیض کاشانی:

از ماست آنچه بر ماست چون طینتست ممزوج   سر می‌زند بدی‌ها، از تار و پود ما را[٤]

۲۱ـ حافظ شیرازی:

الف: اگر به زلف سیاهِ تو دست ما نرسد   گناه بخت پریشان و دست کوته ماست[٥]

ب: هرچه هست از قامت ناسازِ بی‌اندامِ ماست   ورنه تشریفِ تو بر بالای کس کوتاه نیست[٦]

---

۱. سلوک معنوی / فصل دوم: مصاحبه‌ها (گفتار ۴)

۲. در محضر لاهوتیان، ج ۱ / ۱۹۸.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۱۰۴.

٤. دیوان فیض کاشانی، ج ۱ / ۲۲۹.

٥. دیوان حافظ / ۲۲۶.

٦. دیوان حافظ / ۲۴۳.

ج: گوهر پاک بباید که شود قابل فیض   ورنه هر سنگ و گِلی لؤلؤ و مرجان نشود[۱]

۲۲ـ شمس‌الدین محمد تبریزی مغربی:

پیش از ظهور این قفس تنگ کائنات   ما عندلیب گلشن دلدار بوده‌ایم

چندین هزار سال در اوج فضای قدس   بی پر و بال طایر طیّار بوده‌ایم[۲]

۲۳ـ اوحدالدین کرمانی:

تقدیر چو سابق است تعلیم چه سود   جز بندگی و رضا و تسلیم چه سود

پیوسته زبیم عاقبت می‌سوزی   این کار چو بودنی است پس بیم چه سود[۳]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌الله سید مرتضی کشمیری

میرزا علی آقا قاضی: حاج سید مرتضی کشمیری به مقام توحید حقّ تعالی و عرفان محض ذات أحدیت نرسیده بود، تمام کمالاتشان در أطوار عوالم و کرامات و مجاهده با نفس و امثالها دور می‌زد و ما با ایشان، دست به عصا راه می‌رفتیم که از طرفی آزرده‌خاطر نشود و از طرفی مصاحبت و صحبت و آداب ایشان برای ما بسیار نافع بود...

آقا حاج سید مرتضی با سخنان اهل توحید مثل شخّاطه[۴] بود که فوراً آتش می‌گرفت و تاب و تحمّل نمی‌آورد.[۵]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی

---

۱. دیوان حافظ / ۳۴۷.

۲. دیوان کامل شمس مغربی / ۱۶۹.

۳. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۱۵.

٤. کبریت.

۵. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۹.

علّامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب این سؤال که: آیا مرحوم میرزا علی آقا قاضی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» در مجالس خود با شاگردان و رفقای خصوصی، هیچ از این مقوله‌های توحیدی تکلّم می‌کردند و مذاکره‌ای داشته‌اند؟!... بعضی از شاگردهایشان مثلاً پس از ده دوازده سال که نزد ایشان رفت و آمد می‌نموده‌اند، از توحید سر درنیاورده‌اند، و چیزی از توحید حقّ تعالی دستگیرشان نشده است، و نمی‌دانم آیا ایشان با آنها مماشاة می‌کرده‌اند و پا به پای آنها قدم می‌نهادند تا بالأخره آنها به همین عوالم کثرات مشغول بوده، تا آن آیت حقّ رحلت کرده‌اند، ولی بعضی از شاگردها برعکس، خیلی زود از معارف الهیه و از اسماء و صفات و توحید ذات حقّ، علم و معرفت پیدا می‌کرده‌اند): آری! مرحوم قاضی با بعضی از شاگردهای خود که نسبةً قابل اعتماد بودند از این رقم سخن‌ها می‌گفته‌اند. مرحوم قاضی راستی عجیب مردی بود و با هریک از شاگردها به مقتضای استعداد و حالات او رفتار می‌کرد.
اشخاص هم مختلف بودند؛ بعضی‌ها از حیث رشد، زودتر رشد پیدا می‌کردند و بعضی‌ها اینطور نبودند و رشدشان به تأخیر می‌افتاد.[۱]

۳ـ آخوند ملّا فتحعلی سلطان‌آبادی

علّامه سید محمدحسین طباطبایی (در جواب این سؤال که: مرحوم آخوند ملّا فتحعلی سلطان‌آبادی با تمام ریاضات و مکاشفات و مقاماتی که از ایشان نقل می‌شود، گویا در مراحل و منازل توحید ذات حقّ متعال نبوده‌اند؟): مثل اینکه ایشان در مسائل مجاهدت‌های نفسانی بوده، و در رشته توحید نبوده‌اند، و چون با مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی، هم‌عصر و هم‌زمان بوده و مرحوم آخوند در رشته توحید حقّ تبارک و تعالی بی‌نظیر بوده‌اند، لذا با هم مناسباتی و مراوداتی نداشته‌اند و قدری هم روابط آنها تیره بود.[۲]

۴ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

---

۱. مهر تابان / ۳۱۶.
۲. مهر تابان / ۳۲۲.

دکتر علی مدرسی (از شاگردان آقا شیخ رجبعلی): به جناب شیخ الهام می‌شد که: فلان شخص را از فلان جا صدا بزن، استعداد خیلی خوبی دارد و خیلی خوب مطالب را می‌گیرد، شیخ هم می‌فرستاد او را پیدا می‌کردند تا با او صحبت کند و اگر بخواهد و بپذیرد، بیاید و کلمات ایشان را بشنود.[۱]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ حاج هادی ابهری

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): از مرحوم آقای انصاری همدانی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» نقل شده که می‌فرمودند: «حاج هادی ابهری به واسطه نوری که دارد نوعاً مکاشفاتش صادقه است.» با این همه با مسائل توحیدی چندان آشنایی نداشت و این دست معارف به گوشش نخورده بود و حضرت والد می‌فرمودند: «حاج هادی به توحید نرسیده ولی گوشه‌ای از پرده برایش کنار رفته و به عالم مثال وارد شده است.»

روی همین جهت علّامه والد و حضرت آقا سید هاشم حدّاد برای او از مسائل توحیدی صحبت نمی‌نمودند و با ایشان در حدّ همان ظرف خودشان معامله نموده و انس می‌گرفتند.

حقیر سیزده یا چهارده ساله بودم و به واسطه عشقی که به حضرت آقای حدّاد و مطالب توحیدی داشتم، اشعار عرفانی نیز زیاد می‌خواندم و نمی‌دانستم که مرحوم حاج هادی تحمّل این مطالب را ندارند و ممکن است ناراحت شوند. یکبار در نزد ایشان شروع کردم به خواندن برخی از ابیات عارف بزرگوار شمس مغربی در بیان مقام انسان کامل و مقام جمع‌الجمعی وی. مرحوم حاج هادی با همان لهجه شیرین ترکی خود با تعصّب گفتند: «بَه! این چه می‌گوید؟ کفر می‌گوید. چیزی می‌گوید که پیگمبر هم نمی‌گوید!»

با این حال انکار ایشان نسبت به این حقائق از سر أنانیت نبود، بلکه تنها به خاطر بی‌اطّلاعی و ناآشنایی بود و إلّا ایشان به قدری پاک و طاهر بود که گویا اصلاً نفْس نداشت و به تعبیری از باب این حدیث نورانی بود که: «لَوْ عَلِمَ أَبُوذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتَلَهُ وَ لَقَدْ آخَى رَسُولُ اللَّهِ

---

۱. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۳.

بَینَهُمَا.[1] اگر أبوذرّ می‌دانست که در قلب سلمان چیست و چه می‌گذرد او را می‌کشت، در حالی که رسول خدا «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» آن دو را برادر یکدیگر قرارداده بودند.»
مرحوم حاج هادی به اندازه ظرف خود در پاکی و صدق و اخلاص و صفا و محبّت، ثانی نداشت، چنانکه أبوذرّ نیز در ظرف وجودی خود دوّمی نداشت.[2]

۲ـ آیت‌الله سید علی گلپایگانی (فرزند آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی): بعد از رحلت ایشان {پدرم} هنوز یک أربعین نگذشته بود که شبی در کاظمین ایشان را در خواب دیدم ـ و می‌دانستم که رحلت کرده‌اند ـ محکم انگشت ایشان را گرفتم تا به سؤالات من پاسخ دهند.
ایشان ابتداءً گفتند: «می‌دانم می‌خواهی سؤالاتی بکنی که من قادر بر جواب آنها نیستم.»
عرض کردم: نه از آن سؤالات نمی‌کنم، ولی می‌خواهم بپرسم بعد از رحلت، حال شما چطور است؟!
فرمودند: «بسیار خوب است.»
عرض کردم: محلّ شما کجاست؟!
فرمودند: «ما هفت نفر هستیم که در آسمان هفتم می‌باشیم! و یکی از ماها محقّق ثانی (محقّق کرَکی) است.»
گفتم: آیا شیخ مرتضی انصاری را هم می‌بینید؟!
فرمود: «شیخ در آسمان اوّل بوده و دسترسی به او بسیار آسان است!»[3]

۳ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی
آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی: یکی از شاگردان مرحوم آیت‌اللّه حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» برایم نقل کرد که: «در زمان مرحوم آیت‌اللّه حاج شیخ عبدالکریم حائری «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» درصدد برآمدم نظر این دو عالم را نسبت به یکدیگر جویا شوم.

---

۱. کافی (دارالحدیث)، ج ۲ / ۳۳۲.
۲. نور مجرد، ج ۲ / ۱۱۸.
۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۰۹.

لذا از حاج میرزا جواد آقا پرسیدم: نظرتان درباره آقای حائری چیست؟

فرمودند: ایشان عوام خوبی است!

این سخن ممکن است برای بعضی بسیار سنگین باشد که از یک مرجع تقلید که مؤسس حوزه علمیه و مدرس بزرگی نیز هست با تعبیر «عوام خوب» یاد گردد، امّا باید دانست معنای «عوامی» که کسی مانند آقای ملکی می‌فرمایند، این نیست که سواد ندارد و عالم نمی‌باشد، بلکه نظرشان در عین حال که عالم بودن و صالح بودن ایشان را تأیید فرموده‌اند، این است که ایشان در عالم معنا از خواص نشده است.

سپس گفت: بعد از آن خدمت آقای حائری رفتم و کلام آقای ملکی را برای آن بزرگوار نقل کردم. ایشان پرسیدند: آیا فرمود: خوب است؟

گفتم: بلی!

ایشان به گریه افتاده و سجده شکر بجا آورد.»

همین عکس‌العمل، علامت وارستگی و بزرگواری ایشان است. اگر آن مرحوم شخص هوی‌پرست و ریاست‌طلب و مغروری بود، از این کلام به شدت ناراحت و از آقای ملکی ناخرسند می‌شد، ولی آن مرد شریف نه تنها بدش نیامد، بلکه به جهت اینکه او را به خوبی توصیف نموده بودند شکر خدای بجا آورد.

خداوند هر دو را رحمت کند. هر دو از بندگان خالص خدا و از خدمت‌گزاران دین بودند، یکی در علوم ظاهری خدمت می‌کرد و دیگری در تربیت نفوس و هر دو برای اسلام زحمت می‌کشیدند.[۱]

۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: یکی از کسانی که از قدیم با ما آشنا شده و در جلسات ما شرکت می‌کرد جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ رضا کنی بود. وی با اینکه بسیار مستعد و جنبه‌دار و تحملش در برابر سختی‌ها خصوصاً فشارهای مادی زیاد بود، یک روز مشکلات

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۵۴۹.

خود را در زمینه تأمین امر معاش با بنده در میان گذاشت و گفت: «حتی برای تهیه شیر جهت فرزند شیرخوارم در مضیقه هستم.»

وضعیت سخت او حقیر را بسیار متأثر کرد و دلم برای او سوخت. از اینرو همان شب در جلسه‌ای که داشتیم جهت رفع گرفتاری او دعای مجیر را خواندیم. مجلس نیز بسیار منور گردید.

تحمل آن سختی‌ها در راه معنا برای او بسیار مفید واقع شده و او را کاملاً آماده ساخته بود. در بین خواندن دعا توجه خاصی به او کردم. او نیز حال فوق‌العاده‌ای پیدا کرد. نعره‌ای کشید و در حالی که به شدت منقلب بود و گریه می‌کرد از حال طبیعی خارج شد.

پس از آنکه مدتی در آن حال بود به او گفتم: آقا رضا! کافی است، او نیز چون با ما مرتبط بود فوراً به حال عادی برگشت.

پس از جلسه از او پرسیدم: چه شد؟

گفت: «یک قرص ماه به صورت کامل در حالی که نورانیت عجیبی داشت برایم جلوه کرد و حال عجیبی پیدا کردم که نمی‌توانم آن را توصیف کنم.»

این مکاشفه با جلسه دعای آن شب نیز مناسبت داشت، زیرا جلوه ولایت أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به صورت ماه دیده می‌شود و دعایی که در آن شب خوانده شد و همچنین تمام دعاهایی که در آن تسبیح الهی دارد انسان را با عالم ولایت آشنا می‌سازد.

چند روز بعد یکی از دوستان نزد حقیر آمد و گفت: «من به مسجد جمکران رفته‌ام و در آنجا به امام عصر «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» متوسل شده و از آن حضرت خواسته‌ام همان توجه و عنایتی که به آقا رضا شد به من هم بشود.»

بنده که می‌دانستم او ظرفیت چنین معنایی را ندارد، قبول نکرده و گفتم: اینگونه توجهات آمادگی می‌خواهد، ولی او بسیار پافشاری نموده و با التماس گفت: «من از امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» خواسته‌ام که مرا رد نکنید» و بالأخره او توانست با اصرار زیاد رضایت حقیر را بدست آورد.

آن شب در جلسه به رفقا گفتم: دعای مشلول را بخوانید.

هنگام خواندن دعا همان توجهی که به آقا رضا شده بود به وی نیز شد. او نیز منقلب گشته و از حال طبیعی خارج شد و پیوسته با گفتن: «آخ مولا جان! سوختم» فریاد می‌کشید.

ولی از آنجا که ظرفیت و آمادگی لازم را نداشت نتوانست خود را کنترل کند و حالت غشوه به او دست داد و در وسط اتاق روی زمین دراز کشیده، پای به زمین می‌کوبید و نعره می‌زد! و چون با من ربط نداشت هرچه به او می‌گفتم: بس است، فریاد نزن! اعتنا نمی‌کرد و حالش عادی نمی‌شد. همسایه‌ها نیز از صدای فریاد او از خانه‌ها بیرون آمده، در کوچه جمع شده بودند.

بنده نگران شدم. از اتاق بیرون آمده و بسیار ناراحت بودم. خانواده ما وقتی حال مرا دید، گفت: «آقا! چرا ناراحتید؟»

گفتم: می‌ترسم این شیخ بمیرد.

گفت: «چه اشکالی دارد که انسان در راه خدا بمیرد.»

گویا خداوند متعال از لسان او مرا یاری نموده و آرامش پیدا کردم.

بالأخره او را به هوش آوردیم. پس از اینکه آرام گرفت از او پرسیدم: چه شد؟

گفت: «من به مقام مَحْوُ المَوْهُومِ وَ صَحْوُ المَعْلُومِ رسیدم!»

این عبارت، همان کلامی است که أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» در جواب کمیل که سؤال کرده بود: «حقیقت چیست؟»، بیان فرمودند.[1]

بنده از اینکه وی برخلاف آقا رضا برای بیان حال خود به کلام أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» که محتوی معنای بلندی است متمسک شده بسیار تعجب کردم.

زیرا نظری که به آقا رضا شده بود به او نیز شد، ولی آقا رضا چون با ربط حرکت می‌کرد درست می‌فهمید، امّا او که با فهم خود حرکت می‌کرد از آن حال چنین تعبیری نمود و این معنا برای او بسیار خطرناک بود و باید به حال اول برمی‌گشت، لیکن به خاطر اینکه هنگام روبرو شدن با من آثار همان حال در او پیدا شده و در شرف غش کردن قرارمی‌گرفت، هرچه تلاش می‌کردم این خیال را از سر او بیرون کرده و او را به حال اول برگردانم نمی‌توانستم تا اینکه پس از چند روز قضیه را با جناب آقای حاج اسماعیل دولابی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» در میان گذاشته و با کمک ایشان او را به حال عادی برگرداندیم.[2]

---

۱. روضة المتقین، ج ۲ / ۸۱. (محو و نابودی موهومات [غیرحضرت حقّ] و روشن و آشکار شدن معلوم [حضرت حقّ])
۲. سفینةالصادقین / ۷۰۳.

ب: آیت‌اللّه یعقوبی: در ایامی که در نجف بودم شبی با آقای شیخ حسنعلی نجابت در مسجد سهله در مقام حضرت صاحب‌الأمر «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» نشسته بودیم. شب سردی بود و هیچ‌کس جز ما آنجا نبود. ما نیز آن شب حال خوب و خوشی داشتیم.
من بی‌اختیار و خیلی صاف و جدی عرض کردم: یا صاحب‌الزمان! ما امشب اینجا هستیم، چطور می‌شود به دیدن ما بیایید؟! از دو حال خارج نیست: ما یا دوست هستیم یا دشمن. اگر دوست هستیم سزاوار نیست از دوست خود مضایقه کنید و اگر دشمن هستیم ما چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ آیا شما از دو نفر آدم ضعیف می‌ترسید؟...
هنوز کلامم تمام نشده بود که ناگهان فضای مقام مقدس حضرت صاحب‌الأمر «رُوحِی لَهُ الفِدَاءُ» پر از رعب شد! رعب و ترسی که گویا آسمان می‌خواهد روی سر ما خراب شود و در عین حال، توأم با وجد و لذتی غیرقابل وصف بود و این همان رعبی است که در برخی از زیارات با تعبیر «الْمَنْصُورِ بِالرُّعْبِ»[1] بدان اشاره شده است.
آقای نجابت گفت: «آسید حسین! آسید حسین! برای خدا!» و با این عبارت عدم تحمل خود را از ادامه آن وضع اظهار داشت.
خلاصه وضعی پیش آمد که هیچ‌کدام نتوانستیم تحمل کنیم. به سرعت زیر یکی از فرش‌های مسجد که پر از خاک بود رفته، آن را روی سر خود کشیدیم!
حدود پنج دقیقه این وضع ادامه داشت. یکی دو بار هم من بیرون را نگاه کرده، دیدم هنوز آن حالت باقی است، لذا نمی‌توانستیم از زیر فرش بیرون بیاییم.
پس از آنکه فضا تغییر کرد و آن حالت مرتفع شد بیرون آمدیم و فهمیدیم که هنوز مستعد نیستیم، زیرا حتی آثار توجه آقا «رُوحِی لَهُ الفِدَاءُ» را هم نتوانستیم تحمل نماییم و الاّ از سوی آن بزرگوار مضایقه‌ای در کار نیست.[2]

۵ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری

الف: روزی یک نفر نزد آیت‌اللّه کشمیری آمد و ذکر خواست.

---

۱. بحارالأنوار، ج ۹۹ / ۶۹. (کسی که با رعب [و وحشتی که در دل دشمنانش می‌افتد] یاری شده است.)
۲. سفینةالصادقین / ۲۹۹.

چون حاذق بودند، فهمیدند که طرف لیاقت و استعداد ندارد فرمود: «روزی هزار بار بگو: یا ماست یا چغندر.» (کنایه از اینکه تو قابل این راه نیستی.)[۱]

ب: دکتر محمدباقر لاریجانی (از شاگردان آیت‌الله کشمیری): آیت‌الله کشمیری می‌فرمودند: «یک دفعه بابی از معارف بر من باز شد که آنقدر برایم سنگین بود که اگر حرام نبود دست خودم را به سیم برق وصل می‌کردم تا بمیرم.»[۲]

۶ـ آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس

آیت‌الله حق‌شناس: یک شب بنده در خواب دیدم که ریسمان‌هایی از آسمان آویخته است. هرچه نگاه کردم، دیدم که انتهای این ریسمان‌ها دیده نمی‌شود! همه ریسمان‌ها آویزان است، اما یک طوری است که کأنَّ این ریسمان‌ها زنده هستند! یک عده می‌دویدند که اینها را بگیرند، اما این ریسمان‌ها جابجا می‌شدند و به سمت دیگر حرکت می‌کردند! اشخاصی می‌رفتند تا به این ریسمان‌ها چنگ بزنند، اما موفق نمی‌شدند، اما بعضی دیگر وقتی چنگ می‌زدند، این ریسمان‌ها خودشان را در دسترس آنها قرار می‌دادند.

این معنایش این است که بعضی‌ها اهلیت ندارند.[۳]

۷ـ کربلایی احمد تهرانی

کربلایی احمد تهرانی: یکی از اولیاءِ زمان که خدایش رحمت کند، در توحید ید طولایی داشت. با آنکه عنایاتی به وی شده بود، اما گرفتاری و مشکلات چندان زیادی نداشت.

روزی در این فکر بودم که فلانی می‌رود (سیر و سلوک می‌کند)، اما خیلی در فشار و مضیقه نیست، پس چرا خداوند به این شدت بار مرا سنگین کرده است؟ و چرا مقداری از بلاهای مرا به ایشان نمی‌دهد؟ که همان لحظه به من فهماندند: «اگر ذره‌ای از این بلاها را به فلانی می‌دادیم، همان چیزی را هم که خورده بود، بالا می‌آورد و خُرد می‌شد!»[٤]

---

۱. روح و ریحان / ۳۶.

۲. شیدا / ۱۰۸.

۳. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۱۰۵.

٤. رند عالم سوز / ۱۸۳.

امور خارق‌العاده و کرامات

کلام اولیاءالله

۱ـ علامه سید محمدحسین طباطبایی:

وقتی نزد میرزا علی آقا قاضی صحبت از کرامت می‌شد، می‌فرمود: «عالم، همه کرامت است، کرامت ما در مقابل کرامت‌های الهی چه ارزشی دارد؟!»[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: (خطاب به یکی از شاگردانشان که قدرت تصرّف برای او حاصل شده بود و از خود اظهار کرامات می‌کرد) خداوند وقتی شمشیری بزّان به کسی می‌دهد نباید او همین‌طور از آن استفاده کند، بلکه باید آن را در نیام داشته تا در وقت ضرورت، آنهم به اذن حضرت پروردگار، بیرون کشد.[۲]

ب: در عالم عرفان و سیر و سلوک، باید کار برای خدا باشد. انسان خواب خوب دید یا ندید، نباید دنبالش برود. مکاشفه پیدا کرد، خدا داده؛ اگر نداد، نباید دنبالش برود. آنچه خدا خودش بدهد قیمت دارد، نه آنکه انسان طلب کند، پس از اوّل، طلبِ غیر خدا کنار می‌رود، آن خواب خوبی که انسان می‌بیند، بدون اینکه انسان در ذهن خود دنبال کرده باشد، آن مکاشفه خوب، آن برخورد با ارواح مجرّده خوب، آن مشاهده عالم انوار خوب، که انسان دنبال نکرده و نخواسته باشد و خود به خود پروردگار برای انسان آورده باشد قیمت دارد.[۳]

۳ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: (در جواب سؤال کسی که از علوم غریبه مثل جفر و رمل پرسیده بود): همه اینها انسان را از پرداختن به خودش بازمی‌دارد و به اینها باید گفت: حیض‌الرجال، که همگی مانع از نماز

---

۱. رسائل عرفانی / ۲۷۵.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۷۳۸.

۳. آیین رستگاری / ۶۱.

حضور هستند. وقت ما باید وقف او باشد، وگرنه هر نفَسی که برای غیر او باشد، عین خسارت است و جبران‌ناپذیر.[۱]

ب: اگر شخصی به قدرت‌های مافوق طبیعی دست پیدا کند باید خیلی مواظب باشد تا که توجهش از جانب محبوب به این سمت و آن سو منحرف نشود و مانند خیلی از فریب‌خوردگان، اسیر و فریفته قدرت‌هایش نشود، زیرا هرچه بیشتر از این قدرت‌ها استفاده کنیم از آن طرف (خداوند) بهره کمتری خواهیم برد.

آن کسانی که از طیّ‌الاَرض و اسم اعظمشان در این دنیا بی‌جهت استفاده می‌کنند، عملکردشان را نیز در همین دنیا می‌بینند و از مقامات معنوی و اخروی محروم می‌مانند!

اگر خداوند، مکاشفه داد و نداد، لحظه‌ای نباید توجّه سالک از آن سو (خداوند) متوجّه جای دیگری شود.[۲]

۴ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: خیلی مشغول مکاشفات نشوید که عمرتان تلف می‌شود. کاری را که می‌کردید، ادامه دهید تا رشد کنید.[۳]

ب: بعضی با مکاشفات و چلّه گرفتن، پشت در می‌مانند و راه آنها سد می‌شود. اگر در راه، خوابی یا مکاشفه‌ای رخ داد، حواست پرت نشود. اینها آجیل راه است. راهت را ادامه بده و تمام حواست به صاحبخانه باشد و خودت را نبین.[٤]

۵ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

مکاشفه، توقف در راه و مشغولیت به جزئیات و عدم حرکت به سوی مقصد عالی است و فرد را به اشتباه می‌اندازد.[۵]

---

۱. تندیس عشق / ۱۳۰.

۲. رند عالم سوز / ۲۳۱.

۳. مصباح‌الهدی / ۲۰۹.

٤. مصباح‌الهدی / ۲۰۹.

۵. سوخته / ۱۶۶.

۶ـ شاه قمیص دهلوی:
خوارق و کرامات، حیض اولیاءِ خدا است، اگر زنی حیض خویش را از همجنسان خود مستور ندارد، او را از دایره خود بیرون کنند و همچنین اگر ولیّ‌ای از روی علم و آگاهی، خوارق و کرامات خویش را ظاهر سازد، وی را از میان خود بیرون کنند و از خود ندانند.[۱]

۷ـ علی بن جعفر خرقانی:
بنده تا حضرت حقّ، هزار منزل دارد و اوّل منزلش کرامات است، اگر بنده، مختصرهمّت باشد به منزلی فرود آید که او را به هیچ مقامات دیگر نرسانند.[۲]

۸ـ حاج میرزا عبداللّه شالچی:
یک روز من خدمت آقا میرزا جواد آقا ملکی تبریزی بودم. کسی آمد خدمت ایشان عرض کرد: «آقا! من فلان چیز را در عالم نورانیت، اینطور دیدم.»
مرحوم آقا فرمودند: «الان آنجایی را که دیده‌ای یک خرده تماشا بکن، اما توقف نکن، اگر توقف بکنی، هم از راه بازمی‌مانی، هم ممکن است به عقب برگردی.»[۳]

۹ـ سرّی سقطی:
اگر کسی به بوستانی پر از درختان گوناگون وارد شود و بر آن درختان، تمام پرندگانی که خداوند خلق فرموده باشد و هر یک از آن پرندگان با زبان خودش به آن شخص بگوید: «سلام بر تو ای ولیّ خدا!» و او از این امر دلخوش شود، هنوز در دستان نفسش اسیر است.[٤]

۱۰ـ شمس‌الدین محمد تبریزی مغربی:
با ما سخن از کشف و کرامات مگوئید   چون ما زسر کشف و کرامات گذشتیم

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۲۰۸.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۳۲۸.
۳. طبیب دل‌ها / ۱۰۸.
٤. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۲۰.

بسیار زاحوال و مقامات ملافید　　　با ما که زاحوال و مقامات گذشتیم[۱]

۱۱ـ سنایی غزنوی:

کشف اگر بند گرددت بر تن　　　کشف را کفش ساز و بر سر زن[۲]

سیره و احوال اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: مرحوم حسنعلی نخودکی هم در اواخر عمر به این نتیجه رسیده بود که: به ما چه ربطی دارد که در اینگونه امور {تصرف در اشیاء و شفا دادن مریض و...} دخالت کنیم.[۳]

۲ـ آیت‌الله معصومی اشکوری

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت (در برابر این سخن که: پیش مرحوم آقای معصومی اشکوری ـ که در سن چهل و اندی سال فوت کرد و کتابی هم دارد به نام دو چوب و یک سنگ که به صورت رمزی نگاشته ـ می‌آمدند که مثلاً باران زیاد شده، چیزی می‌نوشت باران قطع می‌شد، یا یک چیزی می‌نوشت باران می‌آمد، یا برای بچه‌دار شدن دستوراتی به این و آن می‌داد و مسائلی از این دست و جزئیاتی که مردم با آنها گریبان‌گیرند.): شاید همین کارها باعث شد که عمرش کوتاه شده.[٤]

۳ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

الف: محمدابراهیم اسلامیه (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): آیت‌اللّه انصاری اغلب افراد را از مکاشفات منع می‌کردند. مرحوم آقا موت اختیاری، طی‌الارض و همه اینها را حجاب راه

---

۱. دیوان کامل شمس مغربی / ۱۷۰.

۲. حدیقةالحقیقة / ۱۱۲.

۳. زمزم عرفان / ۲۲۷.

٤. سایت جدید آیت‌اللّه بهجت ← https://bahjat.ir/fa/content/۱۰۲۰

می‌دانستند و می‌فرمودند: «مقام قرب، غیر از اینهاست. مقام لقاء پروردگار با این بچه‌بازی‌ها بدست نمی‌آید، حالا باطن افراد و یا منظره‌ای را هم دیدید، که چی؟!»[۱]

ب: دکتر علی انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): پدرم می‌فرمودند: «مکاشفات دلیل بر مقامات نیست و بسیاری از مکاشفاتی که برای انسان هست، دل را مشغول می‌کند و یا برای آدمی ایجاد غرور می‌کند.»

مرحوم پدر اصلاً به مکاشفات اعتنایی نداشتند و اولین کاری که برای بعضی از شاگردهایی که مکاشفه زیاد داشتند می‌کردند، این بود که از طرف، مکاشفه را می‌گرفتند، مگر در مواردی که با واقعیات تطبیق می‌کرد و می‌گفتند: «ضرر ندارد.»[۲]

ج: فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری: آیت‌اللّه انصاری شاگردانش را از اینکه توجه به مشاهدات و مکاشفات کنند و به آنها اکتفا کنند شدیداً نهی می‌فرمود و دل بستن به این امور را از دام‌های ابلیس لعین می‌دانست...

ایشان در اینباره تشبیه جالبی می‌فرمودند و مثل به حوضی می‌زدند که: «خاک و گلش ته‌نشین شود، درست است که آب، صاف شده، ولی به مجرد پا گذاشتنن در آن دوباره گل‌آلود می‌شود. حالات را مانند آبی می‌دانستند که گل آن، ته‌نشین شده و از بین نرفته است و شیطان ممکن است با پا گذاشتنن به حریم قلب آدمی، آن را آلوده کند، پس بر سالک است که با جهد و تلاش، تمام آثار آلودگی را از قلب پاک کند و مغرور به مکاشفات نشود.»[۳]

د: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): مرحوم پدرم به کرامات و این مسائل اعتنایی نداشت و البته به شاگردان نیز توصیه می‌کردند که: «اگر انسان به آنها دلبستگی پیدا کند، به قرب الهی نمی‌رسد و در راه می‌ماند.»[٤]

ه: محمد افراسیابی (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): آنقدر {توسط آیت‌اللّه انصاری} از کشف و کرامات نهی شده بودیم که اگر یکی از شاگردان کشفی برایش پیش می‌آمد، خیلی ناراحت

---

۱. سوخته / ۱۶۵.
۲. سوخته / ۱۶۹.
۳. در کوی بی‌نشان‌ها / ۶۶.
٤. سوخته / ۱۶۹.

می‌شد و فکر می‌کرد که من چه کار کرده‌ام که اینها برایم پیش آمده؟! منفعل و ناراحت بودند، اصلاً اینها را برای خودشان قصوری می‌دیدند...

ما وقتی خدمت آقای حسنعلی نجابت {از شاگردان آیت‌اللّه انصاری} می‌رفتیم با ترس و لرز و استغفار، اینها را برایشان می‌گفتیم که: برای ما چنین شده. می‌گفتیم: حتماً خلافی از ما سرزده و این نفسمان می‌خواهد سوء استفاده کند.[۱]

۴ـ آقا سید هاشم حدّاد

الف: حاج عبدالجلیل محیی (از شاگردان آقا سید هاشم): به آقا سید هاشم طی‌الارض داده شده بود، اما ایشان به حضرت موسی بن جعفر «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» توسل کردند که آن را از ایشان بگیرد. می‌فرمودند: «این مطلوب نیست، چون حجاب است، بلکه مراد و مقصود خود خداست.»[۲]

ب: یکی از شاگردان آقا سید هاشم: اگر از آقا سید هاشم از آثار اذکار خاص و طی‌الارض و خوارق عادات و کرامات می‌پرسیدیم، نهی‌مان می‌کردند و می‌گفتند: «به مبدأ بچسبید. وقتتان را با این چیزها تلف نکنید. اینها را باید بگذارید و بروید.»[۳]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آقا سید هاشم حدّاد

روزی یکی از شاگردان آقا سید هاشم حدّاد نزد ایشان می‌آید و می‌گوید: کرامتی برای من حاصل شده است.

سید حدّاد از او می‌پرسد: «آن کرامت چیست؟»

شاگرد جواب می‌دهد: دیدم بر روی آب ایستاده‌ام و بی‌اراده حرکت می‌کنم.

---

۱. سوخته / ۱۷۰.

۲. دلشده / ۳۸.

۳. دلشده / ۲۰۹.

سید حدّاد جواب داد: «اهمیتی به آن نده. چیز عجیبی نیست، چراکه چوب خشک هم بر روی آب می‌ایستد و حرکت می‌کند.»[1]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): روزی مرحوم آیت‌اللّٰه میرجهانی خدمت حضرت علّامه والد رسیدند و گفتند: «من کیمیا دارم و آن را به فرزندم آموخته‌ام و او هم ظرفی مسی را با کیمیا طلا کرده است! و ساواک فهمیده و می‌پندارد که پسرم گنجی یافته است و در به در به دنبال او هستند و فرزندم در حال فرار و اختفاء است، اکنون دست به دامان شما شده‌ام تا دعا کنید تا او از این گرفتاری خلاص شود.

حضرت علّامه والد فرمودند: «باشد دعا می‌کنم امّا مشروط بر اینکه، دیگر دنبال این کارها نرود.»

آقای میرجهانی گفتند: «چشم.»

و بعد از دعای والد معظّم، مشکل ایشان حلّ شد و ساواک از تعقیب او منصرف گردید.

در همین مجلس و پس از این گفتگوها، مرحوم میرجهانی خدمت حضرت علّامه والد گفتند: «می‌خواهم این علم کیمیا را به شما بدهم!»

ایشان... فرمودند: «ما به این چیزها نیازی نداریم!»

مرحوم آقای میرجهانی یکه خورده و گفتند: «آقا! شما چه می‌فرمایید؟ سال‌ها زحمت کشیده و خون جگر خوردم و عمر خود را بر سر این گذاشتم تا علم کیمیا را بدست آورم و جز به فرزندم، آن را به احدی نداده‌ام! اکنون که می‌خواهم حاصل عمرم را به شما بدهم، قبول نمی‌کنید؟»

علّامه والد فرمودند: «ما بالاتر از اینها را داریم!»[2]

۳ـ میرزا علی آقا قاضی

---

۱. دلشده / ۲۱۰.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۷۳۴.

آقا شیخ عبّاس قوچانی: یکی از کسانی که خدمت مرحوم قاضی رسید و از ایشان دستور می‌گرفت و جزء تلامیذ وی محسوب می‌شد، آقا میرزا ابراهیم عرب است که پس از سالیان دراز و ریاضت‌های سخت به مطلوب اصلی نرسیده و برای وصول به کمال، خدمت ایشان رسید.

وی ساکن کاظمین بود و شغلش مرده‌شوئی بود و گویا خودش این شغل را انتخاب نموده بود که از جهت ریاضت نفس أثری قوی در نفس او داشته باشد.

چون خدمت مرحوم قاضی رسید، گفت: «از شما تقاضا دارم که هر دستوری دارید به من بدهید ولی من در میان شاگردان شما نباشم، چون شاگردان شما تنبل هستند و مرا هم تنبل می‌کنند.»

این تشرّف و گفتگوی او با مرحوم قاضی در حالی بود که مرحوم قاضی از کنار شطّ فرات از کوفه به سوی مسجد سهله می‌رفتند و تقریباً تا نزدیک مسجد سهله سخنشان طول کشید.

مرحوم قاضی از او پرسیدند: «آیا زن داری؟»

گفت: «نه ولیکن مادر و خواهری دارم.»

مرحوم قاضی به او فرمودند: «روزیّ آنها را از کدام راه بدست می‌آوری؟»

در اینجا که نمی‌توانست این سرّ را نزد مربّی و معلّم و بزرگ‌مردی که می‌خواهد از او دستور بگیرد انکار کند، از روی ناچاری و ضرورت گفت: «من به هرچه میل کنم فوراً برایم حاضر می‌شود، مثلاً اگر از شطّ، ماهی بخواهم فوراً ماهی خودش را از شطّ بیرون می‌افکند، اینطور!» و با دست خود به شطّ اشاره نموده و فوراً ماهی‌ای خودش را از درون آب به روی خاک پرت کرد.

مرحوم قاضی به او فرمود: «اینک یک ماهی بیرون بینداز!»

دیگر هرچه اراده کرد نتوانست.

مرحوم قاضی به او فرمود: «باید دنبال کسب بروی و از این طریق تهیه روزی نمایی!»

او تمام دستورات لازم را گرفت و به کاظمین مراجعت کرد و به شغل الکتریکی و سیم‌کشی پرداخت و از این راه إمرار معاش می‌کرد و حالات توحیدی او بسیار قوی و شایان تمجید شد، به طوری که در نزد شاگردان مرحوم قاضی به قدرت فهم و عظمت فکر و صحّت سلوک و

واردات عرفانیه و نفحات قدسیه ربّانیه، معروف و مشهور گردید تا سرانجام پس از رحلت مرحوم قاضی در أثر برق‌گرفتگی از دنیا رحلت و به سرای باقی پرواز نمود. رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِرَحْمَةًوَاسِعَةً[۱]

۴ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

دکتر علی مدرسی (از شاگردان آقا شیخ رجبعلی): در یک روز گرم تابستان، من با جناب شیخ با مینی‌بوس به طرف تجریش می‌رفتیم. ما در قسمت عقب ماشین نشسته بودیم. توی راه گریه شدید بچه کوچکی که به اصرار از مادرش آب می‌خواست، توجه همه را به خودش جلب کرده بود. در ماشین که آب نبود و کودک از تشنگی ضجه می‌زد. جناب شیخ ناگهان انگار که از دست کسی لیوان آبی را می‌گیرد، دستش را بلند کرد و از سمت شانه‌اش لیوان آبی گرفت و به مادر کودک داد تا به فرزند تشنه‌اش بدهد.

بچه آب را خورد و آرام گرفت. مادر بچه لیوان خالی آب را پس داد و جناب شیخ آن را گرفت و دستش را بالای سرش آورد و لیوان در دستش غیب شد!

من که شاهد این کرامت جناب شیخ بودم با توجه به صحبت‌های قبلی جناب شیخ به ایشان گفتم: شما فرموده بودید که: «انجام این نوع کارها مکافات دارد، چرا خودتان رعایت نکردید؟»

جناب شیخ فرمودند: «درست است، این کارها مکافات دارد، اما من بی‌تاب شدم و نتوانستم ضجه و تشنگی این بچه را تحمل کنم.»[۲]

۵ـ آیت‌الله معصومی اشکوری

استاد عبدالقائم شوشتری: برای اولین بار در مشهد مقدس خدمت آیت‌اللّه حاج سید محمود مجتهد سیستانی رسیدم. در مقابل ایشان کتابی بود به نام دو چوب و یک سنگ. با اشاره به کتاب فرمودند: «صاحب این کتاب از عرفاءِ محترم گیلان بوده است و در رحیم‌آباد رشت می‌زیسته و شاگرد مرحوم آیت‌اللّه سید موسی زرآبادی بوده‌اند و اسم اعظم را نیز می‌دانسته است.

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۳.

۲. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۶.

در همسایگی ایشان بیوه‌زنی فقیر زندگی می‌کرده است که قوت غالب خود و بچه‌های یتیمش را با شیر گاوش تأمین می‌کرده است.

وی روزی از منزل بیرون آمد، دید زن همسایه و بچه‌هایش به شدت گریه می‌کنند. پرسید: چه شده؟

جواب می‌دهند: گاومان مرده و ما نه تنها از شیر او محروم شدیم، بلکه حتی فرصت ذبح آن را پیدا نکرده و از گوشتش هم بی‌نصیب ماندیم.

ایشان آهسته اسم اعظم را تلاوت کرده و با نوک پا به گاو می‌زند.

ناگهان گاو زنده می‌شود و بچه‌ها شادمانی می‌کنند.

دو سه روز بعد از آن، از استادش، آیت‌اللّه سید موسی زرآبادی که ساکن قزوین بوده، نامه‌ای به ایشان رسیده که حاوی این مطلب بود: تو چرا اسم اعظم را در چنین مورد کوچکی به کار بردی؟ تو تا یک ماه دیگر می‌میری. وصیّتت را بنویس.»[۱]

۶ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

الف: حاج محمدحسن بیاتی (از شاگردان آیت‌الله انصاری): شبی در منزلی در خدمت حضرت آقای انصاری همدانی «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» دعوت داشتیم.

شیخی را آنجا دیدیم بسیار نورانی، گونه‌هایش مانند دو حقّه نور می‌درخشید.

قبل از اینکه حضرت آقای انصاری تشریف بیاورند، سر صحبت را با ایشان باز کردیم و معلوم شد که تارک دنیا است و مطلقاً حیوانی نمی‌خورد و نیز صاحب طی‌الأرض است. می‌گفت: هرجا اراده کنم می‌روم، اگر بخواهم مکه باشم، مکه‌ام و اگر بخواهم مدینه باشم در مدینه‌ام و این را برای خود بسیار مهمّ می‌دید.

تا اینکه آقای انصاری تشریف آوردند و ابّهت ایشان که خاصّ اولیاء الهی و حاملان نور توحید حضرت پروردگار است، آن شیخ را مجذوب آقای انصاری کرد. رو کرد به ایشان و با احترام عرض کرد: آقا! من طی‌الأرض دارم و می‌خواهم آن را به شما بدهم!

آقای انصاری فرمودند: ما نیازی به این چیزها نداریم!

---

۱. خرمن معرفت / ۱۰۱.

آن شیخ یکباره تکانی خورد و گفت: آقا! این طی‌الأرض را تا به حال به کسی نداده‌ام و به هرکسی بگویم، با جان و دل بدون تأمّل قبول می‌کند. چرا شما آن را نمی‌پذیرید؟
آقای انصاری فرمودند: ما بالاتر از اینها را داریم!
آن شیخ از علوّ همّت و کلمات آقای انصاری در حیرت و تعجّب فرورفت.
حضرت آقای انصاری شروع به صحبت با ایشان کردند و این شیخ چنان شیفته ایشان گشته بود که تا آخر مجلس، دوزانو و با کمال ادب نشسته و محو ایشان شده بود![۱]
ب: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): پدرم می‌فرمودند: «به کرامات و مکاشفات مطلقاً اعتنا نکنید، مگر در جایی دستور داشته باشید... انسان ممکن است شق‌القمر هم بکند، اما ولیّ خدا نباشد.»
خود حضرت ایشان هم به آن احوالات و مجاهدات دوران سلوکشان اعتنایی نداشتند و می‌فرمودند: « در آن ایام، روزی ناگهان احساس کردم که دارای علم و قدرت بی‌نهایت شده‌ام و دیدم که همه چیز در اختیار من است، فوراً استغفار کردم و گفتم: خدایا! من اینها را نمی‌خواهم، اینها سد راه من است و من فقط تو را می‌خواهم. این را که گفتم، ناگهان دیدم فوراً آن قضایا از من برگشت.»[۲]
ج: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): سید درویشی بود به نام سید علی، اهل سبزوار. یک روز آن درویش آمد سراغ بنده و شروع کرد از مکنونات[۳] و وضعیت من صحبت کردن که: تو فرزند کی هستی و خودت اینطور هستی و آنطور.
من به هرچه فکر می‌کردم، او آن فکر مرا می‌خواند و بیان می‌کرد. بعد من می‌خواستم پیشنهاد کنم که بیاید منزل ما.
خودش فهمید و گفت: «نه من نمی‌آیم، چون پدر شما قدرت زیادی دارد و هرچه دارم از دستم می‌گیرد.» ایشان از قبل با پدرم یک مکاتباتی داشت و أبوی هم جواب می‌داد.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۷۳۲.
۲. سوخته / ۱۶۵.
۳. امور مخفی و پوشیده.

بعدها پدرم می‌فرمود: «کسانی هستند که در اثر کوشش و زحمت و ذکرهای طولانی یک چیزهایی به ایشان می‌دهند، حتی ممکن است بتوانند تصرف در اشخاص بکنند، اما اینها موقت است، گول این حرف‌ها را نخور، اینها زودگذر است و تا لب گور هم بیشتر با آنها نیست، شیفته اینها نشو.»[۱]

د: محمدابراهیم اسلامیه (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): آقای انصاری وقتی که من مکاشفه داشتم به من فرمودند: «مکاشفه نکن و فقط خواب خوب ببین» و از آن به بعد من مکاشفه نداشتم.[۲]

۷ـ استاد عبدالقائم شوشتری

استاد عبدالقائم شوشتری: بنده در سن شانزده سالگی با سید أبوالحسن حافظیان آشنا شدم... و در محضر جناب سید تلمذ کردم، علم رمل و اعداد و جفر ناقص را در محضر ایشان فراگرفتم، ولی وقتی به مسائل سلوکی وارد شدم، آنها را در رودخانه ریختم.[۳]

۸ـ آیت‌الله شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی

استاد عبدالقائم شوشتری: {حاج شیخ حسنعلی نخودکی اصفهانی که کرامات زیادی از خودش بروز می‌داده، در اواخر عمرش با یک نفر صاحب نفَس و کامل‌تر از خودش که طبیب بوده برخورد می‌کند، ایشان به آقای نخودکی} فرموده بودند: «خدا یک دسته حواله (چک امروزی) امضاء شده به شما داده، چرا هرجا می‌رسی می‌کشی، یک مقداری هم نگهدار به درد آخرتت می‌خورد.»[٤]

---

۱. سوخته / ۱۷۴.

۲. سوخته / ۱۶۷.

۳. خرمن معرفت / ۱۳۷.

٤. خرمن معرفت / ۱۵۰.

امید، یأس

کلام حجج‌اللّه

۱ـ امیرالمؤمنین علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»:

به چیزی که بدان امیدی نداری، امیدوارتر از چیزی باش که بدان امید بسته‌ای، چون حضرت موسی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به دنبال یافتن شعله آتش رفت، ولی خداوند با او سخن گفت و با مقام پیامبری مرسل برگشت و زنی که پادشاه سرزمین سبا بود از آنجا بیرون آمد، ولی توسط حضرت سلیمان «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به خداوند ایمان آورد، و ساحران فرعون با هدف سرافرازی فرعون بیرون آمدند، ولی با ایمان برگشتند.[۱]

۲ـ علی بن الحسین السجاد «عَلَيْهِمَا‌السَّلَامُ»:

خداوندا!... چگونه امیدم را از تو قطع کنم در حالی که تو تویی.[۲]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

نباید از رَوْح (رحمت) خدا مأیوس شد. خدا می‌داند چه ایمانی می‌خواهد که انسان در شداید و گرفتاری‌ها ثابت قدم بماند.[۳]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: اگر خدا به ما نظر مرحمت نداشت، این حرف‌ها را بر زبان ما جاری نمی‌کرد. اگر خدا به شما نظر مرحمت نداشت، این درد را برای شما ایجاد نمی‌کرد، درد خداجویی را پیدا نمی‌کردید؛

---

۱. کافی (إسلامیه)، ج ۵ / ۸۴. (ترجمه از: پاسداران حریم عشق، ج ۱ / ۲۱۵.)

۲. المصباح / ۲۹۲.

۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت ج ۲ / ش ۳۴۱.

این نظر محبّت است؛ نه اینکه ما داد بزنیم بگوییم که: خدایا! چرا ما تو را می‌خوانیم و جوابی نمی‌دهی؟

خدا می‌گوید: من زودتر جواب دادم که توانستی مرا بخوانی، من جواب دادم که بتوانی مرا بخوانی! حالا سر به سجده شکر بگذار و بگو: خدایا! قربانت با آن جمالت، با آن جلالت، با آن کمالت که به این بنده مسکین نظر مرحمتی فرمودی و در میان این دنیای پرآشوب، و این افکار و این نگرانی‌ها، و این پندارهای باطل که تمام افراد از نطفه‌های سرد... در این عالم طبیعت قدم می‌گذارند، و چهل، پنجاه سال، صد سال هم عمر می‌کنند، ولی کور می‌آیند و کور می‌روند، و چشمشان باز نیست، الحمد للّه به ما بصیرت دادی، بصیرت دادی که بتوانیم جلوی پای خودمان را ببینیم؛ از این مقداری هم که بصیرت دادی تشکرت را می‌کنیم و دنبال هم می‌کنیم، بقیه‌اش را هم می‌خواهیم.

پس برای آنچه که دادی شکرت را بجا می‌آوریم، آن را هم که ندادی طلب می‌کنیم و از تو هم طلب می‌کنیم.[1]

ب: خداوند می‌فرماید: یا اللّه تو لبیک ماست یا اللّهی که تو می‌گفتی این لبیکی است که ما گفتیم و بر قلب تو تابیده در زبان تو به صورت یا اللّه منعکس شده. این دعا و سوز و دردت پیک ماست. این دعایی که می‌کنی، این سوزی که داری، این دردی که در خودت حس می‌کنی، این پیکی است که ما فرستادیم. قاصدی است از آن بالا ما فرستادیم که تو را توجه بدیم به آن طرف. این داد و بیداد و سوز و آه و ناله در تو پیدا می‌شود، پس این را از خودت نبین که ما حرارتی پیدا کردیم و گریه‌ای پیدا کردیم و سوزی داریم، خدا به ما توجه نمی‌کند. همین سوز و درد پیکی است که از جانب پروردگار می‌رسد برای دستگیری. پس از آن طرف شروع می‌شود.[2]

ج: یک چیز انسان را از پای درمی‌آورد، و آن یأس است که از شیطان است. اگر یأس پیدا شود، دیگر کار تمام شده است و ما باید برویم و بخوابیم و دیگر فایده‌ای ندارد. یأس، در مقابل پروردگارِ حقیقی و واقعی، یک خدای دروغی و باطل برای انسان ایجاد می‌کند و انسان را به آن خدای باطل و موهومی گرایش می‌دهد. این یأس، که از شیطان است، رأس تمام گناهان

---

۱. آیین رستگاری / ۱۵۳.

۲. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۲۱۹.

است، چون اگر یأس در انسان پیدا شد، اصلًا انسانیت انسان را ساقط می‌کند، آدم را آب می‌کند و از بین می‌برد، آن حقیقت و جوهره و روح را از انسان می‌گیرد، پس اگر یأس در انسان پیدا شد، این دیگر گناهی است که از همه گناهان بالاتر است.[۱]

۳ـ حاج اسماعیل دولابی: شیعه در سیرش، دو روزش یکسان نیست و در جا نمی‌زند، حتّی اگر توی چاله هم بیفتد، نشانه راه رفتن اوست و الّا اگر حرکت نمی‌کرد که در چاله نمی‌افتاد. این به چاله افتادن هم لازمه سیر اوست.[۲]

۴ـ جنید بغدادی:
تا وقتی که از گناهت می‌ترسی و از انجام آن پشیمانی، از خودت مأیوش مباش.[۳]

۵ـ أبو عبداللّه محمد نفزی:
هرکس که اسیر شهوت است و غفلت بر او چیره گشته، نباید به خاطر ریشه دواندن این امور در وجودش بعید بداند که خداوند او را از اسارت شهوت و از تسلط غفلت بیرون آورد، چراکه اگر ناامید باشد به قدرت خداوند نسبت عجز داده است در حالی که خداوند تعالی قادر بر همه چیز است... و بنده باید بداند که قلوب و عنان بندگان به دست خداوندست، پس نباید مأیوش باشد و باید با ذلّت و شکسته‌دلی و نیاز رو به درگاه او آورد، شاید او کار سخت بنده را آسان نماید... و این بر خداوند سخت نیست.[٤]

۶ـ عبداللّه قطب بن محیی:
مرد بوده که سی سال سلوک کرده و یک ذره صفا در خود نیافته، اما چنان دان که صفاها همه برای او ذخیره شده و به یکبار پیش او خواهد آمد... صفا حظ تو است از محبوب و وفا حظ

---

۱. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۳۰۷.
۲. مصباح‌الهدی / ۲۰۴.
۳. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۵۷۹.
٤. غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة / ۲۴۷.

محبوب است از تو. امروز تو او را باش که فردا او تو را خواهد بود. «من کان للّه کان اللّه له؛ هرکس برای خداوند باشد، خداوند برای او خواهد بود.»[1]

۷ـ محمد بن داود رقیّ:
هرکس که خداوند را بشناسد، ناامید نمی‌گردد.[2]

۸ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:
الف: قلب فعلًا در حجاب است، پرده‌ها و کدورت‌ها قلب را گرفته است. ولو اینکه اینهم خوب است، قابلیت داری که قلبت را در حجاب برده‌اند...
بعضی‌ها از قلم افتاده‌اند، اصلًا قلبی در کار نیست، اما بعضی‌ها که از قلم نیفتاده‌اند، اگر چنانچه به غیر پروردگار و به دیگران توجه بکنند، قلبشان در حجاب می‌رود.[3]
ب: اگر سیر نزولی‌تان را هم به شما اطلاع دهند، بدانید که مورد نظر پروردگار متعال هستید و جزء قلم‌خورده‌ها نیستید.[4]

۹ـ میرزا علی آقا قاضی:
هیچ وقت نباید مأیوس شد و به خاطر دیر شدن نتیجه، نباید دست از سیر و سلوک برداشت، زیرا ممکن است کسی به تدریج با ناخن خود زمین را بخراشد و سپس ناگهان به اندازه گردن شتر آب زلال و روان جاری شود.[5]

۱۰ـ آیت‌اللّه علی سعادت‌پرور پهلوانی:

---

۱. مکاتیب عبداللّه قطب / ۴۹۳.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۱۲۸.
۳. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۱۲۷.
٤. رهنمای سلوک / ۵۹.
۵. مطلع انوار، ج ۲ / ۶۶.

برادر جان! انسان نباید از نافرمانی و غفلت و خلافِ مراقبه عمل کردن، نومید از سیر الی اللّه گردد، زیرا اگر روی از آن سو برگیریم، به کجا می‌توان روی کرد؟! علاوه بر اینکه خودش می‌داند که ما ضعیفیم و سراپا جهل، بر طبق ضعف و جهل‌مان با ما معامله می‌کند. اینهمه که در قرآن شریفش، داد از غفاریّت خود می‌زند، برای چیست؟ مگر جز برای آن است که آگاه به حال ما بوده که از روی نادانی، مخالفت او خواهیم کرد. همین بس که خودش در مواقعی که نافرمانی و جهلِ ما را متذکّر می‌شود، نام ما را به انسان تسمیه[1] فرموده است. اگر خیال ناامیدی برای انسان دست دهد، باید بداند که از شیطان است و الّا با کریمان، کارها دشوار نیست. هر وقت آن لعین به سراغت آمد بگو:

آنقدر حلقه زنم بر در میخانه دوست   تا کند صاحب میخانه به رویم در باز[2]

۱۱ـ جعفر آقا مجتهدی:

گاهی راندن اشخاص به معنای خواندن آنان است و گاهی برعکس، بسیار انگشت‌شمارند سالکانی که این نکته را به نیکی دریابند.

در این درگاه حافظ را چو می‌رانند، می‌خوانند![3]

۱۲ـ حاج اسماعیل دولابی:

اگر جلو نرفتی، بدان در موقف[4] هستی و خدا می‌داند این موقف‌ها چقدر برای سالک، مفید است. باید صبر کنی تا از آن رد شوی. استغفار کن تا از آن بگذری، امّا اگر داری می‌روی، صلوات بفرست.[5]

۱۳ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی:

---

۱. نام‌گذاری.

۲. رسائل عرفانی / ۲۲۶.

۳. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۷۳.

٤. ایستگاه.

۵. مصباح‌الهدی / ۲۰۱.

الف: (در جواب نامه علامه سید محمدحسین تهرانی که از بدحالی و نارضایتی معنوی خود شکایت کرده بودند): اولاً: به قول مرحوم حاج شیخ محمد بهاری جناب‌عالی که سُلّم[۱] سعادت و صلاح و تقوا و مقامات و درجات نفروخته‌اید[۲] که وقت اداء رسیده و مطالب داشته باشید.

ثانیاً: هرکس جلوتر رفته بیاید مسابقه بدهد، این گوی و این میدان. بعد از این حرف‌ها اگر چنانچه جناب‌عالی انتظار کرامات و مقامات دارید این مطلب، گذشته از آنکه رأساً اشتباه است و سعادت، غیر از آن می‌باشد و به هیچ وجه ملازمه با این آثار[۳] ندارد؛ نه از این طرف نه از آن طرف،[٤] خلاف سِیر هم هست، یعنی انتظار این مطالب سیر قهقری است و بنده را از مولا دور می‌کند.

و هرگاه غرض جناب‌عالی آن است که رضای مولا را بدست نیاورده و خدای نخواسته از شما کراهتی دارد، حجّت خود را بر این مقصود إرائه بفرمایید.

و اگر غرض آن است که چرا شما مستغرق در عبادت نیستید که در روایت وارد شده حضرت باقر به فرزند جلیل خود حضرت صادق «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» فرمودند (در وقتی که در گرمای روز در کنار کعبه اصرار بر خواندن نماز داشته): «بُنَيّ إذا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ العَبْدِ رَضِيَ مِنْهُ بِالقَلِيلِ»[۵]

---

۱. پیش‌فروش کردن.

۲. یعنی پیشاپیش بها و هزینه سعادت و صلاح و تقوا و... را نپرداخته‌اید که...

۳. یعنی کرامات و مقامات.

٤. ظاهرا مرادشان این باشد که: نه هرکس سعادت دارد، دارای کرامات و مقامات است، و نه هرکس که کرامات و مقامات دارد، دارای سعادت است.

۵. پسرم! وقتی خداوند متعال از بنده‌اش راضی باشد، از عمل کم او {نیز} راضی است.

باری، هرگاه نفس جناب‌عالی به این حرف‌ها راضی نمی‌شود و إشتهای شادی دارد، فعلیک بالجوع و السکوت خصوصاً عن البحثِ و الجدلِ و أکلِ الشّعیر و ملازمِة التّواضع فی الأحوال و الأقوال.[۱،۲،۳]

ب: (در جواب نامه علامه سید محمدحسین تهرانی که از نرسیدن فیوضات معنوی شکایت کرده بودند): این معنا را نباید از جناب‌عالی قبول کرد، زیرا که در این فنّ روحانیت، مجتهد جامع شرایط نشده‌اید، لذا حکومت[٤] جناب‌عالی نافذ نیست.[٥،٦]

۱۴ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: الهی! تا تو لبیّک نگویی، کجا من الهی گویم.[۷]

ب: راهرو بداند که بزرگان گفته‌اند که: «بطؤ[۸] علامت نقس[۹] استعداد نیست»، زودزود نمی‌دهند تا کم‌کم ظرفیت پیدا کند و کسانی زود گرفته‌اند، ولی در همان مقام محدود توقف کرده‌اند و از نیل به مقامات عالیه بازمانده‌اند.[۱۰]

ج: رباید دلبر از تو دل ولی آهسته‌آهسته — مراد تو شود حاصل ولی آهسته‌آهسته
سخن دارم ز استادم نخواهد رفت از یادم — که گفتا حل شود مشکل ولی آهسته‌آهسته

---

۱. باید گرسنگی کشیده و سکوت گزینی خصوصاً بحث و جدل را ترک نمایی و نانت باید از جو باشد و در تمام حالات و گفتارت تواضع را فراموش ننمایی.

۲. یکی از فرزندان علّامه سید محمدحسین تهرانی: این نامه از طرف مرحوم آیت‌اللّٰه حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی «رِضْوَانُ‌اللّٰهِ‌عَلَیْهِ» در اوقاتی که مرحوم علّامه تهرانی «رِضْوَانُ‌اللّٰهِ‌عَلَیْهِ» در نجف اشرف به تحصیل مشغول بودند به عنوان دستور سلوکی فرستاده شده است.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۳۱.

٤. قضاوت و حکم کردن.

٥. لجنه تحقیق و نشر و آثار علّامه سید محمدحسین تهرانی: این نامه از طرف مرحوم انصاری در همدان به علّامه تهرانی «رِضْوَانُ‌اللّٰهِ‌عَلَیْهِمَا» هنگام اقامت و تشرّف ایشان در نجف اشرف جهت تحصیل فرستاده شده است.

٦. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۳۴.

۷. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۸۱.

۸. کندی و آهستگی.

۹. معیوب بودن.

۱۰. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۵۹.

تحمل کن که سنگ بی‌بهایی در دل کوهی　　شود لعل بسی قابل ولی آهسته‌آهسته
مزن از ناامیدی دم که آن طفل دبستانی　　شود دانشور کامل ولی آهسته‌آهسته[۱]

۱۵ـ مولوی:
آن یکی اللّه می‌گفتی شبی　　تا که شیرین می‌شد از ذکرش لبی
گفت شیطان آخر ای بسیار گو　　این همه اللّه را لبیک کو
می‌نیاید یک جواب از پیش تخت　　چند اللّه می‌زنی با روی سخت
او شکسته‌دل شد و بنهاد سر　　دید در خواب او خضر را در خضر
گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای　　چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای
گفت لبیکم نمی‌آید جواب　　زآن همی‌ترسم که باشم رد باب
گفت آن اللّه تو لبیک ماست　　و آن نیاز و درد و سوزت پیک ماست
حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو　　جذب ما بود و گشاد این پای تو
ترس و عشق تو کمند لطف ماست　　زیر هر یا رب تو لبیک‌هاست
جان جاهل زین دعا جز دور نیست　　زانکه یا رب گفتنش دستور نیست
بر دهان و بر دلش قفل است و بند　　تا ننالد با خدا وقت گزند[۲]

سرگذشت اولیاء اللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

یکی از شاگردان آیت‌اللّه بهجت: یکبار به آیت‌اللّه العظمی بهجت عرض کردم: آقا! پس از بیست، سی سال طلبگی و درس خواندن هیچ پیشرفتی نکرده‌ام؛ نه در علم و نه در عمل.
آقا فرمود: «مگر خودت را وزن کرده‌ای؟!»...

---

۱. دیوان اشعار (علامه حسن‌زاده آملی) / ۱۸۷.
۲. مثنوی معنوی / ۳۱۱.

ظاهراً مقصود معظم له از این جمله آن است که: «مأیوس نباید شد. شما که خود را از لحاظ علم و عمل وزن نکرده‌ای تا پیشرفت خود را مشاهده کنی. خداوند متعال است که باید به حساب بندگان برسد.»[۱]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی

آیت‌اللّه حسنعلی نجابت: آقایی هست به نام حسن مصطفوی... آقای مصطفوی می‌گفت: «...دیدم یک آقا سیدی {میرزا علی آقا قاضی} از حرم مطهر آمد توی ایوان ولیکن دور تا دورش را نور احاطه کرده است. این آقا که راه می‌رود شعاع نورش به نظر من یک متر در یک متر از شش جهت بود...»

غرضم... این است که آن موقع ایامی بود که آقای قاضی خودشان به نور خودشان التفات نداشتند؛ یعنی التفات نداشتند به آن افاضه پروردگار عالم که نورش را یک جوانی می‌بیند، ولی خودش نمی‌بیند؛ یعنی گاهی [نور خدا] در خود آدمی که واجد آن نور است محجوب است تا بتواند سعیش را زیاد کند، تا بتواند بیشتر، از آن پر و بالی که خدا به او داده است، نتیجه بگیرد.[۲]

۳ـ نورالدین عبدالرحمن جامی

یکی از مریدان مولا علاءالدین آبیزی: جناب مولانا علاءالدین فرمودند: «هرکه در این عالم از خود خلاص نشد، بعد از خرابی بدن، روح او در تحت فلک قمر می‌ماند.»

هرکه را در خاک غربت پای در گل ماند، ماند.

و این سخن حضرت شیخ محیی‌الدین بن عربی است که فرموده‌اند: «هرکه در تحت فلک قمر ماند، ماند.»

من این سخن را به حضرت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی گفتم و اظهار ملال کردم که این قصه پیش من به غایت مشکل است که شیخ فرمودند و حال آنکه اکثر مؤمنان از خود خلاص ناشده می‌میرند.

---

۱. فریادگر توحید / ۱۸۶.

۲. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۲۵۸.

حضرت مولانا «قَدَّسَ‌اللّٰهُ‌سِرَّهُ» فرمودند که: «هرکه به خدا ایمان آورده او رخنه در فلک انداخته، که عاقبت از آن رخنه بیرون خواهد جست.»[۱]

۱. رشحات عین‌الحیاة، ج ۱ / ۳۱۶.

آثار و تأثیرات معنوی زمان، مکان، اعمال، احوال، حوادث

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

الف: بیابان‌های اطراف مسجد جمکران بسیار پربرکت است و خود، استفاده‌های شایانی از این بیابان‌ها برده‌ام.[۱]

ب: دفن شدن در مشاهد مشرفه برای آنهایی که در عالم قرب‌اند یکسان است، ولی برای متوسطین بسیار مفید است.[۲]

۲ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

الف: از هر عملی اثری در نفس انسان پیدا می‌شود. اگر عمل، ظلمانی بود ایجاد ظلمت می‌کند و اگر نورانی بود اثری دل‌افروز و نورانی خواهد داشت؛ و کسی که خود را یافته و با حقیقت خود آشنا شده باشد اثر آن را به وضوح درک خواهد کرد.[۳]

ب: اگر کسی قلبش زنده باشد خیلی زود آثار عمل ظلمانی یا نورانی را در خود احساس می‌کند. راه خدا قلب را زنده می‌کند و دل را آرامش می‌دهد، در حالی که در راه شیطان، انسان همیشه مضطرب است. اگر خدای نکرده مؤمن در تشخیص خود دچار خطا شده، به راه نادرست گرفتار گردد، بهترین دلیلش دل اوست که آرام ندارد.[٤]

۳ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: زمین قم و فضای روحانیش برای اهل ایمان سکینه است. قم نور محض است و عنایت خاصه حضرت صاحب‌الامر «عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» به کل این دیار مشهود می‌باشد.

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۳۰.

۲. سوخته / ۱۸۷.

۳. سفینة‌الصادقین / ۸۴.

٤. سفینة‌الصادقین / ۱۵۱.

وقتی از تهران به سمت قم می‌آمدم، حالتی بر من عارض شد که شهر قم را چون بهشت دیدم و اینچنین به نظرم رسید که اینجا خود بهشت است.[۱]

ب: سرزمین قم روح‌افزاست و تنها در خاک آن راه رفتن، آثار و برکاتی دارد که اگر قدرش را بدانی نورانیّت می‌یابی.[۲]

ج: رفقا! بنده دیدم چیزی که بیشتر از هر چیز دیگری انسان را بالا می‌برد {ملکه شدن یک} صفت است. صفت، خیلی مهم است. گاهی انسان یکی دو بار کار خوبی را انجام می‌دهد، ولی این برای او صفت نمی‌شود و البته اجر می‌برد، ولی بعضی را می‌بینی که به یک صفت خوب واقعاً متّصف می‌شوند و به آن شناخته می‌شوند و تویی‌شان با آن صفت عجین می‌شود و آن صفت برای او ذاتی می‌شود. این یک ارزش دیگری دارد.[۳]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: عجب، کبر و حسد مانع قبولی اعمال است، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «إِنَّما يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقين[٤]، خداوند تنها از تقواپیشگان قبول می‌کند.»

هر مرتبه‌ای از تقوا برای انسان باشد، قبولی عمل او هم به همان مرتبه است.[٥]

ب: کی برطبق مسلّمات شرع ـ مانند ترک معاصی، اتیان واجبات و نوافل و قرائت قرآن در جای خلوت با حضور قلب، و خلاصه انجام عبادت با شرایط صحّت و شرایط قبول و با محتوا بودن عبادت از حیث اسرار نماز و اسرار سایر عبادات ـ عمل کرده‌ای تا نتایج آنها را بیابی، که حال از ما دستورالعمل برای سیر الی اللّه تعالی می‌خواهی و گویا منتظری پیری از پشت کوه

---

۱. رند عالم سوز / ۲۷۵.

۲. تندیس عشق / ۱۴۶.

۳. تندیس عشق / ۵۶.

٤. سوره مائده / ۲۷.

٥. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۰۷.

قاف بیاید و تو را راهنمایی کند! آیا اینهمه مسلّمات شرع اَطْهَر کافی نیست که کَما هُوَ حَقُّهُ[1] عمل کنی و به جایی برسی.[2]

ج: اگر انسان یک گام در راه غیر رضای خدا بردارد دیگر گام‌های بعدی را نمی‌داند چه خواهد شد. همان گام اول او را به جاهایی که نمی‌داند خواهد کشید.[3]

د: (در جواب این سؤال که: برای توفیق نماز شب، نماز صبح به جماعت در اول وقت و توجه داشتن به ذات اقدس حضرت ربوبی چه کنیم؟) در اوقات توفیق، مسامحه نکنید، در سایر اوقات موفق می‌شوید.[4]

ه: رشته کارها در طاعت و معصیت به هم پیوسته است. اگر در طاعت، گام اول برداشته شود، به دنبال آن توفیق برداشتنِ گام بعدی طاعت به انسان دست می‌دهد، و اگر در معصیت باشد، زمینه گام دوم معصیت خواهد بود.[5]

و: کاری که می‌دانید خیر است و یقین دارید از شرع و مورد رضای خدا و صاحب شرع است، انجام دهید تا به کار خیر دیگر موفّق شوید. با نور اعمال، تاریکی‌های راه روشن می‌شود.[6]

ز: در مسجد جمکران در محل مسجد اصلی نماز بخوانید و نقطه‌ای از مسجد اصلی است که حال و هوای دیگری دارد.[7]

ح: خدا می‌داند یک صلواتی را که انسان بفرستد و برای میّتی هدیه کند، چه معنویّتی، چه صورتی، چه واقعیّتی برای همین یک صلوات است. باید به کمی و زیادی متوجّه نباشد، به کیفیّت اینها متوجّه باشد.[8]

---

۱. آنطور که حقش است.

۲. برگی از دفتر آفتاب / ۸۷.

۳. العبد / ۲۷۵.

٤. به سوی محبوب / ۷۷.

۵. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۳ / ۱۴.

٦. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۳ / ۲۱۶.

۷. سیری در آفاق / ۲۴۷.

۸. برگی از دفتر آفتاب / ۱۶۹.

ط: آقایی که خود او و نیز پدرش از اهل کرامت بودند، نقل کرد که: پدرش با آن کرامات و مقامات در حال رکوع و سجود تنها سه مرتبه سبحان اللّه می‌گفت...

آقایی می‌گفت: «جماعتی بودیم، آقا امام زمان ـ «عَجَّلَ اللّٰهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ» ـ تشریف آوردند و امامت کردند، ولی حمد و سوره را حسابی ساده قرائت فرمودند.»

خدا می‌داند همین عبادت‌های ساده و مختصر اگر از اهلش صادر شود چه اثرها دارد، ولی مفصل آن از غیر اهلش بی‌اثر است. مطلب، اجلّ از آن است که با گفت و شنود، تفهیم شود. از خدا می‌خواهیم که لیاقت دهد تا به ما الهام شود![1]

ی: بزرگان علماءِ ما نوعاً به درس و بحث و دیگر اشتغالات علمی می‌پرداختند و کمتر مشغول عبادت و ذکر بوده‌اند، با این وجود، به مقامات عالیه رسیده‌اند. به گمانم علّت آن است که به تمامیت و اتقان عمل می‌پرداختند نه به کثرت عمل، و کم بوده‌اند افرادی مثل سید بن طاوس که اهل عبادات بوده‌اند.[2]

۵ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

الف: کسی که غالب اوقاتش را به عبادت بسر می‌برد ـ خصوصاً اهل علم، زیرا غالب شغل آنان عبادت است، عبادتی شریف‌تر از تحصیل علوم ربانیّه نیست ـ و با همه این حال، در قلب خود نور و صفا و زیادتی معرفت را نمی‌یابد، باید قطع پیدا کند که عمل او معیوب است و در جمله کسانی است که خداوند آنها را به خسران عمل ذکر می‌کند: «الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً»[3،4]

ب: جمیع حرکات و سکنات اختیاری انسان و عزم و اراده و حب و بغض و تصور سعادت و شقاوت و خلاصه تمام حرکات و سکنات اعضاء آدمی اثری از احوالات قلب بوده و از صفات آن ناشی می‌شود و منشأ احوالات قلب؛ یا امری ظاهری از اعمال و رفتار جوارح و اعضاء آدمی

---

۱. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۱۰۸.

۲. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۳۶۰.

۳. سوره کهف / ۱۰۴. ([آنان] کسانی‌اند که کوشش‌شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می‌پندارند که کار خوب انجام می‌دهند.)

٤. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۱۱۷.

بخصوص حواس است و یا امری باطنی است مثل خیال و شهوت و غضب و اخلاقی که در مزاج آدمی مرکب شده است و لذا هرگاه آدمی چیزی را به وسیله حواس درک نمود اثری از آن در قلب پدید می‌آید که اگر آنچه که درک شده خیر باشد آن اثر، نور است و صفا، و اگر شر باشد ظلمت است و تیرگی، همچنین اگر شهوت فوران نمود و مثلاً آدمی به پرخوری گرفتار شد، اثری از آن در قلب حاصل می‌شود و این آثار، باقی مانده و در انتقال خیال از چیزی به چیز دیگر کمک می‌کند و به حسب انتقال خیال، قلب آدمی هم از حالی به حال دیگر منتقل می‌شود و بر اثر آثار اسبابی که بر قلب عارض می‌شود قلب آدمی پیوسته در تغییر و تحول است و خصوصی‌ترین اثری که برای قلب آدمی حاصل می‌شود همین خطورات قلبی است که مقصود از این خطورات، همان فکر و اندیشه و یادی است که بر سبیل تجدّد[1] و یا تذکّر[2] در دل آدمی می‌گذرد و شوق و نفرت، از همین خطورات قلبی است که حاصل می‌شود و انگیزه جلب و دفع نیز همین است، زیرا نیت و اراده و عزم از همین خطورات قلبی نشأت می‌گیرد، لذا می‌توان گفت که: «مبدأ همه کارها و اعمال بشر، همان چیزی است که ابتدا در دل آدمی می‌گذرد و پدید می‌آید، این امر، رغبت و میل آدمی را تحریک می‌کند و از میل، نیت و اراده برمی‌خیزد و اراده، عضلات را به حرکت وامی‌دارد و از حرکت عضلات، عمل انجام می‌گیرد.»...

و خاطره محمود و پسندیده‌ای که آدمی را به خیر دعوت می‌کند ذات اقدس حق به وساطت ملائکه به بندگان افاضه می‌نماید و به آن «الهام» گویند و آنچه که آدمی را به شر و پلیدی می‌کشاند به واسطه شیطان است و آن را «وسوسه» نامیده‌اند و به لطفی که دل را برای الهام ملائکه و قبول آن آماده می‌کند «توفیق»، و به حالتی که زمینه را برای وسوسه شیطان و پذیرش آن مهیا می‌سازد «خذلان» گویند.

بنابراین، ملک، آفریده‌ای است که ذات اقدس حق او را برای افاضه خیرات که علم و کشف حقیقت و وعده به معروف[3] باشد آفریده و شیطان موجودی است که کارش وعده به شر و امر

---

۱. جدید.

۲. تکرار.

۳. نیکی و احسان.

به فحشاء و ترسانیدن آدمی از فقر آنگاه که تصمیم به انجام کار خیری بگیرد می‌باشد و قلب آدمی پیوسته بین این دو کشش در نوسان است.
پس اگر این حقیقت را به وجدانت دریافتی به یقین خواهی دانست که برای اعمال و رفتارت چه بدنی و چه قلبی در توفیق و خذلان و الهام و قبول آن و وسوسه و پذیرش آن، تأثیر بسزائی بوده و همین است که منشأ افعال و حرکات بعدی انسان می‌شود. بنابراین اگر بنده‌ای به مواظبت اعمال و رفتار خود پرداخت، توفیق قلبی نصیبش گشته و از حال حاضر خود و آمادگی اسباب خیر و اسباب شر، نور اعمال پیشین و یا ظلمت و تاریکی آن را درمی‌یابد و تبعات آن اعمال و رفتار را که در آینده به سراغش خواهد آمد درخواهد یافت و توفیق و یا خذلانی که بر اثر آن اعمال و رفتار در انتظارش هست مشاهده خواهد کرد و این مراقبت و مواظبت با علم به این حقیقت، سبب خواهد شد که آنچه را در گذشته از کف داده تدارک کند و برای خطاهای گذشته به استغفار و توبه بپردازد و آنچه را که بر اثر این اعمال و رفتار در آینده متوجه او خواهد شد با استعاذه و دعا تغییر دهد و علت مبالغه من در فهم آثار اعمال، چیزی جز این امر نیست، زیرا کسی که به این حقیقت دست بیابد و به درک این خیر نائل شود به بهترین نوع محاسبه نفس که در روایات ائمه علیهم السلام بدان توصیه شده و فرموده‌اند: «هرکس که از نفس خود حساب‌رسی نداشته باشد، از ما نیست»،[1] دست یافته است.[2]

۶ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: در بازار چوب‌فروش‌ها، در هر حجره روزی چند کامیون چوب معامله می‌شود، ولی در پایان روز که سؤال کنی چقدر کاسبی کرده‌اید، می‌گویند مثلاً: «ده هزار تومان»، امّا یک منبّت‌کار، تکّه‌ای از آن چوب‌ها را می‌گیرد و حسابی روی آن کار می‌کند و بر روی آن نقش می‌اندازد و همان تکّه چوب را صد هزار تومان یا بیشتر می‌فروشد. گاهی اوقات آنقدر نفیس می‌شود که نمی‌شود روی آن قیمت گذاشت. در اعمال عبادی هم زیاد عبادت کردن چندان

---

۱. الزهد / ۷۶.
۲. اسرارالصلاة / ۱۷.

ارزش ندارد، بلکه روی عمل، حسابی کار کردن و آن را خوب از کار درآوردن و حق آن را ادا کردن نتیجه‌بخش است.[۱]

ب: قرآن را، زیارت عاشورا را، مناجات شعبانیه را، نماز شب را، یک دفعه بخوان، ولی خوب بخوان؛ لازم نیست خیلی بخوانی. در خیلی خواندن، خطر عادت شدن و بی‌روح و بی‌توجّه تکرار کردن وجود دارد.[۲]

ج: چه در امر دنیا و چه در امر آخرت، قدم اوّل را که برداری، برداشتن قدم دوم آسان‌تر می‌شود. برداشتن قدم سوم از دوم هم آسان‌تر است. به همین ترتیب، چند قدم که برداری، بی‌اختیار دو می‌زنی.[۳]

۷ـ امام خمینی:

الف: کدام حسرت و ندامت و زیان و خسارت بالاتر از آن است که چیزی {نماز} که وسیله کمال و سعادت انسان و دوای درد نقائص قلبیه است و در حقیقت صورت کمالیه انسانیه است، پس از چهل، پنجاه سال تعب[٤] در راه آن، از آن به هیچ وجه استفاده روحیه نکرده سهل است، مایه کدورت قلبیه و حجاب‌های ظلمانیه شود و آنچه قرةالعین رسول اکرم «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» است موجب ضعف بصیرت ما گردد.[٥]

ب: چهل، پنجاه سال نماز ما را در دل، اثری جز ظلمت و کدورت نیست و آنچه باید معراج قرب حضرت حق و مایه انس به آن مقام مقدس باشد، ما را از ساحت قرب مهجور و از عروج به مقام انس فرسنگ‌ها دور کرده.

---

۱. مصباح‌الهدی / ۳۲۷.

۲. مصباح‌الهدی / ۳۲۹.

۳. مصباح‌الهدی / ۲۷۶.

٤. سختی و خستگی.

٥. آداب‌الصلاة / ۵.

اگر نماز ما بویی از عبودیت داشت، ثمره‌اش خاکساری و تواضع و فروتنی بود، نه عجب و خودفروشی و کبر و افتخار که هریک برای هلاکت و شقاوت انسان سببی مستقل و موجبی منفرد است.[۱]

ج: هر قدمی، قدم‌هایی در پی‌دارد و هر گناهی ـ گرچه کوچک ـ به گناهان بزرگ و بزرگ‌تر انسان را می‌کشد، به طوری که گناهان بسیار بزرگ در نظر انسان ناچیز آید، بلکه گاهی اشخاص، به ارتکاب بعض کبائر به یکدیگر فخر می‌کنند و گاهی به واسطه شدّت ظلمات و حجاب‌های دنیوی، مُنکَر به نظر معروف، و معروف، منکَر می‌گردد.[۲]

د: امراض قلبیه، آدم را {نسبت به عبادت} بی‌اشتها می‌کند.[۳]

ه: {شیطان} اگر سجده چهار هزار ساله کند، همان سجده او را از ساحت قرب دور، و از وصال محبوب، مهجور نماید، زیراکه عبادت او عبادت هوی و از روی خودخواهی است و از این جهت، نتیجه آنهمه عبادات ابلیس خودبینی و عجب شد و آخرالأمر در مقابل امر حق، «خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طینٍ»[٤] گفت و از خودخواهی و خودبینی و خودفروشی خود، مطرود بارگاه قدس و مقام انس شد. پس إقبال او که آن سجده و نماز بود، فی‌الحقیقه إدبار بود.[٥]

و: اهل عمل و زهّاد و عبّاد باید از احوال نفوس خود تفتیش و رسیدگی کنند، ببینند پس از پنجاه سال عبادت و زهد، در قلوب آنها از آن چه آثاری حاصل شده. آیا نماز پنجاه ساله، آنها را به اخلاق دوستان خدا و انبیاء «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» نزدیک کرده و خوف و خشیت و تواضع و مانند آنها در او ایجاد کرده؟ یا نماز پنجاه ساله، عجب و کبر آورده، به بندگان خدا با تدلّل[٦] و تکبر رفتار کند و از آنها توقع احترام و اکرام دارد؟...

---

۱. آداب‌الصلاة / ۴۸.

۲. سیره آفتاب / ۲۶.

۳. تفسیر سوره حمد / ۱۷۰.

٤. سوره اعراف / ۱۲. (مرا از آتشی آفریدی و او را از گِل آفریدی.)

٥. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۴۹.

٦. ناز آوردن.

نمازی که معراج مؤمن و مقرب متقین است، باید علاقه‌های دنیایی را از دل بگسلاند و زنجیرهای طبیعت را پاره کند، دل را الهی و ربانی کند. پنجاه سال سجده بر خاک، باید روح تواضع و تذلّل در انسان ایجاد کند، اگر تصرف شیطان در کار نباشد.[۱]

ز: تقوا نفوس را صاف و پاک کند از کدورات و آلایش، و البته اگر صفحه نفوس از حجب معاصی و کدورات آنها صافی باشد، اعمال حسنه در آن مؤثرتر و اصابه به غرض،[۲] بهتر نماید.[۳]

ح: یکی از فوائد مهمه عبادات که عقل و نقل بر آن اتفاق دارند، و باید آن را یکی از اسرار عبادات بشمار آورد، آن است که از هر عبادتی در قلب اثری حاصل شود که از آن در روایات به زیادت یا توسعه «نکته بیضاء» تعبیر شده است؛ و بباید دانست که مابین ظاهر و باطن و سرّ و علن انسانی، یک ارتباط و علاقه طبیعیه‌ای است که آثار هر یک و افعال و حرکات هر یک را در دیگری سرایتی عظیم و تأثیری غریب است؛ و این مطلب علاوه بر آنکه برهانی است، وجدان و عیان هم شاهد بر آن است؛ چنانچه حالات صحت و مرض بدن و عوارض مزاجیه و حالات داخلیه و خارجیه بدن، در روح و باطن مؤثر است؛ و بعکس، حالات خُلقیه و روحیه و ملکات نفسانیه در حرکات و سکنات و افعال بدنیه، طبعاً و من غیر رویّه[٤]، مؤثر است؛ و از این، نتیجه حاصل آید که هر یک از اعمال خیریه یا شریّه را، در نفس تأثیری است که یا آن را متوجه به دنیا و زخارف آن کند و محجوب از حقّ و حقیقت نماید و در سلک حیوانات و شیاطین منسلک کند، یا آن را متوجه به آخرت کند و قلب را الهی کند و کشف سبحات[٥] جلال و جمال بر او نماید، و او را در سلک روحانیین و مقربین درگاه منخرط[٦] نماید.

---

۱. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۳۴۴.

۲. رسیدن به هدف.

۳. شرح چهل حدیث / ۳۲۵.

٤. بدون نیاز به فکر.

٥. انوار.

٦. محسوب.

و این افعال عبادیه و مناسک الهیّه، علاوه بر آنکه خود دارای صور غیبیه بهیه[۱] ملکوتیه هستند، که تشکیل بهشت جسمانی دهند، در روح نیز ملکات و حالاتی حاصل کنند که مبدأ بهشت متوسط و جنات اسمایی گردند.[۲]

ط: چون اعمال قبیحه و سیئه، شدیدالتأثیر در نفس است ـ به واسطه آن که نوعاً مطابق لذت و شهوت است و از روی حضور قلب و توجه نفس بجا می‌آید ـ، در شرایع الهیه از آنها شدیداً جلوگیری شده، و ترک جمیع افراد طبیعت را خواسته‌اند، لکن در اعمال حسنه و حسنات اذکار و اعمال، نوعاً به اتیان یک فرد یا چند فرد قانع نشده و تکرار آن را خواسته‌اند، چون تأثیر آنها در روح خیلی کند و کم است. و چون مخالف شهوات و لذات نفسانی است، نوعاً از روی بی‌رغبتی و ادبار نفس بجا آید، و حضور قلب و اقبال روح در آنها نیست. پس آثار آنها بسیار کم شود در روح و باطن، و ملکوت نفس از آنها خیلی کم متأثر شود.[۳]

ی: از برای هر یک از اعمال صالحه یا سیئه چنانچه در عالم ملکوت صورتی است مناسب با آن، در ملکوت نفس نیز صورتی است که به واسطه آن در باطن ملکوت نفس یا نورانیت حاصل شود و قلب مطهر و منور گردد، و در این صورت نفس چون آئینه صقیل صافی گردد که لایق تجلیات غیبیه و ظهور حقایق و معارف در آن شود، و یا ملکوت نفس، ظلمانی و پلید شود، و در این صورت قلب چون آئینه زنگارزده و چرکین گردد که حصول معارف الهیه و حقایق غیبیه در آن عکس نیفکند. و چون قلب در این صورت کم‌کم در تحت سلطه شیطان واقع شود و متصرف مملکت روح، ابلیس گردد، سمع و بصر و سایر قوا نیز به تصرف آن پلید درآید، و سمع از معارف و مواعظ الهی به کلی بسته شود، و چشم آیات باهره[٤] الهیه را نبیند و از حق و آثار و آیات او کور گردد، و دل تفقه در دین نکند و از تفکر در آیات و بینات و تذکر حق و اسماء و صفات محروم گردد، چنانچه حق تعالی فرموده: «لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا

---

۱. نورانی.

۲. سرّالصلاة / ۲۸.

۳. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۳۹۰.

٤. واضح و آشکار.

یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل.»[۱] نظر آنها به عالم چون نظر انعام و حیوانات گردد که از اعتبار و تدبر خالی است، و قلوب آنها چون قلوب حیوانات شود که از تفکر و تذکر بی‌بهره است، بلکه از نظر در آیات و شنیدن مواعظ و معارف حالت غفلت و استکبار آنان روزافزون شود، پس، از حیوان پست‌تر و گمراه‌ترند.[۲]

۸ـ فضیل بن عیاض:
وقتی خداوند متعالی را معصیت کنم، آثارش را در اخلاق الاغ و خادمم مشاهده می‌کنم.[۳]

۹ـ آیت‌اللّٰه علی سعادت‌پرور پهلوانی:
یکی از بزرگان، کلام شیرینی دارد، می‌فرمودند: «هرجا گذشت باشد، آنجا سیر و پیشرفت برای سالک است.» این، کلام کوتاهی است، ولی تحت آن حقیقتی خوابیده و آن این است که انسان، به سبب گذشت از آرزوهای نفسانی و هواپرستی و... نائل به مقام عبودیت ـ که صراط مستقیم است ـ می‌شود و به هر اندازه که گذشت داشته باشد، به طرف این صراط قدم برداشته، کم‌کم تمام آرزوها و هواها برداشته خواهد شد، جز یک آرزو.[٤] عمده این است که در مقامِ گذشت برآید و عمل کند. همین عمل نمودن، موجب می‌شود که توفیق به گذشت بعد از این پیدا کند.
اصولًا عمل نیک، شخص را به اعمال نیک دیگر می‌کشد و برعکس، عمل بد به همین نحو.[٥]

۱۰ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

---

۱. [آنان را دل‌هایی است که با آن نمی‌فهمند، و چشم‌هایی که بدان نمی‌بینند، و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند، اینان چون چارپایان‌اند، بلکه گمراه‌تر. (سوره اعراف / ۱۷۹.)]
۲. آداب‌الصلاة / ۲۰۱.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۶۰.
٤. که وصال خداوند باشد.
٥. رسائل عرفانی / ۲۶۰.

الف: شک نیست که مناسبات زمانیّه، از اتمّ مناسبات است، چنانکه نفس کینونت[۱] در شهراللّه مبارک رمضان برای نفوس مستعدّه اثر تکوینی دارد.[۲]
ب: نیات و افکار و افعال انسان، همه انسان‌سازند.[۳]
ج: در روز، مشغله و آمد و شد و اسباب انصراف انسان بسیار است، به خلاف شب که هنگام آرامش... لذا أذکار و أوراد و خلوت را در شب تأثیری خاص است که در روز نیست، به خصوص در ثلث آخر لیل که هوا تصفیه شده و با روح بخاری مزاج انسان هم‌سنخ است، و بدن هم از خستگی بدر آمده است و انتقالات و تمثلات و مکاشفات زودتر و بهتر و قوی‌تر روی می‌آورند.[٤]

۱۱ـ آقا سید هاشم حدّاد:
الف: احیاء شب قدر را باید تا طلوع شمس ادامه داد، چون برخی مواهب را بین‌الطّلوعین تقسیم می‌کنند که اگر انسان بخوابد از آن محروم می‌شود.[۵]
ب: مرگ دختر دوساله‌ام در شب بود و ما او را در کنار اتاق نهادیم تا فردا دفن نماییم. من قدری به او به نظر بچه نگاه می‌کردم؛ یعنی کودکی از دنیا رفته است و آنقدر حائز اهمّیت نیست.
همان شب نفْس او را دیدم که از گوشه اتاق بزرگ شد و تمام خانه را فراگرفت. کم‌کم بزرگ‌تر شد و تمام کربلا را گرفت و بدون فاصله تمام دنیا را گرفت؛ و آن طفل حقیقت خود را نشان می‌داد که: من با اینکه کودکم چقدر بزرگم.
این عظمت حقیقی اوست فلهذا ما باید به اطفال خود احترام گذاریم و به نظر بزرگ به آنها بنگریم، زیرا که بزرگ‌اند و ما ایشان را خُرد می‌پنداریم. ابراهیم پسر دو ساله رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» به قدری بزرگ بود که اگر می‌مانْد، به مثابه خود پیغمبر بزرگ می‌شد.

---

۱. بودن.
۲. رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور / ۵۷.
۳. در آسمان معرفت / ۳۴۳.
٤. تازیانه سلوک / ۷۶.
۵. نور مجرد، ج ۲ / ۳۷۱.

کأنّه پیغمبر همان فرزندش ابراهیم است که بزرگ شده و ابراهیم همان پیامبر است، نهایت امر در دوران خردسالی و طفولیت؛ «ذُرِّيةً بعضها مِن بَعْضٍ»[۱]

لهذا برای احترام کودکان نوزاد، خوب است انسان تا چهل روز مجامعت نکند و قنداقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محالّ عزاداری که نام حضرت سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» برده می‌شود ببرند، چرا که نفْس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قُدّوسیت روح امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را جذب می‌کند. طفل گرچه زبان ندارد ولی ادراک می‌کند و اگر روحش در دوران کودکی در محلّ معصیت برده شود، آن جرم و گناه، او را آلوده می‌کند و اگر در محلّ ذکر و عبادت و علم برده شود، آن پاکی و صفا را به خود می‌گیرد.

شما اطفال خود را در کنار اتاق روضه خوانی یا اتاق ذکری که دارید قراربدهید! علماء سابق اینطور عمل می‌نمودند، زیرا آثاری را که طفل در این زمان به خود اخذ می‌نماید تا آخر عمر در او ثابت می‌ماند و جزو غرائز و صفات فطری وی می‌گردد، چرا که نفْس بچه در این زمان، قابلیت محضه است؛ گرچه این معنی مهمّ و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نکنند.[۲]

۱۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: مسجد خانه خداست و به هر مقدار بانی و سازنده و امام جماعت و حاضران در مسجد اخلاص داشته باشند نورانیت پیدا می‌کند و آن نور مغتنم است.

وقتی به مسجد یا مشاهد مشرّفه یا مجالس توسّل و روضه می‌روید فرزندان خود را هم ببرید که هم به رفتن به این محافل انس بگیرند و هم نفوسشان از نورانیت مسجد و نماز جماعت و انوار طاهره معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» بهره‌مند شود.

---

۱. سوره آل عمران / ۳۴. (فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند.)

۲. روح مجرد / ۹۴.

نفس کودک مانند مغناطیس است و آثار این اماکن و مجالس را جذب می‌کند و در او متمکن می‌گردد و وقتی بزرگ شد این امور برای او در حکم طبیعت ثانوی درآمده و آثارش ظهور و بروز می‌یابد.[۱]

ب: برای بسیاری از سالکان راه خدا، در ماه رجب فتح باب می‌شود.[۲]

ج: حالات و ملکاتی که انسان در شب قدر دارد، در طول ایام سال منعکس می‌شود. کسی که در شب قدر در عالم وحدت است، در طول سال نیز این معنا در او مشهود است و کسی که در عالم کثرت متوغّل است در طول سال نیز به همین معنا مبتلا می‌شود.[۳]

د: مرتبه کامل شهود حقائق {عالم و حوادث سال آتی} و نزولش بر قلب امام به حسب روایات، شب بیست و سوّم ماه مبارک رمضان است، ولی برای استفاضه از آن شب باید از قبل آمادگی لازم را تحصیل نمود. اعمال تمام شب‌های ماه رمضان در دریافت آثار و برکات شب قدر تأثیر دارد و عبادت و إحیاء شب نوزدهم و شب بیست و یکم نیز در استفاضه از شب قدر تأثیر بسیار زیادی دارد، چون در هریک از این شب‌ها مراتبی از حقائق شب قدر برای اولیاء خدا منکشف می‌شود و هرکدام حظّی از لیلةالقدر دارد، لذا ائمّه هدی «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» در پاسخ راویان، این شب را تعیین نفرمودند تا وسیله‌ای شود که مؤمنین هر سه شب را به عبادت مشغول باشند و بهره‌شان از حقیقت شب قدر أوفی و أکمل گردد.[٤]

ه: چه بسیاری از افراد سالک راه خدا به تهجّد و قیام شب و صیام نهار و ریاضت‌های مشروع مدت‌ها بسربرده‌اند، ولی چون رفتارشان با مادر و پدر خوب نبوده است، از زحمات خود طرفی نبسته و پس از سالیان متمادی کشف بابی برای آنها نشده است، ولی افرادی... که زیاد هم به ریاضات و مستحبّات و نوافل و ترک مکروهات مشغول نبوده‌اند، در اثر مراعات همین اموری که به نفوس مردم وابسته است؛ از قبیل نرنجانیدن زیردست و نرنجیدن از مردم و توقیر و تکریم

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۳۴۰.

۲. روح مجرد / ۲۵۵.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۳۷۰.

٤. نور مجرد، ج ۲ / ۳۷۲.

در مقابل ذوی‌الحقوق، از بزرگان و اولیاء و والدین، به مقامات عالیه و درجات سامیه نائل آمده‌اند.[۱]

و: حتماً به آب و دانه مرغ و خروس‌های در منزل توجّه داشته باشید و مراقب باشید اطفال، آنها را اذیت نکنند.

اگر یک روز اینها گرسنه بمانند و حقّشان ضایع شود آن روز شما نزد خداوند مسئول بوده و حقّ آنان مانع قبولی کامل اعمال حسنه شما شده و سیر شما به سوی خداوند متوقّف می‌گردد. این حیوانات زبان‌بسته اسیر دست شمایند و خداوند روزی اینها را در دست شما قرارداده است و نباید در حقّشان کوتاهی نمائید.[۲]

ز: موجودات روحانی و طیب و طاهر این عالم در ارتباط با فرشتگان روحانی عالم بالا هستند، و آنان نیز انس و علاقه و رغبت و عشق به موجودات طیب و طاهر این عالم پیدا می‌کنند؛ مثلًا ملائکه رحمت، خانه تمیز و اتاق نظیف و انسان نظیف و پاکیزه را دوست دارند، طهارت، وضو و غسل را دوست دارند. لباس سفید، عطر و بوی خوش را دوست دارند و هرجا که بوی خوش باشد متوجّه آنجا می‌شوند. قرائت قرآن را دوست دارند. منزل امام و پیغمبر و ولی خدا را دوست دارند و در آنجا نزول می‌یابند.

گرچه ملائکه موجودات ملکوتی هستند و ملکوت، تجرّد از مادّه و لوازم مادّه از وضع و کیفیت و کمّیت و زمان و مکان دارد، ولی آن موجودات ملکوتی می‌توانند یک وجهه‌ای با این عالم برقرارکنند و با این عالم مُلک نسبت و جهتی بگیرند.

همانطور که هر موجود ملکوتی که تجرّدش کم باشد و از اسماء جزئیه پروردگار بوده و به این عالم نزدیک باشد، بدون واسطه می‌تواند با جهت‌گیری معنوی خود این عالم ملک را اداره کند. ملائکه رحمت با موجودات طیب و طاهری که در این عالم است، وِجهه‌گیری می‌کنند و به عکس، از جای ظلمت و متعفّن بدشان می‌آید، در اتاقی که جُنُب باشد فرشته داخل نمی‌شود، در جائی که مجسّمه و عکس ذی‌روح باشد فرشته نمی‌آید، در خانه‌ای که سگ باشد یا شرب

---

۱. نور ملکوت قرآن، ج ۱ / ۱۴۶.

۲. نور مجرد، ج ۳ / ۹۷.

خمر شود یا آلات موسیقی و قمار باشد وارد نمی‌شود، در گلخن‌های[۱] حمّام و جاهای کثیف، ملائکه وارد نمی‌شوند.

این معنی نه از نقطه نظر این است که ملائکه یعنی وضو و غسل و لباس سفید و عطر، مَلک یک موجود معنوی است و عطر یک موجود مادّی، ولی ارتباط بین آن ملکوت و این مادّه بدین قسم شده است که آن موجود معنوی طیب، محاذات و جهت‌گیری می‌کند با عطر یا لباس سفید و قرائت قرآن.

به عکس، جنّیان و شیاطین وجهه گیری می‌کنند با موجودات فاسد و خراب این عالم. در جاهای ظلمانی و تاریک می‌روند، مزبله‌ها و محل‌های متعفّن را دوست دارند، در جائی که زنا شود، معصیت شود، شرب خمر و قمار شود، جنّیان پر می‌شوند، در خانه‌ای که سگ باشد، در اتاقی که عکس ذی‌روح باشد جنّ وارد می‌شود و مَلَک خارج می‌گردد، این یک نحو ارتباطی است بین عالَم ظاهر و عالم معنی.[۲]

ح: فرشتگان از زن‌های محجّبه مشعوف می‌شوند، و از زن‌های مقنعه‌دار مسرور می‌گردند و به منازلی که چنین زن‌هائی باشند وارد می‌شوند و جنّیان از چنین خانه‌ها بیرون می‌روند.[۳]

۱۳ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

چه بسا اتّفاق می‌افتد که سالک، همین وضو و نماز را به صورت واقعی خود مشاهده می‌کند و می‌بیند که از حیث شعور و ادراک، هزاران مرتبه از صورت جسمانیه خارجیه آن امتیاز دارد چنانکه راجع به صور مثالی عبادات در عالم برزخ و قیامت و تکلّم انسان با آنها در اخبار ائمّه طاهرین «صَلَوَاتُ‌اللّٰهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ» مطالبی ارزنده و بسیار نفیس وارد است و در قرآن مجید راجع به نطق جوارح و سمع و بصر آیه‌ای است.

---

۱. زباله‌دان‌ها.

۲. معادشناسی، ج ۳ / ۱۳۴.

۳. معادشناسی، ج ۳ / ۱۳۷.

پس نباید گمان کرد که مسجد عبارت است از: همین خشت و گل، بلکه آن را واقعیتی است زنده و مُدرِک و شاعر، لذا در اخبار آمده است که: «در فردای قیامت قرآن و مسجد، نزد پروردگار خود شکایت می‌نمایند.»

شخصی از سالکین راه خدا به بستر خود آرمیده بود. چون خواست از این پهلو به آن پهلو بغلطد، ناگهان از زمین ناله‌ای شنید. چون علّت را طلب کرد، خودش ادراک کرد یا به او گفتند که: «این ناله زمین از فراق شما بوده است.»

باری چون این مقدّمه معلوم شد، حال می‌گوییم که: سالک باید به واسطه اعمال مترتّبه و مداوم خود، آن صورت ملکوتیه مجرّده را در نفس خود تثبیت کند تا از حال به مقام ملکه ارتقاء یابد.

سالک باید به واسطه تکرار هر عملی حظّ روحانی و ایمانی خود را از آن عمل دریافت کند و تا این معنی برای او حاصل نشود، دست از عمل بازندارد؛ و آن جنبه ملکوتی ثابت عمل وقتی حاصل می‌گردد که سالک به طور ثبات و دوام به عمل اشتغال ورزد تا اثرات ثابته اعمال فانیه خارجیه در صقع نفس رسوخ پیدا کند و متحجّر گردد و پس از تثبیت و استقرار، دیگر قابل رفع نباشد.

پس سالک باید سعی کند عملی را که مطابق استعداد اوست انتخاب کند و اگر احیاناً ثبات و دوام آن را عازم نیست، اختیار ننماید، زیرا در صورت متارکه عمل، حقیقت و واقعیت عمل به مخاصمه برمی‌خیزد و آثار خود را بالمرّة جمع نموده و با خود می‌برد و در نتیجه آثاری ضدّ آثار عمل در نفس پدید می‌آید، نعوذبالله.[۱]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

الف: (در جواب این سؤال که: بعد از اتمام وقت اوراد، مثلاً بعد از اربعین،[۲] آیا آثارش هست یا می‌رود؟): با مناهی[۳] و گاهی با مکروهی از بین می‌رود.[٤]

---

۱. رساله لب‌اللباب / ۱۱۱.

۲ . چلّه.

۳. ارتکاب محرّمات.

٤. آفتاب خوبان / ۸۰.

ب: (در جواب این سؤال که: در حدیث آمده: «مَنْ صَلَّی عَلَیَّ مَرَّةً لَمْ یَبْقَ لَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ ذَرَّةٌ، هرکس بر من یک بار درود بفرستد، همه گناهانش پاک و آمرزیده می‌شود.»[۱] آیا واقعاً بدون شرایط هم، چنین است؟): کمال هر چیز با شرائط آن است و... ترک واجب و عمل به محرّم، از کمال هر چیزی می‌کاهد و گاهی از بین می‌برد... اگرچه گفتن خاصیت دارد، لکن کمال آن با اجتماع شرائط است.[۲]

۱۵ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

الف: مکرر مشاهده شده که در مسیری که از جاده قم ـ کاشان حرکت می‌کردم، همینکه به موازات مسجد جمکران می‌رسیدم، حالم دگرگون می‌شد و اگر کسالتی داشتم همان لحظه برطرف می‌گشت.[۳]

ب: بعد از حرم امام رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، در ایران ما جایی را به معنویت مسجد جمکران سراغ نداریم.»[٤]

ج: تأثیر روزه و نماز شب با دست کشیدن از گناه و دوری از محرمات حاصل می‌شود و الّا روزه‌ای که تنها گرسنگی باشد و نماز شبی که فقط بیداری، و پس از آن گناهان گوناگون و یا فخر و تکبر و خودنمایی، هیچ ارزشی ندارد.[٥]

د: کثرت نماز و روزه منشأ آثار نیست، بلکه کیفیت آن منشأ آثار است. کیفیت خیلی مؤثر است، نه کمیت.[٦]

ه: هر مکانی که منسوب به اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» باشد، دارای اثر است.[۷]

---

۱. جامع‌الأخبار / ۵۹.

۲. آفتاب خوبان / ۱۰۶.

۳. آیت بصیرت / ۱۰۸.

٤. سیری در آفاق / ۲۴۷.

٥. آیت بصیرت / ۹۷.

٦. سلوک معنوی / ۹۳.

۷. سیری در آفاق / ۲۴۶.

۱۶ـ استاد عبدالقائم شوشتری:
بنده طرفدار کیفیّت اعمال هستم نه کمیّت اعمال.[۱]

۱۷ـ میرزا علی آقا قاضی:
به رفتن هرچه بیشتر به مساجد معظمه و سایر مساجد ملتزم شوید، که حالت مؤمن در مساجد مانند ماهی است در آب.[۲]

۱۸ـ أبو عبداللّه محمد نفزی:
آنچه را که عمل‌کنندگان به طاعت خداوند در اعمالشان می‌یابند؛ مثل زیادی ایمان و یقین و انس با خداوند و لذت قرب و لطف وصل او، همگی بشارت‌های نقدی از طرف خداوند متعال هستند بر اینکه در آخرت در برابر این اعمال به آنان پاداش خواهد داد، زیرا این اعمال، مقبول او قرارگرفته‌اند.[۳]

۱۹ـ امین‌الدین (استاد ادهم عزلتی خلخالی):
این عبادت و طاعت که مردم می‌کنند عرفی و تقلیدی و رسمی است، نه شرعی و دینی و عقلی، وگرنه بی‌شک و بی‌دغدغه ثمره حال و نتیجه کمال می‌داد.[٤]

سیره و احوال اولیاء‌اللّه

۱ـ آقا غلامحسین همایونی
آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): آقا غلامحسین همایونی چون مراقبه و محاسبه دقیقی داشت، آثار اعمال خیر و شرّ را به خوبی می‌شناخت و مسائل دقیق و ظریف را مراعات می‌کرد. گاهی می‌گفتند: «سحر بیدار شدم دیدم حالم مناسب

---

۱. خرمن معرفت / ۱۸۹.
۲. آیت‌الحق، ج ۱ / ۱۹۶.
۳. غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة / ۳۱۹.
٤. رسائل فارسی ادهم خلخالی / ۳۱۲.

نیست. تأمّل کردم فهمیدم دیروز با فلان رفیق ـ که در حکم فرزند ایشان بود ـ سلام و علیک گرم نکردم و این اثر آن کوتاهی است که دیروز در حقّ رفیق کرده‌ام.» و فوراً می‌رفت و از آن رفیق دلجوئی می‌کرد.[۱]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی
فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری: مرحوم آیت‌اللّه انصاری به قبرستان علی بن جعفر «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ» در قم علاقه خاصی داشتند و می‌فرمود که: «نورانیت عجیبی دارد.»[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی
حجت‌الاسلام سید احمد فاطمی: در اوائل طلبگی‌ام، روزی مرحوم علّامه به حجره‌ام تشریف آوردند و فرمودند: «به ظاهر در اینجا غیبت شده است!»
گفتم: «بله! پیش از آمدن شما، چند نفر که درسشان از من بالاتر بود، اینجا بودند و غیبت کسی را کردند.»
علّامه فرمودند: «باید می‌گفتی: از اینجا بروند، این حجره دیگر برای درس خواندن مناسب نیست؛ اتاق خود را عوض کن.»[۳]

۲ـ جعفر آقا مجتهدی
محمدعلی مجاهدی: در معیت آقای مجتهدی، ناهار را میهمان یکی از دوستان بودیم. صاحبخانه برخلاف قولی که داده بود سفره نسبتاً رنگینی را تدارک دیده و سرگرم کشیدن غذا بود.

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۱۴۵.
۲. در کوی بی‌نشان‌ها / ۱۳۶.
۳. ز مهر افروخته / ۹۵.

جناب مجتهدی که در کنار سفره نشسته بودند غذا صرف نمی‌کردند، ولی چشم از سفره هم برنمی‌داشتند!

اصرار صاحبخانه به ایشان برای صرف غذا سودی نداشت و می‌فرمودند: «شما راحت باشید! من چندان میلی به غذا ندارم.»

دوستان می‌دانستند که باید به ایشان اصرار نکنند و راحتشان بگذارند، شاید صاحبخانه تصور می‌کرد که جناب مجتهدی نوع غذا را نپسندیده‌اند و از آن خوش‌شان نمی‌آید!

به هرحال سفره برچیده شد و تمامی دوستان به دنبال یافتن پاسخی برای این سؤال بودند که: چرا ایشان گرسنه از سر سفره برخاستند و حتی لقمه‌ای از غذا تناول نکردند؟!

فردای آن روز به خدمتشان شرفیاب شدم. تنی چند از دوستان نیز حضور داشتند. مرحوم مصطفوی از ایشان پرسید: «دیروز ظهر، چرا غذا میل نفرمودید؟!»

گفتند: «آقا جان! من در آن سفره غیر از خون نمی‌دیدم! این غذا از پول نزول تهیه شده بود و خوردن نداشت!»

ما همگی صاحبخانه را می‌شناختیم، مردی نبود که آلوده به نزول باشد. زندگی متوسطی داشت و با عفاف و کفاف زندگی می‌کرد و هضم فرمایش جناب مجتهدی برای دوستان دشوار بود.

ساعتی گذشت و مردی که دیروز مهمانش بودیم، آمد. هنگامی که آقای مجتهدی برای تجدید وضو از اتاق بیرون رفتند، آقای مصطفوی از آن مرد پرسید: «غذای دیروز را از چه پولی تهیه کرده بودید؟!»

گفت: «من به آقا قول داده بودم که برای ناهار غذای ساده‌ای تهیه کنم، ولی همسرم اجازه نداد و گفت که: ما باید به بهترین وجه از این مرد خدا پذیرایی کنیم! من هم ناگزیر شدم که از همسایه خود حاجی فلان مقداری پول قرض کنم!»

آقای مصطفوی که همسایه آن مرد را خوب می‌شناخت، گفت: «حالا معلوم شد که چرا آقای مجتهدی دیروز غذا نخوردند، همسایه این مرد در بازار قم به دادن نزول و گرفتن بهره پول

مشهور است و چون غذای دیروز از پول ربا تهیه شده بود، جعفر آقا تمایلی به خوردن آن نشان ندادند و امروز هم فرمودند: در آن سفره غیر از خون نمی‌دیدم!»[۱]

۳ـ کربلایی احمد تهرانی

الف: یکی از رفقاءِ کربلایی احمد تهرانی: مدت‌ها پیش، بعد از سالیان سال اجاره‌نشینی، موفق شدم خانه‌ای بخرم که موقعیت نسبتاً خوبی داشت، لذا جهت متبرک شدن فضای خانه با نفس پربرکت اهل دل، کل احمد آقا را به منزلمان دعوت کردم، اما ایشان به محض آنکه وارد منزل شدند با حالتی برافروخته فرمودند: «این خانه چقدر تاریک است! ظلمات از در و دیوار آن فریاد می زند!»

بنده هم به ایشان عرض کردم: آنگونه که به من گفته‌اند، صاحب قبلی این خانه فردی ساواکی بوده است.

ایشان فرمودند: «خانه‌ای که در آن روضه برپا نشود، محتلم است، باید آنقدر آن را با آب عزاداری و اشک غسل داد تا پاک و نورانی شود. در این منزل برای امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مجلس بگیرید تا از بار ظلمات و کدورت آن کم شود.»[۲]

ب: کربلایی احمد تهرانی: در یکی از شب‌های جمعه، حال عجیبی به من دست داده بود و پرده‌های برزخی کنار رفت و با حیرت و ناباوری مشاهده کردم که بعضی از افرادی که وارد منزل می‌شوند، هیأتی چون هیأت گرگ دارند و باطنشان چون گرگ شده است.

حضرت در همان حال به من فرمودند: «این جماعت را نگاه کن! ببین که اعمالشان چگونه آنها را مسخ کرده است!»[۳]

ج: یکی از ارادتمندان و دوستان کربلایی احمد تهرانی: چند سال پیش، یکی از بستگان و نزدیکان کل احمد آقا در سنین پیری و کهولت به رحمت خدا رفت.

---

۱. در محضر لاهوتیان، ج ۱ / ۱۰۹.

۲. رند عالم سوز / ۱۳۵.

۳. رند عالم سوز / ۲۱۰.

چندی پس از این واقعه به خدمت ایشان رسیدم. ایشان با چهره‌ای بسیار ناراحت و در حالی که بغضی کودکانه گلویشان را پرکرده بود، فرمود: «در عالم معنا یکی از نزدیکانم را به من نشان دادند. در آن مقام، گروه انبوهی از زنبورها را مشاهده کردم که دور دهان وی جمع شده و مدام بر لب و زبان وی نیش می‌زدند. پس از آن، حضرت مولا أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» فرمودند که: این عذاب، تاوان همان زخم زبان‌ها و غیبت‌هایی است که در زمان حیات خویش می‌کرده است.»[۱]

د: کربلایی احمد تهرانی: در یکی از مجالس امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» شخصی میانداری می‌کرد که در جای‌جای بدنش، نقش‌هایی را خالکوبی کرده بود و خیلی هم به خود می‌بالید. در میان سینه‌زنی، حالی به من دست داد که دیدم نور عظیمی از آن شخص به آسمان متصاعد می‌شود، اما خالکوبی‌های وی جلوی آن را گرفت.[۲]

ه: کربلایی احمد تهرانی: در کربلا، با یکی از رفقاءِ جلسه شیخ رجبعلی خیاط مشغول به صحبت بودیم. ایشان علاوه بر آنکه انسانی وارسته بود، مقداری هم مقدس‌مآبی افراطی داشت و به ظاهر افراد بسیار تکیه می‌کرد.

در همان حالی که با هم مشغول قدم‌زدن بودیم، یکی از بچه‌محله‌هایمان را دیدم که با اشتیاق به سمت ما می‌آمد. او از روی ذوق و اشتیاق مرا در بغل گرفت و مدتی را با هم سلام و علیک و روبوسی کردیم، اما وقتی که به طرف دوستمان رفت و خواست که با او روبوسی کند، چون صورتش را تراشیده بود، آن رفیق مقدس‌مآبمان، روی ترش کرده و با حالت بدی خود را کنار کشید.

در همان حال و با پیش آمدن این صحنه، در عالم معنا مشاهده کردم که حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» با ناراحتی تمام، درجات معنوی او را از روی شانه‌هایش کندند.[۳]

و: کربلایی احمد تهرانی: روزی در ایام جوانی خود از قم سوار ماشین شدم و داشتم تهران می‌رفتم.

---

۱. رند عالم سوز / ۲۴۹.

۲. رند عالم سوز / ۲۶۶.

۳. رند عالم سوز / ۲۶۹.

من جلوی ماشین سوار شدم و چند تا مسافر هم عقب ماشین سوار شدند.
من اصلاً متوجه آنهایی که پشت ماشین سوار شدند نبودم، ولی همینکه ماشین حرکت کرد، متوجه شدم که سه زن عقب ماشین سوار شده‌اند و زیاد با هم شوخی می‌کنند و قهقهه می‌زنند. من با صدای شوخی و قهقهه آنها ناخودآگاه برگشتم و عقب ماشین را نگاه کردم و دیدم آنها وضع بسیار بدی از نظر حجاب و عفّت دارند.
در همین حال چند لحظه پرده‌ها از روبروی چشمانم کنار رفت و دیدم یکی از این زن‌ها به صورت بوزینه‌ای است که شکل بسیار سیاه و وحشتناکی هم دارد، ولی آن دو نفر دیگر با اینکه آنها هم بی‌حجاب و بی‌عفت بودند، به شکل انسان، ولی در هاله‌ای از ظلمت بودند.
در همانجا به من فهماندند که: عمل آن دو نفر دیگر از سر جهالت و نادانی است و به همین خاطر فعلاً شکل و قیافه باطن آنها خیلی تغییر نکرده است.[1]

۴ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس
آیت‌اللّه حق‌شناس: من وقتی که لمعه می‌خواندم، یک استاد خوبی داشتم، همین‌طور که سرم پایین بود، گفت: «فلانی! سوراخ‌های کیسه را دوخته‌ای یا ندوخته‌ای؟»
من متوجه مقصود او نشدم. گفت: «می‌گویم که موش‌ها را گرفته‌ای یا نگرفته‌ای؟!»
اگر موش دزد[2] در انبار ما نیست تا گندم‌ها را ببرد و عمل صالح ما را عاطل و باطل بکند، پس حاصل گندم چهل‌ساله کجاست؟ پس باید اول سوراخ‌های کیسه را دوخت.[3]

۵ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی
یکی از ارادتمندان آیت‌اللّه بهاءالدینی: در خدمت آقا از قم خارج شدیم. آقای حاج آقا عبداللّه فرزند آقا هم رانندگی می‌کرد. دو طرف جاده مردم ریخته بودند در صحرا و بیابان و بازی می‌کردند. آقا فرمود: «حاج آقا عبداللّه! نگاه نکن. به من هم فرمود: فلانی نگاه نکن. نگاه

---

۱. تندیس عشق / ۱۲۴.
۲. معاصی و رذائل.
۳. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۲۶۴.

نکن آتش است. آنها در آتشند، نه روی سبزه، نگاه نکنید. اینها در مزارع مردم سبزی‌ها را پایمال می‌کنند و خرابی به بار می‌آورند.»[۱]

۶ـ آقا سید هاشم حدّاد

آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری: سید هاشم وقتی‌که در تاریکی راه می‌رفت، حرفی از اسم اعظم را ذکر می‌کرد و پیشانی‌اش در تاریکی روشن می‌شد.[۲]

۷ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

الف: کربلایی احمد تهرانی: زمانی بنده به اتفاق شیخ رجبعلی به زیارت حضرت شاه عبدالعظیم حسنی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» مشرف شدیم. شاه پهلوی، در آن زمان، تازه دستور داده بود که: چند قسمت از خیابان‌های اطراف حرم را آسفالت کنند.

پس از انجام نماز و زیارت، به قهوه‌خانه‌ای در نزدیکی حرم رفتیم. در آنجا من به شیخ عرض کردم که: جناب شیخ! نگاه کنید که چقدر برای حضرت، احترام قائل شده‌اند و دور حرم ایشان را آسفالت کرده‌اند!

شیخ در همان لحظه، در من تصرفی کردند که به واسطه آن، تمام خیابان‌ها را چون رودخانه‌ای از خون دیدم و امواج خون بر روی یکدیگر می‌غلتید. بعد شیخ فرمودند: «این آسفالت را با قطره‌قطره خون مظلومین و بیچارگان درست کرده‌اند. این به ظاهر خدمت آنها، به واسطه ظلمی است که به مردم روا می‌دارند.»[۳]

ب: کربلایی احمد تهرانی: جناب شیخ شاگردی داشت که بسیار امام حسینی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بود و در بازار تهران حجره و تشکیلاتی به هم زده بود.

---

۱. سیری در آفاق / ۳۴۲.

۲. صحبت جانان / ۹۶.

۳. رند عالم سوز / ۲۱۰.

او یا هر شب به مجلس می‌رفت و یا آنکه خود مجلس می‌گرفت، اما مشکل این مرد، این بود که آنچنان نسبت به حلال و حرام اموالش اهمیت نشان نداده و گاهی هم به دیگران پول نزول می‌داد.

زمانی که فوت کرد، تشیع جنازه مفصلی برای وی برگزار شد، به گونه‌ای که بیشتر بازار به خاطر او تعطیل شد.

من و جناب شیخ به تشیع جنازه وی رفتیم. در میانه راه، شیخ به من فرمود: «داش احمد! من با خود در این اندیشه بودم که مردی که اینچنین اهل روضه و گریه است، حتماً مورد توجهات حضرت أباعبداللّه «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» قرارخواهد گرفت. به محض آنکه این فکر از ذهنم عبور کرد، پرده‌های غیب کنار رفت و حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» جلوه‌ای عنایت کرده و فرمودند: فلانی! تو چه خیال می‌کنی؟ مگر من رئیس دزدها هستم؟!» و باز فرمودند: «ما اهل‌بیت اعمال را از انسان متقی قبول می‌کنیم.»[1]

ج: کربلایی احمد تهرانی: شبی در محضر جناب شیخ نشسته بودیم و با ایشان صفا می‌کردیم. در همان حال، شخصی از در درآمد و به خاطر خودشیرینی، به دست و پای جناب شیخ افتاد و با حالت حقارت‌باری، شیخ را ستایش کرد.

در همان حال شیخ تصرفی کرد که به واسطه آن مشاهده کردم که حضرت مولا امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مقداری از فضائل و مقامات معنوی او را به خاطر تملق‌گویی‌هایش بازپس گرفتند.[2]

د: محمود نکوگویان (فرزند آقا شیخ رجبعلی): یکی از دوستان پدرم می‌گفت: «یک روز با جناب شیخ به جایی می‌رفتیم، یکدفعه من دیدم جناب شیخ با تعجب و حیرت به زنی که موی بلند و لباس شیکی داشت نگاه می‌کند! از ذهنم گذشت که جناب شیخ به ما می‌گوید: چشمتان را از نامحرم برگردانید و حالا خودش اینطور نگاه می‌کند! فهمید! گفت: تو هم می‌خواهی ببینی که من چه می‌بینم! ببین!

---

۱. رند عالم سوز / ۲۱۴.

۲. رند عالم سوز / ۲۶۷.

من نگاه کردم دیدم همین‌طور از بدن آن زن، مثل سرب گداخته، آتش و سرب مذاب به زمین می‌ریزد! و آتش او به کسانی که چشم‌هایشان به دنبال اوست سرایت می‌کند.
جناب شیخ گفت: ...او راه می‌رود و مردم را همین‌طور با خودش به آتش جهنم می‌برد.»[۱]
۵: آقا شیخ رجبعلی: شبی حوالی غروب از نزدیک مسجدی در اوایل خیابان سیروس تهران عبور می‌کردم ـ برای درک فضیلت نماز اول وقت ـ وارد شبستان مسجد شدم دیدم شخصی مشغول اقامه نماز است و هاله‌ای از نور، اطراف سر او را گرفته. پیش خود فکر کردم که بعد از نماز با او مأنوس شوم ببینم چه خصوصیاتی دارد که چنین حالتی در نماز برای او پدیدار است. پس از پایان نماز، همراه او از مسجد خارج شدم. نزدیک درب مسجد، وی با خادم مسجد بگومگویی پیدا کرد و به او پرخاش کرد و به راه خود ادامه داد.
پس از عصبانیت دیدم آن هاله نور از روی سرش محو شد![۲]

۸ـ میرزا علی آقا قاضی

یکی از فرزندان میرزا علی آقا قاضی: یک بار همراه ایشان به حرم مطهر امام علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» رفتم و روش مرحوم قاضی به گونه‌ای بود که هنگامی که وارد حرم مطهر می‌شدند حتماً زیارت می‌خواندند و سپس خارج می‌شدند.
آن روز تا وارد حرم شدند، بدون خواندن زیارت از حرم خارج شدند. از او پرسیدم: چه شده، این کار، غیرطبیعی بود که بدون خواندن زیارت‌نامه خارج شدید.
مرحوم قاضی فرمودند: «در حرم کسی را دیدم که می‌دانم نسبت به من بغض و کینه‌ای در دل دارد. ترسیدم که مرا ببیند و این بغض و کینه دوباره در دلش زنده شود و به این دلیل اعمالش از بین برود!»[۳]

۹ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

---

۱. کیهان فرهنگی / شماره ۲۰۶.
۲. کیمیای محبت / ۲۴۲.
۳. عطش / ۲۴۶.

الف: حجت‌الاسلام علی محمودحقیقی: یک بار یکی از آقایان که مدتی نیز محضر یکی از بزرگان را درک کرده بود خدمت آقای انصاری می‌رسد و می‌گوید: «آقا! من واصل شدم و نور خدا را همراه خود می‌بینم.»

می‌فرمایند: «خصوصیات آن نور را بگو» و او توضیح می‌دهد.

بعد آقا می‌فرمایند: «اگرچه اینها همه انوار خدا هستند، ولی این نور خدا نیست، بلکه نور وضوی توست که در ابتدای راه برای آدم پیدا می‌شود... همه چیز نور دارد؛ اگر نورش در آن شخص باشد حقیقت دارد وگرنه مدعی است. علم، مرجعیت، عبادت و... همه نور خاص خودشان را دارند.»[۱]

ب: استاد کریم محمودحقیقی: یک بار با ایشان رفتیم جایی. وارد که شدند فرمودند: «اینجا منزل کیست؟ مثل مسجد می‌ماند، مثل خانه کعبه می‌ماند از حال عبادت.»

و من گفتم: منزل پیرزنی نود ساله است که دائم مشغول عبادت است.[۲]

۱۰ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: یکی از طلاب به نام حجت‌الاسلام نصیری پیش از فرارسیدن ماه مبارک رمضان به من گفت: «پدرم سخت مریض است، نمی‌دانم وظیفه‌ام چیست. آیا مشکلی برای او پیش می‌آید تا در قم بمانم یا اتفاقی نمی‌افتد تا برای تبلیغ همراه شما بیایم؟»...

بنده دیدم قلبم گواهی می‌دهد که او قبل از ماه مبارک می‌میرد، لذا به ایشان گفتم: پدرت پیش از ماه رمضان فوت می‌کند...

به هرحال، پیش از ماه مبارک هر دو به خورآباد[۳] رفتیم...

شب سوم یا چهارم ماه مبارک هنگام خوردن افطاری ناگهان دیدم رحمت خاصی متوجه آقای نصیری گردید و آن رحمت به گونه‌ای بود که از آثار انجام دادن عمل صالحی نمی‌توانست

---

۱. سوخته / ۷۳.

۲. سوخته / ۸۳.

۳. یکی از روستاهای اطراف قم.

باشد، لذا احتمال دادم پدرش مرحوم شده است. به وی گفتم: الآن نظر خاصی به شما شد. این ساعت را یادداشت کن تا ببینیم جهت آن چه بوده است.

پس از یکی دو ساعت چند نفر از قم آمده و به او گفتند: «حال پدرتان سخت شده است، بیایید با هم برویم.»

بنده به او گفتم: خداوند او را رحمت کند.

ایشان به قم رفته و پس از بازگشت به خورآباد گفت: «تشخیص شما درست بود و در همان ساعت پدرم از دنیا رفته بود.»[۱]

ب: آیت‌اللّه یعقوبی: زمانی که در کربلا بودم شنیدم جوانی حال عجیبی پیدا کرده و لسان ملکوتی اشیاء را درک کرده است. سپس خود او را دیده و جریان را از وی پرسیدم.

گفت: «بنده نخست خدمت حاج ملّا آقا جان «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَيْهِ» و سپس خدمت آقای انصاری {همدانی} «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» می‌رفتم. در مشهد یک حال معنوی برایم پیدا شد که تا سه شبانه‌روز فقط روزی نیم ساعت می‌خوابیدم و شب‌ها تا صبح نماز می‌خواندم.

یک روز ظهر به مسجد گوهر شاد رفتم. همینکه وارد شدم دیدم تمام سنگ‌های کف مسجد مشغول ذکر هستند! یکی «سبحان اللّه» دیگری «الحمد لله» و آن یکی «لا اله الا اللّه» می‌گوید.

متحیر و شرمنده شده و حیا کردم پا روی آجرهایی بگذارم که ذکر خدا می‌گویند، لذا کفش‌هایم را درآورده، پایم را روی بند آجرها می‌گذاشتم. چند نفر آنجا نشسته، به من نگاه می‌کردند. یکی از آنها دلسوزانه گفت: حیف! این پسر دیوانه شده است!

به شبستان رفته و مشغول نماز شدم. هنگامی که به آیه «إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ» رسیدم دیدم تمام در و دیوار با من همصدا شده و آنها هم «إِيَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ» می‌گویند. نماز را از ترس قطع کرده، بیرون دویدم.

شبی نیز در ایوان منزل سوره بقره یا آل عمران را در نماز می‌خواندم که ناگهان دیدم نور از آسمان سرازیر است! وحشت مرا گرفت، به طوری که خود را به داخل حیاط پرتاب کردم!

---

۱. سفینةالصادقین / ۷۲۲.

آنگاه گفت: چون برادرم از حال من مطلع شد مرا با خود به سینما برد. فضای سینما آنچنان تاریک و ظلمانی بود که به محض ورود به آنجا، با اینکه هنوز نه فسقی مرتکب شده بودم و نه گناهی از من سرزده بود حالم تغییر کرده و دیگر هیچ نفهمیدم!»[1]

۱۱ـ آیت‌اللّه سید جمال‌الدین گلپایگانی

آیت‌اللَّه محمدتقی بهجت: با ایشان به وادی‌السلام نجف رفتم. شب بود. ایشان مشغول ذکر شد و نور از چشمانش می‌درخشید.[2]

۱۲ـ جعفر آقا مجتهدی

محمدعلی مجاهدی: حدود چهل سال پیش، پیرمرد پاکدامن و وارسته‌ای در خیابان بهار قم مغازه داشت که سرد و گرم روزگار را چشیده بود و بسیاری از نادیدنی‌ها را دیده! دکان صحافی برادرم در جوار مغازه او قرارداشت و همین امر موجب شده بود که هر روز توفیق دیدار آن مرد خدا را پیدا کنم و از مصاحبت با او لذت ببرم...

روزی برایم تعریف کرد: «در اثر تهذیب نفس و ترک محرمات و مکروهات به درجه‌ای از لطافت روحی رسیده بودم که احساس سبک‌باری عجیبی داشتم و به تدریج چشم برزخی من باز شد و هر روز شاهد دیدن چهره‌هایی بودم که غالباً هیأت حیوانی داشتند و به ندرت در میان آنان چهره نورانی انسانی را به تماشا می‌نشستم و به همین جهت خوف عجیبی بر دلم مستولی شده بود و مانند آهوی وحشی مردم‌ندیده، از هم‌صحبتی با افراد می‌گریختم و به خلوت تنهایی خود پناه می‌بردم!

روزی همسرم که باردار بود به من گفت: فلانی! امروز سخت هوس کباب کرده‌ام! ظهر که از مغازه برمی‌گردی در سر راه خود چند سیخ کباب کوبیده بگیر و با خود به منزل بیار.

من هم به هنگام ظهر پس از بستن مغازه، از کبابی مقابل مغازه‌ام نان و کبابی تهیه کردم و آن را در روزنامه‌ای پیچیدم و زیر عبا گرفتم تا کسی آن را نبیند و به خانه رفتم.

---

۱. سفینةالصادقین / ۴۴۱.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۳۱۹.

پس از صرف کباب، احساس کردم که انگار پرده‌ای از جلوی چشم من آویخته‌اند و دیگر جایی را نمی‌بینم! با خود گفتم: دیدی؟ می‌خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! مرا باش که فکر می‌کردم به خاطر خدمت ناچیزی که امروز به همسرم کرده‌ام، صحنه‌های جدیدی را به تماشا خواهم نشست و پرده‌های دیدنی دیگری را به من نشان خواهند داد!

در خلوت به محاسبه پرداختم و اعمال آن روز خود را تا به هنگام ظهر مرور کردم تا ببینم در کجای کار من اشکالی وجود داشته که به بسته شدن چشم برزخی من انجامیده است؟! ولی هرچه کاویدم به جایی نرسیدم و نتوانستم علت این عقاب الهی را که برای من آفریده است، دریابم، به ناگزیر روی در توسل آوردم و از محضر کریمه اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» درخواست کردم که علت بسته شدن چشم برزخی‌ام را برای من روشن کنند تا خطایی را که رفته‌ام، جبران کنم.

پس از خروج از حرم مطهر و در راه بازگشت به خانه تصادفاً با مردی آشنا شدم که دستی در سیر و سلوک داشت و از سخنان او پیدا بود که در مسیر الی اللّه گام‌ها برداشته و به درجات بالایی از وقوف و آگاهی رسیده است. او به هنگام خداحافظی به من گفت: گاهی انسان سال‌ها زحمت می‌کشد و با شب زنده‌داری‌ها و سحرخیزی‌ها به درجه‌ای از لطافت روحی می‌رسد که صورت برزخی افراد را می‌بیند، ولی وقتی که می‌خواهد برای همسر باردارش کباب ببرد فراموش می‌کند که آن را به گونه‌ای بسته‌بندی کند که بوی آن به مشام رهگذران گرسنه نرسد و نمی‌داند با پنهان کردن آن در زیر عبا نمی‌توان بوی کباب را پنهان کرد و اتفاقاً در مسیر او زن بارداری قرارمی‌گیرد که او هم هوس کباب کرده، ولی شوهر کارگر او قادر به برآورده ساختن نیاز طبیعی او نبوده است! او وقتی که بوی کباب را می‌شنود، بیش از پیش هوس خوردن کباب می‌کند، ولی جز حسرت چیزی برای خوردن پیدا نمی‌کند و خداوند غیور که ناظر بر احوال آفریدگان خود است تاوان غفلت آن بنده پرهیزگار خود را در بستن چشم برزخی او مقرر می‌فرماید و آن بنده خدا پس از خوردن کباب احساس می‌کند که دیگر قادر به دیدن صورت‌های برزخی اشخاص نیست و با خود می‌گوید: دیدی؟ می‌خواستم ثواب کنم، ولی کباب شدم! و او نمی‌داند که غفلت خود او باعث بسته شدن چشم برزخی‌اش شده است!»[۱]

---

۱. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۳۱۸.

۱۳ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری

حجت‌الاسلام جعفر ناصری (از شاگردان آیت‌اللّه کشمیری): قم بودیم و هوا هم گرم بود به اتفاق آیت‌اللّه کشمیری رفته بودیم یکی از روستاهای قم. شب خوابیدیم، چشمه‌ای هم از جلوی منزل رد می‌شد و برق هم نبود. صبح که برای نماز بلند شدیم فرمودند: «دیدم غباری بر روی دلم نشسته. توجه کردم دیدم برای بودن در این مکان است.»[۱]

۱۴ـ عبدالواحد بن زید

عبدالواحد بن زید را گفتند که: «اینجا مردی است پنجاه سال است که تعبد می‌کند.»

برِ وی رفت و گفت: «ای دوست! مرا خبر کن که بدو خرسند شده‌ای؟»

گفت: «نی.»

گفت: «بدو انس گرفته‌ای؟»

گفت: «نی.»

گفت: «از او راضی هستی؟»

گفت: «نی.»

گفت: «مزید[۲] تو از او روزه و نماز است؟»

گفت: «آری.»

گفت: «اگرنه آنستی که شرم می‌دارم، هر آینه تو را خبر کنم که معاملت پنجاه ساله تو پر عیب است. درِ دل بر تو گشاده نشده است که به اعمال دل سوی درجات قرب ترقی کنی و هنوز در طبقه اصحاب یمینی، چه مزید تو از او در اعمال جوارح است که آن مزید اهل عموم است.»[۳]

---

۱. میناگر دل / گفتار پنجم (مکان سنگین)

۲. زیادی و رشد و ترقی.

۳. إحیاء علوم‌الدین، ج ۴ / ۶۰۸.

آزادگی و عزّت نفس

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌اللّه سید احمد زنجانی:

(در وصیّت‌نامه‌شان خطاب به فرزندانشان) در زندگانی هرچه بتوانید شاد و آزاد باشید تا روزگار به خوشی و راحتی بگذرانید و الّا با قید موهومات خود را به بند انداخته، سلب آسایش از خود خواهید کرد.[۱]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

فکر نکنید اگر امروز می‌آیند دست شما را می‌بوسند، فردا هم همین‌طور است! امروز هست، فردا نیست. نه به این کرنش‌های امروز، دل خوش باشید و نه از مذمت‌های فردا، دلتنگ.[۲]

۳ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

اگر من کار کنم و روزی سه تومان مزد بگیرم، برای من گواراتر است از اینکه به خانه کسی بروم و اظهار حاجتی کنم و وابستگی با شخصیتی پیدا کنم.[۳]

۴ـ أبو مدین شعیب مغربی:

کسی که کاملاً نفسش را تهذیب نکرده به مقام حریت و آزادگی نخواهد رسید.[٤]

۵ـ جنید بغدادی:

---

۱. ستارگان حرم، ش ۳ / ۹۷.

۲. سوخته / ۱۰۹.

۳. آن مرد آسمانی / بخش اول، ساده‌زیستی (زندگی ساده)

٤. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۲۴۲.

آخرین مقام عارف، حریت و آزادگی است.[۱]

۶ـ حافظ شیرازی:

زپادشاه و گدا فارغم بحمداللّه گدای خاک در دوست پادشاه منست[۲]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ امام خمینی

حجت‌الاسلام علی‌اکبر آشتیانی: امام خمینی به مخاطبان خود فرموده بودند: «شما خیال نکنید که من از هیاهو و جنجال می‌ترسم. اگر تمام این جمعیت که در حسینیه حاضر می‌شوند و فریاد برمی‌آورند: درود بر خمینی، زمانی خلاف آن را بگویند، برای من هیچ تفاوتی نخواهد داشت. من ذره‌ای به هوچی‌گری‌ها اهمیت نخواهم داد. من کاری به هیاهو و درود گفتن‌ها هم ندارم، بلکه تنها به تکلیف شرعی‌ام می‌پردازم، همین و بس.»[۳]

۲ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

حجت‌الاسلام محمد روحی: یک زمانی هزار تا نامه ناسزا و بد و بی‌راه برای آیت‌اللّه بهجت می‌نوشتند، یک زمانی برعکس، مرجع شد و سلام و صلوات و اینها به دنبالش آمد. ما آن موقع‌ها خیلی دقت می‌کردیم، اما ایشان یک ذره هم عوض نشد.[٤]

۳ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

الف: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: آیت‌اللّه بهاءالدینی در ورود به مجالس، همان دم در اگر جا بود می‌نشست. وقتی اصرار می‌کردند او را به جای مناسب‌تری راهنمایی کنند، می‌فرمود: «آنجا چیست که می‌گویید: آنجا بنشینم؟»

---

۱. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۲۲۴.

۲. دیوان حافظ / ۲۳۱.

۳. پا به پای آفتاب ج ۲ / ۱۵.

٤. العبد / ۱۴۱.

می‌گفتند: «هیچ.»

می‌فرمود: «هیچ برای خودتان. چرا ما خود را اسیر هیچ بکنیم؟»[۱]

ب: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: بارها که در محضر آیت‌اللّه بهاءالدینی به اطراف قم یا بعضی از شهرهای نزدیک می‌رفتیم، کنار جاده به جوی آبی و درختی می‌رسیدیم که سایه مختصری داشت، می‌فرمود: «قدری بنشینیم اینجا.»

اظهار می‌کردیم: اینجا کنار جاده است و مردم در رفت و آمدند، مناسب نیست.

می‌فرمود: «اِ اِ شما دیگه چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟! برای پیامبر اسلام «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» این حرف‌ها مطرح نبود. زمین خاکی و نخ ابریشم فرقی نمی‌کرد. سوار الاغ هم می‌شد خجالت نمی‌کشید، چون آن عظمت را یافته بود و آن بزرگی را داشت، سوار الاغ هم بزرگ است. ما بزرگی را ندیده‌ایم. بزرگی این نیست که انسان با تشریفات سر و کار داشته باشد، بزرگی به این است که با دستگاه خدا همراه باشید. ما چکار داریم مردم چه می‌گویند. همینجا کنار جوی آب می‌نشینیم.»[۲]

ج: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: منزل مسکونی آیت‌اللّه بهاءالدینی همان خانه محقر خشتی و گِلی کنار حسینیه است. او از خود ثروتی بجا نگذاشت و اجازه تعویض و تعمیر منزل خویش را هم نداد و در مقامی بود که هیچ دیدی نسبت به دنیا و زندگی آن از جهت پَستی و بلندی آن نداشت. بارها می‌فرمود: «ما روی زمین بنشینیم یا روی فرش یا در خانه‌ای کوچک یا خانه‌ای بزرگ برای ما فرق نمی‌کند.»[۳]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

الف: علی‌اکبر حسنی: علّامه با اینکه نیازهای مالی داشت، هیچ وقت اظهار نمی‌کرد و خود را در همه‌حال بی‌نیاز نشان می‌داد.[٤]

---

۱. سیری در آفاق / ۱۱۸.

۲. سیری در آفاق / ۱۱۹.

۳. سیری در آفاق / ۱۲۸.

٤. آن مرد آسمانی / بخش اول، اخلاق پسندیده (طبع بلند)

ب: یکی از فرزندان علّامه سید محمدحسین طباطبایی: از خدا می‌خواستیم پدر چیزی را از ما قبول کند. گاهی بسته اسکناس را خدمت او می‌گذاشتیم با اصرار حتی پنج ریال هم برنمی‌داشت. مناعت طبع عجیبی داشت.[۱]

۵ـ سایر اولیاء

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: علماءِ بزرگ و مراجع تقلید زمان ما وقتی در حرم (نجف و کربلا و...) مشغول زیارت می‌شدند، حالات و حرکاتی از آنها سر می‌زد که گویا کسی در حرم نیست، و اصلاً مسأله ریاء در کار نیست! آنها که در نقد و جواب مسائل علمی، خود را افلاطون زمان می‌دانستند چرا برای افراد کمتر و پایین‌تر از خود، خودنمایی و ریاکاری کنند؟![۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ امام خمینی

حجت‌الاسلام سید مرتضی موسوی: بعضی از تجار سرشناس از ایران به نجف می‌آمدند و پول زیادی برای امام به عنوان وجوهات همراه خود می‌آوردند که مثلاً گاهی یک میلیون تومان بود که در آن زمان پول زیادی به حساب می‌آمد، ولی امام جلوی آنها بلند نشده و خیلی عادی و معمولی برخورد می‌کردند و فقط به آنها می‌فرمودند: «ان شاء اللّه خداوند قبول کند»، در عین حال گاهی در همان مجلس یک طلبه عادی می‌آمد و امام تمام قامت جلوی او بلند می‌شدند که باعث تعجّب همگان می‌شد.

اعتقاد امام این بود که: آن تاجر تکلیفش را انجام داده که این پول را آورده است.[۳]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

---

۱. آن مرد آسمانی / بخش اول، اخلاق پسندیده (استقلال)

۲. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۱۶۷.

۳. پا به پای آفتاب ج ۵ / ۲۶۵.

الف: علی‌اکبر حسنی: از ویژگی‌های علّامه این بود که به هیچ وجه کمکی از افراد، حتی از فرزندانش قبول نمی‌کرد.
یکی از بزرگان حوزه نقل می‌کرد: «تاجری نیکوکار برای تهیه مسکن علّامه مبلغ قابل توجهی پول توسط من برای علّامه فرستاد. پول را به نزد ایشان بردم، فرمود: خدا جزای خیرش دهد، ولی فعلاً مبلغی ارث پدری به من رسیده و از سهم امام مصرف نمی‌کنم.
پول را برگرداندم، ولی آن بازرگان گفت : بگو هدیه است، نه سهم امام !
برگشتم، دوباره استاد علّامه فرمود: فعلاً نیاز ندارم.
برای بار دیگر ماجرای پول را به صاحبش گفتم، او در پاسخ گفت: به آقا بفرمایید که: پول خدمتتان باشد، به هرکس که می‌خواهید بدهید و هرجا که صلاح می‌دانید، مصرف کنید!
به علّامه عرض کردم، فرمود: من نمی‌توانم، خودت می‌دانی !
و پول را برگرداند.»[۱]
ب: یکی از آقایان درباره حضرت علّامه سید محمدحسین طباطبائی گفته بود: «آقای طباطبائی خوب است، امّا نورانیّت ندارد.»
شخص ساده‌ای این نکته را در کاغذی نوشته به مرحوم علّامه عرضه کرد.
آیت‌اللّه طباطبائی وقتی این مطلب را خواند، بسیار خندید به گونه‌ای که شاید در عمرش به آن شکل نخندیده بود. اهل معرفتی که آنجا شاهد این داستان بود، گفت: «علّامه، غریب است و خوش است!»[۲]

۳ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

الف: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: یکی از ارادتمندان آیت‌اللّه بهاءالدینی ماشین وانتی داشت و سفرهای اطراف قم را گاهی در خدمت آقا بود. بعضی از دوستان خوش نداشتند آقا در ماشین وانت بنشیند، اما ایشان با کمال راحتی و بشاشت وجه می‌فرمود: «برای ما فرقی

۱. آن مرد آسمانی / بخش اول، اخلاق پسندیده (استقلال)
۲. ز مهر افروخته / ۳۱.

نمی‌کند. این ماشین باشد یا اتومبیل بهتر. باید از قید و بند این قیودات خود را آزاد کرد و آداب و رسوم غلط و تجملات را رها کرد.»[۱]

ب: یکی از ارادتمندان آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی: روزی خدمت آقا بودم. حسینیه، روضه بود. بعد از پایان مجلس، چند نفر از آقایان، خدمت ایشان بودند و همه آنها اتومبیل داشتند. آقا رو کرد به من و فرمود: «ما را جایی ببر.»

من فوری بلند شدم و به اصطلاح خودش رفتم و فرغونم (ماشین وانت) را روشن کردم و جلوی پله حسینیه آوردم، آن آقایان هم بلند شدند و ماشین‌های مرتب و خوب خود را روشن کردند.

آقا عصا به دست از پله‌ها پایین آمد. نگاهی به آن ماشین‌ها کرد و نگاهی به وانت قراضه من. فرمود: «شماها هم بلند شدید؟» گفتند: «آقا! بفرمایید، ما در خدمت شما هستیم.»

آقا فرمود: «اِ اِ خوشی‌ای که در این ماشین به ما می‌گذرد، در ماشین‌های مرتب ما نداریم» و نشست توی ماشین وانت.[۲]

ج: حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: شبی بعد از نماز مغرب و عشاء در حسینیه آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی خدمتشان بودم که سران ارتش و سپاه آمدند. پاسداران و عده‌ای ارتشی دور ایشان جمع شدند و دستگاه فیلم‌برداری آوردند.

وقتی خواستند فیلم بردارند، ایشان با همان حالت عادی‌ای که در تنهایی گاهی داشت، پاها را روی هم انداخت و نصف سیگار بیضی را آتش زد و به چوب سیگار نسبتاً بلندش زد و عمامه را برداشت کنارش گذارد، گویی که می‌خواهد در فیلم رد گم کند.

حقیر خدمتشان عرض کردم: آقا! عکس و فیلم می‌گیرند و مقصودم این بود که آقا خود را جمع و جور کند.

ایشان نگاهی کرد و فرمود: «اِهِه، اگر غیر از این باشد، ما چیزی هم داشته باشیم از ما می‌گیرند.»[۳]

---

۱. سیری در آفاق / ۱۲۱.

۲. سیری در آفاق / ۱۲۱.

۳. سیری در آفاق / ۱۴۴.

۴ـ آیت‌اللّه میرزا محمدتقی شیرازی

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: مرحوم مامقانی به سامره رفت. به میرزا محمدتقی شیرازی گفتند که: «ایشان آمده‌اند در سامرا بمانند.»

ایشان فرمودند: «هوایش خوب است و خربزه شیرینی هم دارد.»

حاج آقا حسین قمی گفت: «آقا! بودن ایشان به ریاست شما صدمه می‌زند.»

میرزا گفت: «ریاست ما عبارت است از: نماز و درس. نماز را که خودم هم نمی‌خواهم دوام داشته باشد. درس را هم هر طور باشد سه چهار نفر پیدا می‌شوند که برایشان بگوییم.»[۱]

۵ـ آیت‌اللّه شیخ محمد بهاری

در شهر بهار، جنازه‌ای را مردم غسل می‌دهند و کفن می‌کنند و به آیت‌اللّه شیخ محمد بهاری می‌گویند: «حاج آقا! شما لطف کنید یک نماز میت بخوانید!»

فرمود: «من نماز میت الآن حفظ نیستم، نمی‌خوانم!»[۲]

۶ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری

صاحب عضداللّه (از دوستان و مصاحبان آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری): آیت‌اللّه کشمیری بسیار ساده لباس می‌پوشیدند. یک روز من گفتم: آقا لباستان کهنه شده است.

گفتند: «نه، همین بس است، تازه زیاد هم هست.»

گفتم: نگاه مردم!

گفتند: «من با مردم کاری ندارم، با خدا کار دارم.»[۳]

---

۱. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۳۷.

۲. میل معشوقان / ۳۱.

۳. شیدا / ۱۱۵.

پندپذیری (زندگی اولیاء، جلسات اخلاقی...)

کلام اللّه تعالی

و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران [خود] را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم، و در اینها حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و تذکّری است.[۱]

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»:

الف: همانطور که بدن‌ها خسته می‌شوند، این قلب‌ها نیز خسته می‌گردند، پس برای {رفع ملالت و خستگی آنها} به دنبال حکمت‌های جدید و تازه باشید.[۲]

ب: قلبت را با موعظه زنده گردان.[۳]

کلام اولیاء‌اللّه

۱ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

الف: فقط با مواعظ الهیه است که قلبتان شستشو پیدا می‌کند.[٤]

ب: در جلسات موعظه، ملائکه حضور دارند و بدها را به میمنت حضور خوبان می‌بخشند. خودیّت و بزرگ‌منشی و تکبّر را از ما می‌گیرند و عزّت و سربلندی به ما عطاء می‌کنند.[٥]

ج: بدانید که غرض از حضور شما در مجالس معنوی، تطبیق اعمالتان با فرمایشات اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» است.[٦]

---

۱. سوره هود / ۱۲۰.

۲. نهج‌البلاغه / ۴۸۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۴ / ۱۹۹.

٤. رهنمای سلوک / ۶۳.

٥. رهنمای سلوک / ۶۳.

٦. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۲۳۰.

۲ـ جنید بغدادی:
بیان احوال صالحان، لشکری از لشکریان خداوندست که به سبب آن، احوال مریدان، قوی و محکم، و آثار اسرار عارفان احیاء می‌گردد.[۱]

۳ـ شیخ ابراهیم دسوقی:
مطالعه احوال اولیاء، لشکری از لشکریان خداوندست به شرط اینکه صرف حفظ کردن آنها نباشد و منجر به متخلق شدن به اخلاق آنان گردد.[۲]

۴ـ شیخ أبو علی دقّاق:
(در جواب این سؤال که: آیا در شنیدن سخن مردان هیچ فایده‌ای هست، با وجود اینکه به آن نمی‌توانیم عمل کنیم؟) بلی! دو فایده هست: اوّل آنکه: اگر مرد، طالب بود، قوی همت گردد و طلبش زیادت شود. دوّم آنکه: اگر در خود دماغ و غروری بیند، آن دماغ فروشکند و ادعا از سر بیرون کند و نیک او، خودش را بد ظاهر نماید و اگر کور نیست [خود مشاهده کند].[۳]

۵ـ فریدالدین عطّار نیشابوری:
اگر یک سخن برخلاف تو می‌گویند، در خون آن کس سعی می‌کنی، و سال‌ها بدان یک سخن کینه می‌گیری، چون سخن باطل را در نفس تو چندین اثر است، سخن حق را هم اثری تواند بود، هزار چندان، اگرچه تو از آن خبر نداری. چنانکه از عبدالرّحمن اکّاف «رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» پرسیدند که: «کسی که قرآن می‌خواند و نمی‌داند که چه می‌خواند، آن را هیچ اثری بود؟» گفت: «کسی که دارو می‌خورد و نمی‌داند که چه می‌خورد، اثر می‌کند. قرآن چگونه اثر نکند؟ بلکه بسی اثر کند.» تا چه رسد به وقتی که بداند چه می‌خواند.[٤]

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۵۷۷.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۳۲۲.
۳. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۴.
٤. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۵.

۶ـ یوسف همدانی:
(در جواب این سؤال که: چون این روزگار بگذرد و اولیاء روی در نقاب دوری آرند، چه کنیم تا به سلامت بمانیم؟) هر روز هشت ورق از سخن ایشان بخوانید.[۱]

۷ـ آیت‌اللّه شیخ علی سعادت‌پرور پهلوانی:
الف: ای عزیزان من! کتب و روایات و اندرزهای اخلاقی موجبات تنبّه شما را فراهم می‌نمایند و آمادگی برای کسب اخلاق حسنه و دوری از کردار سیّئه به شما می‌دهند.[۲]
ب: ای عزیزان من! گرچه خود آیت‌اللّه زمان یا اهل مطالعه یا متعمّق[۳] و متتبّع[٤] هستید، اما احتیاج به موعظه دارید...
چون پایه بشر بر جهل و نسیان است، باید هیچ فردی خود را مستغنی از موعظه نداند و برای خود وسائل گوش دادن به مواعظ را فراهم کند.[٥]

۸ـ ملاصدرای شیرازی (صدرالمتألهین):
حکمت و نصیحت و موعظت، دل خفته را بیدار کند، اما دل مرده را سود نبخشد.[٦]

۹ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:
حضور در محضر استاد و نشستن پای درس، خود موضوعیت دارد، چراکه نشستن، صحبت کردن، کیفیت نگاه و وارد و خارج شدن استاد، همه و همه، در فهم مطالب درسی و سازندگی روحی و اخلاقی تأثیر بسیاری دارد، همه حرکات استاد مهذّب، در انسان تأثیر می‌گذارد.[۷]

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۵.
۲. پندنامه سعادت / ۵۴.
۳. دقیق.
٤. محقق.
٥. پندنامه سعادت / ۵۵.
٦. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۲۹۳.
۷. آیت بصیرت / ۱۳۰.

سیره و احوال اولیاءالله

۱ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

الف: آیت‌الله سید حسین فاطمی قمی: همه روزه، اول آفتاب، حقیر و سایر شاگردان ایشان در منزلشان جمع می‌شدیم و آن جناب ما را به کلمات آتشین خود موعظه می‌فرمود، به طوری که صدای گریه و ضجّه از اهل مجلس بلند می‌شد![1]

ب: آیت‌الله سید عبدالله فاطمی‌نیا: در مورد جمال‌السالکین، آیت‌الله آقا میرزا جواد ملکی تبریزی می‌نویسند که: وقتی در مجلسی می‌نشست می‌فرمود: «ای مردم! یکی از نام‌های خدا غفار است.»

همین را که می‌گفت، چند نفر غش می‌کردند و آنان را از مجلس بیرون می‌بردند![2]

ج: آیت‌الله شیخ علی پناه اشتهاردی: میرزا جواد آقا تبریزی در مدرسه فیضیه درس اخلاق داشت و آنچنان تأثیر آتشین بر دل‌ها می‌گماشت که در درسش از اثر صحبت ایشان غش می‌کردند و بی‌هوش می‌شدند.[3]

۲ـ آیت‌الله سید محمدتقی معصومی اشکوری

آیت‌اللّه عباس محفوظی: مردم در پای منبر ایشان همانند زن فرزندمرده با صدای بلند گریه می‌کردند. نصایح و مواعظ ایشان در قلب مردم چنان تأثیر می‌کرد که برخی از افراد با شنیدن آن در پای منبر بیهوش می‌شدند.[4]

۳ـ میرزا علی آقا قاضی

الف: آیت‌اللّه سید عباس کاشانی: در کلاس صبح ایشان شاید دویست نفر پای درسشان می‌نشستند.

---

۱. طبیب دل‌ها / ۱۰.

۲. طبیب دل‌ها / ۲۱.

۳. طبیب دل‌ها / ۲۱.

٤. مجله مبلغان، شماره ۴۹.

وقتی ایشان صحبت می‌کردند همه گریه می‌کردند. اگر بگویم: تمام دویست نفر گریه می‌کردند، مبالغه نکرده‌ام. حرف‌هایشان هم همان حرف‌های اخلاقی بود.[۱]

ب: علّامه محمدحسین نجفی عاملی: مرحوم آقای قاضی شب‌ها درس اصلی داشتند و نوعاً در این درس، چراغ روشن نمی‌کردند و شاگردان خاص از محضر ایشان استفاده می‌نمودند. درس ایشان در سلوک عرفان و معارف حقّه، همراه با آیات و روایات برطبق مستندات علمی و عرفانی بود و گاهی مطالب را با اشاره عبور می‌کردند. آن افرادی که از شاگردان اصلی آقا بودند، مطالب را دریافت می‌کردند و بعضی هم که جدیدالورود بودند، آقای قاضی برای آنها عصرها درسی عمومی گذاشته بودند. درس آنها جنبه ابتدایی و ارائه نظرات کلّی داشت و خیلی با احتیاط و دقّت، موضوعات بحث اخلاقی و تربیتی را همراه با آیات و روایات مطرح می‌فرمودند.[۲]

۴ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس

آیت‌اللّه حق‌شناس: خدا شاهد است که وقتی بنده هفته‌ای یکبار در درس اخلاق شرکت می‌کردم، استاد اخلاق خاطرات[۳] مرا می‌کوبید و من مهذّب می‌شدم و اخلاق پاکیزه پیدا می‌کردم تا هفته دیگر، اما اگر یک هفته استاد نمی‌آمد، با اینکه در طول هفته در کمال مراقبه بودم، اما میل به قبایح و زشتی‌ها پیدا می‌کردم. باید وسیله زنده کردن، وجود داشته باشد.[٤]

۵ـ امام خمینی

الف: آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی: موعظه‌های ایشان با دیگران فرق داشت. به طور مثال در جلسه موعظه وقتی امام به صورت عادی هم صحبت می‌کردند، فضلا چنان اشک می‌ریختند که سینه ایشان خیس می‌شد. در واقع مطالب عادی موعظه امام هم انسان را

---

۱. عطش / ۴۲۳.

۲. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۴۴۱.

۳. خطورات ذهنی.

٤. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۳۱.

منقلب می‌کرد و به او حالت غش دست می‌داد؛ چنین وقایعی شاید سالی سه الی چهار بار پیش می‌آمد.[۱]

ب: آیت‌الله محمدمهدی ربانی املشی: امام تأثیر نفس عجیبی داشتند. وقتی مباحث اخلاقی را به میان می‌کشیدند، اغلب شاگردان ایشان منقلب می‌شدند و اشک‌هایشان جاری می‌شد. بعضی‌ها هم با صدای بلند گریه می‌کردند.[۲]

ج: آیت‌الله عباس‌علی عمید زنجانی: از خصوصیات درسی حضرت امام که بر جذابیت درسی ایشان می‌افزود تذکرات اخلاقی‌ای بود که در موقع شروع درس و یا در ایامی که منجر به تعطیلات می‌شد، می‌فرمودند... گاه این تذکرات آنچنان نافذ و مؤثر واقع می‌شد که بعضی‌ها در درس امام به گریه می‌افتادند و برخی هم از حال می‌رفتند.[۳]

د: حجت‌الاسلام محمدحسن رحیمیان: حضرت امام رسمشان بر این بود که روز آخر درس، قبل از تعطیلات ماه مبارک رمضان و محرم را به اندرز و تذکرات اخلاقی و عرفانی اختصاص بدهند. در یکی از این روزها به مناسبت فرارسیدن ماه مبارک در نجف اشرف، معظم له در زمینه مذکور داد سخن می‌دادند و به تعبیر یکی از دوستان که در جلسه‌های متعددی از درس‌های اخلاقی آن حضرت در قم نیز شرکت کرده بود، این جلسه، یکی از بهترین و تکان‌دهنده‌ترین درس‌های بی‌نظیر امام بود.

سخنان امام در این روز، آنچنان همه را منقلب نمود که صدای گریه، فضای مسجد شیخ انصاری را پرکرده بود. طلاب، تحت تأثیر سخنان روح‌بخش حضرتش که از جان برمی‌خاست و بر دل می‌نشست، از خود رسته و در فضای لایتناهی عالم بالا به پرواز درآمده بودند. این آهنگ دلربای کلمات او بود که جان‌های همه را تسخیر کرده و از کالبدهای خاکی رهانده و به عشق معبود رسانده بود.[٤]

---

۱. پا به پای آفتاب ج ۴ / ۱۳.

۲. پا به پای آفتاب ج ۴ / ۱۲۸.

۳. پا به پای آفتاب ج ۵ / ۹.

٤. در سایه آفتاب / ۹۸.

ه: آیت‌اللّه مسلم ملکوتی: امام در هفته یکبار درس اخلاق داشتند و این درسشان عمومی بود که به مدرسه فیضیه تشریف می‌آوردند و در زیر کتابخانه... عصرهای روز جمعه یا پنج‌شنبه درس اخلاق داشتند. همه می‌آمدند، حتی بازاری‌ها و غیره.

من حساب کرده بودم که این درس اخلاق امام یک هفته انسان را از گناه کنار نگاه می‌داشت، تحت تأثیرات این درس در هفته هرکس می‌رفت یک هفته آدم بود. حالا باز هفته دیگر می‌رسید نمی‌دانم! اما دیگر انسان را از آن تمایلات مادی و حیوانی جلوگیری می‌کرد.[۱]

و: حجت‌الاسلام سید محمدباقر حسینی‌منش: حضرت امام معمولاً روزهای چهارشنبه نصیحت می‌فرمودند. نصیحت‌های ایشان بسیار آموزنده بود؛ به طوری که دوستان می‌گفتند: «وقتی امام یکبار در هفته توصیه‌های اخلاقی می‌کنند تا هفته دیگر شارژ هستیم.»[۲]

۶ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

الف: فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری: آیت‌اللّه انصاری در هفته دو نوع جلسه داشتند: یک نوع جلسات خصوصی بود که رفقای خصوصی در آن جمع می‌شدند و یک جلسه عمومی داشتند که یکشنبه‌ها... برگزار می‌شد.

در جلسات عمومی، ابتداء قدری قرآن تلاوت می‌شد و سپس آیت‌اللّه انصاری «قُدِّسَ سِرُّهُ» صحبت می‌فرمودند و بعد از آن مرثیه‌سرایی و مداحی می‌شد.

آقا بیشتر، از کتاب مصباح‌الشریعه و یا ارشادالقلوب دیلمی و خزینة‌الجواهر آیت‌اللّه نهاوندی مطالبی نقل می‌کردند. صحبت‌های او غالباً پیرامون احوالات اولیاء خدا و چگونگی تحولات روحی آنان بود، اما در جلسات خصوصی، بیشتر با سکوت می‌گذشت. قدری قرآن تلاوت می‌شد و آقا کم صحبت می‌کردند و از درون، افراد را ملتهب می‌نمودند و حرکت می‌دادند...

---

۱. سلسلهٔ موی دوست / ۲۱۳.

۲. سلسلهٔ موی دوست / ۲۲۰.

همه شاگردان ایشان اظهار می‌کردند که وقتی از جلسه ایشان بیرون می‌آمدیم حالت التهاب عجیبی داشتیم و عبادات را دیگر به عنوان تکلیف نمی‌دانستیم بلکه با حالت عشق و التهاب و شوق عجیبی انجام می‌دادیم.[۱]

ب: فرزندان و شاگردان آیت‌اللّه انصاری: حضرت آیت‌اللّه انصاری از دوستان سلوکی‌اش مراقبت تام داشت، رفتار و کردار آنها را همیشه تحت نظر داشت و سخنان او در جلسات عمدتاً ناظر به حالات درونی دوستانش بود.

یک بار در جلسه، این حدیث معروف را بیان می‌کردند که: «صراط سه هزار سال راه سر بالایی دارد، سه هزار سال سرازیری و...»، بعد از جلسه فرمود: «منظورم راه سلوک بود که اینهمه مشکلات را دارد و سخنانم ناظر به حال این سید (شهید دستغیب) بود.[۲]

ج: محمدابراهیم اسلامیه (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): این بزرگوار یک جلسه عمومی داشتند که روزهای یکشنبه‌صبح منزل آقای غلامحسین سبزواری بود که غالباً درس اخلاق بود. از آیات قرآن آیه‌ای را انتخاب می‌کردند، دو هفته، سه هفته، کمتر یا بیشتر در اطراف آن آیه توضیحاتی می‌دادند. نسبت به ائمه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» حالشان عجیب بود، آخر صحبت شروع می‌کردند به ذکر مصیبت گفتن و بغض گلویشان را می‌گرفت، دیگر نمی‌توانستند بیان کنند.

یک مداحی غالباً بعد از ایشان کمی روضه می‌خواند. بغض گلویش را می‌گرفت و اشکشان سرازیر می‌شد.

جلسات عجیبی بود. علاوه بر جلسات عمومی سه شب هم سیار بود؛ شب‌های دوشنبه، جمعه و چهارشنبه. هر شبی منزل یکی از رفقا بود.[۳]

د: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): ایشان گاهی دستوراتی به من می‌دادند و من روی جوانی و... یک قدری تمرّد می‌کردم.

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۷۱.

۲. در کوی بی‌نشان‌ها / ۹۹.

۳. سوخته / ۲۷۵.

ایشان عصبانی می‌شدند و می‌گفتند: «فلانی‌ها از دور و نزدیک می‌آیند از من می‌خواهند، به آنها ساده و راحت نمی‌گویم، طول می‌کشد تا بگویم، اینطور رایگان در اختیار تو می‌گذارم، چرا قبول نمی‌کنی؟ من یک سرّی در اینها می‌بینم که به تو می‌گویم.»[۱]

۷ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

آیت‌اللّه ابراهیم امینی: علّامه علاوه بر درس‌های رسمی، جلسه اخلاق و سیر و سلوکی داشت که بعضی از علاقه‌مندان در آن شرکت داشتند و کسب فیض می‌نمودند. شب‌های پنجشنبه و جمعه نیز یک جلسه خصوصی سیاری داشت که عده‌ای از افاضل طلاب به طور خصوصی در آن شرکت می‌کردند و کسب فیض می‌نمودند و همین جلسات منشأ برکات فراوانی شد. در جلسات خصوصی غالباً ساکت و آرام بود، اگر سؤال می‌شد پاسخ می‌داد و الّا ساکت بود.[۲]

۸ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

آیت‌اللّه محمد محمدی ری‌شهری: روش آیت‌اللّه بهجت در درس روزانه‌شان این بود که پیش از شروع درس، حدود ده دقیقه و در قالب حکایت حال بزرگان و اولیاء به موعظه می‌پرداختند.[۳]

۹ـ جعفر آقا مجتهدی

محمدعلی مجاهدی: در قم هر شب در منزل یکی از دوستان جمع می‌شدیم و اغلب تا پاسی از نیمه‌شب به دعا و توسل و قرائت گنجینه اسرار عمان و غزلیات حافظ می‌پرداختیم و گاهی این جلسات در حضور حضرت آقای مجتهدی تشکیل می‌شد و فضای معنوی خاصی بر جلسات حاکم می‌بود.

---

۱. سوخته / ۲۷۴.

۲. یادنامه مفسر کبیر استاد علّامه طباطبایی / ۱۲۳.

۳. زمزم عرفان / ۲۱.

در جلساتی که ایشان حضور داشتند، پس از مراسم توسل، غالباً جلسه در سکوت محض فرومی‌رفت و روح آدمی از صفا و روحانیت ملموسی که در فضای جلسات موج می‌زد، سرشار می‌شد.[۱]

۱۰ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت علّامه والد... در زمان اقامت در تهران عصرهای جمعه با رفقا و تلامذه سلوکی خود مجلس ذکر و یاد خدا داشتند و کیفیت این جلسات که از یک ساعت و نیم به غروب تشکیل می‌شد این بود که: ابتدا مدّتی به سکوت و توجّه تامّ و تمام به حضرت پروردگار می‌گذشت و بعد از آن، آیات دلنشین توحیدی قرآن بود که این شوریدگان را در عشق و محبّت خدا مستغرق می‌کرد و اشک از دیدگان آنان می‌فشاند و بعد از قرآن، دعای سمات یا یکی از مناجات خمس عشرة یا بندهایی از دعای جوشن کبیر خوانده می‌شد و نهایةً با اقامه نماز مغرب و عشاء جلسه ختم می‌گردید و بعضاً در این جلسات ارشادات و تذکراتی نیز بیان می‌فرمودند.

ایشان می‌فرمودند: «نفس انسان حکم باطری را دارد که باید شارژ شود و در این جلسات است که قلب سالک شارژ می‌شود و از عشق پروردگار سرشار می‌گردد. وقتی مؤمنین دور هم گرد می‌آیند و با هم قلب‌هایشان را متوجّه خدا می‌کنند، بهره بیشتری برده و زودتر به مقصد می‌رسند، لذا از میزان شوق و لحظه‌شماری سالک برای جلسه بعدی، إنّاً کشف می‌شود که او بهره خود را از این جلسات می‌برد یا نه؟ و عطش خدا را کسی در دل دارد که پیش از همه و منظّم به جلسه می‌آید.»[۲]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ایشان می‌فرمودند: «سالک قبل از ورود به جلسه اخلاق باید خود را از مشاغل و شواغلی که دارد فارغ کند و خانه دل را از غیر و آثار ما سوی‌اللّه تکانده و با ضمیری صاف و روشن وارد مجلس شود تا هم خود استفاده کند و هم به دیگران بهره برساند، ولی اگر سالک با ذهن پریشان و گرفتار در تارهای اوهام و خواطر

---

۱. در محضر لاهوتیان، ج ۱ / ۹۲.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۶۳۳.

و مشغول به کسب و کار و زن و بچّه و درس و کتاب، به جلسه بیاید، نه تنها استفاده نمی‌کند، بلکه مایه اضطراب و تشویش خاطر سالکان مبتدی و ضعیف شده و راه آنان را نیز سدّ می‌کند.»
روزی در تهران و در خدمت ایشان به جلسه‌ای رفتیم که با ده دوازده نفر از رفقا تشکیل شده بود. ده دقیقه در سکوت نشستیم. ناگهان ایشان فرمودند: «خواطر آقایان رفقا متشتّت است و جمعیت خاطر نیست و تا اطّلاع بعدی، جلسات تعطیل است.» و تشریف بردند و آن جلسه تا مدّتی تعطیل بود.[۱]

ج: علّامه تهرانی: علّامه سید محمدحسین طباطبایی برای ما و یکی دو نفر از رفقای دیگر، از سیره و روش فلاسفه الهیه اسلامیه، و از مسلک علمای اخلاق، و سیر و سلوک عرفای عالیقدر، بالاخصّ از احوال مرحوم آخوند ملّا حُسینقلی همدانی و شاگردان مبرّزش چون آقا سید احمد کربلائی تهرانی، و آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، و آقا حاج شیخ محمّد بهاری، و آقا سید محمدسعید حَبّوبی؛ و از سیره و روش مرحوم سید ابن طاووس و بحرالعلوم و استاد خود مرحوم قاضی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ» به طور مشروح بیاناتی داشتند که راه‌گشای ما در معارف الهیه بود.[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ میرزا جواد آقای ملکی تبریزی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: آقای سید علی لواسانی فرزند مرحوم آقای سید أبوالقاسم لواسانی، روزی در بین مذاکرات فرمودند: «من در سن طفولیت، محضر مرحوم آیت‌الحقّ آقای حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی را درک نموده‌ام، بدین شرح که در حدود چهارده یا پانزده سال داشتم که روزی در قم به مدرسه فیضیه رفتم، دیدم در مَدرس زیر کتابخانه، شیخی بسیار موقّر و مؤدّب و بسیار تمیز و نظیف نشسته و عمّامه‌ای بسیار مدوّر و خوش‌منظره دارد و جماعتی از شاگردانش در اطراف مَدرس نشسته‌اند.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۳۶.

۲. مهر تابان / ۱۷.

او شروع به درس گفتن کرد و ابتداء به این آیه مبارکه نمود: وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ[۱] چنان این آیه را با صَلابت و ابّهت و نافذ خواند که کأنّه روح را از من گرفتند و سراپا محو و مبهوت شدم و از آن زمان تا به حال لذّت آن صدا و آن ندا را فراموش نمی‌کنم!»[۲]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی

الف: آیت‌الله سید محمد کلانتر: در ماه‌های مبارک رمضان، مرحوم قاضی در منزل خود چهار ساعت از شب گذشته، به مدت دو ساعت، مجلسی برای رفقای خود داشتند. یک شب من هم رفتم ببینم چه خبر است، ولی در داخل اتاق نرفتم و در ایوان مجاور نشستم و به فرمایشات ایشان گوش می‌دادم.

حالتی در آن شب به من دست داد که چون بیرون آمدم و از کوچه‌های نجف عبور نمودم، با خود گفتم: یا من امشب دیوانه شده‌ام و یا بجز من تمام مردم نجف دیوانه‌اند!»[۳]

ب: علّامه سید محمدحسین تهرانی: در نجف اشرف طلبه‌ای آذربایجانی بود به نام آقای سید ابراهیم کماری و بسیار اهل بحث و جدل.

او تا حیات داشت فقط به درس مرحوم استادنا العلّامه آیت‌اللّه العظمی آقا شیخ حسین حلّی «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌نَفْسَهُ» می‌آمد؛ هم در درس فقه و هم در درس اصول و به درس شخص دیگری أبداً نمی‌رفت...

او بسیار غیور و قدری هم عصبانی‌المزاج بود و غالباً در درس هم داد و بیداد راه می‌انداخت، امّا استادنا الأجلّ الأکرم آقا شیخ حسین حلّی از میدان بِدر نمی‌رفتند و پاسخش را کاملاً می‌دادند، ولی او غالباً قبول نمی‌کرد و بر گفتار خود مُجدّ بود.

---

۱. سوره عنکبوت / ۶۹. (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران است.)

۲. مطلع انوار، ج ۳ / ۳۴.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۷.

از وی نقل کردند که: «من شنیده بودم که مرحوم {میرزا علی آقا} قاضی مجالسی در منزلش برگزار نموده و شاگردان خاصی دارد که آنها را به عبادت و سجده‌های طویله و رفتن به مسجد کوفه و مسجد سهله و انعزال از عامّه مردم فرامی‌خواند.

با خود گفتم: این کارها خلاف شرع و صوفی‌گری است. باید یک روز بروم با او مباحثه نمایم تا برایش ثابت شود که این کارها باطل است.

یک روز به منزل ایشان رفتم. دیدم شاگردان دور تا دور اتاق محقّر ایشان نشسته و ایشان مشغول موعظه می‌باشند.

من درون اتاق دَم در نشستم. آن روز مرحوم قاضی از مرگ سخن می‌گفت. سه ربع ساعت بیشتر کلامشان به طول نینجامید اما چنان وحشتی به من دست داد که فوراً به منزل بازگشتم و این حالت یک هفته در من باقی بود.

من در آن هفته از منزل بیرون نرفتم، چرا که چنین می‌پنداشتم عزرائیل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در کوچه مرا می‌گیرد و قبض روح می‌کند.»[۱]

ج: آیت‌اللّه محمدرضا آل یاسین: مرحوم آقا میرزا علی قاضی مجالس متعددی به صورت طبقه‌طبقه براساس حال و مقام سالکین برپا نموده بود که می‌توان با نام‌های مجلس عام، مجلس خاص، مجلس خاص‌الخاص و مجلس اهل‌الخاص و... مشخص نمود....

روزی به یکی از مجالس خاص که به خواص معمولی از تلامذه وی تعلّق دشت راه یافتم. وقتی از منزل ایشان بیرون آمدم همین را بگویم که عبا را روی سر و صورتم کشیدم و راه افتادم و مالک اشک‌های چشمانم نبودم و بی‌اختیار گریه می‌کردم، به هرکجا و به هرکس که نگاه می‌کردم، بدم می‌آمد و در اثر انقطاع موقّت که از عوالم دنیوی حاصل شده بود، طاقت ماندن در دنیا و زندگی با مردمان از من سلب شده بود. صد حیف که بعدها نتوانستم در آن مجالس نورانی حاضر شوم.[۲]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۷.

۲. اسوه عارفان به ضمیمه جمال آفتاب / ۱۶۸.

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت علّامه والد «قُدِّسَ سِرُّهُ» می‌فرمودند: «برخی به خاطر عدم مراقبه هرچه را در این جلسات تحصیل می‌کنند، پیش از خروج از جلسه یکجا باخته و دست‌خالی می‌روند؛ و لذا بعد از جلسه نیز باید سکوت اختیار کرده و به غیرضرورت تکلّم نکند و حال جلسه را تا جلسه بعدی حفظ کند تا آن عشق و شور به لقاء حضرت پروردگار در قلب سالک متمکن[۱] شود، نه اینکه با عیال و فرزندان یا رفیق و آشنا بنشیند و از هرجا سخن بگوید و خود را خسته و سنگین کند.»

روزی حضرت علّامه والد بعد از جلسه، نماز مغرب را اقامه کردند و چون نماز عشاء را به جهت رسیدن به وقت فضیلت عشاء به تأخیر می‌انداختند، در این فاصله به تعقیبات مشغول شدند. در این حال بعضی از شاگردان مشغول به صحبت با یکدیگر شدند، ایشان با ناراحتی رو کردند به آنها و فرمودند: «آقا! تعقیبات نماز مغرب جزء نماز مغرب است. همه مکتسبات[۲] با این صحبت‌ها از بین می‌رود.»[۳]

۴ـ ملّا حسینقلی همدانی

میرزا علی آقا قاضی: اوایل ورودم به نجف، آخوندی را در کوچه دیدم که شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی‌کند، راه می‌رود.

[از پسرعمویم که همراهم بود] پرسیدم: این آقا اختلال حواس و فکر دارد؟

گفت: «نه! الان از جلسه درس اخلاق آخوند ملّا حسینقلی همدانی بیرون آمده است! سخنان آخوند همدانی در شنوندگان اثری می‌گذارد که بدین صورت از تأثیر ژرف کلامش و تصرف روحی‌اش، محضر او را ترک می‌کنند.»[٤]

۵ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس

---

۱. مکان یابد و جای بگیرد.

۲. چیزهایی که کسب شده و بدست آمده.

۳. نور مجرد، ج ۱ / ۶۳۸.

٤. ز مهر افروخته / ۷۱.

آیت‌اللّه حق‌شناس: وقتی من به ارض اقدس مشهد مشرف شدم ـ همان وقتی بود که تهران بمباران هوایی شده بود ـ خدمت حضرت ثامن‌الحجج «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» عرض کردم: آقاجان! وقتی در مسجد، بنده می‌خواهم برنامه شما را پیاده بکنم، بعضی‌ها پارازیت می‌اندازند.[۱] عرض کردم: یابن‌رسول‌اللّه! من فردا در حضور شما برای ادامه جلسه اخلاق مسجد استخاره می‌کنم و تکلیفم را درست می‌کنم.

شب در عالم رؤیا فرمودند: «آقا می‌فرمایند که: ما ارزاق مستمعین را ـ یعنی شماها را ـ به دست تو دادیم، مثل یک اسکناس‌های بسته‌بسته و باید اینها را به اهلش برسانی.»

این است که وقتی شما اینجا می‌آیید، رزق شما را در این مواعظ الهیه، قرارمی‌دهند.[۲]

۱. [ظاهراً بعضی اشخاص در درس اخلاق ایشان اخلال ایجاد می‌کردند.]

۲. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۲۶۲.

تسلیم بودن در برابر خداوند

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

خداوند به حضرت داود «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» وحی کرد: «ای داود! تو خواسته‌ای داری و من نیز خواسته‌ای، ولی تنها خواسته من بر آورده می‌شود؛ اگر تسلیم خواسته من شوی، خواسته تو را برمی‌آورم و اگر خواسته مرا نپذیری، تو را در رسیدن به خواسته‌ات به رنج و زحمت می‌اندازم و در پایان نیز تنها خواسته من برآورده می‌گردد.»[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

ولایت؛ یعنی بنده در اطاعت پروردگار به جایی می‌رسد که تمام اختیاراتش را به خدا می‌دهد و خدا در آن امور متکفل می‌شود. این ولایت و حقیقت معنی توحید در انسان هنگامی مکشف می‌شود که انسان اختیار و اراده خودش را بسپارد و اگر اختیار و اراده سپرده نشود هزار میلیون سال هم بگذرد محال است که انسان به شرف لقای خدا برسد و یا اینکه درک کند این معنا را ولو اینکه اعمال اضافی انجام بدهد ولو اینکه کارهای چشم‌گیر زیاد بکند.[۲]

۲ـ احمد بن علی رفاعی:

هرگاه بنده بداند که خداوند در حکمی که می‌کند، حکیم است و در قضاء و تدبیرش قادر و عالم می‌باشد و بداند خودش به چیزهای خوشایند و ناخوشایند جاهل است، دیگر به حکم و قضاوت خداوند رضایت می‌دهد و تسلیم می‌شود.[۳]

---

۱. بحارالانوار، ج ۵ / ۱۰۴. (ترجمه از: پاسداران حریم عشق، ج ۱ / ۱۳۷.)

۲. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۲ / ۳۹۲.

۳. حالة أهل‌الحقیقة مع اللّه تعالی / ۱۲۲.

۳ـ بهاءالدین محمد (شیخ بهایی):
همه عالم مِلک حق تعالی است، و ظاهر است که مالک ملک در ملک خود به هر نحو که تصرّف کند محض حکمت و عین عدل است. پس ساکت باید بود و از چون و چرا دم نمی‌باید زد.[۱]

۴ـ أحمد بن أبی حواری:
هرکس خداوند را بشناسد، رضای او را بر رضای خود برمی‌گزیند.[۲]

۵ـ معروف کرخی:
نیستم من مگر مهمانی در خانه خداوند خویش، اگر مرا طعام دهد خورم و اگر گشنه دارد صبر کنم. مرا با اعتراض و تمیّز[۳] چکار.[٤]

۶ـ ابراهیم بن خوّاص:
تسلیم؛ یعنی اینکه بدانی خداوند متعال بر تو از خودت مهربان‌تر است.[۵]

۷ـ حمدون بن احمد قصّار:
ناله و فریاد نمی‌کند از مصیبت جز کسی که پروردگارش را [در نزول آن] متهم گرداند و به او بدبین باشد.[٦]

۸ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

---

۱. رسائل فارسی ادهم خلخالی / ۳۰۸.
۲. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۴۷.
۳. جدا کردن.
٤. مکاتیب عبداللّه قطب / ۵۷۹.
۵. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۴۹۹.
٦. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۳۲۱.

الف: ابلیس به خداوند گفت که: «از سجده به حضرت آدم معافم بدار، برایت یک نماز دو هزار ساله‌ای می‌خوانم»! آخر، خداوند چه احتیاجی به نماز دو هزار ساله تو دارد؟ {بلکه باید تسلیم بود.}[۱]

ب: «إِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ[۲]، خداوند، به بندگان مهربان خود رحم می‌کند.» حزن، دعا و توسل با تسلیم و رضا به قضاءِ الهی منافات ندارد. نقل شده است که رسول خدا «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» در سوگ فرزندش ابراهیم و نیز برای حضرت جعفر و حمزه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ» گریه کردند، بلکه دستور گریه برای حضرت حمزه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْه» در روایات آمده است.[۳]

۹ـ آقا سید هاشم حدّاد:

الف: غسّال، مرده را به هر طرف بیاندازد می‌افتد؛ اراده ندارد و مطیع است، عبد هم باید در برابر خدا چنین باشد.[٤]

ب: (در جواب این سؤال که: اگر چیزی از خدا خواستیم، چگونه متوسل شویم؟) سعی کنید چیزی از خدا نخواهید. بگذارید او هرچه می‌خواهد، بشود. عالم را مدبّرش می‌گرداند.[٥]

ج: (در جواب این سؤال که: راه توفیق تشرّف به محضر امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ» چیست؟) ما رعیت هستیم و آن حضرت، سلطان است. سلطان باید اذن دهد و رعیت را به حضور خود بخواند و هر زمان مصلحت و حکمت اقتضاء کرد، لقاء و دیدار با سلطان میسور می‌شود، نه اینکه رعیت هر وقت اراده کرد بتواند سلطان را احضار کرده و با او ملاقات نماید.

---

۱. گوهرهای حکیمانه / ۱۶۵.
۲. بحارالأنوار، ج ۷۹ / ۹۱.
۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۱.
٤. دلشده / ۲۰۱.
٥. دلشده / ۲۰۲.

انسان باید تسلیم بوده و وظائف بندگی‌اش را کامل انجام دهد، اگر صلاح باشد از سر لطف و عنایت، لقاء و دیدار آن حضرت نیز روزیّ او می‌شود.[۱]

۱۰ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: هرکس نسبت به وضعیت دنیوی‌اش محزون باشد، هر آینه بر خدا غضبناک است. این بدان خاطر است که وضعیت دنیوی او را کسی جز خدا به وجود نیاورده است. آیا زشت نیست که بعد از یک عمر نماز و عبادت، بر خدا غضبناک باشیم؟[۲]

ب: اگر خود را مثل خرمن گندم، باد نمی‌دهید تا خالص شوید، لاأقلّ وقتی که مربّیان حقیقی، شما را باد می‌دهند، راضی باشید.[۳]

ج: باید بیابیم که در قبضه خدا هستیم و جایی بهتر از آن هم نیست. اگر به آن تن بدهی، بهترین جاست و اگر تن ندهی، چون امکان بیرون رفتن از آن وجود ندارد، به تو بسیار سخت خواهد گذشت.[٤]

د: در تعزیه‌ها کسی که نعش می‌شد، خیلی وضعش خوب بود، چون زحمتی نمی‌کشید و کاری نمی‌کرد؛ دیگران او را روی دوش می‌بردند، او هم از بالا همه را تماشا می‌کرد. در دستگاه خدا خوب است انسان نعش بشود. تو هم نعش بشو، ببین چه می‌شود.[۵]

ه: مؤمن مانند بچّه دو سه ساله‌ای است که روی پاهای پدر و در بغل او نشسته است و به این فکر می‌افتد که بلند شود و بازی و جست و خیز کند و به هرجا که دلخواهش است، برود، پدر هم مانع نمی‌شود و ضمن اینکه مراقب اوست، وی را آزاد می‌گذارد.

بچّه پس از آنکه برخاست و مقداری این طرف و آن طرف دوید، خسته می‌شود و درمی‌یابد که هیچ‌جا بهتر از دامان پدرش نیست، لذا دوباره به آغوش او بازمی‌گردد و همانجا که در آغاز نشسته بود، می‌نشیند، مؤمن نیز پس از آنکه مقداری به اتّکای اختیار خود و برای رسیدن به

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۵۰۴.

۲. مصباح‌الهدی / ۳۰.

۳. مصباح‌الهدی / ۵۴.

٤. مصباح‌الهدی / ۶۸.

۵. مصباح‌الهدی / ۶۹.

خواسته‌هایش تقلّا نمود و خود را خسته کرد، پی می‌برد که هیچ‌جا بهتر از دامان خدا و اولیائش نیست، لذا به اختیار خود به آغوش خدا و اولیائش بازمی‌گردد و به مقدّرات الهی تن می‌دهد و به قضاءِ الهی تسلیم می‌شود. ارزش اختیار ما به این است که با اختیار خود، خود را تسلیم خدا و اولیائش کنیم.[۱]

و: اگر شما دائم از گناهان و نفس خود و عقوبت‌های الهی گله و شکایت کنید و از حق تعالی اظهار خشنودی نکنید، هرکس شما را ببیند، می‌گوید: «اینها چه مولایی دارند که اصلاً امیدوار نیستند آنها را ببخشد و کار آنها را اصلاح کند.» [۲]

۱۱ـ اوحدالدین کرمانی:

خواهی که خدا هرچ نکو با تو کند — ارواح ملائک همه رو با تو کند

یا هرچ رضای او در آن است بکن — یا راضی شو به هرچ او با تو کند[۳]

۱۲ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

رضا ده، صبر کن، بنشین و مخروش — چه سودا می‌پزی؟ مستیز و کم جوش[٤]

۱۳ـ محمد اسیری لاهیجی:

هرچه آید بر تو می‌دان از قضا — بر قضای حق بده جان را فدا[۵]

۱۴ـ صغیر اصفهانی:

خدا ز آن کس رضا باشد که خود را — به تقدیر خدای خود رضا کرد...

---

۱. مصباح‌الهدی / ۷۱.

۲. مصباح‌الهدی / ۴۲۶.

۳. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۱۵.

٤. الهی‌نامه (عطار) / ۲۳۲.

۵. أسرارالشهود / ۱۶۹.

اگر خود بنده هستی بنده آخر　　　به کار خواجه کی چون و چرا کرد[۱]

سیره و احوال اولیاءاللّه

آقا سید هاشم حدّاد

علّامه سید محمدحسین تهرانی: ایشان با داشتن سرمایه‌های معنوی الهی و متحقّق بودن به ولایت که هرگونه کاری ـ حتّی کرامات عجیبه و غریبه ـ از او ساخته است، در تمام مدّت عمر یکبار دیده نشد که از آن طریق ارتزاق و یا رفع حاجت نماید؛ و می‌فرمود: «خدا دوست دارد بنده‌اش تسلیم باشد و او برای بنده خود اختیار کند، نه آنکه بنده چیزی را اختیار کند. اختیار بنده مطلوب نیست؛ و خواست او گرچه برآورده شود ـ و می‌شود ـ خلاف روش محبّت و عبودیت است. خدا دوست دارد بنده‌اش بنده شود، یعنی از اراده و اختیار بیرون شود.»

به شاگردان خود توصیه می‌نمودند: «دنبال کشف و کرامات نروید! این طلب‌ها سالک را از خدا دور می‌کند گرچه مطلوبش حاصل شود. کرامت و کشفی که خدا پیش آورد ممدوح است نه آن را که بنده دنبال کند.»[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ شیخ عبداللّه نجفی (پیاده)

حجت‌الاسلام جعفر ناصری: شیخ عبداللّه اواخر عمر شریفش به بیماری اوره مبتلا شده بود. یک روز صبح که خدمتش رسیدم می‌فرمود: «مشکل است آقا! راه سختی است. دیشب در اثر زیادی اوره کف پاهایم شروع به خارش کرد. خسته‌ام کرد. هر کار کردم آرام نگرفت. از تنهایی، غربت و مریضی دلم شکست. خواستم گریه کنم، از غیب به من اشاره کردند که: ساکت! باید تحمل کنی.»[۳]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

---

۱. دیوان صغیر اصفهانی / ۲۵۵.

۲. روح مجرد / ۵۵۶.

۳. در کوچه عشق / ۸۱.

الف: آقا سید حسن معین شیرازی: ایشان می‌فرمودند: «وقتی، خواسته‌ای داشتم و همیشه در انتظارش بودم تا اینکه بعد از مدتی شبی رختخواب را انداختم و در میان رختخواب رفتم. ناگهان دیدم آنچه که خواسته من بود بدون کم و زیاد آمد. در قلبم خطور کرد که آنچه می‌خواستم چقدر دیر آمد!

ناگاه دیدم فوراً آن مطلب تغییر نمود و طوری دیگر شد.» به مجرد یک خطور قلبی مطلب عوض می‌شود؛ یعنی بنده باید اهل تفویض باشد و دیر و زود، سازش با بندگی ندارد.[۱]

ب: آیت‌الله سید مهدی دستغیب: در یکی از سفرهایی که خدمت آقای انصاری رسیده بودم به آقا شیخ حسنعلی نجابت گفتم: می‌شود از ایشان سؤال کنید که: «آیا من هم از اهل جذبه می‌شوم یا نه؟»

آقای انصاری مقداری تأمل کردند و فرمودند: «تسلیم نیستی. برای رسیدن به آنجا مقام رضا لازم است. باید راضی باشی.»[۲]

۳ـ آیت‌الله سید رضا بهاءالدینی

حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: در دوران پیریِ آیت‌الله بهاءالدینی روزی خدمتش رسیدم، از درد معده می‌نالید. عرض کردم: کرفس و سبزی را اجازه دهید بجوشانیم، آبش را داخل نخودآب کنید، إن شاء اللّه مفید است.

فرمود: «از اینها گذشته.»

گفتم: چه باید کرد؟

فرمود: «باید تسلیم شد.»[۳]

۴ـ آقا سید هاشم حدّاد

---

۱. سوخته / ۱۶۴.

۲. سوخته / ۹۵.

۳. سیری در آفاق / ۷۴.

آقا سید هاشم حدّاد: روزی برای تشییع جنازه‌ای به کربلا رفتم. جنازه را به غسّالخانه قدیمی بردیم. هوا بسیار سرد بود.

پیرمردی را می‌شناختم که نزدیک غسّالخانه مکانی داشت و در آن انواع زنبیل و بادبزن و حصیر از لیف خرما می‌بافت و می‌فروخت. وقتی به آنجا رسیدم و به او سلام کردم، در مقابلش منقلی را دیدم که آتشش خاموش شده بود. خواستم دست‌هایم را روی آن گرم کنم. به او گفتم: امروز هوا خیلی سرد است.

او نگاه تندی به من کرد و گفت: «چه چیز، تو را خاص کرد؟ و تو چکاره‌ای؟ و چه حقی داری در امثال این امور که به خدا مربوط می‌شود دخالت می‌کنی؟»

در این هنگام احساس کردم که گویا تا آن موقع خواب بودم و این مؤمن مرا بیدار کرد. به او گفتم: سخن شما درست است و من از خدا طلب آمرزش می‌کنم و به سوی او برمی‌گردم.[۱]

۵ـ رابعه عدویه

مالک بن دینار نزد رابعه عدّویه رفت، دید وی کوزه‌ای شکسته در دست دارد و با آن وضو می‌سازد و بوریای کهنه و خشتی که سرش بر آن نهد، زیرانداز و بالشت اوست.

مالک می‌گوید: دلم به حال وی سوخت و به درد آمد، گفتم: رابعه! مرا دوستان توانگر است، اجازه بده برای تو از ایشان چیزی خواهم.

گفت: «مگر روزیّ‌دهنده من و ایشان یکی نیست؟»

گفتم: چرا؟

گفت: «خداوند روزیّ درویشان را فراموش کرد به سبب فقرشان و توانگران را یاد می‌کند برای توانگریشان؟»

گفتم: خیر!

گفت: «چون حال من می‌داند، چه حاجت که یادش دهم. او چنین می‌خواهد، ما نیز چنان خواهیم که او خواهد.»[۲]

---

۱. دلشده / ۲۰۱.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۴۲.

۶ـ کربلایی احمد تهرانی

کربلایی احمد تهرانی: یکبار در جوانی، شدت بلا آنقدر زیاد شد که طاقتم از حد گذشت و زبان به شکایت گشودم، اما چند لحظه بعد به سرعت استغفار کردم و از گفته خود ابراز پشیمانی نمودم.

همان شب جلسه شیخ رجبعلی خیاط برقرار شد و من در خدمت شیخ نشسته بودم. در میان صحبت‌ها شیخ سرشان را کنار گوش من آورده و فرمودند: «مواظب باش! شکایت، کارت را عقب می‌اندازد، هرچند، استغفار هم کرده باشی!»[۱]

۷ـ شیخ علی زاهد قمی

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: شیخ علی زاهد قمی به دلیل بیماری و یا ضعف، قادر به گرفتن روزه ماه رمضان نبود. کسی به ایشان گفت: «دعا کن که موفق به روزه ماه رمضان شوی!»

فرمود: «دعا نمی‌کنم!»

پرسیدند: «چرا؟»

پاسخ داد: «تسلیم قضای الهی بودن ارزش بیشتری دارد.»[۲]

۸ـ امامقلی نخجوانی

نقل است که: «فرزندان جوانش یک‌یک مریض شدند و مردند، که دیگر جوانی برای وی نماند، گفتند: این چه حالت است؟ شما را ناراحت نمی‌بینیم؟

فرمودند: قباله‌هایی را که مرسوم است می‌نویسند دیده‌اید؟ در آخِر آن می‌نویسند: این مِلک فلان شخص است، هرگونه تصرّفی در آن می‌تواند بکند. فرزند من و هرچه در عالم است، مِلک طِلق حضرت حقّ است و هرگونه در آن می‌تواند تصرّف بکند، منتهی چند روزی به رسم امانت، در اختیار من قرارداده، مِلکِ طِلق من نکرده تا از گرفتنش ناراحت شوم.»[۳]

---

۱. رند عالم سوز / ۱۸۰.

۲. زمزم عرفان / ۹۳.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۱۸۸.

۹ـ سایر اولیا

الف: احمد بن اسماعیل خوّاص: روزی در نواحی شام می‌گذشتم. درختان انار دیدم و انار ترش بر آن بود. نفسم آرزو کرد، امّا چون ترش بود نخوردم.

بگذشتم و به وادی رسیدم. شخصی را دیدم مبتلا و بی‌دست و پا، و ضعیف گشته و کرم در وی افتاده، و زنبوران بر او گرد آمده و او را می‌گزند. مرا بر وی شفقت آمد. گفتم: خواهی تا تو را دعا کنم از این بلا خلاص شوی؟

گفت: «نخواهم.»

گفتم: چرا؟

گفت: «زیرا عافیت اختیار من است و بلاء اختیار او است و من اختیار او را بر اختیار خود برمی‌گزینم.»

گفتم: اگر خواهی زنبوران را از تو بازدارم.

گفت: «ای خوّاص! آرزوی انار شیرین از خود بازدار، آنگاه تندرستی بخواه. دلی سالم خواه که آرزو نخواهد.»

گفتم: تو به چه دانستی من خوّاصم و آرزوی انار دارم؟

گفت: «هرکه حقّ را بشناسد، هیچ چیز بر وی پوشیده نماند.»

گفتم: حال تو با این زنبوران و کرم‌ها چگونه است؟

گفت: «زنبوران نیش می‌زنند و کرم‌ها می‌خورند، امّا چون او چنین می‌خواهد خوش است.»[۱]

ب: احمد بن علی رفاعی: می‌گویند: «در مصر مردی جذامی زندگی می‌کرد که اسم اعظم خداوند را می‌دانست. به او گفتند: کاش خداوند را با اسم اعظمش می‌خواندی تا این جذام را از تو بردارد.

گفت: از خداوند حیاء می‌کنم که خواسته‌ای خلاف خواسته او داشته باشم.»[۲]

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۷۸.

۲. حالة أهل‌الحقیقة مع اللّه تعالی / ۱۴۲.

تقوا (واجبات، محرمات، وظائف و...)

کلام اللّه تعالی

هیچ بنده‌ای با چیزی محبوب‌تر از {انجام} واجبات به من نزدیک نمی‌شود.[۱]

کلام حجج‌اللّه

۱ـ امیرالمؤمنین علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»:

هنگامی که مستحبات به واجبات آسیب برساند آنها را رها کنید.[۲]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ»:

الف: هرکه خدا را اطاعت کند به یاد خدا باشد، اگرچه نماز و روزه و قرآن خواندنش اندک باشد، و هرکه خدا را نافرمانی کند خدا را فراموش کرده است، اگرچه نماز و روزه و قرآن خواندنش زیاد باشد.[۳]

ب: (در جواب کسی که گفت: «عمل من بسیار اندک و ضعیف است») آرام باش و از خدا استغفار کن. عمل اندک با تقوا بهتر از عمل زیاد بدون تقوا می‌باشد.

(سائل پرسید: «عمل زیاد بدون تقوا چگونه است؟» فرمود:) مثلاً مردی اطعام می‌کند و با همسایگانش نیک رفتاری می‌نماید و از مهمان و واردین به خوبی پذیرائی می‌کند، ولی چون دربی از حرام به رویش گشوده شود از آن داخل می‌گردد (یعنی با همه کارهای خوبش چون کار حرامی پیش آید از آن پرهیز نمی‌کند) و این عبارت از عمل بدون تقوا است، ولی مردی چنین کارهائی را ندارد، اما چون دربی از حرام برویش گشوده شود داخل نمی‌گردد.[٤]

---

۱. کافی (اسلامیه)، ج ۲ / ۳۵۲.

۲. تحف‌العقول / ۲۳۶.

۳. وسائل‌الشیعه، ج ۱۵ / ۲۵۷. (ترجمه از: ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس) / ۱۲۲.)

٤. وسائل‌الشیعه، ج ۱۵ / ۲۴۱. (ترجمه از: ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس) / ۱۰۳.)

کلام اولیاءالله

۱ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن، سالک باید در تمام امور، ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید. پس اگر کسی را ببینی که دعوای سلوک کند و ملازم تقوا و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیه شرعیه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید، او را منافق بدان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند؛ و اینکه از بعضی شنیده شده است که می‌گویند: «سالک پس از وصول به مقامات عالیه و وصول به فیوضات ربّانیه، تکلیف از او ساقط می‌گردد» سخنی است کذب و افترائی است بس عظیم، زیرا رسول اکرم «صَلَّی‌اللّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» با اینکه اشرف موجودات و اکمل خلائق بودند، مع‌هذا تا آخرین درجات حیات، تابع و ملازم احکام الهیه بوده‌اند؛ بنابراین سقوط تکلیف به این معنی دروغ و بهتان است.[۱]

ب: سالک باید در اعمال واجبه سعیی بلیغ و در ترک محرّمات نیز جدّی وافر داشته باشد، چه سلوک راه خدا با ترک واجب و اتیان فعل محرّم منافی است و تمام زحمات سالک وقتی سودمند است که این دو امر محفوظ باشد وگرنه همچنان که با آلودگی تن، زر و زیور و زینت مفید فایده نخواهد بود، همچنان با آلودگی دل و روان، اعمال مستحبّه و ریاضات شرعیه مثمر ثمر نخواهد بود.[۲]

۲ـ ملّا حسینقلی همدانی:

الف: اینکه می‌بینی معصیت در نظرت سهل شده، به جهت اموری چند است که بعض از آنها را ذکر می‌کنم:

---

۱. رساله لب‌اللباب / ۵۲.

۲. رساله لب‌اللباب / ۹۴.

اولاً: فکر خود را تماماً متوجه به دنیای دنیّ[۱] کرده‌ای، از این جهت کاملا از نفع و ضرر اخروی غافل شده‌ای، نمی‌دانی چه بسیاربسیار منافع و سعادت ابدیه از تو فوت شد و چقدر ضررهای بزرگ بسیار به خود زده‌ای.

ثانیاً: عجز و حاجت و فقر خودت را ملتفت نیستی که ذره‌ذره بدنت به حفظ کارکنان او که ملائکه باشند، برپاست.

ثالثاً: نمی‌دانی که در هر آنی از آنات در هر جزء از اجزاء بدنت نِعَم غیر متناهیه مرحمت از او شده و می‌شود که به بیان و بنان[۲] ممکن نیست حصر[۳] آنها، با این حال چگونه نعمت او را در معصیت او صرف می‌کنی؟

و رابعاً: چگونه غافلی از عقوبات سخت او، مگر نمی‌دانی که مابین مرگ و قیامت هزار غصه هست و آسان‌ترین آنها تلخی جان کندن است؟ چرا از شدائد قیامت غافلی؟ امان از روزی که از دهشت و وحشت او مقربین در خوف و اضطراب می‌باشند.[٤]

ب: تمام سفارشات این بینوا به تو اهتمام در ترک معصیت است. اگر این خدمت را انجام دادی، آخرالامر تو را به جاهای بلند خواهد رسانید، البته، البته در اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگر خدای نخواسته معصیت کردی، زود توبه نما و دو رکعت نماز بجا آور و بعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار کن و سر به سجده بگذار و در سجده از حضرت پروردگار عفو بخواه، امیدوارم عفو بفرماید.[۵]

ج: آنچه این ضعیف، از عقل و نقل استفاده نموده‌ام این است که: اهمّ اشیاء از برای طالب قرب، جدّ و سعی تمام در ترک معصیت است. تا این خدمت را انجام ندهی نه ذکرت و نه فکرت به حال قلبت فایده‌ای نخواهد بخشید، چراکه پیشکش و خدمت کردن کسی که با سلطان در مقام عصیان و انکار است، بی‌فایده خواهد بود.[٦]

---

۱. پست.

۲. انگشت.

۳. شمارش.

٤. تذکرةالمتقین / ۲۰۹.

۵. تذکرةالمتقین / ۲۱۰.

٦. تذکرةالمتقین / ۱۹۱.

۳ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:
بعد از مرتکب شدن کار زشت، اولاً: اصلاح آن خیلی مشکل می‌شود و ثانیاً: گناه‌کار مثل کسی نیست که گناه نکرده... در اخبار وارد شده: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ کَمَنْ لَا ذَنْبَ لَه»[۱]؛ یعنی کسی که از گناه توبه نماید مثل کسی است که گناه ندارد، بلی، مثل کسی است که گناه ندارد... اما نفرموده: مثل کسی است که گناه نکرده. فرق است میان کسی که گناه نکرده باشد با کسی که گناه ندارد. اولی «مَنْ لَمْ یُذْنِبْ» است، ثانی «مَنْ لَا ذَنْبَ لَه» کما لا یخفی.
ثانیاً: فرقی دیگر است بین «آنکه گناه ندارد» با «آنکه مثل کسی است که گناه ندارد» و این نکته معلوم است، کسی را که تشبیه به غیر می‌نماید عین آن کس نخواهد بود.[۲]

۴ـ فضیل بن عیاض:
بندگان هرگز به چیزی برتر از واجبات به خداوند نزدیک نمی‌شوند، واجبات سرمایه است و مستحبات سود.[۳]

۵ـ أبوالحسن محمد بن أبی‌الورد:
هلاک مردم در دو حرف است: مشغول بودن به نافله[٤] و ضایع کردن واجبات، و عمل با اعضاء بدون همراهی قلب بر آن. و مردم ممنوعند از رسیدن، به سبب ضایع کردن اصول.[۵]

۶ـ ابراهیم بن محمّد نصرآبادی:
با ادای فرائض، قربت توان یافت و با مواظبت بر نوافل،[٦] محبّت.[۷]

---

۱. کافی، ج ۲ / ۴۳۵.
۲. سوخته / ۶۲.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۶۰.
٤. عمل مستحب.
۵. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۳۰۶.
٦. مستحبات.
۷. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۰۶.

۷ـ آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی:

چیزی که مایه نجات از رنج دنیا و عذاب آخرت است، ترک معاصی و محرمات و بجا آوردن واجبات است، که پرهیز از معاصی، خود کفّاره پاره‌ای از لغزش‌ها است، چنانکه در سوره نساء می‌فرماید: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً»[۱،۲]

۸ـ علی بن عبداللّه شاذلی:

این راه با گوشه‌گیری و خوردن نان جو و آشغال آرد نیست و همانا آن، فقط با صبر بر اوامر الهی و یقین در هدایت می‌باشد...[۳]

۹ـ آقا محمد بیدآبادی:

ای عزیز! تقوای عوام، از کفر و شرک است و تقوای خواص، از معصیت و خطا و تقوای خاص‌الخاص، از ماسوای خدا.[٤]

۱۰ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: برای تسهیل طاعت و اجتناب از معصیت راهی جز این نداریم که متوجه شویم و یقین کنیم که طاعت، نزدیکی به تمام نعمت‌ها و خوشی‌ها و دارایی‌ها و عزت‌ها و... است، و معصیت، عبارت است از محرومیت و ناخوشی و نداری و ذلت و...[٥]

ب: باید بدانیم که هرکدام از ما تا هدف و مقصد اعلی مسافتی داریم و این مسافت در افراد، متفاوت است و هرکس مسافتی تا مقصد خود دارد، لذا باید سعی کنیم این مسافت را زیاد و بار

---

۱. سوره نساء / ۳۱. (اگر از گناهان بزرگی که از آن [ها] نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را از شما می‌زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم.)

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۲۴۶.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۳۷۰.

٤. حسن دل / ۴۸.

۵. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۱۴.

خود را گران‌تر و سنگین‌تر نکنیم. گناهان، موجب ازدیاد بار و بُعد مسافت تا مقصد است، وگرنه بسیار باید استغفار و تلاش نمود تا به جای اول و مسافت اولی برگردیم.[۱]

ج: بسیاری از علماءِ بزرگ ما که اهل معنا بوده‌اند خیلی ریاضت و چله‌نشینی هم نداشته‌اند و فقط واجبات و محرمات را رعایت می‌کردند و اگر می‌خواستند خیلی کار بکنند نماز شبی هم می‌خواندند و خیلی کم بودند (البته بودند، اما کم) که اهل این حرف‌ها و سیر و سلوک بودند و بیشتر به دنبال فقه و اصول بودند.[۲]

د: (در جواب این سؤال که: چه کنیم به خدا نزدیک شویم؟): گناه نکنید، به خداوند نزدیک می‌شوید.[۳]

ه: (در جواب این سؤال که: اینجانب تصمیم دارم که به خداوند قرب پیدا کنم و سیر و سلوک داشته باشم، راه آن چیست؟): چنانچه طالب، صادق باشد، ترک معصیت، کافی و وافی است برای تمام عمر، اگرچه هزار سال باشد.[٤]

و: بعضی گمان می‌کنند که ما از ترک معصیت عبور کرده‌ایم، غافلند از اینکه معصیت، اختصاص به کبائر معروفه ندارد، بلکه اصرار بر صغائر هم کبیره است، مثلاً نگاه تند به مطیع[۵] برای تخویف[٦]، إیذاءِ مُحرَّم[۷] است [و] تبسّم به عاصی برای تشویق، اعانت[۸] بر معصیت است.[۹]

ز: نصیحتی از این بالاتر نیست که انسان تصمیم جدی بگیرد که اگر خداوند به او یکصد سال عمر هم داد، عالماً و عامداً حتی یک آن، معصیت نکند. اگر چنین حالی واقعاً برای او پیدا شد، خداوند او را کمک می‌کند و توفیق می‌دهد.[۱۰]

---

۱. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۳۵۶.

۲. حدیث دلتنگی / ۲۴۴.

۳. حدیث دلتنگی / ۲۶۲.

٤. به سوی محبوب / ۶۷.

۵. بنده خوب و مطیع خداوند.

٦. ترساندن.

۷. آزار و اذیّت حرام.

۸. کمک.

۹. برگی از دفتر آفتاب / ۱۹۷.

۱۰. زمزم عرفان / ۷۶.

ح: اگر مردم به آنچه که می‌دانند عمل کنند کار درست می‌شود؛ یعنی اگر واجبات را انجام دهند و محرّمات را ترک کنند و مستحبّات را حتی‌الامکان انجام دهند، کار درست می‌شود.[۱]

ط: (در جواب این سؤال که: زیاد مرتکب معاصی می‌شوم و هرچه تلاش می‌کنم، موفق نمی‌شوم): نقل شده از أحدالحسینین (یعنی میرزا حسین خلیلی یا میرزا حسین نوری) که: «برای این مقصود، حمد و سوره، اهدا شود برای مدفونین از مؤمنین و مؤمنات در مشاهد ثمانیه مشرّفه: حرمین شریفین[۲]، نجف اشرف، کربلای مشرّفه، و کاظمین و سامراء و مشهد و قم، و حمد و سوره برای مدفونین در سایر مشاهد مشرّفه.[۳]

ی: ما می‌دانیم که مقامات بسیاری از علماء از همین تعلیم و تعلّم و نوشتن‌ها و اشتغال به تحصیل در حوزه‌های علمیه به دروس معمول در حوزه‌ها {به عنوان وظیفه واجب} و نیز عمل به مستحبات معمولٌ‌به[٤] حاصل شده است و کار دیگری نداشته‌اند. به طور یقین همین‌ها بوده، ولی در عین حال اهل کرامات بوده‌اند! اگر بنده هم کرامات و مقامات آنها را ندیده بودم به طور یقین می‌گفتم که چنین مقامات را نداشته‌اند. تازه آنها از اساتید و بزرگان پیشین چه چیزها نقل می‌کردند![۵]

ک: از واضحات است که ترک معصیت در اعتقاد و عمل... مولّد حسنات و دافع سیئات است.[٦]

۱۱ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

(در جواب این سؤال که: چه چیزی باعث رشد معنوی می‌شود؟): تقوا، نه صورت تقوا، بلکه حقیقت تقوا را داشته باشد.[۷]

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۱۵۱.

۲. مکه و مدینه.

۳. به سوی محبوب / ۸۲.

٤. مورد عمل.

۵. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۹۸.

٦. فریادگر توحید / ۲۳۶.

۷. آفتاب خوبان / ۷۴.

۱۲ـ حاج اسماعیل دولابی:
هرچه ما به خدا گفتیم، او نکرد، هرچه هم خدا گفت، ما نکردیم. عالِم باید تابع جاهل شود یا به عکس؟[۱]

۱۳ـ آیت‌اللّه شیخ جواد کربلایی:
آنچه که بنده از محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت در طیّ مدت مدیدی که به خدمت ایشان مشرّف، و از بعضی کمالات و مواعظ ایشان بهره‌مند شده‌ام، استفاده کرده‌ام از قرار ذیل است: ایشان سفارش اکید داشتند بر ترک معصیت و می‌فرمودند: «الطاف خاصّه الهی بر تمامی طبقات مختلفه اولیاءاللّه تعالی رایگان است و فقط موردِ قابِل، لازم است که انسان مورد عنایت خاصه حق تعالی واقع شود و آنهم به ترک معصیت حق تعالی حاصل می‌شود، البته با ملاحظه حال سالک الی اللّه. هرچه انسان بهتر دارای معرفت و محبت به حق تعالی باشد، ترک معصیت و ترک اولی و ترک مخالفِ حضور در محضر الهی مهم‌تر می‌شود تا آنجایی که گفته شده: حَسَناتُ الْأَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبينَ[۲]»[۳]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:
باید نفس را اصلاح کرد و اصلاح نفس وقتی ممکن است که معرفت به خدای تعالی پیدا شود و معرفت به خدای تعالی از بندگی خدای تعالی به دست می‌آید.[٤]

۱۵ـ آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی:
الف: عزیزا!... به تقوا، که ترک معاصی باشد، کمال اهتمام را داشته باش که اصل و اساسِ بلوغِ به هر سعادتی است... تقوا، قلب را پاک می‌کند از همه ارجاس[۵]، و تهذیب می‌کند نفس

---

۱. مصباح‌الهدی / ۶۹.
۲. نیکی‌های خوبان، برای مقرّبان گناه محسوب می‌شود.
۳. برگی از دفتر آفتاب / ۱۳۷.
٤. سلوک معنوی / ۵۳.
۵. پلیدی و آلودگی‌ها.

را از مهلکات خبیثه، و تصفیه می‌کند از کدورات و پرده‌هایی که مانع از ادراک حقائق است، و جلا می‌دهد به نور قلب.[۱]

ب: شیطان دام‌های مختلفی دارد. یک دام شیطان این است که انسان را مشغول مستحبات می‌کند تا او را از واجبات بازدارد. مواظب باش در این دام شیطان گرفتار نشوی.[۲]

۱۶ـ أبوحامد محمد غزالی:

الف: سرمایه انسان در دینش واجبات است، و نوافل و مستحبات، سود آن است و گناهان، زیان‌هایی است که وارد شده است و موسم این تجارت، سر تا سر روز و کارگزار او نفس اماره بدکُنش است.[۳]

ب: یکی از پیشینیان گفته است: «فرض کن گنه‌کار بخشوده شود، آیا این نیست که ثواب نیکوکار از او فوت شده است؟»[٤]

ج: یک ذره (عمل) از صاحبان تقوا و یک اخلاق از اخلاق زیرکان، از اعمال ظاهری او گرچه به مقدار کوه‌ها باشد بهتر است.[۵]

۱۷ـ امام خمینی:

گاه شود که یک نظر از روی حقارت به یکی از بندگان خدا سالک را از اوج اعلی به اسفل سافلین پرتاب کند و جبران آن را به سال‌های دراز نتواند بنماید.[٦]

۱۸ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

---

۱. جمال‌السالکین، ج ۲ / ۱۹۷.

۲. جمال‌السالکین، ج ۲ / ۱۶۹.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۲۰۶.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۱۸۸.

۵. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۶ / ۴۷۵.

٦. آداب‌الصلاة / ۸۷.

الف: علم را برای عمل کردن یاد بگیرید. علت نرسیدن ما به مقامات عالیه این است که ما به کلاس‌های قبل عمل نکرده‌ایم.[۱]

ب: حضرت فرمودند: «لانجاة الّا بالطاعة؛ تنها راه نجات، طاعت و بندگی خداست»، اما اگر صد سال هم بگذرد، ولی نفس خودت را کنترل نکنی، نگاهت را کنترل نکنی؛ در کلاس اول در جا خواهی زد. وقتی به کلاس دوم خواهی رفت که نفست را کنترل کنی.[۲]

۱۹ـ آیت‌اللّه شیخ علی‌اکبر مرندی:

(در جواب کسانی که خواهان شنیدن کشف و کرامتی از ایشان بودند): کدام کشف و کدام کرامت؟! بروید به واجباتتان به طور کامل عمل و محرمات را کاملاً ترک کنید. اولین تکلیف و وظیفه ما همین است.[۳]

۲۰ـ مولا مظفر کرمانشاهی:

برای تو از عمرت جز یک نفس نمی‌باشد، پس اگر آن را در آنچه به نفع توست از بین نمی‌بری، در آنچه بر ضرر توست از بین مبر.[٤]

۲۱ـ آیت‌اللّه محمد بهاری همدانی:

تحصیل تقوا محتاج به چند چیز است که چاره ندارد از آنها:

اول: پرهیز از معاصی است... که از جمله معاصی است ترک واجبات...

دوم: اینکه تا جایی که ممکن است پرهیز از مکروهات هم داشته باشد، به مستحبات بپردازد... بسا می‌شود یک ترک مکروهی پیش مولی از همه چیز مقرب‌تر واقع خواهد بود، یا انجام مستحب کوچکی...

---

۱. رهنمای سلوک / ۳۹.

۲. زملک تا ملکوت، دفتر دوم / ۲۴۳.

۳. نامه کنگره بزرگداشت فقیه متأله آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۳۲۸.

٤. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۱۵۷.

سوم: ترک مباحات است در غیر مقدار لزوم و ضرورت، اگرچه شارع مقدس خیلی چیزها را مباح کرده برای اغنیاء، اما چون در باطن میل ندارد بنده او مشغول به غیر او باشد از امورات دنیویه و لذا خوبست بنده هم به خاطر میل مولی این مزخرفات تماماً یا بعضی را ترک نماید...
چهارم: ترک کند ما سوی‌اللّه را که در دل خود غیر او را راه ندهد.[۱]

۲۲ـ حسن بصری:
مثقال ذره‌یی از ورع، بهتر از هزار سال نماز و روزه.[۲]

۲۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
بنده هفته‌ای یکی دو مرتبه خدمت آقا سید جمال‌الدّین گلپایگانی می‌رفتم و ایشان یک ساعت ما را نصیحتی می‌کرد، و به خصوص به ترک معصیت خیلی اصرار داشت و می‌فرمود: «تمام این سیر و سلوک متوقّف است بر ترک معاصی.»[۳]

۲۴ـ میمون بن مهران:
اینکه انسان از معصیت ناراحت باشد سنگینی‌اش در میزان اعمال از طاعات زیاد اما با میل به معاصی، بیشتر است.[٤]

۲۵ـ خواجه عبیداللّه احرار:
ازین امت مسخ صورت مرتفع است، لیکن مسخ باطن واقعست و علامت مسخ باطن آنست که صاحب کبیره را از ارتکاب کبائر، باطن متألم و متأثر نشود و از غایت امرار بر فسوق و معاصی

---

۱. تذکرةالمتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا / ۸۸.
۲. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۳۷.
۳. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۳۰.
٤. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۴۶۳.

به مرتبه رسیده باشد که چون کبیره از وی صادر شود بر عقب آن در باطن ندامتی و ملالتی پیدا نشود و اگر وی را تنبیه نمایند قساوت قلب وی به حدّی بود که متنبه و متأثر نگردد.[۱]

۲۶ـ عبدالرحمن بن عطیة بن سلیمان دارانی:
خداوند را دست کم گرفته‌اند که معصیت می‌کنند. اگر او را بزرگ می‌داشتند، آنها را از گناهان منع می‌فرمود.[۲]

۲۷ـ فریدالدین عطار نیشابوری:
مبین مشنو مگو الّا به فرمان   که تا کافر نمیری ای مسلمان[۳]

۲۸ـ محمد اسیری لاهیجی:
ذره‌ای در پیش عارف از ورع   بهتر از صوم و صلات با جزع[٤]

سیره و احوال اولیاء اللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

الف: آیت‌اللّه علی سعادت‌پرور پهلوانی: ایشان در نجف، در درس‌های استادان بزرگ نجف، از داد و فریادکن‌ها و بحث‌کنندگان قوی بوده است، ولی پس از آشنایی با استاد اخلاقی، مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی ـ رضوان‌اللّه‌علیه ـ سکوت را بر سخن گفتن در تمام اوقات، ترجیح داد، به گونه‌ای که در مدرسه‌ای که ساکن بود، چیزی می‌خواست روی کاغذ می‌نوشت و به خادم می‌داد تا بخرد! هم‌چنین وقتی می‌خواست از مدرسه خارج شود، از دربی می‌رفت که به کوچه‌ای خلوت باز می‌شد تا با اشخاص، کمتر ملاقات کند.

---

۱. رشحات عین‌الحیاة، ج ۲ / ۵۶۰.
۲. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۷۱.
۳. الهی‌نامه (عطار) / ۲۴۱.
٤. أسرارالشهود / ۱۹۱.

ده سال این روش را ادامه داد تا آن که حالات عجیبی به ایشان دست داد. افرادی در نامه‌ای {وضع ایشان را} برای پدرشان نوشتند و پدرشان در نامه‌ای به ایشان نوشت: «من راضی نیستم غیر از واجبات، عملی از اعمال عبادی انجام دهی، باید درس بخوانی.»

وقتی نامه به دست ایشان می‌رسد، آن را خدمت استاد {میرزا علی آقا قاضی} می‌برد و می‌گوید: «چه کنم؟»

ایشان می‌فرماید: «از چه کسی تقلید می‌کنید؟ {سؤالت را از مرجع تقلیدت بپرس.} »

لذا خدمت آیت‌اللّه شیخ محمدحسین اصفهانی ـ که استاد و مرجعش بوده ـ می‌رود و قضیّه را می‌گوید.

شیخ می‌فرماید: «هرچه پدرت گفته، بدان عمل کن»، لذا مدت زمانی، شاید تا پایان حیات پدرش، جز درس به هیچ مستحبی عمل نمی‌کرده است.[۱]

ب: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): ایشان تا پدرش زنده بود، نماز شب نخواند، این را یقین داریم. عبادت‌های دیگر را هم بعضی‌ها نقل می‌کنند ـ آدم‌های موثقی‌اند مِنْ‌جمله آقای فهری و دیگران نقل کردند ـ که: «ایشان اختصار بر واجبات می‌کرده است.»[۲،۳]

۲ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: بنده، او را به آنچه حقیر گرفتار آنم یا سیر و سلوک دیگران را در آن می‌بینم، ندیدم.

ایشان هیچگاه مقید به سجاده و مهر و تسبیحی نبود.

معظم له نماز خواندنش عادی بود و تظاهری به خضوع و خشوع در او ندیدم... کمتر دیدم که بعد از نماز بنشیند و سرگرم اوراد و اذکاری شود. چه بسیار که السلام علیکم را می‌گفت، برمی‌خاست و گاهی بعد از دو رکعت نماز وتیرهِ بعد از عشاء می‌نشست.

---

۱. رسائل عرفانی / ۱۵۵.

۲. و این به دلیل نهی شدن ایشان از اینگونه اعمال، توسط پدرشان بوده است، که خودش ماجرایی دارد.

۳. سایت قدیم آیت‌اللّه بهجت / منتخبی از مصاحبه با حجت‌الاسلام و المسلمین علی بهجت / منتشر شده در پنج شنبه ۲۶ آبان ۱۳۹۰.

حقیر با ایشان مکرر همسفر بوده‌ام. او با خدا بودن را که زیاد به آن سفارش می‌کرد با ذکر و ورد و حرکت دائم لب و سجده و رکوع طولانی بودن نمی‌دانست، او همان حقایق و واقعیاتی را می‌گفت و قائل و عامل بود که پیشوایان دینی بر آن تأکید بیشتر و فراوان داشتند و آن اینکه: یاد خدا سبحان‌اللّه گفتن و الحمدللّه گفتن نیست، بلکه یاد خدا این است که واجبات را انجام دهیم و اگر به محرمات الهی رسیدیم از آنها دوری کنیم.[۱]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): در اوقاتی که برای تردّد با ماشین در خدمتشان بودیم، به نظم در رانندگی و تجاوز نکردن سرعت از حدّ مجاز و رعایت قوانین بسیار اهتمام داشته و تذکر می‌دادند و به تمام ظرائف آداب رانندگی نیز عنایت داشتند و اگر کسی در رانندگی مراعات قوانین را نمی‌کرد، معمولاً با او جایی نمی‌رفتند و با افرادی تردّد می‌کردند که دقیق و منظّم بودند.

در رانندگی به رعایت حقّ دیگران چه عابرین پیاده و چه سایر وسائل نقلیه تأکید داشتند که: مبادا در جایی حقّ تقدّم با عابر پیاده باشد و راننده حقّ او را ضایع کند، یا در اثر سرعت حرکت، موجب ترس عابر پیاده شود و آرامش وی را از بین ببرد؛ و مبادا روی خطّ عابر پیاده بایستد و راه او بسته شده یا کج شود؛ و اینکه مبادا در سبقت گرفتن از وسایل نقلیه قانون رعایت نشود.

می‌فرمودند: «به هیچ وجه از چراغ قرمز عبور نکنید، حتّی در نیمه شب و شرائطی که خیابان خلوت باشد و کسی در آن تردّد ننماید؛ و هرگز در مسیری توقّف نکنید که عبور و تردّد دیگران به مشکل برخورد کند.»

و نیز می‌فرمودند: «انسان می‌تواند روحیات افراد را از نوع رانندگی آنها تشخیص دهد و از میزان دقّت و توجّه و مراقبه آنها در حین رانندگی، به میزان تعادل آنها پی‌ببرد.»

در مسیر پیاده‌روی نیز به همین شکل بودند و همه جهات را رعایت می‌کردند. اگر به چراغ قرمز عابر پیاده می‌رسیدیم حتماً پشت چراغ توقّف می‌کردند تا سبز شود، حتّی گاهی که نیمه شب پیاده به حرم مشرّف می‌شدند و هیچ ماشینی هم تردّد نمی‌کرد، باز هم می‌ایستادند؛ و این امر

---

۱. سیری در آفاق / ۱۴۵.

در ایشان از سر تکلّف نبود بلکه آنچنان نظم در ایشان ملکه شده بود که به طبع اوّلی اصلاً نمی‌توانستند کاری خلاف قانون انجام دهند و از چراغ قرمز عبور نمایند.
ایشان از دو جهت در باب حفظ قوانین رانندگی تقید داشتند:
یک جهت مسأله مراعات نظم و حفظ سلامتی بود. همیشه می‌فرمودند: «بدن مؤمن مرکب وی برای سفر آخرت است و اگر بدن سالم باشد انسان می‌تواند مسیر آخرت را طی نماید و اگر رنجور و بیمار شد به همان میزان از انجام طاعات و قربات و بجا آوردن ریاضات شرعیه محروم شده و در مسیر آخرت وی خلل حاصل می‌شود.»
می‌فرمودند: «انسان، مالک بدن خود نیست که هرچه خواست با آن بکند و هر بلایی بر سر آن بیاورد، این بدن از جانب خداوند امانت است و ما باید این امانت را به وجه أحسن در مسیر خود خداوند صرف نماییم، لذا باید در همه کارها به جهت حفظ سلامتی و عافیت، عنایت تامّ داشته و نعمت سلامت را به راحتی از دست ندهیم.»
همیشه می‌فرمودند: «بدن انسان از گوشتی لطیف است، این پوست و گوشت را با آهن چه کار، هیچ تناسبی ندارند. انسان باید این بدن را حفظ نماید.»
روی همین جهت می‌فرمودند: «انسان اگر از دایره حکومت اسلام هم به مناسبتی خارج شد و مجبور بود به بلاد کفر سفر کند، باز هم باید قوانین راهنمایی و رانندگی را مراعات کند، اینها قوانینی است که براساس منطق عقل تصویب شده و احکام عقلانی را در همه جا باید مراعات نمود.»
جهت دیگر در مراعات قوانین راهنمایی و رانندگی مسأله احترام به حکومت اسلامی بود که می‌فرمودند: «وقتی حکومت اسلام تشکیل شد، اطاعت از حاکم اسلامی واجب است و تمام مجموعه‌هایی که در تحت امر وی هستند نیز در حکم وی بوده و اطاعت از قوانین آنها واجب خواهد شد.»، لذا پس از انقلاب اسلامی چه در زمان رهبر فقید انقلاب «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» و چه پس از آن و در زمان رهبری حضرت آیت‌اللّه خامنه‌ای «مُدَّظِلُّهُ‌العَالِي» می‌فرمودند: «مخالفت با قوانین حکومت اسلامی حرام شرعی است و شما اگر در خیابان در مقابل چراغ

قرمز قرارگرفتید و هیچ ماشینی هم عبور نمی‌کرد، باز هم به احترام حکومت اسلام باید توقّف نمایید.»[۱]

۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری
حجت‌الاسلام شمس‌اللّه قائمی: اگر آیت‌اللّه کشمیری می‌دید که شخص از مرحله «ترک محرمات و عمل به واجبات» گذشته و اهل معصیت نیست و یک واجب از او ترک نمی‌شود، یک مطالب دیگری می‌فرمود؛ مثلاً توصیه می‌کرد که: توجهتان به خدا بیشتر باشد یا یک ذکری را دستور می‌داد، از اینجا شروع می‌کرد.[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ سرّی سقطی
جنید بغدادی: روزی بر سرّی سقطی داخل شدم، وی را متفکّر دیدم. گفتم: ای استاد! تو را متفکّر می‌بینم.
گفت: «آری، روز گذشته در مسجد جامع بودم، جوانی پیش من ایستاد و گفت: ای شیخ! آیا بنده می‌تواند بداند که خداوند متعال او را قبول نموده است؟
گفتم: خیر! نمی‌داند.
گفت: بلی می‌داند، بلی می‌داند.
گفتم: از کجا می‌داند؟
گفت: هنگامی که ببینم خداوند «عَزَّوَجَلَّ» مرا از هر معصیتی حفظ کرده و برای هر طاعتی موفق گردانیده است، می‌دانم که خداوند تبارک و تعالی مرا قبول نموده است.»[۳]

۲ـ آیت‌اللّه حسنعلی نجابت

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۴۰.
۲. میناگر دل / گفتار ششم (توجهتان به خدا)
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۸۳.

آیت‌اللّه نجابت: وقتی که بنده خدمت آیت‌اللّه آقا سید علی قاضی مشرف شدم فرمودند: «هر حقی که هرکس بر گردن تو دارد باید ادا کنی.»

خدمت ایشان عرض کردم: مدتی قبل در بین شاگردهایم که نزد بنده درس طلبگی می‌خواندند، یکی خوب درس نمی‌خواند. بنده ایشان را تنبیه کردم. اذن از ولیّ او هم داشتم در تربیت. در ضمن اینجا هم نیست که از او طلب رضایت کنم.

فرمودند: «هیچ راهی نداری، باید پیدایش کنی.»

گفتم: آدرس ندارم.

گفتند: «باید پیدا کنی.»

آقای قاضی فرمودند: «هر حقی که برگردنت باشد تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست؛ یعنی اینها همه مال حضرت احدیت است و حضرت احدیت رضایت خود را در راضی شدن مردم قرارداده است.»[۱]

۳ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

الف: یکی از طلاب: به خدمت حضرت آیت‌اللّه بهجت رسیدم و عرض کردم: دستوری به من بفرمایید.

آقا فرمود: «گناه نکن.»

عرض کردم: آقا دیگه من با این سن و سال بالا که مرتکب گناه نمی‌شوم، یک ذکری، دستوری دیگر به من بدهید.

آقا فرمود: «بگویم دیروز در منزل چکار کردی؟»

عرض کردم: بگویید.

همینکه آقا گفت، من خشکم زد و با خداحافظی، سریعاً از محضر ایشان دور شدم.[۲،۳]

---

۱. عطش / ۳۱۰.

۲. البته باید توجه داشت گناه هرکس متناسب با خودش است و ممکن است بعضی از کارها برای برخی گناه محسوب نشود.

۳. فریادگر توحید / ۲۱۸.

ب: آیت‌اللّه محمد محمدی ری‌شهری: از ایشان پرسیدم که: استادشان آیت‌اللّه قاضی را تاکنون در خواب دیده‌اند؟

فرمودند: «آری! در عالم رؤیا به من گفت: اگر تعارضی میان درس و نماز جماعت یا اول وقت پیش آمد، درس مقدم است، چون نماز جماعت (یا اول وقت)، مستحب است و درس، واجب.»[۱]

ج: یک بار طلبه‌ای خدمت آقا رسید و تقاضای دستورالعمل نمود.

آقا فرمود: «دستورالعمل! کو عمل کننده؟ کو عمل کننده آقا!»

وی گفت: «آقا! نصیحت بفرمایید. دعا کنید عمل کنیم.»

ایشان فرمود: «دعا که می‌کنیم، دعا که چیزی نیست که انجام ندهیم، ولی همین کافی نیست، بعضی مطالب دوایی است نه فقط دعایی.»

باز وی گفت: «حالا دستورالعملی بدهید؟»

آقا فرمودند: «یک چیزی به شما می‌گویم، هرجا بروید این است و جز این نیست. بروید گناه نکنید.»[۲]

د: یکی از طلاب: روزی به خدمت حضرت آیت‌اللّه بهجت رسیدم و عرض کردم: آیا می‌شود خودمان به این دستوراتی که از بزرگان رسیده و در کتاب‌ها نوشته شده، مانند دستورات مرحوم بیدآبادی عمل کنیم؟

آقا جواب دادند: «مرحوم بیدآبادی و بزرگان دیگر برای اسلام زحمات بسیار کشیدند، ولی هرکدام از راه خاصی افراد را به سوی خدا می‌بردند، ولی من راهم این است که دستورالعمل، فقط در یک چیز جمع شده، در یک کلمه خیلی کوچک، خیلی کوچک و آن ترک گناه است، ولی فکر نکن ترک گناه چیز ساده‌ای است، گاهی خیلی مشکل است و تمام دستورات، خودشان بعداً می‌آید. ترک گناه مثل چشمه‌ای است که همه چیز را خود به دنبال دارد. شما گناه را ترک کنید دستورات بعدی و عبادات دیگر خود به خود به سمت شما می‌آید.»[۳]

---

۱. زمزم عرفان / ۶۷.

۲. فریادگر توحید / ۱۵۲.

۳. فریادگر توحید / ۲۱۷.

۴ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

استاد کریم محمودحقیقی: اولین روزی که بنده خدمت آقای انصاری رسیدم به دست و پایشان افتادم و التماس و گریه زیادی کردم که آقا! چکار کنم آدم شوم؟

ایشان با یک لبخندی فرمودند: «کاری ندارد! هرچه خدا گفته بکن، بکن، هرچه خدا گفته نکن، نکن.»[۱]

۵ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

آیت‌اللّه سید احمد فهری زنجانی: از یکی از دوستان شنیدم که گفت : «در مجلس مرحوم حاج میرزا جواد ملکی تبریزی «قَدَّسَ‌اللّٰهُ‌سِرَّهُ» یکی از حضار غیبتی کرده بود. آن بزرگوار خیلی ناراحت شده و خطاب به غیبت‌کننده فرموده بود: چهل روز مرا به زحمت انداختی.»[۲]

---

۱. سوخته / ۶۰.

۲. میرزا جواد آقا ملکی مردی از ملکوت / ۵۶.

تکامل در عوالم بعد از دنیا

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: آیا آیه کریمه: وَ مَنْ یَخْرُجْ مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدْرِکهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ.[۱] دلالت دارد بر اینکه سالکی که در راه خدا آمده و هجرت إلی‌اللَّه و رسوله نموده و قبل از حصول کمال از دنیا رفته است، در عالم برزخ مراحل سیر نفسانی به سوی پروردگار را حتماً طی نموده و به فناء ذاتی می‌رسد؟

خیر! چنین دلالتی ندارد! جمله: فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللَّهِ که جزاء شرط واقع شده، تنها دلالت بر این معنی دارد که: خداوند مزد و پاداش او را می‌دهد و بیش از این دلالتی ندارد. وقتی أجل انسان رسید، نامه عملش بسته می‌شود و هرچه بوده و هرچه کرده تا همان زمانی است که از

---

۱. سوره نساء / ۱۰۰. (هر کس از مقرّ و مأوای خود خارج شده و به سوی خدا و رسول او هجرت کند و در میان راه، مرگ او را فراگیرد، أجر و پاداشش بر خداست.)

دنیا می‌رود و بیش از آن به فضل الهی وابسته است و ضمانت و وعده قطعی ندارد؛ و لذا انسان باید تلاش کند تا در همین نشأه به لقاء الهی برسد.»[۱،۲]

ب: در قیامت به هیچ وجه تکامل و حرکتی نیست و هرکس پا به قیامت گذارد به فعلیت محضه رسیده است.

ملائکه آن عالم، حرکت و تکامل ندارند. هرکدام از آنها برای هر مأموریت و وظیفه‌ای که آفریده شده‌اند، تا آخر برای همان جهت خاصّ بوده، ضعف و قدرت و کم و کاست و زیاده و نقصان برای آنها نیست. تخطّی و تجاوز و کوتاهی و سستی نیز نمی‌توانند بکنند.

این از خواصّ موجودات عالم عِلوی است که از مادّه و حجاب آن فارغ، و در بسترهای فعلیت و تحقّق صِرف آرمیده‌اند.[۳]

---

۱. [آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): در کتاب شریف معادشناسی در ذیل این آیه شریفه ابتداء همان نظر اوّل را از برخی نقل کرده و می‌فرمایند: «می‌گویند: چون عالم برزخ از تتمّه دنیا محسوب می‌گردد، لذا از صورت و کمّ و کیف برخوردار است، مؤمنینی که از خانه نفس خود بیرون آمده و خروج از بیت را تحصیل کرده‌اند و به هجرت پای نهاده، ولی هنوز به مقام کمال خود که وصول به حقیقت ولایت و اندکاک در أسماء و صفات الهیه و بالأخره عالم فنای مطلق در ذات مقدّس اوست نرسیده‌اند، در عالم برزخ کامل می‌شوند و در هنگام قیامت با کمال واقعی خود محشور می‌گردند.»

و سپس در توضیح آن می‌فرمایند: «و این معنی طبق کلّیات وارده از حکمت الهیه قرآنیه و سنّت نبویه قابل قبول است، چون کسی که عازم بر هجرت باشد، براساس این نیت که رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» فرمود: مَن کانَت هِجرَتُهُ إلی اللَهِ و رسولِهِ فَهِجرتُه إلی اللَّهِ و رسولِهِ {عوالی‌اللئالی، ج ۱ / ۸۱} با رسول خدا معیت پیدا نموده و در حظیره قدس الهی به تماشای جمال حضرت أزلی و ابدی و سرمدی مشغول و از مقام ولایت مطلقه و عبودیت صرفه بهره کافی خواهد یافت. بر این اساس افرادی که نفوس آنها به مقام فعلیت خود نرسیده و ناقص از دنیا رفته‌اند، باید در برزخ تکمیل و پس از آن به قیامت أنفسیه حضور یابند.» (معادشناسی، ج ۳ / ۱۰۸ ـ ۱۰۶)

...ولی این مطلب در فرمایشی که علّامه والد در اواخر عمرشان داشتند، مرضیّ نظر شریفشان نبود و می‌فرمودند: «در این آیه خداوند به کسی وعده رساندن به مقصد را در عالم عقبی نداده است» چنانکه از شیخ صدرالدین قونوی منقول است که: «من المتّفق شرعًا و عقلاً و کشفًا أنّ کلَّ کمالٍ لم یحصُل للإنسان فی هذه النّشأةِ و هذه الدّارِ فإنّه لایحصُلُ له بعدَ الموت فی الدّار الأُخرة.» (روح‌البیان، ج ۲ / ۲۷۲ و ۲۷۱) و گویا این مطلب به نوعی تکمیل و تدقیق در فرمایش معادشناسی باشد.]

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۳۷۱.

۳. معادشناسی، ج ۵ / ۱۸۸.

ج: حضرت سیدنا الأعظم و استادنا الأکرم علّامه سید محمدحسین طباطبایی... فرمودند: «در کربلا واعظی بود بنام سید جواد از اهل کربلا و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند. او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرّم و عزا می‌رفت در اطراف، در نواحی و قصبات دوردست تبلیغ می‌کرد، نماز جماعت می‌خواند، روضه می‌خواند و مسئله می‌گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنّی مذهب بودند، و در آنجا برخورد کرد با پیرمردی محاسن سفید و نورانی و چون دید سنّی است، از در صحبت و مذاکره وارد شد، دید الآن نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند، چون این مرد ساده‌لوح و پاکدل چنان قلبش از محبّت افرادی که غصب مقام خلافت را نمودند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

تا در یک روز که با آن پیرمرد تکلّم می‌نمود از او پرسید: شیخ[۱] شما کیست؟

و سید جواد می‌خواست با این سؤال کم‌کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیداشده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین میهمان‌سرا دارد، چقدر گوسفند دارد، چقدر شتر دارد، چهار هزار نفر تیرانداز دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: به‌به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است!

بعد از این مذاکرات، پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت: شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقایی است که هرکس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند، اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم، و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید، اسم او را ببری و او را صدا کنی، فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.

پیرمرد گفت: به‌به عجب شیخی است! شیخ خوب است اینطور باشد، اسمش چیست؟

سید جواد گفت: شیخ علی.

---

۱. بزرگ و رئیس قبیله.

دیگر در اینباره سخنی به میان نرفت. مجلس متفرّق گشته و از هم جدا شدند و سید جواد هم به کربلا آمد.
امّا آن پیرمرد از شیخ علی خیلی خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود، تا پس از مدّتی که سید جواد به آن قریه آمد، با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیخ را شیعه کند، با خود گفت: ما در آن روز سنگِ زیربنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‌کنیم، ما در آن روز نامی از شیخ علی بردیم و امروز شیخ علی را معرّفی می‌کنیم و پیرمرد روشندل را به مقام مقدّس ولایت أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» رهبری می‌نماییم.
چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دار دنیا رفته است.
خیلی متأثّر شد، با خود گفت: عجب پیرمردی! ما به او دلبسته بودیم که او را به ولایت آشنا کنیم. حیف که بدون ولایت از دنیا رفت. ما می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست، القائات و تبلیغات سوء، پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است.
سید جواد می‌گوید: فوت او بسیار در من اثر کرد و به شدّت متأثّر شدم. به دیدن فرزندانش رفتم و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبر او ببرید.
فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا ما در این پیرمرد امید داشتیم، چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت.
از سر تربت پیرمرد بازگشتیم و با فرزندانش به منزل پیرمرد آمدیم.
من شب را در همان‌جا استراحت کردم، چون خوابیدم، در عالم رؤیا دیدم دری است. وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنّی نیز در مقابل آنهاست.
پس از ورود، سلام و احوال‌پرسی کردم. دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شود.
از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟
گفت: اینجا عالَم قبر و برزخ من است و این باغی که در انتهای دالان است، متعلّق به من و قیامت من است.

گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟

گفت: هنوز موقعش نرسیده است، اوّل باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ رفت.

گفتم: چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟

گفت: این دو نفر معلّم من هستند. این دو، دو فرشته آسمانی‌اند، آمده‌اند ولایت را به من تعلیم کنند، وقتی ولایتم کامل شد، می‌روم. آقا سید جواد! گفتی و نگفتی (یعنی گفتی که: شیخ ما اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا بزنند، جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد و اسمش شیخ علی است، امّا نگفتی این شیخ علی، علی ابن أبی‌طالب «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»است.) به خدا قسم همینکه صدا زدم: شیخ علی! به فریادم برس، همینجا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟

گفت: چون من از دنیا رفتم، مرا آوردند در قبر گذاردند، و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند: مَنْ رَبُّک وَ مَنْ نَبِيُّک وَ مَنْ إمامُک؟[۱]

من دچار وحشت و اضطراب سختی شدم و هرچه می‌خواستم پاسخ دهم، به زبانم چیزی نمی‌آمد. با آنکه من اهل اسلامم، هرچه خواستم نام خدا و پیغمبر خود را بگویم، به زبانم جاری نمی‌شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطه غلبه و سیطره خود درآورده و عذاب کنند، من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‌ام. ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا بزند، اگر در مشرق یا مغرب عالم باشد، فوراً حاضر می‌شود و گرفتاری او را رفع می‌کند.

من صدا زدم: ای شیخ علی! به فریادم رس.

فوراً علی بن أبی‌طالب أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» حاضر شدند، و به نکیر و منکر گفتند: دست از این مرد بردارید، معاند نیست، او از دشمنان ما نیست، اینطور تربیت شده، عقایدش کامل نیست، چون سعه نداشته است.

حضرت، آن دو ملک را ردّ کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند. این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند، دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و

---

۱. پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت چه کسی است؟ و امامت که می‌باشد؟

عقاید را به من می‌آموزند. وقتی عقاید من صحیح شود، آنگاه اجازه دارم این دالان را طی کنم و وارد آن باغ گردم.»

و بر همین اساسِ تکمیلِ نفوسِ ناقصه که از دنیا رحلت کرده‌اند و به مقام فعلیت خود نرسیده‌اند، روایاتی وارد است که اولاد مؤمنین که در سنّ کودکی از دنیا رفته‌اند، در عالم برزخ به وسیله حضرت ابراهیم خلیل و یا حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللّٰهِ‌عَلَيْهَا» تربیت می‌شوند.[۱،۲]

۲ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: تکامل برزخیّ، مسلم و محقق است و روایاتی که در بیان اسرار آیات در احوال انسان در قبرش آمده است، اکثر آنها ناظر به تکامل برزخی است که مراد این برزخ، همان قبر حقیقی انسان است. و همچنین آیات و روایاتی که در خروج از نار است، و نیز آنچه در شفاعت است جمیع آنها در تکامل برزخی است و شفاعت یعنی تکامل برزخی.[۳]

ب: ثواب آثار خیر هرکس که به حکم آیات و روایات بعد از ارتحال از دنیا عایدش می‌شود همه دالّ بر تکامل برزخی انسان‌ها است...

کاملین در علم و عمل را تکامل برزخی نیست، آنان را مطلقاً جنّت ذات و مقام عندیت است.[٤]

۳ـ آیت‌اللّه محمدتقی نجفی اصفهانی (آقا نجفی):

آنچه که از مراتب ترقّی و هبوط برای بنده حاصل می‌شود، همه در این عالَم است و در عالَم برزخ ترقّی و هبوطی نخواهد بود.[٥]

۴ـ حاج اسماعیل دولابی:

---

۱. برای نمونه به «بحارالانوار، ج ۶ / ۲۲۹» رجوع شود.

۲. معادشناسی، ج ۳ / ۱۰۸.

۳. آغاز و انجام / ۱۶۵.

٤. انسان در عرف عرفان / ۶۸.

٥. در حریم وصال / ۷۹.

الف: افرادی که نارس می‌میرند، در عالم برزخ و قیامت بالأخره می‌رسند {و کامل می‌شوند.}[۱]

ب: در بهشت هم رشد هست. خداوند، اهل بهشت را درجه به درجه بالا می‌برد تا به قرب و پشت سر محمّد و آل محمّد «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» برسند.[۲]

ج: اهل بهشت، بعد از مدتی به قرب، راه پیدا می‌کنند.[۳]

د: در روایات است که حضرت ابراهیم و همسرش یا حضرت زهرا «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» اطفال شیعه را که سقط شده یا قبل از بلوغ از دنیا رفته‌اند، در عالم دیگر بزرگ می‌کنند و پرورش می‌دهند و در قیامت، در بهشت به پدر و مادرشان تحویل می‌دهند. سالکی هم که قبل از کامل شدن از دنیا برود، مثل بچّه سقط شده است؛ در عالم پس از مرگ به مقصد می‌رسد.[٤]

۵ـ آقا محمد بیدآبادی:

شیخ محیی‌الدین عربی می‌گوید که: «من احمد بُستی را در مکه و جمعی را در طواف کعبه با بدن مثالی برزخی دیدم که پاهای ایشان بر زمین برنمی‌خورد و یکی از آنها به من گفت که: من جدّ هفتادم توأم و مثل شما طواف این خانه بسیار کرده‌ام. چون اندک نقصی با ما بود، در تکمیل خود و ازاله آنیم.»

و مؤید این حرف، مضمون این حدیث است که: «هرکه در طلب علم یا در اثنای سلوک بمیرد، ملک در قبر تعلیم و ارشاد او کند تا به‌کمال رسد.[۵]

۶ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: تکامل برزخی از حیث نقل؛ یعنی بیان منطق وحی أمری محقق و مسلم است.[٦]

---

۱. مصباح‌الهدی / ۴۶۲.

۲. مصباح‌الهدی / ۱۵۴.

۳. مصباح‌الهدی / ۱۵۷.

٤. مصباح‌الهدی / ۱۹۸.

۵. حسن دل / ۸۷.

٦. آغاز و انجام / ۱۶۸.

ب: تمام چیزهایی که در شرع الهی وارد شده مبنی بر اینکه خیرات و مبرّاتی که زندگان برای مردگان انجام می‌دهند به آنان می‌رسد، حاکی از این است که نفس بعد از جدا شدن از بدن تکامل دارد.[۱]

ج: انسان در برزخ، تکامل دارد. در آخرتِ محض، تکامل نیست، در این نشأة که دار ماده و طبیعت و جای حرکت است، مستعدّها دم به دم از قوّه به فعل می‌رسند. عالم برزخ نه آخرت محض است و نه نشأه مادّی طبیعی اینجایی و شریعت ما فرمود: «در برزخ تکامل است»، در قرآن کریم آیاتی دالّ بر تکامل برزخی انسان‌ها است، روایات اهل بیت وحی «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» در این موضوع متظافر[۲] است، اعاظم علمای متألّه ما فرمودند: «در برزخ تکامل است»... در آخرت محض، ترقی ممکن نیست و دنیا مزرعه آخرت و آخرت یوم حصاد[۳] است.[٤]

د: روایات در تکامل بعد از مرگ به حد تواترند. بلکه این مطلب از ضروریات دین و اجماع جمیع انبیاء و مرسلین است.[۵]

۷ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: (در جواب این سؤال که: آیا نفوس در برزخ استکمال پیدا می‌کنند؟) اگر استکمال در برزخ فرض شود، هرچه انسان در ماده کسب کرده همان مرتبه از کمال را دارا است، مگر اینکه تخم محبت و معرفت را در وجودش بکارد که نهالش در برزخ ظهور می‌کند.

بنابراین، اگر در دنیا بذر تکامل را کاشته باشد، در عالم برزخ پرورش می‌یابد. مانند اینکه اگر سنت حسنه و یا بنای خیری در دنیا بنیان نهاده باشد، ثوابش به روح او عاید می‌گردد.[٦]

---

۱. عیون مسائل‌النفس و سرح‌العیون فی شرح‌العیون / ۶۹۷.

۲. پشت در پشت، فراوان.

۳. روز درو.

٤. مجموعه مقالات / ۱۷۲.

۵. ممدالهمم در شرح فصوص‌الحکم / ۳۰۹.

٦. در محضر علّامه طباطبایی / سؤال ۳۸۷.

ب: پس از این عالم هم تکمیل هست، اما تکمیل عالم برزخ، مانند دنیا نیست تا با ریاضات و اعمال و مجاهدات باشد، بلکه به طریق رفع شدن موانع می‌باشد.[١]

سرگذشت اولیاءاللّه

١ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط

الف: آقا شیخ رجبعلی: یک روز از سرِ قبر آقا[٢] رد می‌شدم. دیدم یک خیاطی که می‌شناختمش، زردشتی بود و لباس زنانه می‌دوخت، اما آدم سالم و درستکاری بود، ته یک صف ایستاده است، خیلی شیک و پیک و شاد و سرحال. پرسیدم: مگر تو نمرده‌ای؟

گفت: «بله!»

گفتم: اینجا چه می‌کنی؟

گفت: «در صف ایستاده‌ایم تا آقای امام جمعه به ما قرآن یاد بدهد. گفته‌اند: کمالاتی قراراست به ما بدهند که شرطش یاد گرفتن قرآن است.»

این شخص، زردشتی بود! زردشتی![٣]

ب: آقا شیخ رجبعلی: وقتی مادر و پدرم فوت کردند من در عالم برزخ کوشیدم که آن دو با هم زن و مرد باشند و از هم جدا نشوند، ولی مادرم درجه‌اش بالاتر بود و پدرم از او پایین‌تر. شروع کردیم به ختم صلوات و قرآن و غیره و به روح پدرمان هدیه نمودن تا اینکه درجه پدر، بالا آمد و به مادر رسید، آنگاه مادرم حاضر شد تا با او ازدواج نماید.[٤]

٢ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

آیت‌اللّه بهاءالدینی: در مجلس بحث ما کسی شرکت می‌کرد که از همه کمتر می‌فهمید. وقتی ایشان وفات کرد بعد از مرگ مطالبی را بازگو می‌کرد که در سطح بالایی بود، به طوری که در

---

١. ثمرات‌الحیات، ج ١ / ١٦٢.

٢. [سرِ قبر آقا، زیارتگاهی مشهور در ضلع جنوبی چهارراه مولوی تهران و مزار آیت‌اللّه میرزا أبوالقاسم تهرانی (م ١٢٧١ ق)، امام جمعۀ محبوب تهران در عصر ناصرالدین شاه است.]

٣. بر بال خاطرات / ٧٧.

٤. تندیس عشق / ١٢٧.

زمان حیاتش ممکن نبود چنین مطالبی را بفهمد و ابراز نماید و به قدری در مورد این مطالب خوب صحبت می‌کرد که من به گفته‌های او اطمینان حاصل می‌کردم، از جمله آن که روزی به من گفت: «وضوی ارتماسی نگیر.» از آن به بعد، براساس گفته او وضوی ارتماسی نگرفتم.[۱]

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۲۲۶.

تلاش و کوشش

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»:

تلاش برای اصلاح نفست را ترک نکن، زیرا چیزی تو را بر اصلاح آن جز تلاش و کوششت یاری نمی‌رساند.[۱]

کلام اولیاء‌اللّه

۱ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاء‌الدینی:

الف: ما از همه گفتار حکماء و عرفاء و فلاسفه و آنانکه در سیر و سلوک عمری را سپری کرده‌اند، این جمله قرآن را با روح‌تر و با واقعیت‌تر می‌نگریم که می‌فرماید: «وَ الَّذينَ جاهَدُوا فينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا»[۲] و این را لمس می‌کنیم.[۳]

ب: به همین جلسه {درس اخلاق} قانع نباشید. اگر می‌خواهید پیشروی کنید، باید مرد عمل باشید. اگر هزار تا از این جلسه‌ها بیایید و بروید تا در وضع شما تغییری پیدا نشود، نافع نیست. باید بنا را بر این بگذارید که از شیطان دوری بجویید و خدا را اطاعت کنید.[٤]

۲ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

با تنبلی کسی به جایی نمی‌رسد. باید مثل مرتاضین هند زحمت بکشید.[۵]

۳ـ آیت‌اللّه حسنعلی نجابت:

---

۱. غررالحکم / ۷۵۸.

۲. سوره عنکبوت / ۶۹. (و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند، به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نماییم.)

۳. سیری در آفاق / ۳۰۳.

٤. نردبان آسمان / ۱۲۸.

۵. مژده دلدار / ۷۸.

لذت عبودیت، بدون سعی حاصل نمی‌شود. بدون طلب، میسر نمی‌شود. بهشت رفتن بدون سعی ممکن است؛ یعنی انسان اگر خودش را بچسباند به اهل‌بیت پیغمبر «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» خلاف شرع هم نکند، می‌رود بهشت، اما درک اسرار پروردگار عالم که اعزّ از همه آنها ذوق عبودیت است؛ یعنی اینکه انسان بفهمد که بنده است، بفهمد که ساحت قدس ربوبی، آقای او و معبود اوست، بدون سعی نمی‌شود.»[1]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

«وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ[2]، حضرت یوسف «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» نیز آهنگ او را می‌کرد، اگر برهان و نشانه روشن پروردگارش را نمی‌دید.»

آیا همه‌اش به اختیار او بود، یا خدا حفظ کرد؟ چکار کرد؟ آیا کاری کرد جز اینکه برهان رب را دید؟ البته قطعاً هزارها کار پیش از آن انجام داده بود تا اسباب برهان رب را در اوقات خلوت تحصیل کرده بود، که در آن موقعیت حساس، برهان رب را دید.[3]

۵ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

اگر «بنده» هدف خود را سیر الی‌اللّه قرارداده، آنچه در وسع خود دارد در راه طلب بکار بندد، هر وضعی که برایش پیش آید، صلاح او در همان خواهد بود.[4]

۶ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی:

تکلیف شاق نکرده‌اند. امورات، تدریجی است پس همین قدر که تدریجی شد دیگر کار درست می‌شود. مردم به تدریج باز و شاهین و سایر مرغ‌های صیدی را رام کرده، به دست گرفته‌اند... در هر مرتبه که هستی آن نیم رمقی که داری آنقدر را که به سهولت می‌توانی به عمل آوری اگر در آن مسامحه نکردی، آن را بجا بیاوری، یک چنین هم بر قوت تو می‌افزاید، بلکه زیاده،

---

۱. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۲۵۵.

۲. سوره یوسف / ۱۲.

۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۸.

٤. سفینة‌الصادقین / ۱۱۱.

زیراکه فرمود: «تو یک وجب بیا، من یک ذراع.» و اگرنه، مسامحه کردی، آن مقدار قوتت هم در معرض زوال است.

مثلاً شب را تا صبح خوابیدی و بنای بیداری داشتی، نشد، حالا که اول صبح است تا ملتفت شدی، پا شو، بین‌الطلوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علی‌حده و توفیقی است از جانب حضرت اله «جَلَّ جَلَالُهُ» این را به مسامحه بر خودت تقویت مکن. به شیطان گوش مده که می‌گوید: «حالا به وقت نماز صبح زیاد است، قدری بخواب.» غرض او معلوم است.

و همچنین در مجلسی نشستی، خیلی لغو و بیهوده گفتی، دلت سیاه شد، اما می‌توانی نیم ساعت زودتر پا شوی، به تدبیر و حِیَل[1] پس این نیم ساعت را از دست مده، پاشو برو و مگو: «چه فایده‌ای دارد؟ من از صبح به خرابی مشغولم.» باز می‌توانی به این جزئی خیلی از کارها پیش ببری. ان شاء الله تعالی.[2]

۷ـ امام خمینی:

الف: گمان نشود که محبت حق و شدت عنایت ذات اقدس به بعضی بندگان، نعوذ بالله، جزاف و بی‌جهت است، بلکه هر قدمی که مؤمن و بنده خدا به سوی او بردارد، عنایت حق به او متوجه شود.[3]

ب: (در جواب دو تن از شاگردانشان که خیلی اصرار داشتند ایشان حدأقلّ هفته‌ای یک جلسه یا هر روز چند دقیقه‌ای درس اخلاقی بگذارند) آقای فلانی! همینکه برای فقیه شدن سی سال باید زحمت بکشی، برای آدم شدن نیز باید سی سال زحمت بکشی و تنها با این چند دقیقه، انسان، آدم نمی‌شود.[4]

۸ـ آیت‌اللّه انصاری همدانی:

---

۱. چاره‌اندیشی‌ها.

۲. تذکرةالمتقین / ۱۱۲.

۳. شرح چهل حدیث / ۲۴۱.

٤. فریادگر توحید / ۱۸۴.

(خطاب به شاگردشان) من {به عنوان استاد اخلاق} کاره‌ای نیستم. به قدری که خودت برای خودت زحمت می‌کشی، می‌رسی.[۱]

۹ـ آقا محمد بیدآبادی:

الف: اگر بر این اندازه {قطع محبت دنیا، ترک لذات نفسانی، تزکیه نفس با ریاضات شرعی، ترک رسوم و عادات، تقوای الهی، انجام نوافل} قادر نبودی و البته بدون توفیق الهی و قطع تعلقات و تحمل سختی‌های طاقت‌فرسا قادر نخواهی بود، پس راه اصحاب یمین را در پیش گیر و سعی کن داخل آنان باشی که در حدیث وارد شده که: «اکثر بهشتیان را صاحبان عقل‌های ناقص تشکیل می‌دهند» آنان که به زنان و دختران و غلامان و نعمت‌های بهشتی بسنده کرده و از رضوان جمال الهی و قرارگاه صدیقین در بارگاه حق‌تعالی چشم‌پوشی نموده‌اند.[۲]

ب: باید که بجوشی و بکوشی و بخروشی و ننوشی و نپوشی تا با جواهر مجرّده[۳] و ملائکه مقدسه و ارواح متعالیه، در تجرّد و تفرّد و علم و معرفت و کمال و جمال، شریک شوی.[٤]

۱۰ـ بایزید بسطامی:

در راه به خدمت گرفتن و اصلاح اعضاء و جوارح، هرگه که یکی کاهلی می‌کرد به دیگر اندام مشغول می‌شدم تا بایزید، بایزید شد.[٥]

۱۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: مرحوم آقای محمدجواد انصاری همدانی «رَحْمَةُاللَّهِعَلَیْهِ» یک جمله‌ای می‌فرمود که خیلی جمله لطیفی است! ایشان می‌فرمود: «انسان نمی‌تواند آن لباسی که برای حرم است را

---

۱. سوخته / ۱۰۷.

۲. تذکرةالسالکین / ۸۳.

۳. موجوداتی که از سنخ عالم دنیا نبوده و جایگاهشان عالم جبروت و عقل است مثل برخی از فرشتگان.

٤. حسن دل / ۲۹.

٥. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۱۷۰.

در خارج از حرم تن کند. وقتی که باید وارد حرم شود، خود به خود لباس را عوض می‌کنند و او را لباس حرم می‌پوشانند.»

این جمله خیلی عالی است! معنای اینکه ما می‌گوییم: لباس حرم خارج از حرم نمی‌آید، این است که حتّی آن کسی که وارد حرم نشده است اگر بخواهد لباس حرم را بپوشد، اصلًا نمی‌شود، چون آن لباس برای حرم است. آن پاکی، آن صفا، آن دید، آن بصیرت، آن عشق، آن روشنایی و آن توحید، لباس حرم است و اینها در خارج حرم پیدا نمی‌شود. حالا هرچه بگوید که من موحّدم، عالمم، زاهدم، متّقی و باتقوا هستم، همه اینها گفتار است، لباس حرم نیست! هرچه بگوید که: من طیب و پاک هستم، این پاکی، پاکی مجازی است. آن، زهد نیست، تزهّد[1] است؛ قدس نیست، تقدّس[2] است؛ حقیقت نیست، مجاز است؛ واقعیت نیست، پیکره و جسد است.

امّا نباید از این کار هم دست برداشت، چون آن کسانی را که وارد حرم می‌کنند، کسانی هستند که به این مجاز خود را در وادی حرم مشغول کردند. لباس حرم را به همه کس نمی‌پوشانند؛ به آن کسانی می‌پوشانند که به دعوی ورود در حرم، ادّعایی داشته باشند و کارهای مجازی کنند، مثلًا: شب بلند شود و دو رکعت نماز بخواند، صدقه‌ای بدهد، یا اللّه‌ای بگوید، ولو اینکه واقعاً یااللّه‌ای که می‌گوید با آن یااللّه کسی که در حرم است هزار سال فاصله دارد، امّا این را باید گفت. اگر این کار را بکنند، در برایشان بازمی‌شود و وقتی در بازشد، لباس حرم تنش می‌کنند و وقتی لباس حرم تنش می‌کنند، آن وقت می‌فهمد که تمام آن لباس‌هایی که تا حالا داشته، مجازی بوده است! اصلًا لباس قلّابی بوده است! مجازی قلّابی بوده است؛ آبی که آنجا می‌خورده، آب نبوده، خیال می‌کرده آب است؛ غذایی که می‌خورده غذا نبوده، خیال می‌کرده غذا است؛ بلبلانی که برای او می‌خواندند، جُغد و قورباغه بودند که وسط باغ می‌خواندند، بلبل نبودند و خیال می‌کرده صدای بلبل است...

---

۱. خود را زاهد نشان دادن.

۲. خود را مقدس و پاک نشان دادن.

خدا هم می‌گوید: اشکال ندارد قبول داریم، چون به هوای ما حرکت کردی، ما این انسی را که تو با صدای قورباغه گرفتی، قبول می‌کنیم و کم‌کم تو را داخل می‌کنیم و به تو می‌فهمانیم که صدای بلبل یعنی چه!

پس این تحبّبی که انسان به سوی خدا می‌کند؛ یعنی مدام به دروغ خودش را به محبّت می‌زند؛ انفاق می‌کند، حج می‌رود، جهاد می‌کند، نماز می‌خواند، همه اینها تحبّب است! وقتی که انسان را در مقام استنطاق می‌آورند تا امتحان و مؤاخذه کنند و پشت میزِ بازپرسی بیاورند، معلوم می‌شود که چه خبر است! تحبّبِ مجازی است، محبّت واقعی که نیست، ولی می‌گویند: همه را قبول کنید! و در نتیجه، محبّت او می‌آید در دل، و وقتی محبّت آمد دیگر کار تمام است...

پس خلاصه هیچ مفرّی برای رسیدن به مقامات نیست الّا اینکه آنچه را که فرمودند به دستور شرع، انسان باید رفتار کند؛ در تابستان باید روزه بگیرد، در زمستان و شب‌ها باید نماز بخواند، از مال خودش باید بگذرد و انفاق کند، باید مجاهده کند، صله رحِم کند، به همه اینها خودش را مبتلا کند.[۱]

ب: در این راه، نان و حلوا خیر نمی‌کنند! راهی است مشحون[۲] از خطر و بلا و آفاتی که در کمین سالک نشسته‌اند! این راه، راه تهذیب و فناست و باید نفس را در آن لِه نمود، نه راه تقویت و فربه کردن نفس که هر روز انسان به اعتباریات و منیت نفس خویش بیفزاید. اگر مرد این راه هستید بسم‌اللّه و إلّا بیخود در این راه نیایید.[۳]

ج: أبناء دنیا برای بدست آوردن دنیا و حطام آن، مرارت‌ها کشیده و متحمّل خطرها می‌شوند، از خواب و خور و آسایش خود زده و با سرد و گرم روزگار کنار می‌آیند تا به آرزوهایشان دست یابند، حال، کسی که مقصد و مقصود او جوار حضرت پروردگار است، به قیاس اولویت باید چندین برابر سعی و تلاش کند و إلّا به آن مقصد عالی دست نخواهد یافت.[٤]

---

۱. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۲۸۷.

۲. مملوّ و پر.

۳. نور مجرد، ج ۱ / ۷۰۵.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۷۰۶.

۱۲ـ شبلی:
خداوند بندگان را به اندازه بلندی همتشان بالا می‌برد، پس اگر ذره‌ای از آنچه که بر دوش انبیاء گذاشته، بر دوش اولیائش بگذارد کمرشان شکسته شده و نابود می‌شوند.[۱]

۱۳ـ امین‌الدین (استاد ادهم عزلتی خلخالی):
پای رفتن نداری دست دادن مبند، چشم دیدن نداری گوش شنیدن، کر مپسند.[۲]

۱۴ـ رضی‌الدین آرتیمانی:
تا گلگون اشک و چهره کاهی نشود دل مشرق انوار الهی نشود[۳]

۱۵ـ حافظ شیرازی:
الف: دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا تن رسد به جانان یا جان زتن برآید[٤]
ب: مکن زغصّه شکایت که در طریق طلب به راحتی نرسید آنکه زحمتی نکشید[٥]

۱۶ـ اوحدالدین کرمانی:
هرکس که زدردی به دوایی برسد گر صدق نباشد به ریایی برسد
انصاف بده به کاهلی هرگز کس شاید که به چیزی و به جایی برسد[٦]

۱۷ـ محمد اسیری لاهیجی:
تو گمان داری که مرد طالبی بر طلبکاران عالم غالبی

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۸۵.
۲. رسائل فارسی ادهم خلخالی / ۳۱۱.
۳. دیوان رضی‌الدین آرتیمانی / ۱۴۴.
٤. دیوان حافظ / ۳۵۰.
٥. دیوان حافظ / ۳۵۴.
٦. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۲۶۶.

کو ترا ترک هواها و هوس	کو خلاف نفس در ره یک نفس
ترک عجب و کبر و خودبینیت کو	نیستی و عجز و مسکینیت کو
ترک خورد روز و خواب شب کجاست	آه سرد و ناله یا رب کجاست
ناله جانسوز و دردآلود کو	روی زرد و اشک خون‌پالود کو
زاری و درد و فغان و آه کو	ترک ملک و حرص مال و جاه کو[۱]

۱۸ـ صغیر اصفهانی:

بگذر از جسم تا به جان برسی	این رها ساز تا به آن برسی
این مکان زیر پای همت نه	تا به اقلیم لا مکان برسی
این قفس جای چون تو بلبل نیست	پر گشا تا به آشیان برسی
ای به ره مانده غافل از رهزن	جهد کن تا به کاروان برسی
راست رو بر نشان اهل طریق	تا بدان یار بی‌نشان برسی...
درگذر از جهان و جهدی کن	که به دارندهِ جهان برسی[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

آیت‌اللّه محمد محمدی ری‌شهری: یادم نمی‌رود که در پایان آخرین دیداری که با آیت‌اللّه بهجت داشتم، باز هم از ایشان تقاضای رهنمود و نصیحت کردم.

ایشان که گویا می‌دید این آخرین دیدار ماست، فرمود: «آیا به آنچه که تاکنون گفته‌ام، عمل کرده‌ای؟»

عرض کردم: حتی‌المقدور!

---

۱. أسرارالشهود / ۵۰.

۲. دیوان صغیر اصفهانی / ۱۶۱.

ایشان جمله‌ای فرمود بدین مضمون که: «نکند توانایی شما بیش از آنچه حتی‌المقدور می‌نامید، باشد!»[۱]

۲ـ شیخ ذبیح‌اللّه قوچانی

استاد عبدالقائم شوشتری از قول یک صاحبدل به نام حاج علی حسین پوران: «من ذکر یونسیه را یک سال با اذن، ادامه دادم. بعد از یک سال، شب آخر در خواب چهارده معصوم «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» را دیدم در حالی که کسی را راه نمی‌دادند. آن بزرگواران در یک اتاق تشریف داشتند و من از پشت دیوار می‌دیدم، اما راهم نمی‌دادند.

یک سال ذکر یونسیه گفتن، محصولش شد دیدن چهارده معصوم «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» از پشت در، تازه راهم ندادند.

صبح آمدم خدمت مرحوم حاج شیخ ذبیح‌اللّه قوچانی، وقتی در زدم، استاد فرمودند: بفرمایید. تا در را باز کردم، دیدم چشمانش اشک‌آلود است. معلوم بود در حال مناجات بوده.

بعد از جواب سلام، بلافاصله فرمودند: بله آقا جان! راه نمی‌دهند. بله آقا جان، راه نمی‌دهند. به این آسانی ما را راه نمی‌دهند.»[۲]

۳ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

روزی در محضر ایشان شخصی رو به آقا کرده و گفت: حاج آقا! دعا کنید من آدم شوم. معظم له با شیرین‌زبانی خاص خود فرمودند: «با دعا کسی آدم نمی‌شود!»[۳]

۴ـ جنید بغدادی

در بغداد دزدی را آویخته بودند. جنید بغدادی برفت و پای او را بوسه داد.

---

۱. زمزم عرفان / ۱۷.

۲. خرمن معرفت / ۹۵.

۳. آیت بصیرت / ۷۵.

او را سؤال کردند، گفت: «هزار رحمت بر وی باد که در کار خود مرد بوده است و چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر آن کرد.»[۱]

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۲ / ۱۸.

جذبه، تحول، جهش معنوی

کلام اولیاءالله

۱ـ حاج اسماعیل دولابی:

گاهی اوقات چیزی را که پختنش ساعت‌ها وقت نیاز دارد، درون دیگ زودپز می‌ریزند و در اثر فشار داخل دیگ، ظرف چند دقیقه می‌پزند. خدا و اولیاء هم گاهی اوقات با ابتلائات شدید، یک‌شبه ما را صد سال پیش می‌برند. پس باید به ابتلائات تن داد تا زودتر به مقصد رسید.[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

راهی را که ما عمری با سختی‌ها و ریاضت‌ها رفتیم، این جوان‌ها و شهیدان انقلاب اسلامی در یک شب سپری کردند![۲]

۳ـ امام خمینی:

شهیدان، راه صدساله را یک‌شبه پیمودند.[۳]

۴ـ جعفر آقا مجتهدی:

مقام شهدای جنگ تحمیلی عراق بر ایران، از مقام خون‌خواهان حضرت امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بالاتر و بزرگ‌تر است؛ حتی از مقام ابراهیم بن مالک اشتر.[٤]

۵ـ شیخ محمد گیلانی لاهیجی:

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۷۵.

۲. ز مهر افروخته / ۱۱۱.

۳. ز مهر افروخته / ۱۱۱.

٤. ز مهر افروخته / ۱۱۱.

بدان که سلوک و ریاضات و تصفیه، برای آن است که مستعدّ جذبه الهی شوند و الّا هیچ‌کس با عمل، به وصال آن حضرت نمی‌رسد، فلهذا فرمود که:

گدایی گردد از یک جذبه شاهی　　　به یک لحظه دهد کوهی به کاهی

یعنی: جَذْبَةٌ مِنْ جَذَباتِ الْحَقِّ تُوازی عَمَلَ الثَّقَلَین[۱،۲]

۶ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

ای عزیز! سلوک، {تو را} به جذبه کشاند.[۳]

۷ـ ابراهیم بن محمّد نصرآبادی:

جذبه و کشش حضرت حق از سیر و سلوک و پیمودن راه حقّ سریع‌تر است، زیرا هر جذبه‌ای از حضرت حق، بنده را از اعمال جنّ و انس بی‌نیاز می‌کند.[٤]

۸ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

حبِّ خدا، همان کشش و جذبه الهی است.[٥]

۹ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

ما را از سنین شانزده، هفده سالگی مشغول به خود نمودند که غیر از او را نبینیم و جز راه و طریق او را نخواهیم و بسیاری از سالکان سلوک الی اللّه اینچنین نیستند، بلکه چشم و گوش آنان را پرده تاریک طبیعت پوشانده و برای برطرف کردن آن پوشش و حجاب باید زحمت بکشند

---

۱. [یک جذبه از جذبه‌های حقّ، مساوی و موازی با عمل جنّ و انس می‌باشد.]

۲. اللّه‌شناسی، ج ۱ / ۲۱۷.

۳. انسان در عرف عرفان / ۲۸.

٤. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۰۵.

٥. رهنمای سلوک / ۳۱.

و مشقتِ بار گران ریاضت در عبادت را تحمل کنند تا بعد از زحمات زیاد و پرده‌دری‌ها و حجاب‌براندازی‌ها به مقام شامخ مشاهده برسند و مجذوب حق گردند.[۱]

۱۰ـ عبدالله قطب بن محیی:

الف: حجب و عوائق[۲] میان بنده و خدا بسیار است و قطع آنها با مجاهده و اکتساب ممکن نیست مگر با جذبه قاطع...

با اکتساب و مجاهده، شخص، مرد نیک می‌تواند شود و از ابرار معدود می‌تواند باشد، امّا درجات قرب به غیرجذبه میسّر نیست ـ البته این کار، دولت است، اکنون تا به که برسد ـ و چگونه با اکتساب، رفع حجب توان کرد در حالی که نفس اکتساب، جزو حجب است. هر حجاب را که با اکتساب رفع کنیم، حجاب اکتساب را با چه رفع خواهیم کرد؟[۳]

ب: اکثر سالکان، محبّان کرامات‌اند یا محب مقامات، و به اینها مبتهج‌اند، مگر اهل جذبه، که جذبه الهی ایشان را از همه اینها بازستانده و از غیر خدا بی‌خبر گردانیده و التفات ایشان از ما سوای ذات خدا منقطع گشته.[٤]

۱۱ـ ملّا عبدالصّمد همدانی:

ای عزیز! هرکس به خدا رسید به جذبه الهی رسید و هرکس نرسید، به عمل و مجاهده هم نرسید. مرد نیک می‌توان شد امّا درجات قرب به غیرجذبه میسّر نیست.[۵]

۱۲ـ عبدالقاهر سهروردی:

---

۱. سیری در آفاق / ۱۷۰.

۲. موانع.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۲۰۱.

٤. مکاتیب عبداللّه قطب / ۵۸۸.

۵. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۰۳.

اوّل و وسط راه خدا عمل است و آخرش موهبت. علم، پرده از مراد برمی‌دارد و عمل، شخص را کمک بر طلب می‌کند و موهبت، سالک را به غایت آرزو می‌رساند.[۱]

۱۳ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

عرفاء نوعاً از نظر سیر و سلوک دو گونه‌اند:

گروهی که البته تعدادشان اندک است در آغاز حرکت، مجذوب شده و پایان سیرشان را به آنان نشان می‌دهند. آنگاه به حال عادی بازگشته، با کوشش و اختیار خود مجدداً سیر می‌کنند تا سرانجام به آنچه که در ابتدا دیده‌اند برسند. اینان در همان حالی هم که سلوک می‌کنند به نوعی عارف‌اند، لذا حرکتشان همراه با یقین و سیرشان بسیار آسان است...

گروه دیگر که اغلب همین‌گونه‌اند حرکتشان براساس اعتقاد آنها است؛ یعنی می‌کوشند تا در اثر مجاهده و ریاضت، چیزی را که به آن معتقدند بیابند و چه بسیار فرق است بین حرکتی که براساس یقین باشد و سلوکی که بر مبنای اعتقاد انجام گیرد.

انبیاءِ عظام و ائمه معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» نیز همه در عالم خود سلوک داشته‌اند. البته آنان نسبت به سایر خلق، کامل بوده‌اند و از همان اول دارای معرفت و یقین بوده و می‌دانستند از کجا آمده‌اند، ولی در عین حال آنها نیز سلوک داشته، عبادات و ناله‌هایشان آنان را به کمال مخصوص خودشان نزدیک می‌کرده است. از طرفی از گناه و لغزش و نسیان هم معصوم بوده‌اند که دیگران این امتیازات را ندارند.[۲]

۱۳ـ آیت‌الله محمدتقی بهجت:

از خدا بخواهیم با جذبات او از خود فارغ شویم و بی‌خود گردیم تا نفهمیم و خود را در برابر عظمتش گم کنیم.[۳]

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۷۷.

۲. سفینة‌الصادقین / ۱۹۴.

۳ . در محضر بهجت، ج ۲ / نکته ۱۸۱.

۱۴ـ شیخ أبو سعید أبوالخیر:

الف: کشش بهتر از کوشش. تا کشش نبود کوشش نبود و تا کوشش نبود بینش نبود.[۱]

ب: اگر جذبتی درآید برقی بجهد، کششی پدید آید، پس کوشش پدید آید، پس نیستی پدید آید، آنگاه حرّ مملکت گردد. یک نظر و یک همت گردد.[۲]

سیره و احوال اولیاءاللّه

آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

دکتر علی انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): ما از ایشان زیاد دیده بودیم گاهی اوقات که یک نگاه خاصی به بعضی از افراد می‌کرد، با آن نگاه کأنّه درون افراد را زیر و رو می‌کرد. آن نگاه چنان نافذ و عمیق بود که کاملاً وضعیت افراد را تغییر می‌داد و اکثر کسانی که به این نحوه مورد توجه خاص ایشان قرارگرفتند، افراد بزرگی شدند.[۳]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ شیخ محمد هیدجی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: می‌گویند: «مرحوم هیدجی منکر مرگ اختیاری بوده است و خلع و لبس اختیاری را محال می‌دانسته، و این درجه و کمال را برای مردم، ممتنع می‌پنداشته است، و در بحث با شاگردان خود جدّاً انکار و ردّ می‌کرده است.

یک شب در حجره خود بعد از بجا آوردن فریضه عشاء رو به قبله مشغول تعقیب بوده است که ناگهان پیرمردی دهاتی وارد شده، سلام کرد و عصایش را در گوشه‌ای نهاد و گفت: جناب آخوند! تو چکار داری به این کارها؟

هیدجی گفت: چه کارها؟

پیرمرد گفت: مرگ اختیاری و انکار آن، این حرف‌ها به شما چه مربوط است؟

---

۱. أسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید / ۳۸۷.

۲. أسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید / ۴۱۲.

۳. سوخته / ۲۹۰.

هیدجی گفت: این وظیفه ماست، بحث و نقد و تحلیل کار ماست. درس می‌دهیم، مطالعات داریم، روی این کارها زحمت کشیده‌ایم، سرخود نمی‌گوییم!

پیرمرد گفت: مرگ اختیاری را قبول نداری؟!

هیدجی گفت: نه.

پیرمرد در مقابل دیدگان او پای خود را به قبله کشیده و به پشت خوابید و گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيهِ راجِعُونَ و از دنیا رحلت کرد، و گویی هزار سال است که مرده است.

حکیم هیدجی مضطرب شد. خدایا این بلا بود که امشب بر ما وارد شد؟ حکومت، ما را چه می‌کند؟ می‌گویند: مردی را در حجره بردید، غریب بود و او را کشتید و سمّ دادید یا خفه کردید. حکیم هیدجی بی‌اختیار دوید و طلّاب را خبر کرد.

آنها به حجره آمدند و همه متحیر، و از این حادثه نگران شدند. بالأخره بنا شد خادم مدرسه تابوتی بیاورد و شبانه او را به فضای شبستان مدرسه ببرند تا فردا برای تجهیز او و استشهادات، آماده شوند که ناگاه پیرمرد از جا برخاست و نشست و گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ، و سپس رو به هیدجی کرده و لبخندی زد و گفت: حالا باور کردی؟

هیدجی گفت: آری باور کردم، به خدا باور کردم، امّا تو امشب پدر مرا درآوردی، جان مرا گرفتی!

پیرمرد گفت: آقاجان! تنها به درس خواندن نیست، عبادت نیمه‌شب هم لازم دارد، تعبّد هم می‌خواهد، چه می‌خواهد، چه می‌خواهد ... فقط تنها بخوانید و بنویسید و بگویید و بس، مطلب به این تمام می‌شود؟!»

از همان شب حکیم هیدجی رویه خود را تغییر می‌دهد، نیمی از ساعات خود را برای مطالعه کردن و نوشتن و تدریس کردن قرارمی‌دهد و نیمی را برای تفکر و ذکر و عبادت خدای «عَزَّوَجَلَّ». شب‌ها از بستر خواب پهلو تهی می‌کند و خلاصه امر به جایی می‌رسد که باید برسد. دلش به نور خدا منوّر، و سِرّش از غیر او منزّه، و در هر حال انس و الفت با خدای خود داشته است؛ و از دیوان شعر فارسی و ترکی او می‌توان حالات او را دریافت.[1]

۲ـ میرزا جعفر کبودرآهنگی

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۰۵.

علّامه سید محمدحسین تهرانی: روزی جمعی از اراذل و اوباش منطقه کبودرآهنگ به تحریک بعضی از مخالفین و معاندین آن بزرگوار تصمیم می‌گیرند او را بیازارند و مجلسی جهت عیش و نوش فراهم می‌سازند و ایشان را به آن مجلس دعوت می‌کنند.
مرحوم کبودرآهنگی در شب به آن محفل وارد می‌شود و می‌بیند که اراذل قریه همگی در آنجا مجتمع می‌باشند. پس از اندک زمانی بساط عیش فراهم می‌شود و پذیرایی از مهمانان آغاز می‌شود.
در این هنگام درب اتاق باز می‌شود و زنی برهنه با جام شراب وارد مجلس می‌شود و به یک‌یک از مهمانان کاسه‌ای از شراب می‌نوشاند تا اینکه می‌رسد به مرحوم حاج میرزا جعفر و کاسه را از جام پرکرده به ایشان تعارف می‌کند.
مرحوم کبودرآهنگی سر خود را به زیر انداخته بودند و در تمام این مدّت، اصلاً به اطراف توجّه نکرده بودند و لذا هیچ اعتنایی به آن زن ننمودند.
آن زن دوباره تقاضای خود را تکرار کرد و در حالی که... به سمت ایشان حرکت می‌کرد، می‌خواست خود را به ایشان خیلی نزدیک کند تا بیشتر موجب تأذّی ایشان شود و وقتی دید ایشان توجّهی نمی‌کند قدری عقب رفت... و در حالی که متوجّه آن مرحوم بود این مصرع را خطاب به ایشان قرائت کرد: «گر خود نمی‌پسندی تغییر ده قضا را»
در این وقت مرحوم کبودرآهنگی سر خود را بلند کردند و فرمودند: «تغییر دادم.»
یکمرتبه این زن فریادی کشید و جام شراب را بر زمین کوفت و به دنبال پارچه‌ای می‌گشت که خود را بپوشاند. یکمرتبه چشمش به پتویی افتاد که کنار اتاق روی زمین پهن شده بود. به سمت آن پتو رفت و آن را برداشت و به دور خود پیچید و با شتاب از اتاق خارج و از درب منزل بیرون رفت و دیگر آن زن را کسی مشاهده نکرد.
مرحوم کبودرآهنگی از جای خود برخاستند و از منزل خارج شدند و آن اراذل نیز از کرده خود پشیمان و نادم گشتند و به دست آن مرحوم همگی توبه نمودند و از زمره شاگردان سلوکی ایشان درآمدند.
پس از این جریان روزی شخصی به آن مرحوم گفت: «آن زن پس از خروج از منزل چه شد و به کجا رفت؟»

ایشان فرمودند: «به رجال‌الغیب و اوتاد ملحق شد و دیگر کسی او را نخواهد دید.»[۱]

۳ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی

آقا سید اسماعیل اصغری: شخصی که از نظر اخلاقی بهره‌ای نداشت از درب صحن امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» وارد می‌شود و می‌خواهد از درب دیگر خارج شود. آخوند ملّا حسینقلی خطاب به شاگردان می‌فرماید: «یکی از شما برود این بنده خدا را معالجه کند.»

مرحوم بهاری راه می‌افتد و از پشت سر به آن شخص سلام می‌کند و می‌گوید: «ای بنده خدا نمی‌خواهی بمیری؟»

می‌گوید: «آقا شما با این کلام دیوانه‌ام کردی، پرونده‌ام خراب است، چه باید بکنم؟»

بهاری می‌فرماید:

«بازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ   گر کافر و گبر و بت‌پرستی بازآ
این درگه ما درگه نومیدی نیست   صد بار اگر توبه شکستی بازآ»

گفته‌اند: «این شخص به جایی می‌رسد که مردم پس‌مانده غذا و ته‌مانده چای او را تبرکاً برمی‌داشتند.»[۲]

۴ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

الف: آیت‌اللّه انصاری: من به تشویق علماءِ همدان به دیار قم رهسپار شدم و تا آن زمان به طور کلی با عرفان و سیر و سلوک مخالف بودم و مقصود شرع را همان ظواهری که دستور داده شده می‌دانستم تا اینکه برایم اتفاقی پیش آمد.

یک روز در همان سن جوانی[۳] که به همدان رفته بودم، به من اطلاع دادند که شخص وارسته‌ای به همدان آمده و عده زیادی را شیفته خود کرده. من به مجلس آن شخص رفتم و

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۱۸.

۲. میل معشوقان / ۲۲.

۳. ایشان در این سن، مجتهد بودند.

دیدم عده‌ای از سرشناس‌ها و روحانیون همدان گرد آن شخص را گرفته‌اند و او هم در وسط، ساکت نشسته بود.

پیش خود فکر کردم گرچه اینها افراد بزرگی هستند و دارای تحصیلات عالیه‌ای می‌باشند، اما این تکلیف شرعی من می‌باشد که آنان را ارشاد کنم و تکلیف خود را ادا کردم و شروع به ارشاد آن جمع نموده، نزدیک به دو ساعت با آنها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیر و سلوک الی اللّه به صورتی که عرفاء می‌گفتند گشتم.

پس از سکوت من، مشاهده کردم که آن ولیّ الهی سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی‌گوید. بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت: «عن قریب است که تو خود آتشی به سوختگان عالم خواهی زد.»

من متوجه گفتار وی نشدم، ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم. برخاستم و از میان جمع بیرون آمدم در حالی که احساس می‌کردم که تمام بدنم را حرارت فراگرفته است. عصر بود که به منزل رسیدم و شدت حرارت رو به ازدیاد گذارد.

اوائل مغرب، نماز مغرب و عشاء را خواندم و بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم. نیمه‌های شب بیدار شدم و در حال خواب و بیداری دیدم که گوینده‌ای به من می‌گوید: «العارف فینا کالبدر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکه.»[۱]

به خود نگرستیم دیدم دیگر آن حال و هوی و اشتیاقی که به درس داشتم در من نمانده است. کم‌کم احساس کردم که نیاز به چیز دیگری دارم تا اینکه مجدداً به قم آمدم.

در قم شروع به حاشیه زدن بر کتاب شریف عروةالوثقی کردم تا یک شب با خود فکر کردم که چه نیازی به حاشیه من است و از ادامه کار منصرف شدم. در همان شب این خواب را دیدم: در عالم رؤیا یک حوض بسیار بزرگ با رنگ‌های مختلفی دیدم که دور آن حوض پر از کاسه‌های بزرگی بود که بر آنها اسماء خداوند و از جمله، این آیه شریفه: «ذٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتیهِ مَنْ یَشاء»[۲] نوشته شده بود. وقتی من به نزدیک آن حوض رسیدم جامی لبریز از آب حوض کرده و به من نوشاندند که از خواب پریدم و تحولی عظیم در خود احساس کردم و آنچنان

---

۱. شخص عارف در بین ما همانند ماه است در بین ستارگان و همانند فرشته امین وحی است در بین فرشتگان.

۲. سوره مائده / ۵۴. (این فضل خداست که به هرکه خواهد می‌دهد.)

جذبات عالم عِلوی و نسیم نفحات قدسیه الهی بر قلب من نواخته شده بود که قرار را از من ربوده، وجود خود را شعله‌ای از آتش دیدم.

از آن به بعد به این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولیّ کاملی برسد و از وی بهره‌گیری نمایم. در آن زمان عالم نحریر و ولیّ الهی آیت‌اللّه العظمی شیخ جواد ملکی تبریزی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» رحلت کرده بودند و هرچه نزد شاگردانش رجوع می‌کردم عطش من فرونمی‌نشست تا اینکه خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم.

سر به بیابان‌ها و کوه‌های اطراف قم گذاشتم. صبح‌ها می‌رفتم و عصرها برمی‌گشتم تا اینکه پس از چهل الی پنجاه روز تضرع و توسل زیاد به ساحت مقدس معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» وقتی اضطرار و بیچارگیم به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود، ناگهان پرده‌ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم جان‌بخش رحمت از حریم قدس الهی وزیدن گرفت و لطف الهی شامل حالم گردید و مقصد خود را در وجود مقدس خاتم‌الانبیاء حضرت محمد «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» یافتم و متوجه شدم در این زمینه وجود خاتم‌الانبیاء «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» دستگیری می‌نماید.

از آن زمان به بعد مرتباً به ساحت مقدس آن حضرت متوسل می‌شدم و از حضرت بهره‌گیری فراوان می‌نمودم.[1]

ب: آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب: روزی به مرحوم انصاری عرض کردم: کیفیت جذبات رحمانیه و نفحات قدسیه بر قلب انسان را بیان فرمایید و اینکه در زیارت أمین‌اللّٰه وارد است: «و مَوَائِدَ المُسْتَطْعِمِينَ؛ طعام‌های خاصّ اهل معرفت آماده و مهیا است»، چه می‌باشد؟ و کیفیت آن مائده‌ها برای ما روشن نشده است.

مرحوم انصاری پاسخی نفرمودند تا اینکه موقع زوال و وقت نماز ظهر شد. برخاستیم و سجّاده انداختیم و به امامت مرحوم ایشان نماز ظهر را بجای آوردیم، امّا چه نمازی! حالتی در آن نماز برای من دست داد که تا آن موقع چنین چیزی اتّفاق نیفتاده بود و اصلاً خود را احساس نمی‌کردم و گویی که روی زمین قرارنداشتم!

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۲۱.

پس از اتمام نماز و قرائت تسبیحات حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا»، مرحوم انصاری در حالی که جلوتر از ما نشسته بودند رو کردند به من و فرمودند: «حالا معنای جذبات و نفحات الهیه و موائدالمستطعمین را فهمیدی؟!»[۱]

ج: یکی از بزرگان: در مجلسی بودم که در آنجا آیت‌اللّه انصاری هم نشسته بودند که جوانی به عنوان اینکه این آقا از رجال الهی و مقربان درگاه خداوند است، یک چایی خدمت آقا آورد و مؤدبانه جلوی ایشان گذاشت.

من دیدم که آن مرد الهی نگاهی عمیق به آن جوان کردند و فرمودند: «لا حول و لا قوة الّا باللّه» و همین التفات، کار آن جوان را ساخت و او را برای همیشه متحول کرد.[۲]

۵ـ حاج مرشد چلویی

میرزا احمد عابد نهاوندی (حاج مرشد چلویی): سال‌ها قبل در سنین جوانی که تازه به تهران آمده بودم، فقیری را دیدم که از گرسنگی هیچ جانی نداشت و صدایش درنمی‌آمد، من هم فقط یک سکه را که تمام دارایی‌ام بود، به فقیر دادم و او برای خود غذا خرید.

از آن روز به بعد حالات عجیبی به من دست می‌داد. آن سکه، سرنخی برای پیشرفت‌های معنوی‌ام بود.[۳]

۶ـ آقا شیخ مرتضی طالقانی

آقا شیخ مرتضی طالقانی: من مدت‌های متمادی در طالقان چوپانی می‌کردم تا اینکه روزی در بیابان، آوای قرآن را شنیدم. طنین تلاوت قرآن به یکباره بیدارم کرد. با خدای خویش گفتم: پروردگارا تو نامه خویش بر ما فروفرستادی و من باید تا آخر عمر آن را درنیابم؟!

همان وقت گله را به روستا برگردانیدم و گوسفندان را به صاحبانش سپردم و کارهایم را سر و سامان داده برای تحصیل به اصفهان رفته و شروع به تحصیل کردم.[٤]

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۷۶.
۲. در کوی بی‌نشان‌ها / ۹۸.
۳. بهترین کاسب قرن / ۱۹۹.
٤. فریادگر توحید / ۶۹.

۷ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): مرحوم آیت‌اللّه حاج سید عبدالکریم کشمیری «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» سیدی بزرگوار و از فضلاء و مدرّسین بنام نجف اشرف بودند. ایشان با اینکه از جوانی با مرحوم حضرت آقای قاضی «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌نَفْسَهُ‌الزَّکِیَّةَ» مرتبط بوده و بسیار اهل مجاهده و ریاضت و مراوده با خوبان و مردان خدا بودند، ولی بیشتر به علوم ظاهری و برخی ختومات و اذکاری اشتغال داشتند که در مسیر توحید و فناء فی‌اللّه نبوده و ایشان را به مکاشفات و استخارات و أمثال آن مشغول نموده بود و رسماً در سیر توحیدی وارد نشده بودند تا اینکه با مرحوم آقای حدّاد «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَیْهِ» برخورد می‌کنند.

خودشان اینطور نقل می‌کردند که: «آقای سید هاشم حدّاد به من فرمودند: پدران و اجداد شما اهل معنی بودند، همه‌اش به درس خواندن و درس دادن و مکاشفات نیست»، می‌فرمودند: «این جمله ما را متحوّل کرد.»[۱]

۸ـ ابن هوار بطائحی

ابن هوار بطائحی قبل از توجه به حق تعالی، از قطاّع طریق[۲] و بدکاران بود. شبی این پیام به گوشش می‌رسد که: «آیا وقت آن نرسیده است که از خدا بترسی؟

همان ساعت تائب می‌شود و متوجه حق تعالی می‌گردد.»[۳]

۹ـ خواجه احمد حَمّاد

علی بن عثمان هجویری: از خواجه احمد حَمّاد پرسیدم که: ابتدای تو چگونه بود؟

گفت: «وقتی، از سرخس خارج شدم و به بیابان به شتربانی رفتم و مدّتی آنجا بودم. پیوسته دوست داشتم که گرسنه باشم و نصیب خویش به دیگران بدهم و این سخن پروردگار همواره بر دلم می‌گذشت که: وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ...[٤] و به اهل معرفت نیز اعتقادی داشتم.

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۸۱.

۲. راهزنان.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۶۳.

٤. سوره حشر / ۹. (و ایثار می‌کنند و مقدم می‌دارند بر خودشان...)

روزی شیری از بیابان آمد و شتری را از من گرفت و کشت، آنگاه بر سر بلندی شد و بانگ کرد. هرچه حیوانات و درندگان در آن بیشه بودند، چون صدای غرش وی را شنیدند دور وی جمع شدند.

شیر، آن شتر را از هم درید اما خودش هیچ نخورد و بر سر بلندی آمد. همه حیوانات؛ گرگ و شغال و روباه و ... درافتادند و سیر خوردند تا همه بازگشتند، آنگاه آمد و قدری از آن خورد.

روباهی از دور پدید آمد، شیر برگشت و بر بالای بلندی رفت تا آن روباه نیز آنقدر که می‌خواست خورد و رفت.

بعد از آن، شیر فرودآمد و باز مقداری خورد و من از دور نگاه می‌کردم.

وقت رفتن با زبان فصیح به من گفت: ای احمد! ایثار بر لقمه، کار سگان بود، نثار مردان، از تعلّقات بیرون آمدن و جان دادن است.

چون این برهان از او دیدم، دست از همه کارها بازداشتم. ابتدای توبه من این بود.»[۱]

۱۰ـ جمیل یمنی

جمیل یمنی از قطّاع طریق بود. روزی در کمین قافله نشسته بود که شنید کسی می‌گوید: «ای آن که چشم به راه قافله‌ای! چشمی هم بر تو دوخته شده.»

این سخن در وی اثر کرد، دست از کار زشت خود کشید و به خدای تعالی اقبال نمود تا اینکه به صحبت افلح یمنی رسید و از برجستگان اهل معرفت شد.[۲]

۱۱ـ شیخ دوجن مجذوب

در ایّامی که شیخ دوجن مجذوب به امر پدرش زارع بود و گاو و بز می‌چرانید، روزی چهار نفر نزد وی آمدند؛ خضر «عَلَى نَبِيِّنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ» شیخ شرف‌الدّین پانی پتی، بابا بهلول و شیخ سدو. به وی گفتند: «از ما مترس که تو از مایی، به فرمان حق سبحانه ظاهر گشته‌ایم تا تو را از محرمان درگاه گردانیم.»

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۳۶۲.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۶۵.

چون وی طفل بود وحشت در وی ظاهر گردید. یکی از آنها پیش رفت و دست وی را به ملایمت گرفت و گفت: «پیش آی!» و هر دو انگشت خود را به چشمان وی نهاد و پس از مدتی برداشت.

ناگهان بر او مکشوف گردید آنچه مکشوف گردید و به فرمایش خضر «عَلَى نَبِيِّنَاوَآلِهِوَعَلَيْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» شیخ سدو او را تعلیم نمود آنچه باید.

سپس آن چهار تن غائب گشتند و وی تا سه روز از خود غائب و بی‌هوش بود. پدر و مادر در پی او آمده و به خانه بردند. چون به هوش آمد لب از سخن فروبست و از مردم کناره گرفت.

پدر و مادر و مردم صحرا آن حال را بر دیوانگی حمل کردند و او را به هرکجا که احتمال می‌دادند معالجه شود بردند تا چهارده سال بر این منوال گذشت تا اینکه شنیدند در پشت رود گنگ، بزرگی است که به یُمن نفسش هر مشکلی حل می‌شود.

پس به قصد آنجا به راه افتادند اما چون خواستند به آن طرف رود روند، کشتی نیافتند.

مادرش شروع به گریه کرد. دوجن بعد از چهارده سال که سخن نگفته بود چون گریه مادرش را شنید به سخن آمد و گفت: «چرا گریه می‌کنی؟»

گفت: «برای آنکه خداوند چون تو را به من داد شادمان شدم که فرزندی به من عنایت کرد که در پیری دستگیری‌ام کند، حال چنین شده است.»

پسر گفت: «ای مادر! هرچه خدا داده خوب است، غم مخور، مقصودت را بگوی.»

گفت: «می‌خواهم تا بدان طرف دریا روم و تو را نزد بزرگی برم که از این بلا خلاصی یابی.»

پسر تبسم نمود و گفت: «مادر! من در نهایت سلامت هستم، ولی اگر شما می‌خواهید، در عقب من در آب قدم گذارید و ترس و بیمی به خود راه ندهید، خداوند، قادر است بی‌کشتی شما را بگذراند.»

چنین کردند و گذشتند و این امر باعث شد که دیگر ناراحتی از آنها زایل گردید و فهمیدند که امر وی امری دیگر است و کارش پس از این بالا گرفت.[1]

۱۲ـ سعدالدّین بن یونس شیبانی

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۲۷.

سعدالدّین بن یونس در حال حیات پدرش از اطاعت پدر سرمی‌کشید و به لهو و لعب و بطالت، عمر می‌گذرانید و در سرزمین حوران اقامت داشت و مدت زمانی به راهزنی پرداخت.

چون پدرش جریان او را می‌شنود، افسرده می‌گردد و از خداوند یکی از دو امر را طلب می‌کند: یا او را اصلاح نماید و یا آنکه جانش را بستاند.

خداوند دعایش را در امر اوّل مستجاب می‌فرماید، به این صورت که روزی سعدالدّین، سه نفر را می‌بیند و بر آنان فریاد می‌کشد تا اموالشان را بستاند. چون به ایشان می‌رسد، یکی از آنان به وی خطاب می‌کند: «أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»[1] وی به خود می‌آید و شروع به گریستن و فریاد زدن می‌کند، از اسبش به زمین فرومی‌افتد و به پشت بازمی‌گردد در حالی که تنها نَفَس می‌کشیده، یکی از آن سه نفر می‌آید و دست بر سینه‌اش می‌زند و می‌گوید: «بگو: استغفر اللّٰه».

سعدالدّین از گذشته خود از خدا آمرزش می‌طلبد و در نتیجه خداوند، ظاهر و باطنش را اصلاح نموده و منجذب حق سبحانه می‌گردد.[2]

۱۳ـ عثمان صُرَیفینی

عثمان صُرَیفینی: ابتدای امر من آن بود که شبی در صُریفین به پشت خوابیده بودم، ناگاه دیدم در هوا پنج کبوتر می‌گذرد و هرکدام ذکری می‌گویند:

یکی می‌گفت: «منزّه است کسی که نزد او خزینه‌های هر چیزی موجود است و آن را جز به اندازه معیّن فرونمی‌فرستد.»

دیگری می‌گفت: «منزه است کسی که خلقت هر چیزی را اعطاء کرده، سپس هدایتش نموده است.»

و دیگری می‌گفت: «منزّه است خدایی که انبیاء را حجّت بر خلقش مبعوث گردانیده و حضرت محمّد «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» را بر ایشان فضیلت داده است.»

---

۱. سوره حدید / ۱۶. (آیا برای کسانی که ایمان آورده‌اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا و آن حقیقتی که نازل شده نرم [و فروتن] گردد؟!)

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۱۷۴.

و دیگری می‌گفت: «هر چیزی در دنیا، باطل است جز آنچه برای خدا و رسولش باشد.»
و دیگری می‌گفت: «ای غافلان از مولایتان! به طرف پروردگار کریم بروید که او امور بزرگ را اعطاء می‌کند و گناه بزرگ را می‌بخشد.»
با این جریان حال تنبّهی به من دست داد و دوستی دنیا و مافیها از دلم برفت. چون صبح شد در فکر شدم خود را به استاد و مربّی اخلاقی برسانم تا مرا به خدا راهنمایی کند.
روان شدم، اما نمی‌دانستم به کجا می‌روم تا آنکه به پیرمردی خوش‌سیما رسیدم. مرا به اسم خواند و به نزد سید عبدالقادر گیلانی رهنمایی کرد.
نگاه کردم دیدم در بغدادم و خضر «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» از نظرم غایب گشت.
چون سیّد مرا دید، گفت: «خوشا به حال کسی که مولایش او را با زبان پرنده‌ها به سوی خودش جذب کرد و خیرات زیادی را برایش جمع نمود.»[۱]

۱۴ـ أبوعثمان سعید بن اسماعیل نیشابوری
روزی جوانی بی‌پروا می‌گذشت با ربابی در دست و سرمست. چون چشمش به أبوعثمان افتاد آلات نواخت خود را پنهان کرد.
أبوعثمان از سر شفقت نزد وی رفته و گفت: «ناراحت مشو، ما همه با یکدیگر برابریم.»
جوان چون این اخلاق بدید فوراً تائب گشت.
أبوعثمان وی را به مجلس سالکین فرستاد و خود با خدای در مناجات شد که: «پروردگارا! این اندازه از من، باقی هم از تو.»
آن جوان به طریقی منقلب شد و اسرار الهی در قلب وی فرود آمد که أبوعثمان انگشت حیرت در دهان گرفت و به أبوعثمان مغربی گفت: «در رشک[۲] می‌سوزم، هرچه ما به عمر دراز طمع می‌کردیم، رایگان به سرّ این جوان درافکندند. اگر معده او را بشکافیم هنوز بوی خمر از آن

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۲۶۹.
۲. غبطه.

می‌آید، تا بدانی که کار به عنایت ازل است نه عمل و کار، کِشش است نه کُوشش، کار به سابقت است نه عاقبت،[۱] کار خالق است نه خلق.»[۲،۳]

۱۵ـ جهانگیر خان قشقایی

میرزای عبرت: او در ایام جوانی به موسیقی شائق[٤] بود. چندی مشق تار کرده و از برای تکمیل آن فنّ به اصفهان آمده، از مدرسه صدر او را خوش آمده بود. همه روزه صبح و عصر می‌رفت آنجا.

چنانکه از وی حکایت کنند: در هنگام رفتن به مدرسه در دکان جنب مدرسه، درویشی، وی را می‌خوانَد و از وطن و حرفه و نسب او جویا می‌شود. جهانگیر خان شرح حال خود را کما کان[۵] با درویش در میان می‌گذارد.

می‌گفت: «چون گفتار من به پایان رسید، درویش خیره در من نگریسته، گفت: گرفتم در این فنّ، فارابی وقت شدی، مطربی بیش نخواهی بود.

گفتم: نیکو گفتی و مرا از خواب غفلت بیدار کردی. هان! بگو: چه بایدم کرد که خیر دنیا و آخرت در آن باشد؟

گفت: چنین می‌آید که ترا فضا و هوای این مدرسه پسند افتاده، در همینجا حجره گرفته، به تحصیل علم مشغول باش.»

گویند: «جهانگیر خان می‌گفت: من بدین مقام، از همّت نفَس آن درویش و یُمن راهنمایی او رسیدم.»[٦]

---

۱. اشاره به بحث استعداد و قابلیّت سالک است.

۲. منظور این است که پیشرفت معنوی فقط به کار و کوشش و عاقبت نیست، بلکه عنایت خداوند و کشش و سابقه نیز مؤثرند، و این مطلب را به راحتی از قرآن کریم و احادیث و سخن اولیاءالله و مبانی عرفان نظری ـ خصوصا مبحث اعیان ثابته و... ـ می‌توان دریافت.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۱۸۴.

٤. مشتاق.

۵. همان‌گونه که بود.

٦. مجموعه آثار آقا محمدرضا قمشه‌ای، مقدمه / ۱۰۶.

۱۶ـ کربلایی احمد تهرانی

کربلایی احمد تهرانی: پانزده ساله بودم که شبی، عمویم دستم را گرفت و به مسجد سید عزیزاللّه برد. ماه رمضان بود و روحانی بسیار خوش‌منظری به نام سید یحیی سجادی در آنجا منبر می‌رفت.

در همان شب اول که پای منبر او نشستم، کار تمام شد و مُهر جنون را بر پیشانی من کوبیدند. هر کلامی که از دهان سید یحیی بیرون می‌آمد، وجود مرا به آتش می‌کشید. آن لحظه‌ای که سخن می‌گفت، مرا در پای منبرش می‌سوزاند. آقا سید یحیی، سوختن را به من آموخت و در اصل، او بود که مرا راه انداخت.[۱]

۱۷ـ شاه شجاع کرمانی

شاه شجاع کرمانی وقتی برای صید به بیابان رفت، چشمش به جوانی سوار بر شیر افتاد که درندگان در اطراف وی به گشت و گذار مشغول بودند. چون شیر، وی را می‌بیند به طرفش می‌آید.

جوان به شیر نهیب می‌زند و خطاب به شاه شجاع می‌گوید: «این غفلت چیست؟ به هوای نفس سرگرم شده و از توجّه به آخرت بازمانده‌ای و به لذّت‌های خویش مشغول گشته و از خدمت و بندگی برای مولایت دورافتاده‌ای. او دنیا را به تو داده تا با آن بر خدمت و بندگی او یاری جویی و تو آن را وسیله‌ای برای سرگرم شدن و مشغول شدن به دیگری و پشت کردن به او قرارداده‌ای.»

در این هنگام پیرزنی که در دستش ظرف آبی بود ظاهر شد، جوان آن را گرفت و آشامید.

وی پرسید: «این پیرزن کیست؟»

جوان گفت: «این دنیاست، امر شده تا مرا خدمت کند، مگر نشنیده‌ای خداوند چون وی را آفرید به او فرمود: هرکس مرا خدمت کند، او را خدمت کن و هرکس تو را خدمت کند او را به خدمت بگیر.»

---

۱. رند عالم سوز / ۳۶.

شاه شجاع پس از این ملاقات، توجّه خود را از دنیا برداشته و طریق بندگی حقّ را اختیار نمود و به عبادت مشغول گشت.[۱]

۲ـ عَبد فرّار

یکی از افراد ناباب نجف به نام عبد فرّار که خیلی شرور بود و مردم از او واهمه و ترس فراوان داشتند، روزی وارد صحن مطهّر امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» می‌شود و نزدیک مرحوم آخوند ملّا حسینقلی همدانی که در یکی از حجرات صحن مطهّر نشسته بود می‌رسد و می‌ایستد.
آخوند از او می‌پرسد: «اسمت چیست؟»
می‌گوید: «من را نمی‌شناسی؟ من عبد فرّار هستم.»
آخوند می‌فرماید: «از خدا فرار کرده‌ای یا از رسول خدا؟»
آن مرد با شنیدن این سخن به فکر فرومی‌رود و به خانه بازمی‌گردد.
روز بعد آخوند به شاگردانش می‌گوید: «به تشییع جنازه یکی از اولیاءاللّه برویم»، پس با هم به منزل عبد فرار می‌روند و می‌بینند که مرحوم شده است، چون از خانواده‌اش علت فوتش را می‌پرسند، می‌گویند: «دیروز حالش خوب بود از منزل بیرون رفت و برگشت، شب تا به صبح نالید و گریه کرد و مرحوم شد.»[۲]

۳ـ شیخ مبهوت

صاحب کتاب ریاض‌الابرار: در محوطه خرابه‌ای که در پشت مدرسه حسن پادشاه است طلبه سالخورده‌ای دیدم که دل از علایقات روزگار بریده، طریق تردد و مصاحبت بر روی خلایق بسته، شب‌ها در کنج انزوا یکّه و تنها، و روزها در سر قبر میرمبهوت معتکف می‌گشت.

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۲۸۶.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۲۸۹.

روزی از آن معرفت‌مصیر[۱] سؤال نمودم که: آیا سرّ این عمل غیرمعهود چه خواهد بود؟ و چرا شما باید شب‌ها تنها در این خرابه که احتمال محل صدمه است سکنی نمودن و روزها از تحصیل معاش و معرفت اهمال نمودن و در سر قبر مرده‌ای چند سال اعتکاف کردن؟

آه سوزناک آتشباری از دل کشیده فرمودند: «من چه بگویم و تو چه خواهی شنید؟

مرا دردی است اندر دل اگر گویم زبان سوزد	اگر پنهان کنم ترسم که آهم آسمان سوزد

بلی! عقده‌ای که در کار من گره اندر گره افتاده است، نه یارای تکلم، نه طاقت استماع است.»

من لابه کرده سوگندش دادم که مرا مأیوس ننمای و این اسرار پنهان را اظهار فرمای.

چون لاعلاجش نمودم و دید که از کتمان نمودن گذشته، دست مرا گرفت و به همان محوطه برده نشسته فرمودند که: «سی سال قبل از این ما چهار نفر طلاب بودیم که یکی از آنها همان شیخ بزرگوار شیخ مبهوت بود که در این محوطه روز و شب و لیل و نهار، هم‌سیر و هم‌زبان بودیم و مولانا شیخ مبهوت از ما زکیّ‌تر[۲] و هشیارتر بود تا سالی قحطی و گرانی همه ربع مسکون[۳] را احاطه کرده چون یکی از رفقای ما در علم نجوم مسلط و صاحب ید بود قبل از این واقعه به حکم ستاره‌شناسی، آذوقه چند ساله را تحصیل کرده زیر سر نهادیم...

روزی وقت عصر دختر ماه رخساری که دل از دیدنش حیران و عقل از مشاهده‌اش سرگردان بود وارد محوطه شده اظهار تکدی و سؤال نمود. شیخ مبهوت به یک دیدن، دل از دست داده سرش به دیوار چسبید و در عالم حیرت قدری تماشا کرده این فرد را بخواند:

عاشقم عاشقم به یار قسم	به سر زلف آن نگار قسم

رو کرد به ما که رفیقان مرا دریابید که گرفتار عجب بلائی شدم. اگر امشب به وصل این ماه رخسار نرسم یقین خواهم مرد! من که مسن‌تر از آنها بودم رو به آن مخدره کرده، سؤال نمودم که: آیا شوهر داری یا بیوه هستی؟

---

۱. کسی که اهل معرفت است.

۲. پاک‌تر.

۳. قسمت آباد منطقه.

فرمودند که: «بلکه هیچ‌یک، یک دختر بکر هستم. پدر و مادرم از گرسنگی مرده، من سر خود را برداشته، شاهد غیبی به این خرابه‌ام رسانید.»
من گفتم: چه خوش‌تر از این خواهد بود که تو اذن دهی من ترا به این پسر که برادر من است عقد نمایم تا هستی در رفاهیت و آسودگی عمر را بسر بری.
گفت: «چه ضرر دارد!»
چون دختر را راضی دیدم عقدشان بستم و شب هر دو را در حجره‌ای خلوت جا داده خودمان در پشت در مانند دایگان و مشاطگان[۱] گوش به ناز و نیاز آنها داشتیم و هرچه می‌گفتند ما می‌شنیدیم. به ناگه صدای شیخ بلند شد که: «نازنینا! عجب زلف مشکبار و گیسوی تاب‌داری داری!»
دختر هم در جواب آن بزرگوار این یک بیت را به آواز بلند بخواند:
«عشق حقیقی است مجازی مگیر   این دم شیر است به بازی مگیر»
چون شیخ این بیت را شنید، شیهه‌ای کشیده، افتاده و غش کرد، به مرتبه‌ای که صدای افتادنش را ما شنیدیم و چراغ از حرکت افتادنش خاموش گردید.
ما سراسیمه در را باز کرده داخل حجره شده چراغ را روشن کرده، دیدیم که آن بزرگوار مانند قالب بی‌روح افتاده و کف از کنار لب‌هایش می‌ریزد. ما مشغول به حال آوردن او شده دختر را بالکل فراموش کردیم تا مولانا به حال آمده نگران به هر طرف نگاه می‌کرد و می‌گفت:
«دل از من برد و رخ از من نهان کرد   خدایا با که این بازی توان کرد»
دوباره بی‌حال شد.
ما گفتیم: دختر را بیاریم بلکه به او افاقه گردد. هر طرف گردیدیم نه از او خبری و نه از نشانش اثری یافتیم.
مجملا شیخ به حال آمده فرمودند: «مجوئید و خود را رنجه ننمائید که او را نخواهید یافت. او صیاد من بود، شکار خود را کرد و رفت.»
بعد از آن هر ساعت او را جذبه محبت به شور می‌آورد و مانند دیوانگان گریبانش می‌درید و این فرد را می‌خواند:

---

۱. زنان آرایش‌گر.

«عشق حقیقی است مجازی مگیر　　　　این دم شیر است به بازی مگیر»

تا روزی آن بزرگوار از منزل بیرون رفت و برنگردید. هرچه بسیار جستیم کمتر یافتیم. مدت دو سال تمام از هر طرف سراغ گرفتیم دست خالی بازگشتیم. آن را که خبر شد خبری باز نیاورد. بعد از آن بزرگوار در میان رفقا جدائی افتاد و هریک گوشه‌ای گرفتند. از قضا من هم اراده زیارت خانه خدا نمودم. بعد از طواف، بازگشت کرده، در جده به کشتی نشسته، به قصد شهر بصره راندیم. تا روزی از روزها باد مخالف وزیده کشتی در چهار موج تلاطم، بنای چرخ زدن نهاد.

همه اهل کشتی دست دعا به درگاه قاضی‌الحاجات برآورده استدعای نجات می‌کردند. به ناگه دیدیم که از میان موج دریا سیاهی‌ای پیدا شده رو به کشتی ما می‌آید. چون نزدیک‌تر گردید دیدم شیخ مبهوت است که در روی آب مانند هوا در حرکت است و هرگز زیر پایش هم تر نشده. چون رسید طناب کشتی را گرفته از موج و گرداب بیرون آورده، رو به من کرده، بیت ماقبل را تکرار نمود.

«عشق حقیقی است مجازی مگیر　　　　این دم شیر است به بازی مگیر»

من از این اوضاع ثانیه در عالم حیرت بودم تا وارد تبریز شده از حال آن بزرگوار پرسیدم. گفتند: «چند روز بعد از رفتن تو آمده در همان محوطه بی‌نطق و زبان سر در گریبان است.» هرچه لابه کردم و سؤال نمودم، جواب نداد، لکن بنده هیچ وقت از آن جناب غفلت نداشتم، مگر شبی او را تنها گذاشته مهمان رفتم.

صبح که رجوع نمودم دیدم آن بزرگوار در میان حجره عبا را بر روی خود کشیده خوابیده. عبا را رد کرده دیدم که جان به جان‌آفرین تسلیم نموده و کاغذی نوشته در زیر سر داشت. نگاه کرده دیدم که به خطر سبز نوشته که: فلانا! لباس مرا فروخته خرج کفن و دفن نموده مرا در محله خاموشان در مزارستان گجیل دفن نمای.

من هم امورات او را تماما اداء نموده در این منزل سکنی نموده‌ام تا مگر چنین فیض عظمائی بر من هم میسر گردد.[۱]

---

۱. منظرالأولیاء / ۱۵۲.

حجاب‌های ظلمانی و نورانی

کلام حجج‌اللّه

۱ـ رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»:

خداوند «عَزَّوَجَلَّ» در پسِ هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت است.[۱]

۲ـ حسین بن علی الشهید «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»:

همانطور که خداوند از اهل زمین در حجاب و پرده است، از آسمانیان نیز در پرده است.[۲]

۳ـ جعفر بن محمد الصادق «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»:

پروردگارا! کسی که به سوی تو سفر می‌کند، راهش به تو نزدیک است و تو از خلقت در حجاب و پرده نیستی، بلکه این اعمال زشت آنان است که آنها را از تو در حجاب قرارداده است.[۳]

۴ـ علی بن موسی الرضا «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»:

(درباره آیه «یَوْمَ یُکْشَفُ عَن سَاقٍ؛ روزی که پرده از ساق برگرفته شود») حجابی از نور برداشته می‌شود و مؤمنان به سجده می‌افتند.[٤]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۵ / ۴۵.

۲. تحف‌العقول / ۲۴۵.

۳. مهج‌الدعوات / ۱۸۱.

٤. التوحید / ۱۵۴.

اولیاءِ خدا ملاکی دارند که فقط در خود آنهاست؛ به محض اینکه اراده عمل بدی بکنند، قلب آنها در حجاب می‌رود و این حجاب قلب، نشانه این است که این عمل را انجام ندهند، آیا ما هم این ملاک سنجش را داریم؟[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: بین ما و بین پروردگار حجابی نیست. حجاب، اعمال ما است. حجاب آرزوهای ما است و این از ناحیه ما است که ما را تاریک و کور کرده. این حجاب را باید خودمان برداریم به ادب شرعی و به ریاضت شرعی! ریاضت؛ یعنی ادب. وقتی که نفس تقویت پیدا کند، و طاهر و پاک شود.[۲]

ب: بعضی حجاب {میان بنده و خداوند} را فقط یک حجاب دانسته‌اند و آن را عبارت از نفس گرفته‌اند. و رفع آن را یا عرفان به آن دانسته‌اند، که: «من عرف نفسه فقد عرف ربّه؛ هرکس خودش را شناخت، خدایش را شناخته است» یا تزکیه و تطهیر آن که: «قد أفلح من زکیها؛ هر کس آن {نفس} را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» یا عبور از آن که: «أمات نفسه و أحیی قلبه؛ نفسش را کشته و قلبش را زنده نموده است.»[۳]

ج: باید دانست که چون تقرّب بنده به خداوند «عَزَّوَجَلَّ» حاصل گردد حجاب‌های نفسانی او از میان برداشته می‌شود. قرب به خدا یعنی بی‌پرده بودن. تقرّب به خدا یعنی انجام دادن فعلی که موجب رفع حجاب شود...

امّا میان نفس انسان و خداوند حجاب‌هایی است، بلکه هفتاد هزار حجاب است؛ و هر عملی را که انسان انجام دهد، خواه فعل طاعت بوده باشد و خواه ترک معصیت، اگر از روی قصد قربت و نیت نزدیکی به وی باشد، یکی از حجاب‌ها را برمی‌دارد؛ یعنی نفس انسان یک مرحله به خداوند نزدیک‌تر می‌شود و خود را روشن‌تر می‌نگرد و قساوت و ظلمات درونی‌اش را کمتر

---

۱. رهنمای سلوک / ۳۷.

۲. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۱۸۲.

۳. رساله سیر و سلوک / ۱۳۵.

و سبک‌تر احساس می‌نماید تا رفته‌رفته، جمیع حجاب‌های بنده از بین می‌رود و میان وی و خدای وی هیچ فاصله و بعد نفسانی‌ای باقی و برقرارنمی‌ماند.

آنگاه است که وی با چشم خدا می‌بیند و با گوش خدا می‌شنود و با زبان خدا سخن می‌گوید؛ یعنی دیگر چشم او، چشم او نیست، چشم خداست؛ و گوش او، گوش او نیست، گوش خداست؛ و زبان او، زبان او نیست، زبان خداست.

و به عبارت بهتر چون جمیع صفات و افعالی را که تا به حال از روی استقلال به خود نسبت می‌داده است، عنوان استقلال آن از میان برداشته شده و آتش گرفته و خاکسترش هم به باد فناء رفته است و در وجود و صفت و فعل او جز عنوان آیتیّت[1] و مرآتیت[2] چیزی بجای نمانده است، فلهذا خداوند است که در این مرآت[3] درخشیده است و از دریچه این بنده اظهار هستی می‌کند؛ و از چشم اوست که می‌بیند و از گوش اوست که می‌شنود و از زبان اوست که تکلّم می‌کند و با پای اوست که راه می‌رود و با اندیشه اوست که فکر می‌نماید و از عقل اوست که ادراک می‌کند. پس خداوند، موجود است و بس؛ و خداوند، بینا و شنونده و گوینده و راه‌رونده و تفکرکننده و ادراک‌نماینده است و بس.[4]

د: در راه خدا... عبور از نفس و از حُجُب ظلمانیه و نورانیه لازم است.

حجب ظلمانیه مثل حبّ جاه و اعتبار و حبّ ریاست و بخل و حسد و کینه و صفات رذیله‌ای که در نفس است.

حجب نورانیه مثل اینکه: انسان باید از حورالعین بگذرد، باید از مقامات اخروی تجاوز کند، و به سمت پروردگار، بالا برود که اگر در آنجاها به او چیزی نشان دادند و نتوانست عبور کند، همانجا می‌ماند.

آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی در مکاشفه دیده بودند که به باغی وارد شدند و استخری که دختران جوان به دورش نشسته بودند، به چشم می‌خورد. اینها همه واقعاً مال او بود و توجه به

---

۱. نشانه و علامت بودن.

۲. غیرمستقل.

۳. آینه.

٤. اللّه‌شناسی، ج ۱ / ۲۷۴.

آنان حلال است، ولی اگر توجه بکند، همینجا می‌ایستد، این چیزهایی که الآن می‌بیند و به طور مسلّم مِلک طِلق اوست و به او نشان می‌دهند برای این است که به مقام عالی‌تر برسد. او را از این کلاس عبور می‌دهند و می‌گویند: «تماشا کن، مال توست، از اینجا باید عبور کنی»، اگر بماند همینجا مانده، لذا عبارت صحیحی می‌فرمود: «دیدم که اینها بر من حرام‌اند.» حرام‌اند؛ یعنی ممنوعند، اگر من به اینها مشغول بشوم همینجا می‌مانم، لذا گفتند که: «از در باغ بیرون آمدم» و خدا را شکر که بیرون آمد و الّا همانجا مانده بود.

یا همان قضیه علّامه طباطبایی که می‌فرمود: «حورالعین آمد و از من متأثّر شد و رفت و از طرف دیگر آمد، باز تعارف کرد.»... هیچ چاره هم نیست، چون استاد دستور داده در موقعی که متوجّه به خدا هستی، باید یاد خدا باشی و بس...

سالک می‌خواهد به آن قلّه کوه برود، اگر بخواهد روی سبزه‌های دامنه کوه بنشیند، می‌ماند. او باید سرِ آن قلّه توحید برود، و قلّه توحید رفتن هم مشکل است؛ انسان باید سرما و گرما را تحمل کند، عصا بردارد، با خودش زاد و راحله‌ای بردارد...

آن کسی که می‌خواهد به قلّه کوه برود، دیگر نمی‌تواند با خودش قالیچه ترمه را هم بردارد، رادیو و تلویزیون را هم روی کولش بگذارد، باید خودش را سبک کند، افرادی که کوه‌پیما هستند، می‌گویند: «اصلاً لباسشان سبک‌ترین لباس است، کفششان سبک‌ترین کفش است» و مثلاً غذا با خودشان نمی‌برند، آب‌نبات یا خرما می‌برند، که هر وقتی گرسنه‌شان می‌شود یک خرما بخورند که قوّه‌اش زیاد باشد، و الّا کسی که بخواهد برود قلّه کوه، اگر با خودش خورشت فسنجان و کبک و تیهو و مرغ و اینها بردارد که نمی‌تواند بالای کوه برود و به مقصد برسد.

در مسئله توحید هم همین است، مشکلات هست. به توفیق خدا انسان بایستی که بشکند، باید همّتِ بلند داشت، انسان باید از خدا بخواهد که مشکلات از بین برود.[1]

۳ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

---

۱. آیین رستگاری / ۶۵.

الف: پیش از هر حجابی انانیت تو و بدن تو هر یک حجاب نفس تو است که وی را از مشاهدات انوار ملکوتیه بازمی‌دارد. علاوه که توجه و سرگرمی به علائق دنیوی و دیگر حجب ظلمانی و نورانی نیز او را از ادراک لذت و المش منصرف می‌کند. سپس حجاب فرورفتن در شهوات نفسانی و متابعت نفس اماره و رسوخ اخلاق رذیله که همان بیماری‌های روانی در انسانند قوه عاقله را؛ یعنی نفس ناطقه قدسیه آدمی را از التفات به عالم ملکوت و از کسب معارف حقه که کمال واقعی انسانی است و از تحصیل مائده‌های[۱] بهشتی حقائق دار وجود مانع است.[۲]

ب: دو حجابست که از حجب دیگر به انسان نزدیک‌ترند: نخستین، حجاب اکبر است که ملاحظه انانیت؛ یعنی خودبینی و خودپرستی اوست، و دیگر، بدن عنصری که به اعتباری حجاب و لباس سرّ و حقیقت اوست که نفس ناطقه اوست. علاوه اینکه تدبیر نفس ناطقه در بدن و تعلقش بدان، او را از توجه به اصلش بازمی‌دارد، پس اگر بخواهد به مقامات شامخه قدسیه انسانی برسد باید بکوشد تا از هر دو حجاب بدرآید؛ از نخستین در حد وجوب، و از دومین به قدر امکان.

حجاب اول بسیار به تو نزدیک است که همان هویت و توئی تو است...

حجاب دوم بدن است که حجاب دیده جانست، تا چه رسد که به کار بدن سرگرم و بدو مشغول است، و در وی تدبیر دارد، و وی را حفاظت می‌کند...

علاوه اینکه در راه حراست وی به خارج از بدن نیز نظارت دارد تا به بدن آسیبی نرسد و در خطری نیفتد. و برای حفظ بدن در راه معاش تلاش می‌کند. و نیز برای حفظ نظام اجتماع و تمدن، با مردم سر و کار دارد، و نیز تعلق خاطر به ملک و مال و همسر و فرزند دارد. و بسیاری از این قبیل امور که نفس ناطقه را بدین سوی می‌کشاند و از توجه بدانسوی بازمی‌دارد که اگر به دیده تحقیق بنگری می‌بینی...

و نه تنها بدن حجاب و لباس جانست، بلکه هر یک از عالم جسمانیات، حجاب روح از مشاهده عالم ملکوتند، و عالم ملکوت و غیره نیز خود حجابی است از مشاهده جمال أحدیت.

---

۱. سفره‌های.

۲. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۳۳.

و به طور اجمال، حجاب، ظلمانی و نورانی است؛ حجاب‌های ظلمانی از عالم جسمانیت است، و نورانی از ماورای طبیعت که مجرداتند...
و مخفی نماند که آدمی را به جز این دو حجاب، حجاب‌های گوناگون دیگر نیز از اعمال و اقوال و نیات بد او است که اگر چنانچه اخلاق رذیله و اقوال سیئه و نیات خبیثه در انسان رسوخ کند، آنگاه «ظلمات بعضها فوق بعض؛ تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرارگرفته است»، و این پرده‌های غلیظ و کثیف گناه‌ها بیماری‌های چشم عقل می‌شوند و وی را از لقاءاللّه تعالی بازمی‌دارند و چون ابرهای سیاهِ انباشتهِ روی هم، حجاب خورشید جان می‌گردند و وی را از دیدار جمال حسن مطلق بازمی‌دارند.[۱]

۴ـ محمد بن عبدالجبّار نفّری:
(از جانب حضرت حق، به من الهام شد:) حجاب تو نفس توست و آن حجابِ حجاب‌هاست. اگر از آن خارج شوی از همه حجاب‌ها خارج شده‌ای و اگر در آن قراربگیری همه حجاب‌ها تو را دربرمی‌گیرند.[۲]

۵ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:
حجاب‌های تاریکی همان عالم طبیعت است که آن را دیده و حس می‌کنیم، البته بعضی از عالم‌های مثال[۳] نیز به حجاب‌های تاریکی ملحق می‌شوند. حجاب‌های نوری نیز از آنجا شروع می‌شود که انسان با واگذاشتن ماده و شکل از عالم طبیعت ترقی، نفس خود را مجرد از این دو دیده، نفس و حقیقت او بدون پوسته ماده و شکل برای او آشکار شده و نفس خود را امر بزرگی ببیند.[٤]

۶ـ جنید بغدادی:

---

۱. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۳۶.
۲. الاعمال الصوفیة / ۳۷۲.
۳. ملکوت، برزخ.
٤. المراقبات / ۳۸۱.

حجاب قلب اولیاء این است که چشم به نعمت‌ها داشته باشند و از عطاء لذت ببرند و به کرامات دل خوش کنند.[۱]

۷ـ خواجه عبدالّله انصاری:
الهی! به هزاران آب بشستی تا مرا با محبت آشنا کردی، و یک شستنی ماند: آنکه مرا از من بشویی تا از پس خود برخیزم و تو مانی.[۲]

۸ـ أمّ علی (دختر عبدالّله بن حمشاد):
همه موجودات سبب قطع رابطه عبد از خالق او هستند.[۳]

۹ـ أبو بکر طمستانی:
بزرگ‌ترین نعمت، بیرون آمدن است از نفس، زیرا نفس بزرگ‌ترین حجاب‌هاست میان تو و الّله تعالی.[٤]

۱۰ـ شیخ أبو سعید أبوالخیر:
حجاب میان بنده و خدای، زمین و آسمان نیست، عرش و کرسی نیست. پنداشت و منی تو حجاب است. از میان برگیر و به خداوند رس.[۵]

۱۱ـ معین‌الدّین سنجری:
چون اهل دل را حلاوت طاعت پیدا شود، حلاوت، حجاب وی گردد.[٦]

---

۱. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۱۴۸.
۲. مناجات‌نامه خواجه عبدالّله انصاری / ۷۳.
۳. نخستین زنان صوفی / ۳۵۵.
٤. نفحات‌الأنس / ۲۱۲.
۵. نفحات‌الأنس / ۳۴۵.
٦. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۲۵۴.

۱۲ـ امام خمینی:

علمی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند، در نفس دنیاطلب باعث دوری بیشتر از درگاه ذی‌الجلال می‌گردد. علم توحید هم اگر برای غیرخدا باشد، از حجب ظلمانی است، چون اشتغال به ما سوی‌اللّه است. اگر کسی قرآن کریم را با چهارده قرائت لما سوی‌اللّه[۱] حفظ باشد و بخواند، جز حجاب و دوری از حق تعالی چیزی عاید او نمی‌شود.[۲]

۱۳ـ ملّا عبدالصّمد همدانی:

کفّار محجوبند به تاریکی ضلالت از انوار هدایت، و اهل معصیت به تاریکی غفلت از انوار تقوا محجوبند، و اهل طاعت به دیدن طاعت از انوار دیدن توفیق و عنایت مولی محجوبند، چون مولا از ایشان حجاب بردارد با دیدگان نور نظر به نور کنند و جمال ربوبیت و بزرگی جبروت و لطائف قدرت حق را ببینند، اینجاست که به او از غیر او محجوب شوند.[۳]

۱۴ـ عبدالله قطب بن محیی:

میان بنده و خدا حجب بسیار است؛ از نور و ظلمت. نابودی حجب ظلمانی به از بین رفتن آن است و نابودی حجب نورانی به از بین رفتن توجه به آن.[٤]

۱۵ـ حافظ شیرازی:

جمالِ یار ندارد نقاب و پرده ولی   غبارِ ره بنشان تا نظر توانی کرد[٥]

۱۶ـ اوحدالدین کرمانی:

الف: تا با خودم از عشق خبر نیست مرا   جز بر در دل هیچ گذر نیست مرا

---

۱. برای غیر خدا.

۲. جهاد اکبر / ۱۸.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۰۴.

٤. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۲۰۱.

٥. دیوان حافظ / ۲۹۰.

چون من به میان نیم تُویی حاصل من — جز من به تو مانعی دگر نیست مرا[۱]

ب: تا بسته جان و خسته تن باشم — در دوستی‌ات به کام دشمن باشم

از خود چو برون شوم تو را می‌بینم — پس پرده میان من و تو من باشم[۲]

ج: می‌دان به یقین که تا تویی با تو بود — ممکن نبود که باریابی برِ او[۳]

۱۷ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

مباش ای دوست تا محبوب باشی — که گر باشی، به خود محجوب باشی

زخود بگذر که بی‌خود جمله مایی — چو بی‌خود خوش‌تری با خود چرایی؟[۴]

۱۸ـ محمد اسیری لاهیجی:

الف: عارفان را اینچنین آمد خطاب — خویشتن‌بین کی بود زاهل صواب...

رهروانی کاندرین ره رفته‌اند — این‌چنین هشیار و آگه رفته‌اند

هستی خود از میان برداشتند — خویش را معدوم محض انگاشتند

دایه خود را بجستند این فریق — بی‌خود از خود رفته‌اند اندر طریق

کرده‌اند ایشان به راه ذوالمنن — ذل و خواری را شعار خویشتن

در خور عارف نباشد ما و من — اندرین ره بی‌منی باید شدن

چون تو من گویی بود بی‌شک دو من — من کجا گنجد به راه ذوالمنن

بهر جنت زاهدان را جستجوست — در دل عاشق نگنجد غیر دوست[۵]

ب: ما و من آمد حجاب روی یار — گر خدا خواهی تو ما و من گذار

از خمار ما و من هر کو برست — از شراب وصل جانان گشت مست...

از حجاب ما و من یک دم برآی — وانگهی در بزم وصل او درآی

---

۱. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۸۳.

۲. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۸۷.

۳. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۸۷.

٤. الهی‌نامه (عطار) / ۲۱۷.

۵. أسرارالشهود / ۲۸.

پردهِ تو هستی موهوم تست — وصل خواهی شو فناء از خود نخست[1]

ج: دیده بردوزید هان ای سالکان — تا نیفتید از نظر در صد زیان

سالکان را هرچه از حق مانعست — در حقیقت دان که کفر شایعست[2]

۱۹ـ ملّا محسن فیض کاشانی:

گفتم که روی خوبت از من چرا نهانست — گفتا تو خود حجابی ورنه رخم عیانست...

گفتم فراق تا کی گفتا که تا تو هستی — گفتم نفْس همینست گفتا سخن همانست[3]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ اویس قرنی

فریدالدین عطّار نیشابوری: اویس قرنی را گفتند: «نزدیک تو مردی است که سی سال است تا گوری فروبرده است و کفنی در گور آویخته و بر لب گور نشسته و می‌گرید که نه شب آرام دارد و نه روز.»

اویس آنجا رفت، و او را بدید، نحیف و زرد شده و چشم در گور افتاده. او را گفت: «یا فلان! سی سال است تا گور و کفن، تو را از خدای ـ تعالی ـ بازداشته است و تو بدین هر دو بازمانده‌ای، و این هر دو بت راه تواند.»

آن مرد به نور او آن آفت در خود بدید. حال بر وی کشف شد. نعره‌یی بزد و جان بداد و در آن گور و کفن افتاد.

اگر گور و کفن حجاب خواهد بود، حجاب دیگران بنگر که چیست؟[4]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

---

۱. أسرارالشهود / ۱۸۴.

۲. أسرارالشهود / ۱۹۹.

۳. دیوان فیض کاشانی، ج ۱ / ۶۱۰.

٤. تذکرةالأولياء، ج ۱ / ۲۲.

علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم میرزا علی آقا قاضی به شاگردان خود دستور داده بودند که: «چنانچه در بین نماز و یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیشآمدی کرد و صورت زیبائی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجّه ننمائید و دنبال عمل خود باشید!»

استاد، علّامه سید محمدحسین طباطبایی می‌فرمودند: «روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می‌نمود. همینکه خواستم به او توجّهی کنم ناگهان یاد حرف استاد افتادم و لذا چشم پوشیده و توجّهی نکردم.

آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد، من نیز توجّهی ننمودم و روی خود را برگرداندم.

آن حوریه رنجیده شد و رفت. و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثّر می‌شوم.»[۱]

۳ـ بایزید بسطامی

از بایزید بسطامی پرسیدند: «عمرت چقدر است؟»

جواب داد: «چهار سال.»

سائل پرسید: «چگونه؟»

گفت: «هفتاد سال در حُجُب دنیا بودم، چهار سال است که از این حجب خارج گشته‌ام و با حقّ آشنا. روزگار حجاب از عمر نشاید بشمار درآورد.»[۲]

---

۱. مهر تابان / ۳۰.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۴۰۷.

حزن و اندوه

کلام حجج‌الله

رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»:

خداوند «عَزَّوَجَلَّ» با چیزی مانند حزن و اندوه طولانی عبادت نشده است.[۱]

کلام اولیاءالله

۱ـ ملّا حسینقلی همدانی:

طالب قرب، در تمام حالاتش نباید خالی از حزن بوده باشد، اگر ندارد، تحصیل نماید به اسبابش، و بعد از فراق {و جدایی از خداوند.}[۲]

۲ـ بشر حافی:

وقتی عمل بنده اندک باشد، به همّ و غمّ و حزن و اندوه گرفتار می‌گردد.[۳]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

یکی دیگر از دستورات {سلوک}، ذکر دائم است. ذکر دائم؛ یعنی سالک باید همیشه ذکرش خدا باشد، و اینکه به خدا نرسیدیم و برای ما مقام قرب و منزلتی حاصل نشده، همیشه باید یک غصّه‌ای در دلش باشد تا هنگامی که برایش فتح باب بشود. این غصّه باید باشد، اگر غصه نباشد، دیگر آدم عادی می‌شود.

آنچه انسان را به سوی خدا حرکت می‌دهد و قوّه محرّکه و نیروست، همین است. نیروی حرکت سالک و هر مؤمنی به سوی پروردگار، همین داغی است که از خدا در دل می‌آید.[۴]

---

۱. مکارم‌الاخلاق / ۴۶۲.

۲. تذکرة‌المتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا / ۱۷۹.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۲۵۸.

٤. آیین رستگاری / ۱۴۶.

۴ـ حسن بن علی دقّاق:
شخص محزون راهی را که دیگران در یک سال نمی‌توانند طی کنند، در یک ماه طی می‌کند.[۱]

۵ـ شیخ أبو سعید أبوالخیر:
اندوه حصاری است از حمایت حق از بنده در برابر بلاها.[۲]

۶ـ ذوالنون مصری:
هرگاه حزن و اندوه به نهایت برسد، اشک بالا آمده و روان می‌شود.[۳]

۷ـ سید عبدالقادر گیلانی:
مؤمن در دنیا زندانی است ولو اینکه از نظر رزق و روزی و منزل در وسعت باشد. اهل مؤمن در اطرافش شادند و می‌خندند و او در زندان باطن است. شادی‌اش در چهره و حزنش در قلب است.[٤]

۸ـ سهل بن عبداللّه تستری:
هرگاه اندوهناک شوید آخ نگوئید، چه آنکه آخ نام شیطانست، بلکه آه بگوئید که نام خدای رحمن است.[٥]

۹ـ أبوعبداللَّه محاسبی:
سریع‌ترین امور برای کشتن شهوت‌ها، ملازم بودن حزن و اندوه با قلب است.[٦]

---

١. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۱۸۰.
۲. أسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید / ۳۸۱.
۳. الکوکب الدری فی مناقب ذی‌النون المصری / ۲۵۸.
٤. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۱۸۱.
٥. فوائح‌الجمال و فواتح‌الجلال / ۲۰۶.
٦. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۱۸۹.

۱۰ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: غم، شب مؤمن است و غم‌های بزرگ لیلةالقدر شیعه است.[۱]

ب: حزن، خیلی عجیب است؛ به دیگ زودپز که درش بسته است می‌ماند.[۲]

۱۱ـ احمد بن محمد شاذلی:

از نشانه‌های مردن دل، محزون نشدن است بر آنچه از کارهای خوب از دست می‌رود و پشیمان نشدن بر لغزش‌هایی که انجام می‌دهی.[۳]

۱۲ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

(در جواب کسی که گفت: از بی‌ایمانی رنج می‌برم.) همین رنج، امید است به نتیجه برسد.»[٤]

---

۱. مصباح‌الهدی / ۵۷.

۲. مصباح‌الهدی / ۳۰۳.

۳. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۵۸.

٤. سیری در آفاق / ۳۰۲.

حضور قلب و توجّه

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: نماز باید جاندار باشد و سالک وقتی نماز می‌خواند باید متحوّل گشته و حال اقبال به آخرت و ادبار از دنیا در او زنده شود. اگر چنین نباشد معلوم می‌شود نماز او مورد قبول درگاه حضرت حقّ نیست و ناقص است؛ بنابراین در انتخاب مکان نماز و کیفیت آن باید اوّل به حال خود توجّه کند و هرجا بیشتر حال و توجّه داشت همان را انتخاب نماید. نماز بدون حضور قلب، پوسته‌ای بدون حقیقت بیش نیست.[۱]

ب: حضور قلب در نماز واجب و لازم است. انسان اگر حضور قلب نداشته باشد به آن مقداری که حضور قلب ندارد، نمازش بالا نمی‌رود.[۲]

ج: «وَ أَکثِرْ ذِکرِی فِی الْخَلَوَات، در خلوات، ذکر مرا زیاد کن.»[۳] چون در حال غیرخلوت، آن ذکر خدا در قلب انسان اثر می‌گذارد، آن پدیده‌های خارجی هم اثر می‌گذارد...

انسان باید در خلوت کار کند و لذا حضور قلب در خلوت حاصل می‌شود.

اگر انسان مدّتی مدید تمرین کرد و در خلوت به ذکر خدا مشغول شد، حالی پیدا می‌کند که دیگر برای او خلوت و جلوت تفاوتی ندارد امّا بالأخره مدتی عبادت در خلوت، لازم است.[٤]

د: مؤمن در حال نماز باید توجّهش به طور کامل به خداوند باشد و نباید به الفاظ و قواعد تجویدی التفات کند که از حضور قلب بازمانَد و راه آن این است که قبل از نماز قواعد تجویدی را به شکل کامل بیاموزد و برای خود ملکه کند که در حالت نماز، بدون آنکه از توجّهش کاسته گردد، همه را مراعات نماید.[۵]

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۳۳۷.

۲. آیین رستگاری / ۱۶۲.

۳. کافی، ج ۲ / ۵۰۲.

٤. متن بیانات اخلاقی / ۱۲۴.

۵. نور مجرد، ج ۲ / ۳۳۱.

۵: اگر انسان هزار سال هم از اعمال ظاهری انجام بدهد، ولی توأم با حقیقت نباشد، دست انسان را نمی‌گیرد؛ مثل اینکه انسان یک گردو بردارد و بدون اینکه از مغز و خاصیتش استفاده کند، از پوستش استفاده کند، از قشر استفاده کند...

انسان باید برخیزد نماز بخواند، بدنش را حرکت بدهد رو به قبله، رکوع و سجود بکند با آن معنا، با آن حقیقت، که هم با بدن متوجّه کعبه خدا شده و بدنش تعطیل نشده، و هم با مثال و قوّه ادراکش، و هم با قلبش متوجّه خدا بشود؛ تمام شراشر انسان، برای خدا نماز بخواند؛ این نماز، نماز کامل است، این حرم است.[۱]

۲ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

عبادت وقتی روی نفس تأثیر مطلوب می‌گذارد که با حضور قلب انجام گیرد. حضور قلب نیز با پراکندگی افکار میسر نیست. به این لحاظ، فکر جمع، شرطی بسیار مهم و اساسی برای حضور قلب می‌باشد. از طرف دیگر یکی از آثار عبادت صحیح، رفع پراکندگی افکار و جمع شدن فکر است. بنابراین فکر جمع، از یک سو شرط حضور قلب و از سوی دیگر نتیجه آن است.

راه‌هایی که از سوی بزرگان برای جمع شدن فکر پیشنهاد شده است عمدتاً به منظور تحصیل شرط حضور قلب می‌باشد و الاّ به خودی خود، قرب‌آور نیست.[۲]

۳ـ ملّا حسینقلی همدانی:

سعی کن که عمل و ذکرت به محض زبان نباشد و با حضور قلب باشد که عمل بی‌حضور، اصلاح قلب نمی‌کند، اگرچه ثواب کمی دارد.[۳]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

---

۱. آیین رستگاری / ۱۱۲.

۲. سفینة‌الصادقین / ۳۲۴.

۳. تذکرة‌المتقین / ۲۱۱.

الف: (در جواب این سؤال که: چگونه در نماز حضور قلب بیابم؟): زیاد سخن نگویید. پرگو نباشید.[۱]

ب: هیچ شکی نیست در اینکه روح و مغز عبادت بنده عبارت است از: همان بندگی درونی او، و حالاتی که در قلب نسبت به معبود دارد که اگر آن نباشد، عبادتش روح نداشته و اصلاً عبادت بشمار نمی‌رود.[۲]

ج: زمانی که انسان پروردگارش را مشاهده می‌کند، او را می‌شناسد و نفس خود را هم می‌شناسد و هر چیزی را توسّط خدا می‌شناسد و در همین موقع است که آن توجّه عبادی در موقعیت خود قرارمی‌گیرد و محلّ و مقام خود را می‌یابد، زیرا بدون این مشاهده، تمام توجّهات ما به سوی خدا جز یک تصوّر ذهنی از او چیزی نخواهد بود و این مفهوم تصوّر شده و صورت ذهنی و همچنین مصداق محدودی که برای آن پنداشته شده غیر خداوند سبحان خواهد بود؛ پس معبود اینچنین، مقصود حقیقی نخواهد بود.

و این وضعیت عبادت علماءِ الهی غیرعارف است...

و این برخلاف عبادت عارفان مخلص الهی است، پس همانا عارفان در عبادتشان به مفهوم توجّه می‌کنند و نه به مصداقِ مفهوم بلکه فقط به پروردگارشان متوجّه می‌شوند.[۳]

۵ـ امام خمینی:

الف: کسانی که با دعا مخالفند نمی‌فهمند دعا یعنی چه. تأثیر دعا را در نفوس نمی‌دانند. نمی‌دانند که همه خیرات و برکات از همان دعاخوان‌هاست.

همین‌ها هم که به طور ضعیف دعا می‌خوانند و ذکر خدا می‌گویند، به اندازه همان مقدار تأثیری که در آنهاست، طوطی‌وار هم هست، لکن درشان تأثیر کرده و بهتر از آنهایند که تارک دعا هستند.

---

۱. ز مهر افروخته / ۸۸.

۲. ترجمه المیزان، ج ۱ / ۵۰۷.

۳. طریق عرفان / ۹۵.

نمازخوان و لو اینکه یک مرتبه نازله‌ای را دارد، از آن نمازنخوان بهتر است، مهذب‌تر است. این دزدی نمی‌کند. پرونده‌های جنایت را شما بررسی کنید، ببینید چقدرش مال طلبه است، چقدرش مال غیرطلبه است، چند تا ملّا پرونده دزدی یا شرب خمر یا فرض کن جهات دیگر داشته؛ البته اشخاص قاچاق هم در این طایفه هستند. اما آنها نه اهل نمازند، نه اهل چیزهای دیگرند؛ صورت قرارداده‌اند این را برای استفاده؛ اما همین دعاخوان‌ها و همین کسانی که به ظواهر اسلام عمل می‌کنند، اینها پرونده‌های جنایتشان نسبت به دیگران، هیچ و یا کم است. در نظم این عالم، همین‌ها دخالت دارند.[1]

ب: با قرآن، این بزرگ‌کتاب معرفت آشنا شو، اگرچه با قرائت آن، و راهی از آن به سوی محبوب باز کن و تصور نکن که قرائت بدون معرفت اثری ندارد که این وسوسه شیطان است. آخر، این کتاب از طرف محبوب است برای تو و برای همه کس و نامه محبوب، محبوب است اگرچه عاشق و محبّ، مفاد آن را نداند و با این انگیزه، حبّ محبوب که کمال مطلوب است به سراغت آید و شاید دستت گیرد.[2]

ج: زبان که ذکر الهی را تکرار کرد، کم‌کم زبان قلب هم باز می‌شود و آن نیز متذکر می‌شود، چنانچه از تذکر قلب، زبان نیز متذکر می‌شود و این فایده حاصل نشود در عبادات و این نتیجه گرفته نشود، مگر آنکه وقت عبادت و دعا و ذکر، قلب حاضر باشد، که با غفلت و نسیان قلب به هیچ وجه اعمال خیریه را در روح تأثیری نیست و از این جهت می‌بینیم که از عبادات پنجاه سال یا بیشتر، در قلب ما به هیچ وجه اثری پیدا نشده، بلکه به ملکات فاسده ما هر روز افزوده شده و این صلاة که ناهی از فحشا و منکر است و معراج مؤمن و مقرب متقی است، ما را به جایی نرسانده و مقام صفایی برای ما از آن حاصل نیامده.

شیخ عارف کامل، شاه‌آبادی «رُوحِی‌فِدَاهُ» می‌فرمود: «باید انسان در وقت ذکر، مثل کسی باشد که کلام، دهن طفل می‌گذارد و تلقین او می‌کند برای اینکه او را به زبان بیاورد و همین‌طور انسان باید ذکر را تلقین قلب کند، و مادامی‌که انسان با زبان ذکر می‌گوید و مشغول تعلیم قلب است، ظاهر به باطن مدد می‌کند، همینکه زبان طفل قلب باز شد، از باطن به ظاهر

---

۱. تفسیر سوره حمد / ۱۴۸.

۲. سیره آفتاب / ۴۲.

مدد می‌شود، چنانچه در تلقین طفل نیز چنین است؛ مادامی‌که انسان کلام، دهن او می‌گذارد او را مدد می‌کند، همینکه او آن کلام را به زبان اجرا کرد، نشاطی در انسان تولید می‌شود که خستگی سابق را برطرف می‌کند. پس در اول، از معلم به او مدد می‌شود و در آخر، از او به معلم کمک و مدد می‌شود.»

انسان اگر مدتی مواظبت کند در نماز و اذکار و ادعیه به این ترتیب، البته برای نفس عادی می‌شود و اعمال عبادی هم مثل اعمال عادیه می‌شود که در حضور قلب در آنها محتاج به رویّه نیست، بلکه مثل امور طبیعیه عادیه می‌شود.[۱]

د: از اموری که انسان را اعانت[۲] کامل کند بر تحصیل حضور قلب، مراقبه از وقت نماز است که عهد معهود و میعاد موعود حقّ است و شخص سالک إلی‌اللّٰه و مجاهد فی سبیل‌اللّٰه اگر نتوانست تمام اوقات خود را به حقّ دهد، لاأقلّ این پنج وقت را که حقّ تعالی به او وقت داده و دعوت برای ملاقات فرموده، باید مراقبت کند و از حقّ تعالی به جان و دل تشکر کند که او را اجازه ورود در مناجات داده و بار خدمت در مجلس انس و محفل قدس داده. پس، از آن، غفلت نکند و از وعده‌گاه حقّ تخلف نورزد، شاید مواظبت بر اوقات و مراقبت از میعاد ملاقات، که در اول امر، بی‌مغز و صوری است، به توفیق حقّ و دستگیری آن ذات مقدس «جَلَّ‌شَأْنُهُ» حقیقت پیدا کند و با مغز شود، آن وقت به لذت مناجات و انس با محبوب نائل شود و سرّ حقیقی عبادت را دریابد.[۳]

ه: فراغت برای عبادت، حاصل شود به فراغت وقت برای آن و فراغت قلب، و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب، بدون آن تحقق پیدا نکند و عبادت بی‌حضور قلب، قیمتی ندارد.[٤]

و: آنچه باعث حضور قلب شود دو امر است: یکی فراغت وقت و قلب، و دیگر اهمیت عبادت را به قلب فهماندن.[۵]

---

۱. سرّالصلاة / ۲۹.

۲. کمک.

۳. سرّالصلاة / ۶۴.

٤. شرح چهل حدیث / ۴۲۶.

۵. شرح چهل حدیث / ۴۲۶.

ز: حضور قلب است که روح عبادت و حقیقت آن بسته به آن است و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول درگاه حق تعالی نشود.[۱]

ح: حضور قلب در عبادات، قلب و روح عبادات است و نورانیت و مراتب کمال آن بسته است به حضور قلب.[۲]

ط: طریق عمده رام نمودن قوه خیال و واهمه عمل نمودن به خلاف است و آن چنان است که انسان در وقت نماز، خود را مهیا کند که حفظ خیال در نماز کند و آن را حبس در عمل نماید و به مجرد اینکه بخواهد از چنگ انسان فرار کند آن را استرجاع[۳] نماید و در هریک از حرکات و سکنات و اذکار و اعمال نماز ملتفت حال آن باشد و از حال آن تفتیش نماید و نگذارد سرخود باشد و این در اول امر کاری صعب به نظر می‌آید، ولی پس از مدتی عمل و دقت و علاج حتماً رام می‌شود و ارتیاض[٤] پیدا می‌کند. شما متوقع نباشید که در اول امر بتوانید در تمام نماز حفظ طائر[۵] خیال کنید، البته این امری است نشدنی و محال، و شاید آنها که مدعی استحاله[٦] شدند این توقع را داشتند، ولی این امر باید با کمال تدریج و تأنّی و صبر و توانی[۷] انجام بگیرد. ممکن است در ابتدای امر در عُشر[۸] نماز یا کمتر آن حبس خیال شده، حضور قلب حاصل شود و کم‌کم انسان اگر در فکر باشد و خود را محتاج به آن ببیند، نتیجه بیشتر حاصل کند و اندک‌اندک غلبه بر شیطان وهم و طائر خیال پیدا کند که در بیشتر نماز زمام اختیار آنها را در دست گیرد و هیچگاه نباید انسان مأیوس شود، که یأس سرچشمه همه سستی‌ها و ناتوانی‌ها است و برق امید، انسان را به کمال سعادت خویش می‌رساند.[۹]

---

۱. شرح چهل حدیث / ۴۳۰.

۲. شرح چهل حدیث / ۴۳۳.

۳. برگرداندن.

٤. ریاضت، تربیت.

۵. پرنده.

٦. محال بودن حضور قلب.

۷. آرامش و کندی.

۸. یک دهم.

۹. آداب‌الصلاة / ۴۴.

ی: کلید گنجینه اعمال و باب‌الأبواب همه سعادات حضور قلب است که با آن فتح باب سعادت بر انسان می‌شود و بدون آن جمیع عبادات از درجه اعتبار ساقط می‌شود.[۱]

ک: در روایات شریفه وارد است که: «قبولی اعمال به قدر اقبال قلب است»، با همه وصف، ذکر لسانی نیز محبوب و مطلوب است و انسان را بالاخره به حقیقت می‌رساند، لهذا در اخبار و آثار از ذکر لسانی مدح عظیم شده، و کمتر بابی مثل باب «ذکر» کثیرالحدیث است. و در آیات شریفه کتاب کریم نیز بسیار از آن مدح شده، گرچه غالب آنها نازل شده بر ذکر قلبی یا ذکر با روح است، ولی تذکر حق در هر مرتبه محبوب است.[۲]

۶ـ آقا محمد بیدآبادی:

الف: سالک طریق قویم[۳] و ناهج[٤] صراط مستقیم را اشتغال به هیچ عبادت از عبادات قلبیه و مداومت بر هیچ طاعت از طاعات جنانیه[٥] و لسانیه و ارکانیه، بدون حضور قلب، نافع نیست.[٦]

ب: تا زمانی که شوق و میل باطنی به زیارت و دعا داری در حرم باش و زمانی که میل تو به سستی گرائید بلافاصله از حرم خارج شو که ذکر نگفتن بهتر است از ذکری که با غفلت و بی‌توجهی به محتوای ذکر همراه باشد.[۷]

۷ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

الف: آن نمازی که قطعاً سبب دوری بنده از خدا می‌شود نمازی است که جمیع اجزائش از جمیع مراتب روح، خالی باشد و اینچنین نمازی در میان معتقدین به نماز خیلی کم است حتی عوام، زیرا نماز آنها هم اگر از روی اعتقاد باشد نه به خاطر ریا، لامحاله همان اولین لحظه‌ای

---

۱. آداب‌الصلاة / ۴۱.
۲. شرح چهل حدیث / ۲۹۳.
۳. محکم و استوار.
٤. رونده.
٥. قلبی.
٦. تذکرةالسالکین / ۲۰۳.
۷. تذکرةالسالکین / ۸۹.

که می‌خواهند وارد نماز شوند توجهی دارند و این خود همان روح نماز است و چنین نیست که تمام اجزاء نمازشان فاقد جمیع مراتب حضور باشد و لو در ظاهر قلب یا باطن آن، زیرا برای حضور مراتبی است و در انجام اعمال گاهی می‌شود که قلب به تمام حقیقت و سرّ و ظاهر و باطنش حضور دارد و گاهی ظاهر قلب نزد چیزی است و باطن آن به امر دیگری مشغول است و گاهی باطنش نزد چیزی است و ظاهرش در پی فکر دیگری است پس نمی‌شود که کسی کاری را انجام دهد و فاقد جمیع مراتب حضور باشد و چنین عملی مگر از شخص خواب و یا ساهی[1] و امثال اینها سر بزند.

و اگر نماز از جمیع جهات فاقد روح بود و هیچ‌یک از مراتب روح نماز را دارا نبود، این نماز در بازداشتن انسان از فحشاء و منکرات هم هیچ اثری نخواهد داشت؛ نه جزئی و نه کلی، ولی اگر بعضی از مراتب روح را با خود داشت لامحاله به همان اندازه اثر خواهد گذاشت.

این مطلب هم باید دانسته شود که چنین نیست که هر نمازی هر اندازه کم هم که از مراتب روح را دارا باشد مقبول پیشگاه الهی و مرفوع به آسمان است، بلکه آنچه از بعضی از روایات فهمیده می‌شود نمازی مقبول است که لاأقلّ یک دهم آن با حضور قلب و اقبال به پیشگاه ذات باری تعالی انجام گرفته باشد که هرچه از آن نماز با این خصوصیات انجام گرفته باشد قبول می‌شود و اما نمازی که کمتر از یک دهم آن با حضور قلب باشد اصلاً بالا نمی‌رود، بنابراین از آنچه بیان شد این نتیجه بدست می‌آید که نمازی که از جمیع وجوه فاقد روح و از جمیع جهات بدون حضور قلب باشد این نماز ثمره‌ای جز دوری بنده از خدا نخواهد داشت و این نماز، نماز کسی است که برای ریا و یا از روی استهزاء و مسخره نماز بخواند و الا نمازی که یک دهم و یا بیشتر آن با حضور قلب انجام گیرد به همان اندازه مورد قبول واقع می‌شود.[2]

ب: مقصود از حضور قلب این است که قلب در هنگام نماز نزد نماز باشد نه مشغول به امر دیگری که او را از نماز غافل کند و همین مقدار که نمازگزار قلبش متوجه ظاهر احوال و اقوال نماز باشد در تحقق حضور قلب کافی است.

اما حضور قلب انواع و اقسام مختلفی دارد:

---

۱. کسی که سهوا کاری را انجام می‌دهد یا ترک می‌کند.

۲. اسرارالصلاة / ۱۷۶.

گاه می‌شود که قلب، متوجه وجهی از وجوه نماز می‌شود، مثل اینکه نمازگزار توجه به این امر پیدا کند که او در حضور خدا ایستاده است و همین احساس حضور در برابر ذات ذوالجلال، او را از حضور نزد هر فعل و قولی از افعال و اقوال نماز بازمی‌دارد.

گاه می‌شود که انسان مقید و مشغول به تصحیح اداء حروف از مخرج آن و یا اداء کلمات به لحن عربی است.

گاهی مواظب این است که صورت افعال را صحیح بجای آورد.

و گاهی فکرش متوجه معنائی از افعال و اقوال نماز می‌شود، مثل اینکه در معنای تکبیر یا قیام و یا رکوع و یا غیر اینها به فکر فرومی‌رود و اشتغال به این فکر تا آخر نماز برایش باقی می‌ماند.

اما بهترین و کامل‌ترین نوع حضور قلب این است که قلب نمازگزار در مقابل هر فعلی از افعال و هر قولی از اقوال نماز متوجه همان فعل و قول باشد و مراعات حضور پروردگارش را بنماید و متوجه باشد که این اعمال را در حضور او دارد می‌کند و تأمل و تفکر درباره جزئی از اجزاء نماز او را از توجه به آن جزء از نماز که مشغول انجام آن است بازندارد و در هنگام انجام هر عملی یا اداء هر ذکری به فکر مخصوص به آن عمل و یا ذکر مشغول باشد و بداند که در آن لحظه، انجام آن جزء از نماز و اداء آن ذکر از او خواسته شده و از خدا بخواهد تا او را کمک کند که آن جزء را همان‌گونه که از او خواسته شده انجام دهد.

کسی را که محبت دنیا تا اعماق قلب و حقیقت و سرّ وجودش ریشه دوانیده، مسکّن‌هائی که برای رفع شهوت‌ها و محبت‌های ضعیف که تنها بر حواشی قلب اثر گذاشته نافع است، سودی نمی‌بخشد، زیرا او هرچه که بخواهد قلب را به حضور در نماز و تفکر در افعال و اقوال آن وادارد، شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی‌اش او را به طرف خود می‌کشند و برای تحصیل و دستیابی به آن خواسته‌های نفسانی و رفع موانعی که در این راه قرارگرفته او را به خود مشغول می‌گردانند، پس پیوسته او قلبش را متوجه نماز می‌سازد و شهوات، او را به طرف خود می‌کشند تا اینکه نمازش به پایان رسد و تمام نماز در کشاکش بین او و شهوات و خواسته‌های نفسانی‌اش سپری شده است، در نتیجه شیطان بر او غالب گشته است و مثَل این، مثَل کسی است که زیر درختی نشسته و می‌خواهد درباره موضوعی خاص به تفکر بپردازد، تا بخواهد فکرش متوجه آن موضوع شود، صدای گنجشک‌هائی که بر آن درخت نشسته‌اند فکر او را مشوش می‌کنند، او

با چوبی آنها را دور می‌سازد و باز دوباره تا می‌خواهد به فکر فرورود گنجشک‌ها بازمی‌گردند و او باز آنها را با چوب می‌راند و پیوسته وقتش در این کار می‌گذرد. چنین کسی را باید گفت که: این مشغله، تو را از آن کار اصلی بازمی‌دارد و تنها راه خلاصی از آن، این است که درخت را قطع کنی.

شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی هم همین‌گونه است، آنگاه که قوی شد و در تمام وجود ریشه دوانید و شاخه‌هایش بسیار گشت، افکار و خواطر را از وجوه مختلفی به خود جذب می‌کند، همچنانکه درختان بزرگ، گنجشک‌ها را به طرف خود می‌کشند و این شهوت‌ها به منزله مغناطیس افکار پست و خاطره‌های زشت است و اصل این درخت، محبت دنیا است و لذا آن حکیم الهی فرمود: «محبت دنیا رأس و منشأ هر خطا و گناهی است.»

پس آن کس که باطنش بر محبت دنیا سرشته شد و در پی کسب زینت‌های دنیائی برآمد و همّش پیوسته در پی تحصیل آن و اشتغال به حفظ و تکمیل آن است آنهم نه به حد ضرورت بلکه به خاطر محبت و لذت ـ که دنیای مذموم هم همین دنیا است که آدمی را از ذکر و یاد خدا مانع شود نه آنچه که برای ادامه زندگی ضروری است ـ چنین کسی نباید طمع داشته باشد که طعم محبت خدا را بچشد و لذت مناجات با او را آنچنان که زاهدان در دنیا در نماز و دیگر عبادات و طاعات خود می‌چشند دریابد، زیرا آن کس که به دنیا خوشحال شود به خدا و به مناجات او خوشحال و مسرور نخواهد شد و همت آدمی متوجه چیزی است که روشنی چشم او در آن باشد، اگر در دنیا باشد همتش هم در پی او است و اگر در نماز باشد همتش متوجه او خواهد بود و علاج کامل، این است.

و لکن آنچه را که ممکن است و میسور، نباید به خاطر آنچه که دشوار و سخت است ترک نمود و افراد ضعیف و عاجز امثال ما نباید به خاطر اینکه نمی‌توانیم به یکباره ریشه شهوت‌ها و خواسته‌های نفسانی را از عمق وجود خود برکنیم، مجاهده با نفس را به یکباره ترک گوئیم، بلکه سزاوار است که به هر اندازه که ممکن است در هنگام نماز قلب را متوجه نماز سازیم و آنچه که باعث اشتغال قلب به غیرخدا می‌شود را تا حد امکان، کم نمائیم.[۱]

---

۱. اسرارالصلاة / ۱۸۶.

ج: واقعاً که این بیماری {هجوم خواطر و عدم حضور قلب} و درمانش بسیار سخت و مشکل است، زیرا خطورات، ملازم با علائق و وابستگی‌های دنیائی است و بعضی از این امور برای ادامه زندگی انسان ضروری است و ترکش جایز نیست و همین علائق و وابستگی‌هائی که برای حفظ نفس و نوع،[1] از اعراض و امراض ـ که ملازم با عالم طبیعت است ـ ضروری است، همین‌ها است که شدت می‌یابد و انسان را به انحراف می‌کشاند و به همین خاطر است که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن خلاصی داشته باشد و در رفع آن مجاهده‌ای بس بزرگ لازم است و باید واقعاً به خدا پناه برد و اضطرار خود را در مقابل رفع این مشکل بر او عرضه داشت تا اینکه او با اسباب غیبیه و تابش سلطان معرفت بر قلب، این مشکل را حل کند و خواطر و اشتغالات دنیائی را از دل آدمی دفع نماید به گونه‌ای که قلبش تنها متوجه خدا باشد و هرآنچه را که غیر او است فراموش نماید و حتی خودش را از یاد ببرد.[2]

د: ای فقیر! در مورد دعایی که بدون حضور قلب می‌خوانی، انصاف بده. آیا دوست داری در حالی که خدا می‌بیند که زبانت او را خوانده و دلت با دنیا سخن می‌گوید، دعایت به خداوند برسد؟ دنیایی که درباره آن آمده است که: دشمن خدا و دوستان اوست و می‌خواهد با شکوفه‌های فانی‌اش تو را از خداوند دور نماید. آیا عاقل می‌تواند مصیبتی بزرگ‌تر از این را تصور کند؟[3]

۸ـ آیت‌اللّه میرزا حسن مصطفوی:

این الفاظ دعا و زیارت، مقدمه اتصال و رابطه است، لذا وقتی اتصال برقرار شود، زبان بند می‌آید. فقط باید از راه باطن سخن گفت و آنطور که مناسب حال زائر باشد از ناحیه مزور[4] به او مرحمت می‌شود.[5]

---

۱. نوع انسان، هم‌نوعان.

۲. اسرارالصلاة / ۱۹۴.

۳. المراقبات / ۳۰۵.

٤. شخص زیارت‌شده مثل امام معصوم یا امامزادگان.

۵. خرمن معرفت / ۶۰.

۹ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: (در جواب این سؤال که: چه کنیم تا در نماز حضور قلب داشته باشیم؟): در روایات هست که انسان یک سوم نمازش را در حال توجه به خداوند می‌خواند و دو سوم آن را بی‌توجه است، اما با خواندن نوافل ـ که آن همه شرایط تقدم و تأخر و امثال آن دارد ـ آن دو سوم جبران می‌شود.

اما قدر مسلم این است که یک لحظه در نماز، انسان کاملاً متوجه خداوند می‌شود؛ یعنی تردیدی در آن نیست که بالأخره انسان در طول نماز یک لحظه را حضور قلب دارد. حرف ما این است که اگر آن لحظه اتفاق افتاد، اختیاراً روی برنگرداند و از آن حالت به صورت اختیاری خارج نشود. اگر بدون اختیار و سهواً از آن حال توجه خارج شود مانعی ندارد، اما عمداً و اختیاراً نباید خود را از آن حالت خارج کند.

انسان اگر چنین کند حضور قلب کامل پیدا می‌کند و این سرّی دارد و دلیلی دارد که گفتنی نیست! و باید آن حال برای انسان پیش بیاید و انسان حال توجه را ادامه دهد تا بفهمد؛ یعنی دلیل این حرف در همان حال برای انسان روشن می‌شود![۱]

ب: (در جواب این سؤال که: چه کنیم در نماز، حضور قلب داشته باشیم؟) وقتی وارد نماز می‌شوید هنگام خواندن حمد و سوره به معنای آن توجه کنید تا ارتباط حفظ شود.[۲]

ج: (در جواب این سؤال که: در هنگام نماز چگونه می‌توانیم حضور قلب را در خودمان به وجود بیاوریم؟): یکی از عوامل حضور قلب این است که در تمام بیست و چهار ساعت باید حواسّ (باصره، سامعه و...) خود را کنترل کنیم، زیرا برای تحصیل حضور قلب باید مقدماتی را فراهم کرد. باید در طول روز گوش، چشم و همچنین سایر اعضاء و جوارح خود را کنترل کنیم و این یکی از عوامل تحصیل حضور قلب می‌باشد.[۳]

د: (در جواب این سؤال که: راه رسیدن به حضور قلب در نماز چیست؟) دو کار در کنار هم:

۱ـ نمازگزار به وسوسه‌های شیطانی که غیراختیاری پیش می‌آید، کاری نداشته باشد.

---

۱. حدیث دلتنگی / ۲۱۲.

۲. برگی از دفتر آفتاب / ۱۳۲.

۳. برگی از دفتر آفتاب / ۱۳۲.

۲ـ هر وقت در نمازش توجه پیدا کرد، اختیاراً به غیر خدا توجه نکند.
شیطان می‌خواهد اختیاراً انسان را متوجه غیر خدا کند. وقتی دید که در حال اختیار، به غیر خدا توجه نمی‌کند، او را رها می‌کند.[۱]

ه: (در جواب این سؤال که: حضور قلب چگونه حاصل می‌شود؟): اگر مقصود، حضور قلب است، با نوافل و عبادات مستحبه تحصیل می‌شود و از آن جمله، تبدیل فرادی به جماعت است. و تحصیل حضور قلب به این می‌شود که در اوقات غفلت {برای کسب حضور قلب،} به خودش فشار نیاورد و در اوقات حضور، اختیارا آن را از دست ندهد.[۲]

۱۰ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:
(در جواب درخواست کسی برای تمرکز فکر در نماز) نوافل را ترک مکن و حیوانی کم بخور.[۳]

۱۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی آملی:
الف: چقدر فرق است بین توبه قلب و گفتن استغفار به زبان، ولو اینکه گفتار این ذکر هم، بسیار نافع است، لکن یک مرتبه با زبان دل توبه کردن، بهتر است از صدها هزار استغفار به زبان، بی‌توجه قلب. باید کاری کرد که دل و زبان یکی شود.[٤]

ب: نماز بی‌روح؛ یعنی بی‌توجه و بی‌التفات به حق، تنها کاری را که می‌کند تکلیف را از گردن صاحبش ساقط می‌نماید، لکن مقام و منزلتی را در نزد خدا دارا نخواهد شد.[٥]

۱۲ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:
(در جواب این سؤال که: برای اینکه در نماز توجه و حضور قلب داشته باشیم چه باید کرد؟): باید إن شاء اللّه با اطاعت خدا کم‌کم جهات ایمانی برای شما روشن شود؛ یعنی وجدان کنید

---

۱. زمزم عرفان / ۸۰.
۲. به سوی محبوب / ۶۲.
۳. در کوی بی‌نشان‌ها / ۷۷.
٤. در جستجوی استاد / ۱۱۹.
٥. در جستجوی استاد / ۱۲۴.

که خدایی هست، نه اینکه فقط بشنوید. شنیدنِ تنها، چندان فایده‌ای ندارد. اینکه آدم مطالب را بفهمد، غیر از شنیدن است.[۱]

۱۳ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

الف: (در جواب این سؤال که: نماز بی‌توجه گرچه کامل نیست، اما آیا در صفحه اعمال، درج می‌شود؟): در صحیفه اعمال به نحو نماز معمولی و رفع تکلیف نوشته می‌گردد.[۲]

ب: (در جواب این سؤال که: آیا خلسه[۳] برای سالکین لازم است؟): بعضی اساتید عرفان دارای خلسه‌های طولانی بودند و بهتر آن است که چشم بسته باشد و در جای خلوت نشسته و افکار از همه جا به دور و فقط به حق مشغول باشد؛ و لازمه‌اش آن است که از هر نوع تعیّن و تقیّد ذهن را خالی کند.[٤]

۱۴ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:

همه ارباب صنایع و حرفه‌ها و اهل لذات و معاملات و عادات، اعمال خود را با حضور قلب انجام می‌دهند به جهت آنکه قلب، دارای محبوب است و لذا متوجه به محبوب خواهد بود و فقط اهل عبادت محروم از قلبند! با آنکه اُسِّ و اساس پرستش و ستایش بر حضور است و حقیقتاً تمام عاملین به اعمال خود، اخطار می‌کنند به اهل عبادت که: ما عملی نکرده‌ایم مگر به حضور قلب، آیا شما در تمام عمر عبادت کرده‌اید به حضور قلب یا نه؟[۵]

۱۵ـ بهاءالدین محمد (شیخ بهایی):

از بیم جرأت بر کذب و نفاق در نماز، بعد از تکبیرةالإحرام، دعای: «إِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنِیفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ؛ من از روی اخلاص، پاک‌دلانه روی خود

---

۱. سلوک معنوی / ۱۲۰.

۲. آفتاب خوبان / ۱۰۶.

۳. [یعنی در خود فرورفتن و خالی کردن ذهن از هر چیز غیر حق.]

٤. آفتاب خوبان / ۷۲.

۵. آسمانی / ۳۰.

را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم» نمی‌توانم بخوانم، زیراکه مراد از این وجه، روی دل است نه روی گِل؛ و جایی که حضور دل و جمعیّت خاطر حاصل نبود ادّعای آن به قرائت، افتراء و بهتان بر خود بستن است.[۱]

۱۶ـ سید عبدالقادر گیلانی:

بازکردن زبان بدون همراهی قلب یک قدم هم تو را به خداوند نزدیک نمی‌کند. حرکت، حرکت قلب است. قرب، قرب باطن است.[۲]

۱۷ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

اینکه اشخاصی برای تهجد بلند می‌شوند، اما تمام صفحه دل و فکرشان مشغول است، این به درد نمی‌خورد. اینها دورند. پروردگار اینها را در یک مرتبه پایین بیدار کرده است.[۳]

۱۸ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی:

«اعبد اللّه کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یریک؛ خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند.»

سالک همواره باید در باطن، حالش چنین باشد که گویا در خدمت مولای خود ایستاده و او ملتفت به این است و در این خبر شریف نکته‌ای هست و آن اینست که:... در مقام عبادت، لازم نیست که انسان تصور خدای خود بکند، یا بداند که او چیست، تا محتاج به واسطه شود از مخلوقات،[٤] چنانکه بعضی از جهال صوفیه می‌گویند، بلکه همین قدر بداند که او جل شأنه حاضر است و ناظر همیشه، بس است از برای توجه به او، هرچند نداند که او (خداوند متعال) کیست و چیست.[٥]

---

۱. رسائل فارسی ادهم خلخالی / ۳۰۷.

۲. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۴۰.

۳. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۱۷۶.

٤. ظاهراً منظورشان از مخلوقات، همان تصورات ذهنی است که زائده و مخلوق ذهن انسان است.

٥. تذکرةالمتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا / ۱۷.

۱۹ـ سید احمد کربلایی:
اهم از همه امور اینکه سالک در تمام اوقات، در روز و شب و در حال خواب و بیداری و در همه احوال و در جمیع حرکات و سکنات، حضرت حق «جلّ و علا» را حاضر و ناظر دانسته، به قسمی که اگر ممکن باشد، آنی و طرفةالعینی از حضور آن حضرت «جلّ سلطانه» غافل نشود.[۱]

۲۰ـ سعید بن یزید تمیمی: از أبو حزیمه شنیدم که گفت: «توجّه به سوی خداوند با دل‌ها، رساننده‌تر است {به خداوند} از حرکت نماز و روزه و امثال آنها.»[۲،۳]

۲۱ـ احمد بن عطاءاللّه سکندری:
از عملی که درش حضور قلب نیست مأیوس مشو. چه بسا عملی که نتیجه نقد {مثل لذت عبادت و یا حضور قلب} ندارد، اما مورد قبول واقع شود.[٤]

۲۲ـ ملّا محسن فیض کاشانی:

الف: گر در دل تو بود حضوری — در وی فکند خدای نوری
خود روح نماز، آن حضور است — در جان تو زآن حضور نور است
گر نیست ترا در آن حضوری — رورو که تو از خدای دوری[۵]

ب: در سر تو خیال دور داری — در دل تو کجا حضور داری
افکار و وساوس و خیالات — بُرد از تو حلاوت مناجات[٦]

---

۱. تذکرةالمتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا / ۱۵۹.
۲. منظور نماز و روزه و اعمال مستحبی است و الّا هیچ چیز جای واجبات الهی را نمی‌گیرد.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۲۰۷.
٤. غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة / ۲۶۱.
۵. دیوان فیض کاشانی، ج۴ / ۲۴۰.
٦. دیوان فیض کاشانی، ج۴ / ۲۴۲.

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): یک روز یک بازاری خدمتشان آمد و گفت: «یک تیرگی در من ایجاد شده است که نمی‌توانم نمازم را با توجه بخوانم.»

فرمودند: «برای این است که در فلان معامله‌ای که کردی دروغ گفتی! برو استغفار کن و آن را جبران نما.»[۱]

۲ـ آقا سید هاشم حدّاد

آیت‌الله شهید مرتضی مطهّری: یکبار که خدمت آقا سید هاشم حدّاد بودم از من پرسیدند: «نماز را چگونه می‌خوانی؟»

عرض کردم: کاملاً به معانی کلمات و جملات آن توجه دارم!

فرمودند: «پس کی نماز می‌خوانی؟! در نماز توجّه‌ات به خدا باشد و بس! توجّه به معانی مکن!»[۲]

۳ـ آیت‌اللّه سید جمال‌الدین گلپایگانی

دکتر کیافر: من طبیب معالج مرحوم آیت‌اللّه گلپایگانی بودم و در دوران معالجه و در وقت عمل از ایشان کرامت‌ها و بزرگواری‌هایی را دیدم که هرگز تا آخر عمر فراموش نمی‌کنم.

از جمله آنکه: در وقت عمل، ما ایشان را بی‌هوش نکردیم و ایشان گفتند: «اصولاً بی‌هوشی لازم نیست» و برای ما ـ برای عمل پروستات که عمل مشکلی است ـ تخدیر موضعی[۳] به هیچ وجه کافی نیست، ولی ایشان جدّاً گفتند: «بی‌هوش نکنید و به تخدیر موضعی اکتفا کنید.»

ما هرچه گفتیم: تخدیر کافی نیست، فرمود: «من تحمّل می‌کنم، شما چه کار دارید؟!»

---

۱. سوخته / ۹۰.

۲. روح مجرد / ۱۶۱.

۳. بی‌حسیّ موضعی.

ما با تخدیر موضعی که ابداً کافی نبود، مشغول عمل شدیم و ایشان هم در ابتدای عمل به ذکر خاصّی مشغول شدند و چنان در عالَم خود فرورفتند و مشغول حال و ذکر خود بودند که تا آخر عمل ابداً درد و یا ناراحتی‌ای را احساس نکردند و این قضیه برای من بسیار مُعجِب و شگفت‌آور بود!

مرحوم گلپایگانی تا آخر عمل، به هوش، و مستغرق در ذکر بود به طوری که اگر او را قطعه‌قطعه می‌کردیم، توجّهی نداشت تا عمل تمام شد و او هم از حال و ذکر خود افتاد و او را به اتاق معمولی بخش آوردیم و در آنجا کم‌کم احساس درد می‌نمود.[1]

۴ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

یکی از ارادتمندان آیت‌اللّه بهاءالدینی: سال ۱۳۶۰ ش در محضر آقا بودم تا نماز را به امامت ایشان اقامه کنم و این در حالی بود که عصر آن روز درگیر مشکلات و گرفتاری‌هایی شده بودم و خاطری آشفته داشتم.

اذان را گفتند و هنگام نماز فرارسید. در صف اول ایستادم و تکبیرةالاحرام گفتم، امّا آنچنان ناراحت بودم که تمام فکر و حواسم بیرون از نماز بود و متوجه چگونگی نماز نشدم.

نماز تمام شد. لحظه‌ای بیش نگذشته بود که ایشان مرا صدا زدند.

اجابت کردم و سرم را نزدیک ایشان بردم. ناگاه فرمودند: «فلانی! این نماز نیست که ما می‌خوانیم!»

مقداری متحیّر شدم و به دنبال آن، سخنان آقا را تأیید کردم و عرض کردم: دعا بفرمایید توفیق نماز خواندن را پیدا کنم.

ایشان فرمود: «خود را باید اصلاح کرد.»[2]

۵ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۰۳.

۲. آیت بصیرت / ۵۶.

استاد عبدالقائم شوشتری: آیت‌اللّه یعقوبی هفته‌ای دو جلسه عصر دوشنبه و پنجشنبه شب در منزلشان در قم جلسه داشتند...

یک روز که فراموش نمی‌کنم در فصل زمستان بود، در منزل خودم فرادی نماز خواندم. حال عجیبی داشتم. نماز ظهرم با حضور قلب فوق‌العاده‌ای خوانده شد همراه با گریه مفّصل به طوری که بعد از نماز ظهر ضعف پیدا کردم.

همان شب که جلسه رفتم، بعد از تشریف بردن شاگردان دیگر، اینجانب ایستادم و می‌خواستم به ایشان بگویم: چرا با اینکه من آداب سلوک را مراعات می‌کنم، هنوز آدم نشده‌ام؟! می‌خواستم بگویم، ولی هنوز نگفته بودم که ایشان به بنده فرمودند: «شماها درست مراقبه نمی‌کنید. امروز از اذان صبح تا اذان مغرب کاملاً مراقبه را حفظ کردی، دیدی که نماز ظهر چه حالی پیدا کردی؟ اگر شما دائماً مراقبه را حفظ کنید، به مقصد می‌رسید.»[1]

۶ـ شیخ محمد شاذلی

شیخ محمد شاذلی: رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» را دیدم، گفتم: ثوابی که برای صلوات‌فرستنده بر توست، مخصوص جایی است که شخص حاضرالقلب باشد؟

فرمود: «خیر! بلکه برای صلوات‌فرستنده بر من از روی غفلت، مثل کوه‌ها ثواب است و ملائکه برای او دعا و استغفار می‌کنند، اما اگر قلبش حاضر باشد ثواب آن را جز خدا نمی‌داند.»[2]

۷ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی

محمدرضا خوشدل (خادم مسجد آیت‌اللّه شاه‌آبادی): مشغول اقامه نماز در شبستان بودیم، از بالای محراب از یک پنجره باز، ماری جلوی سجاده آقای شاه‌آبادی افتاد، جماعت پراکنده شد، اما ایشان نماز را ادامه دادند و مار بعد از نماز از آنجا دور شد و ایشان از شدت حضور قلب، متوجه مار نشدند.[3]

---

۱. خرمن معرفت / ۱۵۰.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۹۹.

۳. آسمانی / ۳۳.

۸ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

حجت‌الاسلام هادی قدس (از شاگردان آیت‌اللّه بهجت): روزی از آقا پرسیدم: آقا! چکار کنم در نمازم حضور قلب بیشتر داشته باشم؟

آقا ابتدا سر به پایین افکند، سپس سرش را بلند کرد و فرمود: «روغن چراغ کم است.»

من به نظر خودم از این جمله این معنی را فهمیدم که یعنی معرفت کم است و ایمان قلبی و باطنی ضعیف است، و گرنه ممکن نیست با شناخت کافی، قلب حاضر نباشد.[۱]

۹ـ آیت‌اللّه حسن صافی اصفهانی

یکی از نزدیکان آیت‌اللّه صافی اصفهانی: در زمان جنگ، وقتی مسجد جامع اصفهان مورد حمله هوایی قرارگرفت و قسمتی از مسجد تخریب شد، هنگام نماز جماعت بود.

در حالی که همه در وحشت و اضطراب بسر می‌بردند، بعد از نماز، آیت‌اللّه صافی فرمود: «چه شده؟ چه خبر است؟»

گویا ایشان در حال نماز (که در همان حال، حمله هوایی صورت گرفته بود) اصلاً متوجه صدای مهیب حمله هوایی نشده بود.[۲]

۱۰ـ جنید بغدادی

جنید بغدادی در میان مریدانش نشسته بود که آنان پرسیدند: «ای استاد! چه وقت خداوند «عَزَّوَجَلَّ» به بنده‌اش رو می‌کند.»

جنید از آنان رو برگرداند و جوابشان را نداد.

پس مریدان اصرار کردند.

جنید به آنان توجه کرد و گفت: «واعجباه! بنده در برابر پروردگارش بدون حال حضور بایستد و با چنین ایستادنی توقع توجه او را داشته باشد؟!»[۳]

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۱۳۲.

۲. صفای صافی / ۵۳.

۳. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۱۴۳.

حیوان بشری و حیوانیّات

کلام اللّه تعالی

ای داود! یاران خود را از پیروی شهوت‌ها بترسان، زیرا عقول دل‌هایی که به شهوت‌های دنیا وابسته است از من پوشیده و در حجاب است».[۱]

کلام حجج‌اللّه

۱ـ امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

هرکس نفسش را در لذّات و امیال نفسانی رها کند، بدبخت شده و {از رحمت خدا} دور می‌گردد.[۲]

۲ـ محمد بن علی الباقر «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»:

همه مردم چهارپا هستند الّا عده کمی از مؤمنان، و مؤمن غریب است.[۳]

سیره و احوال حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»

محمد بن علی الباقر «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ»: حلوائی برای امیرالمؤمنین آوردند و حضرت میل نفرمود، عرض کردند: «آن را حرام می‌دانید؟»

فرمود: «نه! امّا می‌ترسم دلم خواستار آن شود و به دنبالش بروم.»[٤]

کلام اولیاء‌اللّه

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۶۱.

۲. غررالحکم / ۳۰۵.

۳. بصائرالدرجات، ج ۱ / ۵۲۲.

٤. أمالی مفید / ۱۳۴. (ترجمه از: ترجمه امالی استاد ولی / ۱۴۸.)

۱ـ امام خمینی:

الف: امثال ماها که از حد حیوانیت تجاوز نکردیم، جز بهشت جسمانی و اداره بطن و فرج چیز دیگر نداریم و به آنهم با تفضل خدای تعالی امید است برسیم، لکن گمان نکنیم که سعادت منحصر به آن است و بهشت حق تعالی محصور به همین بهشت حیوانی است، بلکه برای حق تعالی عوالمی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و خطور در قلب هیچ‌کس نکرده و اهل محبّت الهیه و معرفت‌اللّه را اعتنائی به هیچ‌یک از بهشت‌ها نیست و توجّهی به عالم غیب و شهادت نمی‌باشد، و برای آنها جنّت لقاء[۱] است.[۲]

ب: کسانی که دعوت به صورت محض می‌کنند و مردم را از آداب باطنیه بازمی‌دارند و گویند: «شریعت را جز این صورت و قشر معنی و حقیقتی نیست»، شیاطین طریق إلی اللّه و خارهای راه انسانیتند...

اینها گمان کنند که حق تعالی این همه بسط بساط رحمت فرموده و با این همه تشریفات کتاب‌ها نازل فرموده و ملائکة‌اللّه معظم فروفرستاده و انبیاء عظام مأمور فرموده برای اداره کردن بطن و فرج، غایت معارفشان این است که بطن و فرج را در دنیا حفظ کن تا به شهوات آن در آخرت برسی. آنقدری که اهمیت به جماع پانصد ساله می‌دهند به توحید و نبوّات نمی‌دهند، و تمام معارف را مقدمه تعمیر بطن و فرج می‌دانند.[۳]

ج: ما یک ظاهری از انسان می‌بینیم که عبارت است از: همین حیوانی که هست. همین حیوان است و هیچ چیزی غیر از حیوان نیست؛ حیوانی بدتر از سایر حیوانات، لکن حیوانی است که این خاصیت را دارد، می‌شود برسد به انسانیّت، و به مراتب کمال و کمال مطلق، تا آنچه که در وهم ما نیاید آن شود.[٤]

د: همه بشر به رتبه تجرد عقلانی نمی‌رسند، بلکه نوع مردم در همان رتبه خیالیه باقی می‌مانند و حیوانی خیلی قوی در خیال می‌باشند، و اکثر نویدهای قرآن از قبیل زوجات و حور و سیب و گلابی برای این است که نوع مردم نمی‌توانند به آن دعوت اصلی برسند، گرچه امکان ذاتی

---

۱. ملاقات و وصال حضرت حق.

۲. آداب‌الصلاة / ۱۵۵.

۳. آداب‌الصلاة / ۱۵۴.

٤. تفسیر سوره حمد / ۱۶۲.

دارد ولیکن خیلی سخت است و لذا اگر به اینها وعده عالم غیب و قرب لقای پروردگار می‌دادند و جزایش را قرب الهی تعیین می‌کردند، فهم این معنی که قرب پروردگار چه لذتی دارد برای آنها ممکن نبود و این وعده هرگز تأثیری در آنها نمی‌کرد و لذا هم از این مقام و هم از مقام دیگر می‌ماندند، چون نوع مردم به طمع همین چیزها فرمان می‌برند و با همان رتبه خیالیه بارمی‌آیند و یک حیوان تربیت یافته می‌شوند و در حد خیال ـ که حد حیوانیت است ـ می‌مانند، پس برای نوع بشر همین رتبه حیوانی است ولیکن از حیوان‌های قابل تربیت می‌باشند، چون بعضی از حیوان‌ها هیچگاه تربیت قبول نمی‌کنند، مثل پلنگ و ببر که شاید تربیت نشوند، ولی بعضی مثل میمون قابلیت دارند به عادتی که صاحبش می‌دهد، عادت کنند و هر حرکتی که او کند اینها هم یاد بگیرند؛ انبیاء این نوع مردم را به گونه‌ای تربیت دادند، که با رتبه خیالیه تناسب دارد.[۱]

۵: یک دسته از مردم کسانی هستند که اگرچه در مراکز تمدن بوده و به دین و آخرتی هم قائلند، اما از مرتبه حیوانیت بیرون نرفته‌اند و در همان تجرد برزخی هستند، اینها گرچه از پیغمبران تبعیت می‌کنند، ولی به همان جنبه حیوانی نظر دارند و می‌خواهند از آتش برهَند و به لذات برسند، این دسته گرچه به واسطه عمل به دستور شریعت، به سعادتی که ظاهر شریعت خبر داده ـ یعنی «جَنّٰاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ؛ ایشان را باغ‌هایی خواهد بود که از زیر [درختان] آنها جوی‌ها روان است»[۲] گلابی، سیب، قصور و حور ـ می‌رسند، ولی این موجب نمی‌شود که آنها بالاتر از سعادت برزخی حیوانی داشته باشند، زیرا نمی‌توان گفت که: چون جماعتشان مثلاً پانصد سال طول می‌کشد، از حیوانات بالاتر هستند، بلکه فرورفتن آنها در حیوانیت بیشتر است... البته این دسته به کمال سعادت حیوانی می‌رسند، ولی به سعادت عقلانی نمی‌رسند، و چون اکثر مردم از این مرتبه بالاتر نمی‌روند و قرآن هم نوعاً صحبتش با اکثر مردم است، آنها را به اینگونه نعم و جنات وعده می‌دهد، اما با دسته‌ای که به غایت قلیل هستند، به ندرت و به نحو رمز وعده می‌دهد و می‌گوید: «يٰا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلىٰ

---

۱. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۵۰۳.

۲. [سوره آل عمران، ۱۹۸.]

رَبِّکِ رٰاضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبٰادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی»[۱] این «جَنَّتِی» با «جَنّٰاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ» خیلی فرق دارد.[۲]

و: مادامی که انسان در بند مقاصد شهوات و لذات است ـ چه دنیاوی و چه اخروی ـ در افق حیوانیت است، و به حسب بعض مراتب، داخل آیه شریفه است که می‌فرماید: «أولئک کالأنعام؛ آنها مثل چهارپایان هستند.»[۳]

آن آدمی‌زاده‌ای که از تمام زحمات و رنج‌های انبیاء و اولیاء و تمام آیات الهیه و صحف سماویه و جمیع اخبار و احادیث جز شهوت بطن و فرج، چیزی نیافت، و تمام مقاصد الهی و انبیاء عظام را برای لذات بطن و فرج دانست، و تمام عبادات و تحصیل علوم و معارف را وسیله رسیدن به آن لذات قرارداد، آن أنعامی[٤] است که بی‌خود به خود گمان آدم‌زاده برده. آدم‌زاده باید معلَّم[٥] به تعلیم اسماء باشد. حق تعالی خاصیت و فضیلت آدم را به تعلیم اسماء قرارداد و او را به همه موجودات به خاصیت علم و معارف تفضیل داده، و الّا لذت‌های بطن و فرجی و مقاصد حیوانی و خواص و آثار آن موجب فضیلتی نیست.[٦]

۲ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

الف: انسان آن است که با عالم قدس انس دارد وگرنه چون بهائم[۷] به چرا آمده است.[۸]

ب: آن که طبیعتش را بر عقلش حاکم گردانیده است، در محکمه هر بخردی محکوم است.[۹]

---

۱. [ای نفس مطمئنّه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد، و در میان بندگان من درآی، و در بهشت من داخل شو. (سوره فجر / ۳۰ ـ ۲۷.)]

۲. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۴۸۴.

۳. [...آنان همانند چهارپایانند. (أعراف / ۱۷۹.)]

٤. چهارپا.

٥. تعلیم‌دیده و دانش‌آموخته.

٦. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۲۸۹.

۷. چهارپایان.

۸. تازیانه سلوک / ۳۱.

۹. صد کلمه در معرفت نفس / ۱۰.

ج: آنکه چند روزی خود را از هرزه‌خواری و هرزه‌کاری و از گزاف و یاوه‌سرایی بلکه زیاده‌گویی و خلاصه از مشتهیات[۱] و تعشّقات[۲] حیوانی بازبدارد، می‌بیند که اقتضاءِ[۳] تکوینی نفس این است که از ریاضت، ضیاء[٤] و صفا می‌یابد، و آثار او را نور و بهائی است؛ پس اگر ریاضت، مطابق دستورالعمل انسان‌ساز؛ یعنی منطق وحی «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ»[٥] بوده باشد، اقتضاءِ تکوینی نفس به کمال غائی و نهائی خود نائل آید.[٦]

د: بهشتیان در بهشت مثل اهل این دنیا هستند، زیرا آنان به چیزهایی که به آن عادت دارند {از خورد و خوراک و سایر لذات حیوانی} انس گرفته‌اند. میل آنها منحصر به چیزهایی است که برایشان فراهم است، لذا غصه امور عالی‌تر و بالاتر {یعنی امور معنوی مثل انس با خداوند و قرب و عشق به او} را نمی‌خورند، زیرا میلی به آن امور ندارند و برای همین بهشتیانی که در رتبه پایین هستند، آرزوی ارتقاءِ به رتبه بالاتر از آن را ندارند تا چه رسد به رتبه‌های بالاتر از بالا.[۷]

ه: کسانی که دارای طبع دنی و همت پست‌اند به لذت حیوانی خو می‌کنند، و لذتی جز مشتهیات و مدرکات حیوانی نمی‌دانند و نمی‌شناسند، بی‌خبر از اینکه:

اگر لذت ترک لذت بدانی　　　دگر لذت نفس لذت نخوانی

حتی عباداتشان در ازای مشتهیات حیوانی است که در حقیقت عبدالبطن و عبدالهوی هستند نه عبداللّه و عبده، و از بهجت و سعادت انسانی و ملائکه و عقول غافل‌اند.[۸]

و: تا که اصطبل شکم معمور است　　　کاخ دل را نتوان کرد آباد[۹]

۳ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

---

۱. امیال.

۲. عشق‌ها.

۳. درخواست.

٤. نور.

٥. [سوره اسراء / ۹. (قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید.)]

٦. هزار و یک کلمه، ج ۳ / ۴۳۰.

۷. عیون مسائل‌النفس و سرح‌العیون فی شرح‌العیون / ۶۹۶.

۸. نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم / ۱۲۰.

۹. دیوان اشعار (علامه حسن‌زاده آملی) / ۲۳۱.

الف: هرکه به غیر بدن، خود را نشناسد، هر عملی که می‌کند مقصودش سعادت بدنی است، و تا آفتاب طلعت روح از مغرب بدن طلوع نمی‌نماید و رخسار آدمیت به نور روح منور و رخشنده نمی‌گردد، هرچه از آدمی صادر می‌گردد همه ناقص و تیره و کدورت‌ناک و در معرض زوال و فسادست، و چون دل منور به نور روح گشت، همگی مبدل می‌گردد به خیر و احسان.[۱]

ب: هر نفس که امروز خود را بدین تمتعات حیوانی و مستلذات جسمانی و طیبات دنیا که خبیثات آخرتند عادت فرمود و متخلق به صفات بهیمی و سبعی شد، در روز قیامت و بروز نشاه آخرت با بهائم و حشرات محشور می‌گردد.[۲]

ج: تا نفس ازین شهوات دنیاوی دوری نگزیند و ازین لذات حیوانی نپرهیزد ذات نورانی خود را نبیند، و درهای آسمان بر او گشوده نگردد و چیزهای شریف و لطیف و دلخواه که در عالم اویند به چشمش درنیایند و صورت‌های نیکو و لذات اخروی را درنیابد.[۳]

د: مرضِ توجه نفس به لذت‌های حیوانی و زندگی جسمانی که گوهر ذات انسان را از سلامت فطری برمی‌گرداند ـ به طوری که اشیاء را برخلاف آنچه که هستند، می‌بیند ـ در این دوران شیوع یافته و همه‌گیر گشته است و گروهی را گونه‌ای به هلاکت افکنده که قابل درمان نیستند و گروه دیگری را مشرف به هلاکت ساخته است، و آنان که درمان‌پذیر باشند بسیار کمند. از اینرو پهنای زمین بیمارستانی گشته که جز مریض و یا هلاک شده در آن دیده نمی‌شود.[٤]

ه: اغلب افراد بشر به تجرد برزخی می‌رسند و در عالم برزخ با حیوانات هستند، گرچه در برزخیت اقوای از حیوانات می‌باشند.[٥]

و: کسی که... نفس خود را بی‌کاره گذارد و به مرتبه حیوانات قناعت ورزد و از مرز محسوسات نگذرد، اوست که در اثر عاطل گذاشتن نفس، خود را به هلاکت افکنده است و در اثر إعراض

---

۱. رساله سه اصل / ۲۵.

۲. رساله سه اصل / ۲۸.

۳. عرفان و عارف‌نمایان / ۴۶.

٤. عرفان و عارف‌نمایان / ۱۳۹.

٥. تقریرات فلسفه امام خمینی، ج ۳ / ۳۹۵.

از آن فراموشش کرده است... و آن‌که به درجه حیوانات فرودآید، فرارفتن بر افق ملأ اعلی را واگذارد.[۱]

۴ـ أبوالقاسم بن عبدالنبی (راز شیرازی):

الف: هرگاه انسان افراط در شهوات نماید و غرق گردد در مشتهیات نفسانی و طبیعی، به تدریج نور روحانیت از او فرار می‌کند و ضعف در عقل او حاصل می‌شود و از حیات ایمانی... بازمی‌ماند و داخل در سلک بهائم و حیوانات می‌شود.[۲]

ب: هر قدر از شهوات جسمانیه، مؤمن کسر و نقصان نماید، بر شوق و ذوق قلب او افزوده شود تا به کمال محبّت و عشق الهی رسد که مؤدّی به وصال و لقاء حقّ تعالی است.[۳]

۵ـ یحیی بن معاذ:

آدمی سه دشمن دارد: دنیا، شیطان و نفس. پس با زهدورزی در دنیا، خود را از دنیا محفوظ بدارد، و با مخالفت کردن با شیطان و ترک شهوت‌ها خود را از شیطان و نفس نگاه دارد.[٤]

۶ـ أبو حامد محمد غزالی:

الف: انسان باید در خوردن و زناشویی و پوشاک و مسکن و هرچه به آن احتیاج دارد به اندازه نیاز و ضرورت استفاده کند، زیرا اگر از آنها بیش از نیاز بهره ببرد به آن خو بگیرد و مأنوس شود و چون بمیرد، به خاطر آنها آرزوی برگشتن به دنیا کند، و تنها، کسی آرزوی بازگشت به دنیا می‌کند که به هیچ رو بهره‌ای از آخرت نداشته باشد.[٥]

ب: چه بسا فردی بگوید: برخورداری از نعمت‌های مباح، مباح است پس چگونه برخورداری از نعمت موجب دوری از خدای متعال می‌شود؟

---

۱. عرفان و عارف‌نمایان / ۱۱۳.

۲. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۴۲۶.

۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج۲ / ۴۱۱.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۶۲.

٥. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۶۳.

سخن این فرد فرضی ضعیف است. دوستی دنیا منشأ تمام گناهان است و مباح اگر بیش از مقدار نیاز باشد دوستی دنیاست.

هرگاه جلو نفس از بعضی کارهای مباح گرفته نشود در کارهای ممنوع طمع می‌کند، پس هرکه می‌خواهد زبان خود را از غیبت و حرف‌های بیهوده حفظ کند، سزاوار است که جز در کارهای مهم سکوت کند تا میل به حرف زدن در او بمیرد و جز به حق سخن نگوید. در این صورت سکوت و سخن گفتن او عبادت است، و هرگاه چشم عادت کند به هر چیز زیبا بنگرد از نگاه به حرام محفوظ نمی‌ماند و همچنین دیگر شهوت‌ها، زیرا آنچه به سبب آن میل به حلال می‌کند به همان سبب به حرام مایل می‌شود. پس شهوت یکی است، و بر بنده واجب است که شهوت را از حرام منع کند و اگر در شهوت‌ها و مشتهیات به اندازه نیاز اکتفا نکند، شهوت بر او غالب آید.[۱]

۷ـ بهاءالدین محمد (شیخ بهایی):

گذشتن از هوای نفس و لذایذ صوری در راه حق تعالی، موجب وصول به لذایذ معنوی است.[۲]

۸ـ شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق):

نفس ناطقه از جوهر ملکوتست و او را قوّت‌های تن و مشاغل از عالم خود بازداشته است، و هر گاه که نفس قوی گردد به فضائل روحانی، و سلطان قوای بدنی ضعیف شود به سبب کم‌خوردن و کم‌خفتن، باشد که نفس خلاص یابد و به عالم قدس پیوندد و از ارواح قدس، معرفت‌ها حاصل کند.[۳]

۹ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۶۴.

۲. کشکول، ج ۱ / ۲۹۲.

۳. مجموعه مصنفات شیخ اشراق (هیاکل‌النور)، ج ۳ / ۱۰۷.

هرچه به وجهه ملکوتی بیشتر نزدیک شویم، تجرّد نفس ناطقه ما بیشتر ظهور و بروز می‌کند و از آلام و گزند حوادث عالم کثرت و سراب اعتباریات وهمیه بیشتر مصون می‌مانیم، و هرچه به وجهه مُلکی و ظاهری نزدیک شویم تجرّد نفس ناطقه ما کمتر ظهور می‌نماید و بیشتر گرفتار هوی‌ها و افکار وهمیه و سرابیه شیطانیه خواهیم بود؛ و بالنّتیجه در روز قیامت، موقف ما زیاد طول خواهد کشید و گذران زمان سؤال و حساب به کندی می‌انجامد.[۱]

۱۰ـ میرزا علی آقا قاضی:

الف: انسان باید صعود برزخی پیدا کند تا به اسرار حروف و کلمات و به حقایق اشیاء دست یابد و آگاهی پیدا کند. باید صعود برزخی پیدا کند و از این حال طبیعی و عادی مردم متعارف بدرآید.[۲]

ب: این اختراعات و اکتشافات أخیره برای اهل عرفان است، زیرا آنانند که گل سرسبد جهان خلقت می‌باشند، بقیه مردم و بالأخصّ سازندگان آنها که در حکم بهائم[۳] و هَمَجٌ رَعَاع[٤] هستند، این اختراعات را در امور شهویه و دنیه و فانیه مصرف می‌کنند و از عالم حیات و هستی حقیقی متمتّع نمی‌گردند، امّا أولیاء خدا از آنها در راه وصول به کمال، حداکثر استفاده را می‌نمایند.

تمام رنج و زحمت فلان مخترع برای راحتی یک ساعت و خلوت یک مرد إلهی با خدای خویشتن است، ما از این اختراعات (از قبیل سیّاره[۵] و کشتی بخار و طیّاره[٦] و أمثالها) در راه و روش و در هدف خود بهترین استفاده را می‌نماییم.[۷]

۱۱ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

---

۱. معادشناسی، ج ۸ / ۲۶۷.

۲. در آسمان معرفت / ۵۳.

۳. زیرا بشری که همّ و غمش همان همّ و غم چهارپایان و حیوانات است اگرچه در ظاهر بشر است، اما حقیقتاً حیوانی بیش نیست.

٤. افراد احمق و پست و فرومایه.

٥. خودرو.

٦. هواپیما.

۷. مطلع انوار، ج ۲ / ۷۳.

اگر در حال انسان زاهد، خوب اندیشه کنی خواهی دید او در مجاهداتش چیزی جز برآورده ساختن خواهش نفسانی را دنبال نمی‌کند پس او خود را دوست دارد و چون شنیده است که خداوند متعال او را برای بقاء خلق کرده نه برای فنا، لذا نفس خود و خواهش‌های آن را دوست می‌دارد و در دنیا زهُد می‌ورزد برای اینکه فناء و زوال دنیا را به خوبی می‌بیند. پس اگر دنیا برای اهل خود ماندگار و نعمت‌ها و لذّات آن زوال‌ناپذیر بود و دردها و رنج‌ها از آن برچیده می‌شد، چیزی از رغبت این زاهد مجاهد کم نمی‌گشت (و دنیا را ول نمی‌کرد). و از اینجا پی می‌بری که همانا کمال در نزد این مرد، همان لذّات نفسانی از نعمت‌های دنیوی و مادی است ولکن چون این لذّات دنیوی را آمیخته به نقصان و کمبود و موانع می‌بیند، لذا لذّت‌هایی از همان نوع ولی بدون کدورت و زوال را می‌طلبد، پس آخرت را یکی از عرصه‌های دنیا و قرارگاه‌های آن بشمار می‌آورد و معتقد است که روز قیامت هم یکی از روزهای دنیاست؟!

پس این زاهد چون چنین برداشتی از دنیا و آخرت دارد در همین مرتبه جسمانی توقف می‌کند و در اثر یأس و ناامیدی، به مراتب بالاتر و شریف‌تر نائل نمی‌شود، پس هیچ کمالی بالاتر از کمال جسمی نمی‌خواهد، زیرا به مراتب عالی و بالاتر اعتقادی ندارد، پس او از مرتبه علم به خداوند متعال، پائین‌تر قراردارد و در مرتبه عمل توقف نموده است. و از نظر گفتار و رفتار و خوش‌اخلاقی طوری است که گویا پرده غیب برای او کنار زده شده و حقایق غیبی برایش آشکار گشته و چیزی از آن حقایق از دید او پنهان نمی‌باشد، در حالی که چنین نیست و این پنداری بیش به حساب نمی‌آید و این شخص از مشاهده ماوراء عالم ماده مأیوس گشته و پس از مرگ آن را مشاهده خواهد کرد، پس این زاهد فقط عمل صالح و ثواب جزیل[۱] را پیگیر بوده و خیری بالاتر از آن نصیب او نخواهد شد.[۲]

۱۲ـ سرّی سقطی:

---

۱. بزرگ، زیاد.

۲. طریق عرفان / ۱۰۲.

به کار گرفتن شهوات و امیال نفسانی سبب ذلت دنیا و ندامت و تأسف آخرت است و همچنین کوری قلب و محجوب بودن از خداوند متعال را به دنبال دارد.[۱]

۱۳ـ ملّا احمد نراقی:

هرچه علاقه انسان از جسم و جسمانیات کمتر می‌گردد، روشنائی دل و صفای خاطرش زیاد می‌شود، تا زمان مفارقت از این دنیا رسد که تمامی پرده‌های ظلمانی طبیعت از پیش دیده بصیرتش برداشته می‌شود، و حجاب‌های عوائق[۲] هیولانیه[۳] از چهره نفسش دور می‌گردد، و در آن وقت از دل او جمیع اندوه‌ها و الم‌ها بیرون می‌رود، و از همه حسرت‌ها و محنت‌ها فارغ می‌شود، و می‌رسد به سرور ابدی و راحت سرمدی. هر لحظه او را از اشعه جمال ازل نوری تازه، و هر دم او را از سفره‌های احسان «لم یزل»[٤] فیضی بی‌اندازه حاصل می‌گردد. و باشد که با وجود بقای در دنیا، هرگاه ریشه جمیع علایق دنیویه را از زمین دل برکند، پیش از ارتحال به عالم بقاء، این حالات از برای او حاصل شود، و در این هنگام مال و عیال بر خود کَلّ و وبال می‌بیند، مگر به قدر ضرورت. بلکه از تن و بدن خود دلگیر می‌شود و طالب سفر آخرت می‌گردد، و به زبان حال می‌گوید:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم   خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم

بدن او مقیم خطه خاک، و دل او مصاحب سُکّان عالم افلاک، به جز مراد خدا را نجوید و سخنی که نه از برای اوست نگوید، و راهی که نه به سوی اوست نپوید، تا برسد به مجاورت ملأ اعلا، و محرم گردد در محفل قرب مولی. و بیابد آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به هیچ خاطری خطور نکرده.[۵]

۱۴ـ ملّا هادی سبزواری:

---

۱. تسعة کتب فی اصول‌التصوف و الزهد (جوامع آداب‌الصوفیة) / ۲۴۷.

۲. موانع.

۳. قوه و ماده و قابلیت.

٤. همیشگی.

۵. معراج‌السعادة / ۲۴.

ناقصین، لطیفه روحیه امریه[۱] را به آتش طبیعت تن سوخته‌اند.[۲]

۱۵ـ أبو سلیمان دارانی:
هرکس امروز در این دنیا مشغول به خودش باشد، فردای آخرت نیز به خودش مشغول است، و هرکس امروز به پروردگارش مشغول باشد، فردا نیز با او مشغول خواهد بود.[۳]

۱۶ـ أبوالعباس احمد بن عطاء:
راحتی و آرامش یافتن با چیزهای خوشایند غریزه، باعث محروم ماندن صاحبش از رسیدن به رتبه حقائق می‌گردد.[٤]

۱۷ـ جنید بغدادی:
حکایت کرده‌اند که: «ذوالنون مصری مردی را دید که در سجده گریه می‌کرد و می‌گفت: خدایا! رزق واسع و حلال روزیم کن و در بهشت، حورالعین را به ازدواج من دربیاور.
ذوالنون به او گفت: ای بیچاره! برای هر دو دنیایت گریه می‌کنی. برای دنیا به خاطر نانش گریه می‌کنی و برای آخرتت برای حورالعینش، پس کی وقتی می‌کنی که برای مولایت خداوند متعال گریه کنی.»[٥]

۱۸ـ شمیط بن عجلان:
مبغوض‌ترین ساعات در نزد من زمانی است که در آن چیزی می‌خورم.[٦]

---

۱. روح که لطیف و از عالم امر است.
۲. شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۱ / ۱۲۱.
۳. قوت‌القلوب فی معاملة‌المحبوب، ج ۲ / ۹۴.
٤. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۵۹.
٥. رسائل جنید (کتاب‌القصد الی اللّه) / ۸۳.
٦. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۳۲۴.

۱۹ـ سعید بن اسماعیل حیری:
تا وقتی که به دنبال امیال نفسانی و خواسته خودت هستی، زندانی می‌باشی.[۱]

۲۰ـ محمد بن عبدالوهاب ثقفی:
هرکس مغلوب میل نفسانی‌اش گردد، الاغ است، و هرکس مغلوب هوای نفسش شود، عقلش از او دور می‌گردد.[۲]

۲۱ـ أبوالحسن شاذلی:
هرگاه مریدی نفسش را یاری نموده و جواب خواسته‌هایش را بدهد، نشانه این است که خداوند متعال او را شایسته محضر خود ندانسته است.[۳]

۲۲ـ آقا محمد بیدآبادی:
الف: توجه و دلبستگی به دنیا و علاقه به ماندگار شدن در آن و بند و بارهای گران بر نفس نهادن با روی آوردن به ابزار طبیعی و جسمانی و مشغول شدن به لذت‌های نفسانی و خواهش‌های پست حیوانی، مانع از رشد و ترقی و رسیدن به مرتبه والای معارف حقیقی و الهی هستند.[٤]
ب: عیش و سرور دهر غدّار به چاه قیر ماند. وای بر آن که در او فرورود و خوشا به حال آن که از او بگذشت.[٥]
ج: هرکه پیش از مرگ طبیعی به موت ارادی بِمُرد زنده ابد شد و آن عبارت از میراندن شهوت و کشتن غضب بود به فرمان عقل و شرع.

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۲۴.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۱۵۵.
۳. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۴۷۹.
٤. تذکرةالسالکین / ۷۹.
٥. حسن دل / ۴۱.

شیری نه خون آهو و روباه خوردن است　　　گر دیو نفس را بدریدی غضنفری[۱،۲]

۲۳ ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

الف: این حیات شما، حیات حیوانی است. حیوانات هم می‌خورند و می‌آشامند، توالد و تناسل دارند، سکنی می‌خواهند، دشمن دارند...

هرکس دنبال هوی برود هلاک می‌شود، همینجا مرده است، منتها نمی‌داند مرده است. خبر از حیات علمی، حیات تقوایی و حیات انبیاء ندارد.[۳]

ب: تضعیف قوای مادی، تقویت قوای روحانی و عقلی است.[٤]

۲۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

دوری از اطعمه و اغذیه لذیذ برای تهذیب نفس بهتر است.[٥]

۲۵ـ أبوالعباس بغدادی:

آرام گرفتن به آنچه که طبیعت انسان‌ها به آن خو و الفت گرفته، صاحبش را از رسیدن به درجات و مراتب حقایق دور می‌کند.[٦]

۲۶ـ اوحدالدین کرمانی:

الف: تا رهبر تو طبع بدآموز بود　　　بخت تو مپندار که پیروز بود

تو خفته به عیش و شب عمرت کوتاه　　　ترسم که چو بیدار شوی روز بود[۷]

---

۱. شیر خشمگین.

۲. حسن دل / ۴۱.

۳. سلوک معنوی / فصل اول: گفتارها (گفتار ۱۴: موت و حیات)

٤. نردبان آسمان / ۱۷۹.

٥. آفتاب خوبان / ۵۹.

٦. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۶۸.

۷. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۲۶.

ب: زین گونه که طبع سرکش دلبر ماست اومید وصال تو نه اندر خور ماست[۱]

۲۷ـ سنایی غزنوی:

الف: بنده بطن و لذت و شهوات بتر از بنده عزّی و منات[۲]

ب: خشم و شهوت خصال حیوانست علم و حکمت کمال انسانست

تو به گوهر خلیفه‌ای زخدای بر خری و سگی فرود میای[۳]

۲۸ـ عطار نیشابوری:

الف: چو زنجیرِ زمین بر پای باشد کجا بر آسمانت جای باشد؟[٤]

ب: ترا گفتند جان را ده طهارت تو تن را می‌کنی دائم عمارت[٥]

۲۹ـ محمد اسیری لاهیجی:

از همه لذات نفسانی گذر تا بیابی از وصال حق خبر[٦]

۳۰ـ مولوی:

زین بدن اندر عذابی ای بشر مرغ روحت بسته با جنسی دگر

روح باز است و طبایع[۷] زاغ‌ها دارد از زاغان و جغدان داغ‌ها[۸]

---

۱. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۳۰۲.

۲. حدیقةالحقیقة / ۳۷۸.

۳. حدیقةالحقیقة / ۳۷۸.

٤. الهی‌نامه (عطار) / ۱۷۶.

٥. الهی‌نامه (عطار) / ۱۳۷.

٦. أسرارالشهود / ۱۷۰.

۷. غرائز.

۸. مثنوی معنوی / ۶۷۵.

۳۱ـ حافظ شیرازی:

خواب و خورت زمرتبهٔ عشق دور کرد　　آنگه رسی به دوست که بی‌خواب و خور شوی
دست از مس وجود چو مردانِ ره بشوی　　تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی[۱]

سیره و احوال اولیاءالله

میرزا علی آقا قاضی

آیت‌اللّه میرزا علی‌اکبر مرندی: مرحوم آیت‌اللّه آقای سید علی قاضی صاحب کرامت بود و خدمت حضرت مهدی ـ ارواحنا فداه ـ تشرفاتی داشت. ایشان کم‌خوراک، کم‌خواب و کم‌حرف بود و این حالت‌ها در مقامات ایشان تأثیر داشت.[۲]

---

۱. دیوان حافظ / ۵۳۹.

۲. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۴۵.

خشم و غضب[1]

کلام حجج‌الله

۱ـ محمد بن علی الباقر «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ»:

الف: همانا غضب شراره‌ای از شیطان است که در قلب آدمی افروخته می‌شود، و چنین است که چون یکی از شما خشمگین شود چشم‌هایش سرخ شده و رگ‌های گردنش برآمده شود و شیطان در درونش داخل گردد، پس اگر کسی از این حالت بترسد باید بر زمین بنشیند و قرارگیرد که پلیدی شیطان در این هنگام از او دور می‌شود.[2]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ»:

الف: حوارین به عیسی گفتند: «چه چیزی شدیدتر است؟»

عیسی فرمود: «سخت‌ترین چیزها غضب خداوند است.»

گفتند: «به چه چیز باید از غضب خدا پروا کنیم؟»

فرمود: «به اینکه غضب نکنید.»

گفتند: «سرآغاز غضب چیست؟»

فرمود: «تکبر و خودسری و کوچک شمردن مردم.»[3]

ب: گاهی انسان غضب می‌کند و از غضبش راضی نشده و دست برندارد تا داخل دوزخ شود (بالاخره در اثر غضب کاری می‌کند که مستحق دوزخ شود) پس هرکس به مردم غضب کند باید همانجا فوراً بنشیند، اگر ایستاده باشد، که این کار پلیدی شیطان را از او دور سازد و هرکس

---

۱. آیت‌الله شیخ عباس ایزدی: شأن قوه غضب این است که آنچه را که برای بدن مضر است، از آن دفع و ناملایمات را از انسان دور می‌سازد و اگر قوه شهوت یا وهم بخواهند طغیان ورزند و از اطاعت عقل سرپیچی کنند، آنها را به راه راست وامی‌دارد. (اخلاق ایزدی / ۱۹.)

۲. وسائل‌الشیعة، ج ۱۵ / ۳۶۱. (ترجمه از: ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس) / ۲۵۰.)

۳. وسائل‌الشیعة، ج ۱۵ / ۳۶۲. (ترجمه از: ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس) / ۲۵۱.)

بر یکی از خویشانش غضب کند، باید که او را با کشیدن دست به سر و بدنش نوازش نماید، زیرا خویشان با نوازش کردنشان آرام می‌گیرند.[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آقا سید هاشم حدّاد:

اگر با مردم یا فرزندان خود دعوا می‌کنی، صوری بکن که نه خودت اذیت شوی و نه به آنها صدمه‌ای برسد. اگر از روی جدّ دعوا کنی، برای طرفین، صدمه دارد و عصبانیت جدّی، هم برای تو ضرر دارد و هم برای طرف دیگر.[۲]

۲ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

(در جواب این سؤال که: برای عصبانیت چه ذکری خوب است؟): لا اله الّا اللّه.[۳]

۳ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی:

سالک باید قوه غضبیه را تحت قوه عاقله کشیده باشد تا غضب بی‌محل از او صادر نشود... و لذا باید در حال غضب متعرض کسی نشود، ولو به موعظه و حق‌گویی تا قوه غضب ساکن گردد.[٤]

۴ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

گاهی یک عصبانیت، بیست سال انسان را به عقب می‌اندازد.[۵]

۵ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

---

۱. وسائل‌الشیعة، ج ۱۵ / ۳۵۸. (ترجمه از: ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس) / ۲۴۷.)

۲. روح مجرد / ۱۳۹.

۳. صحبت جانان / ۸۷.

٤. تذکرةالمتقین / ۱۱۹.

۵. ز مهر افروخته / ۸۸.

شکل روح متناسب با اخلاق و صفات است. مثلاً کسی که صفت غضب بر او غالب باشد، روح او به شکل سگ خواهد بود، مگر این که خُلق خود را با داروی حلم معالجه نموده، خشم، تبدیل به شجاعت شده و شکل سگ به شکل انسانی شجاع تغییر یابد و همین‌طور سایر اخلاق و صفات.[۱]

۶ـ أبوحامد محمد غزالی:

الف: خشم، عقل را تضعیف می‌کند و هرگاه لشکر عقل ضعیف شد، لشکر شیطان حمله می‌کند. هر زمان که انسان خشمگین شود شیطان با او بازی می‌کند، چنانکه کودک با توپ بازی می‌کند.[۲]

ب: عامل غالب شدن خشم (بر آدمی) اموری است غریزی یا اموری که انسان به آن عادت کرده است. بسا انسانی که برحسب فطرت، آماده است تا زود خشمگین شود و گویی براساس آفرینش صورتش، خشم‌آلود است و حرارت مزاج دل نیز به آن کمک می‌کند، چراکه خشم از آتش است... پس سردی مزاج، آن آتش را خاموش و قدرت آن را درهم می‌شکند.[۳]

ج: سرچشمه اندیشه، مغز است و آنگاه که خشم شدت یابد، خون قلب به جوش می‌آید و از آن دودی تیره به سوی مغز متصاعد می‌شود و تمام سرچشمه‌های اندیشه را فرامی‌گیرد و بسا که به سرچشمه‌های حس نیز سرایت کند و چشمش تیره و تار شود و با چشمش نبیند و تمام دنیا در نظرش تیره و سیاه شود.[٤]

د: درمان خشم با عمل، آن است که به زبانت بگویی: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم» و این دستور رسول خدا در هنگام خشم است. و... در صورتی که ایستاده‌ای بنشین و اگر نشسته‌ای تکیه بده و به زمینی که از آن آفریده شده‌ای نزدیک شو تا از خواری نفس خویش آگاه شوی و

---

۱. المراقبات / ۳۵۰.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۸۴.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۰۷.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۰۸.

با نشستن و تکیه دادن آرامش بطلب، زیرا عامل خشم، حرارت است و عامل حرارت، حرکت است.[۱]

ه: دوست حکیمی بر او وارد شد و {حکیم} برایش غذا آورد. پس زن بدخوی حکیم بیرون آمد، غذا را جمع کرد و حکیم را دشنام داد.

دوست حکیم، خشمگین بیرون رفت و حکیم در پی او روان شد و گفت: «آیا روزی را که ما در منزلت مشغول خوردن غذا بودیم به یاد داری که مرغی خانگی بر روی غذا و سفره پرید و تمام غذاها را تباه ساخت و هیچیک از ما خشمگین نشدیم؟»

دوست گفت: «آری! به یاد دارم.»

حکیم گفت: «چنین فرض کن که این زن مانند آن مرغ خانگی است.»

پس آن مرد، شادمان شد و برگشت و گفت: «حکیم راست گفته است که بردباری دوای هر دردی است.»[۲]

و: مردی بر پای حکیمی زد و پایش را به درد آورد، ولی او به خشم نیامد. در این مورد به او گفته شد.

حکیم گفت: «او را به جای اتاقی گرفتم که در آن لغزیدم و افتادم، پس غضب را سر بریدم.»[۳]

ز: یکی از بزرگان به پسرش گفت: «پسرکم! عقل در هنگام خشم پایدار نماند، چنانکه روح شخص زنده در میان تنورهای تفتیده و داغ باقی نمی‌ماند.»[٤]

ح: گفته‌اند: «خشم، دشمن و غول عقل است.»[۵]

۷ـ آیت‌اللّه محمدتقی آملی:

آیا غضب قابل معالجه می‌باشد یا نه؟

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۲۲.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۳۲.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۳۳.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۰۵.

۵. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۴۰۵.

می‌گوییم: اما اعتیادیه‌اش[1] امری است عارضی و هر امر عارضی قابل‌الزوال است و با نشست و برخاست با اشخاص حلیم بالأخره تغییر پیدا می‌نماید و معالجه می‌شود.
و اما فطری و غریزی آن بین علماء مورد بحث است. جماعتی را عقیده بر آن است که: «قابل‌الزوال و قابل‌العلاج نیست، مانند درختی که کج بار آمده باشد و مانند آتش که در طبعش سوزندگی باشد و قابل برای خنک کردن نیست» و جماعت دیگر گویند: «قابل تغییر است.»[2]

۸ـ حاج اسماعیل دولابی:
در عصبانیّت، عبادت هم نکنید و نماز نخوانید که غضب، ملائکه را دور می‌کند. وقتی سرد و خنک شویم، جهنّم هم دور می‌شود.[3]

۹ـ امام خمینی:
اگر کسی در حرکات و سکنات مواظبت کند که با سکونت و آرامش رفتار کند، و در اعمال ظاهری مانند اشخاص حلیم رفتار کند، کم‌کم این نقشه ظاهر به روح سرایت کند و روح از آن متأثر شود.[4]

۱۰ـ سید عبداللّه شبّر:
غضب همان غلیان و جوشش خون برای انتقام است و محل این قوه، قلب است.[5]

۱۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
انسان خشمگین، وقتی که می‌خواهد کسی را سبّ کند، اگر جلوی گفتار خودش را نگیرد سبّ می‌کند، ولی اگر در نیت می‌خواهد سبّ کند، امّا جلوی گفتارش را بگیرد، آنجا ترمز شده،

---

۱. غضبی که از روی عادت است و شخص به آن عادت کرده.
۲. در جستجوی استاد / ۲۹۹.
۳. مصباح‌الهدی / ۳۷۰.
٤. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۳۸۱.
٥. الأخلاق / ۲۴۷.

جلوگیری کرده، دندان روی جگر گذاشته و جلوی خودش را گرفته و نگذاشته آن معنای خراب به زبان بیاید. این معنا اگر تکرار پیدا کند و برای انسان ملکه بشود، دیگر نیت بد هم نمی‌آید. ده بار انسان می‌خواهد به کسی تندی کند، ولی برای خدا جلوی خودش را می‌گیرد، دیگر نیت تندی هم برایش نمی‌آید، فکر تندی نمی‌آید، دیگر فکر خراب برایش نمی‌آید، و کنترل این هم به دست زبان است.[۱]

۱۲ـ أحمد بن علی رفاعی:
هرکس به خاطر خودش خشمگین شود، خسته و ناراحت می‌گردد، و هرکه امرش را به مولایش واگذار کند، او را بدون اهل و قوم و خویش یاری می‌کند.[۲]

۱۳ـ محمد اسیری لاهیجی:
حلم پیش آور به هنگام غضب　　　تا شوی مقبول و محرم نزد رب[۳]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ امام خمینی
آیت‌اللّه عباس ایزدی: امام در هنگام خشم بسیار خوددار بودند. به طور مثال اگر در هنگام درس عصبانی می‌شدند و می‌خواستند فریاد بزنند فقط می‌گفتند: «مولانا!» و دستشان را بر زمین می‌زدند. با اینکه عصبانی می‌شدند تسلط بر نفس عجیبی داشتند. همین باعث می‌شد که هیچگاه کلمه زننده‌ای از زبانشان شنیده نشود، حتی اگر حرفی را بلند می‌گفتند فقط در همان حد بلند گفتن بود، یا اینکه حداکثر می‌گفتند: «آقا! گوش کن. مولانا! به حرف توجه کن.»[٤]

---

۱. آیین رستگاری / ۱۳۳.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۲۲۵.
۳. أسرارالشهود / ۱۹۲.
٤. سلسلهٔ موی دوست / ۴۴.

۲ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

الف: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): پدرم گاهی کمی عصبانی می‌شدند. اصولاً ایشان به دلیل ضعف، تحمل گفتگوی طولانی را نداشت. به اصطلاح، به ضعف مزاج مبتلا بود، ولی کاملاً بر خود مسلط بود و لذا عصبانیت او کمتر ظهور داشت. هنگامی که کسی اسرار پنهان او را ـ که مایل نبود کسی آنها را بداند ـ افشا می‌کرد، ناراحت و عصبانی می‌شد.

ب: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): پدرم گاهی عصبانی می‌شد، مخصوصاً وقتی سخن یا حرکت شبهه‌ناکی[1] می‌شنید یا می‌دید تندی می‌کرد، ولی در مواضع و امور دیگر، اغلب یا از مجلس، بیرون می‌رفت یا تهدید به بیرون رفتن می‌نمود.[2]

۳ـ میرزا علی آقا قاضی

سید محمدحسن قاضی (فرزند میرزا علی آقا قاضی در جواب این سؤال که: آیا آقای قاضی عصبانی هم می‌شدند؟): آقای قاضی خودشان می‌گفتند: «من عصبانی می‌شوم، یک چیزهایی می‌گویم، بعد می‌آیم می‌نشینم، می‌گویم: خدایا! من این حرف را نگفتم ها! اینها تصنعی بود.» مثلاً به ترکی یا فارسی نفرین می‌کردند، بعد می‌گفتند: می‌روم تنهایی می‌نشینم می‌گویم: خدایا! من این حرف‌ها را هوایی زدم ها!»[3]

۴ـ آقا شیخ مرتضی طالقانی

یکی از محققین: به نقل موثق شنیدم که: «عارف الهی آقا شیخ مرتضی طالقانی یک وقتی از مسأله‌ای ناراحت شده بود و به یکی از طلاب حوزه نجف تندی کرده بود. پس از آن متوجه شده بود که خطا کرده است. آنگاه با خود صحبت کرده و نفس خویش را توبیخ نموده و می‌گریسته و می‌گفته است: مرتضی! مرتضی! سگ شدی؟ مرتضی! مرتضی! سگ شدی؟ و سخت گریه می‌کرده است.»[4]

---

۱. بوی حرمت داشت.

۲. زمزم عرفان / ۲۲۸.

۳. عطش / ۳۶۰.

٤. فریادگر توحید / ۷۰.

سرگذشت اولیاءاللّه

جنید بغدادی

می گویند: «جنید بغدادی در حال رفتن به نماز جمعه بود که پساب ماهی را بر روی او ریختند و سر تا پای او را فراگرفت. پس خندید و گفت: کسی که مستحق آتش بوده و با آب با او مصالحه کرده‌اند نباید خشمگین شود.»[۱]

---

۱. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۲۰۷.

خطورات

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله سید حسین یعقوبی:

هرگز نباید پنداشت هر چیزی که به انسان القاء می‌شود از ناحیه حق است. این القائات انواع و اقسامی دارد که تشخیص حق از باطل در آنها کار هرکس نیست و اعتماد به آن چه بسا انسان را به انحرافاتی بکشاند.

در اینجا برخی موارد آن را به طور اجمال متذکر می‌شوم:

آنچه از ناحیه حق و ملَک به انسان القاء می‌شود به آن الهام می‌گویند و جایگاهش قلب است؛ و علامت آن، نورانیت، خضوع، رقت قلب و اطمینانی است که در آن، جای کمترین تحیر و تردیدی باقی نمی‌ماند.

نوعی هم هست که ادقّ[۱] از الهام است و به آن کشف علمی گویند. نه گوینده‌ای دارد و نه لفظی، بلکه دفعتاً و بدون مقدمه مطلبی برای انسان روشن شده، آن را می‌فهمد و به آن یقین پیدا می‌کند...

در جریان قیام پانزده خرداد هنگامی که رهبر فقید انقلاب «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» را بازداشت کردند حقیر بسیار ناراحت بودم، زیرا اطمینان داشتم که قصد دارند ایشان را به شهادت برسانند. بعدها نیز که تحقیق کردم برایم کاملاً روشن شد که بر این کار مصمم بوده‌اند.

آن شب تا سحر نخوابیدم و پیوسته به زبان حال و قال مناجات کرده و می‌گفتم: خدایا! این آقا برای تو قیام نموده است. او را حفظ فرما!

تا اینکه نزدیک سحر ناگهان بدون اینکه کسی یا چیزی را ببینم و یا لفظی در کار باشد برایم روشن شد که هیچ آسیبی به ایشان وارد نمی‌شود و از ناحیه حق تعالی در این زمینه چنان تضمینی به من داده شد که یقین پیدا کردم شهید نمی‌شود و کمترین صدمه‌ای به ایشان وارد نخواهد شد، لذا پس از پیروزی انقلاب وقتی یکی از مسئولین از حقیر سؤال کرد که: آیا شما

---

۱. دقیق‌تر.

چنین چیزی گفته و هنوز بر همین عقیده هستید، گفتم: بلی! بنده معتقدم که ایشان به فوت طبیعی از دنیا خواهند رفت.

ناگفته نماند که: این حال تنها برای خواص از مؤمنین که صفای نفس داشته و اهل معنا باشند در بعضی اوقات پیش می‌آید و در اختیار آنها هم نیست.

امّا وارداتی که از ناحیه شیطان القاء می‌شود، توأم با ظلمت و گرفتگی، قساوت و خودیت، شک و تردید است و به آن وسوسه می‌گویند.

ولی صرف نظر از اینها گاهی منشأ این القائات، نفس خود انسان است و این خود اقسامی دارد که تلبیسات نفسانی هم از همین قبیل است.

همچنین به مقتضای اینکه نفس انسانی اعم از مؤمن و غیرمؤمن دائماً در حال تأثیر و تأثر است، انسان گاهی از شخص دیگری که نفسش قوی‌تر از اوست متأثر می‌شود. گاهی نیز از ناحیه او به وی القائاتی صورت می‌گیرد.

به واسطه محبت شدید نیز ممکن است بین دو نفر ارتباط حاصل شده و در اثر آن، حالاتشان به هم منتقل گردد، لذا اراده‌ای که در هریک از آنها پیدا می‌شود ممکن است مربوط به دیگری باشد.

علاوه بر اینها ممکن است انسان در اثر پیدا کردن صفای نفس به پاره‌ای از امور، هرچند به طور جزئی احاطه پیدا کرده و برخی مطالب را در حیطه وجود خود ملتفت شود. گرچه عده‌ای آن را کمال می‌دانند، ولی این از اطلاعات نفس است و چندان اهمیتی ندارد...

در هرحال، تشخیص این موارد و تمیز دادن آنها از یکدیگر جز برای کسانی که به طور کامل با عالم قلب و نفس آشنایی پیدا کرده‌اند ممکن نیست؛ و با توجه به اینکه این وادی، وادی خطرناکی است اعتماد بر این امور بدون عرضه کردن آن بر شخص خبیر، بسا موجب گمراهی است خصوصاً اگر این القائات همراه با صوت باشد که تشخیص حق و باطل آن نیاز به دقت بیشتری دارد.

در عین حال، مؤمنین خصوصاً کسانی که با این مسائل بیشتر مواجه می‌گردند، چنانچه از کسی امور فوق‌العاده‌ای از قبیل پیش‌گویی یا اِخبار از وقایع و ضمایر افراد و امثال آن مشاهده کنند، اگر ببینند طوری است که این امور در اختیار او بوده و هر وقت بخواهد می‌تواند از آن

استفاده کند باید بدانند که حقانیت آن مشکوک است و نباید آن را فوراً حمل بر آیت و کرامت نمایند، زیرا اکثر این موارد از امور مشترکی است که برای غیرمؤمن نیز حاصل می‌شود و ربطی به عالم بالا ندارد، در حالی که کرامت که از آثار یقین است همچون معجزه به اذن خداوند بوده و در حقیقت فعل اوست که به دست اولیائش جاری می‌گردد و به هیچ وجه در اختیار خود آنها نمی‌باشد.

استاد بزرگوار ما آقای انصاری همدانی «أَعْلَی‌اللَّهُ‌مَقَامَهُ‌الشَّرِیفَ» می‌فرمود: «یک شب با خدا مناجات می‌کردم، چندین مرتبه صدای «لبیک» شنیدم و در هر دفعه می‌فهمیدم که گوینده، شیطان است!»

حقیر خود با آنکه ایشان به من فرمود: «به آنچه تشخیص می‌دهید که به دلتان الهام شده عمل کنید»، ولی باز احتیاط می‌کنم و تا با موازین ظاهری شرع مطابقت نکند به آن ملتزم نمی‌شوم.

سالک باید به این نکته توجه کامل داشته باشد که یکی از منازل راه معرفت، در عالم نفس این است که ممکن است تجلی نفس با تجلی حق بر او مشتبه گردد. بزرگانی که به این مرحله می‌رسند، اکثرشان متوقف شده و بارمی‌اندازند و تا لطف و عنایت خاص شامل حالشان نشود از اینجا رد نمی‌شوند و چون خود را در نفوس دیگران مؤثر می‌بینند بسا مفاسد و انحرافاتی آنها را تهدید نماید، لذا اگر نور ایمان، آنان را یاری نکند ممکن است حتی ادعا کنند که حجت وقت هستند؛ یعنی در مدرکاتشان برای خود حجت و امامی نمی‌بینند.

بدیهی است کسی که به چنین معنایی قائل گشت، قطعاً طعمه شیطان شده و منحرف گردیده است. انحراف از صراط مستقیم، ادعای قطبیت و مهدویت و بسیاری از کج‌روی‌ها و انحرافات از همینجا ناشی می‌شود، لذا در عین حال که این، یکی از مقامات راه معرفت است از پرتگاه‌های آن نیز محسوب می‌گردد.

البته این مسائل برای کسانی مطرح است که حقیقتاً و از طریق صحیح سلوک کرده و چنین حالاتی برایشان پیش آمده باشد، نه آنهایی که از راه تخیل چیزهایی بدست آورده و براساس آن ادعاهایی می‌کنند و چه بسا عده‌ای را نیز فریب می‌دهند.[۱]

---

۱. سفینةالصادقین / ۴۹۹.

۲ـ آقا سید هاشم حدّاد:

الف: خاطرات بر چهار قسم است:

اوّل: الهی و آن خاطره‌ای است که انسان را از خود منصرف و به خدا متوجّه کند و به قرب او دعوت نماید.

دوّم: شیطانی و آن خاطره‌ای است که انسان را از خدا غافل کند و غضب و کینه و حرص و حسد را در دل او برویاند.

سوّم: ملکوتی و آن خاطره‌ای است که انسان را به عبادت و تقوا رهبری نماید.

چهارم: نفسانی و آن خاطره‌ای است که انسان را به زینت‌های دنیا و شهوات دعوت کند.[۱]

ب: اگر نفی خواطر برای سالک خوب صورت گیرد، بالأخره وی را به عالم نیستی می‌رساند که هستی محض است، به طوری که دیگر نه تنها خاطره‌ای بر او وارد نمی‌شود بلکه ممکن نیست وارد شود؛ و چنان در عالم توحید مستغرق می‌گردد که مجال نزول به کثرات را پیدا نمی‌کند و خاطره‌ای بر او نمی‌گذرد؛ تو گویی میان او و میان خواطر سدّ سکندر کشیده‌اند که به هیچ وجه قابل شکاف و رخنه و ثُلمه نمی‌باشد.

در این حال است که خاطرات با اجازه وی و با اذن نفسانی وی وارد می‌شوند؛ یعنی اگر اجازه دهد خاطره‌ای بر ذهنش عبور می‌کند و إلّا فَلا.

و بنابراین، حال سالک در این حال با حال پیشین او کاملاً در دو جهت متعاکس قرارمی‌گیرند. در وهله اوّل خواطر بدون اذن و رخصت او هجوم می‌نمودند و زوایای قلب را تصرّف می‌کردند و به قول ما کودتایی در دل او حاصل می‌شد که باید سالک با رنج و تعب مدّت‌ها زحمت بکشد تا بتواند حضور قلب پیدا کند و خواطر را بالمرّه دفع نماید؛ ولیکن در این وهله سالک پیوسته با خدا و در حرم خداست و خاطره‌ای حقّ ورود ندارد. ممکن است روزها و ماه‌ها بگذرد و خاطره‌ای بر ذهنش مرور ننماید مگر خاطرات نیک و بدون ضرر که لازمه زندگی و معیشت است، مثل لزوم آشامیدن آب در موقع عطش و پاسخ سلام دادن در موقع سلام کردن و امثال ذلک.

اینجاست که فرق میان سالک راستین و مدّعیان سلوک واضح می‌شود؛ و مردِ وارد در حرم از شخص مدّعی ورود جدا می‌گردد؛ و آنکه به حقیقت عبادت و عبودیت پیوسته است با آنکه از

---

۱. روح مجرد / ۱۳۹.

روی تصنّع و خودساختگی بدون ادراک لذّت عبادت، خود را عابد و زاهد می‌شمرد و به قیام و قعود و رکوع و سجود اشتغال می‌ورزد، متمایز می‌شود.[1]

۳ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

خاطرات سوء برای تربیت صحیح، مضر است. خاطرات سوء از افعال نفس است. نفس اگر الهی باشد، چنین خاطرات سوئی ندارد، چنانکه ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» اینچنین بوده‌اند. در روایات آمده است که خاطرات سوء «لَا تُكْتَبُ»؛ یعنی جُرم است، ولی بر انسان نوشته نمی‌شود. نمی‌گوید: جرم نیست. شاید مفاد «لَا تُكْتَبُ» این است که از جرم‌های ثابت نیست، ولی بالأخره با جنبه الهیت نفس، تنافی دارد. اگر نفس، الهی باشد، نباید خاطرات سوء وجود داشته باشد. شاید مراد از «لَا تُكْتَبُ» آن خاطرات سوئی است که از مرحله خاطره یا از مرحله عزم تجاوز نکرده است و به اراده و فعل و عمل خارجی نرسیده باشد.

اینگونه جرم‌ها و معاصی، بُعد از خدا ایجاد می‌کند و انسان را از حق منقطع می‌سازد، ولی با یک توجه الهی، آثار آن از نفس محو می‌شود، چون عمل خارجی ندارد، به خلاف آنجا که به اراده و عمل خارجی منجر شود، که با توجه نفس به جهات الهی، آثار آن محو نخواهد شد، جز اینکه توبه‌ای باشد و حقوق‌الناس ادا شود تا بتوان با تفضلات الهی از جرائم نجات یافت... در هرحال خاطرات سوء تحقیقاً مضر به تکامل است...

شاید بتوان گفت: منشأ حتی خاطرات و تمایلات نفسی، انحرافات انسان از مسیر حق و اطاعت از شیطان و هوی و هوس است؛ یعنی انحرافات بشر در دو حرکت تبعی[2] و استقلالی،[3] این موانع را برای انسان ایجاد کرده است. بنابراین، اطاعت و عصیان و انحرافات خود انسان یا آباء و اجداد او، منشأ تمایلات و خاطرات انسان در حرکت استقلالی است.[4]

۴ـ سید مهدی بحرالعلوم:

---

۱. روح مجرد / ۶۳۳.

۲. منحرف شدن انسان به واسطه انحراف و فساد پدر و مادر و اجداد.

۳. منحرف شدن انسان بدون اینکه پدر و مادر و اجداد، در انحراف انسان نقش داشته باشند.

٤. سلوک معنوی / ۵۶.

هر خاطری ـ اگرچه حقیر باشد ـ خاری است در پای دل که آن را در راه لنگ می‌سازد.[۱]

۵ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

الف: با انجام و مداومت مراقبه، نفی خواطر صورت می‌گیرد.[۲]

ب: خلسه، خالی کردن ذهن از هر چیز و از هر خیال را می‌گویند و مرحوم آقای میرزا علی قاضی هم خلسه‌های طولانی داشتند و بعضی در خلسه، جذبه به آنها دست می‌دهد و ناگهان تکان می‌خورند.[۳]

۶ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

نفی خواطر عبارت است از: تسخیر قلب و حکومت بر آن تا سخنی نگوید و عملی انجام ندهد و تصوّر و خاطره‌ای بر او وارد نشود مگر به اذن و اختیار صاحب آن.

و تحصیل این حال، بسی صعب و دشوار است و لهذا گفته‌اند که: «نفی خواطر از اعظم مطهّرات سرّ[٤] است.»

چون سالک، در مقام نفی خاطر می‌افتد ناگهان متوجّه می‌شود که سیل بنیادکن خواطر و اوهام و خیالات، او را فرامی‌گیرد و حتّی خاطراتی که باور نمی‌کرد به خاطرش خطور کند از وقایع کهنه گذشته یا خیالات غیرقابل وقوع، بر او راه می‌یابند و دائماً او را مشغول به خود می‌کنند.

سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی،[٥] ثابت بایستد و هر خاطری که پیدا شود و زحمت دهد، او را با شمشیر ذکر هلاک کند؛ و مراد از ذکر در اینجا همان اسماء الهیه است که باید سالک در وقت خطور خاطره به یکی از آن اسماء توجّه کند و توجّه خود را بر آن مستدام بدارد و پیوسته با چشم و دل به سوی آن نگران باشد تا آن خاطر از خانه دل بیرون رود.

---

۱. رساله سیر و سلوک / ۱۷۳.

۲. اسوه عارفان به ضمیمه جمال آفتاب / ۲۰۰.

۳. روح و ریحان / ۱۳۸.

٤. باطن.

٥. کوه‌های ثابت و استوار.

و این طریق بسیار صحیح است که باید فقط با ذکر که همان توجّه و یاد یکی از اسماء خداست، خاطر را دور کرد. قال اللّه تعالی: «إِنَّ الَّذینَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیطَانِ تَذَکَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»[۱]

لیکن در رساله منتسب به مرحوم بحرالعلوم این طریق را اجازه نمی‌دهد و در آنجا اصرار شدیدی دارد بر آنکه نفی خواطر را باید بدون ذکر نموده و سپس وارد در مرحله ذکر شد، چون نفی خواطر با شمشیر ذکر، بسیار خطرناک است.[۲]

۷ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی:

راجع به جمع شدن خاطر، از حق تعالی مسئلت نمایید و این فقره دعا را زیاد بخوانید: «إِلَهِی تَرَدُّدِی فِی الآثَارِ یُوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِی عَلَیکَ بِعَمَلٍ یُوصِلُنِی إِلَیْکَ»[۳،۴]

۸ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: بدان که برای پاک شدن ذهن از خواطر، دو طریق مشهور است:

اوّل: ...به واسطه توجّه تام به شیءای از اشیاء چون تخته سنگی یا تخته چوبی یا صور رقمیه اسماءالله،[۵] ذهن را تقویت کرد و سپس نفی خاطر نمود، بدین طریق که شخص، خود را نگهبان دل فرض کند و هر خاطری که بخواهد وارد شود، او را براند؛ و بعد از آنکه سالک در این موضوع قوی شد، آنگاه به ذکر و توجّه پردازد.

---

۱. سوره اعراف / ۲۰۱. (کسانی که تقوا دارند وقتی که اندیشه‌ای از سوی شیطان آنان را وسوسه کند، زود یادآور شوند و در این صورت ایشان از بینایان خواهند بود.)

۲. رساله لب‌اللباب / ۱۴۰.

۳. (خدایا! رفت و آمد و سر و کار داشتن من در آثار و مظاهر و عالم کثرت، دیدار و زیارت تو را دور ساخته، پس متمرکز فرما مرا بر خودت با عملی که مرا به تو برساند.)

این دعا را با الفاظ فوق در کتب نیافتیم، ولکن با اختلاف اندکی در «إقبال‌الاعمال، ج ۱ / ۳۴۸» بدین صورت آمده: «إِلَهِی تَرَدُّدِی فِی الآثَارِ یوجِبُ بُعْدَ الْمَزَارِ فَاجْمَعْنِی عَلَیک بِخِدْمَةٍ تُوصِلُنِی إِلَیکَ.»

۴. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۳۵.

۵. منظور، در نظر گرفتن و تصوّر خود کلمه و اسم‌های خداوند مثل اسم «اللّه» یا «غفور» و یا هر اسم دیگری از اسماءالله در ذهن است.

دوّم: ...با حربه «ذکر» نفی خاطر کند؛ یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور نکند، خود را متذکر به ذکر خدا و توجّه به خدا یا اسمی از اسماءالله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر، دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود و بنابراین، نفی خواطر، خود به خود به تبع ذکر خواهد بود و سالک همیشه، ذاکر است و به تبع ذکر، ذهنش از خواطر خالی است.

طریقه مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی و شاگردان او و مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی «رِضْوَانُ‌اللّهِ‌عَلَیْهِمْ» همین طریق دوم بوده است و برای تأیید آن به چند وجه می‌توان استدلال نمود:

اوّل آنکه: نفی خواطر خود به خود دست نمی‌دهد مگر آنکه سالک در دوران مقدّماتی، خود را متوجّه شیء‌ای چون چوبی یا سنگی بنماید و سپس نفی خاطر کند. در این حال گرچه این عمل به عنوان مقدّمه برای پاکی ذهن و تجلّیات الهیه است، ولی اگر مرگ، او را دریابد، ذاکراً و متوجّهاً للّه نبوده است و حتّی در حال خصوص نفی خاطر اگر او را مرگ دریابد، ذاکراً للّه نبوده. چون نفی خاطر مقدّمه ذکر است نه خود ذکر.

دوّم آنکه: از طریق و روش شرع استفاده می‌شود که لواداران[1] شریعت و پاسداران دین، همیشه مردم را به ذکر واداشته‌اند و آنی دوری آنها را از ذکر روا نداشته‌اند و از اوّل قدم تا آخرین مرحله سلوک و از عبادات بدوی تا عبادات نهایی در هرحال، ذکر را حقیقت عبادت شمرده‌اند؛ بنابراین حصول تجلّیات صفاتیه و ذاتیه در ضمن ذکر حاصل می‌شود.[2]

ب: جایگاه ذکر پس از نفی خواطر نیست، بلکه ذکر مراتبی دارد و برخی از مراتب آن مقدّم بر نفی خواطر و وسیله تحصیل آن می‌باشد، گرچه حقیقت آن پس از نفی خواطر محقّق گردد... (در طریقه علاّمه تهرانی که همان طریقه مرحوم ملّا حسینقلی همدانی و متّخذ از آیات و روایات می‌باشد، سه وسیله اصلی نفی خواطر؛ اوّل: مراقبه و مجاهده، دوّم: توجّه به نفس و سوّم: ذکر است که اگر سالک مراقبه‌اش تامّ باشد و در مقابل نفس و هوای آن مجاهده نماید، آرام‌آرام نفی خواطر حاصل می‌گردد و اگر گاهی خاطره‌ای نیز هجوم آورد با حربه ذکر آن را دفع می‌نماید...

---

۱. پرچمداران.

۲. رساله سیر و سلوک / ۱۷۳.

ایشان علاوه بر این امور می‌فرمایند:) سالک باید از هر امری که موجب تشویش بال[۱] و تفرّق خاطر است، زائد بر قدر ضرورت، اجتناب نماید و در مواقع نماز و ذکر، چند دقیقه قبل از شروع به عبادت دست از امور روزمره کشیده و قلب خود را از خواطر تفریغ نماید و سپس در توجّه به پروردگار متمرکز گشته و بعد از آن توجّهش را به پروردگار تثبیت نموده و آنگاه وارد نماز یا ذکر گردد.

باید برای عبادت خود مکانی مناسب و آرام و خالی از اموری که نفس را به خود مشغول می‌نماید فراهم کند، و ساعت خاصّی را برای عبادت و فکر خود معیّن کند، بلکه بهترین ساعات خود را برای ارتباط و انس با حضرت حقّ قراردهد...

علاوه بر این، استفاده از سجّاده ساده و سفید و رعایت مستحبّات نماز که در کتب فقهی وارد شده است تأثیرات مثبتی در تحصیل آرامش و نفی خواطر در نماز دارد.[۲]

ج: انسان نمی‌تواند ذهن خود را از خاطرات فارغ کند؛ مگر اینکه از عالَم صورت[۳] بگذرد و وارد در عالم مافوق صورت[٤] بشود، آن وقت نفس متوجّه است به عالم بسیطی که صورت ندارد و بالاتر از صورت است.[٥]

۹ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

(در جواب این سؤال که: برای رفع خواطر چه کنیم؟) ضد خواطر را داشته باشید. زیاد استغفار کنید و زیاد صلوات بفرستید که ضد خواطر است.[٦]

۱۰ـ فریدالدین عطّار نیشابوری:

---

۱. فکر.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۴۷۱.

۳. عالم دنیا و برزخ.

٤. عالم عقل و جبروت.

٥. شرح فقراتی از دعای أبو حمزه ثمالی، ج ۱ / ۴۰۴.

٦. حدیث دلتنگی / ۲۶۸.

سهل بن عبداللّه تستری گفت: «اوّل مقام معرفت آن است که بنده را یقین دهد در سرّ و باطن وی، و همه جوارح او بدان یقین آرام گیرد»؛ یعنی خاطرهای بد از ضعف یقین بود.[۱]

۱۱ـ أبوالسعود بن أبی‌العشائر :
تا وقتی که نفس‌ها بر اخلاق و صفات خود باقی باشند، حرکات و رفتار انسان از خطورات ذهنی او پیروی می‌کنند.[۲]

۱۲ـ محمد بن زغدان:
الف: هر خاطر ذهنی که موافق میزان شرع نباشد، ظلمت و تاریکی است.[۳]
ب: خاطر ذهنی مثل عطسه است که وقتی آمد دیگر نه می‌شود آن را برگرداند و نه با هیچ حیله‌ای می‌توان آن را جذب نمود.[٤]

۱۳ـ أبوالقاسم بن عبدالنبی (راز شیرازی):
الف: اول از موازینی که توان سنجید به آن خاطر خیر را از شر آنست که خاطر را عرض کنی و بسنجی با شرع، اگر موافق آمد با شرع، خاطر خیر است و اگر مخالف است، خاطر شر است. پس اگر به این میزان تفرقه حاصل شد فبها و هرگاه هنوز اشتباه باقی است، بسنج آن خاطر را بر میزان اعمال صالحین و بزرگان دین؛ اگر موافق عمل و رفتار ایشان است، اقتدا به ایشان کن... و اگر موافق با آنها نیامد، خاطر شر است ترک کن آن را.
و هرگاه به این میزان ممکن نشد رفع اشتباه، عرض کن خاطر را بر نفس و هوای او؛ هرگاه نفس متنفر است طبیعتا از او، بدان که خاطر خیر است؛ نه به ملاحظه تنفر از آن به واسطه خوف الهی، بلکه طبیعتا متنفر باشد، و هرگاه طبیعتا مایل باشد به آن نه به ملاحظه رجاء و

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۲۶۳.
۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۳۶۰.
۳. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۲۴۹.
٤. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۲۵۱.

امید به ثواب‌های الهی، آن خاطر شر است، زیراکه نفس در اوایل طبیعتا امارة بالسوء است و میل به خیرات نمی‌کند.[۱]

ب: خواطر شر و سوء بر سه قسم است:

هرگاه خاطر سوء، ثابت است و راسخ، خاطر نفسانی است و نتیجه هوای نفس است.

و هرگاه خاطری است مضطرب و رسوخ ندارد و می‌رود و می‌آید، خاطر شیطانی است.

بعضی از بزرگان تشبیه کرده‌اند نفس را به پلنگ، زیراکه وقت جنگ روگردان نمی‌شود مگر به قهر و قوت غالبی، و حالت نفس به سبب تقاضای غریزه و امارگی بالسوء چنین است. اما شیطان را تشبیه کرده‌اند به گرگ که وقت جنگ و محاربه که از طرفی رانده شد از طرفی دیگر می‌آید.

و هرگاه ورود خاطر سوء، بعد از صدور معصیتی است از انسان، ورود آن خاطر به سبب شومی آن گناه است و اهانت و عقوبتی از پروردگار. و هرگاه آن خاطر سوء به سبب عمل سوء مکرر شد؛ باعث قساوت و سیاه شدن قلوب می‌شود.[۲]

ج: از علامات خاطر شیطانی آنست که کم و ضعیف می‌شود به ذکر الهی، اما خاطر نفسانی کم و ضعیف نمی‌شود به ذکر الهی، چون از روی هوای نفسانی است...، اما ابلیس فرود می‌آید بر قلب بنی‌آدم و وقتی که متذکر به ذکر الهی شد؛ باز پس می‌رود و پنهان می‌شود و هرگاه غافل شد باز وسوسه می‌کند.[۳]

د: خاطر خیر هرگاه وارد شود و قوی و ثابت است؛ از جانب حق است.

و هرگاه متزلزل و متردد است؛ از جانب مَلَک است، زیراکه ملائکه بسیاری معادل یکصد و شصت ملک را حق تعالی بر هر فرد انسانی موکل فرموده است که دفع کنند شیاطین را از او. و اگر خداوند، ملائکه را یاری‌کننده نفرموده بود، شیاطین به جنود و خیل خود غالب می‌شدند بر بنی‌آدم. و این ملائکه از بابت نصیحت از هر طرف داخل می‌شوند و الهام خیر می‌نمایند که شاید انسان اجابت کند و رغبت نماید در امور خیر و طاعات.

---

۱. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۷.

۲. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۸.

۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۸.

و هرگاه آن خاطر، عقب طاعتی و مجاهده‌ای ظاهر شود؛ از جانب حق تعالی است و به سبب حسن آن طاعت است که: قال اللّه تعالی: «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»[۱]، «و الذین اهتدوا زادهم هدی»[۲،۳]

ه: هرگاه خاطر خیر در اصول دین و معارف باطنه است؛ از جانب حق تعالی است.

و هرگاه آن خاطر در اعمال فروع و ظاهر است از مَلَک است، زیراکه ملائکه را در باطن قلب راهی نیست.[٤]

و: علامت خاطر خیری که از ابلیس وارد می‌شود ـ تا آنکه آخرالامر انسان را در عمل شر و معصیتی اندازد که اشد از آن امر خیر است ـ آنست که: هرگاه این فعل خیری که خطور می‌کند به قلب، نفس در آن با نشاط و تعجیل و امنیت و غفلت از ملاحظه عاقبت باشد، آن خاطر قطعاً از شیطان است و هرگاه نفس در آن فعل با خشیت و درنگ و خوف و بصیرت عاقبت باشد، آن خاطر از جانب حق تعالی یا ملک است، زیراکه: «العجلة من عمل الشیطان و التأنی من عمل الرحمن»[٥،٦]

۱۴ـ أبو حامد محمد غزالی:

هرگاه بر اثر پرخوری یا قوت مزاج، شهوت بجنبد، اثری در قلب پدید می‌آید و اگر خود را از احساس و خیالاتی که در نفس پدید می‌آید بازدارد اثر آن باقی می‌ماند...

آثار ویژه‌ای که در دل پدید می‌آید همان خواطر است؛ یعنی اندیشه‌ها و خاطره‌هایی که بر قلب عارض می‌شود.[۷]

---

۱. [آنانکه (بی‌شائبه غرض، تنها به خاطر محبت و قرب) در راه ما کوشیدند، ما نیز راه‌های (وصول به قرب) خویش را به ایشان باز نمائیم: سوره ۲۹ / ۶۹.]

۲. [...آنان که هدایت یافتند خدا بر هدایتشان بیفزود: سوره ۴۷ / ۱۷.]

۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۸.

٤. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۹.

٥. [شتابزدگی از عمل شیطان، و آرامش و ملایمت از عمل پروردگار رحمن است.]

٦. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۹.

۷. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۶۹.

۱۵ـ جریر بن عبداللّه عدوی:

به علاء بن زیاد شکوه کردم که در سینه‌ام وسوسه‌ای می‌یابم.

گفت: «سینه مانند خانه‌ای است که دزدان بر آن عبور می‌کنند؛ اگر چیزی در خانه باشد به آن سرگرم می‌شوند و گرنه می‌روند و خانه را رها می‌کنند»؛ یعنی دلی که از هوا تهی باشد شیطان در آن وارد نشود.[۱]

۱۶ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

خواطر پنج گروهند:

اول: از طرف حق سبحانه، که خاطر اولین است، و آن خاطری است که پیش از خود علتی نداشته است و بدون سابقه در قلب خطور کند، و «خاطر حقش» گوئیم، که خود بر دو نوع است:

نوعی خواطر که در بیداری به دل وارد می‌شوند، ولی آن را مضطرب نمی‌کنند و به لرزه نمی‌افکنند و از جا نمی‌جنبانند، و از میان نمی‌برند، بلکه همیشه در قلب ثابت می‌مانند.

و نوع دومی که آن را الهام می‌نامند، که خود بر حق است و خاطری از (طرف) حق، خداوند فرماید: «قسم به نفس، و آنچه که آن را تعادل بخشید، پس فجور و تقوایش را بوی الهام کرد» و حقیقت الهام علمی است که خداوند در قلب افاضه فرماید.

دوم: خاطر قلب است. آنگاه خطور کند که قلب از زیر سلطه شیاطین و هوای نفس رها شود، و به مشاهده ملکوت و حقائق معارف تهذیب گردد، و از خصال ناپسند و پست و گناهانی که بر قلب‌های کافران و گنه‌کاران زنگار ایجاد می‌کند، خالص شود...

سوم: خاطر مَلَکی است که همراه آن آرامش در قلب‌های مؤمنان نازل گردد تا ایمانی بیشتر بر ایمانی که دارند، افزون کنند...

چهارم: خاطر شیطانی است که به سوی گمراهی می‌خواند...

پنجم: خاطر نفس است که دیوانه‌ای بی‌عقل را ماند و بلکه چون کودکی است که عقل و بینش ندارد و هرچه را هوس کند می‌طلبد و جز با بدست آوردن آن آرام نگیرد. همچون کودکی که

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۷۲.

پی گردو بازی با دیگر کودکان است، و اگر عارف آنچه را مورد خواهش اوست بدهد جز به همان گردوبازی رضا نشود.[۱]

۱۷ـ ملّا هادی سبزواری:
قطع مادّه پریشانی خاطر و استیصال خیالات پراکنده موقوفست بر عدم علاقه به دنیا، و این کمیاب است.[۲]

۱۸ـ آقا محمد بیدآبادی:
بر تو باد که فرق بین واردات رحمانی و القائآت شیطانی را تشخیص دهی که در این وادی، افکار، گمراه شده و قدم‌ها لغزیده است.[۳]

۱۹ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:
فقط در شخص امام «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» است که تمام خاطرات ذهنی محو می‌شود و ایشان تمام وجودشان در حضور و محضر پروردگار است، ولی در باقی مردم خطورات ذهنی و قلبی ضعیف می‌شود ولیکن به کلی از بین نمی‌رود.[٤]

سیره و احوال اولیاءاللّه

میرزا علی آقا قاضی

آیت‌اللّٰه علی سعادت‌پرور پهلوانی: گویند: «چون میرزا علی آقا قاضی به حرم مشرّف می‌شد، عبای خود را به سر می‌کشید.» وی می‌فرمود: «جمعیت و کثرات در قلب اثر می‌گذارند، لذا هرچه به آنها کمتر نظر افتد، بهتر است.»[۵]

---

۱. عرفان و عارف‌نمایان / ۱۰۹.
۲. شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۲ / ۱۳۳.
۳. تذکرةالسالکین / ۱۱۶.
٤. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۱۷۴.
۵. رسائل عرفانی / ۲۷۳.

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

حجت‌الاسلام سید هاشم دستغیب: یکی از دوستانم خدمت آیت‌اللّه انصاری همدانی اظهار داشتند: «خیال، مرا اذیت می‌کند.»

ایشان التفاتی نمود و ضمناً فرمود: «قرآن بخوان.»

خود آن دوستم می‌گوید: «با همان نگاه، خیالات و اوهام رفتند و دیگر برنگشتند.»[۱]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

علّامه تهرانی: {در سفر به أعتاب عالیات در سنه ۱۳۸۱ قمری} نمازهای صبح و ظهر و عصر را بنده به آقا سید هاشم حدّاد اقتدا می‌کردم، چون کسی در منزل نبود جز یک نفر از رفقای صمیمی، امّا نماز مغرب و عشاء را ایشان به حقیر اقتدا می‌نمودند و غالباً هم در روی بام انجام می‌گرفت و دستور داده بودند که: حقیر در نمازها سوره‌های بلند را بخوانم مانند یس و واقعه و مُسبّحات[۲] و تبارک و منافقین و هَلْ أتَی و ما أشْبَهَها،[۳] برای آنکه ایشان چون اقتدا می‌کنند حقیر را در قرائت و نفی خواطر تثبیت نمایند و می‌فرمودند: «اینطور بهتر است تا آنکه شما به من اقتدا کنی!»

حقیر هم از همین سُوَر در نمازها انتخاب نموده و قرائت می‌نمودم، البتّه قدری تکیه به صدا و به فرموده ایشان: با صوت حزین.[۴]

۳ـ أبو عثمان مغربی

أبو عثمان مغربی: یکبار با أبوالفارس بودم و آن شب عید بود. وی بخفت.

---

۱. در کوی بی‌نشان‌ها / ۹۸.

۲. مسبّحات عبارت است از پنج سوره: حَدید، حَشْر، صَّف، جُمُعَة، تَّغابن.

۳. و آنچه که شبیه این سوره‌هاست.

۴. روح مجرد / ۷۵.

مرا به خاطر آمد که: اگر روغن گاو بودی از برای این دوستان خدای ـ «عَزَّوَجَلَّ» ـ طعامی بساختمی، أبوالفارس را دیدم که در خواب می‌گفت که: «بینداز این روغن گاو از دست»، و همچنین بر طریق تأکید سه بار می‌گفت.

بیدار کردم او را. گفتم: این چه بود که تو می‌گفتی؟

گفت: «در خواب چنان دیدمی که ما به جایی بودیم بلند، و چنانستی که گوییا خواستیم خدای ـ «عَزَّوَجَلَّ» ـ دیدن و دل‌ها پر از هیبت گشته، تو در میان ما بودی و در دستت روغن گاو. گفتمی که: بینداز این روغن گاو از دست؛ یعنی حجاب تو است.»[1]

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۲ / ۳۰۷.

خواب دیدن (رؤیا)

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌الله سید حسین یعقوبی:

الف: مکاشفه در واقع با رؤیا یکی است با این تفاوت که مکاشفه در بیداری حاصل می‌شود؛ یعنی همان‌طور که انسان هنگام خواب در اثر کم شدن تعلق روح به جسم و به عالم طبیعت و توجه به عالم بالا، معانی و صوری را می‌بیند و درک می‌کند، در بیداری نیز چنانچه تعلقش کم گردد ممکن است همان معانی و صور را ببیند و درک کند که در این صورت به آن مکاشفه می‌گویند. البته مکاشفات به این جهت که گاهی با اختیار شخص حاصل می‌شود اعتبارش از رؤیا کمتر است.

در هرحال، رؤیای صادق و مکاشفه صحیح از اموری است که باعث تنبه و آگاهی سالک در مسیرش می‌گردد و چه بسا از این طریق معانی بسیار بلند و دقیقی را درک کند. گاهی نیز بشارت بوده و مایه دلگرمی بیشتر او خواهد شد، لیکن باید دانست که بسیاری از خواب‌ها و مکاشفات از ناحیه تخیلات و یا تسویلات نفسانی خود انسان است که تعبیری نداشته، بلکه بیان‌کننده افکار و حالات و انگیزه‌های درونی اوست و هیچ ربطی با عالم بالا پیدا نمی‌کند.

بسا خوابی که ظاهری زیبا و پرطمطراق دارد، ولی چون از عالم بالا نیست هیچ تعبیری نداشته باشد، همچنانکه گاهی در رؤیای به ظاهر ساده‌ای که از عالم بالاست معانی بسیار بلندی به کسی افاضه می‌گردد.

حتی اگر کسی پیامبر یا یکی از ائمه اطهار «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» را نیز در خواب ببیند نباید به طور قطع به آن اعتماد کند، هرچند در حدیث شریف آمده که: «مَنْ رَآنِی فِی مَنَامِهِ فَقَدْ رَآنِی لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِی صُورَتِی وَ لَا فِی صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِی»[1]

---

۱. من لا یحضره الفقیه، ج۲ / ۵۸۵. (هر که در خوابش مرا ببیند، خود مرا دیده، زیرا شیطان به شکل من درنمی‌آید و [همچنین] در صورت هیچ‌یک از اوصیایم [نیز درنمی‌آید].)

زیرا این روایت معنای خاصی دارد. مرحوم حاجی نوری در «دارالسلام» مفصلاً متعرض شرح آن گشته و پس از اینکه نظرات علماءِ بزرگ را در این زمینه یادآور می‌شود، وجوه مختلفی در توضیح این حدیث ذکر می‌کند.

به نظر حقیر اگر کسی پیامبر «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» یا یکی از ائمه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» را در خواب ببیند در صورتی رؤیای او مطمئناً صحیح خواهد بود که صورت اصلی آن بزرگواران را خارجا دیده باشد؛ و الاّ صحتش مورد تأمل است، لذا در زمان ما که وجود شریف امام عصر «أَرْوَاحُنَافِدَاهُ» در پس پرده غیبت هستند اگر کسی آن حضرت را در خواب مشاهده نمود نباید به آن اعتماد کند، مگر اینکه آن رؤیا همراه با قرینه قطعیه باشد که مطلب جداگانه‌ای است.[1]

ب: بنده، امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را بارها به صورت افرادی که نامشان محسن است در خواب دیده‌ام. سبب آن نیز ظاهراً این است که آن حضرت مظهر اسم «احسان» هستند.[2]

ج: لسان عالم رؤیا با لسان ما تفاوت دارد. آنچه که انسان در خواب و کشف می‌بیند نوعاً دارای معنای خاص می‌باشد و به همین جهت نیاز به تعبیر داشته و بدون تعبیر صحیح، حقیقت آن پوشیده خواهد ماند.

بی‌توجهی به این مطلب باعث گشته که برخی در اشتباه قرارگیرند. مثلاً هرگاه بشارت فرج و ظهور امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» در وقت معینی به کسی داده شود نوعاً خبر از فرج شخصی خود او خواهد بود که گاهی به معنای فرارسیدن موتش می‌باشد، زیرا مرگ برای مؤمن فرج محسوب می‌شود.

چه بسیار دیده شده که افراد وارسته‌ای بر مبنای خواب یا مکاشفه‌ای بشارت وقت ظهور را به مردم می‌دهند و بعداً خلاف آن ثابت می‌شود. این بدان معنا نیست که آنها دروغ گفته‌اند، بلکه در واقع نتوانسته‌اند تفسیر آنچه را دیده‌اند بفهمند.

آقای سید عبداللّه فاطمی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» می‌فرمود: «با یکی از رجال‌الغیب برخورد کردم و بدون اینکه به زبان چیزی بگویم در دل خود نیت کردم: أین مولای؟

او در جواب با انگشت خود روی خاک نوشت:...

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۷۴۷.

۲. سفینة‌الصادقین / ۳۹۹.

آنگاه با او صحبت کرده، پرسیدم: من چه زمانی حضرت را می‌بینم؟

با انگشت خود روی خاک حرف «ح» را نوشت.»

وی پس از نقل این داستان از بنده پرسید: «این به چه معناست؟»

گفتم: «ح» در حروف ابجد به معنای هشت می‌باشد و او بشارت هشت سال دیگر را به شما داده است.

آقای فاطمی پس از هفت سال مجدداً آن شخص را در اصفهان ملاقات کرده و از وی همان سؤال را می‌پرسد؛ و او در جواب می‌گوید: یک سال باقی مانده است.

ایشان پس از گذشت یک سال به رحمت الهی واصل شد.

گاهی نیز دیدن پیامبر یا ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» در خواب تعبیرش این است که با یکی از شیعیانشان که در آستان آنها دارای قرب و منزلتی است ملاقات کرده و گاهی معنایش این است که حال معنوی خوبی برای او حاصل می‌شود.[1]

د: تعلق انسان در هنگام خواب از بدن و متعلقات خود کم شده و روح او به عالم بالا توجه پیدا می‌کند؛ و چون روح در عالم خود، محیط بر عالم ماده می‌باشد هرچه به مرکز خود ـ که عالم امر[2] است ـ نزدیک‌تر گردد، احاطه او بیشتر می‌شود، لذا گاهی از آن عالم که معنای محض است، اطلاعاتی بدست آورده، آنگاه قبل از بیدار شدن برای تفهیم به خود، مناسب با سلیقه و طرز تفکرش آنها را صورت‌بندی و ترسیم می‌نماید.

البته ممکن است برای افرادی قبل از رسیدن به عالم امر به واسطه ارواح طیبه معنایی در عالم صورت افاضه شود که طبعاً نیازمند صورت‌بندی جدید نخواهد بود، کما اینکه ممکن است معنایی را ببیند، لکن نتواند صورت مناسبی برای آن ترسیم نماید که در این مواقع پس از بیداری گرچه می‌فهمد جایی رفته و چیزی دیده، لیکن نمی‌تواند صورت آن را در ذهن بیاورد. مطالب بسیار مهم اغلب همین‌طور است.

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۷۴۸.

۲. عالم روح و جبروت.

کشف نیز که غالباً در نتیجه عبادت و کم شدن تعلقات مادی حاصل می‌شود چیزی شبیه خواب دیدن امّا در بیداری است که در آن ممکن است انسان اختیارا یا بدون اختیار اطلاعاتی را از مرکز روح خود یا ارواح طیبه بدست آورد.

ناگفته نماند: چه در خواب و چه در مکاشفه انسان ابتدا از عالم خیال خود عبور می‌کند و چیزهایی می‌بیند که معمولاً همان‌هایی است که در طول روز با آنها مأنوس بوده است. البته بسیاری از افراد اصلاً قدمی از عالم خیال فراتر نرفته و پیوسته با خیالات خود بسرمی‌برند، لیکن اگر انسان از عالم خیال بگذرد در آن صورت، وارد جوّ که مابین زمین و آسمان و محل سکونت شیاطین است می‌گردد که ممکن است در آنجا نیز مطالبی به او القاء نمایند که معمولاً به صورت جریانات آشفته و مطالب وحشتناک درمی‌آید.

خواب و کشفی که مربوط به این دو مرحله است معمولاً تعبیر ندارد. مکاشفات و خواب‌های صحیح عمدتاً مربوط به فوق این دو مرحله می‌باشد، لکن همان‌ها نیز در مسیر بازگشت، از القائات شیطانی ایمن نیست. در عین حال چون ممکن است معانی متعددی توسط افراد مختلف به صورت واحدی ترسیم گردد و یا معنای واحدی به شکل‌های مختلف صورت‌بندی شود، تعبیر آن بسیار مشکل است، لذا تعبیر خواب و درک معنای صحیح کشف کار هرکسی نیست؛ و معبّر، کسی است که بتواند با توجه نمودن به روحیه و طرز تفکر شخص از نقل کشف یا خواب، اصل آن معنا را بیابد و یا همزمان با نقل آن از نفس گوینده عبور کرده و با تماس گرفتن با ملکوت او معنایی را که دیده است درک نماید.

بر این نکته نیز باید تأکید نمود که خواب و کشف، خود به خود چیزی نیست که مایه دلخوشی انسان باشد مگر اینکه موجب ترغیب و نشاط و رجاء گردد و انسان را به تلاش بیشتری در انجام وظایف و تکالیف بندگی تشویق نماید یا هشداری برای جلوگیری از ارتکاب معاصی باشد و یا لاأقلّ مجهولی را برای انسان روشن نماید.[۱]

۲ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

---

۱. سفینةالصادقین / ۱۵۹.

الف: الهی! آنکه خواب را حباله[۱] اصطیاد[۲] مبشّرات نکرده است کفران نعمت گران‌بهایی کرده است، زیراکه خواب دری از پیغمبری است.[۳]

ب: اشباحی که در عالم رؤیا می‌بینیم مطلقاً پدید آمده از انشاء و ایجاد نفس و قائم به اویند، و همه، بدن‌های مثالی برزخی هستند.[٤]

ج: نفس انسان چون به نیروی علم و نور حضور و مراقبت، قوی شد، حواس،[۵] وی را به مدرَکات[٦] خود مشغول نتوانند گردانید، در حال بیداری او را إفاضات علمی چنان حاصل شود که دیگران را در خواب، بلکه چون نفس، قوی گردد رؤیا کم شود؛ چنانکه... روایت شده است که: «لَا يَحْزَنْ أَحَدُكُمْ أَنْ تُرْفَعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا فَإِنَّهُ إِذَا رَسَخَ فِي الْعِلْمِ رُفِعَتْ عَنْهُ الرُّؤْيَا»[۷] و سرّش این است که حالا ـ یعنی در حال رسوخ[۸] در علم ـ در بیداری می‌بیند.[۹]

۳ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: بعضی از عوامل درونی از قبیل امراض و انحرافات مزاجی و خستگی و پری شکم و همچنین پاره‌ای از عوامل بیرونی از قبیل گرما و سرما و دیگر چیزها در قوه خیال تأثیر دارد و قوه متخیله نیز در خواب مؤثر می‌باشد؛ مثلاً کسی که تحت تأثیر حرارت یا برودت شدید واقع شده، در خواب آتش‌های شعله‌ور یا برف و یخ می‌بیند و کسی که امتلاء معده و انحراف مزاج دارد، خواب‌های مشوّش و بی‌سر و ته می‌بیند.

---

۱. دام.

۲. صید کردن.

۳. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۴۱.

٤. هزار و یک کلمه، ج ۶ / ۲۱۰.

۵. حواسّ پنجگانه مثل حسّ شنوایی.

٦. دیدنی‌ها، شنیدنی‌ها، بوها، چشیدنی‌ها، لمس کردنی‌ها.

۷. تحف‌العقول / ۵۰. (هیچ کدام از شما از اینکه رؤیا و خواب دیدن از او گرفته شود غمگین نگردد، زیرا هنگامی که در علم و دانش، ریشه‌دار و محکم شوید، خواب دیدن و رؤیا از شما رخت برمی‌بندد.)

۸. ثبات و استقرار.

۹. انسان در عرف عرفان / ۴۷.

همچنین اخلاقیات و صفات نفسانی نیز در رؤیا بی‌تأثیر نیست و به همین جهت اکثر خواب‌ها بر اثر تخیلاتی است که اسباب داخلی و خارجی موجب آنها شده و در واقع نشان‌دهنده کیفیت تأثیر آن اسباب می‌باشد...

جهان هستی مشتمل بر سه عالم است:

عالم طبیعت: که با آن آشنایی کامل داریم.

عالم مثال: که از نظر مرتبه وجود، فوق عالم طبیعی است و موجودات آن صورت‌های بی‌ماده‌ای هستند و نسبت به موجودات مادی زمینه علیت دارند.

عالم عقل: که فوق عالم مثال است و در آن حقایق موجودات بدون ماده و صورت موجودند و نسبت به موجودات عالم مثال جنبه علیّت دارند.

نفس انسان به واسطه تجرّدش با عوامل فوق طبیعت سنخیت دارد و در موقع خواب که اشتغال به ادراکات حسی ندارد، طبعاً به عالمی که با آن سنخیت دارد برمی‌گردد و بر طبق استعداداتش حقایقی از آن عالم را مشاهده می‌کند. نفس کامل که قدرت درک مجردات را با همان تجرد عقلی آنها دارد، علل و اسباب را به نحو کلیت درک می‌کند، ولی نفسی که به آن پایه از کمال نرسیده، حقایق کلی را با صورت‌های جزئی حکایت می‌کند.

چنانکه ما معنای سرعت کلی را با تصور یک جسم سریع‌الحرکه و معنای عظمت را با تصور کوه حکایت می‌کنیم و نفسی که هنوز به مرحله تجرد عقلی نرسیده، در عالم مثال متوقف می‌شود و گاهی علل و اسباب اشیاء را در عالم مثال به همان صورت واقعی مشاهده می‌کند و در آنها دخل و تصرفی نمی‌نماید و این همان خواب‌های صریحی است که غالباً اهل صدق و صفا می‌بینند و گاهی موجودات مثالی را به صورت‌هایی که با آنها مأنوس است درک می‌کنند، چنانکه علم را به صورت نور و جهل را به صورت ظلمت می‌بینند و حتی ممکن است ذهن از یک معنا به معنای ضد آن منتقل شود.

از اینگونه خواب‌ها همان خواب مشهوری است که نقل می‌کند: «مردی نزد ابن سیرین ـ معبر معروف ـ آمد و گفت: خواب دیدم که مهری به دست دارم و دهان و عورت مردم را با آن مهر می‌کنم.

ابن سیرین گفت: تو مؤذن می‌شوی و مردم با اذان تو روزه می‌گیرند و از خوردن و آمیزش جنسی خودداری می‌کنند.»[۱]

ب: بدن انسان در حالت بیداری به واسطه اعمالی که انجام می‌دهد، اعصاب آن خسته می‌شوند و احتیاج به استراحت دارند. خداوند برای استراحت اعصاب، علاقه نفس ناطقه را به بدن کم می‌کند تا اعصاب از اداره نفس ناطقه خارج شوند و به استراحت پردازند. بنابراین خواب عبارت خواهد بود از دوری و بُعد، و به عبارت دیگر کم شدن علاقه روح به بدن.

و خواب با مرگ تفاوتی ندارد الّا آنکه در مرگ، روح به کلّی مفارقت می‌کند و در عقب آن، روح بخاری نیز از بین می‌رود؛ به خلاف خواب که روح به کلّی مفارقت نمی‌کند و روح بخاری نیز در بدن باقی است...

بنابراین خواب مرگ موقّتی خواهد بود، همان‌طوری که پس از مرگ، روح انسان به عالم برزخ می‌رود، در خواب نیز روح بدان عالم مسافرت می‌کند و در آن عالم مشاهداتی می‌نماید که آن را خواب دیدن گویند.[۲]

۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

(در جواب این سؤال که: بعضی‌ها خواب‌هایی می‌بینند که امر دارد، آیا حجت هم هست؟ مثلاً به خیال خود در خواب می‌بیند پیامبر می‌گوید: «برو طلبه بشو؟») حجت نیست، نوعاً خیال شخص است.[۳]

۵ـ آیت‌اللّه حسنعلی نجابت:

آقای انصاری همدانی می‌فرمودند: «بعضی از خواب‌ها هست که بیست سال قبل دیده‌ام، ولی آن خواب چنان در جانم اثر کرده است که هر وقت یاد آن خواب می‌افتم مبتهج[٤] می‌شوم.»

---

۱. بررسی‌های اسلامی، ج ۱ / ۲۵۶.

۲. مطلع انوار، ج ۱۲ / ۱۶۹.

۳. روح و ریحان / ۱۳۶.

٤. شاد.

آقای میرزا علی آقا قاضی هم از این قبیل خواب‌ها داشتند.[۱]

۶ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: خواب‌های سالکین را معبّرین عادی نمی‌توانند تعبیر کنند، چون به حسب مراتب سیر انسان، نوع تأثیر نفس نیز در خواب‌ها تغییر می‌کند و چه بسا یک خواب واحد برای انسان عادی معنایی قبیح و برای انسان سالک تعبیر نیکو داشته باشد و بالعکس.[۲]

ب: برای سالکین راه خدا که به عیوب نفس خود آشنا می‌شوند، نعمت‌های دنیوی و لذائذ مادّی و شهوانی به صورت دیگری در عالم خواب تجسّم پیدا می‌کند و هکذا نعمت‌های معنوی و روحانی و بهشتی به صورت دیگری جلوه می‌نماید، غیر از آن صُوَری که سائر مردم عادی در خواب می‌بینند؛ و بعبارةٍ اخرَی رؤیاهای سالکین تعبیرش فرق دارد با همان رؤیاها که غیرسالکین در عالم خواب مشاهده می‌نمایند.

سالک، راه خدا را طی می‌کند و این راه عبارت است از: عبور از نفس امّاره و ترک مشتهیات مادّی و لذائذ شهوانی للّه و فی‌اللّه؛ و ترک آنها که عین اعمال تقرّبی است، در خواب برای سالک به صورت طعام لذیذ و میوه شیرین و گل و باغ و چمن و آب پاک و صافی، مجسّم می‌شود؛ یعنی مثلاً اگر سالک، امروز از خوردن یک دانه سیب گذشته و آن را به یتیمی داده است، در شب خواب می‌بیند که به خوردن سیب درشت و شیرین و خوش‌رنگ مشغول است؛ و اگر احیاناً لذّت نفس خود را مقدّم دارد، در همین شب خواب می‌بیند کژدمی دارد او را می‌گزد فلهذا رؤیای سالکین و مریدین إلی‌اللّه همه عبارت است از: خواب‌های خوب و روشن و فرح‌انگیز، با وجود آنکه آنها در دنیا به شدیدترین اقسام فقر و مسکنت و کوبنده‌ترین آزارهای مردم مبتلا هستند.[۳]

ج: عالم خواب نمونه‌ای از برزخ منفصل است... خواب از مرگ خیلی ضعیف‌تر است، و برزخ خواب انسان نیز از برزخ مرگ بسیار ضعیف‌تر است.[٤]

---

۱. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۲۵۷.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۲۷۴.

۳. روح مجرد / ۱۳۰.

٤. معادشناسی، ج ۲ / ۱۶۴.

۷ـ سید عبدالقادر گیلانی:

هنگامی که جسد می‌خوابد، بخشی از قلب {روح} و یا تمام آن فرصتی پیدا می‌کند تا به وطن اصلی‌اش برود.[۱]

۸ـ أبو حامد محمد غزالی:

معنای خواب آن است که حواس از وارد کردن چیزی بر دل بازمی‌ایستد، و هنگامی که دل از حواس و خیال رهایی یابد و ذات او نیز صاف و پاکیزه باشد، حجاب میان او و لوح محفوظ برداشته می‌شود و چیزی از آن در دلش منعکس می‌گردد، چنانکه هرگاه میان دو آیینه حجاب برداشته شود صورت از یکی به دیگری منتقل می‌شود.[۲]

۹ـ آیت‌اللّه سید عبدالحسین دستغیب:

راز آگاه شدن بعض نفوس از امور آتیه و اِخبار به آن، آن است که خداوند قادر متعال تمام حوادث کونیه، کلی و جزئی را تا آخر عمر دنیا پیش از پیدایش آنها در کتابی از کتاب‌های روحانی و لوحی از الواح معنوی ثبت فرموده است...، بنابراین ممکن است بعض نفوس صاف در حال خواب که از قیود مادی تا اندازه‌ای آزاد شده‌اند به ارواح شریف و الواح عالی و بعض کتب الهی متصل شده و به بعض اموری که در آنها مشهود است اطلاع یابند و هنگام بیداری و مراجعت تام روح به بدن، قوه خیالیش تصرفی در آن نکند و آنچه دیده، بدون تغییر در حافظه‌اش باقی ماند و از آن خبر دهد.[۳]

۱۰ـ ملّا نظرعلی طالقانی:

سرّ خواب دیدن این است که روح، تعلق تامی دارد در خواب به قالب مثالی، و بدن جن و شیاطین و بدن ملائکه هم شبیه است به بدن مثالی، و اموات هم در قالب مثالی هستند، پس

---

۱. سرّالأسرار و مظهرالأنوار فیما یحتاج إلیه الأبرار / ۱۴.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۳۷۲.

۳. داستان‌های شگفت / ش ۳۰ (افاضه قرآن مجید)

آدمی در خواب قریب الافق است هم با اموات هم با جن هم با ملائکه، لهذا در خواب با هر سه طائفه می‌نشیند و با هر سه تکلم می‌کند. پس معنی خواب دیدن، دیدن اشیاء است به چشم مثالی.[۱]

۱۱ـ ملّا هادی سبزواری:
در خواب، بدن طبیعی افتاده است کالمیّت، و بدن مثالی در تصرف نفس است و آن بدن مثالی سایه نفس است... نفس در بیداری، این بدن طبیعی را استعمال می‌کند و حواس این تن را، و در خواب بدن مثالی را استعمال می‌کند و حواس دیگر را، چراکه با آن پا می‌رود و با آن دست قبض و بسط می‌کند نه با این پا و دست. و با حواس دیگر درک می‌کند نه با این حواس.[۲]

۱۲ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:
الف: برای مجاهد راه خدا امکان دارد که در حال خواب به اموری از عوالم روحانی دست یابد که در بیداری بدان نرسیده باشد.[۳]
ب: ای بسا معارف که از رؤیاها برای سالکین کشف شده و بسا مقامات که از رؤیای انبیاء و ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» و بزرگان دین به سالک عنایت می‌شود...
این عبد ذلیل، خیلی امیدواری‌هایم به بعضی رؤیاهایی است که در آنها، حضرات معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» را زیارت کرده‌ام و مورد مرحمت‌های بزرگ شده‌ام.[٤]

سرگذشت اولیاءاللّه
آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

---

۱. کاشف‌الأسرار، ج ۲ / ۵۵۳.
۲. شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۱ / ۱۸۱.
۳. اسرارالصلاة / ۴۶۹.
٤. رساله لقاءاللّه (میرزا جواد ملکی تبریزی) / ۱۰۲.

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: زمانی توجه پیدا کردم که ذره‌ای خوف در وجودم نیست، لذا برای اینکه نفس، خوفی پیدا کرده و اندکی بترسد، از خدای متعال درخواست کردم جهنم را به بنده بنمایاند.

شب در عالم رؤیا دیدم وسیله‌ای شبیه هلی‌کوپتر که البته جسم و ماده نداشت پیدا شد. سپس مرا در آن قرارداده، حرکت دادند. از بالا نگاه کردم متوجه شدم جمعیت زیادی روی پلی که به یک دوراهی منتهی می‌شد و یک راه به طرف جهنم و یک راه به سوی بهشت می‌رفت، ایستاده بودند.

بنده را به طرف جهنم سیر دادند. از همان بالا می‌شنیدم که بعضی به یکدیگر می‌گفتند: «آخ! این بنده خدا را هم به جهنم می‌برند» تا اینکه در محلی که شباهت زیادی به اسطبل بسیار وسیعی داشت پیاده شدم.

مأموری از پشت سر مرا راهنمایی می‌کرد. کنار در جهنم که بسیار بزرگ ولی بسته بود، راه باریکی قرارداشت که فضای آن را بخارهای سوزانی شبیه بخار گوگرد پوشانده بود.

در حالی که در آن راه باریک جلو می‌رفتیم ناگهان آتشی از داخل فضا به طرف بنده حمله‌ور شد. بلافاصله ذکر شریف «لا اله الا اللّه» را برای دفع آن بر زبان آوردم، لکن تأثیری نکرد. آنگاه صلوات فرستادم، متوجه شدم که آتش به عقب رفت. این جریان سه بار تکرار شد؛ یعنی با حمله آتش «لا اله الا اللّه» می‌گفتم و اثری مشاهده نمی‌کردم، سپس با صلوات، آتش عقب‌نشینی می‌کرد.

بنده ناراحت شده، با خود گفتم: ما چنین گمانی نسبت به خدای متعال نداشتیم که ما را به جهنم ببرد.

در این حال، فرد همراه که گویا ملکی به صورت انسان بود، گفت: «تو خودت درخواست کرده‌ای، حالا گله می‌کنی؟ علاوه بر آن ما اصل جهنم را به تو نشان نداده‌ایم.»

سپس مرا نزدیک آن در بزرگ برده، در را اندکی باز کرد. ناگهان دیدم فضای آنجا مملو از شعله‌های آتش است و در آن افرادی عریان با زبان‌های آویزان ـ مانند نخود و لوبیا که در آب بجوشد ـ بالا و پایین می‌روند و فردی مهیب با هیکلی بسیار بزرگ آنجا ایستاده و دوشاخه‌ای

بلند در دست دارد که هر وقت یکی از آنها بخواهد خود را از آتش بیرون اندازد با آن دوشاخه بر سر او می‌کوبد تا مجدداً در آتش فرورود. «كُلَّمَا أَرادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْها أُعيدُوا فِيهَا»[۱]

پس از دیدن این منظره هولناک به همراه آن ملک برای گرفتن جواز بهشت وارد دفتری شدیم که افراد سفیدپوش و بسیار خوشرو که احساس می‌کردم تمام وجودشان رحمت محض است اداره امور آن دفتر را به عهده داشتند. چند نفر هم با ریش‌های تراشیده برای گرفتن جواز به آنجا آمده بودند.

بنده که در آن زمان در بیداری نسبت به افرادی که ریش خود را می‌تراشیدند خیلی حساس بودم ناراحت شده، در حالی که اخم‌های خود را در هم کشیده بودم گفتم: اینها اینجا چه کار دارند؟

رئیس آن دفتر نزدیک آمده، برای آرام کردن من گفت: «مگر چه شده است؟» سپس یکی یکی گناهان مرا برشمرد و گفت: «تو این گناهان را مرتکب شده‌ای و ما همه آنها را پنهان کرده‌ایم، در حالی که این بندگان خدا فقط همین یک گناه را داشته‌اند و قبل از مردن هم توبه کرده‌اند!»

بنده بسیار شرمنده شده، از خواب بیدار شدم.[۲]

ب: شبی در عالم رؤیا دیدم در مهمانخانه‌ای نشسته‌ام و شخص رشیدی که نامش مهدی و در لباس سربازان است همراه فرد دیگری بر سر میزی نشسته و مشغول خوردن عرق می‌باشند و بنده آنها را تماشا می‌کنم.

در این حال، آن سرباز استکانی از عرق برداشته، نصف آن را نوشید و بقیه را روی میز گذاشت. بنده با خود گفتم: نشستن در مجلس کسانی که مشغول عمل حرامی هستند حرام است، لذا برای اینکه در مجلس معصیت نباشم از جای خود برخاسته، ولی بی‌اختیار باقی‌مانده عرق را سرکشیدم و از مهمانخانه خارج شدم!

جالب توجه است که نصف استکان عرق را سر کشیدم و در عین حال برای اینکه داخل معصیت نشوم از مجلس آنها بیرون رفتم!

---

۱. سوره سجده / ۲۰.

۲. سفینةالصادقین / ۱۶۱.

روز بعد از آقای انصاری همدانی پرسیدم: اگر کسی چنین خوابی ببیند چطور است؟
ایشان فرمود: «اگر در راه سلوک باشد برای او خیلی خوب است، ولی اگر از افراد عادی باشد نه.»

یعنی نوشیدن عرق در خواب برای افرادی که در راه سلوک هستند حکایت از حال فوق‌العاده ای می‌کند که به آنها دست خواهد داد.

اینکه عرفاء و شعراء نیز در لسان خود کلماتی از قبیل شراب و می و میکده و امثال آن بکار می‌برند بی‌جهت نیست، زیرا هر معنایی را که آنان بخواهند در عالم صورت بیاورند باید لفظی مناسب با اثر آن در نظر بگیرند. مثلاً حال فوق‌العاده‌ای که در اثر چشیدن شمه‌ای از محبت أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» حاصل می‌شود که نتیجتاً حالت بی‌خودی به انسان دست خواهد داد، چنانچه بخواهند آن را در عالم صورت نشان دهند هیچ چیز مناسب‌تر از حالی نیست که در اثر خوردن عرق و شراب به انسان عارض می‌شود. حافظ «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» می‌گوید:

شراب تلخ می‌خواهم که مرد افکن بود زورش   که تا یک دم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

شراب تلخ همان عرق است؛ یعنی چنان اثری داشته باشد که مردان قوی را از جای برکند.[۱]

---

۱. سفینةالصادقین / ۱۸۲.

خوابیدن، بیداری (سحرخیزی، بیداری بین‌الطلوعین)

کلام حجج‌اللّه

امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»:

الف: مسلمان نباید جنب بخوابد. مسلمان نباید بخوابد، مگر با وضو و اگر آب نیابد با خاک پاک تیمم نماید، زیرا روح مؤمن به سوی خدای تبارک و تعالی بالا می‌رود و خدا آن را پذیرفته و مبارکش می‌فرماید و اگر اجلش رسیده باشد آن را در خزانه رحمت خود قرارمی‌دهد و اگر اجلش نرسیده باشد توسط فرشتگان امین خود آن را به سوی جسدش بازمی‌گرداند.[۱]

ب: بیداری شب در طاعت خداوند، بهار اولیاء و بوستان سعادت‌مندان است.[۲]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آقا سید هاشم حدّاد:

الف: فرزندان و اهل‌بیت را عادت دهید که بین‌الطلوعین بیدار باشند.[۳]

ب: این بیداری شب و عبادت در آن، بدل و جایگزینی ندارد، حتّی بیداری بین‌الطّلوعین! بیداری بین‌الطّلوعین، فیض جداگانه‌ای است که سالک نباید خود را از آن محروم کند، امّا به پایه فضیلت و رفعت تهجّد و بیداری شب نمی‌رسد.[٤]

ج: بیداری بین‌الطّلوعین نور است و خود، فیض علی حده می‌باشد و اگر سالک قبل از اذان صبح بیدار باشد و نماز شب نیز بخواند نورٌ علی نور است؛ و اگر به علّتی اقبال به صلاة لیل نداشت، لاأقلّ سعی کند در سحر بیدار باشد، چرا که نفسِ بیداری شب موجب تنویر قلب و دل سالک می‌شود.

---

۱. خصال، ج ۲ / ۶۱۳. (ترجمه از: ترجمه خصال (فهری)، ج ۲ / ۷۴۳.)

۲. غررالحکم / ۴۰۲.

۳. روح مجرد / ۱۳۹.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۶۶۷.

بیداری شب در وصول سالک به کعبه مقصود و ازاله حجاب پندار و اکتحال[۱] به نور بصیرت بسیار مهمّ است و باید آن را به بیداری بین‌الطّلوعین متّصل سازد. باید شب را با نماز شب و ذکر و یاد خدا إحیاء کند، آنهم نماز شبی با توجّه تامّ و دلی آکنده از عشق و محبّت حضرت پروردگار، به گونه‌ای که لوح دل را از خواطر و نقش غیر، پاک و خالی سازد تا اینکه قابلیت إشراق أنوار فیض از جانب حضرت ربّ ودود را داشته باشد.[۲]

۲ـ آیت‌اللّه شیخ علی سعادت‌پرور پهلوانی:

الف: ای عزیزان من! خواب را به قدری که احتیاج به آن دارید بنمائید؛ نه بیداری زیاد بکشید که از تمام امور شایسته اخروی و یا دنیوی بمانید و نه زیاد بخوابید که از مهم (مقصود) بازمانید، بلکه بر طبق نظری که خداوند به وسیله سفرایش معین فرموده عمل نمائید.[۳]

ب: ای عزیز من! از بیداری شب غفلت مکن و همچنین از تضرّع و زاری که بهترین معین[٤] و مقرّب سالک است.[٥]

۳ـ میرزا علی آقا قاضی:

الف: چهار ساعت خواب برای من کافی است، یک ساعت یا بیشتر در روز و سه ساعت در شب، البته به طریقی که ساعات شب و روز به صورتی تقسیم شود که با تهجد وارد،[٦] موافق درآید.[۷]

ب: خواب عموم مردم سه مرحله دارد: مرحله شروع خوابیدن. بعد از آنکه شخص سر بر بستر می‌گذارد تا زمانی که به دورترین نقطه عالم خواب فرومی‌رود، این یک مرحله از خواب است.

---

۱. سرمه‌دار شدن چشم.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۲۹۲.

۳. پندنامه سعادت / ۲۸.

٤. یاری‌کننده.

٥. رسائل عرفانی / ۲۳۸.

٦. تهجد مدّ نظر شرع.

۷. آیت‌الحق، ج ۱ / ۴۲۸.

بعد از آن زمان، خواب عمیق است که برحسب مزاج اشخاص فرق می‌کند که مدت طولانی یا زمان کوتاهی را شامل می‌شود که سن افراد نیز در آن دخیل است.
سپس برگشت از این خواب عمیق است که مرحله بیداری می‌باشد تا اینکه به حالت بیداری کامل برسد و شخص بستر را ترک کند و به کار دیگر مشغول شود.
بنابراین اگر انسان بتواند از آن دو مرحله با تمارین و ریاضت‌هایی که برای این هدف منظور شده است بی‌نیاز شود، به خواب حقیقی که به بیشتر از چهار یا پنج ساعت نمی‌رسد، دست می‌یابد، اما کسانی که مدت خواب را هفت یا هشت ساعت تعیین کرده‌اند، در واقع آن دو مرحله اول و آخر را هم منظور داشته‌اند.[۱]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
الف: عنایات حضرت پروردگار به سالکان و نفحاتی که حامل پیام دوست بوده و از عالم معنی و نور بر دل می‌وزد، در سحر به مراتب از بین‌الطّلوعین لطیف‌تر است و در این زمان است که سالک باید امید به صبح وصال بندد.[۲]
ب: برای برخی در شبانه روز هفت ساعت و برای برخی خصوصاً در سنین نوجوانی و جوانی هشت ساعت خواب لازم است و هرکس باید رعایت حال و توان خود را بنماید.[۳]
ج: سالک تا برات آزادی از قید أنانیّت[٤] و جوار قرب حضرت پروردگار را به دست او نداده‌اند، دائماً باید ملازم با گریه و نیاز نیم‌شبی باشد، چه اینکه دانه‌های اشک چون درّ که در خلوت شبانه بر گونه‌اش جاری می‌شود حامل پیام عبودیت و مسکنت اوست و گره‌ها از کار او می‌گشاید و راه را برایش روشن و هموار می‌سازد.[۵]
د: سالک در روز باید به امور روزانه خود بپردازد؛ اگر طلبه است باید به دنبال تحصیل علم باشد و اگر کاسب یا تاجر است، به دنبال تجارت و کسب روزیّ برود، ...ولی در عوض، باید غبار

۱. آیت‌الحق، ج ۱ / ۴۲۸.
۲. نور مجرد، ج ۱ / ۶۶۷.
۳. نور مجرد، ج ۱ / ۶۶۸.
٤. خودخواهی و اسارت نفس.
۵. نور مجرد، ج ۱ / ۷۱۶.

غفلت و زنگار کثرات را که در روز بر دل او می‌نشیند، با اشک و آه و در خلوت شبانه با حضرت پروردگار، صیقل زده و جام دل را از شراب وحدت لبالب کند. باید در شب برای آخرت خود کسب کند تا در روز خرج نماید و إلّا از مایه خواهد خورد و دست خالی از دنیا خواهد رفت.[۱]

۵ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:
اگر برای نافله شب بیدار شدید و دیدید برای نافله خواندن آمادگی روحی ندارید، بیدار بمانید. بنشینید. حتی چای بخورید. انسان بر اثر همین بیداری، آمادگیِ برای عبادت را پیدا می‌کند. بیداری سحر، هم برای مزاج مادی مفید است و هم برای مزاج معنوی.
برای دنیایتان هم که شده، سحرها بیدار شوید. چون بیداری سحر، وسعت رزق، زیبایی چهره و خوش‌اخلاقی می‌آورد.[۲]

۶ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:
همت کن و سحرها بیدار شو و اگر حال هم نداری، نماز هم نخوان! چایی بخور، به بیداری سحر عادت کن.[۳]

۷ـ امام خمینی:
اگر به مطالبی رسیده‌ام از سحرخیزی من بوده است.[٤]

۸ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:
الف: پیغمبر «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ» با همین شب زنده‌داری و سحرخیزی و انس با شب، معارف الهی را گرفتند.[۵]

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۶۶.
۲. عارف کامل / ۴۸.
۳. زملک تا ملکوت، دفتر سوم / ۱۱۵.
٤. بانک جامع خاطرات امام خمینی / از سحرخیزی من بوده است.
۵. برگی از دفتر آفتاب / ۱۴۳.

ب: وقتی بزرگان می‌خواستند مطلبی و فیضی را از خداوند بگیرند، از شب و سحر استفاده می‌کردند، زیرا در سحر با خدا خلوت کردن و با خدا ارتباط پیدا کردن، اثر خاصّی دارد.[۱]

۹ـ أبوالقاسم بن عبدالنبی (راز شیرازی):
چون روح انسانی، لطیف و از عالم تجرد و صفا و نور است، و بدن جسمانی، غلیظ و از عالم ماده و کثافت و ظلمت و کدورت است و «بینهما بون بعید»[۲]، و مصاحبت هر شیئی با غیر جنس خود موجب نفرت شدید و هلاکت و فرار است از آن، لهذا اگر بیداری انسان دائمی بود، به سبب محروم ماندن روح از عالم خود و مصاحبت با ضد خود، قطعاً فرار از بدن می‌نمود و در محبس طبیعت باقی نمی‌ماند که کسب کمالات و معارف نماید، پس حضرت قادر حکیم مختار، خواب را بر انسان گماشته که در هر شبانه‌روز یک دفعه، روح توجه کند به عالم روحانیت، و راحت یابد از مشاغل و زحمات جسمانیه بدنیه، و پس از ترویح و تفریح در عالم روحانی، عود به بدن نماید و به عبادات و تکمیل، و امور معاش خود پردازد.[۳]

۱۰ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:
(در جواب این سؤال که: ترک خواب بین‌الطلوعین یا بیداری در سحر کدام أفضل است، برای کسی که طاقت یکی را دارد؟) بیداری سحر أفضل است.[٤]

۱۱ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:
الف: مردان متقی... درد خود را با داروی شب‌زنده‌داری و تضرع در دل شب درمان می‌نمودند.[٥]

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۱۴۴.
۲. [میانه این دو فاصله بسیار است.]
۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۳۴.
٤. آفتاب خوبان / ۷۱.
٥. اسرارالصلاة / ۴۶۲.

ب: مرحوم علّیین آرامگاه، آخوند استاد ملّا حسینقلی همدانی «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌سِرَّهُ» می‌فرمودند که: «سالک خوابش را در شبانه‌روز، یک ساعت از میزان طبّی کم بکند.»

میزان طبی را هفت ساعت می‌فرمودند که: «خوابش در شبانه‌روزی، شش ساعت باشد، ولی وقتش را به نحوی قراربدهد که اواخر شب را بیدار باشد»، چراکه می‌فرمودند: «کسانی که از مقامات دین به جایی رسیده‌اند، همه‌شان از شب‌خیزها بوده‌اند، از غیر آنها دیده نشده است!»[۱]

۱۲ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

الف: هرکه او بی‌خوابی بسیار بُرد — چون به حضرت شد دلِ بیدار بُرد

چون زبی‌خوابی‌ست بیداری دل — خواب کم کن در وفاداری دل[۲]

ب: ور تو هستی مردِ عاشق شرم دار — خواب را با دیده عاشق چکار؟

مردِ عاشق باد پیماید به روز — شب همه مهتاب پیماید زسوز...

گر بخفتد عاشقی جز در کفن — عاشقش گویم، ولی بر خویشتن[۳]

۱۳ـ اوحدالدین کرمانی:

درد دل و آب دیده و آه سحر — کاری نکند این همه؟ آری بکند[٤]

۱۴ـ مولوی:

چندان دعا کن در نهان چندان بنال اندر شبان — کز گنبد هفت آسمان در گوش تو آید صدا[٥]

۱۵ـ محمد اسیری لاهیجی:

---

۱. رساله لقاءاللّه (میرزا جواد ملکی تبریزی) / ۱۱۲.

۲. منطق‌الطیر / ۳۱۱.

۳. منطق‌الطیر / ۳۰۹.

٤. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۳۱۰.

۵. دیوان کبیر شمس / ۵۰.

دائما جویای وصل یار باش   ترک خواب شب بگو بیدار باش[۱]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت والد «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَیْهِ» مقید بودند شب‌ها زود بخوابند و سحر و بین‌الطّلوعین را بیدار باشند، دیر خوابیدن شب را خلاف سیره رسول خدا و ائمّه طاهرین «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَیْهِمْ‌أَجْمَعِینَ» می‌دانستند...

والد معظّم «رُوحِی‌فِدَاهُ» به ذکر قبل از خواب ملتزم بودند و شب‌ها قبل از آنکه به خواب روند، همان‌طور که دراز کشیده بودند، تسبیح به دست، دستشان را زیر سر گذاشته و مدّت زیادی مشغول ذکر می‌شدند.[۲]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} به خوابیدن رو به قبله، هم خود مقید بودند و هم به سایرین تأکید می‌نمودند و می‌فرمودند: «اتیان این سنّت، هم به صورت محتضر ممکن است که انسان به پشت بخوابد و پایش را رو به قبله قراردهد و هم به صورت میت که بر پهلوی راست بخوابد و صورت و جلوی بدنش رو به قبله باشد و البتّه صورت دوّم (خوابیدن مانند میت در قبر) ترجیح دارد.»

همچنین مقید بودند هنگام خواب پای خود را به طرف کسی دراز نکنند مخصوصاً اگر آن شخص از سادات باشد، حتّی نسبت به ما نیز که فرزند ایشان بودیم این ادب را رعایت می‌فرمودند.[۳]

ج: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه سید محمدحسین تهرانی): {پدرم} طبق رویه مرحوم میرزا علی آقا قاضی و مرحوم آقا سید هاشم حدّاد «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِمَا»، چون برای

---

۱. أسرارالشهود / ۱۶۹.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۵۰۴.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۵۰۴.

بیداری سحر برمی‌خواستند، مختصری تناول می‌کردند که معده خالی نباشد و بدن در بیداری سحر با شادابی و طراوت همراه باشد.[۱]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی

علامه سید محمدحسین طباطبایی: با آنکه ایشان در سنّ پیری بود، نه در ماه رمضان و نه در غیر آن، شب‌ها رختخواب پهن نمی‌کرد، بلکه تکیه می‌داد و می‌خوابید.[۲]

۳ـ امام خمینی

مرضیه حدیده‌چی (دباغ): حضرت امام {در فرانسه} در بیست و چهار ساعت، چهار ساعت بیشتر نمی‌خوابیدند. آنچه که در این مورد باید از امام بیاموزیم، این است که با وجود اینکه خوابشان کم بود، اما با کمال آرامش می‌خوابیدند.[۳]

۴ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط

یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: ایشان سحرها معمولاً بیدار بود. بعد از آفتاب حدود نیم تا یک ساعت استراحت می‌کرد، بعد از ظهرها هم گاهی استراحت می‌نمود.[٤]

۵ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

الف: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): پدرم مجموعاً کمتر از چهار ساعت {در روز می‌خوابید}. گاهی که، سه ساعت و نیم می‌خوابید، از ضعف، بی‌حال می‌شد.

یک روز بعد از نماز ظهر و عصر از مسجد آمد و با همان لباسی که بر تن داشت، دراز کشید.

گفتم: آقا را چه شده؟!

پاسخ داد: «چیزی نشده، به شدت نیاز به خواب دارم.»

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۰۸.

۲. رسائل عرفانی / ۲۷۶.

۳. پرتویی از خورشید / ۵۱.

٤. کیمیای محبت / ۴۹.

حساب کردم، دیدم کمتر از سه ساعت خوابیده است.[۱]

ب: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): پدرم معمولاً یک ساعت و نیم مانده به اذان صبح بیدار می‌شد. جلوترها دو ساعت قبل از اذان بیدار بود. البته در شب‌های کوتاه و بلند، مقدار بیداری ایشان تفاوت داشت.

وقت خوابشان در قدیم و جدید هم فرق کرده بود. کم‌کم وقت استراحت ایشان بعد از نیمه‌شب شد تا آنکه این اواخر اغلب نشسته استراحت می‌کرد.[۲]

۶ـ آیت‌الله سید محمدباقر شفتی

مرحوم سید محمدباقر شفتی «رَحِمَهُ‌اللَّهُ» آنقدر به سحرخیزی و بیداری شب اهمیت می‌داد که حتی جلسه استفتائیه خود با علماء و دانشمندان را قبل از طلوع فجر گذاشته بودند.[۳]

۷ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

آیت‌الله سید حسین فاطمی قمی: عادت شب‌های ایشان چنین بود که به مهمانی و غیرمهمانی نمی‌رفت و پس از اداءِ فرائض و نوافل استراحت می‌فرمود و دل شب در مناجات با قاضی‌الحاجات حالاتی داشتند که وصفش به قلم، راست نیاید.[٤]

۸ـ آقا سید هاشم حدّاد

علّامه سید محمدحسین تهرانی: ایشان تا آخر عمر شب‌ها تقریباً خواب نداشتند. اوّل شب قدری استراحت می‌کردند، سپس بیدار می‌شدند و وضو می‌گرفتند و چهار رکعت نماز بدان کیفیت انجام می‌دادند و سپس رو به قبله در حال توجّه و خَلْسه مدّت‌ها می‌نشستند و در حال توجّه و تفکر تامّ بودند. سپس قدری استراحت می‌کردند و بیدار می‌شدند و به همین طریق

---

۱. زمزم عرفان / ۲۳۴.
۲. زمزم عرفان / ۲۳۵.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۳۴۲.
٤. طبیب دل‌ها / ۱۱.

چهار رکعت نماز می‌گزاردند که خیلی طول می‌کشید. باز تا قریب اذان صبح رو به قبله به حال خَلْسه و توجّه تامّ و تمام می‌نشستند.[۱]

۹ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

آیت‌الله سید علی گلپایگانی (فرزند آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی): مرحوم گلپایگانی پیوسته شب‌ها به مناجات و گریه مشغول بود و به همین جهت تنها در اتاق بیرونی می‌خوابید و عیالات را به وسیله تحفه و یا هدیه‌ای راضی نگاه می‌داشت...

یک شب که در بیرونی خوابیده بودم، ناگاه بیدار شدم و دیدم پدرم به شدّت گریه می‌کند و جملاتی را می‌گوید که فقط دو جمله از آن در نظرم باقی مانده است: «وَ لَیْتَکَ لَمْ تَخْلُقْنِی وَ لَیْتَنِی کُنْتُ حَشِیشَ الأرْضِ فَأَکَلَتْنِی الْهَوَامُّ!»[۲،۳]

۱۰ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

حجت‌الاسلام دکتر احمد احمدی: علّامه طباطبایی تمام لیالی ماه رمضان را تا صبح بیدار و مشغول عبادت و نوشتن بود، و بعد از عبادت سحر، از هنگام طلوع آفتاب تا ظهر به استراحت می‌پرداخت.[٤]

---

۱. روح مجرد / ۵۲۴.

۲. ای کاش! مرا خلق نکرده بودی و ای کاش! گیاه خشک بیابان بودم و حشرات مرا می‌خوردند.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۱۲.

٤. آن مرد آسمانی / بخش اول، عبادت و نیایش (تا صبح)

خوردن، گرسنگی[۱]

کلام حجج‌اللّه

۱ـ رسول اکرم «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»:

الف: شکم‌هایتان را گرسنه، و جگرهایتان را تشنه، و بدن‌هایتان را برهنه، و قلب‌هایتان را پاک بدارید تا شاید از ملأ اعلی بگذرید.[۲]

ب: خودتان را سیر نکنید تا نور معرفت در قلب‌هایتان خاموش گردد.[۳]

ج: سه چیز را خداوند دوست دارد: کم‌حرفی و کم‌خوابی و کم‌خوری. سه چیز مورد بغض و غضب خداوندست: پرحرفی و پرخوابی و پرخوری.[٤]

د: با کم خوردن و کم نوشیدن به جنگ نفس‌هایتان بروید تا فرشتگان بر شما سایه افکنند و شیاطین از شما فرار نمایند.[٥]

۲ـ جعفر بن محمد الصادق «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ»:

الف: فرزند آدم ناگزیر از خوردن غذایی است که با آن کمرش را راست کند و هرگاه یکی از شما غذا بخورد لازم است یک سوم شکم خود را برای خوردنی و یک سوم را برای نوشیدنی و یک سوم را برای نفس کشیدن قراردهد و مانند خوک‌ها برای کشته شدن چاق نشوید.[٦]

ب: هیچ چیز برای دل مؤمن زیانبارتر از پرخوری نیست و آن، دو نتیجه دارد: سنگ‌دلی و تحریک شهوت.[۷]

---

۱ . بسیاری از دستورات و برنامه‌های غذایی که در این بخش مطرح شده است چه از جهت کیفیت و چه کمیت آن، در حدّ انسان‌های کامل و راه‌رفته است و برای امثال ما نمی‌باشد، لذا از عمل و انجام آنها جدا باید پرهیز نمود.

۲. مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۲۲.

۳. جامع‌الاخبار / ۱۸۳.

٤. مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۲۱.

٥. مجموعه ورام، ج ۲ / ۱۲۲.

٦. کافی (اسلامیه)، ج ۶ / ۲۶۹. (ترجمه از: راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۷.)

۷. مصباح‌الشریعة / ۷۷. (ترجمه از: راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۷.)

ج: کم‌خوری در هرحال و در نزد هر قومی پسندیده است، زیرا مصلحت ظاهر و باطن انسان در آن است.[۱]

سیره و احوال حجج‌اللّه

رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»

علّامه سید محدحسین تهرانی: پیغمبر شما... نان جوین می‌خورد تا آخر عمر... یک شکم سیر از نان جو نخورد و اصلًا غذای گندم نخورد. نه اینکه در دسترس او نبود، همه چیز بود، ولی تواضعاً لِلّه بود... نفس خود را آنقدر شریف می‌دانست که به چیزی غیر خدا صرف نمی‌کرد.[۲]

سرگذشت حجج‌اللّه

۱ـ رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ»

الف: روزی بعضی از زنان آن حضرت از بسیاری گرسنگی که از آن حضرت مشاهده نمود به گریه آمد و عرض کرد: «یا رسول‌اللّه! آیا از خدا نمی‌طلبی که تو را طعامی فرستد؟»

فرمود: «به آن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که اگر از خدای خود مسئلت کنم که کوه‌های دنیا را طلا کرده و هرجا که روم با من روانه کند، هر آینه می‌کند ولیکن من اختیار کردم گرسنگی دنیا را بر سیری آن، و فقر دنیا را بر غنای آن، و حزن و اندوه آن را بر فرح و شادمانی آن. به درستی که دنیا سزاوار محمد و آل محمد «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَیْهِمْ‌أَجْمَعِینَ» نیست. و خدا از برای پیغمبران أولوالعزم راضی نشد مگر صبر بر ناخوشی‌های دنیا، و کناره کردن از لذات آن. پس از برای من راضی نشد مگر اینکه تکلیف کرد مرا به آنچه برایشان تکلیف کرده و گفت: فاصبر کما صبر أولواالعزم من الرسل؛ صبر کن همچنان که اولواالعزم از پیغمبران صبر کردند.[۳]

---

۱. مصباح‌الشریعة / ۷۷.

۲. متن بیانات تفسیری / ۱۰۷.

۳. [سوره احقاف / ۳۵.]

به خدا قسم که چاره‌ای بجز اطاعت او ندارم. و به خدا قسم که صبر می‌کنم به قدر توانائی و طاقت خود همچنان که ایشان صبر کردند».[۱]

ب: یکی از زوجات حضرت رسول «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» گفت: «حضرت رسول «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» هرگز سیر نشد، بسا بود که از بس آن حضرت را گرسنه می‌دیدم دل من بر او می‌سوخت و گریه می‌کردم و دست خود را بر شکم مبارکش می‌کشیدم و به آن حضرت عرض می‌کردم که: جانم فدای تو باد، هرگاه از دنیا اینقدر اکتفا نمائی که قوت تو باشد و تو را از گرسنگی بازدارد چه ضرر خواهد داشت؟

آن حضرت فرمود: برادران من، از پیغمبران أولوالعزم صبر نمودند بر حالتی که اشد از این بود، پس بر این حال گذشتند و از دنیا رفتند و به پروردگار خود حاضر شدند، پس خدا اکرام نمود ایشان را، پس من خود را می‌بینم که شرم دارم اگر بر رفاهیت بگذرانم، که مرتبه من از ایشان پست‌تر باشد. پس اینکه صبر کنم چند روز کمی در نزد من محبوبتر است که نصیب و بهره من فردا در آخرت کم بوده باشد. و هیچ چیز در نزد من بهتر و محبوب‌تر از این نیست که به برادران و دوستان خود ملحق شوم و به ایشان برسم».[۲]

۲ـ امیرالمؤمنین علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»

ظرفی پالوده در برابر او نهادند. انگشت خود را چندان در آن فروبرد تا به ته آن رسید، سپس آن را بیرون آورد، و از آن پالوده نخورد و تنها انگشتش را به دهان برد و آن را چشید و گفت: «خوب است، خوب است و حرام نیست، ولی دوست ندارم خود را به چیزی عادت دهم که به آن عادت ندارم.»

و در خبری از امام جعفر صادق «ع» آمده است: «دست را به سوی آن دراز کرد و سپس آن را پس کشید. و چون در اینباره با او سخن گفتند گفت: به یاد پیامبر افتادم که هرگز از آن نخورد، پس دوست نداشتم که از آن بخورم».[۳]

---

۱. معراج‌السعادة / ۳۶۴.

۲. معراج‌السعادة / ۳۱۳.

۳. مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۲ / ۹۹. (ترجمه از: الحیاة، ج ۲ / ۳۶۲.)

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

الف: (در جواب این سؤال که: ترک حیوانی چقدر در نورانیت مؤثر است؟): خیلی، فقط قبل از چهل روز، یک مرتبه گوشت جهت رفع کراهت بخورید.[۱]

ب: (در جواب سؤال یک طلبه مبنی بر اینکه: در ایام تبلیغ ماه مبارک رمضان و محرم که به اطراف می‌رویم آثار اطعمه[۲] و اشربه[۳] و نفوس[٤] برایمان مشهود می‌گردد که تنزّل[٥] می‌آورد، بعضی می‌گویند: «در ما تأثیر نمی‌کند»، نظر شما چیست؟): غذاهای گوناگون و نفوس مختلف در روح انسان اثر سوء می‌گذارد و درست هم همین است. آن دسته، چیزی ندارند که تغییر حال و تنزل را درک کنند.[٦]

۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

شبی در خواب دیدم که جماعتی از سادات جلیل‌القدر از خانه بیرون آمدند و با آنها صحبت نمودم. در بین مصاحبه فرمودند: «برای ماه رمضان احرامی است و آن، هفت روز قبل از رمضان از حیوانی[۷] امساک[۸] نمودن است.»[۹]

۳ـ سهل بن عبدالله تستری:

---

۱. صحبت جانان / ۸۷.

۲. غذاها.

۳. نوشیدنی‌ها.

٤. نفْس‌های ناپاک برخی مردم.

٥. کم شدن معنویت.

٦. روح و ریحان / ۱۳۲.

۷. غذاهای حیوانی.

۸. ترک کردن.

۹. سوخته / ۲۴۷.

الف: ابدال به چهار خصلت ابدال شدند: تهی بودن شکم‌ها (از طعام)، شب‌زنده‌داری، سکوت و کناره‌گیری از مردم.[۱]

ب: زیرکان چیزی را برای دین و دنیا سودمندتر از گرسنگی نمی‌دانند.[۲]

ج: تا وقتی که نفس میل به معصیت دارد، چیزی از نور طاعات به قلب نمی‌رسد، پس نفس‌هایتان را با گرسنگی و تشنگی ادب نمایید.[۳]

د: حکمت و دانش در گرسنگی قرارداده شده است و نادانی و گناه در سیری.[٤]

ه: در فاصله میان آسمان و زمین سرچشمه هر خوبی، گرسنگی است، و در میان آسمان و زمین سرچشمه هر گناهی سیری است، هرکه خود را گرسنه نگاه دارد وسوسه از او قطع می‌شود.[٥]

و: گمان ندارم کسی بر روی زمین از آب بنوشد تا سیراب شود و از گناه سالم بماند، اگرچه خدا را هم شکر کند، پس سیر شدن از غذا چگونه خواهد بود؟[٦]

ز: بر طالبان آخرت چیزی را زیان‌بارتر از پرخوری نمی‌دانم.[۷]

۴ـ ذوالنون مصری:

هرگز سیر نشدم مگر اینکه معصیت خدا یا قصد آن را کردم.

۵ـ أبوحامد محمد غزالی:

الف: فایده اول {از فوائد گرسنگی}: صفای دل، برافروخته شدن طبع و ذوق و نافذ شدن بینش، زیرا سیری موجب کودنی و کوردلی است و بخار دماغ (مغز) را زیاد می‌کند، شبیه حالت

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۸۲.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۹.

۳. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۳۹.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۹.

٥. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۹.

٦. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۹.

۷. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۹.

مستی تا به سرچشمه‌های اندیشه دست یابد، در نتیجه دل به سبب آن در کار وارد شدن در اندیشه‌ها کاهلی می‌کند و انسان را از سرعت درک (مطالب) محروم می‌سازد، حتی کودک چون بسیار بخورد حافظه‌اش ضعیف و ذهنش تباه و درکش کند شود...

فایده دوم: نازکی و صفای دل، که با آن برای درک لذت مناجات و متأثر شدن از یاد خدا مهیا می‌شود؛ چه‌بسا ذکری که با حضور قلب بر زبان جاری شود، ولی قلب از آن لذت نبرد و متأثر نگردد تا آنجا که گویی میان زبان و دل مانعی است که همان قساوت قلب است و گاه در بعضی از حالات، دل نازک می‌شود و سخت از یاد خدا متأثر می‌شود و از مناجات لذت می‌برد که تهی بودن معده، آشکارترین عامل آن است.

فایده سوم: ... نفس با هیچ چیزی شکسته و خوار نمی‌شود آنگونه که با گرسنگی خوار می‌شود و در حال گرسنگی در برابر پروردگارش آرام و خاشع و از ناتوانی و خواری خود آگاه می‌شود، زیرا توانش ضعیف و راه چاره‌اش با چند لقمه‌ای که از دست داده، بسته شده و به شربت آبی که به او نرسیده دنیا بر او تیره و تار شده است و تا انسان خواری و ناتوانی خود را مشاهده نکند، عزت و قدرت مولای خود (خدا) را نمی‌بیند...

فایده چهارم: به یاد بلا و عذاب خدا و نیز اهل بلا بودن...

فایده پنجم: ... شکستن میل به تمام معصیت‌ها و مسلط شدن بر نفس اماره، زیرا سرچشمه تمام گناهان، شهوت‌ها و نیروهاست و ناگزیر اساس نیروها و شهوت‌ها غذاهاست، پس کاستن از غذاها هر نیرو و شهوتی را ضعیف می‌کند...

هرگاه انسان سیر شود نمی‌تواند بر شهوتش مسلط شود و اگر تقوا مانع او شود نگاهش را نتواند حفظ کند... و اگر با پوشش تقوا بر چشمش مسلط باشد نمی‌تواند بر فکرش تسلط داشته باشد. پس افکار بد و حدیث نفس که عامل شهوتند به دل او خطور می‌کند و مناجات او را پریشان می‌سازد و بسا که این پریشانی در بین نماز بر او عارض شود.

فایده ششم: دور ساختن خواب و ادامه شب‌زنده‌داری، زیرا کسی که سیر شود زیاد آب بنوشد و هرکه بسیار آب بنوشد بسیار بخوابد...

فایده هفتم: آسانی مواظبت بر عبادت، زیرا خوردن، مانع از عبادت‌های بسیار می‌شود...

روزه گرفتن برای کسی ممکن است که به گرسنگی عادت کرده باشد، بنابراین در روزه و ادامه اعتکاف (در مسجد) و ادامه طهارت و پرداختن به عبادت ـ به جای سرگرم شدن به خوردن و لوازم آن ـ سودهای بسیاری است...

فایده هشتم: حفظ سلامتی بدن و دفع بیماری‌ها، زیرا علت بیماری، پرخوری و به وجود آمدن زیادی اخلاط در معده و رگ‌هاست...

فایده نهم: سبک شدن هزینه، زیرا کسی که به کم خوری عادت کند مال اندک، او را بس است و آن که به سیری عادت کند، شکمش طلبکار شود و هر روز دست بر شکم خود بگذارد و بگوید: «امروز چه می‌خوری؟»...

فایده دهم: با گرسنگی می‌توان غذاهای زیادی را به یتیمان و مسکینان صدقه داد و روز قیامت در سایه صدقه خود قرارگرفت.

پیامبر «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ» به مردی شکم‌گنده نگاه کرد، با انگشت به شکم او اشاره کرد و فرمود: «اگر این غذاهایی که در اینجا ریخته‌ای در جای دیگر بود (انفاق می‌کردی) برایت بهتر بود»؛ یعنی اگر آن را برای آخرتت جلوتر می‌فرستادی و به دیگران می‌بخشیدی بهتر بود.[۱]

ب: بهتر آن است که انسان به اندازه‌ای غذا بخورد که نه احساس سنگینی معده کند و نه احساس گرسنگی، بلکه از شکم فراموش کند که هرگز گرسنگی در آن مؤثر نشود، زیرا هدف از غذا خوردن، زنده ماندن و توان یافتن بر عبادت است و سنگینی معده مانع از عبادت می‌شود و درد گرسنگی نیز دل را سرگرم می‌کند و از عبادت بازمی‌دارد، پس هدف این است که معتدل غذا بخورد به طوری که اثر خوردن در او باقی نماند تا به فرشتگان شبیه شود...

هر زمان انسان احساس گرسنگی و سیری نکند عبادت و اندیشیدن برایش آسان می‌شود و در نفس خود احساس سبکی می‌کند و توان انجام کار را دارد، ولی این حالت پس از معتدل شدن طبیعت حاصل می‌شود، اما در آغاز کار هرگاه نفس، چموش باشد انسان را به شهوت‌ها تشویق می‌کند و به افراط متمایل می‌سازد، بنابراین معتدل بودن به حال او نفعی ندارد، بلکه ناگزیر باید نفس را با گرسنگی رنج دهد، چنانکه در آزار دادن چهارپایی که با گرسنگی و زدن و غیره برای معتدل شدن تمرین داده نشده است مبالغه می‌کند، و هرگاه حیوان تمرین داده

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۱.

شود و به اعتدال برگردد انسان از آزار دادنش صرف نظر می‌کند، از اینروست که استاد، مرید خود را فرمان می‌دهد به کارهایی که استاد شخصاً آنها را انجام نمی‌دهد و او را به گرسنگی دستور می‌دهد، ولی خود گرسنگی نمی‌کشد و از خوردن میوه‌ها و خواسته‌ها بازمی‌دارد و گاه او خود را از آنها منع نمی‌کند، چراکه استاد از ادب کردن نفس خود فراغت یافته و از رنج دادن نفس بی‌نیاز است و چون بیشتر حالات نفس، حرص و شهوت و خودداری از عبادت است، گرسنگی که درد آن را بیشتر احساس کند، برای او مفیدتر است تا شکسته شود و به اعتدال گراید و پس از آن در غذا نیز معتدل شود.

برای معروف کرخی غذاهای خوب هدیه می‌آوردند و می‌خورد. به او می‌گفتند: «برادرت بُشر از این غذاها نمی‌خورد»، پس می‌گفت: «برادرم بشر را ورع گرفته بود، ولی معرفت، مرا آزاد و رها گذاشته است»، آنگاه گفت: «من در خانه مولایم (خدا) مهمانم. هرگاه غذایم بدهد می‌خورم و هرگاه گرسنگی‌ام بدهد صبر می‌کنم، مرا چه رسد که اعتراض کنم و تشخیص دهم.»

ابراهیم بن ادهم به یکی از برادرانش چند درهم داد و گفت: «با این پول برایمان روغن و عسل و نان سفید بگیر.»

پس گفت: «ای أبواسحاق! با تمام این پول‌ها؟»

گفت: «وای بر تو، هرگاه داشته باشیم مانند مردان می‌خوریم و هرگاه نداشته باشیم مانند مردان صبر می‌کنیم.»[1]

ج: گرسنگی از خون دل می‌کاهد و آن را سفید می‌کند و نورانیت دل در سفیدی آن است، و پیه دل را آب می‌کند و نتیجه آن نازک شدن دل است و نازکی دل کلید مکاشفه است، چنانکه سنگ‌دلی موجب محجوب شدن آن است، و هر زمان که خون دل کاهش یابد، راه ورود دشمن تنگ شود، زیرا راه‌های ورود آن رگ‌هایی است که پر از شهوت است.[2]

د: غالب‌ترین لذت‌های نفس، خوردن و مباشرت است.[3]

ه: فایده گرسنگی در منور ساختن دل امری است آشکار، و تجربه گواه آن است.[4]

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۳۴.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۸۱.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۸ / ۱۴۸.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۸۲.

۶ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: گرسنگی به اندازه‌ای مفید است که باعث بر ضعف نگردد و احوال را مشوّش[۱] ندارد. قال الصادق «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»: «الْجُوعُ إِدَامٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ غِذَاءٌ لِلرُّوحِ وَ طَعَامٌ لِلْقَلْبِ»[۲] زیرا گرسنگی موجب سبکی و نورانیت نفس می‌گردد و فکر در حال گرسنگی می‌تواند به طیران درآید.

غذای زیاد خوردن و سیر بودن، نفس را ملول و خسته و سنگین می‌کند و از سیر در آسمان معرفت بازمی‌دارد. صوم و روزه از عبادات بسیار ممدوح است...

مرحوم استاد قاضی «رِضْوَانُ‌اللّهِ‌عَلَيْهِ» روایتی غریب درباره جوع بیان می‌فرمود و محصّلش آنکه: «در زمان انبیاء سلف سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت افتاد، شب فرارسید، هریک برای تحصیل غذا به نقطه‌ای متفرّق شدند لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معین در آن میعادگاه یکدیگر را ملاقات کنند.

یکی از آنها میهمان بود و دیگری به میهمانی شخصی درآمد و چون سوّمی جایی نداشت با خود گفت: به مسجد می‌روم و میهمان خدا می‌شوم و تا صبح در آنجا بسربرد و همچنان گرسنه باقی بود.

صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هریک سرگذشت خود را بیان کردند. از جانب خدای تعالی به نبی آن زمان وحی رسید که: به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیه بهترین غذاها برآمدیم لکن در خزانه غیب خود تفحّص کردیم بهتر از گرسنگی غذایی را برای وی نیافتیم»[۳]

ب: برای کسی که می‌خواهد اهل معرفت شود لازم است که در خوردن حتی حلال، میانه‌رو باشد، و افراط نکند، و شکمو نباشد، بلکه تا گرسنه نشده سر سفره حاضر نشود، و تا اشتها دارد دست از غذا خوردن بردارد، و از لحاظ خواب و سخن گفتن نیز باید حد اعتدال را مراعات نماید.[٤]

---

۱. آشفته.

۲. مصباح‌الشریعة / ۷۷. (گرسنگی خورش مؤمن و غذای روح و خوراک قلب است.)

۳. رساله لب‌اللباب / ۱۲۷.

٤. در محضر علّامه طباطبایی / سؤال ۵۵۵.

۷ـ عبدالواحد بن زید:

به خدای متعال سوگند که خداوند با هیچ بنده، دوست خالص نمی‌شود مگر با گرسنگی.[۱]

۸ـ أبو سلیمان دارانی:

الف: اگر لقمه‌ای از شام شبم را رها کنم در نزد من محبوب‌تر است که شب خود را تا صبح به عبادت قیام کنم.[۲]

ب: دل هرگاه گرسنه و تشنه شود زلال و نازک می‌شود، و چون از آب و غذا سیر شود کور و خشن گردد.[۳]

ج: گرسنگی در خزینه‌های خداست، آن را نمی‌دهد جز به کسی که دوست دارد.[٤]

د: آنگاه که شکم من به پشتم بچسبد عبادت در کام جانم شیرین می‌آید.[۵]

۹ـ آقا محمد بیدآبادی:

الف: گرسنگی بسان ابری است که باران حکمت و معارف از آن فرومی‌ریزد.[٦]

ب: در خوردن، اسراف مکن که حلال، با اسراف، حرام شود.[۷]

ج: اگر آدمی خواهد که با شهوات نفسانی مجاهده کند، مشقّت او بسیار است و همیشه مغلوب است، ناچار است که به گرسنگی سدّ مراد کند تا بعضی از قوای او ضعیف شود و آسان شود مجاهده، و جوع[۸] نیز آدمی را از قوت عبادات و اذکار می‌اندازد، پس ناچار است از آنکه مرتبه

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۰.

۲. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۸.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۳.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۰۸.

۵. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۳.

٦. تذکرةالسالکین / ۸۰.

۷. حسن دل / ۳۲.

۸. گرسنگی.

به مرتبه، کم کند خوردن را تا قوه جسم، کم شود و آرزوهایش تخفیف یافته، مجاهده آسان شود.[۱]

د: بدان که صبر باصره؛ یعنی چشم بر محرومی از مشاهده الوان و اشکال دلپذیر، و شکیبایی سامعه از اصوات و الحان مرغوبه، و گذرانیدن شامّه بی‌عطر و ریاحین طیّبه، و صبوری تن از جامه و فرش نرم و نازک، همه آسان بود مگر ذائقه، که صبر وی و محروم ساختن او بسیار مشکل است. آری:

این شکمِ بی‌هنر پیچ پیچ   صبر ندارد که بسازد به هیچ[۲]

۱۰ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

انسان اگر نباتش[۳] از طیبات باشد و حرام نباشد...، محیط اکتساب و فعالیت او نیز محیط حکومت اسلامی باشد، محیطی که انسان را ملزم به فجایع نکند، و پدر و مادر او نیز الهی باشند، در این صورت، اینچنین انسانی سراپا طیّب است.[٤]

۱۱ـ آقای سید هاشم حدّاد:

چنانچه انسان تمام توجّهش به مبدأ أعلی باشد و به بدن توجّه ننماید، اگر یک اربعین نیز بدین منوال بر او بگذرد و نخورد و نیاشامد، اتّفاقی برای او نمی‌افتد، امّا همینکه یک آن به بدن التفات کرد و از آن عالم منصرف شد، احساس ضعف و خستگی کرده از حرکت بازمانده و می‌افتد.[۵]

۱۲ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:

---

۱. تذکرةالسالکین / ۱۹۰.

۲. حسن دل / ۱۲۱.

۳. رویشش.

٤. سیری در آفاق / ۳۲.

۵. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۷.

الف: گرسنگی و تشنگی دائند[۱] و غذا و آب دوا، دوا را تا چه اندازه باید خورد؟[۲]
ب: اسیر بطن[۳]، اهل باطن نخواهد شد.[٤]
ج: گفته‌اند: «روح از پرخوردن، جسم می‌شود و جسم از کم خوردن، روح می‌گردد.»[٥]
د: الهی! آزمودم تا شکم، دایر است، دل بایر است.[٦]

۱۳ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی:
سالک باید مهما امکن[۷] روزه را ترک نکند، خصوص سه روز از هر ماه که پنجشنبه اول و آخر و چهارشنبه وسط هر ماه است، اگر مزاج او مساعد باشد و الا مراعات مزاج اولی است، زیرا که بدن مرکوب[۸] انسان است، اگر صدمه‌ای خورد از پا می‌افتد، لذا نباید خیلی هم به هوای آن بچرخد تا این که یاغی شود که او را دیگر اطاعت نکند.[۹]

۱۴ـ ملّا حسینقلی همدانی:
غذا را کم بخور؛ یعنی زیاده بر حاجت بُنیه مخور. نه چندان بخور که تو را سنگین کند و از عمل بازدارد و نه چندان کم بخور که ضعف بیاورد و به سبب ضعف از عبادت مانع شود. و هر قدر بتوانی روزه بگیر، به شرطی که شب جای روز را پرنکنی.
الحاصل، غذا به قدر حاجت بدن، ممدوح، و زیاده و کم هر دو مذموم است.[۱۰]

---

۱. درد و بیماری.
۲. هزار و یک کلمه، ج ۲ / ۲۱۵.
۳. شکم.
٤. نامه‌ها برنامه‌ها / ۸۱.
٥. نامه‌ها برنامه‌ها / ۴۵.
٦. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۱۲.
۷. تا آنجا که ممکن است.
۸. وسیله سواری.
۹. تذکرة‌المتقین / ۱۱۵.
۱۰. تذکرة‌المتقین / ۲۱۱.

۱۵ـ آیت‌الله علی سعادت‌پرور پهلوانی:

الف: مقصود از تحریض[۱] بر گرسنگی، گرسنگی پیوسته و دائمی نیست، زیرا این کار علاوه بر اینکه برای بدن زیان‌بار است، سبب غفلت از خداوند متعال نیز می‌شود. بنابراین، آنچه برای سالک راه عبودیت مطلوب است، اعتدال و میانه‌روی در تمام حالات است. البته روزه واجب و مستحب تأثیر زیادی در رسیدن به درجات کمال دارند که در روزه مستحب نیز باید میانه‌روی را رعایت کرد.[۲]

ب: سرچشمه بسیاری از افکار و اعمال خلاف فطرت و مانع توجه به حضرت حق، شکم است. با پری شکم، شهوات و در پی آن غفلت، انسان را دربرمی‌گیرد و غفلت، در زیاد شدن حجاب‌ها، یکی پس از دیگری و متراکم‌تر شدن آنها و محرومیت از تقرّب به پروردگار عالم، نقش اساسی دارد.[۳]

۱۶ـ عبداللّٰه بن محمّد ظالم:

هرکه خواهد راه به رویش گشوده شود، باید این سه کار را ملازمت کند: آرام گرفتن با ذکر حقّ، از خلق گریختن و کم خوردن.[٤]

۱۷ـ فتح موصلی:

با سی نفر از اهل کمال مصاحبت داشتم، همه از مصاحبت خلق و زیاد خوردن پرهیز داشتند.[۵]

۱۸ـ محیی‌الدین بن عربی:

---

۱. ترغیب و مایل کردن.

۲. سرالاسراء، ج ۱ / ۲۱۷.

۳. سرالاسراء، ج ۱ / ۲۴۷.

٤. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۲۰۹.

۵. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۱۳۱.

گرسنگی دو گونه است: گرسنگی اختیاری و آن گرسنگی سالکین است و گرسنگی اضطراری و آن برای کسانی است که به حقیقت رسیده‌اند، زیرا کسی که به حقیقت پیوسته، خود را به گرسنگی نمی‌اندازد ولکن گاهی خوردنش کم می‌شود، البته اگر در مقام انس باشد.
گرسنگی در هرحال و در هر جهتی محرّک سالک و علت رسیدن او به حالات بزرگ، و وصول اهل حقیقت به اسرار است، البته تا وقتی که زیاده‌روی موجب زجر در گرسنه نشود، زیرا وقتی زیاده‌روی در گرسنگی کرد، به هوس و زوال عقل و فساد مزاج کشیده می‌شود.[۱]

۱۹ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:
الف: {علماءِ اخلاق} برای گرسنگی فوائد زیادی گفته‌اند از قبیل:
اول: صفای قلب: زیرا سیری باعث ازدیاد بخار در مغز شده و مغز حالتی شبیه مستی پیدا می‌کند و نمی‌تواند خوب فکر کند، سرعت انتقال او کم شده و قلب او کور می‌شود، برخلاف گرسنگی که باعث رقت و صفای قلب می‌شود و قلب را آماده تفکری که باعث شناخت می‌شود، می‌کند و نوری آشکار پیدا می‌کند. از رسول اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» روایت شده است: «کسی که شکم خود را گرسنه نگه دارد اندیشه‌اش تربیت می‌شود.»
دوم: تواضع و از بین رفتن سرمستی و ناسپاسی که منشاء سرکشی است. وقتی نفس، خوار شد، در مقابل پروردگارش خاضع شده و از سرکشی دست برمی‌دارد.
سوم: شکستن شدت شهوات و نیروهایی که باعث انجام گناهان کبیره گشته و سبب هلاکت انسان می‌شوند، چون بیشتر گناهان کبیره از شهوت سخن گفتن و شهوت جنسی به وجود می‌آید و کم کردن این دو شهوت باعث مصون ماندن از خطرها می‌شود.
چهارم: آمادگی برای انجام تمام عبادت‌ها از چند جهت است که کمترین آنها کم احتیاجی به تخلّی و بدست آوردن غذا و کمتر بیمار شدن به بیماری‌های گوناگون است ـ زیرا معده، خانه بیماری، و پرهیز، سرّ هر دارویی است ـ و نیز مانع به وجود آمدن مشکلاتی که از غذا خوردن به وجود آمده و انسان را محتاج مال و مقام دنیا می‌کند می‌گردد؛ مال و مقامی که عده بسیاری را هلاک کرده است.

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۲۳۴.

پنجم: توانایی برای دادن مال، میهمانی دادن، هدیه دادن، احسان و نیکی، رفتن به حج و زیارت و بالأخره انجام تمام عبادت‌های مالی.[۱]

ب: دسته‌ای تغذیه آنان حلال است ولی سفره آنان رنگین بوده، از چند نوع غذا استفاده کرده و پرخوری می‌کنند. این دسته مانند انسان‌های پستی هستند که در حضور دوست خود به کارهایی می‌پردازند که او خوشش نمی‌آید و دوست انتظار دارد که آنان از چیزی جز یاد و نزدیک شدن به او لذت نبرند. چنین بنده‌ای لیاقت مجلس دوستان را نداشته و باید او را با چیزی که دوست دارد تنها گذاشت و شایسته است او را بنده شکمش بدانیم نه بنده پروردگارش.[۲]

ج: مطلبی که سالک باید در روزه خود رعایت کند، کمیت و کیفیت افطار و سحری است که باید چند مطلب را رعایت کند:

اول: در سحر و افطار به اندازه لازم و ضرورت بخورد. و در این مطلب خود را گول نزند.

دوم: برای خدا تواضع نموده و از لذت بردن از غذاهای خوشمزه اجتناب نموده و هدفش از خوردن و آشامیدن فقط کسب نیرو برای عبادت باشد.

سوم: بیشتر یا کمتر از آنچه شرع گفته گوشت نخورد، زیرا زیاده‌روی در خوردن آن موجب سنگ‌دلی شده و کم خوردن آن نیز موجب تقویت قوه غضب در انسان می‌شود.

اندازه شرعی خوردن گوشت این است که بیش از سه روز خوردن گوشت را ترک نکند و هر روز نیز گوشت نخورد.

چهارم: آداب غذا خوردن را رعایت کند.[۳]

د: سالک، تأدیب خوراک را تا یک درجه باید ملاحظه نماید:

امّا از جهت کیف: اوّلا تمام جدّش در تطهیر طعامش از حرام و شبهات بوده و از آجیل‌خوری و خوردن اشیاء لذیذه یک مقدار نفس را منع نماید، در این مسئله بهترش این است که برای لذت نخورد بلکه قدرت گرفتن بخورد؛ چنانکه در کمّ هم میزان اعلا همین است، ولی میزان وسطش این است که خود را به آجیل‌خوری عادت ندهد و از افراط و تفریط در صرف گوشت‌ها

---

۱. المراقبات / ۱۹۵.

۲. المراقبات / ۲۰۷.

۳. المراقبات / ۱۳۰.

اجتناب نماید که افراطش موجب قساوت و تفریطش مورث شدّت قوّه غضبیّه است و آنچه میزان عدالت است این است که ترک را از سه روز نگذراند و صرف را شبانه‌روزی دو دفعه نکند، بلکه گاهی هر دو را ترک کند.

و امّا کمّا، میزان وسطش این است نه آنقدر نخورد که از ضعف و گرسنگی خاطرش پریشان بشود و نه آنقدر بخورد که سنگینی طعام را بفهمد، و میزان این را هم حکمای اخلاق چنین گفته‌اند: «بعد از اشتهای کامل، بخورد و قبل از سیری، دست بکشد» و اگر مبتدی در اول امر یک مقدار طرف جوع را تقدیم نماید ظاهراً بهتر است خصوصا اگر روزه باشد.[۱]

۲۰ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط:

تأثیر روزی حلال و حرام آنقدر زیاد است که ممکن است حلال‌زاده بخورد و مثل حرام‌زاده شود و یا حرام‌زاده بخورد و حلال‌زاده شود.[۲]

۲۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: دلیل عقب‌ماندگی ما آن است که اموال شبهه‌ناک مصرف می‌کنیم و مال شبهه‌ناک ایجاد تردید و شبهه می‌کند و به قدر ضرورت و نان خالی اکتفا نمی‌کنیم.

اینها است که در تحصیل ایمان و یقین و توفیق در تحصیل {علم} و آثار و برکات آن اثر دارد، لذا بعضی از علماء خودشان در خانه نان تهیه می‌کردند تا از جهت طهارت و حلیّت آن مطمئن باشند.

تصرّف در مالی که صاحب آن راضی نیست و مصرف کردن آن، در علمیّات و عملیّات ما اثر می‌گذارد.[۳]

ب: خوردن غذای شبهه‌ناک و نیز خوردن غذای کسی که از حرام پرهیز ندارد، هرچند جایز است، ولی انسان را مریض و از عبادات محروم می‌کند و یا سبب سلب توفیق می‌شود.[٤]

---

۱. رساله لقاءاللّه (میرزا جواد ملکی تبریزی) / ۱۱۱.

۲. تندیس اخلاص / ۷۹.

۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۸۲.

٤. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۲۵۳.

ج: وای بر ما اگر در خصوص خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها از حرام اجتناب نکنیم، زیرا همین غذاها است که منشأ علم و ایمان و یا کفر ما می‌شود، و یک وقت نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که به یزید ایمان آورده‌ایم!

از آیه «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمينَ[1]، و نزدیک این درخت نشوید، تا مبادا از ستمکاران شوید»، استفاده می‌شود که همین أکل و تناول بود که در سلسله علل و معالیل[2] هبوط آدم «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» قرارگرفت!

انسانی که قابلیت ملک و فرشته شدن را دارد... در اثر خوردن و آشامیدن است که نیروی آن در خون و بالأخره اثر آن در اعضاء بلکه در روح و مغز و فکر انسان ظاهر می‌شود.

علماءِ سابق که آنهمه در علم و عمل موفق بودند و عمر بابرکت داشتند و از انحراف فکری سالم بودند، در اثر خوردن غذای حلال و اجتناب از غذاهای شبهه‌ناک بوده است.[3]

۲۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: سالک باید به مقدار نیاز بدن غذا بخورد و طریق اقتصاد را پیموده و از افراط و تفریط برحذر باشد، چه اینکه بدن، مرکب نفس است؛ نه آنچنان از غذا سنگین شود که از انجام وظیفه عبودیت بماند و نه آنچنان گرسنه بماند که ضعف و فتور بر او چیره شده و قدرت بر حرکت نداشته باشد و البتّه این مقدار غذا برای افراد و احوال مختلف، متفاوت است.[4]

ب: سالک غذا را نباید به خاطر مزه و طعم آن تناول کند، غذا بخورید تا قوّت بگیرید و بتوانید اطاعت حضرت حقّ را بنمایید.[5]

ج: خوردن گوشت بیشتر از دو بار در هفته (آن هم به مقدار متعارف، نه بیشتر) مطلوب نیست و موجب قساوت قلب می‌شود.[6]

---

۱. سوره بقره / ۳۵.

۲. معلول‌ها.

۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۸۹.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۷.

۵. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۸.

٦. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۹.

د: مؤمن درباره غذای خود باید نهایت دقّت را بکند. چه بسا غذایی در ظاهر محکوم به حلّیت و طهارت باشد، ولی واقع، مطابق با ظاهر نباشد و او از آثار وضعی آن در امان نماند.[۱]

ه: طهارت و اخلاص کسی که انسان را به ضیافت دعوت می‌کند و نیز محبّت و اخلاص کسی که غذا را تهیه و طبخ می‌کند، در سبکی و نورانیت آن بسیار موثّر است.[۲]

و: چون غذا و میوه بازار در دید مردم است و نفوس غنی و فقیر به آن نظر کرده و یا بویش را استشمام کرده و در دل متمایل بوده‌اند که از آن بخورند و نخورده‌اند، برکت و نور آن می‌رود و لذا از غذای بازار حتّی‌الامکان باید اجتناب کرد.[۳]

ز: برای خرید به بازار که می‌روید از میوه‌های داخل مغازه که مقابل دید مردم نیست بخرید و خرید خود را در کیسه‌ای از چشم مردم پنهان کنید و حتّی اگر نانی بخرید و در راه کسی ببیند حقّ نظر پیدا می‌کند و سزاوار است که به وی تعارف کنید.[٤]

ح: کربلایی کاظم ساروقی را بارها دیده بودم، عنایتی به ایشان شده بود، امّا بر اثر شهرت و رفت و آمد به منازل این و آن و خوردن غذای آنان، آن نورانیت و صفای خاطری که داشت کمرنگ شد و دیگر آن کربلایی کاظم اوّل نبود.[۵]

ط: انسان باید غذاهایی بخورد که به دردش می‌خورد؛ غذاهایی که به دردش نمی‌خورد و برایش فایده ندارد، نباید بخورد. مردم معمولاً هر غذایی که می‌خورند، فکر خاصیت و فایده‌اش را نمی‌کنند؛ مِن باب مثال: آجیل می‌خورند، تخمه می‌شکنند، و از این کارها، ولی هیچ‌کسی را دیده‌اید که مثلًا تخمه که می‌شکنند، برای خاصیت بشکنند؟

انسان باید غذایی بخورد که برای بدنش مفید باشد، بدنش ضعیف نشود... اگر بدن از بین رفت، روح هم نمی‌تواند کار بکند.

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۹.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۶۸۹.

۳. نور مجرد، ج ۱ / ۶۹۰.

٤. نور مجرد، ج ۱ / ۶۹۰.

۵. نور مجرد، ج ۱ / ۶۴۷.

مرحوم آسید جمال‌الدّین گلپایگانی «رَحْمَةُاللَّهِعَلَیْهِ» خیلی به ما اصرار می‌کرد: حفظ مزاج، حفظ مزاج! می‌گفت: «اگر شما مزاجتان را حفظ نکنی، تندروی کنی، ریاضات غیرصحیح بگیرید، بدنتان علیل می‌شود.»[۱]

ی: مزاج خیلی مهمّ است؛ نه انسان باید زیاد غذا بخورد که از سیری فکرش تشویش داشته باشد و نتواند کار کند و نشاط نداشته باشد؛ نه آنقدر کم غذا بخورد که نیرو نداشته باشد...

اوقات غذا هم باید مرتّب باشد. تا انسان گرسنه نشده غذا نخورد. وقتی غذا می‌خورد، قبل از اینکه سیر بشود دست از غذا بکشد. چیزی را انتخاب کند که برای بدنش مفید است. آنچه برای بدن انسان مفید است، هرچه می‌خواهد باشد، حالا کباب باشد، این در راه مصالح نفسش است و عنوان زهد و این حرف‌ها هم در این مسائل نیست؛ اینجا عنوانش سلوک است.

زهد؛ یعنی حرکت قربی به سوی خدا، و آن کسی که می‌خواهد به سوی خدا حرکت کند، اگر در مقدّمات حرکتش گفتند: «باید شما تقویت مزاج کنی!» باید بکند، چون اگر نکند می‌ماند، و اگر بکند می‌رود. پس کباب خوردن، خلاف زهد نیست، عین زهد است و اگر نخورد و به خودش فشار بیاورد، یا اصلًا ملاحظه مزاجش را نکند، از قافله عقب مانده و از دست می‌رود.[۲]

ک: سالک نباید غذا زیاد بخورد، نباید پُر بخورد، تا گرسنه نشده نباید غذا بخورد؛ گوشت خوردن و تخم‌مرغ و روغنی‌جات و غذاهای سنگین که بر معده سنگین است، بر کبد و کلیه سنگین است، اینها زیادش ضرر دارد...

در هفته دو یا سه بار دستور داده شده که انسان گوشت بخورد، ولی زیادتر خوب نیست و فکر انسان خسته می‌شود، نمی‌تواند کار کند؛ فکرش خسته شد روح خسته می‌شود و لذا همین‌طور می‌ماند.[۳]

۲۳ـ ابن میثم بحرانی:

---

۱. آیین رستگاری / ۱۳۹.

۲. آیین رستگاری / ۱۴۰.

۳. آیین رستگاری / ۱۵۸.

اگر آنچه نیروی شهوانی می‌خواهد و برحسب طبیعت خود می‌طلبد که غرق شدن در خوردن و آشامیدن است به او داده شود، بدن سنگین و حواس تیره می‌گردد، لذا گفته شده: «پر بودن شکم هوشیاری را از بین می‌برد و موجب سنگ‌دلی و درشت‌خویی می‌شود.»
و هرگاه به مقداری که عقل اجازه می‌دهد اکتفا شود حواس لطیف می‌گردد، چون بخارهایی که به خاطر پر بودن معده از خوردنی و آشامیدنی تولید می‌شود کاهش می‌یابد.[۱]

۲۴ـ حاج اسماعیل دولابی:
مؤمن با کرُه می‌خورد و می‌خوابد و می‌پوشد؛ یعنی رغبت به آنها ندارد.[۲]

۲۵ـ أبوالقاسم بن عبدالنبی (راز شیرازی):
الف: هرگاه بطن ممنوع شد از شهوات، سایر شهوات ضعیف می‌شود، و صفات ذمیمه نفسانی زائل می‌شود، و قلب از قساوت و غلظت و فساد بازمی‌ماند، و مزاج اعتدال می‌یابد، و عقل ایمانی قوت می‌یابد، و کیاست و فطانت و ذکاوت زیاد می‌شود، و قلب صفا می‌یابد، و به جهت روح، عروج روحانی حاصل می‌شود.... و به سبب شرافت گرسنگی و کثرت فوائد آن، جوع را طعام الهی نامیده‌اند.[۳]
ب: در این اعصار چه بسیار است که زیاد می‌کنند افطار را بر غذاهای دائمی روز و شب از انواع اطعمه آنچه را در غیر «رمضان» نمی‌خوردند، و این عمل منافات دارد با حقیقت صوم که منظور از آن تقلیل طعام است تا آنکه بشکنند قوه شهوت در انسان و قوت بگیرد قلب و نفس در تقوا، و الّا هرگاه روز خالی دارند معده را شهوت به هیجان می‌آید، و رغبت در طعام قوت می‌گیرد و لذت بسیار می‌یابد از طعام و انواع لذت‌ها، و سیر می‌شود و زیاد می‌شود قوت شهوانیه، و برمی‌خیزد شهوات بسیاری که خواب بود قبل از آن.

---

۱. شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» / ۲۷۸.
۲. مصباح‌الهدی / ۳۳۷.
۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۴۲۹.

پس روح صوم و باطن آن ضعیف کردن قوای حیوانیه است که واسطه‌ها و آلت شیطان‌اند از برای شرور نفسانی، و این ممکن نمی‌شود مگر به تقلیل طعام و اکتفا کردن به نصف آنچه همیشه شب و روز می‌خورد یا کمتر از نصف، بلکه می‌باید که خواب را کم کند در روز تا آنکه به الم جوع[۱] و عطش برخورد تا ضعف حاصل آید در نفس، و صفا پیدا شود در قلب. و هرگاه شیاطین قوای حیوانیه دور شوند از انسان، قلب انسان نظر می‌کند به ملکوت سماوات و ارض و می‌شنود الهام ملائکه را.[۲]

ج: قلّت اکل، و جوع باعث رقت قلب و انکسار است، و رفع می‌کند شرور و کسالت را و می‌شکند شهوت‌ها را، و مستولی می‌شود عبد به واسطه جوع بر نفس و شیطان و مقهور می‌سازد آنها را، و رفع می‌کند زیادتی خواب را.[۳]

د: در طعام، اول حلیت آن لازم است و بعد تقلیل در آن، و تقلیل در طعام باید بر سبیل تدریج باشد، و یکدفعه از کثیر به قلیل باعث فساد مزاج است. و اول مراتب تقلیل در طعام آنست که تا گرسنه نشود طعام نخورد، و قبل از سیر شدن دست از طعام بکشد؛ و علامت جوع صادق آنست که طلب نان‌خورش نکند و تمیز و تفرقه میان نان خوب و بد ننماید.[٤]

ه: هرگاه جوع مانع و شاغل شود از ذکر و عبادت، حرام است مگر آنکه منظور شکستن شهوتِ غلبه کرده باشد وگرنه: «خیر الامور اوسطها؛ بهترینِ کارها حدّ وسط آنهاست»[٥،٦]

و: کثرت اکل سبب هیجان شهوت می‌گردد، زیرا به واسطه کثرت اکل و غذاهای چرب و شیرین، خون زیاد متولد می‌شود و داخل می‌شود در قلب، و به وجود می‌آید پیه بسیار در قلب، و به واسطه خون و پیه، غلیظ می‌شود قلب صنوبری و سخت می‌شود، و چون قلب مذکور محل روح حیوانی است تیره و غلیظ و کدر می‌شود روح حیوانی که بخار لطیف خون صالح

---

۱. [رنج گرسنگی.]

۲. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۴۳۵.

۳. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۲۳.

٤. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۲۴.

٥. [بهترین کارها حد میانه آنهاست.]

٦. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۲۵.

قلب است، و چون روح حیوانی، محل ظهور نور روح انسانی است، به واسطه کدورت و غلظت قلب صنوبری و روح حیوانی، ضعیف و کم‌نور می‌شود روح انسانی.[۱]

ز: مثال قلب صنوبری و دو روح حیوانی و انسانی و غذاهای مختلف، مثال چراغ و فتیله و شعله و روغن است؛ قلب صنوبری چون چراغ است، و روح حیوانی که بخار متصاعد از خون صالح قلب است چون فتیله است، و روح انسانی که از عالم ارواح و انوار مجرده است چون شعله است که متعلق به فتیله روح حیوانی است، و غذاهای مختلف به منزله روغن است. هرگاه چراغدان پاک باشد، و فتیله از پنبه هم پاک باشد، و روغن صاف و لطیف باشد، به یقین شعله قوی و نورانی می‌شود، و هرگاه همه آنها غلیظ و کثیف باشند، به یقین که شعله ضعیف و کم‌نور است، همچنین هرگاه قلب صنوبری به واسطه غذاهای بسیار چرب و شیرین غلیظ شد، و پیه در آن پیدا شد، و دم صالح قلب به واسطه غذاهای مذکوره و کثرت اکل، فاسد و کثیف شد، و غذای انسانی از حرام و شبهه شد ـ که به منزله روغن است ـ البته نور روح انسانی، ضعیف و تار خواهد شد. و هرگاه به واسطه جوع و قلت اکل و غذای حلال پیه قلب گداخته شد، رقیق می‌شود قلب صنوبری، و لطیف می‌شود خون قلب و بخار آن که روح حیوانی است، و قوی و نورانی می‌شود روح انسانی.[۲]

۲۶ـ ابراهیم خوّاص:

به اعتقاد هفتاد صدّیق، پرخوابی از آب نوشیدن بسیار نشأت می‌گیرد.[۳]

۲۷ـ أبو طالب مکی:

درون انسان اگر از غذا تهی باشد به تلاوت و خواندن علاقه‌مندتر و برای قیام (به عبادت) بادوام‌تر است و برای خواب کمتر آماده است.[٤]

---

۱. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۲۶.

۲. مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ج ۱ / ۵۲۷.

۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۱۸۲.

٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۰.

۲۸ـ شبلی:

هیچ روزی برای خدا گرسنگی نکشیدم جز اینکه دری از حکمت و عبرت در دلم گشوده شد که هرگز ندیده بودم.[۱]

۲۹ـ سید عبدالقادر گیلانی:

الف: به خاطر نفس و هوای نفست چیزی نخور، زیرا این کار سبب در حجاب قرارگرفتن قلب از پروردگار «عَزَّوَجَلَّ» می‌شود. مؤمن به خاطر نفسش نه می‌خورد و نه می‌پوشد و نه لذت می‌برد، بلکه قوت می‌گیرد تا قدرت بر طاعت خداوند «عَزَّوَجَلَّ» پیدا کند.[۲]

ب: نفس تو معشوقه توست. اگر می‌دانستی که دشمن و قاتل توست با او مخالفت می‌نمودی. مانع خوردن و آشامیدنش می‌شدی و فقط به قدر نیاز و ضرورتش به او می‌دادی که این مقدار حقش است.[۳]

۳۰ـ سید عبداللّه شبّر:

الف: {برخی از فوائد گرسنگی بدین قراراست: }

اول: درخشش طبع و تیزبینی، زیرا سیری حماقت و کودنی به بار می‌آورد و قلب را کور می‌کند و بخارات را در مغز زیاد می‌کند و حالی شبیه مستی به بار می‌آورد.

دوم: رقت و صفای قلب که انسان را برای درک لذت مناجات آماده می‌سازد و سبب تأثر از یاد خدا می‌شود.

سوم: انکسار و تواضع و زوال حالت گردن‌کشی و شادمانی که ابتدای طغیان و غفلت از یاد خداست.

چهارم: سلامتی بدن و دفع بیماری‌ها. زیرا سبب تمام امراض، پرخوری و ایجاد زائده‌هایی از اخلاط است که در اثر پرخوری در معده و رگ‌ها پیدا می‌شوند. و معلوم است که مرض به انسان

---

۱. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۲.

۲. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۱۹۷.

۳. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۳۱۶.

فرصت عبادت نمی‌دهد و چون سبب تشویش خاطر می‌شود یاد خدا و فرصت تفکر را از صاحبش می‌ستاند و او را به انواع درمان چون رگ زدن و حجامت و دکتر و دارو و صرف هزینه‌هائی در این راه محتاج می‌کند.[۱]

ب: طبع انسان همیشه خواهان سیری کامل است، از این رو شرع مقدس در مدح گرسنگی و کم‌خوری بسیار مبالغه کرده است تا میل پرخوری طبع انسان و منع شرعی با هم تلاقی کرده و از برخورد آنها اعتدال حاصل شود، زیرا در تمام حالات و اخلاقیات انسان‌ها حد وسط مطلوب است، بنابراین نسبت به طبع معتدل بهتر است انسان به مقداری غذا بخورد که سنگینی معده را احساس نکند و از گرسنگی هم ناراحت نباشد، زیرا مقصود از خوردن ادامه زندگی و توان پرستش و عبادت است و سنگینی معده و گرسنگی، قلب را به خود مشغول کرده مانع عبادت می‌شوند، پس مقصود از اینکه در دین پرخوری مذمت شده این است که انسان در حد اعتدال بخورد تا اینکه اثر خوردن در وجودش ظاهر نشود تا به فرشتگان شبیه شود، زیرا آنها منزه از آنند که گرفتار سنگینی معده یا دچار رنج گرسنگی شوند و لذا قرآن عزیز می‌فرماید: «کلوا و اشربوا و لا تسرفوا»

خلاصه آنکه: در باب تغذیه ملاک این است که انسان تا به چیزی ـ چه خوردنی و چه نوشیدنی ـ میل و اشتهاء پیدا نکند آن را مصرف نکند و هنگامی که به چیزی اشتهاء پیدا کرد؛ یعنی گرسنه یا تشنه شد از خوردن و نوشیدن خودداری نکند.[۲]

۳۱ـ حسین بن منصور حلّاج:

چون شکم سیر گردد، روح نورانی، چون نفس، ظلمانی و تیره گردد؛ و چون گرسنه گردد، تن ظلمانی، چون روح، نورانی و سبک شود. نفس با روح هم‌صفت شود.[۳]

۳۲ـ یحیی بن معاذ:

---

۱. الأخلاق / ۲۱۴.

۲. الأخلاق / ۲۱۶.

۳. راز ربانی (اسرارالوحی سبحانی) / ۱۰۰.

الف: آتش گرسنگی نوریست که نار شهوت را بمیراند.[1]
ب: خداوند تعالی، نفس را بیمار آفرید و دوای او در میان دو پهلوی او نهاد. و بیماری او، حبّ دنیاست؛ و دوای او شکم تهی و گرسنگی است.[2]

۳۳ـ بایزید بسطامی:
(در جواب این سؤال که: با چه چیزی به معرفت رسیدی؟) با شکم گرسنه و بدن عریان.[3]

۳۴ـ محمد بن عبدالجبّار نفّری:
الف: (از جانب حضرت حق، به من الهام شد:) ای بنده! شکمت را مثل شکم صالحان قراربده، تا قلبت را مثل قلب آنان قراردهم.[٤]
ب: (از جانب حضرت حق، به من الهام شد:) ای بنده! اگر شمکت را کنار بگذاری، از دشمنان من کناره گرفته‌ای و اگر از دشمنان من کناره بگیری، پس، از اولیاء من خواهی بود.[٥]

۳۵ـ ملّا احمد نراقی:
الف: برای گرسنگی ثمرات بسیار و فوائد بی‌شماری است: دل را نورانی و روشن می‌گرداند، و آن را صفائی و رقتی می‌بخشد. و ذهن را تند می‌کند. و آدمی به واسطه آن به لذت مناجات پروردگار می‌رسد، و از ذکر و عبادات مبتهج و شادمان می‌شود. و رحم بر ارباب فقر و فاقه می‌آورد، و گرسنگی روز قیامت را متذکر می‌گردد. و شکسته‌نفسی در او ظاهر می‌شود. و مواظبت بر عبادت و طاعت سهل و آسان می‌گردد. و شهوتِ معصیت را کم می‌کند. و خواب را که باعث تضییع روزگار و عمر، و موجب خستگی طبع، و فوات نماز شب است کم می‌کند. و

---

۱. راز ربانی (اسرارالوحی سبحانی) / ۱۷۳.
۲. راز ربانی (اسرارالوحی سبحانی) / ۱۷۷.
۳. تسعة کتب فی اصول‌التصوف و الزهد (مناهج‌العارفین) / ۱۴۴.
٤. الاعمال الصوفیة (کتاب‌المخاطبات) / ۱۹۳.
٥. الاعمال الصوفیة (کتاب‌المخاطبات) / ۱۹۳.

آدمی را خفیف‌المؤنه و سبکبار می‌گرداند، و به آن جهت، فارغ‌البال و متمکن از تهیه اسباب سفر قیامت می‌شود. و بدن را صحیح و امراض را دفع می‌کند.[۱]

ب: بر شکم‌پرستان، لازم است که: درصدد علاج خود برآیند و آیات و اخباری که در مذمت پرخوری و فواید گرسنگی رسیده ملاحظه کنند و طریقه انبیاء مرسلین و ائمه دین و اکابر علماء و اعاظم عرفاء را تتبع کنند و ببینند که هرکس که به جائی رسیده و مرتبه‌ای یافته بی‌زحمت گرسنگی نبوده. و ملاحظه کنند که: خلاصی از چنگ شهوات و ملکات خبیثه، بدون تحمل آن میسر نگردد. و پستی مأکولات و ماده آنها را به نظر درآورند و ببینند که آیا شرکت و مشابهت با ملائکه سماوات بهتر است یا مشارکت با بهائم و حیوانات؟ زیراکه: پرخوردن شیوه چهارپایان است، که به غیر از شکم، چیزی ندانند.[۲]

۳۶ـ ملّا نظرعلی طالقانی:

امان از شکم... لذت شکم پست‌ترین و مذموم‌ترین لذت‌ها است و انسان مدام میان دو بلا گرفتار است، متصل شکم فریاد می‌کند: پر شدم خالی کن، خالی شدم پر کن.

چه حمّالی و کارگری‌ای است بدتر از این؟ و شکم‌پرست پست‌ترین ناس است و لذا هیچ عاقلی این را صفت کمال نشمارد و پنهان دارد و اگر او را که پرخور است، شکم‌پرست گویند، خجالت کشد و بدش آید.[۳]

۳۷ـ فرقد سبخی:

سیری پدر کفر است.[٤]

۳۸ـ عبدالرحمن بن عطیة بن سلیمان دارانی:

---

۱. معراج‌السعادة / ۳۱۴.

۲. معراج‌السعادة / ۳۱۴.

۳. کاشف‌الأسرار، ج ۲ / ۵۱.

٤. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۳۹۴.

بر تو باد گرسنگی کشیدن، چراکه گرسنگی، نفس را خوار، و دل را نازک، و علم آسمانی را به دنبال دارد.[۱]

۳۹ـ مضاء بن عیسی:
اولیاء اتفاق دارند بر اینکه ترک یک لقمه، بهتر از یک شب قیام برای خداوند است.[۲]

۴۰ـ اسماعیل مستملی بخاری:
گفته‌اند که: «مشغول گشتن این طایفه {اولیاء} به طعام نه قضای شهوت را باشد، لکن تسکین نفس را باشد.» تا گفته‌اند: «اذا احرزت القوت اطمأنت النفس؛ هرگاه رزق و روزی فراهم باشد، نفس، آرام می‌گیرد» و مَثَل نفس چون مثل سگ است؛ تا گرسنه باشد از شر او آمن نباشند و چون خواهند که سگ را خاموش گردانند استخوانی به وی دهند و از شر او آمن گردند.[۳]

۴۱ـ جنید بغدادی:
بعضی میان خود و خدا توبره‌ای از غذا {شکم} قرارمی‌دهند و می‌خواهند شیرینی مناجات را هم دریابند.[٤]

۴۲ـ داود طائی:
وقتی که آب خنک می‌نوشی و غذای لذیذ و خوش می‌خوری و در سایه راه می‌روی، کی مرگ و ملاقات خداوند را دوست داری؟[٥]

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۷۱.
۲. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۷۱۵.
۳. شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف، ج ۴ / ۱۷۸۸.
٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۲۱۳.
۵. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۲۷۴.

۴۳ـ سایر اولیاء
یکی از عرفاء: در خانه فکر با نفس خود خلوت کن و از آنچه مایل به آن است آن را منزجر نمای؛ اگر منزجر شد فبها و الّا آن را به لشکرگاه مردگان ببر؛ اگر بدان هم منزجر نشد و متنبّه نگردید، به چوب جوعش زجر کن تا منزجر شود.[۱]

۴۴ـ سنایی غزنوی:
الف: سبب خشم و شهوت از لقمه‌ست آفت ذهن و فطنت[۲] از لقمه‌ست[۳]
ب: چون خوری بیش پیل باشی تو کم‌خوری جبرئیل باشی تو[٤]
ج: هرکه بسیارخوار باشد او دان که بسیار خوار باشد او[٥]

۴۵ـ فریدالدین عطار نیشابوری:
گر طعامِ نَفس، خوش، گر ناخوش است چون گذر بر نَفس دارد، آتش است
خوش مده نَفسِ مجوسی را طعام تا نبینی ناخوشی او تمام»[٦]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی
الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): خود ایشان زیاد روزه می‌گرفتند. تا زمانی که توانایی داشتند علاوه بر سه ماه رجب و شعبان و رمضان که همیشه روزه بودند، در

---

۱. کشکول، ج ۲ / ۱۰۰۵.
۲. زیرکی.
۳. حدیقةالحقیقة / ۳۷۸.
٤. حدیقةالحقیقة / ۳۹۰.
٥. حدیقةالحقیقة / ۳۹۰.
٦. مصیبت‌نامه / ۲۸۵.

هر ماه هم روزهای متعدّدی را روزه می‌گرفتند و به ایام‌البیض[۱] اکتفاء نمی‌کردند تا یکی دو سال آخر عمر شریفشان که به علّت منع اطبّاء دیگر روزه ماه رمضان را هم نتوانستند بگیرند.
در اثر ریاضات کثیره و تحمّل مشاقّ[۲] و نیز وارداتی که داشتند، بدنشان به جوع عادت کرده بود و برایشان کمّیت یا کیفیت غذای سحر یا افطار تفاوت نداشت.
در اواخر عمر آنقدر غذایشان کم بود که افراد عادی وقتی در سحر با ایشان هم‌غذا می‌شدند، تعجّب می‌کردند و با آن مقدار غذا نمی‌توانستند روزه بگیرند.[۳]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ایشان نسبت به خوردن برخی از غذاها که قلب را نورانی می‌کند، سفارش می‌فرمودند، از جمله سرکه که از حضرت امام صادق «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» مروی است: «الْخَلُّ يُنيرُ الْقَلْبَ.»[٤]...
و دیگر نان جو که طعام انبیاء الهی و اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» است، ایشان نان جو را خیلی دوست داشتند و به ما هم سفارش می‌کردند. زمانی که در تهران ساکن بودیم ایشان مدّت‌ها نان جو استفاده می‌نمودند و اگر نان جو در منزل بود، نان گندم تناول نمی‌فرمودند.
و نیز تناول انار را توصیه می‌فرمودند که آن هم موجب تنویر[۵] قلب می‌گردد...
مرحوم آقای انصاری «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» نیز برای تنویر قلب به خوردن نان جو، سرکه و انگور شانی سفارش می‌فرمودند، انگور شانی انگور سیاه‌رنگی است که در همدان و اطراف آن زیاد است.[٦]

ج: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ایشان در مورد طعام و غذا نسبت به نکاتی توجّه و تأکید داشتند، از جمله اینکه: طعام مؤمن باید حلال باشد و از هر لقمه مشتبهی پرهیز کند. سالکین را از غذا خوردن در بیرون منزل و غذا گرفتن از آشپزخانه‌ها و غذاخوری‌هایی که حلال بودن اطعمه آنها معلوم نبود نهی کرده و می‌فرمودند:

---

۱. روزهای سیزده و چهارده و پانزدهم ماه که روزه گرفتنش مستحب است.
۲. مشقّت‌ها.
۳. نور مجرد، ج ۲ / ۳۶۷.
٤. بحارالأنوار، ج ۶۳ / ۳۰۲. (سرکه قلب را منوّر می‌کند.)
۵. نورانی کردن.
٦. نور مجرد، ج ۲ / ۵۱۳.

«سعی کنید که حتّی‌المقدور در منزل غذا طبخ نمایید. حتّی موادّ اوّلیه غذا را نیز از فروشنده‌ای تهیه کنید که می‌دانید مال وی پاک بوده و در معاملاتش اهل غشّ و مکر و خدعه نیست.»

ایشان از غذاها و نوشیدنی‌های رنگارنگی که امروزه مرسوم شده است، چون سوسیس و کالباس و انواع نوشابه‌ها که مضرّات پزشکی آن محرز شده، همیشه شاگردان خود را برحذر می‌داشتند و نسبت به نوشابه که کمی استفاده آن فراگیر شده بود خصوصاً در اواخر، مکرّر تذکر می‌دادند و حتّی بنابر نظر خاصّشان در عدم جریان اصل برائت در برخی از این موارد، ترک استفاده از امثال نوشابه را بنابر احتیاط، واجب می‌شمردند.

می‌فرمودند: «سالک غذا را باید صرفاً به جهت کسب قوّت و توانایی در طاعت و عبادت خدا میل کند و نباید تلذّذ از غذا مدّ نظرش باشد، لذا صحیح نیست برای اینکه غذا مزه بهتری پیدا کند یا شکل و ظاهر مطلوب‌تری به خود بگیرد، آن را از سلامت و خاصیت خود انداخت، به عنوان مثال: سرخ کردن غذا طعم آن را بهتر می‌نماید، ولی خاصیت آن را گاهی از بین می‌برد.»[۱]

د: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): اگر در سفره، هم نان تازه و هم نان بیات داشتیم، ایشان همیشه نان بیات را تناول می‌کردند. بارها خانم والده به ایشان می‌گفتند: «آقا! اگر نان تازه را نخورید فردا این هم بیات شده و باز باید نان بیات میل کنید»، ولی معذلک، والد معظّم همان نان بیات را تناول می‌کردند.[۲]

ه: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): بارها اتّفاق می‌افتاد که از منزل دوستان و رفقا غذایی را که از سر محبّت و اخلاص، طبخ کرده و به رسم هدیه، برای ایشان می‌آوردند، با اینکه شبهه‌ای هم در آن نبود، امّا معذلک میل نمی‌کردند و می‌فرمودند: «این غذا را برای فلان منزل ببرید.»[۳]

و: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): حضرت آقای انصاری همدانی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» هنگام غذا خوردن، از چنگال استفاده نمی‌کردند و حضرت علّامه والد نیز

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۱۱.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۶۹۵.

۳. نور مجرد، ج ۱ / ۶۹۵.

به تبعیت از ایشان چنگال‌ها را در منزل جمع کرده و ما نیز دیگر استفاده نمی‌کردیم؛ و می‌فرمودند: «بنده در عمل به این سنّت به مرحوم آقای انصاری همدانی اقتدا می‌کنم.»

وقتی بعضی علّت این امر را جویا شده بودند، فرموده بودند: «بنده خودم شخصاً از چنگال استفاده نمی‌کنم و به کسی هم نمی‌گویم که استفاده نکن. ولی رفقاءِ ما که با ما هستند چون دیده‌اند که ما از چنگال استفاده نمی‌کنیم ایشان نیز استفاده نمی‌کنند.

اما بنده که استفاده نمی‌کنم بدین جهت است که پیغمبر خدا و ائمّه «عَلَيْهِمُ‌الصَّلَاةُوَالسَّلَامُ» استفاده نمی‌کردند.»[۱]

ز: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): معمولاً هر غذایی که مرحوم والده «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَيْهَا» آماده می‌کردند، ایشان میل می‌فرمودند و اصلاً در این مورد سختگیر نبودند. غذا چه با نان خورده می‌شد و چه غیر آن تفاوتی نداشت و بدون آنکه چیزی بفرمایند میل می‌کردند، ولیکن در سفره ایشان غذاهای خارجی دیده نمی‌شد و ما را نیز همیشه از خوردن غذاهایی که از غذای کفّار محسوب شده و از فرهنگ و آداب ممالک کفر به مملکت اسلامی منتقل گشته و اسامی آن نیز نوعاً با زبان و فرهنگ ما بیگانه است، چون سوسیس و کالباس و پیتزا و... نهی می‌فرمودند، لذا مرحوم والده نیز در منزل از این نوع غذاها طبخ نمی‌کردند.[۲]

ح: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} همیشه تناول غذا را با «بسم اللَّه الرّحمن الرّحیم» شروع کرده و با «الحمدللّه» ختم می‌نمودند، معمولاً «الحمدللّه» را بلند اداء می‌فرمودند تا برای دیگران هم یادآوری شود. و اگر چنانچه چند نفر بر سفره طعام حاضر بودند، یا خودشان پس از تناول غذا دعا می‌فرمودند، یا به یکی از حاضرین می‌فرمودند: «شما دعا کنید.»، در منزل فرزندانشان که تشریف می‌آوردند، معمولاً خودشان دعا می‌کردند.[۳]

ط: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} مقید بودند همیشه روی زمین بنشینند و غذا میل کنند...

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۶۹۶.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۵۱۴.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۵۱۷.

می‌فرمودند: «غذا خوردن سر میز یا ایستاده سزاوار مؤمن نیست. مؤمن نباید در منزلش میز غذاخوری بیاورد و باید مانند عبد بر روی زمین بنشیند و با تواضع و حضور قلب غذا بخورد. حتّی اگر کسی مبتلا به پادرد است باید خودش روی صندلی بنشیند نه اینکه میز غذاخوری تهیه نموده و همه خانواده را از فیض غذا خوردن بر روی زمین و عمل به سنّت حضرت پیامبر اکرم «صَلَّى‌اللَّهُ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» محروم نماید.»

در قدیم‌الأیام خدمت مرحوم علّامه «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَى‌عَلَيْهِ» در یک مجلس عروسی در شمال شهر تهران بودیم. چون هنگام غذا فرارسید و به میهمان‌ها برای صرف طعام تعارف نمودند، دیدیم که میزی گذاشته‌اند و ظرف‌های بزرگی از برنج و خوراک گوشت را روی آن چیده‌اند تا هرکسی غذا برداشته و سر میز ایستاده بخورد.

جمعیت با شور و هیجان به سوی غذاها هجوم برده و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند و هرکدام بشقابی پر از انواع غذا نموده و با سرعت با قاشق و چنگال مشغول خوردن شدند.

مرحوم علّامه فرمودند: «ما که نمی‌توانیم ایستاده غذا بخوریم، آن هم به این نحو. این تکالب در اکل[۱] است. بنده که اینطور غذا نمی‌خورد.» بعد مقدار کمی غذا برداشته و در کناری روی زمین نشسته و تناول فرمودند.[۲]

۲ـ آقا سید هاشم حداد

علّامه سید محمدحسین تهرانی: {در یکی از سفرهایم به عراق} برای مدّت ده روز تمام با ماشین سواری بعضی از رفقای کاظمینی در معیت حضرت آقای حاج سید هاشم و حاج محمدعلی خَلَف‌زاده به کاظمین و سپس به سامرّاء تشرّف حاصل نموده، پس از زیارت این بقعه مبارکه و برگشت به کاظمین در منزل همان رفیق و دوست صاحب‌السّیاره؛[۳] حاج أبوأحمد عبدالجلیل مُحْیی توقّف کرده و میهمان بودیم و رفقای بغدادی و کاظمینی از

---

۱. شبیه حیوانات غذا خوردن.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۵۱۷.

۳. صاحب ماشین.

جمله جناب آیت‌اللّه حاج سید هادی تبریزی شب‌ها به خدمت آقا مشرّف و پس از ساعتی استفاده و صرف شام به منزل‌های خود بازمی‌گشتند.
در این ضیافت‌ها که از انواع اطعمه لذیذه از مرغ و ماهی و غیره با مخلّفات عدیده ترتیب داده می‌شد، حضرت آقا چند لقمه‌ای از جلو خود به نان و برگ ترب سفید اکتفا می‌نمودند و رفقا هم چون از وضع و حال ایشان مطّلع بودند، ابداً تعارفی نمی‌کردند.[۱]

۳ـ آقا سید زین‌العابدین طباطبایی ابرقویی
حاج سید صادق طباطبایی (فرزند آقا سید زین‌العابدین): پدرم از غذای بازار مثل کباب و بریان نمی‌خوردند و می‌گفتند: «شاید عابری بوی آن غذا به مشامش خورده و دلش بخواهد، اما توانایی خرید آن را ندارد و شایسته نیست من بخورم.»[۲]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت
الف: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): پدرم مقیّد نبود که چه بخورد. صبحانه، نان و چای می‌خوردند و اگر پنیر بود، با پنیر. ایشان از جوانی اینطور بود که باید آبی بود و نان را در آن نرم می‌کرد؛ چه چای، چه اِشکنه، چه آب خورشت.
در چند سال آخر عمر، استخوان‌های ایشان، مشکل پیدا کرده بود و قبضِ شدید مزاج داشت (که معمولاً افراد مسن و کم تحرّک به آن متبلا هستند)، لذا با تجویز پزشک، گاه چند روزی در هفته شیر میل می‌کرد.
همچنین هفته‌ای یک بار، نان و آبگوشت یا سوپ می‌خورد، ولی ناهار، معمولاً غذای او کَته بود با آب خورشت یا تخم مرغ. اگر همین غذا را هم نمی‌پختند، اظهار ناراحتی نمی‌کرد، ما ندیدیم. و والده هم می‌گفت: «در حسرت آن ماندم که بگوید: امروز، ناهار، فلان غذا را درست کن»، اگر هم از غذا می‌پرسیدند، می‌فرمود: «چیزی باشد غذا را نرم کند» و تعیین نمی‌کرد.[۳]

---

۱. روح مجرد / ۱۴۰.
۲. در محضر آقا نجفی، ج ۲ / ۱۵.
۳. زمزم عرفان / ۲۲۹.

ب: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): ایشان در تمام عمر به نهی پزشکان از مصرف، خوب عمل می‌کرد، ولی از دستور خوراک آنها به بهانه‌های مختلف، طفره می‌رفت و با این تغذیه‌ای که داشت، باید سال‌ها قبل زمین‌گیر می‌شد. نیرویش را از کجا می‌گرفت، عجیب بود![۱]

ج: حجت‌الاسلام عبدلی (از ملازمان و خدمت‌گزاران آیت‌اللّه بهجت): من دقت زیادی به کارهایی که ایشان انجام می‌دادند داشتم. آقا همیشه به اندازه یک کف دست نان می‌خوردند... ندیدم ایشان آجیل مصرف کنند و فقط چای و گاهی میان وعده مصرف می‌کردند...

از غذاهای سرخ شده پرهیز داشتند. پختنی می‌خوردند و آبگوشت هفته‌ای یک بار غذای نهار یا شام ایشان بود، آنهم فقط آب آبگوشت را مصرف می‌کردند.[۲]

د: حجت‌الاسلام علی بهجت (فرزند آیت‌اللّه بهجت): هرچه به پدر اصرار می‌کنیم چیزی نمی‌خورند مگر به مقدار بسیار کم و لذا به شدت ضعف دارند به طوری که بر نشستن هم طاقت ندارند.[۳]

۵ـ آیت‌الله سیّد مرتضی کشمیری

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: از یکی از شاگردان آقا سیّد مرتضی کشمیری نقل شده که: «ایشان در عبادت، کم‌نظیر بودند. دو ساعت بعد از مغرب افطار می‌کرد و با اینکه دکتر درباره ایشان گفته بود که: ریاضت، کبدش را کوبیده و از بین برده است، خوراک ایشان کَالْعَدَم[٤] بود.» کَأَنَّهُ لا يَأْكُل وَ لا يَشْرَبُ، گویا نه می‌خوۯد و نه می‌آشامید، نه مثل ما {که زیاد می‌خوریم و می‌آشامیم!}[٥]

۶ـ آیت‌اللّه سید عبدالحسین دستغیب

---

۱. زمزم عرفان / ۲۷۶.

۲. پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌اللّه بهجت (ورق‌های آسمانی)، ج ۲ / ۳۵.

۳. حدیث دلتنگی / ۲۵۶.

٤. مثل هیچ.

٥. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۳۱۰.

حجت‌الاسلام سید محمدهاشم دستغیب (فرزند آیت‌اللّه دستغیب): خوراک ایشان کمتر از یک‌چهارم نان خشکیده جوین بود که آن را آب می‌زدند و با مقداری پیاز و نمک و گاهی مختصری پنیر میل می‌فرمودند.

او روغن زیتون را با نان جو می‌آمیخت و مختصری به اندازه خوراک یک بچه دو، سه ساله یا کمتر می‌خورد و به خصوص از خوردن گوشت پرهیز می‌کرد.

ریاضت‌های شرعی مداوم، مجاهدات و ترک شهوات او را ضعیف و رنجور بارآورده بود. معده‌اش او را می‌آزرد به قسمی که دیگر نمی‌توانست آنطور که مایل بود، روزه بگیرد و ترک حیوانی به خصوص گوشت بنماید.[۱]

۷ـ امام خمینی

الف: خادمه منزل امام: برنامه شام و غذای امام بسیار ساده و بدون تشریفات بود. معمولاً شامشان یک خرده ماست و خیار بود یا پنیر و خیار یا کاهو، یک چنین چیزهایی.[۲]

ب: حجت‌الاسلام محمدرضا ناصری: غذا و خوراک ایشان خیلی ساده بود و اغلب صبح‌ها و حتی در ماه رمضان سحری‌شان نان و پنیر و چای بود.[۳]

ج: خبرنگار یکی از روزنامه‌های فرانسوی: ناهار امام یک غذای ایرانی به اسم آبگوشت بود و این همان غذایی بود که در آن روز ظهر، دیگران هم از آن استفاده می‌کردند. آیت‌اللّه خمینی بر سر سفره‌ای که به غیر از ایشان همسر، پسر، عروس و نوه‌هایشان بودند، نشسته و بعد از بر زبان آوردن نام خدا مقدار کمی غذا خوردند.

مدت ناهار خوردن ایشان دقیقاً هفت دقیقه و چهل ثانیه بود و بعد بلافاصله به اتاق کارشان رفتند.

من دو سال پیش یکبار موفق شدم ناهار خوردن پاپ را هم به چشم ببینم. مجموعه غذاهایی که برای ایشان تدارک دیده بودند بر روی میزی به طول دوازده متر و به عرض دو و نیم متر

---

۱. یادواره شهید حضرت آیت‌اللّه حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی / ۱۲.

۲. آینه حُسن / ۶۲.

۳. آینه حُسن / ۱۹۳.

چیده شده بود. هیچ نوع غذای ایتالیایی نبود که بر روی این میز نباشد و آن وقت حضرت پاپ بر سر این میز به تنهایی ناهار خود را میل کردند.

مدت ناهار خوردن ایشان یک ساعت و پنجاه دقیقه بود و بعد باقی غذای ایشان، آنطور که من فهمیدم، به کلی معدوم شد.[۱]

۸ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

الف: همسر آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی: بعضی وقت‌ها وقتی آقا از مسجد برمی‌گشت، بچه‌ها همه غذا را خورده بودند. ایشان هم چیزی نمی‌گفت.[۲]

ب: سید مهدی گلپایگانی (نوه آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی): بعضی وقت‌ها می‌شد که آقا سید جمال از مسجد برمی‌گشت می‌دید همه آبگوشت را بچه‌ها خورده‌اند و تنها ظرف خالی و دوره‌های نان مانده بود. ایشان همان دوره‌های نان را داخل ظرف خرد می‌کرد، از کوزه هم آب، داخل ظرف می‌ریخت و همان را می‌خورد و هیچ جنبه استقلالی برای غذا قائل نبود و غذا را برای حفظ بدن می‌خواست، لذا هیچ وقت ناراحتی و دغدغه ایشان غذا و اینگونه مسائل نبود.

بعد از عمل جراحی در هنگامی که ضعف و مریضی، بدن ایشان را فراگرفته بود، به دستور پزشک برای ایشان چندبار مرغ را آب‌پز می‌کردند تا قوای تحلیل رفته بازگردد. وقتی غذا را جلوی ایشان می‌گذاشتند گربه‌ای می‌آمد جوجه را از داخل ظرف برمی‌داشت و می‌رفت و ایشان هم هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دادند، مثل اینکه آن گربه مأمور بود این غذا را بردارد و ببرد.[۳]

۹ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

---

۱. بانک جامع خاطرات امام خمینی / هفت دقیقه و چهل ثانیه مدت نهار.

۲. جمال‌السالکین، ج ۲ / ۵۰.

۳. جمال‌السالکین، ج ۲ / ۵۰.

حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: او همه چیز میل می‌فرمود، اما اگر می‌دید غذای مناسب و خوبی سر سفره کم است، از غذاهای دیگر با اشتها می‌خورد و می‌فرمود: «ما به این غذا مایل‌تر هستیم.» و این حرف درستی است او غذای بهتر کم را روحاً نمی‌توانست با اشتها بخورد، در صورتی که هم‌سفره‌ایی‌های او از آن غذا نخورند، اما اگر به اندازه کافی غذا بود، از همه و بهترِ آن استفاده می‌کرد. او حاضر نبود سر سفره، غذای خاصی برای او ترتیب دهند و روحاً ناراحت بود.[1]

۱۰ـ میرزا علی آقا قاضی

آیت‌اللّه حسنعلی نجابت: غذای آقای قاضی صبح نان و پنیر و چای بود، ظهر نان و دوغ و شب برنج تنها بدون چیز دیگر که ضعف‌آوری آن بیش از نان خالی است.[2]

۱۱ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط

الف: یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: جناب شیخ دنبال غذاهای لذیذ نبود. بیشتر وقت‌ها از غذاهای ساده، مثل سیب زمینی و فرنی استفاده می‌کرد.[3]

ب: یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: اگر کسی او را به مهمانی دعوت می‌کرد با توجه، قبول یا رد می‌کرد، با این حال بیشتر وقت‌ها دعوت دوستان را رد نمی‌کرد. از غذای بازار پرهیز نداشت، با این حال از تأثیر خوراک در روح انسان غافل نبود و برخی دگرگونی‌های روحی را ناشی از غذا می‌دانست.[4]

۱۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

---

۱. سیری در آفاق / ۱۴۸.

۲. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۲ / ۲۵۷.

۳. کیمیای محبت / ۳۴.

٤. کیمیای محبت / ۳۵.

فرزند علّامه طباطبایی: پدرم... هرچند انواع غذا بر سر سفره‌ای بود، به خوردن یک نوع غذا اکتفا می‌کردند.[۱]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط

الف: یکی از ارادتمندان آقا شیخ رجبعلی: شبی در یکی از جلسات ـ که در خانه یکی از دوستان شیخ بود ـ شیخ پیش از آنکه صحبت‌های خود را شروع کند، احساس ضعف کرد و قدری نان خواست.

صاحبخانه نصف نان تافتون آورد. ایشان آن را میل کرد و جلسه را آغاز نمود.

شب بعد فرمود: «دیشب به ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» سلام کردم، ولی آنان را ندیدم، متوسل شدم که علت چیست؟ در عالم معنا فرمودند: نصف آن نان را که خوردی ضعفت برطرف شد، نصف دیگر را چرا خوردی؟!

مقداری از غذا که برای بدن مورد نیاز است، خوردنش خوب است، اضافه بر آن موجب حجاب و ظلمت است.»[۲]

ب: یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: یکی از شاگردان شیخ که پس از صرف غذایی، حال معنوی خود را از دست می‌دهد، از شیخ یاری می‌خواهد. شیخ می‌فرماید: «آن کبابی که خورده‌ای، فلان تاجر پولش را داده که حق پیرزنی را غصب کرده است.»[۳]

ج: یکی از ارادتمندان آقا شیخ رجبعلی: جمعی بودیم که همراه شیخ به قصد دعا و مناجات به کوه بی‌بی شهربانو رفتیم. نان و خیاری گرفتیم و از کنار بساط خیارفروش، قدری نمک برداشتیم و بالا رفتیم.

آنجا که رسیدیم، شیخ گفت: «برخیزید برویم پایین که ما را برگرداندند. می‌گویند: اول پول نمک را بدهید، بعد بیایید مناجات کنید.»[٤]

---

۱. آن مرد آسمانی / بخش اول، ساده‌زیستی (اعتدال و میانه‌روی)

۲. کیمیای محبت / ۹۴.

۳. کیمیای محبت / ۱۴۸.

٤. کیمیای محبت / ۲۲۰.

۲ـ ابراهیم بن ادهم

ابراهیم بن ادهم: شبی در مسجد بیت‌المقدس بودم. چون پاره‌ای از شب بگذشت، درب مسجد گشوده شد و یکی از اهل‌اللّٰه با یارانش درآمدند و به جانب محراب نماز گذاشت.

چون فارغ شد پشت به محراب کرده، یکی از یارانش گفت: «امشب در این مسجد گویا غیر از ما کسی وجود دارد.»

استاد تبسّمی کرد و گفت: «پسر ادهم است، چهل شبانه روز است شیرینی عبادت را نمی‌یابد.»

چون این سخن بشنیدم بیرون آمده و گفتم: به خدا قسم نشانی درست است، سببش چیست؟

گفت: «در فلان روز در بصره خرما خریداری نمودی، خرمایی بیفتاد، پنداشتی از توست، برداشتی و در پیش خرمای خود نهادی.»

چون این بشنیدم به بصره رفتم و از مرد خرمافروش حلالیّت خواستم.

خرمافروش گفت: «چون کار بدین باریکی است من ترک خرمافروشی کنم» و یکی از برجستگان شد.[1]

۳ـ آقا سید علی‌اکبر اعمی

آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی: آقای سید علی اکبر اعمی «قُدِّسَ سِرُّهُ» که اهل مراقبه و دارای حالات معنوی خوبی بود می‌گفت: «یک شب به دعوت یکی از آشنایان برای صرف شام به منزل او رفتم، امّا با اینکه اهل پرداخت وجوهات و فردی متشرع و باتقوا بود همینکه یک لقمه از غذای او را خوردم در برابرم حجابی حائل شد و تاریک گشتم و دیگر چیزی از حالاتم باقی نماند!»

او گفت: «من بسیار تعجب کرده و پیوسته در این فکر بودم که علت آن تاریکی چه بود؟! تا اینکه پس از یک سال روزی در مجلس روضه‌ای نشسته بودم که شخصی نزد من آمده و آهسته در گوشم گفت: کسی که نماز شب‌خوان و اهل وجوهات باشد، حلال و حرام را نیز مراعات کند، ولی محبت دنیا در دل او باشد لقمه‌اش تاریکی می‌آورد!»

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۲۹۴.

آری، مطلب تا این اندازه حساس و دقیق است. در روایت است که: «اگر صبح کردی در حالی که دیدی دنیا در نظرت ارزش دارد و آن را دوست داری همین برای گناه تو بس است، زیرا چیزی را دوست داری که مبغوض خداست.»[۱]

۴ـ آیت‌الله سید مرتضی کشمیری

میرزا علی آقا قاضی: یک موقع، غذا را در بیت آن مرحوم صرف کردم. موقع غذا فقط دو نعلبکی برنج پخته آوردند؛ یکی را نزد خود گذارد و یکی را نزد من نهاد. خودش فقط همان مقدار غذایش بود که خورد و سیر شد! امّا برای من آن مقدار کفایت نمی‌کرد. آن را خدمت آن مرحوم صرف کردم و چون از نزد او بیرون آمدم، غذای معمولی خود را مصرف نمودم.[۲]

۵ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی

محمد افراسیابی (داماد و شاگرد آیت‌اللّه انصاری): یک بار شخصی به نام عاشق زین‌العابدین خدمت آقای انصاری می‌رسد و دستور می‌خواهد. آقا می‌فرمایند: «برو روزه بگیر.»

آدم خیلی ساده‌ای هم بود، گفت: «نمی‌توانم، آخر گرسنه‌ام می‌شود»؛ یعنی سلوکش در همین نخوردن بود، چون خیلی به خوراک حریص بود و برای همین نتوانست دستورالعمل آقا را انجام بدهد.[۳]

۶ـ آقا سید هاشم حداد

علّامه سید محمدحسین تهرانی: {در ماه رمضان ۱۳۷۶ قمری هر شب بعد از جلسه آقا سید هاشم} حقیر، قریب سه ربع ساعت مانده به اذان صبح به منزل می‌آمدم و تقریباً ده دقیقه راه طول می‌کشید.

---

۱. سفینةالصادقین / ۴۴۳.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۶.

۳. سوخته / ۹۲.

یک شب آقا به من فرمود: «چرا هر شب برمی‌خیزی و برای سحری خوردن به منزل می‌روی؟! یک چیزی که می‌آورم و می‌خورم، تو هم با من بخور!»

فردا شب سحری را در نزد ایشان ماندم. نزدیک اذان به منزلشان که با مسجد چند خانه بیشتر فاصله نداشت رفته و در سفره‌ای که عبارت بود از پیراهن عربی یکی از آقازادگانشان، قدری ترب سفید و خرما با دو گرده نان آوردند و به روی زمین گذارده، فرمودند: «بسم اللّه!»

ما آن شب را با مقداری نان و ترب و چند خرما گذراندیم و فردای آن روز تا عصر از شدّت ضعف و گرسنگی توان نداشتیم. چون روزها هم در نهایت بلندی و هوا هم به شدّت گرم بود فلهذا با خود گفتم: اینگونه غذاها به درد ما نمی‌خورد و با آن اگر ادامه دهیم مریض می‌شویم و از روزه می‌مانیم. روی این سبب بعداً پس از صرف سحور با حضرت ایشان، فوراً به خانه می‌آمدم و آبگوشت و یا قدری کته‌ای را که طبخ نموده بودند می‌خوردم؛ یا بعضاً سحری را از منزل می‌بردم و با سحری ایشان با هم صرف می‌شد.[۱]

۷ـ حاج مؤمن

علّامه سید محمدحسین تهرانی: دوستی داشتم از اهل شیراز بنام حاج مؤمن... بسیار مرد صافی‌ضمیر و روشندل و باایمان و تقوایی بود.

می‌گفت: «یکی از ائمّه جماعت شیراز روزی به من گفت: بیا با هم برویم به زیارت حضرت علی بن موسی الرّضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، و یک ماشین دربست اجاره کرد و چند نفر از تجّار در معیت او بودند.

حرکت نموده به شهر قم رسیدیم و در آنجا یکی دو شب برای زیارت حضرت معصومه «سَلَامُ‌اللّهِ‌عَلَیْهَا» توقّف کردیم؛ و برای من حالات عجیبی پیدا می‌شد و ادراک بسیاری از حقائق را می‌نمودم.

یک روز عصر در صحن مطهّر آن حضرت به یک شخص بزرگی برخورد کردم و وعده‌هایی به من داد.

---

۱. روح مجرد / ۳۰.

حرکت کردیم به طرف تهران و سپس به طرف مشهد مقدّس. از نیشابور که گذشتیم دیدیم یک مردی به صورت عامی در کنار جاده به طرف مشهد می‌رود و با او یک کوله‌پشتی بود.

اهل ماشین گفتند: این مرد را سوار کنیم ثواب دارد، ماشین هم جا داشت.

ماشین توقّف کرده، چند نفر پیاده شدند و از جمله آنان من بودم، و آن مرد را به درون ماشین دعوت کردیم. قبول نمی‌کرد، تا بالأخره پس از اصرار زیاد حاضر شد سوار شود به شرط آنکه پهلوی من بنشیند و هرچه بگوید، من مخالفت نکنم.

سوار شد و پهلوی من نشست، و در تمام راه برای من صحبت می‌کرد و از بسیاری از وقایع خبر می‌داد و حالات مرا یکایک تا آخر عمر گفت؛ و من از اندرزهای او بسیار لذّت می‌بردم و برخورد با چنین شخصی را از مواهب پروردگار و ضیافت حضرت رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» دانستم.

کم‌کم رسیدیم به قدمگاه و به موضعی که شاگرد شوفرها از مسافرین «گنبدنما» می‌گرفتند.

همه پیاده شدیم. موقع غذا بود، من خواستم بروم و با رفقای خود که از شیراز آمده‌ایم و تا به حال سر یک سفره بودیم غذا بخورم. گفت: آنجا مرو! بیا با هم غذا بخوریم.

من خجالت کشیدم که دست از رفقای شیرازی که تا به حال مرتباً با آنها غذا می‌خوردیم بردارم و اینبار ترک رفاقت نمایم، ولی چون ملتزم شده بودم که از حرف‌های او سرپیچی نکنم، لذا به ناچار موافقت نموده، با آن مرد در گوشه‌ای رفتیم و نشستیم.

از خرجین خود دستمالی بیرون آورد، بازکرده، گویا نان تازه در آن بود با کشمش سبز. شروع به خوردن کردیم و سیر شدیم، بسیار لذّت‌بخش و گوارا بود. در این حال گفت: حالا اگر می‌خواهی به رفقای خود سری بزنی و تفقّدی بنمایی عیب ندارد.

من برخاستم و به سراغ آنها رفتم و دیدم در کاسه‌ای که مشترکاً از آن می‌خورند، خون است و کثافات، و اینها لقمه برمی‌دارند و می‌خورند و دست و دهان آنها نیز آلوده شده و خود اصلاً نمی‌دانند چه می‌کنند، و با چه مزه‌ای غذا می‌خورند. هیچ نگفتم، چون در همه احوال، مأمور به سکوت بودم.

به نزد آن مرد بازگشتم. گفت: بنشین. دیدی رفقایت چه می‌خوردند؟ تو هم از شیراز تا اینجا غذایت از همین چیزها بود و نمی‌دانستی، غذای حرام و مشتبه چنین است. از غذای قهوه‌خانه‌ها مخور، غذای بازار کراهت دارد.

گفتم: إن شاء اللّه تعالی، پناه می‌برم به خدا.»[1]

۸ـ أبوالحسن بنان بغدادی

أبوالحسن بنان: چند روزی چیزی نیافتم تا سدّ رمق بنمایم. مردی حجامت‌کننده بود که هرکس از سالکین نزد وی حجامت می‌کرد، به وی طعام می‌داد، گفتم: نزد وی بروم و حجامت کنم، در ضمن سد رمقی کنم.

در ضمنِ حجامت، نفس با من می‌گفت: «حال که حجامت تمام شود، غذا حاضر است.»

تصمیم گرفتم از آن طعام نخورم چون خواستم بروم، حجّام گفت: «رویّه مرا که می‌دانی.»

عذر خواستم و به مسجدالحرام وارد شدم. آن روز چیزی نیافتم. روز دیگر هم تا عصر چیزی نیافتم و از شدت ضعف در میان نماز خواندن به صورت به زمین افتادم و بی‌هوش شدم.

مردم به گردم آمدند. ابراهیم خوّاص آنجا بود، مردم را کنار زد و نزد من آمد و پرسید: «غذا می‌خوری؟»

گفتم: شب نزدیک است.

گفت: «نیکو می‌کشید ای مُبتدیان! قدم استوار دارید تا رستگار شوید.»

برخواست و کاسه‌ای عدس و دو قرص نان آورد و من آنها را خوردم.

پرسید: «باز می‌خواهی؟»

گفتم: آری! تا سه مرتبه همان غذا را آورد.

سپس پرسید: «باز می‌خوری؟»

گفتم: خیر!

آن شب تا صبح خوابیدم و از تهجّد بازماندم. حضرت رسول «صَلَّیاللَّهُعَلَیْهِوَآلِهِوَسَلَّمَ» را به خواب دیدم، فرمود: «ای بنان!»

عرض کردم: لبّیک یا رسول‌اللَّه!

فرمود: «هرکس که با شدّت آز و حرص غذا بخورد، خداوند چشم دل او را کور می‌گرداند.»

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۱۰۰.

از خواب بیدار شدم و تصمیم گرفتم بعد از آن سیر نخورم.[۱]

۹ـ امام خمینی

الف: سرهنگ عزیزاللّه ابراهیمی: یاد دارم هنوز به سن هفت سال نرسیده بودم که به مکتب بروم، مرحوم پدرم با آقای حجت‌الاسلام آقای مرتضی پسندیده و آقای سید نورالدین که وکیل پایه یک دادگستری بودند که هر دو نفر برادر امام بودند، رفت و آمد داشتند.

روزی ناهار مهمان مرحوم آقای سید نورالدین بودیم. جمعی از سرشناسان خمین نیز مهمان بودند. موقع ناهار سفره بزرگی در همان اتاق بزرگ بیت امام گستردند (البته امام، این خانه را به برادران خود واگذار فرموده و مهمانی را آقای سید نورالدین برادر امام داده بودند.)

موقع ناهار که از همه نوع غذاهای اعیانی که زعفران پلو در رأس آنها بود با مرغ در سر سفره چیده شده بود و ظرف‌های بسیار مرغوبی علاوه بر غذاهای لذیذ، زینت‌بخش سفره بود.

در حین غذا خوردن متوجه شدم که یک آخوند، دستمالی یزدی از زیر عبای خود بیرون آورد و گوشه سفره آن را باز کرد. قدری نان لواش محلی و یک تکه پنیر داخل دستمال بود. ایشان هم شروع به خوردن نان و پنیر نمود.

پس از چند دقیقه با کنجکاوی کودکانه دیدم که آن آخوند اصلاً دست به هیچ‌کدام از غذاهای سفره نزد. من با دست به پهلوی پدرم زدم و گفتم: بابا چرا آن آخوند پلو نمی‌خورد و نان و پنیر می‌خورد؟

پدرم به من گفت: «حرف نزن بعداً برایت می‌گویم.»

مرحوم اعتمادالشعراء متخلص به پریشان که کنار پدرم نشسته بود لبخندی به من زد و به پدرم گفت: «علی قلی خان! پسرت باهوش و کنجکاو است.»...

وقتی مهمان‌ها بعد از صرف چای و میوه از منزل میزبان خارج شدند و من هم با پدرم از منزل که همان بیت امام بود خارج شدیم، مجدداً از پدرم پرسیدم: بابا! چرا آن آخوند پلو نخورد.

پدرم گفت: «پسر جان! در آن مجلس که نمی‌شد من جواب تو را بدهم، حالا موضوع را به تو می گویم. آن آخوند اسمش آقا روح‌اللّه است و برادر آقای پسندیده و سید نورالدین است. ایشان

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۲۶۸.

معمولاً احتیاط می‌کند و کمتر غذای دیگران را می‌خورد؛ نه فقط منزل برادرهایش چنین می‌کند بلکه در میهمانی‌ها شرکت نمی‌کند. می گویند: همیشهٔ اوقات خوراکش نان و پنیر است. ایشان از تشریفات و همچنین از غذاهای بسیار لذیذ پرهیز می‌کنند و اصولاً زندگی ساده و بی‌تکلفی دارند.»[1]

ب: آیت‌اللّه سید هاشم رسولی محلاتی: در مدت توقف ایشان در کربلا، ما مهمان بودیم و روزهای اول ورود به نجف اشرف نیز اطلاعی از وضع غذا و مسؤلان تهیه غذا نداشتیم تا اینکه پس از چند روز، ضمن مسؤلیت‌های دیگری که به عهده اینجانب بود، مسؤلیت تدارکات خانه را نیز به من محول فرمودند...

ما که مأمور تهیه و تدارک مایحتاج منزل بودیم، هر روز با خادم خانه برای خرید به بازار حویش که نزدیک منزل امام بود می‌رفتیم و مایحتاج آن روز را تهیه می‌کردیم و تحویل آشپز می‌دادیم. روزهای اول، یکی دو بار از امام پرسیدم که: ناهار چه می‌خورید؟ و یا شام چه میل می‌کنید؟ و امام هم چیزی می‌گفتند.

ظاهراً بار سوم بود که امام مانند همیشه با همان صراحت و قاطعیت فرمودند: «از این به بعد دیگر راجع به غذا و شام و ناهار از من چیزی نپرسید و هرچه خواستید، درست کنید. من هم مانند شما هرچه بود می‌خورم!» و عملاً نیز تا مدتی که من در خدمت ایشان بودم (حتی چنانکه اطلاع دارم بعد از آن نیز) این شیوه را در زندگی داشتند و معمولاً در مورد غذا و کمّ و کیف آن اظهار نظر نمی‌کردند، اگرچه در مورد نظافت و جهات بهداشتی آن، حساسیت خاصی داشتند.[2]

۱۰ـ آخوند ملّا حسینقلی همدانی

آیت‌اللّٰه محمدتقی بهجت: مرحوم آقا سید احمد کربلایی از استادش آخوند ملّا حسینقلی همدانی در ایام مرض پذیرایی می‌کرد. روزی برای آخوند ملّا حسینقلی همدانی جوجه درست کرده بود و آخوند از آن نمی‌خورَد.

آقا سید احمد کربلایی از او می‌پرسد: «چرا میل نمی‌فرمایی؟!»

---

۱. آینه حُسن / ۴۵.

۲. آینه حُسن / ۱۰۰.

می‌گوید: «این جوجه را با کراهت طبخ کرده‌اند.»
معلوم شد اهل منزل نبودند، و مرحوم کربلایی از برخی همسایه‌ها خواسته بوده است آن را طبخ کنند.[۱]

۱۱ـ آیت‌الله سید موسی زرآبادی

میرزا علی‌اکبر معلم دامغانی: آقای سید موسی زرآبادی به بنده گفتند: «برو از فلان جا یک سبد انگور بخر» و از آن به بعد هم، مایحتاج منزل خود را از آن مغازه تهیه می‌کردند.
بعد از فوت آقای زرآبادی از ایشان {در عالم برزخ} پرسیدم: در هر صنف از کسبه، شما از اشخاص خاص خرید می‌کردید، علت آن چه بود؟
آقای زرآبادی فرمودند: «آن موقع انگورهایی که می‌خوردید، آنها را خود حضرت فرستاده بودند! آن انگورها تمام شد و اجازه خرید هم نداشتیم تا اینکه پس از سه ماه حضرت «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» خودشان فرمودند: از فلان کس بگیرید، آن کاسب کسبش مورد رضایت ما و حلال است.»[۲]

۱۲ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

الف: آیت‌اللّه سید احمد گلپایگانی (فرزند آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی): آقا سید جمال {پس از مهاجرت از اصفهان به نجف} با وجود تحمل همه سختی‌ها و ذوق و شوق زائدالوصفی که برای رسیدن به نجف داشت، تصور می‌کرد بعد از رسیدن به این شهر نورانی، حال خیلی خوبی پیدا خواهد کرد، ولی بعد از ورود به این شهر می‌بیند که آن حال و هوای معنوی اصفهان را هم از دست داده، حال دعا و عبادت ندارد، خیلی ناراحت و پریشان می‌شود.
در حرم حضرت امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» استغاثه و توسل بسیار به حضرت می‌کند که ما با چه امیدی خدمت شما رسیدیم، ولی همه چیز را از دست داده‌ام و هیچ حال خوشی ندارم...

---

۱. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۳۴۶.
۲. خرمن معرفت / ۴۵.

بعد از زیارت، در ایوان طلا، یک روحانی را می‌بینند که استخاره می‌گیرد. ایشان پیش او می‌رود و درخواست استخاره می‌کند، که چه کند.

آن آقا نگاهی به سید جمال می‌اندازد و می‌گوید: «سید! استخاره لازم نیست. اینجا اصفهان نیست. در عراق گوشت‌ها را بعد از ذبح، درست آب نمی‌کشند و نجس است، گوشت‌ها را آب بکش.»

این شخصیت بزرگوار، سید مرتضی کشمیری بود...

آقا سید جمال به دستور آقا سید مرتضی عمل می‌کند و مجدداً حال و هوای معنوی‌اش را بدست می‌آورد.[1]

ب: آیت‌اللّه سید جمال‌الدین گلپایگانی: در زمان حیات آقا سید مرتضی کشمیری در همان اوایل سال‌های ورود به نجف اشرف، یکی دو نفر از این آقازاده‌های تهران که برای تحصیل به نجف آمده بودند، وضع مادیّ‌شان خوب بود. اینها از ما خواهش کردند که ماه رمضان میهمان آنها باشم. گفتند: «ما افطار آماده می‌کنیم و به همان مدرسه اراکی‌ها که شما ساکن هستید می‌آوریم و شما افطار میهمان ما باشید.»

با خود گفتم: نیت خیر آنها را رد نکنم و تشویقاً با اینها موافقت کنم.

شب اول ماه رمضان دیدم یک مَجْمَعه[2] غذا آوردند. افطار شامی کباب، ترحلوا[3]، فرنی و آبگوشت بود. ما غذا را خوردیم.

آن شب دلمان می‌خواست کنار هم بنشینیم، شوخی کنیم و بخندیم. دیگر حال عبادت و درس نبود. بعد هم خوابمان گرفت و شب را خوابیدیم.

آن شب هیچ حال عبادت نداشتم، حالت تهجد وجود نداشت.

فردا شب هم غذا آوردند. احساس کردم آن روحانیت و حال عبادت گرفته شده است. ناراحت به حرم امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» رفتم. سر به حرم گذاشتم و گریه کردم. بعد مکاشفه شد که: «این غذا را نخور.»

---

۱. جمال‌السالکین، ج ۱ / ۱۳۷.

۲. ظرفی شبیه سینی.

۳. نوعی حلوا که در آن به جای آرد گندم از آرد برنج استفاده می‌شود.

یک نوشته‌ای به آن آقا دادم و گفتم: ما را معذور بدار. ما غذا لازم نداریم و نمی‌خواهیم.
آن وقت دنبال همان سماور حلبی و نان و تربچه رفتم و مجدداً حال عبادت و تهجد و دعا بازگشت.[۱]

۱۳ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی

خادم مسجد آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی: یک روز بعد از نماز جماعت، یک مرد روستایی خدمت آیت‌اللّه شاه‌آبادی رسید و گفت: «هر وقت من نمازم را به شما اقتدا می‌کنم، سیدی را می‌بینم که جلوتر از شما به نماز می‌ایستند.»
آقا از او می‌پرسند: «شغل شما چیست؟»
او می‌گوید: «مرد کشاورزی هستم که از یکی از روستاهای ورامین محصولات خود را به شهر می‌آورم و می‌فروشم.»
آقا پرسیدند: «غذا چه می‌خوری؟»
روستایی پاسخ داد: «از محصولات خودم.»
روز بعد همان مرد خدمت آقای شاه‌آبادی رسید و عرض کرد که: «من امروز آن سید را ندیدم.»
آقای شاه‌آبادی می‌پرسند: «امروز غذا چه خورده‌ای؟»
مرد روستایی پاسخ داد که: «از بازار تهیه کردم.»
آقای شاه‌آبادی فرمودند: «به همین دلیل است که آن سید را ندیده‌ای!»[۲]

۱۴ـ امین‌الدین محمد بلیانی

محمود بن عثمان (از مریدان امین‌الدین محمد بلیانی): از علی أبو نصر شنیدم که گفت: «وقتی مرا در خاطر پدید شد که اربعینی برآرم. برفتم به خدمت شیخ امین‌الدین محمد بلیانی و اجازت خواستم. شیخ اجازت فرمود.

---

۱. جمال‌السالکین، ج ۱ / ۱۳۸.
۲. آسمانی / ۳۴.

برفتم و آماده خلوت کردن شدم و از ضعفی که در من بود، احتیاط نگاه داشتم و از خوردنی آنچه موافق طبع من بود، از عسل و روغن و غیره، به خلوت بردم، چنانکه کسی ندانست.
در خلوت نشستم. چون دو سه روز برآمد، مرا هیچ ذوق ذکر و حضور و جمعیت پدید نمی‌شد و عجب پریشان‌خاطر بودم. روزی، حضرت شیخ، به خلوت‌خانه آمد. برفتم به خدمت شیخ و سلام کردم و روی بنهادم و بایستادم و خواستم تا احوال بی‌جمعیتی خود عرضه دهم. شیخ «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌سِرَّهُ» روی با من کرد و گفت: یا علی! بدان که خلوت به مثابت گور است، و خلوت‌نشین همچون مرده. پس آن کس که به خلوت می‌نشیند می‌باید که نفس وی از همه فضولات و مرادات مرده باشد، تا انس در تنهایی و ذوق در ذکر و شوق در حضور، او را حاصل آید و احوال آخرت بر وی مکشوف شود. چون حال چنین است که گفته شد، و کسی خواهد که به خلوت نشیند و دکانی بقّالان پیش خود بنهد و جمله مرادات نفس پیش خود حاصل کند، آنگاه خواهد که ذوق ذکر و لذت تنهایی بیابد، این صفت محال بود.
چون شیخ «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌سِرَّهُ» احوال من به جملگی از اول تا آخر روشن بفرمود، برفتم و هر چیز که در خلوت داشتم بیاوردم و در خدمت شیخ بنهادم و نادم شدم و عذر خواستم.
شیخ اجازت فرمود و باز به خلوت رفتم و آن تفرقه و پریشانی به حضور و جمعیت مبدل شد از برکات شیخ‌الاسلام «قَدَّسَ‌اللَّهُ‌سِرَّهُ»»[۱]

۱۵ـ عبدالمجید بن سلمه

محیی‌الدین بن عربی: برادرم در طریق الهی عبدالمجید بن سلمه... به من خبر داد و گفت: «شبی از شب‌ها، در خانه خودم در مرشانه برای اقامه نماز برخاستم و هنگامی که در مصلّا مشغول نماز بودم، درِ خانه و اتاق هم به رویم بسته بود، ناگهان شخصی بر من داخل شد و سلام کرد.
من نمی‌دانم چگونه داخل شد، پس من بی‌تابی نمودم، نمازم را مختصر کردم و چون به وی سلام کردم، او به من گفت: ای عبدالمجید! کسی که با خدا مأنوس باشد، بی‌تابی نمی‌کند. سپس فرشی را که در زیر پای من بود و بر روی آن نماز می‌خواندم برداشت و به دور افکند و

۱. مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العنایة / ۱۰۹.

حصیر کوچکی را که در دست داشت زیر من بگسترد و گفت: بر روی این نماز بخوان و بعد دست مرا بگرفت و از دار و دیار خارج کرد و به زمینی برد که نمی‌شناختم و نمی‌دانستم در کجای زمین الهی هستم و ما در آن اماکن خدای متعال را ذکر گفتیم و سپس مرا به خانه‌ام جایی که آنجا بودم برگردانید. پس به او گفتم: بگو: ابدال به چه ابدال می‌شوند؟
گفت: با همان چهارتایی که أبو طالب در قوت‌القلوب ذکر کرده است. پس گرسنگی، سهر[۱]، سکوت و عزلت را نام برد.»[۲]

۱۶ـ سایر اولیاء

آقا شیخ عبّاس قوچانی: یکی از رفقای ما بیان کرد که: «در ترشیز مدرسه‌ای است که چند حجره دارد و دارای طلّابی نیز می‌باشد. من روزی به آن مدرسه رفتم و دیدم باغبانی بسیار ضعیف و لاغر زمین را با کمال قدرت و قوّت بیل می‌زند. بسیار تعجّب کردم که شخص بدین ضعیفی این نیرو را از کجا آورده است؟!

پیش آمدم و از باغبان سبب پرسیدم.

باغبان آهی کشید و ساکت شد.

چون اصرار کردم داستان خود را نقل نمود که: در این مدرسه شبی مردی فقیر با لباس‌های ژولیده آمده و به من گفت: شما در این مدرسه به من دو شب جای دهید!

من گفتم: در این مدرسه جا نیست، چون تمام حجرات را آقایان طلّاب سکنی گزیده‌اند.

گفت: جایی که من در این دو شب بخوابم برای من بس است و بعد از دو شب هم خواهم رفت.

گفتم: یکی از حجرات مدرسه بی‌سقف بوده و در آنجا زباله می‌ریزند، اگر می‌توانی در اینجا زندگی کنی مانع نیست.

قبول کرد. اسبابش را به من داد که برود و شب برگردد.

شب آمد و اسباب خود را گرفت و در آن حجره خراب رفت.

---

۱. بیدار ماندن.

۲. محیی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی / ۴۰.

نیمه شب که برای نماز و تهجّد برخاستم، دیدم نوری مدرسه را روشن کرده است مثل آنکه روز است، ولی این نور از آن حجره خراب است. نزدیک آمدم دیدم آن شخص قرآن می‌خواند و این نور مانند دو عمود، از چشمان او به صفحات قرآن افتاده و پرتواش مدرسه را روشن کرده! چند لحظه‌ای به نظاره ایستادم و به حجره خود مراجعت کردم.

اول صبح آمدم و داستان را از او پرسیدم. او انکار نمود.

من بر اصرار افزودم و او بر انکار تا بالأخره چون جزئیات قضیه را گفتم، دیگر نتوانست انکار کند و از او تمنّا کردم که چیزی به من بدهد.

او گفت: من شخص فقیری هستم، از مال دنیا بهره‌ای ندارم.

گفتم: مقصود من مال نیست، از داستان واقعه دیشب مرحمتی کنید!

نظری به من کرد و قدری تأمل نمود و سپس گفت: استعداد ندارید.

من بر اصرارم افزودم.

دوباره تأمّل نموده، گفت: استعداد ندارید.

من هم از خواهش خود دست برنداشتم تا راضی شد و گفت: من می‌خواستم در این مدرسه دو شب بمانم، ولی از این پس چهل شب می‌مانم تا به تو بهره‌ای برسانم، ولی هرچه گفتم باید عمل کنی:

اولاً آنکه: در این چهل روز، روزه بگیری.

دوّم آنکه: هنگام افطار و سحر خوردن جز طعامی که خود من برای تو می‌آورم از هیچ طعامی لب نزنی!

من قبول کردم و او هنگام افطار و سحر برای من غذا می‌آورد و من می‌خوردم.

ده روز از این داستان گذشت. دیدم نورانیتی در من پیدا شده مثل آنکه تمام شهر ترشیز و خانه‌های آن و ساکنین خانه‌ها را می‌بینم، آن مرد هم مرتّب برای من غذا می‌آورد و تأکید می‌کرد که: مبادا از غذای دیگری بخوری!

ده روز دیگر گذشت. دیدم نورانیت من بیشتر شد، مثل آنکه تمام ایران و ساکنین آن را می‌بینم! باز هر شب آن مرد می‌آمد و دست از تأکید خود برنمی‌داشت.

ده شب دیگر گذشت. دیدم مثل آنکه تمام کره ارض و ساکنین و خصوصیات او را می‌بینم.

بالجمله شب‌ها مرتّب می‌آمد و پیوسته در تأکید خود تکرار داشت تا یک شب مانده بود که چهل شب تمام شود، موقع غروبِ آفتاب گرسنگی بر من بسیار غلبه نموده بود و من به سجده افتادم و حال و رمق نداشتم.

چون سر از سجده برداشتم دیدم طَبقی در نزد من نهاده شده و سرپوشی بر روی آن قراردارد. سرپوش را برداشتم دیدم غذایی خوش‌گوار است، با خود گفتم: از این غذا نباید بخورم زیرا که آن مرد دستور داده که: تا من غذا نیاوردم از غذای دیگر نخور، ولی چون بسیار گرسنه بودم طاقت گرسنگی نداشتم و این غذا دل مرا برده بود.

با خود گفتم: این غذا را مسلّماً آن شخص آورده است و چون در سجده بودم با من حرفی نزده، زیرا غیر او کسی نیست که برای من غذا آورد.

خلاصه عقل و نفس من در جنگ شدند، بالأخره نفس غالب شد. چند لقمه‌ای که از غذا خوردم، دیدم آن شخص با عصبانیت، در را محکم به هم زد و وارد حجره شد و گفت: مگر آنقدر تأکید نکردم که از غذایی غیر از غذای من نخوری؟! این غذا را گمرک‌چی نذر کرده بود و این نذر او است که خوردی!

این را گفت و رفت و من دیگر او را ندیدم. تا به حال ده سال بیشتر است که عاشق او شده‌ام و او را ندیده‌ام و این ضعف بدن در اثر عشق به اوست و این قوّت بدن اثر آن چهل روز غذایی است که آن شخص برای من آورده است.»[1]

---

۱. مطلع انوار، ج ۱ / ۱۲۷.

لباس و پوشش

کلام اولیاءاللّه

کربلایی احمد تهرانی:

یکی از سالکین، نماز شب می‌خواند و نماز صبح و تعقیبات هم می‌خواند، ولی در روز کلاه‌شاپو به سر می‌کرد.

به او گفتند: «این کلاه را نپوش، چون شباهت به کفّار و دشمنان خدا پیدا می‌کنی.»

او گوش نمی‌کرد، ولی بعداً که از دنیا رفت، یکی از اولیاء دیده بود که چقدر این عمل، راه او را دورتر کرده است.[۱]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

الف: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): درباره سیاه‌پوشی در عزای اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» نظر شریفشان بر آن بود که: رنگ سیاه مطلقاً مکروه است و ادلّه کراهت آن، تخصیصی[۲] نسبت به عزای ایشان ندارد.[۳] بله، نسبت به خصوص عزای حضرت أباعبداللّه الحسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در ایام عاشورا می‌فرمودند: «پوشیدن لباس سیاه منعی ندارد و البتّه از نظر ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» مستحب هم نبوده است، شاهد این امر، سیره خود معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» است که با وجود آنکه در بکاء بر حضرت و ذکر مصائبشان تقیه نمی‌کردند، هیچگاه در هیچ روایتی از ایشان نقل نشده که به جهت عزای آن حضرت سیاه پوشیده باشند و در هیچ روایتی اصحاب را تشویق به سیاه‌پوشی ننموده‌اند، با آنکه رنگ سیاه در عرب نیز نشانه عزا بوده است.»...

---

۱. تندیس عشق / ۱۲۸.

۲. استثنایی.

۳. یعنی حتی در عزای اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» نیز مکروه است و این مورد، استثناء نشده است.

خود ایشان در ایام شهادت، همواره عبای سیاه و قبا و جوراب تیره می‌پوشیدند و ما را نیز به همین روش تشویق می‌کردند.[1]

ب: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} می‌فرمودند: «رنگ تیره برای سالک مناسب نیست و خصوصاً رنگ سیاه، علاوه بر مضرّات طبّی آن، لباس اهل آتش و فرعون و حکام ظالم بنی‌العبّاس است و شایسته مؤمن نیست که از آن استفاده نماید.»

از رنگ سیاه مطلقاً اجتناب داشتند مگر در عبا و عمامه و کفش که در روایات استثناء شده است و در این موارد نیز در حدّ ضرورت از سیاه استفاده می‌فرمودند، لذا عمامه رسمی ایشان که اغلب بیرون از منزل بر سر می‌گذاشتند سیاه بود و از عبای مشکی نیز استفاده می‌کردند، مخصوصاً در ایام محرّم و صفر و نیز روزهای شهادت حضرات معصومین «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ»، ولی پیراهن و قبای سیاه هیچگاه به تن نمی‌کردند.[2]

ج: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): لباس‌های ایشان بسیار ساده و از هرگونه تجمّلاتی به دور بود. در منزل از لباس‌های کهنه و وصله‌دار نیز استفاده می‌کردند و کراراً دیده می‌شد که لباس ایشان مندرس بوده و قسمت‌هایی از آن وصله و پینه شده است و مرحومه والده ما براساس تربیت علّامه والد به خوبی در وصله کردن مهارت داشتند...

با این وجود در هنگام بیرون رفتن از منزل از این نوع لباس‌ها استفاده نمی‌کردند و لباس‌هایی مرتّب و سالم می‌پوشیدند. در زمانی که تهران بودیم و ایشان روزها به مسجد قائم «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَى‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ» تشریف می‌بردند، با اینکه در مضیقه مالی سختی هم بودند، ولی نسبت به حفظ ظاهر و لباسشان بسیار دقّت می‌نمودند.

می‌فرمودند: «ما عالم دینی هستیم و مردم ما را به عنوان عَلَم و نشانه اسلام و تشیع می‌شناسند و در این مسیری که ما به مسجد می‌رویم عدّه زیادی از اهل کتاب هستند و عدّه‌ای نیز افراد غیرمتدین و لاابالی که عقلشان در چشمشان است و شأن و منزلت افراد را در لباس

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۴۷۴.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۴۹۲.

و ظاهر ایشان می‌دانند. اگر در لباس ما نقصی باشد یا نظیف و مرتّب نباشد این امر موجب تحقیر عالم دین می‌گردد و عظمت و هیبت اسلام و تشیع در چشم ایشان می‌شکند.»[۱]

د: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} در مورد انگشتر نیز نسبت به عقیق و فیروزه عنایت خاصّی داشتند و مقید بودند که حتماً انگشتر عقیق سرخ و فیروزه در دست داشته باشند، ولی انگشترهای دیگری نیز داشتند که به تناوب در دست می‌کردند، مانند یاقوت و درّ و زمرّد و یا عقیق زرد که در سفر از آن استفاده می‌نمودند و این انگشترها نوعاً هدیه بود.

می‌فرمودند: «انگشتر را فقط باید به دست راست کرد و قراردادن انگشتر در دست چپ مکروه و از بِدَع[۲] معاویه است و اگر در برخی روایات هم تجویز شده از باب تقیه بوده است.»[۳]

ه: آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): ایشان همیشه چه در بیرون و چه در منزل جامه بلند به تن داشتند و مطلقاً لباس کوتاه نمی‌پوشیدند...

می‌فرمودند: «لباس بلند از سنن مؤکده شرعیه است و از جمله سننی است که آشکار و بارز بوده و شعار و علامت مؤمن محسوب می‌شود و چون مؤمن باید ظاهرش مزین به زینت شرع باشد، سزاوار است که خود را نسبت به این امر مقید نماید.»...

مکرّراً بر لباسی که امروزه میان مردان مسلمان مرسوم شده که کت و یا پیراهنی کوتاه را همراه با شلوار می‌پوشند تأسّف می‌خوردند و می‌فرمودند: «این لباس، سوغات غرب است و با معیارهای اسلامی اصلاً سازگار نیست و هیچ تناسبی با شأن یک انسان مسلمان و مؤمن ندارد.» و دائماً شاگردان خود و خصوصاً طلّاب را تشویق می‌نمودند که: لباسی بلند و گشاد بپوشند که برجستگی‌ها و أسافل أعضاء[۴] را کاملاً بپوشاند و در هنگام نماز و رکوع و سجود به بدن نچسبد و حجم بدن نمایان نشود.

از لباس مرسوم میان پاکستانی‌ها که شلوار با پیراهنی بلند تا زیر زانو می‌پوشند که از دو طرف شکافی دارد و در هنگام خم و راست شدن، پیش رو و پشت را کامل می‌پوشاند و ردائی بر دوش

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۴۹۷.

۲. بدعت‌ها.

۳. نور مجرد، ج ۲ / ۴۹۹.

٤. اعضاءِ پست بدن.

می‌اندازند تمجید می‌نمودند و می‌فرمودند: «در میان لباس‌های موجود، لباسی پوشیده و کامل و گشاد و سهل‌المؤونه[۱] است و حدّأقل‌های لازم در سنّت اسلامی را دارد.»[۲]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی

الف: علّامه سید محمدحسین تهرانی: مرحوم میرزا علی آقا قاضی هر وقت می‌خواستند عمامه خود را به سر بگذارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و بر سر می‌گذاردند؛ و همچنین در وقت خواب هرگاه می‌خواستند از سر بردارند، دو دستی برمی‌داشتند و می‌بوسیدند و در کناری می‌نهادند و می‌فرمودند: «حرمت عمامه واجب است، عمامه تاج رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» است، عمامه تاج فرشتگان است.»[۳]

ب: علّامه سید محمدحسین تهرانی: حاج شیخ عبّاس {قوچانی}«رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ» می‌فرمودند: «مرحوم {میرزا علی آقا} قاضی همیشه لباس سفیدرنگ می‌پوشیدند و به شاگردان خود نیز توصیه می‌نمودند تا لباس سیاه نپوشند.

یک روز که خدمتشان رسیدم به تن من قبایی قهوه‌ای‌رنگ بود.

فرمودند: چرا لباس سیاه پوشیده‌ای؟!

عرض کردم: این که سیاه نیست!

با تندی فرمودند: سیاه نیست؟!»

در شرع مقدّس، پوشیدن لباس تیره، مثل لباس سیاه مکروه بوده و لباس‌های سفید و کمرنگ مستحب است. لباس سیاه، لباس اهل جهنّم و لباس سپید، لباس فرشتگان می‌باشد.[٤]

ج: علّامه سید محمدحسین تهرانی: به قدری عمامه مرحوم میرزا علی آقا قاضی و پیراهن و قبایشان نظیف و تمیز بود که در این نیم قرنی که در نجف اشرف بودند أبداً خالّی و یا لکی و یا

---

۱. کم‌خرج و کم‌هزینه.

۲. نور مجرد، ج ۲ / ۴۸۱.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۸.

٤. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۶.

چرکی در آن مشاهده نشد و در نظافت ضرب‌المثل بودند، ولی جوراب نمی‌پوشیدند و لباسشان در زمستان و تابستان به رنگ سپید بود.[۱]

۳ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

علّامه سید محمدحسین تهرانی: علّامه طباطبایی با عمامه بسیار کوچک از کرباس آبی رنگ و تکمه‌های باز قبا و بدون جوراب با لباس کمتر از معمول در کوچه‌های قم تردّد داشت. خانه نیز بسیار محقّر و ساده.[۲]

۴ـ امام خمینی

الف: آیت‌الله مرتضی بنی‌فضل: امام همیشه لباس‌هایش تمیز بود. لباس‌های آخوندی (قبا) را چون زیاد پوشیده و شسته بودند، یقه‌اش زود پاره می‌شد و ما که پای درس امام حاضر می‌شدیم مشاهده می‌کردیم یقه عبای ایشان معمولاً وصله داشت که حاکی از قناعت ایشان بود.[۳]

ب: دکتر رضا ثقفی[٤]: امام دو تا شلوار و دو تا پیراهن بیشتر نداشت. همسر امام می‌گفت: «همین دو تا پیراهن را دارد»، اما همیشه تمیز و مرتب بود و باید یک روز در میان عوض می‌شد.[٥]

ج: حجت‌الاسلام منصور عاصمی: امام در عین اینکه زاهد بود و همه وقتشان برای درس و مطالعه و مسائل سیاسی بود، اما در وضع ظاهری‌شان بی‌نظمی کوچکی دیده نمی‌شد؛ لباس و عبا را مرتب عوض می‌کردند و نظیف بودند.[٦]

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۴۹.

۲. مهر تابان / ۱۴.

۳. آینه حُسن / ۶۷.

٤. برادر خانم امام خمینی ره.

۵. آینه حُسن / ۷۶.

٦. سلسلهٔ موی دوست / ۱۵۱.

د: حجت‌الاسلام محمدحسن رحیمیان: حضرت امام علی‌رغم سادگی در لباس و زندگی، در اوج نظافت و پاکیزگی بودند. لباس‌هایشان همیشه پاکیزه و تمیز بود. هیچگاه در کف جوراب‌هایشان اثری از کدورت چرک دیده نمی‌شد. با اینکه تمام محیط زندگی و فرش‌های ساده‌شان تمیز بود، ولی همواره با دمپایی روی فرش راه می‌رفتند. دمپایی‌هایی که سال‌های سال کار کرده بودند و کف آنها ساییده و ترک‌های زیاد خورده بود.[۱]

---

۱. در سایه آفتاب / ۱۸۵.

دستورالعمل‌ها[۱]

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

یک کلمه‌ای می‌گویم که برو بَرگرد نداشته باشد! همه کس از آن استفاده بکنند... لازم نیست که (موعظه) یک کتاب باشد... یک کلمه (می‌تواند) انسان را از یک کتاب بی‌نیاز کند...

بالأخره، آن کدام کلمه است که کار ما را تا آخر بسازد؟! آن کلمه، همین است که «بدانی (خداوند) می‌بیند!» والسلام.[۲]

۲ـ آقا سید هاشم حداد:

الف: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: نماز شب با غسل و دو لباس احرام بجا آورده شود و سجده هم بر تربت نرم باشد.

دوم: در هر شبانه روز در مکان خلوت سه هزار مرتبه ذکر مبارک لا هُوَ إلّا هُوَ گفته شود.

سوم: ذکر یونسیه در سجده حدّأقلّ چهارصد مرتبه.

چهارم: زیارت عاشورا در یک اربعین بجا آورده شود.

پنجم: قِلّت مطالعه و مراوده و معاشرت و بیداری شب و توجّه کامل به حقیقت و نفی خواطر به قدر امکان، خصوصاً در مواقع نمازها به طوری که ابداً خاطره‌ای خطور نکند.

ششم: در نمازها سوره‌های نسبتاً طویل مانند یس و حدید و حشر و جمعه خوانده شود.

هفتم: اگر اول ماه روز دوشنبه باشد، ختم إذا وَقَعَت[۳] بجا آورده شود؛ در روز اوّل یک مرتبه، در روز دوّم دو مرتبه و به همین طریق بالا رود تا روز چهاردهم.[٤]

---

۱. اکثر دستورالعمل‌هایی را که در اینجا آورده‌ایم ـ جهت آشنایی شما با برنامه اولیاء الهی بوده و ـ جنبه اختصاصی داشته و برای فرد خاص با شرائط روحی و معنوی خاص صادر شده است، لذا برای انجام بیشتر این دستورات باید از استاد اخلاق اجازه گرفت.

۲. پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌اللّه بهجت (ورق‌های آسمانی)، ج ۲ / ۱۲۶.

۳. یعنی خواندن سوره واقعه.

٤. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۱.

ب: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: سه هزار مرتبه ذکر مبارک لا هُوَ إلّا هُوَ.

دوم: حدّأقلّ چهارصد مرتبه ذکر یونسیه در سجده.

سوم: بیداری آخر شب و بین‌الطّلوعین.

چهارم: مداخله ننمودن در جمیع اموری که از شئون مقام ولایت است.

پنجم: توجّه کامل به مبدأ و نفی خواطر مطلقاً.

ششم: شکستن سَوْرَةُالغضب[۱] و توجّه به آنکه شخص مغضوب عین مطلوب است.

هفتم: دستور زیارت عاشوراء برای والده و برای اهل‌بیت.

هشتم: آوردن اطفال، بالأخصّ طفل نوزاد به مجلس ذکر.[۲]

ج: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: دو رکعت از نمازهای شب به طریق نماز جعفر «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» خوانده شود، لکن ذاکر، قلب باشد نه لسان. خواه این صلاة را به نحو قیام و رکوع و سجود بجای آورد و خواه نشسته بدون رکوع و سجود، لکن موقع سجود و رکوع، خود را در حال سجده و رکوع ببیند، خلاصه آنکه بدون حرکت نشسته هر چهار رکعت بجای آورده شود.

دوم: در سجده مستحبّی هر ذکری را که انسان می‌گوید، اگر قلب غافل شود فوراً ذکر لسانی را ترک کند و فقط با قلب بگوید تا هنگامی که توجّه و عدم غفلت ملکه شود، در این صورت اگر با زبان و قلب هر دو بگوید بهتر است.

سوم: قریب چهل شب دعای ذیل را هر شب صد مرتبه، فقط با قلب بخواند:

إلَهِی کیفَ أَدْعُوکَ وَ أَنَا أَنَا وَ کیفَ أَقْطَعُ رَجَائِی مِنْکَ وَ أَنْتَ أَنْتَ.

إلَهِی إذَا لَمْ أَسْأَلْکَ فَتُعْطِینِی فَمَنْ ذَا الَّذِی أَسْأَلُهُ فَیُعْطِینِی.

إلَهِی إذَا لَمْ أَدْعُوکَ فَتَسْتَجِیبَ لِی فَمَنْ ذَا الَّذِی أَدْعُوهُ فَیَسْتَجِیبَ لِی.

إلَهِی إذَا لَمْ أَتَضَرَّعْ إلَیکَ فَتَرْحَمَنِی فَمَنْ ذَا الَّذِی أَتَضَرَّعُ إلَیهِ فَیَرْحَمَنِی.

---

۱. شدت و تندی خشم و غضب.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۲.

إِلَهِی فَکَمَا فَلَقْتَ الْبَحْرَ لِمُوسَی عَلَیهِ السَّلَامُ وَ نَجَّیتَهُ أَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُنَجِّیَنِی مِمَّا أَنَا فِیهِ وَ تُفَرِّجَ عَنِّی فَرَجاً عَاجِلاً غَیرَ آجِلٍ بِفَضْلِکَ وَ رَحْمَتِکَ یا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ.[۱]

چهارم: خلسه[۲] و توجّه کامل به طوری که هیچ خاطره‌ای عبور نکند، به مدّت یک ساعت و بیشتر.

پنجم: مستحبّات از نوافل و سجده یونسیه.

ششم: ذکر مبارک لا إله إلّا هُوَ هر شبانه روز در مکان خلوت، سه هزار مرتبه.[۳]

د: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: در هر شبانه روز ذکر مبارک هُوَ سه هزار مرتبه.

دوم: خلسه به قدر امکان، هرچه بیشتر بهتر.

سوم: ذکر یونسیه در سجده.

چهارم: نوافل و بیداری آخر شب و بین‌الطّلوعین.[٤]

ه: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: ذکر مبارک هُوَ در هر نفس کشیدن دو مرتبه، با رفت و آمد تنفّس، مدّت نیم ساعت.

دوم: خلسه یک ساعت.

سوم: معامله با خدا در هرحال، بدین معنی که با خلق خدا به عنوان معامله با خدا معامله گردد، باید متوجّه بود که عیال و اولاد و همسایه و شریک و غیرهم همه مظاهر اویند.[۵]

و: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: در خصوص ماه مبارک رمضان هر شب یک هزار مرتبه سوره قدر.

دوم: به طور عمومی هر شب غسل کند و سپس پانصد مرتبه ذکر یا مُهَیمِن را بگوید، بعداً در مکان خلوت بی‌سر و صدا روی خاک بنشیند سه هزار مرتبه ذکر مبارک لا هُوَ إلّا هُوَ را بگوید،

---

۱. المصباح / ۲۹۲.

۲. بیرون کردن افکار از ذهن.

۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۲.

٤. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۴.

۵. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۴.

هرگاه متّصلاً بگوید، اعراب آخر إلّا هُوَ را ظاهر نکند و بقیه را ظاهر کند و هرگاه هرکدام را منفصلاً بگوید اعراب آنها را ظاهر نکند.

سوم: حدّأقلّ چهارصد مرتبه ذکر یونسیه در سجده و بیشتر بهتر است. بسیار تأکید شده است که به هیچ وجه من‌الوجوه این سجده ترک نشود.

چهارم: نماز وتیره و در رکعت اوّل آن سوره واقعه قرائت شود.[۱]

ز: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: سه هزار مرتبه لا هُوَ إلّا هُوَ.

دوم: نماز وتیره، در رکعت اوّل سوره واقعه و در دوّم سوره توحید.

سوم: ذکر یونسیه در سجده.

چهارم: توجّه به حقیقت در احوال نماز و در اوقات دیگر.

پنجم: توجّه به صورت خود، به طوری که ملکه شود و انسان، خود را در خارج ببیند و سپس توجّه کند به حقیقت خود بدون صورت.[۲]

ح: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: بیداری آخر شب.

دوم: ذکر مبارک لا هُوَ إلّا هُوَ پنج هزار مرتبه.

سوم: ذکر یونسیه در سجده، هزار مرتبه.

چهارم: اهتمام به نماز ظهر و نافله عشاء؛ یعنی وتیره.

پنجم: تقیه با مردم جاهل و مدارا با عامّه مردم که از حقّ خبری ندارند.

ششم: انقطاع و التماس به حضرت امام رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» تَبَتُّلاً[۳] و إستِکانَةً[٤] و مسافرت به مشهد مقدّس رضوی «عَلَیْهِ‌آلَافُ‌التَّحِیَّةِ‌وَالثَّنَاءِ».

هفتم: اهتمام به نماز شب.[۵]

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۴.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۶.

۳. دل خوش کردن و دل بستن.

٤. فقر و نیاز.

۵. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۵۶.

۳ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: فکر در موت. فکر در نفس.

دوم: قرائت مسبّحات عندالنّوم. سجده طویله با ذکر یونسیه، حدّأقلّ چهارصد مرتبه.

سوم: مراقبه به تمام معنی.

چهارم: قرائت قرآن، به طوری که قاری را غیر، و خود را مستمع بداند.

پنجم: قرائت سوره ص در شب‌های جمعه.

ششم: نماز حضرت حجّت در شب‌های جمعه.

هفتم: قرائت صد مرتبه انا انزلنا در شب‌های جمعه و صد مرتبه در عصرهای آن.

هشتم: نوافل لیلیه و نهاریه.[۱]

ب: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: مراقبه به تمام معنی.

دوم: ذکر توحید «لا إله إلّا اللَّهُ» یا لفظ جلاله «اللَّه» یا ذکر مبارک «هُو» و «یا هُو»

ذکر «یا هُو» خیلی ذکر حادّی است و لذا مشایخ و اساتید اخلاق، این ذکر را بسیار با احتیاط و در موارد بسیار نادری می‌دهند و به تعداد کم. مثلاً ذکر جلاله یا توحید یا «لا هُو إلّا هُو» را سه‌هزار مرتبه یا پنج‌هزار مرتبه می‌دهند، ولی ذکر «یا هُوَ» را پانصد یا هفتصد مرتبه.

سوم: ذکر باید با شرائط گفته شود و شرائط آن صَمت و جوع و سَهَر و عزلت و ذکری به دوام است و مراد از بُخور که در حال ذکر دود می‌کنند، کندر است و مشهود است که در تلطیف محلّ ذکر و دور کردن موانع، اثر محسوس دارد.[۲]

۴ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی:

الف: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: نوافل لیلیه و نهاریه و با عدم موفقیت، اتیان به قضای آنها یا تقدیم آنها.

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۲۱۲.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۲۱۲.

دوم: توجّه کامل عندالصلاة. همچنین سجّاده و لباس سفید و پنج انگشتر (فیروزه، دُرّ، یاقوت معدنی، عقیق قرمز، عقیق زرد) و استعمال عطر و مسواک و شانه عندالصلاة.

سوم: خوردن مویز، سرکه، انار، نان جو، برای ایجاد نورانیت.

چهارم: روزه حدّأقلّ سه روز در هر ماه و جوع به قدر امکان.

پنجم: بیداری آخر شب.

ششم: توسّل به ائمّه طاهرین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» خصوصاً حضرت ولی عصر «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَى‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ».

هفتم: صلوات روز جمعه بعد از نماز عصر جمعه و در عقیب آن: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَک...[1]، خوانده شود.

هشتم: دوام طهارت و الإتیان بغسل الجمعة حتماً و بسایر الأغسال المستحبّة علی قدر الإمکان.[2]

نهم: تفریق در صلوات.[3،4]

ب: (خطاب به یکی از افراد برای حضور قلب در نماز و رفع وسواس در امور عبادی)

اول: بعد از توبه کامل، دائم‌الوضو بوده و أغسال مستحبّه را تماماً بجا آورد.

دوم: بعد از هر غسلی (چه واجب، چه مستحب) یکصد مرتبه ذکر مبارک «الْمُهَيْمِن» را بگوید.

سوم: نوافل را بخواند.

چهارم: اوّل هر روز و اوّل هر شب به نیت خمسه طیبه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» صدقه بدهد و سوره ناس را پنج مرتبه تلاوت، و ثواب هر دو را به أرواح طیبه ایشان هدیه نماید.

---

۱. کافی (اسلامیه)، ج ۱ / ۳۳۷. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی نَفْسَک لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّک اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی رَسُولَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی رَسُولَک لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَک اللَّهُمَّ عَرِّفْنِی حُجَّتَک فَإِنَّک إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِی حُجَّتَک ضَلَلْتُ عَنْ دِينِی.

۲. و غسل جمعه را حتما انجام دادن و سایر غسل‌های مستحبی را به قدر امکان بجا آوردن.

۳. نمازها را به صورت جداگانه ادا کردن. یعنی بین نماز ظهر و عصر فاصله بیاندازد و همچنین بین نماز مغرب و عشاء.

٤. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۲۹.

پنجم: در موقع نماز نظر را به مواقع مقرّره در فقه بیندازد، (در حال قیام در محلّ سجود نظر کند و در حال رکوع به میان دو پا و در حال سجود به سر بینی و در حال تشهّد به سر زانو و دست، و در حال قنوت به کف دست‌ها)[۱]

۵ـ آقا شیخ محمدتقی لاری:

الف: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی)

اول: توجه به پروردگار در هرحال.

سررشته دولت ای برادر به کف آر وین عمر گرامی به خسارت مسپار

یعنی همه جا با همه کس در همه حال پیدا و نهفته روی دل جانب یار

دوم: اضافه[۲] هر امری به خداوند علیّ أعلی؛ محبّت به فرزند چون مخلوق خداست، عیادت مریض چون مخلوق خداست، همچنین صله رحم و دستگیری از فقرا و هکذا.

سوم: سعی در قضاء حوائج مخلوق به قدر وسع.

چهارم: توجّه به معنی «لا حول و لا قوه إلّا باللّه» در حال قیام در صلاة و در هرحال از صلاة، بلکه در هرحال از شبانه روز.

پنجم: قرائت سوره «أنعام» در شب‌های جمعه، بدین طریق که قاری را غیر، و خود را مستمع فرض کند.

ششم: در روز مبعث هزار مرتبه «صلّی اللّه علیک یا رسول اللّه»، و آل آن حضرت را نیز در نیت بگیرد.

هفتم: قرائت دعای «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک یا مَنِ احْتَجَبَ بِشُعَاعِ نُورِهِ عَنْ نَوَاظِرِ خَلْقِه»[۳] هر شب هنگام خواب.

هشتم: هر روز دو رکعت نماز کند و بعد از نماز نیم ساعت خود را در حضور خداوند ببیند و به ذکر «لاحول و لا قوة إلّا باللّه» مشغول گردد و کاملاً متوجّه معنی آن باشد.

---

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۳۰.

۲. نسبت دادن.

۳. المصباح / ۲۷۵.

نهم: در موقع خواب متذکر به ذکر «لا إله إلّا اللَّه» باشد تا او را خواب ببرد و اگر لفظ از کار افتاد، این را به قلب بگوید و اگر قاری را غیر، و خود را مستمع فرض کند بهتر است.

دهم: توجّه به استاد و به یاد او بودن، لکن لا بعنوان الإستقلال، بل مرآة للّه سبحانه.[۱]

إذا تَجلَّی حبیبی فی حبیبی بعینه أنظرُ إلیه لا بعَینی[۲]

یازدهم: تفریق در صلوات.[۳]

ب: (خطاب به علّامه سید محمدحسین تهرانی برای ماه رمضان ۱۳۷۴ قمری)

اول: صوم مقرّبین، یعنی علاوه بر صوم عامّه که ترک أکل و شرب است و علاوه بر صوم أبرار که ترک اعضاء و جوارح و دوری از حرکات لغو و غیرِ مَرضیّ است، صوم قلب از توجّه به غیر خدا؛ یعنی در هرحال قلب متوجّه حضرت او جلّ جلاله باشد.

دوم: اتیان هزار رکعت نماز در شب‌های ماه مبارک، بدین طریق که در دو دهه اوّل و ثانی هر شب بیست رکعت، و در دهه ثالث هر شب سی رکعت، و در سه شب قدر علاوه بر مقدار هر شب، صد رکعت که مجموعاً هزار رکعت می‌شود.

سوم: هر شب قرائت سوره مبارکه قدر صد مرتبه.

چهارم: در حال فراغت و در هر لحظه از شب و روز متذکر بدین ذکر گردد: اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ[٤،٥]

۶ـ آیت‌اللَّه علی سعادت‌پرور پهلوانی:

لازم دانستم اموری که در سلوک الی اللّه به نفع سالک است، تذکّر دهم که در صورت مراعات، ره صد ساله، یک ساله طی شود، إن شاء اللَّه.

---

۱. لیکن نه به صورت مستقل از خداوند بلکه به عنوان آینه‌ای که نشان‌دهنده خداوند سبحان است.

۲. هنگامی که محبوب من [خداوند] در محبوبم [که اینجا منظور استاد است] جلوه کند، دیگر با چشم محبوبم [استاد] به آن محبوب [خداوند] می‌نگرم نه با چشم خودم.

۳. مطلع انوار، ج ۴ / ۱۴۷.

٤. سوره تغابن / ۱۳. (خدا [ست که] جز او معبودی نیست و مؤمنان باید تنها بر خدا اعتماد کنند.)

۵. مطلع انوار، ج ۴ / ۱۴۹.

اول: فعل واجبات و ترک محرّمات، پس از آن مستحبات را حتّی‌المقدور بجای آورد و ترک مکروهات کند. از مستحبّات، نماز شب و بیداری قبل از اذان صبح را بسیار اهمیّت دهد، همچنین نماز اوّل وقت، قرائت قرآن و توسّل به رسول و اولادش «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَیْهِمْ‌أَجْمَعِینَ» را ترک نکند.

دوم: ملازمت استاد و عمل به گفتار ایشان و ذکر حالات و مقامات و مشاهداتی که پیش می‌آید، بلکه اگر خوابی هم باشد، بگوید، و اظهار نظر نکردن در نظر استاد.

سوم: از افراط و تفریط در هر امری، احتراز جوید.

چهارم: از استماع سخن‌هایی که تفرقه حواس می‌آورد، همچنین از مراوده با اشخاص بی‌موالات در گفتار و رفتارـ اگرچه سالک باشدـ باید احتراز جست.

پنجم: مراوده با سالکِ مراقب، بسیار خوب است، ولی اگر صاحب عقاید خاصّ باشد، نسبت به امور سلوکی، نباید جز به آنچه استادش دستور می‌دهد، متوجه باشد، زیرا ایجاد تفرقه می‌کند.

ششم: با اهل دنیا و کسانی که جز همِّ خوردن و خوابیدن و به سر این و آن زدن همّی ندارند، مراوده، مضرّ است مگر به قدر ضرورت.

هفتم: سالک باید همّ خود را صرف خود کند و به خود بپردازد. عمر خود را به گفتار در عقب این و آنـ اگرچه غیبت نباشدـ نگذراند. از سخنان بی‌فایده احتراز جوید.

هشتم: سکوت را شعار خود قراردهد مگر به قدر احتیاج، زیرا بیشتر لغزش‌ها، سببش زبان است.

نهم: از خواهش‌های نفسانی ـ حتّی‌المقدور و مع‌التشخیص ـ احتراز جوید. در هر امری و با سرکشی نفس، استخاره کند که لاأقلّ مرجّحی برای فعلش پیدا شود.

دهم: داخل هر کار و عملی، بدون تأمل ـ اگرچه مدّتی طول کشد ـ نشود و مشورت با استاد و دوستانِ سالک هم بسیار لازم است.

یازدهم: اموری که برای سالک پیش می‌آید، از گفتن به غیر از استاد باید احتراز کند تا زمانی که نفس او به مرحله اطمینان نرسیده است.

دوازدهم: از بدبینی نسبت به عبد خدا باید احتراز جست و به فکر اصلاح خود افتاد و موشکافِ در خود شد تا عیوب دیگران، در نظر نیاید، البته مسأله امر به معروف و نهی از منکر، مطلب دیگری است.

سیزدهم: چون تمام مجاهدات و زحمات برای آن است که روح تقویت شود و نفس از این عالم طبیعت انقطاع پیدا کند، لذا در تقویت آن باید کوشید و تقویتش آن است که به امور مذکوره به قدر امکان، اهمیت داده شود، و از تقویت جهات مادّی، بیش از مایحتاج بپرهیزد.[۱]

۷ـ ملّا احمد نراقی:

بدان که از برای سالک شروط بسیار است، از آن جمله چند شرط ذکر می‌شود:

اول: آنکه ملتفت به شبهات، سِرّاً[۲] و عَلانیةً[۳] نشود و در امور کائنات و احکام شرعیّات و تقدیرات قضاء و قدر به «لِمَ»[٤] و «لا»[٥] و «لعلَّ»[٦] و «عَسی»[۷] مشغول نگردد، بلکه بر جادّه شرع مستقیم باشد.

دوم: اینکه پیوسته با طهارت باشد...

سوم: اینکه خلوت، اختیار کند و از جمیع شواغل، عُزلت جسته، در خانه تاریک نشیند.

چهارم: آنکه پیوسته ساکت باشد، الّا از ذکر.

پنجم: از مطعوم[۸] و ملبوسِ[۹] شبهه‌ناک احتراز[۱۰] کند.

---

۱. رسائل عرفانی / ۲۳۰.

۲. مخفیانه.

۳. آشکارا.

٤. چون و چرا.

٥. نه.

٦. شاید.

۷. چه بسا.

۸. خوردنی.

۹. پوشیدنی.

۱۰. پرهیز.

ششم: آنکه از اکل و شرب اعتدال نماید، بلکه تقلیل کند، سیّما[۱] با روزه.

هفتم: آنکه خواب، بسیار کم کند و تا به حدّ ضرورت نرسد، نخوابد...

هشتم: دوام ذکر با حضور قلب، به حیثیّتی که جمله بدن و اعضاء به آن مستغرق باشد و افضل «لا إلهَ إلّااللّه» است.

نهم: نفی خواطر و این دشوارترین عقبه‌ها[۲] است بر سالک.

دهم: تخلّق به اخلاق حمیده و انخلاع[۳] از صفات ذمیمه.

یازدهم: ربط قلب به شیخ،[٤] همچنانکه بعضی گفته‌اند.[۵،٦]

۸ـ یکی از اولیاءالله به نام خلیلی:

این راه پس از یافتن استاد کامل ده شرط دارد:

اول: طهارت ظاهر و طهارت از گناه و طهارت نفس.

دوم: عزلت از نااهلان و غیراللّه.

سوم: سکوت از غیرگفتار نیک و ذکر خدا.

چهارم: روزه داشتن...

پنجم: دوام ذکر حق...

ششم: توکل به خدا کردن و بر مقدّرات تسلیم و راضی شدن، در غنی و فقر، هشیاری و مستی، و رجاء و خوف، و اثبات و محو.

هفتم: نفی خاطر است از غوغایِ وساوس شیطانی.

---

۱. خصوصاً.

۲. گردنه‌ها.

۳. جدا شدن.

٤. ارتباط قلبی با استاد و برخورداری از عنایات خداوند از طریق استاد.

۵. آیت‌الله علی سعادت‌پرور پهلوانی: شروط مذکوره از اهمّ امور است برای سالک، ولی نباید بدون نظر استاد حاذق انجام گیرد، زیرا مزاج‌ها متفاوت است، از جهت ضعف و قوّه بدنی و همچنین جوان و متوسط و پیر فرق می‌کنند و نیز جهات دیگر، لذا عمل به اینگونه دستورات، بدون نظر استاد موجب به اشتباه افتادن و از راه بازماندن خواهد شد.

٦. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۹۰.

هشتم: ربط دل است با استاد کامل تا از خطرات محفوظ مانی.
نهم: ترک خواب است از اندازه زیاد.
دهم: کم خوردن است و حد اعتدال را اخذ کردن در غذا، زیراکه قساوت و کسالت از سیری برخاسته می‌شود.[۱]

۹ـ میرزا علی آقا قاضی:
(خطاب به شاگردانشان درباره ماه رجب و شعبان و رمضان که مربوط به نُه سال قبل از فوت ایشان است): متوجّه باش! آگاه باش! که شهرهای حُرُم داخل شد که اوّلین آنها رجب است. بیدار شو برای آنکه توشه خوبی برای خود برداری! شب‌های این ماه را بیدار باش و روزهای آن را روزه بگیر به جهت شکر خداوند که به تو روزی کرده! و مخواب مگر به مقدار قابل توجه و کم! و چه بسیار عاشقان دل‌سوخته‌ای که شب را نمی‌خوابند! نماز شب را به نحو بیدار و خواب بجا آور؛ یعنی چند رکعتی نماز بخوان و کمی بخواب و سپس بیدار شو!
در این ماه‌ها که آمده قرآن را تلاوت کن...
متوجّه باش که ما داخل در قرقگاه شده‌ایم! و این ماه‌ها برای کسانی که وارد می‌شوند خصوصیتی دارد، مثل زمین‌هایی که حُرُم حساب شده و دارای شرایطی است و باید از محرّمات اجتناب نمود، در این ماه‌ها هم که قرقگاه زمانی است انسان باید از خیلی چیزها اجتناب کند. خدا در این ماه‌ها خیلی به انسان نزدیک است، باید مراعات آن را بکند، همانند حَرَم و زمین‌هائی که قرقگاه است و انسان وقتی وارد آنها می‌شود به کعبه و آن امام نزدیک است و زیارت می‌کند. چقدر نعمت‌های خداوند بر ما بزرگ است و او هرگونه نعمتی را بر ما تامّ و تمام کرده!
اوّلین چیزی که بر ما واجب است توبه است...
پرهیز کنید از کبائر و صغائر به قصد قربت! ملتزم شوید به مراقبه، هم صغری و کبری! که مراقبه صغری نگاه داشتن خود است از مکروهات و خلاف آنچه خداوند راضی به آن نیست و

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۳۶۴.

مراقبه کبری نگاه داشتن دل است از آنچه محبوب نمی‌پسندد، که یک لحظه از مراقبت پروردگار خود را خارج نکند و در همه لحظات خدا را حاضر ببیند.
و علاوه بر آن محاسبه داشته باشید و معاتبه داشته باشید و نفس را معاقبه کنید و بعد جریمه کنید! مثلًا بعضی از بزرگان (که در رساله بحرالعلوم هست) یک تازیانه داشتند و وقتی که عبادت می‌کردند در کنار سجاده آنها بوده، با آن تازیانه خود را می‌زدند به مقدار لازم که باید بزنند...
اول: علیکم بالفرائض فی أحسن أوقاتِها! دستورالعمل آن است که نمازهای واجب را در بهترین اوقات خودش انجام دهید همراه نوافل آن! (که مجموعاً پنجاه و یک رکعت می‌شود، اگر نتوانستید چهل و چهار رکعت) و اگر شواغلِ دنیا شما را منع کردند، صلاة أوّابین را که همان نماز ظهر است ترک نکنید...
دوم: نوافل شب را هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه آنها را بجا آورید، نه خیال کنید نماز شب ساقط است و آن سدّ سکندری است که هیچ شکسته نمی‌شود! عجب از کسانی که قصد دارند دنبال کنند مرتبه‌ای از کمال را در حالی که شب‌ها قیام نمی‌کنند! ما نشنیده‌ایم کسی به مرتبه‌ای از کمال برسد مگر به قیام شب و نماز شب.
سوم: علیکم بقرائة‌القرآن! بر شما باد به قرائت قرآن کریم با صوت حزین و با آهنگ...
چهارم: بر شما باد به أوراد معتاده که معروف است و هرکدام از شما که ورد خاصّی دارد که باید بجا آورد؛ و سجده یونسیه را از پانصد تا هزار بجا آورید؛ یعنی تا هزار هم می‌توان بجا آورد، بسیار هم خوب است.
پنجم: بر تو باد زیارت مشهد أعظم در هر روز! (منظور از مشهد أعظم أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» است، چون مرحوم قاضی در نجف بوده‌اند) و زیارت مساجد معظّمه! (که منظور کوفه و سهله است) و در بقیه مساجد عبادت خود را بجا آورید!...
ششم: بعد از نمازهای واجب تسبیح حضرت صدّیقه طاهره «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا» را ترک نکنید!...
هفتم: از لوازم مهمّ، دعا برای فرج حضرت حجّة بقیة‌اللّه الأعظم می‌باشد در قنوت نماز وتر، و از آن گذشته در هر روز، و در جمیع دعاها برای حضرت دعا کنید!

هشتم: زیارت جامعه را روزهای جمعه بجا آورید! مقصود زیارت جامعه معروف است، زیارت جامعه کبیره.

نهم: قرآن که می‌خوانید، در این سه ماه از یک جزء کمتر نباشد، در هر روز یک جزء.

دهم: زیارت و دیدار برادران خود را زیاد کنید! (مقصود رفقای طریق هستند) خیلی آنها را زیارت کنید و ببینید، زیرا اینها هستند برادران طریقی شما که در طریق و عقبات نفس و تنگناها و کریوه‌ها که انسان گیر می‌کند کمک انسان می‌کنند و نجات می‌دهند، نه آن برادرانی که رحِمی و جزء صله هستند که چه بسا مخالف طریق و دشمن پیغمبر و خدا هستند! و نه آنکه بعضی می‌گویند: برادران آمدند! نه، بلکه مقصود آن برادران طریق هستند که انسان با آنها تجدید مساعی[۱] و دیدن کند.

یازدهم: زیارت قبور کنید نه هر روز، بلکه کم‌کم و گاه‌گاهی، (هفته‌ای یک مرتبه خوب است) و در روز زیارت کنید نه در شب.

ما را چکار با دنیا؟! ما را چکار با اسم دنیا؟! این دنیا ما را گول زد و فریفت و ما را به پستی و ذلّت گرایید! مقام ما را پائین آورد و پست کرد! دنیا مال ما نیست، دنیا را ول کنید و بسپارید به دست آنها که دنبال آن هستند و به کسانی که اهل دنیا هستند بدهید!...[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ ملّا آقا جان زنجانی

ملّا آقا جان زنجانی: وقتی، به کاروان‌سرایی در شهر زنجان برای ملاقات مردی که مطلع شده بودم از اولیاء است و در آنجا سکونت دارد، رفتم. به محافظ آنجا گفتم: از وی اجازه ملاقات مرا بگیرد.

جواب داد: «آن، مرد مفلوک و فقیری است، احتیاج به اجازه ندارد.»

اتاقش را نشان داد. نزدیک درب اتاق که رسیدم صدایش بلند شد:

میکده حمام نیست   سرزده داخل مشو

---

۱. سعی و تلاش‌ها را بیشتر کند.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۱۰۵.

متحیّر ایستادم. اجازه داد، وارد شدم. سلام کردم.
جواب داد و گفت: «چرا اینجا آمده‌ای؟»
گفتم: به همان دلیل که موسی نزد خضر «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِمَاالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» رفت.
گفت: «ادّعای بزرگی کردی، تو مثل حضرت موسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» هستی؟»
گفتم: در مثَل مناقشه‌ای نیست، من مثل حضرت موسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِالصَّلَوةُوَالسَّلَامُ» دنبال تحصیل علم هستم.
گفت: «تو نمی‌توانی با من همراه باشی، ولی چند دستور به تو می‌دهم، اگر به آنها عمل کردی ممکن است پیشرفت فوق‌العاده بکنی:
اوّل: آنکه تا می‌توانی نگذار مردم دورت جمع شوند و به هر وسیله‌ای که شده از شهرت‌طلبی و معروفیّت برحذر باش، زیرا هر قدر هم که قوی باشی این موضوع سد راه تو خواهد بود.
دوّم: آنکه کوشش کن نمازها را اوّل وقت بخوانی و قلبت را در نماز حفظ کن و نگذار متوجّه به غیرخدا گردد.
سوّم: آنکه تمام عشق و علاقه‌ات را به صاحبان کمال و فضیلت بده و در حقیقت، عاشق علم و فضیلت و تقوا باش و برای هر چیزی که امتیاز قائل شده‌اند، تو هم تنها برای همان چیز امتیاز قائل باش.»
دستوری هم که مربوط به شخص خودم و در ترقیّات روحی‌ام مفید بود داد و بدون اینکه اسم و خصوصیّاتش را بگوید مرا مرخّص کرد.
روز دیگر چون به کاروان‌سرا رفتم محافظ آنجا گفت: «دیروز عصر از اینجا برفت.»[۱]

۲ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

یکی از شاگردان آیت‌اللّه بهجت: آیت‌الله بهجت دستور دادند: یک ذکر خاص را چهل هزار بار بگویم و سپس گفتند: «در پایان آن، فرشته‌ای را می‌بینی.»

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۲۸۶.

من یک روز از ایام ماه مبارک رمضان به خلوتی رفتم و از سحر تا دو ساعت بعد از اذان ظهر به گفتن آن ذکر پرداختم. چون چهل هزار بار تمام شد، جوان بسیار زیبایی را دیدم که واقعاً از شوق و عشق او روحم نزدیک به مفارقت از بدن بود و گویا از اشتیاق او نزدیک بود بمیرم! به او گفتم: کیستی؟

گفت: «من همان ذکری هستم که می‌گفتی.»

گفتم: چگونه وارد خانه شدی؟

گفت: «تو مرا دعوت کردی.»

او با من حرف می‌زد و می‌خندید، اما دیدم که یک دستش لمس و شبیه فلج است! گفتم: چرا اینگونه هستی؟

گفت: «عمل یک روزه بهتر از این نمی‌شود! و اگر ادامه بدهی من کامل و سالم شده و نیز بیش از این به نزد تو خواهم آمد.» جالب آن است که حضرت استاد گفته بود که: «اگر این ذکر را بگویی، چنین صحنه‌ای را می‌بینی با همین خصوصیات و...»[۱]

۳ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی: از استاد معظم خود، آیت‌الله انصاری مطالبه دستورالعمل نمودم. ایشان هم بدون مضایقه راهنمایی کرده و دستوراتی دادند. از جمله فرمودند:

«اول باید از جمیع معاصی توبه صحیحی کنید؛ و برای این کار اگر حال توبه دارید نماز روز یکشنبه ماه ذیقعده را که مرحوم محدث قمی در اعمال آن ماه نقل کرده، بخوانید و اگر حال توبه ندارید ابتدا حال را تحصیل کنید و راهش این است که هر روز در ساعتی معین و در جای خلوتی افرادی را که قبلاً می‌شناختید و از دنیا رفته‌اند به یاد آورده، فکر کنید که الآن آنها کجا رفته‌اند؟ و در آنجا به چه چیز احتیاج دارند؟ و همین‌طور فکر را ادامه داده تا کم‌کم حال انزجار از دنیا پیدا شود و نماز مذکور را بعد از آن بخوانید.»

همچنین فرمودند: «آداب و سنن را مطالعه کرده، به آن عمل نمایید. نماز را در پنج وقت بخوانید و دائماً با وضو باشید. نوافل و مخصوصاً نافله شب را ترک نکنید. روزهای جمعه خود

---

۱. حدیث دلتنگی / ۱۱۴.

را معطر نمایید. هر وقت حالی داشتید مناجات خمسة عشر را بخوانید. با خدا مناجات کنید و از توسل به اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» خصوصاً حضرت أباعبداللّه «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» غفلت ننمایید.»

دستور توبه ایشان بر حقیر که در آن وقت خیال می‌کردم مقدار زیادی از راه را طی کرده و مدت‌هاست که در وادی توبه و انابه قدم گذاشته‌ام، بسیار گران آمد، امّا باید دانست که توبه را مراتب و مراحلی است که حقیر از این معنا غافل بودم. توبه قبلی نوعی جا عوض کردن از مکانی به مکان بهتر بود، امّا این توبه، پرواز از زمین طبیعت به آسمان روحانیت است و این معنا را در خواب که یکی از عوالم و آیات خداوندی است به حقیر ارائه فرمودند.

در عالم رؤیا دیدم: با رفقا و عده‌ای دیگر در جایی مجتمع شده‌ایم و همگی خیال پرواز به غرفه‌هایی داریم که در یک ساختمان چند طبقه بود. در آن حال، حقیر خیال می‌کردم که می‌توانم با یک پرواز به آخرین غرفه رفته، در آنجا منزل کنم، زیرا کار را بلامانع دیده، در خود نیز قدرت و تیزپروازی احساس می‌کردم.

در این هنگام متوجه شدم که سگ بسیار بزرگ و سهمگینی در کمین است تا هرکس بخواهد پرواز کند او را پاره‌پاره نماید، لذا هیچ‌کس جرأت پرواز از صحن آن سرای طبیعت را به خود نمی‌داد و همه به حال انتظار ایستاده بودیم.

در همین حال پیری از در آن سرای وسیع وارد شد و پای خود را روی گردن آن سگ گذاشته، مانع از افتراس[1] وی گردید. بنده متوجه شدم که آن سگ نسبت به او بسیار مطیع و خاضع است و چون خیلی منتظر فرصت بودم وقت را غنیمت شمرده، پرواز کردم، امّا با اینکه خیال می‌کردم می‌توانم با یک پرواز خود را به آخرین غرفه برسانم، با زحمت بسیار و سنگینیِ زیادی که در جسم خود احساس می‌کردم توانستم خود را تنها به اولین غرفه برسانم. آنگاه آن پیر حقیقت پای را از روی گردن سگ برداشت و آن را رها نمود. آن سگ که از پرواز حقیر بسیار خشمگین شده بود به طرز عجیبی به طرف بالا پرید تا بنده را پایین بکشد، امّا تقریباً تا نیم متری حقیر که بالا آمد بر زمین سقوط کرد و به لطف الهی دستش به این ضعیف نرسید.

---

۱. دریدن و پاره کردن.

گرچه در آن وقت متوجه معنای این خواب نشدم، ولی بعدها فهمیدم که خدای منان به لطف خود این روسیاه را با حقایق بلند و نکات دقیقی آشنا فرموده است.
انسان بدون توسل به کسی که سگ نفسش خاضع شده و به دست او تسلیم گردیده، نمی‌تواند از عالم طبیعت قدمی بالا رود.[۱]

۴ـ آیت‌الله سید جمال‌الدین گلپایگانی

آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی: به آقا سید جمال‌الدین گلپایگانی عرض کردم: من سابقا با آقای انصاری همدانی بودم و از ایشان تبعیت می‌کردم، ولی مدتی است که از ایشان قطع شده‌ام. اکنون اینجا {در نجف} در جلسات بعضی از رفقا شرکت می‌کنم و بعضی از آنان معتقدند که انسان باید کسی را داشته باشد و تسلیم او باشد و الاّ به جایی نمی‌رسد. در اثر این صحبت‌ها در من اضطراب پیدا شده و بسیار ناراحت هستم.
فرمود: «آقای انصاری به شما چه دستوری داده بود؟»
عرض کردم: ایشان می‌فرمود: نماز را در اول وقت بخوانید. دائماً باطهارت باشید. نوافل را ملتزم باشید و...
ایشان سؤال کرد: «نوافل را می‌خوانید؟»
عرض کردم: خیر!
پرسید: «چرا؟»
گفتم: گاهی بیدار نمی‌شوم و گاهی هم تنبلی می‌کنم.
فرمود: «اضطراب شما به خاطر نخواندن نوافل و ترک دستورات ایشان است. حالا من هم به شما دستور می‌دهم که: نوافل را بخوانید و دائماً در حال طهارت و باوضو باشید تا به کلی راه‌های شیطان بر شما بسته شود. توسل به امام زمان «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» داشته باشید. دعای مکارم‌الاخلاق را هم هر روز بخوانید. روزهای جمعه نیز دعای مفصل اللّهم عرفنی نفسک را

---

۱. سفینةالصادقین / ۱۵۶.

که در آخر «مفاتیح» است بخوانید.» سپس تبسم کرد و فرمود: «اینها را مشغول باشید تا بعداً آجیلتان را چرب‌تر کنیم.»[1]

۱. سفینةالصادقین / ۲۵۵.

دعا

کلام اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس:

مبارزه با نفس، دشوارتر از مبارزه با شیطان است. در این مبارزه همواره باید خدا را در سحرگاهان صدا بزنید و از او کمک بخواهید.[۱]

۲ـ داود بن ماخلا سکندری:

در درخواست از کریمان اصرار کن ولو لیاقت عطای آنان را نداشته باشی، زیرا آنان اخلاق زیبا و خوبی دارند {و به تو جواب می‌دهند.}.[۲]

۳ـ حسین بن منصور حلاج:

در دنیا هیچ حرفه‌ای نیکوتر از گدائی کردن نیست.[۳]

۴ـ آیت‌الله محمد بهاری همدانی:

الف: اگر با مجاهده نفس در مقام عمل راه می‌روی هنیئا لک[٤] و اگر خدا نکرده نکبت، چاک گریبان را گرفته، در عمل تکاسل[٥] ورزیدی و نتوانستی به عمل پیش بروی، لاأقلّ گدایی را از دست مده، به تضرع و زاری بکوش، در خلوات به دروغی بچسب تا راست شود، چه اینکه گدا مجانی‌طلب است، اگر جِدّی داشته باشد، مقصودش حاصل است.

اگر در جواب بفرمایند: «مثل تو بنده مفلسی را لازم نداریم.»

---

۱. رهنمای سلوک / ۶۵.

۲. الکواکب الدرية، ج ۲ / ۴۱۳.

۳. شرح شطحیات / ۴۳۷.

٤. گوارایت باد.

٥. تنبلی و سستی.

به نحو تذلل عرض کن: «گدای ره‌نشین سلطان، در عداد[۱] بندگان او نخواهد بود؟»
و اگر بفرمایند: «نافرمانی کنی.»
به طریق خوشی عرض کن: «هر کسی شأنی دارد.»
اگر فرمودند: «قهاریت من پس در کجا ظاهر خواهد شد.»
به شیرینی عرض کن: «در آنجا که با سلطنت جناب اقدست معارضه نماید.»
اگر فرمودند: «بیرونش کنید.»
به التماس بگو: «نمی‌روم ز دیار شما به کشور دیگر   برون کنیدم از این در آیم از در دیگر»
اگر بفرماید: «قابلیت استفاضه از من را نداری.»
جواب عرض کن: «به دستیاری اولیاء خودت کرامت فرما.»
الحاصل، اگر رو ترش نماید، تبسم‌کنان التماس کن.
اگر از تو اعراض نمود، تبصبص[۲]کنان از عقب او بدو.
اگر از خودش مأیوس شدی، به امناء دولتش ملتجی شو، بگو به اعلی صوت:
«به والله و به والله و به تالله   به حق آیه نصر من الله
که مو از دامنت دست بر ندیرم   اگر کشته شوم الحکم لله»
اگر بفرماید: «جرأت این حرف‌ها را از کجا به هم بستی؟»
عرض کن: «حلم تو اشاره می‌کند.»
اگر بفرمایند: «این زبان‌ها را از کجا یاد گرفتی؟»
بگو: «بلبل از فیض گل آموخت سخن، ورنه نبود   این همه قول و غزل تعبیه در منقارش»
الحاصل، گدایی را گفتند: «ول مکن تا هیچ وقت محتاج نباشی». از گدایی خیلی کارها ساخته می‌شود.
غرض از مجاهده، خود را عاجز دانستن و به معرض گدایی درآوردن است. والله العالم.[۳]

---

۱. جزو.
۲. تملق.
۳. تذکرة‌المتقین / ۱۴۵.

ب: فان قلت:[۱] «ای بدبخت کذّاب ریش‌سفید دل‌سیاه! تا کی از این بافندگی‌ها و دروغ‌زنی‌ها و کج‌رفتاری‌ها؟ از که می‌نالی؟ یک قدم به راستی پیش بنه تا تمام کائنات را تصرف کنی. به حیله و تزویر کار درست نخواهد شد. بگو ببینم: داخل چه صنفی از اصناف می‌باشی؟ اهل علمی؟ کاسبی؟ متعبدی؟ عارفی؟ لوطی‌ای؟ درویشی؟ چه کاره‌ای؟

انسان هر کاره باشد، باید شرایط آن را مرعی[۲] دارد، در تو هیچ یک از اینها شرطش محرز نیست.

اگر اهل علمی، کو علمت و حلمت؟ کو تواضعت و تخشّعت؟ کو زهدت؟

و اگر کاسبی، کو امانتت؟ کو تفقّهت؟ کو تديّنت؟

اگر متعبّدی، کو توکّلت؟ کو مناجات در خلواتت؟ کو بیداری شبت؟ کو صوم ایام صیفت؟[۳] کو گریه‌های اطراف لیل و نهارت؟

اگر عارفی، کو معرفتت؟ کو تسلیم و رضایت؟ کو ترک ماسوایت؟

اگر لوطی‌ای، کو مردانگی‌ات؟ کو گذشتت؟ کو دستگیری از ضعفایت؟ کو سبیل‌های کلفتت که هر مویی از آن قیمت دنیا و مافیهاست؟...

قلت:[٤] نه قاضی‌ام، نه مدرّس، نه محتسب[٥]، نه فقیه. داخل هیچ‌یک از این عناوین مذکوره نیستم... گدا{ی درگاه خداوند} هستم. گدایی را شرطی نباشد. گدا مجانی‌طلب است. خدمتی از او نخواسته‌اند.[٦]

۵ـ کربلایی احمد تهرانی:

---

۱. اگر بر من اشکال بگیری و بگویی.

۲. رعایت.

۳. روزه ایام تابستان تو.

٤. در جواب می‌گویم.

٥. خزانه‌دار.

٦. تذکرةالمتقین / ۱۶۸.

خداوند التماس بنده‌اش را دوست دارد، اگر هم بخواهد به کسی لطفی کند حالی در وجود او می نشاند که دائماً التماسش را کند و از عمق وجود، او را طلب کند. دوای ما گدایی است... اگر استعدادش را نداری از خودش استمداد کن.[1]

۶ـ سید احمد کربلایی:
تضرع و ابتهال از درد و سوز دل برمی‌خیزد. درد پیدا کن، آن خود تضرع و ابتهال می‌آورد.
آب کم جو تشنگی آور بدست　　　　تا بجوشد آبت از بالا و پست
هرگز شنیده شده که زن بچه‌مرده را گریه تعلیم کنند؟...
به ذکر و فکر نپرداخته‌ای تا آتش فراق مشتعل گردد و همچنین در مجاهده هم کوتاهی نموده و مغرور شده‌ای و الا مجاهده صادقه، علم وجدانی به قبایح اعمال و افعال و سکنات و اخلاق و ملکات می‌آورد و اینها از دنائت[2] مرتبه ذات نفس است که حقیقتاً جهنم روحانی است. اگر کسی خود را فعلاً و حقیقتاً در جهنم دید محتاج به آموختن تضرع و ابتهال نخواهد بود.[3]

۷ـ فریدالدین عطار نیشابوری:
هرکه دریاهای اشکش حاصل است　　　　گو بیا کو در خورِ این منزل است
وآن که او را دیده خونبار نیست　　　　گو برو کو را برِ ما کار نیست[4]

۸ـ محمد اسیری لاهیجی:
الف: از خدا غیر از خدا چیزی مجوی　　　　بحر چون داری چرا جویی تو جوی[5]
ب: وصل خواهی عجز و زاری پیشه کن　　　　ورنه از روز فراق اندیشه کن[6]

---

۱. رند عالم سوز / ۱۰۳.
۲. پستی.
۳. تذکرة‌المتقین / ۱۸۶.
٤. منطق‌الطیر / ۳۹۳.
٥. أسرارالشهود / ۱۷۰.
٦. أسرارالشهود / ۲۸۱.

سیره و احوال اولیاءالله

محمّد بن یوسف بنّاء

محمّد بن یوسف در روز به عمل بنّایی مشغول بودی، از آنچه حاصل کردی محقّری به نفقه خود صرف کردی، و باقی را بر فقراء تصدّق نمودی، و با وجود کسب و عمل، هر روز یک ختم قرآن بکردی. چون نماز خفتن بگزاردی، به سوی کوه رفتی و تا صبح آنجا بودی. و بسیار می‌گفتی: «خداوندا! یا مرا شناسایی و معرفت خود روزی کن، یا کوه را فرمان ده تا بر سر من فرود آید، که بی‌آشنایی و شناسایی تو زندگانی نمی‌خواهم.»[1]

سرگذشت اولیاءالله

۱ـ بایزید بسطامی

روزی بایزید بسطامی شوریده‌یی را دید که می‌گفت: «الهی! در من نگر.» شیخ ـ از سر غیرت و غلبات وجد ـ گفت: «نیکو سر و روی داری که در تو نگرد؟»

گفت: «ای شیخ! آن نظر از برای آن می‌خواهم تا سر و رویم نکو گردد.»

شیخ را عظیم خوش آمد. گفت: «راست گفتی.»[2]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

استاد عبدالقائم شوشتری: به مرحوم علّامه طباطبایی عرض کردم: من چلّه نشستم؛ عبادت‌ها کردم؛ خدمت بزرگان رسیدم و ...؛ اما مشکلم حل نشد!

ناگهان حال ایشان دگرگون شد و دست بر صورت نهادند و گریستند و در میان گریه فرمودند: «داروی همه دردها خداست! داروی همه دردها خداست!»[3]

---

۱. نفحات‌الأنس / ۱۱۶.

۲. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۱۵۸.

۳. ز مهر افروخته / ۸۳.

دلبستگی‌ها و عدم دلبستگی‌ها

کلام اللّه تعالی

دوستان مرا با غم و اندوه و اندیشه دنیا چکار؟ اندوه دنیا، شیرینی مناجات مرا از قلب‌های آنها می‌زداید.[۱]

کلام اولیاءاللّه

۱ـ امام خمینی:

الف: هیچگاه دنبال تحصیل دنیا، اگرچه حلال او باشد، مباش که حب دنیا، گرچه حلالش باشد، رأس همه خطایا است، چه خود حجاب بزرگ است و انسان را ناچار به دنیای حرام می‌کشد.[۲]

ب: آن خطر که در لحظات آخر جدایی از این عالم و کوچ به سوی جایگاه ابدی است، آن است که آن کس که مبتلا به حبّ نفس و دنبال آن حب دنیا ـ با ابعاد مختلف آن ـ است که در حال احتضار و کوچ که بعض امور بر انسان ممکن است کشف شود و دریابد که مأمور خداوند او را از محبوب و معشوق او جدا می‌کند، با دشمنی خدا و غضب و نفرت از او «جَلَّ‌وَعَلَا» کوچ کند و این عاقبت و پیامد حب نفس و دنیا است و در روایات اشاره به آن شده است.

شخصی متعبد و مورد وثوق نقل می‌کرد که: «بر بالین محتضری رفتم و او گفت: ظلمی را که خدا بر من می‌کند هیچ‌کس نکرده، او مرا از این بچه‌هایم که با خون دل پرورش دادم می‌خواهد جدا کند.

و من برخاستم و رفتم و او جان داد».[۳]

---

۱. مسکّن‌الفؤاد / ۸۵. (ترجمه از: پاسداران حریم عشق، ج ۱ / ۱۳۹.)

۲. سیره آفتاب / ۲۵.

۳. سیره آفتاب / ۲۹.

ج: سرمنشأ همه کمالات، وارسته شدن نفس از تعلقات است و بدبختی هر انسان، تعلق به مادیات است. توجه و تعلق نفس به مادیات، انسان را از کاروان انسان‌ها بازمی‌دارد، و بیرون رفتن از تعلقات مادی و توجه به خدای تبارک و تعالی انسان را به مقام انسانیت می‌رساند. انبیاء هم برای همین دو جهت آمده بودند: بیرون کردن مردم از تعلقات، و تشبث[۱] به مقام ربوبیت.[۲]

د: منزه کنید خودتان را از تعلقات دنیا. تمام گرفتاری‌های بشر از این تعلقات است.[۳]

ه: ریشه تمام اختلافاتی که فاقد هدف مشخص و مقدسی باشد، به حب دنیا برمی‌گردد... اگر تمام پیامبران الهی امروز در یک شهر گرد آیند، هرگز با هم دوئیت و اختلاف نخواهند داشت، زیرا هدف و مقصد یکی است، دل‌ها همه متوجه به حق تعالی بوده، از حب دنیا خالی است.[٤]

و: هر مرتبه‌ای از مراتب لذات نفسانیه ـ که راجع به این سه قوه {شیطنت، غضب و شهوت} است ـ که از برای انسان حاصل شود به اندازه خود، انسان را دلبسته به دنیا و غافل از روحانیت و حق و حقیقت کند، مثلاً در هر لذتی که ذائقه انسانی از این عالم می‌برد در صورتی که محدود به حدود الهیه نباشد، همان لذت، انسان را به دنیا نزدیک و علاقه قلبیه را زیاد کند و به همان اندازه علاقه به روحانیت و حق کم شود و محبت الهیه از قلب زائل شود و چون پشت سر هر لذتی نفس، لذت دیگر، بلکه لذات دیگر را طالب شود و نفس اماره، قوای مخصوصه این کار را برای تحصیل آن ترغیب کند، پس در پشت سر هر حجابی، حجبی ظلمانی برای انسان پیدا شود و از هریک از این مجاری و قوای حسیه ـ که شعاع نفس از آنها به عالم طبیعت و دنیا جلوه کرده ـ دائماً حجاب‌هائی به روی قلب و روح کشیده شود که انسان را از سیر الی‌الله و طلب حق «جَلَّ جَلَالُهُ» بازدارد.[۵]

ز: نفس در هر حظّی که از این عالم می‌برد در قلب اثری از آن واقع می‌شود که آن تأثر از ملک و طبیعت است و سبب تعلق آن است به دنیا. و التذاذات هرچه بیشتر باشد قلب از آن بیشتر

---

۱. چنگ زدن.

۲. صحیفه امام، ج ۸ / ۲۶۷.

۳. صحیفه امام، ج ۸ / ۲۶۷.

٤. جهاد اکبر / ۳۰.

۵. شرح حدیث «جنود عقل و جهل» / ۸۴.

تأثر پیدا می‌کند و تعلق و حبش بیشتر می‌گردد، تا آنکه تمام وجهه قلب به دنیا و زخارف[۱] آن گردد. و این منشأ مفاسد بسیاری است.[۲]

ح: فرضاً که انسان مبتلای به معاصی دیگر نگردد ـ گرچه بعید بلکه محال عادی است ـ خود تعلق به دنیا و محبت به آن، اسباب گرفتاری است، بلکه میزان در طول کشیدن عالم قبر و برزخ همین تعلقات است. هرچه آنها کمتر باشد، برزخ و قبر انسان روشن‌تر و گشاده‌تر و مکث انسان در آن کمتر است، و لهذا برای اولیاء خدا بیشتر از سه روز ـ چنانچه در بعضی روایات است ـ عالم قبر نیست، آن هم برای همان علاقه طبیعی و تعلق غریزی است.[۳]

ط: از هر یک از لذات این عالم در نفس اثری و در قلب لکه سودایی حاصل شود که باعث شدت انس و علاقه به این عالم شود، و این خود اسباب اخلاد[٤] در ارض گردد و در حین سکرات موت به ذلت و سختی و زحمت و فشار مبدل گردد، چه که عمده سختی سکرات موت و نزع روح و شدت آن در اثر همین لذات و علاقه به دنیاست.[۵]

ی: استغراق در بحر لذایذ و مشتهیات قهرا حب به دنیا آورد، و حب به دنیا تنفر از غیر آن آورد، و وجهه به مُلک غفلت از ملکوت آورد. چنانچه به عکس، اگر انسان از چیزی بدی دید و ادراک ناملایمات کرد، صورت آن ادراک در نفس ایجاد تنفر نماید، و هرچه آن صورت قوی‌تر باشد، آن تنفر باطنی قوی‌تر گردد، چنانچه اگر کسی در شهری رود که در آنجا امراض و آلام بر او وارد شود و ناملایمات خارجی و داخلی بر او رو آورد، قهرا از آنجا متنفر و منصرف شود، و هرچه ناملایمات بیشتر باشد، انصراف و تنفر افزون شود، و اگر شهر بهتری سراغ داشته باشد، کوچ به آنجا کند، و اگر نتواند به آنجا حرکت کند، علاقه به آنجا پیدا کند و دلش را به آنجا کوچ دهد.[٦]

---

۱. چیزهایی که ظاهری آراسته و باطنی خراب دارند.

۲. شرح چهل حدیث / ۱۲۳.

۳. شرح چهل حدیث / ۱۲۴.

٤. چسبیدن.

۵. شرح چهل حدیث / ۲۰۹.

٦. شرح چهل حدیث / ۲۴۰.

۲ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:
اگر حالت برای گریه مساعد نیست پس چاره‌ای جز تباکی کردن نیست و اگر قساوت قلب مانع تباکی شد پس بدان که همانا گناهان، تو را بیمار ساخته و کدورت عیب‌ها دلت را به فساد کشیده است به خصوص به زینت این دنیای پست و زر و زیور و ظاهر فریبایش مغرور شدن.[۱]

۳ـ دلف بن جحدر:
زُهد، غفلت است، زیرا دنیا ناچیز است و زهدِ در ناچیز غفلت است، زهد آن است که دنیا را فراموش کنی و آخرت را به یاد نیاری.[۲]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:
عجائب و غرائبی از علماءِ نجف در ساده‌زیستی دیدیم. همراه با شخصی میهمان آقایی بودیم. به منزل آقا وارد شدیم و دیدیم تنها در گوشه اتاق به اندازه نشستن، فرش است.
آقای دیگری هم در منزل، روضه‌خوانی داشت و در اتاق به مقدار ضرورتِ روضه، فرش بود.
آقای بروجردی نیز می‌فرمود: «به اتاق فلان آقا رفتیم و دیدیم تمام اتاق فرش ندارد.»...
البته اینگونه امور دایر مدار وسعت زندگی و عدم آن است و مهم این است که دل بستگی نباشد.[۳]

۵ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:
الف: از قرآن و سنت بدست می‌آید که طریق رسیدن به کمالات عالیه، انقطاع کلی از ماسوی‌اللّه است و ملاک وصول به کمال، رفع تعلقات؛ یعنی بریدن از همه چیز، حتی از خود و خواسته‌های خویش است.[٤]

---

۱. رساله لقاءالله (ملکی تبریزی) / ۱۵۹.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۴۷.
۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۱۷۱.
٤. در محضر علّامه طباطبایی / سؤال ۴۸۵.

ب: شناخت خداوند یک امر بدیهی و روشن و از بدیهی‌ترین بدیهیات است و آنچه که مانع شناخت خداوند است جهل نیست، بلکه غفلت است و این غفلت نیز در اثر مشغول شدن به امور بی‌ارزش و پست دنیا ایجاد می‌شود، پس خداوند برای هیچ‌کس دو تا «دل» قرارنداده است.

پس همین دل است که اگر اشتغال به دنیا پیدا کند موجب محبّت آن می‌گردد و تمام همّت و تلاش انسان به آن تعلّق می‌گیرد، پس همین امر تمام دل را به اشغال خود درمی‌آورد و دیگر جایی از این آینه دل، صاف نمی‌ماند تا جمال خداوند سبحان در آن منعکس شود و معرفت حاصل شود، پس همانا مسأله، مسأله دل است...

همانا سرگرم شدن به امور دنیوی، عامل اصلی خودفراموشی و غفلت از ماورای ماده می‌گردد و همانا حرکت به سوی باطن، با رو گرداندن از ظاهر و رو آوردن به ماورای ماده، صورت می‌پذیرد.[1]

۶ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: در عالم معنا به من حالی کردند که: «اگر مدّاح یا منبریّ برای مصائب اهل‌بیت و سیدالشّهداء «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» مرثیه‌خوانی و سخنرانی کند و در ازای پولی که به او می‌دهند خوشحال و مسرور شود، و یا آنکه جایی را انتخاب کند که به او پول بیشتری می‌دهند، به همان اندازه که از این امر در دل خوشحال شده است در خون سیدالشّهداء و یارانش «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» شریک می‌باشد، زیرا به عملی راضی شده است که قتله سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به خاطر آن، جنایت کربلا را به راه انداختند؛ یعنی دنیا.»[2]

ب: سفارش من به شما این است که: کار کنید و پول آن را دست به دست کرده و احسان کنید!

---

۱. طریق عرفان / ۱۰۹.

۲. رند عالم سوز / ۲۵۴.

پول، تنها برای آن خوب است که انفاق شود و دیگر هیچ. اگر با آن، این معامله را صورت ندهید، همانا بتی خواهد شد تا آن را بپرستید. پول خوب است و خیلی هم به درد می‌خورد، اما به شرط آنکه بتِ من و شما نشود.[۱]

۷ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:
کسانی که مبتلا به حبّ شهوات و زینت دنیا و امثال آنها هستند، آخر، بیچاره خواهند شد، زیراکه بعد از مفارقت از دنیا و عالم محسوس، معشوق خود را نیابند، بلکه هرچه طی برازخ نمایند و توجه به عالم آخرت شدید گردد، صور معشوقات خود را موذی مشاهده کنند.[۲]

۸ـ فضیل بن عیاض:
اگر دنیا از جنس طلا باشد، نابود شدنی است و اگر آخرت از سفال باشد، ماندنی است و بر ما لازم است که سفال ماندنی را بر طلای فانی برگزینیم، پس چگونه است حالِ ما که سفال فانی را بر طلای ماندنی برگزیده‌ایم.[۳]

۹ـ شیخ یحیی منیری:
ای برادر! این دنیا راه جوان‌مردان است نه بازی کودکان، جاه و مال و زن و فرزند و جان و تن باختن در این راه، اوّل قدم است.[٤]

۱۰ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
الف: نفس انسان مدّتی در دنیا بوده و با عالم طبع و لذّات مادّی انس گرفته؛ هرچه با چشم دیده، دل به دنبال او رفته است؛ و هرچه با گوش شنیده و لذّت برده، دل به دنبال او رفته است

---

۱. رند عالم سوز / ۸۱.
۲. شذرات‌المعارف / ۱۵۱.
۳. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۵۰۸.
٤. پاسداران حریم عشق، ج ۹ / ۳۲۸.

و بالاخره به وسیله حواسّ پنجگانه، نفس با عالم طبع و مادّه ارتباط پیدا نموده و از این دریچه‌ها بهره‌ها و تمتّعات مادّیه خود را برده است...

نفس، در دنیا با رنگ و بوی دنیا آشنا شده، و عادات و آداب و رسوم مردم دنیا را پیدا کرده و مدّتی با آنها در گیر و قوس بوده، و از مناظر آنجا لذّت برده و روز به روز تعلّقش به دنیا زیادتر شده است.

حالا می‌خواهد دنیا را ترک کند و وارد در عالمی گردد که أبداً با آنجا آشنائی نداشته است، در عالمی که با دنیا به هیچ وجه شباهتی ندارد.

در این دنیا اگر نفس، موادّ آشنائی خود را با آن عالم تهیه کرده و به اصطلاح برگ و ساز سفر آماده نموده است و با باطن خود آشنائی پیدا کرده است، به راحتی حرکت می‌کند، و اگر موادّ آشنائی با آن عالم را تهیه ننموده، عمرش سپری شده و غریب مانده است، در هنگام رحیل از اینجا رهسپار می‌شود به دیار غربت، در این صورت سخت می‌میرد، چون غریب است و راه آشنائی هم نمی‌تواند باز کند.[۱]

ب: تا انسان در محدوده عالم طبع و مادّه، نفس خویش را تنزّل داده و علاقه‌ها و ارتباطات خود را منحصر نموده است، وجودش مانند آن ظرف کوچک محدود است؛ با از دست دادن زن یا فرزند یا مال یا عشیره و اقوام یا جاه و اعتبار در کلبه ماتم می‌نشیند و با پیدایش علامات فقدان آنها در آینده، خود را دهشت‌زده ملاحظه می‌کند.

اولیای خدا هستند فقط و فقط، که نفس خود را از جمیع مراحل و منازل طبع و مادّه و آثار و تعلّقات آن بیرون برده و سفر به سوی عالم تجرّد و ملکوت نموده‌اند، و مانند دریا شده‌اند و وجودشان همه جنبه‌ای پیدا نموده است، و با از دست دادن این امور در گذشته و یا با احتمال فقدان آنها در آینده، تزلزل و تغییری در آنها پیدا نمی‌شود و گَرد خوف و اندوه بر سیمای آنان نمی‌نشیند.[۲]

ج: (خطاب به فرزندانشان) مبادا بعد از من زندگی ساده شما تغییر کند و به تجمّلات کشیده شوید... در خورد و خوراک و سایر شئون زندگی به سنّت جدّتان «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ» عمل

---

۱. معادشناسی، ج ۱ / ۲۵۸.

۲. معادشناسی، ج ۲ / ۶۳.

کنید و زهد و ساده‌زیستی را سرلوحه کار خود قراردهید. البتّه خداوند متعال بخیل نیست که اگر انسان یک مرتبه غذای خوبی میل کرد او را مؤاخذه کند.[۱]

۱۱ـ آیت‌الّله سید رضا بهاءالدینی:

اگر توجه به مادیات و بیچارگی نسبت به امور مادی از انسان گرفته شود، انسان خدا را می‌بیند.[۲]

۱۲ـ آیت‌الّله عبدالکریم حق‌شناس:

دنیا همان تعلقات است که من و شما را مشغول کرده است... اگر تعلقاتت را جدا نکنی، ملک‌الموت جدا می‌کند، خواهی نخواهی![۳]

۱۳ـ آیت‌الله علی سعادت‌پرور پهلوانی:

خداوند متعال این سیطره بر موجودات عالم را جز برای رسیدن به مقصد اعلی و دستیابی به درجات برتر، در اختیار ما قرارنداده است، پس اگر موجودات خارجی، ما را از هدف اصلی آفرینش غافل کنند یا اعضاء و جوارح ما، برخلاف آنچه خداوند متعال ما را برای آن آفریده است، در موجودات تصرف کنند، عقل و شرع به زشتی اینگونه تصرف و رفتار حکم خواهد کرد...

چنان که آیات و روایاتی که بر ناپسندی دنیا و نهی از بهره‌وری از آن دلالت می‌کنند در حقیقت، به این نکته اشاره دارند، نه به ترک دنیا به طور کلی و ترک استفاده از نعمت‌ها و زیور دنیا و گوشه‌گیری کامل و یکسره از دنیا.[٤]

۱۴ـ ابراهیم بن شیبان کرمانشاهی:

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۴۷.

۲. نردبان آسمان / ۳۰.

۳. زملک تا ملکوت، دفتر اول / ۱۴۸.

٤. سرالاسراء، ج ۱ / ۴۲۱.

بازنمی‌دارد سالکین را از سیر و نابود نمی‌سازد ایشان را، مگر تمایل ایشان به آنچه که اهل دنیا به آن دلبستگی دارند.[۱]

۱۵ـ أبوبکر بن عیّاش:
اگر از دوستدار دنیا یک درهم بیفتد، پیوسته در طول روز می‌گوید: «إنّاً لِلّهِ وَ إنّاً إِلَیْهِ راجِعُونَ»، درهم من رفت و نمی‌گوید که: «روز من سپری شد و در آن عملی انجام ندادم.»[۲]

۱۶ـ أبوالسعود بن أبی‌العشائر:
هر چیزی که دل‌ها را از یاد خداوند متعال غافل کند، دنیاست و هر چیزی که دل‌ها را از طلب پروردگار متوقّف کند، دنیاست و آنچه که غم و اندوه روزیّ و غیرخدا را به دل راه دهد، دنیاست.[۳]

۱۷ـ أبوالعباس بغدادی:
خداوند متعال می‌فرماید: «ای پسر آدم! اگر دنیا را به تو دهم، به جای من، به آن سرگرم می‌شوی و اگر آن را به تو ندهم، به جستجو و طلب آن سرگرم می‌شوی، پس کی خود را برای من فارغ و آسوده می‌کنی؟»[٤]

۱۸ـ ربیع بن خثیم اسدی (خواجه ربیع):
عجب از کسانی است که برای خانه‌ای عمل می‌کنند که هر روز مرحله‌ای از آن دور می‌شوند و برای خانه‌ای که هر روز مرحله‌ای به سوی آن می‌روند، عمل نمی‌کنند.[۵]

۱۹ـ آقا سید یحیی سجادی:

---

۱. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۷۲.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۵۱.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۲۱۷.
٤. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۶۹.
۵. پاسداران حریم عشق، ج ۵ / ۶۱.

أیّها الناس، قوم یهود بعد از موسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلاَمُ» گفتند که: «عزیر، پسر خداست.»[۱]
مسیحیان نیز بعد از عیسی «عَلَی‌نَبِیِّنَاوَآلِهِوَعَلَیْهِ‌الصَّلَوةُوَالسَّلاَمُ» گفتند که: «مسیح، پسر خداست.»[۲]
اما این امت رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» و مسلمان، بعد از هزار و چهار صد سال، آنقدر پیشرفت کرده‌اند که می‌گویند: «پول، خود خداست!»[۳]

۲۰ـ ابن فهد حلّی:
از آنجا که عزلت، گریختن از خلق و روی آوردن به خداست، پس تا زمانی که بنده دل از شهوت‌های دنیا خالی و رشته‌های وابستگی به آن را پاره نکند، با وجود فراوانی و شدت زنگارها و حجاب‌ها، روی به خدا نخواهد آورد، بلکه لذّت مناجات با خدا و عبادت نیز از او گرفته می‌شود.[٤]

۲۱ـ شیخ محمد شاذلی:
عبادتِ با محبت دنیا، مشغول بودن قلب و زحمت اعضاء است و چنین عبادتی هرچند زیاد باشد کم است و فقط در توهّم صاحبش زیاد است و آن صورتِ بدون روح است و فقط شبح‌هایی خالی و غیرخالی است، [مخلوط است از خوبی ظاهر و بدی باطن] از اینروست که بسیاری از صاحبان دنیا را می‌بینی که زیاد روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و حج می‌روند، ولی نور زاهدان و شیرینی عابدان برایشان نمی‌باشد.[۵]

۲۲ـ آیت‌اللّه عبداللّه جوادی:

---

۱. سوره توبه / ۳۰.
۲. سوره توبه / ۳۰.
۳. رند عالم سوز / ۳۷.
٤. پاسداران حریم عشق، ج ۳ / ۸۰.
۵. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۹۶.

با آن فقر و تنگدستی شدید علّامه طباطبایی در نجف، مرحوم آیت‌اللّه قاضی به ایشان می‌فرمودند: «با این‌همه تجمّلات و تعلّقات و زندگی مرفّه به جایی نمی‌رسی! اگر می‌خواهی به مقامی برسی، باید از همه اینها دست بکشی!»[١]

۲۳ـ یکی از بزرگان:
دنیا مردار است و هرکس چیزی از آن بخواهد، باید بر همنشینی سگان و نزاعشان صبر کند.[٢]

۲۴ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:
(در جواب این سؤال که: به چه معیاری می‌توان فهمید که شخص از نفْس گذشته است؟):
اگر قلباً از مال دنیا گذشته باشد.[٣]

۲۵ـ وهب بن منبّه:
تکیه کردن و اعتماد نمودن بر کسی که می‌میرد مثل تکیه دادن به تار عنکبوت است.[٤]

۲۶ـ علی بن محمد وفا سکندری:
هرکس قلبش به مخلوقی محبت پیدا کند، در نزد خداوند، پست و حقیر خواهد شد.[٥]

۲۷ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:
الف: الهی! خوشا بحال کسانی که نه غم بز دارند و نه غم بزغاله.[٦]

---

١. ز مهر افروخته / ٢١.
٢. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۵ / ۵۰۹.
٣. آفتاب خوبان / ٧٢.
٤. الکواکب الدریة، ج ١ / ۴٨٠.
٥. الکواکب الدریة، ج ٣ / ٢٠٨.
٦. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ٧٧.

ب: الهی! دنی‌تر از دنیا ندیدم که همواره همنشین دونان است.[۱]

ج: هیچ موهبتی از نعمت ترک علایق دنیوی بزرگ‌تر نیست که همه مفاسد به این علاقه متعلق است.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است[۲]

۲۸ـ ملّا احمد نراقی:

الف: مادامی که در دل، محبت خدا و انس به او غالب نشود، محبت دنیا بالکلیه از دل خارج نمی‌شود.[۳]

ب: دل‌بستگی و محبت به چیزی که آخر آن فناء و در معرض زوال است، خلاف مقتضای عقل و دانش، و مخالف طریقه آگاهی و بینش است.[٤]

۲۹ـ حبیب عابد:

نفس عزب است و جفت‌طلب، میل او به عروس دنیاست.[۵]

۳۰ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

وقتی نفس در یکی از کارها تمرین فراوان نماید خاصیت این عمل درو رسوخ پیدا می‌کند، به طوری که دیگر مشکل تواند از آن حالت به درآمده و حالتی دیگر گیرد، در صورتی که پیشتر این سختی وجود نداشت، و حکم اخروی او نیز همان حالتی خواهد بود که زندگی او بدان پایان گرفته است.

از اینجا روشن می‌شود که توجه فراوان نفس به لذت‌های حیوانی و زندگی جسمانی باعث به وجود آمدن کششی درو به جانب بدن و پائین آمدن او به مرتبه دنیا و درجه‌ای پست می‌گردد،

---

۱. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۵۱.

۲. تازیانه سلوک / ۱۰.

۳. معراج‌السعادة / ۳۷۸.

٤. معراج‌السعادة / ۷۷۵.

۵. راز ربانی (اسرارالوحی سبحانی) / ۱۲۰.

و هر اندازه عشق و شوق او به امری فناپذیر فراوان‌تر شود، ناراحتی و حسرتش در جدائی از آن بیشتر خواهد بود و قطع تعلّق برو گران‌تر آید و ناراحتی او در آخرت جاویدان‌تر باشد، چراکه اگر کسی چیزی را مورد توجه و نظر خود قرارداد و حواس خود را دائماً بدان سو گرفت، آن چیز در لوح خاطر او جان می‌گیرد و در آینه ادراکش به زیباترین صورت تجلی می‌نماید، وگرچه در هستی خود در نهایت زشتی و پستی باشد. و به همین قیاس آنچه ضد و مخالف این شیء است به زشت‌ترین صورت و لباس به تصور او درمی‌آید، وگرچه در واقع و نزد کسی دیگر در نهایت شرف و کمال باشد.[۱]

۳۱ـ آقا شیخ رجبعلی خیاط:
تا ذرّه‌ای محبّت غیر خدا در دل باشد، محال است انسان به چیزی از اسرار الهی دست یابد.[۲]

۳۲ـ آقا محمد بیدآبادی:
وقتی که ترک دنیا و خارج نمودن دوستی آن از دل، برای کسی حاصل شد، آن وقت است که اشک‌ها از چشم‌ها جاری خواهد گردید و دل به یاد خدا نرم خواهد شد.[۳]

۳۳ـ ملّا هادی سبزواری:
الف: تن، گور نفس ناطقه است، و علائق تن، گور معنوی روح است.[٤]
ب: چنانچه نفس و وهم و خیال و شیطان نباشند، این عالم نخواهد بود، که تعمیر این عالم به اینهاست.[۵]

۳۴ـ علی بن محمد مزیّن:

---

۱. عرفان و عارف‌نمایان / ۱۳۸.
۲. کیمیای محبت (دارالحدیث، ۱۳۹۴ ش) / ۲۰۹.
۳. تذکرة‌السالکین / ۸۸.
٤. شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۲ / ۲۹۳.
۵. شرح مثنوی (سبزواری)، ج ۳ / ۳۴۶.

اگر کسی عبادت جن و انس را داشته باشد، اما قلبش همخانه دنیا باشد، خداوند به او اعتنایی نمی‌کند.[۱]

۳۵ـ أبو حامد محمد غزالی:

خلاصه و سرّ ریاضت این است که نفس از چیزهایی که در قبر پیدا نمی‌شود فقط به اندازه ضرورت استفاده کند، پس باید در خوردن و نکاح و لباس و مسکن به ضرورت اکتفا نماید، زیرا وقتی انسان از چیزی از این موارد استفاده می‌کند به آن وابسته می‌گردد و هنگامی که بمیرد آرزوی برگشت به دنیا می‌کند و کسی آرزوی برگشت به دنیا نمی‌نماید، مگر اینکه از آخرت بی‌بهره باشد.[۲]

۳۶ـ امین‌الدین بن نجّار بدرانی:

هرگاه کسی برعلیه تو در خراب کردن خیری اقدام نمود، به پروردگارت رو کرده و به او پناه ببر، زیرا بستن و گشودن به دست اوست و این خداوند است که بر بنده‌اش آزار دیگران را قرارمی‌دهد تا از خلق به سوی او فرار کرده و به آنان تکیه نکند.[۳]

۳۷ـ أبوالقاسم احمد سمعانی:

الف: خلیل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به اسماعیل نظری کرد، فرمان آمد که: «اسماعیل را بکش.» چون خلیل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» دل برداشت و تیغ بر دست گرفت و اسماعیل «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را چون گوسپند بخوابانید، از غیب ندا در رسید که: «آنچه مقصود بود حاصل آمد.»[٤]

ب: چنین گویند که: «در کعبه سیصد و شصت بت نهاده بودند»، و اگر حساب‌گران عالم خواهند که عدد بتان سینه ترا در ضبط آرند عاجز آیند.[٥]

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۱۱۸.

۲. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۳۰۰.

۳. الکواکب الدریة، ج ۳ / ۳۴۷.

٤. روح‌الأرواح فی شرح أسماء‌الملک الفتاح / ۶۹.

٥. روح‌الأرواح فی شرح أسماء‌الملک الفتاح / ۱۹۷.

ج: مردی را که پادشاهی عالم قدس داده باشند او کی روا دارد که به پاسبانی عالم حسّی {دنیا} بازآید.[۱]

۳۸ـ اسماعیل مستملی بخاری: گروهی از بزرگان چنین گفته‌اند که: «هرکه به وجود چیزی انس یابد و به غیبت آن چیز غیبت و وحشت یابد، معبود او آن چیز است.»[۲]

۳۹ـ شیخ أبو سعید أبوالخیر:
ندانی تا از هر دو کون آزاد نگردی، بنده نشوی؟[۳]

۴۰ـ یوسف بن حسین:
وقتی که قلب حضرت مریم «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا» به محبت فرزندش مشغول شد، صدایی شنید که: «تا وقتی که درونت با ما صاف بود در زمستان و تابستان رزقت را بدون واسطه و بی‌سختی و رنج می‌دادیم، اما وقتی درونت به غیر من مایل گشت، دیگر رزقت نمی‌رسد مگر به شدت و سختی»، و اشاره به این جریان دارد این آیه قرآن: «و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، تا بر تو خرمای تازه بریزد. سوره مریم / ۲۵».[٤]

۴۱ـ بایزید بسطامی:
الف: دوست دارم خداوند متعال دنیا را یک لقمه قرارداده و آن را به من بدهد تا پیش سگی بیندازم تا خلق فریبش را نخورند.[۵]

---

۱. روح‌الأرواح فی شرح أسماءالملک الفتاح / ۳۳۲.
۲. شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف، ج ۴ / ۱۴۳۴.
۳. أسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید / ۴۱۳.
٤. حالة أهل‌الحقیقة مع اللّه تعالی / ۱۰۸.
۵. روضة‌الحبور و معدن‌السرور فی مناقب‌الجنید البغدادی و أبی یزید طیفور / ۴۷.

ب: (در جواب این سؤال که: کار مردان چیست؟) آنکه دل در کس نبندد به جز خدای «عَزَّوَجَلَّ».[۱]

۴۲ـ خواجه عبداللّه انصاری:
تا تو بر جان و مال می‌لرزی، حقّا که به دو جو نمی‌ارزی.[۲]

۴۳ـ سید عبدالقادر گیلانی:
هر چیزی که به غیر از خداوند به آن تکیه و اعتماد کنی، بت تو خواهد بود.[۳]

۴۴ـ حافظ شیرازی:
دیدن روی ترا دیدهٔ جان‌بین باید — وین کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین من است[٤]

۴۵ـ اوحدالدین کرمانی:
مسپار به عشوه جهان خویشتنت — مگذار که گردد دو یکی پیرهنت
دشوار مکن جمع که باشد روزی — بسیار سخن‌ها رود اندر کفنت[٥]

۴۶ـ سنایی غزنوی:
الف: هرچه جز دوست، آتش اندر زن — آنگه از آب عشق سر بر زن[٦]
ب: خاک بر سر هر آنکه دنیا خواست — مرد دنیاپرست باد هواست[۷]

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۱۶۹.
۲. مناجات‌نامه خواجه عبداللّه انصاری / ۷.
۳. الفتح الربانی و الفیض الرحمانی / ۱۵۶.
٤. دیوان حافظ / ۲۳۰.
٥. دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی / ۱۶۴.
٦. حدیقةالحقیقة / ۱۳۶.
۷. حدیقةالحقیقة / ۳۹۳.

۴۷ـ فریدالدین عطار نیشابوری:

گر شوی قانع به مُلک این جهان تا ابد ضایع بمانی جاودان[۱]

۴۸ـ محمد اسیری لاهیجی:

الف: ملک و مال و دولت و فرزند و زن در ره حق چیست غیر از راهزن

در تو گر درد طلب آید پدید آنچه می‌گویم عیان خواهی تو دید

دشمن جان تو گردد ملک و مال بر تو فرزند و عیال آمد وبال

خان‌ومان و باغ و فرزند و سرا سازدت از وصل جانان بینوا...

هرچه مشغولت کند از یاد دوست از علی بشنو که طاغوت تو اوست

هرچه مانع آیدت از وصل یار بی‌شک او را در طریقت بت شمار[۲]

ب: اهل دنیا بت‌پرستی می‌کنند دوغ خورده هرزه مستی می‌کنند[۳]

ج: ترک دنیا در طریقت اصل دان طاعت و سیر و سلوکش فرع خوان

هرچه مشغولت کند از یاد دوست دان که نزد عارفان دنیا هموست

هرچه گردد در طریق حق حجاب هست آن دنیا زمن بشنو جواب

چیست دنیا مانع راه خدا نی قماش و ملک و مال و آسیا[۴]

۴۹ـ آیت‌اللّه محمدتقی اصفهانی (آقا نجفی):

چون گذشتی از جهان شادت کنند بر حقایق جمله آگاهت کنند[۵]

سیره و احوال اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

---

۱. منطق‌الطیر / ۳۱۲.

۲. أسرارالشهود / ۳۵.

۳. أسرارالشهود / ۱۹۱.

٤. أسرارالشهود / ۱۹۴.

۵. اشارات ایمانیه / ۳۱.

الف: آیت‌اللّه علی‌اکبر مسعودی: بارها آمدند برای ایشان خانه بخرند، قبول نکردند. من خودم چند مرتبه به ایشان گفتم: آقا! این منزلی که در آن هستید خراب است، از نظر شرعی هم معلوم نیست آدم بتواند اینجا زندگی کند. اصلاً توجهی نکردند.[۱]

ب: آیت‌اللّه محمدتقی مصباح یزدی: آیت‌اللّه بهجت منزلی جنب مدرسه حجتیه اجاره کرده بودند و بعد تغییر منزل دادند و در اوائل خیابان چهار مردان فعلی یک خانه‌ای اجاره کرده بودند که ظاهراً دو اتاق بیشتر نداشت و در وسط آن اتاقی که ما خدمت ایشان می‌رسیدیم پرده‌ای کشیده شده بود که پشتش خانواده‌شان زندگی می‌کردند و ما این طرف پرده می‌نشستیم و از حضور ایشان بهره‌مند می‌شدیم. زندگی‌ای بسیار ساده و دور از هرگونه تکلف و توأم با یک عالَم نورانیّت و معنویّت...

الآن نیز خانه ایشان ظرفیت اینکه تعداد زیادی در آن اجتماع بکنند ندارد و دو سه اتاق کوچک دارد با همان گلیم‌هایی که از چهل پنجاه سال پیش داشتند.

بعد از مرجعیت نیز منزلشان هیچ تغییری نکرده، لذا جای پذیرایی و ملاقات از بازدیدکنندگان کم است، از اینرو در اعیاد و ایّام سوگواری در مسجد فاطمیه جلوس می‌فرمایند و کسانی که می‌خواهند ایشان را زیارت کنند، آنجا خدمتشان می‌رسند.[۲]

۲ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی

آیت‌اللّه سید محمدصادق تهرانی (فرزند علّامه تهرانی): {پدرم} به طور کلّی بسیاری از امور رائج و دارج بین مردم را از زوائد دانسته و توجّهی به آن نداشتند، مثل گچ‌بری سقف منازل و استفاده از قالی‌های گران‌قیمت و نفیس و امثال آن که موجب تجمّل و توجّه به غیر خدا می‌گردد.

قسمت زیادی از منزلشان با گلیم مفروش بود و فقط در برخی از اتاق‌ها قالی انداخته بودند و تمایلی هم نداشتند که بقیه قسمت‌ها قالی داشته باشد...

---

۱. برگی از دفتر آفتاب / ۶۶.

۲. برگی از دفتر آفتاب / ۶۵.

پس از رحلت والد معظّمشان درباره میراث ایشان اختلافاتی به وجود می‌آید و برخی در سهم ایشان از ارث تصرّف می‌نمایند و ایشان نیز که می‌بینند گرفتن حقوق شرعی موجب به وجود آمدن کدورت و از بین رفتن آرامش است، از سهم‌الإرث صرف نظر می‌کنند و برای تحصیل به نجف می‌روند...

ایشان پس از ازدواج ابتدا به تنهایی به نجف اشرف مشرّف شده و منزلی اجاره می‌کنند و پس از آن همراه مرحومه والده‌شان و والده ما به ارض اقدس مهاجرت می‌نمایند.

بنده از بدو تولّد تا چهار سالگی در نجف اشرف بودم. ابتدا در منزل بسیار محقّری بودیم که پنجره‌ای به کوچه داشت و گاهی حقیر را کنار پنجره می‌گذاشتند که کوچه را تماشا کنم؛ و بعداً به منزل دیگری رفتیم که آن هم بسیار کوچک و محقّر بود، اتاق کوچکی داشت و تمام حیاطش به اندازه یک فرش شش متری نمی‌شد.

یکی از آن منازل آنقدر کوچک بود که اتاق مستقلّی برای زندگی شخصی‌شان نداشت و مرحوم علّامه والد، تنها اتاق خانه را با چوبی به دو قسمت تقسیم نموده بودند؛ یک قسمت آن متعلّق به جدّه ما بود و قسمت دیگرش متعلّق به والده و خودشان. از نظر کیفیت نیز منزل، بسیار کهنه و خراب بود، به طوری که کمتر کسی رغبت در سکونت در آن می‌نمود. با اینهمه، ایشان همراه با والده و اهل‌بیتشان در همین منازل در نجف در کمال آرامش زندگی می‌کردند و چون از جهات معنوی غرق در عشق و محبّت خداوند و عنایات حضرت مولی‌الموالی أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بودند و از جهات ظاهری هم تمام اوقاتشان علاوه بر عبادت، مصروف درس و بحث بود، هیچ التفاتی به این مشکلات نداشتند.[۱]

۳ـ آقا سید هاشم حدّاد

حاج محمدعلی خلف‌زاده (از شاگردان آقا سید هاشم حدّاد): هر موقع که ایشان کمی پول برای ارتزاق به دست می‌آوردند، آن روز مغازه {آهنگری} را تعطیل کرده، و به زیارت و عبادت مشغول می‌شدند.[۲]

---

۱. نور مجرد، ج ۲ / ۵۴۷.

۲. دلشده / ۳۶.

۴ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: منزل مسکونی او همان خانه محقر خشتی و گِلی کنار حسینیه است. او از خود ثروتی بجا نگذاشت و اجازه تعویض و تعمیر منزل خویش را هم نداد و در مقامی بود که هیچ دیدی نسبت به دنیا و زندگی آن از جهت پَستی و بلندی آن نداشت. بارها می‌فرمود: «ما روی زمین بنشینیم یا روی فرش یا در خانه‌ای کوچک یا خانه‌ای بزرگ برای ما فرق نمی‌کند.»[۱]

۵ـ آیت‌اللّه محمدحسین اصفهانی (کمپانی)

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: آقا شیخ محمدحسین اصفهانی زمانی [ظاهراً در اواخر عمر] می‌فرمود: «من دیگر هیچ آرزویی ندارم؛ اصلاً دلم نمی‌خواهد اتفاقی رخ دهد یا کاری انجام دهم. احساس می‌کنم که دیگر به چیزی دلبستگی ندارم، حتّی اینکه مثلاً پسرم را داماد کنم. تنها تربیت شدن مردم را دوست دارم و برای همین هم سر درس و تدریس حاضر می‌شوم.»[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آقا شیخ محمدحسین زاهد

کربلایی احمد تهرانی: شیخ محمدحسین زاهد، منبری معروف آن زمان، خانه مستقلی برای زندگی نداشت. دیوارهای منزلی را هم که اجاره کرده بود، ریخته و نم‌زده بود و به هیچ وجه، جای مناسبی برای ایشان نبود.

زمانی به او گفتم که: اگر مقدور است، برای خودتان خانه‌ای دست و پا کنید تا لاأقلّ، جای ثابتی داشته باشید و دوستان راحت‌تر از شما بهره ببرند.

---

۱. سیری در آفاق / ۱۲۸.

۲. ز مهر افروخته / ۶۰.

شیخ نیز در پاسخ گفت: «زمانی که شما به مشهد می‌روید، آیا برای این چند روز زیارت، خانه‌ای می‌خرید، یا اینکه به مسافرخانه می‌روید؟ ... ما همگی در این دنیا رهگذریم و آدم مسافر برای چند روز دنیا، جای ثابتی نمی‌خواهد.»[۱]

۲ـ کربلایی احمد تهرانی

الف: کربلایی احمد تهرانی: یکی از ثروتمندان را در عالم معنا مشاهده کردم که بسیار محزون بود. وی با همان حال افسرده به من نگاهی کرد و گفت: «فلانی! خداوند هیچ دیوانه‌ای را ثروتمند نکند...»

اگر آدمی هیچ گناهی را مرتکب نشود، همینکه محبت دنیا را در دلش راه داد، کافی است تا که او را از خدایش بازبدارد.[۲]

ب: برادرزاده آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی: عموی بزرگوارمان حاج آقای بهاءالدینی و مرحوم پدرم در یک زمان مریض شدند و بالأخره با همان بیماری به رحمت خدا رفتند.

یک ماه قبل از بیماری ایشان به خدمت کل احمد آقا {کربلایی احمد تهرانی} رسیدم. ایشان به بنده فرمودند: «فلانی! خدا اراده کرده است که هر دو برادر را پاک کند و سپس نزد خود ببرد.»

من هم عرض کردم: چگونه؟

ایشان دوباره فرمودند: «پدرت یک مقداری چرک دنیا بر بدنش مانده که خداوند می‌خواهد پاک شود و برود.»

عرض کرم: پدرم اینگونه است، اما عمویم دیگر چرا؟

باز ایشان فرمودند: «خداوند نمی‌خواهد که جامه عمویت به حلال دنیا هم آغشته باشد.»[۳]

۳ـ أبوبکر بن عیّاش

---

۱. رند عالم سوز / ۱۵۲.

۲. رند عالم سوز / ۱۵۵.

۳. رند عالم سوز / ۱۷۹.

أبوبکر بن عیّاش: پیرزنی بدقیافه و قدخمیده[1] را در خواب دیدم که کف می‌زد و جمعیّتی نیز در اطراف او کف می‌زدند. چون از پیش من گذشت، به من رو کرد و گفت: «آه! اگر به تو دست پیدا کنم، با تو آن کنم که با ایشان کردم.»[2]

۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

آیت‌اللّه یعقوبی: شبی در عالم رؤیا دیدم زن فاحشه‌ای به من سلام کرده و دست داد. بنده هم بدون اینکه اشکالی به نظرم برسد با او دست دادم!

ابتدا از این خواب خیلی تعجب کردم، ولی بعد از آنکه تعبیر شد متوجه شدم که خداوند مطلبی را به این طریق تفهیم فرموده تا سبب پرهیز بیشتر حقیر گردد.

روز بعد به یکی از آشنایان که از فرورفتگان در دنیا بود و چندان مقید به رعایت حلال و حرام هم نبود برخورد کردم. سلام کرد و به حقیر دست داد. همزمان با جواب سلام همینکه دستم در دست او قرارگرفت متذکر خواب خود شده، فهمیدم وی همان کسی است که در خواب دیده‌ام!

بعد از آنکه در معنای آن تأمل کردم متوجه شدم چون او خواهان دنیا است و طالب دنیا در واقع مؤنث است، به صورت زن ممثل گردیده و از آنجا که از حلال و حرام دنیا پرهیز ندارد او را به صورت فاحشه دیده‌ام. البته اگر محبت اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» در دل او نمی‌بود حتی به صورت انسان هم دیده نمی‌شد.[3]

۵ـ آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی

آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی: از ایشان به مناسبتی درباره یقین به آخرت سؤال کردم.

آهی کشیده و فرمودند: «آسید حسین! اگر من یقین به آخرت نداشتم و می‌دانستم که آخرتی در کار نیست خودکشی می‌کردم! لکن می‌دانم که پس از این زندگی کوتاه، عالم دیگری هست

---

۱. یعنی دنیا.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۲ / ۱۵۰.

۳. سفینةالصادقین / ۴۴۳.

که انسان همیشه در نعم ابدی خدای متعال متنعم خواهد بود و به امید آنجا زنده هستم و الاّ این زندگی اصلاً به درد نمی‌خورد.»[۱]

۶ـ مالک بن دینار

آتشی در بصره افتاد، گروهی می‌سوختند و گروهی فرار می‌کردند. مالک بن دینار عصا و نعلین خود برداشته و به بلندی رفته و نظر می‌کرد و می‌گفت: «انسان‌های سبک‌بار نجات یافتند و انسان‌های سنگین‌بار هلاک شدند.»[۲]

۷ـ آقا شیخ رجبعلی خیّاط

الف: آقا شیخ رجبعلی: در بازار می‌رفتم، فقیری چیزی از من خواست. دست کردم در جیبم که پولی به او بدهم یک دو ریالی به دستم آمد. آن را رها کردم و یک سکه ده شاهی[۳] پیدا کردم.

هنگام ظهر بود. رفتم مسجد نماز خواندم. پس از اقامه نماز، دست به دعا برداشتم، گفتم: «یا اللّه». دیدم همان یک سکه دو ریالی راکه در جیبم رهایش کردم به من نشان می‌دهند.[٤]

ب: آقا شیخ رجبعلی: شبی دیدم حجاب دارم و نمی‌توانم به محبوب راه یابم. پیگیری کردم که این حجاب از کجاست؟

پس از توسل و بررسی فراوان متوجه شدم که در نتیجه احساس محبتی است که عصر روز گذشته از دیدن قیافه زیبای یکی از فرزندانم داشته‌ام! به من گفتند: باید او را برای خدا بخواهی!

استغفار کردم.[۵]

---

۱. سفینةالصادقین / ۲۹۵.

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۷ / ۲۶۱.

۳. یک چهارم دو ریالی.

٤. کیمیای محبت / ۲۱۵.

۵. کیمیای محبت / ۹۴.

ج: فرزند آقا شیخ رجبعلی: هر وقت باران می‌آمد، باران از سقف منزل ما به کف اتاق می‌ریخت. روزی یکی از امرای ارتش با چند تن از شخصیت‌های کشوری به خانه ما آمده بودند. ما لگن و کاسه زیر چکّه‌های باران گذاشته بودیم. او وضع زندگی ما را که دید، رفت دو قطعه زمین خرید و آنها را به پدرم نشان داد و گفت: «یکی را برای شما خریده‌ام و دیگری را برای خودم.»

پدرم گفت: «آنچه داریم برای ما کافی است.»[۱]

د: فرزند آقا شیخ رجبعلی: پس از ازدواج، دو اتاق طبقه بالای منزل را آماده کردیم و به پدرم گفتم: آقا جان! افراد رده‌بالا به دیدن شما می‌آیند، دیدارهای خود را در این اتاق‌ها قراردهید. فرمود: «نه، هرکه مرا می‌خواهد بیاید این اتاق، روی خرده‌کهنه‌ها بنشیند، من احتیاج ندارم.»[۲]

ه: یکی از شاگردان آقا شیخ رجبعلی: روزی من با یکی از دوستان، خدمت ایشان بودیم. اشاره کرد به قلب دوستم و گفت: «در اینجا دو تا دختر یا پسر[۳] می‌بینم. این خوبه، ولی دل جای خداست. باید علاقه به فرزند برای خدا باشد.»[٤]

۸ـ آیت‌الله شیخ علی‌محمّد بروجردی

به مناسبتی امام جماعت‌های دیگر بروجرد نمازشان را تعطیل کرده و همه در جماعت آقا شیخ علی‌محمّد شرکت کردند.

بعد از نماز، جمعیت زیادی پشت سر ایشان راه افتاد. فرزندش به او گفت: «آقا جان! آقای بروجردی هم در قم چنین نمازی نخوانده است.»

ایشان به گریه افتاد و گفت: «گول این جمعیت را نخور، با خدا بساز. این جمعیت با یک پیش، پیش می‌آیند و با یک کیش می‌روند.»[۵]

---

۱. کیمیای محبت / ۳۳.

۲. کیمیای محبت / ۳۳.

۳. تردید از راوی است.

٤. کیمیای محبت / ۱۹۰.

۵. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۱ / ۸۹.

۹ـ شیخ عبداللّه نجفی (پیاده)

شیخ عبداللّه نجفی: خواب دیدم من را به آسمان‌ها بردند و همین‌طور بالا و بالاتر می‌رفتیم تا اینکه حضرت مولی علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را بر منبر نورانی دیدم که نشسته‌اند. مولی به غلامانشان دستور دادند که: «دستان مرا بشویند.»

آفتابه و لگنی زیبا آوردند و گفتند: «دست‌هایت را جلو بیاور!»

دست‌هایم را شستند و مرا برگرداندند.

یکمرتبه بیدار شدم. چنین تعبیر نمودم که مولی دستم را از دنیا شست.[۱]

۱۰ـ آقا سید هاشم حدّاد

الف: حجت‌الاسلام سید علی حدّاد (نوه آقا سید هاشم حدّاد): یکی از مؤمنان بزرگوار به نزد سید حدّاد آمد و گفت: «سرورم! این مالی که برای شما آورده‌ام سهم خمس شماست.»

آن مال، زیاد بود و آقا آن را با مسرت پذیرفت، سپس آن را به صاحبش برگرداند و گفت: «من آن را از شما پذیرفتم و اکنون به عنوان هدیه به شما برمی‌گردانم. با آن به حج برو.»

صاحبش آن مال را به عنوان هدیه‌ای از ایشان گرفت و این در حالی بود که در آن زمان سید حدّاد هیچ غذایی برای خود و فرزندانش نداشت.[۲،۳]

ب: روزی دوستانش در حالی که اشک از چشمانشان جاری بود به منزلشان رفتند و گفتند: «به ما اجازه بده تا منزل را از اول بسازیم و تا مدت ساخت آن، اجازه بده منزل دیگری برایتان اجاره کنیم.»

---

۱. در کوچه عشق / ۷۱.

۲. دلشده / ۳۶.

۳. اشکال نشود که ایشان شرعا موظف بوده این هدیه را قبول نماید، زیرا تهیه نفقه زن و فرزند بر مرد واجب است و لو به وسیله قبول هدیه و نذورات.

جواب این است که: اولیاء خداوند چون با عالم حقیقت و واقع در ارتباطند، وظیفه خود را بهتر از ما می‌دانند و چه بسا در این شرائط مأمور به همین بوده‌اند، کما اینکه درباره برخی از بزرگان نقل شده که: با وجود مریضی و بیماری، اجازه درمان خود را نداشتند.

ایشان جواب دادند: «اگر به دیدار من آمده‌اید خوش آمدید و اگر برای تعمیر منزل آمده‌اید، من نمی‌پذیرم.»[۱]

ج: سید محمدحسین حدّاد (نوه آقا سید هاشم حداد): یک فردی تعریف می‌کرد که: «با سید هاشم بر سر قبر مرحوم کرخی رفتیم. ایشان دست بر قبر گذاشت که فاتحه بخواند، اما یکدفعه دستش را برداشت.

فرمود: کرخی را دیدم که دو فلس (دو قران قرمز رنگ عراقی) در دست داشت. گفت: سید هاشم! دنیا به اندازه این دو فلس ارزش ندارد و در قبر رفت.»[۲]

۱۱ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی

علّامه حسن‌زاده: در اواسط ماه ذی‌القعده ۱۳۸۹ ه‍ ق، در وقت سحر به حال توجّه نشسته بودم، انتقالی روی آورد و به تعبیری روح از بدن حرکت کرد و اموری مشاهده شده است ولکن این امور تیره و آمیخته با الوان و احوال و تعلّقات و خار و خاشاک عالم ناسوت طبیعت بوده است و انتقال و حرکت روح هم بسیار کند و سنگین بوده است و مدّتش نیز کم بوده است، فهمیدم که مراقبت، کامل و تامّ نیست و به کلّی قطع علاقه از کدورات دنیاوی دست نداده است.[۳]

۱۲ـ آقا محمد بیدآبادی

یکی از عمّال دیوان که در طفولیت با آقا محمد بیدآبادی هم‌درس بود به ایشان گفت: «تو مرد خدایی و من مرد دنیایم.»

آقا محمد دو دست بلند کرده بر مغز او اشاره کرد که: «خاکت بر سر، که تو دنیا نیز نداری. دنیا آن بود که نمرود و شدّاد و فرعون داشتند.»[۴]

---

۱. دلشده / ۱۴۹.

۲. دلشده / ۱۵۴.

۳. انسان در عرف عرفان / ۳۳.

٤. آشنای حق / ۱۶۹.

۱۳ـ امین‌الدین محمد بلیانی

محمود بن عثمان (از مریدان امین‌الدین محمد بلیانی): امین‌الدین محمد بلیانی همه روزه می‌دید که جماعت از دور و نزدیک طعام‌های خوش به خدمت می‌آوردند؛ و شیخ «قَدَّسَ اللّٰهُ سِرَّهُ» از برای خاطر ایشان گفتی: «مرا آرزوی این طعام بود که شما آوردید»، تا ایشان را خوش آمدی، و چون ایشان می‌رفتند، در حال درویشی می‌خواند و آن را به کسی می‌فرستاد که ظنّ ما بدان نبود، و می‌فرمود که: «این جماعت که آمدند آن را از برای خدای به نزد ما آوردند و روا نباشد که ما آن را از برای نفس خود بکار بریم؛ ما نیز از برای خدای به بندگان ایثار می‌کنیم.»[1]

۱۴ـ شیخ عبداللّه بلیانی

شیخ عبداللّه بلیانی را مریدی بود طبّاخ که در بازار آش پختی. هرگاه که شیخ به در دکّان وی رسیدی، کاسه‌ای آش بستدی و همچنان ایستاده بخوردی. روزی کاسه آش در دست داشت که درویشی رسید، خرقه سفید هزار میخی به تکلّف پوشیده، سلام گفت و گفت: «می‌خواهم که مرا به خدای تعالی دلالت کنی و بگویی که: فایده در چیست تا چنان کنم!»

شیخ فرمود که: «شایسته است.» کاسه آش که در دست داشت به وی داد، گفت: «اول این را بستان و بخور!»

درویش آن را بستد و بخورد. چون از طعام فارغ شد، شیخ گفت که: «این دست که به طعام آلوده‌ای هم به این خرقه که پوشیده‌ای پاک کن! و هرگاه که چیزی می‌خوری چنین می‌کن!»

گفت: «ای شیخ! این نتوانم کرد. به چیز دیگر اشارت فرمای!»

شیخ فرمود: «چون اینقدر نتوانی کرد، هر چیز دیگر که ترا بگویم هم نتوانی کرد. برو که تو مرد این کار نیستی!»[2]

۱۵ـ بایزید بسطامی

---

۱. مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العنایة / ۵۲.

۲. نفحات‌الأنس / ۲۹۴.

بایزید بسطامی: بعد از ریاضات چهل‌ساله شبی حجاب برداشتند. زاری کردم تا راهم دهند. خطاب آمد که: «با کوزه‌یی که تو داری و پوستینی، تو را بار نیست.»
کوزه و پوستین بینداختم. ندایی شنیدم که: «ای بایزید! با این مدّعیان بگو که: بایزید بعد از چهل سال مجاهده و ریاضت با کوزه‌یی شکسته و پوستینی پاره‌پاره، تا نینداخت، بار نیافت، شما با چندین علایق که به خود بازبسته‌اید و طریقت را دانه دام هوای نفس ساخته، کلّا و حاشا! که هرگز بار نیابید.»[۱]

۱۶ـ سایر اولیاء

آیت‌الله محمدجواد انصاری همدانی: حضرت عیسی به درگاه خدا مناجات نموده و عرض کرد: «خدایا! یکی از بندگان مقرّب خود را به من نشان ده.»
خداوند خطاب فرمود: «پیرزنی در فلان محل است.»
عیسی نزد او آمده و دید پیرزنی کور و کر و چلاق در گوشه‌ای افتاده. پیرزن عرض کرد: «السّلام علیک یا روح اللّٰه!»
عیسی گفت: «و علیکِ السّلام! چه کسی مرا به تو معرفی نموده و مرا به تو شناسانید؟»
گفت: «همان کسی که مرا به تو معرفی کرده و تو را بدینجا دلالت کرده!»
عیسی گفت: «در چه حالی پیرزن؟»
گفت: «در حالی بس خوش و خرّم! خدا آلات معاصی که چشم و گوش و جوارح باشد را از من گرفته و به من قلبی شاکر و زبانی ذاکر داده و چه از این بهتر است؟»
عیسی گفت: «حاجتی داری؟»
گفت: «دختری دارم که کار مرا می‌کند و از من مراقبت می‌نماید. صبح به این بیابان رفته و تا به حال نیامده است. گردشی کن شاید او را دریافته و بیاوری!»
عیسی در بیابان گردش کرد و دید دختر را شیر پاره کرده است.
او برگشت و با مقدماتی می‌خواست پیرزن را متوجه کند. قبل از آنکه اصل مطلب را بگوید، پیرزن گفت: «از این کلمات ظاهر است که می‌خواهی مرا به مصیبت دخترم دلداری دهی؟»

---

۱. تذکرةالأولیاء، ج ۱ / ۱۵۷.

عیسی گفت: «آری!»

پیرزن فوراً به سجده افتاده و شکر خدا را بجا آورد، سپس سر برداشته و عرض کرد: «یا روح‌اللّٰه! من در دنیا یک علاقه بیشتر نداشتم و آن علاقه بدین دختر بود. الحمدللّه که فعلاً هیچ علاقه ندارم و علاقه من منحصر به خود خدا شده است.»[۱]

۱. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۱۷.

دور بودن اکثر مردم از خداوند و خوبی‌ها

کلام اولیاءالله

۱ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی:

الف: دستگاه الهی برکاتی دارد، مشکلاتی هم دارد، اینکه می‌بینید جامعه دنبال مادیات می‌دود به خاطر این است که آشنای با معنویت و دستگاه الهی نیست، اگر با آن هم آشنا شود، در این راه فعالیت و دویدنش بیش از آن راه مادیات خواهد بود و دیگر توجهی به این هو و جنجال نخواهد داشت.[۱]

ب: افسوس که اکثر مردم تابع هوای نفس و جاهلند. به خاطر تربیت‌های غیرصحیح و گرایش‌های مادی، به دشمنان بشریت می‌گرایند. خداوند در قرآن کریم همواره اکثر مردم را نادان خوانده است.[۲]

ج: در هر صد هزار نفری یک بنده خدا پیدا نمی‌شود و صدها هزار بنده شیطان هستند.[۳]

۲ـ آیت‌اللّه میرزا علی‌اکبر مرندی:

هیچ وقت، قدم از جادّه شرع، کنار مگذار و به ابناءِ زمان، که ابناءِ دنیا هستند نگاه مکن. بسیاری از اینها آخرت را فراموش کرده و تابع شیطان شده‌اند. اینها اسیر شهوات نفسانیه می‌باشند و پس از مرگ، پشیمان خواهند شد.[٤]

۳ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

---

۱. سیری در آفاق / ۱۰۱.

۲. نردبان آسمان / ۲۵۷.

۳. سلوک معنوی / ۱۲۲.

٤. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۱ / ۳۵.

نوع افراد بنی آدم، کال و نارس {و بدون رسیدن به کمالات انسانی} از دنیا می‌روند. میوه کال غیرقابل استفاده است، نه طعم و مزه‌ای دارد و نه خاصیتی و قابل خوردن نیست.[۱]

۴ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: گویا همه آن {علماءِ ربّانی و} بزرگان لا إلی بَدَل[۲] رفتند و امثال خود را بجا نگذاشتند. چه مقامات و کمالاتی داشتند که الآن هم با آنهاست. آیا بر ما لازم نیست راه آنها را برویم؟! چیزی که هست آنها در زمانی بودند که اشخاص و بزرگانی را می‌دیدند که صاحب کرامات و مقامات و نمونه‌های کامل ائمّه اطهار «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» بودند، ولی آنچه آنها داشتند در دست ما نیز هست، و آن قرآن و عترت است، و زمین هیچ زمانی از حجّت خالی نیست، و حجّت در میان ما است.[۳]

ب: درب تعلیم و تعلّم این مطالب {دستورالعمل‌های سلوکی و حرف‌های عرفانی} بسته شده است.[٤]

ج: شهرهای ایران از علماءِ {ربّانی} نورباران بودند، ولی چون قدردان آنها نبودیم، اینطور لا الی بدل از ما گرفته شدند. گویا ما غنی بودیم و خود را نیازمند و محتاج به آنان نمی‌دیدیم![۵]

د: اوقاتی که ما در نجف تحصیل می‌کردیم افراد برجسته و صاحبان مقامات عالیه بسیار زیاد بودند، به گونه‌ای که از بعضی آنها هر روز کرامتی دیده می‌شد و ما خیال می‌کردیم همیشه بدین منوال خواهد بود و گمان نمی‌کردیم که مانند این روز هم داریم که صاحبان کرامات کثیره اینقدر کم خواهند شد که به ندرت یکی پیدا می‌شود.[٦]

ه: ما در آن طریقه مستقیمی که سلف صالح ما بودند، نیستیم! نمی‌دانم چرا اینطور شد؟! آقای قاضی به نقل از استادشان می‌فرمودند: «زمانی در حرم حضرت علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۳۷۰.

۲. بدون جایگزین.

۳. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۱۶۸.

٤. رسائل عرفانی / ۱۵۵.

۵. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۰۴.

٦. نکته‌های ناب / ۱۱۹.

هفتاد نفر بودند که در قنوت نماز شبشان دعای أبوحمزه ثمالی می‌خواندند و علّامه قاضی خود می‌فرمود: ما هم که سه، چهار نفر بیشتر از این افراد نداریم.»
ما هم که در زمان خودمان دیگر از این افراد ندیدیم و حالا می‌بینید که اوضاع چگونه است.[۱]

۵ـ آیت‌الله سیّد عبدالکریم کشمیری:
الف: مرحوم آیت‌الحقّ آقا سیّد عبدالهادی شیرازی می‌فرمودند: «در زمان طلبگی ما هجده مدّرس اخلاق در نجف اشرف وجود داشت» الآن هیچ‌کس نیست، این درد حوزه علمیه است.[۲]
ب: در زمان آخوند ملّا حسینقلی همدانی هفتاد مجتهد عارف پای درس اخلاق [وعظ] می‌نشستند و الآن کسی نیست.[۳]

۶ـ أبوحامد محمد غزالی:
أبو درداء گوید: «مردمان، برگ بی‌خار بودند، ولی امروزه خار بی‌برگ هستند.»
و چون حکم روزگار او که در آخر قرن اول هجری می‌زیسته، چنین باشد پس سزاوار نیست که تردیدی به خود راه دهیم که قرون اخیر بدتر است.[٤]

۷ـ علّامه حسن حسن‌زاده آملی:
الف: الهی! روی زمینت حیوان‌ستان شد، حسن را به آسمان انسان‌ستانت انس ده.[۵]
ب: وسعت وجودی و حیطه اقتدار ارواح عامّی بسیار اندک است و چندان ضعفشان قدرت و قوّت دارد که شکار هوای نفس می‌گردند.[٦]
ج: به بهلول گفتند: «مجانین شهر را می‌دانی چندند؟»

---

۱. فریادگر توحید / ۱۵۲.
۲. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۵۰.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۶ / ۱۵۰.
٤. راه روشن (ترجمه المحجة البیضاء)، ج ۴ / ۳۳.
۵. الهی‌نامه (علامه حسن‌زاده) / ۶۷.
٦. هزار و یک کلمه، ج ۵ / ۳۴۵.

گفت: «شمردن آن مشکل است، از عقلاء بپرس تا بگویم.»[۱]

۸ـ صدرالدین شیرازی (ملّا صدرا):

ای عزیز! مردمان را درین زمان از علم توحید و علم الهی خبری نیست، و من بنده در تمام عمر کسی ندیدم که از وی بوئی ازین علم آید، و از علم دوم نیز که علم آفاق و علم انفس است چندان بضاعتی با دانشمندان این زمان حاصل نیست تا چه رسد به دیگران. و اکثر مردمان به غیر از محسوسات به چیزی اعتقاد ندارند، «يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ هُمْ عَنِ الاٰخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ»[۲]، و از آیات الهی و ملکوت آسمان‌ها و زمین‌ها غافلند و از تدبر و تأمل در آن اعراض نموده‌اند، «وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهٰا وَ هُمْ عَنْهٰا مُعْرِضُونَ.»[۳،۴]

۹ـ ابراهیم بن ادهم:

بیست سال است که به دنبال برادری می‌گردم که اگر خشمگین شد جز حق درباره من نگوید، اما هنوز او را نیافته‌ام.[۵]

۱۰ـ سهل بن عبداللّه تستری:

زندگی چهار نوع است: زندگی فرشتگان در طاعت خداوندست. زندگی انبیاء در علم و انتظار وحی بودن است. زندگی صدّیقین در اقتداء به انبیاء است و زندگی سایر مردم در خوردن و نوشیدن است مثل چهارپایان.[۶]

---

۱. هزار و یک نکته / ۶۶۸.

۲. از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند، و حال آنکه از آخرت غافلند. (سوره روم / ۷.)

۳. و چه بسیار نشانه‌ها در آسمان‌ها و زمین است که بر آنها می‌گذرند در حالی که از آنها روی برمی‌گردانند. (سوره یوسف / ۱۰۵.)

٤. رساله سه اصل / ۱۰۶.

۵. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۲۰۲.

٦. الکواکب الدریة، ج ۱ / ۶۳۸.

۱۱ـ زهیر بن نعیم بابی:
پنجاه سال با مردم مجالست کردم، احدی را ندیدم مگر اینکه پیرو هوای نفسش بود، حتی برخی از آنان وقتی اشتباهی می‌کردند، دوست داشتند همه مردم آن خطا را مرتکب شوند.[۱]

۱۲ـ سنایی غزنوی:
خلق تا در جهانِ اسبابند همه در کشتی‌اند و در خوابند[۲]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ شیخ جعفر شوشتری
شیخ جعفر شوشتری در آخرین سال حیات که به قصد زیارت حضرت رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» حرکت کرد، قبل از ماه صیام به تهران رسید و دعوت مردم آن شهر را برای اقامت در ماه مبارک رمضان و اقامه مجلس وعظ و تبلیغ، اجابت کرد. از اول ماه به مردم گوش زد نمود که: «فلان روز حرفی با شما دارم» و چون مردم در آن روز برای شنیدن آن حرف اجتماع کردند، گفت: «مردم! همه انبیاء و اولیاء «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» شما را دعوت به خداپرستی و مشرک نشدن نموده‌اند، اما من شما را به شرک دعوت می‌کنم، می‌گویم: خدا را هم در کارهایتان شریک قرار دهید!»[۳]

۲ـ شیخ عبداللّه نجفی (پیاده)
شیخ عبداللّه نجفی: در خواب به زیارت حضرت علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» رفتم. دیدم مردم جایی دیگر زیارت می‌کنند و ضریح در جای دیگر است. هرچه به مردم می‌گفتم: حضرت اینجا تشریف دارند، ضریح مطهر اینجاست، اعتنایی نمی‌کردند.
شیخ عبداللّه این خواب را چنین تعبیر می‌کرد که مردم در مسیر باطل سیر می‌کنند.[٤]

---

۱. الکواکب الدریة، ج ۲ / ۹۷.
۲. حدیقةالحقیقة / ۱۲۰.
۳. پاسداران حریم عشق، ج ۴ / ۳۴.
٤. در کوچه عشق / ۹۲.

۳ـ آیت‌اللّه سید رضا بهاءالدینی

حجت‌الاسلام حسین حیدری کاشانی: یکی از نزدیکان آقا می‌گفت: «روزی در خدمت آقا از شهر خارج شدیم. در مسیر که می‌رفتیم روز تعطیل شلوغی بود و ایام تفریح و گردش و رفتن به صحرا. عده زیادی به دشت و بیابان ریخته بودند. خدمت آقا عرض کردم: ببینید چقدر آدم! آقا نگاهی کردند و فرمودند: ما که آدم زیادی نمی‌بینیم.»[1]

۴ـ کربلایی احمد تهرانی

شخصی در خدمت ایشان نشسته بود و در میان صحبت‌ها گفت: آقا! به گمانم اذان می گویند. کل احمد آقا در جواب فرمودند: «هرگاه از آن (حضرت حق) چیزی گفتند، سلام مرا به آنها برسان. فعلاً همه خلق از این می‌گویند» و انگشت شصت و سبابه‌شان را به علامت شمارش پول و اسکناس به هم می‌مالیدند.[2]

۵ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

آیت‌اللّه محمدعلی گرامی: زمانی با اصرار از ایشان تقاضا کردم که خوب بود شما این کرامت‌هایی را که از علماءِ نجف دیده‌اید ضبط می‌کردید. غربی‌ها این کار را کرده‌اند، بزرگان خود را به رخ می‌کشند: تحت عنوان روانشناسی مثل کتاب «اعتماد به نفس» نوشته سموئیل سایلز.

فرمودند: «آخر ما فکر نمی‌کردیم اینگونه قَحْطُ‌الرّجال شود. ما آنجا هر روز کرامت می‌دیدیم.»[3]

۶ـ ذوالنون مصری

ذوالنون مصری: در حال حج بودم که ناگهان شنیدم جوانی می‌گوید: «خداوندا! بندگانت جمع شده‌اند و تو داناتر از منی، پس با آنان چه می‌کنی؟»

---

۱. سیری در آفاق / ۳۴۲.

۲. رند عالم سوز / ۲۷۳.

۳. بهجت عارفان در حدیث دیگران / ۸۴.

پس صدایی شنیدم که می‌گفت: «حزب من زیادند و جویندگانم کم.»[۱]

۷ـ جنید بغدادی

جنید بغدادی: در بازار ابلیس را برهنه و عریان دیدم که تکه‌ای نان را می‌خورد. به او گفتم: از مردم حیاء نمی‌کنی؟

گفت: «ای اباالقاسم {جنید!} آیا کسی بر روی زمین مانده که حیاء کند؟ آنان که حیاء می‌کردند زیر خاک رفته‌اند. خاک آنها را خورده است.»[۲]

۸ـ سایر اولیاء

آیت‌اللّٰه سید موسی زرآبادی: من در تهران مشغول درس بودم. روزها مردی کنار راه بساط می‌انداخت و کسب می‌کرد در حالی که هیچ سر و صدایی نداشت. من رفته‌رفته با او رفیق شدم. یک وقت به من گفت: «فلانی! من مردم را نوعاً به صورت آدمی نمی‌بینم، حتی برخی از افراد که به صورت آدم می‌باشند پاهایشان شبیه پای شتر است.»

من از او خواستم که اگر ممکن است من هم بتوانم این واقعیت‌ها را ببینم.

وی گفت: «تو طاقت نداری.»

من اصرار کردم.

به اشاره او این حال برای من نیز حاصل شد به طوری که غالب مردم را به صورت آدم نمی‌دیدم.

مدّتی بدین منوال گذشت دیدم طاقت ندارم، روزی از او خواستم مرا به حالت قبلی برگرداند، که به توسط او به حالت عادی برگشتم.[۳]

---

۱. حالة أهل‌الحقیقة مع اللّه تعالی / ۹۱.

۲. الإمام الجنید سیدالطائفتین / ۲۲۳.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۱۸۰.

رفیق راه

کلام اولیاءاللّه

۱ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:

الف: رفقا در لیالی قدر برای عبادت و مناجات و راز و نیاز به درگاه حضرت قاضی‌الحاجات دور هم جمع شوند و به عبادت مشغول گردند تا اگر عدّه‌ای از اینها خسته شده و دست از عبادت کشیدند، از نور صلاة و قرائت قرآن و دعای دیگر رفقا به آنان برسد و نیز وقتی اینها خسته شدند و به استراحت پرداختند، از نور و ثواب دیگران که به عبادت مشغولند متمتّع شوند و به برکت این اجتماع همگی در همه شب استفاده برند...

در راه خدا کشکول‌ها یکی است، همه هرچه کسب کرده و بدست می‌آورند در یک کشکول ریخته و با هم استفاده می‌کنند. هریک از رفقاءِ سلوکی که چیزی تحصیل کند اثرش به دیگران نیز می‌رسد...

رفقاءِ سالکِ در راه خدا مثل چند اسب یک درشکه هستند، وقتی اسب‌ها هم جهت و هم‌مسیر باشند سیر همه سرعت پیدا می‌کند، گرچه ممکن است یکی از دیگران ضعیف‌تر نیز باشد.[1]

ب: صفا و صمیمیت در تاریخ بعضی از طرّاران و راهزنان نیز دیده می‌شود که مالی را که از قافله زده و به یغما می‌بردند را به نسبت مساوی با یکدیگر تقسیم کرده و خودبینی نداشتند و به خاطر این صفات خوبی که در آنان بود، نهایةً توفیق توبه یافته و از اهل هدایت و صلاح می‌شدند.

رفقاءِ طریق نیز در کسب فیوضات معنوی و معارف چنین می‌باشند، ما هرچه کسب کنیم بین دوستان تقسیم می‌کنیم و هرکس بهره و نصیبی داشته باشد، به دیگران نیز می‌رسد. وقتی قلب‌ها یکی شد، هرچه در یکی از قلب‌ها ریخته شد، در قلب‌های دیگری نیز ریخته می‌شود.[2]

ج: معاشرت با خوبان، با اولیاء خدا، با هرکسی که درد خدا دارد، فکر خدا دارد، یک اللّه از روی اخلاص می‌گوید، خوب و لازم است؛ یعنی آدم را تقویت می‌کند، نیرو می‌دهد؛ و سالک

---

۱. نور مجرد، ج ۱ / ۲۷۵.

۲. نور مجرد، ج ۱ / ۶۲۷.

احتیاج به رفیقی دارد، سالک نمی‌تواند به تنهایی سلوک کند، حتماً بایستی یک همدمی در اوقات خستگی داشته باشد که با همدیگر ملاقات کنند، با همدیگر قرآن بخوانند، یا شعرها را با همدیگر معنا کنند، یا نهج‌البلاغه را با هم معنا کنند، یا از خدا بگویند، یا از احوالات عرفاء و بزرگان و اهل یقین و صدّیقین برایش تعریف کند؛ او برای این تعریف می‌کند، این برای او تعریف می‌کند؛ این نشاط می‌آورد.

و امّا اگر سالک رفیق نداشته باشد، خسته می‌شود؛ مثل اینکه انسان می‌خواهد یک بیابانی را طی کند، درست است، بیابان هم طی می‌شود، اما اگر انسان با یک رفیق همدل صحبت کند، این بیابان طولانی به آسانی طی می‌شود، به خوشی طی می‌شود، اما اگر انسان تنها طی کند، خسته می‌شود، کسل می‌شود، طی می‌شود، ولی با خستگی طی می‌شود.[۱]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی:

(خطاب به یکی از شاگردانشان که همراه و رفیقی سلوکی در محل زندگی خود نداشته است):

حال که رفیق و همسفر نیست، لازم است کتاب یا کتاب‌ها... داشته باشید.[۲]

۳ـ محمد اسیری لاهیجی:

بی‌رفیقی هرکه شد در راه عشق　　　عمر بگذشت و نشد آگاه عشق[۳]

سرگذشت اولیاءاللّه

آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

آیت‌اللّه یعقوبی: در سامرّاء بسیار غریب بودم و با هیچ‌کس نمی‌توانستم انس بگیرم و از این جهت خیلی ناراحت بودم. یک روز به حرم عسکریین «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» رفتم و در آنجا از خدای متعال درخواست کردم که یک کمک روحی و یا یک رفیق و برادر روحانی نصیبم گرداند.

---

۱. آیین رستگاری / ۱۴۴.

۲. مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، ج ۱ / ۳۹۲.

۳. أسرارالشهود / ۱۷.

همان روز وقتی به منزل رفتم آقای سید اسماعیل مرعشی به آنجا آمده بود. وی که از اقوام خانواده ما بود و به حقیر نیز علاقه داشت گفت: «آسید حسین! امروز ناهار یک مهمان داریم که باب کار شماست، شما هم بیایید.»

پرسیدم: کیست؟

گفت: «بعد که آمدید معلوم می‌شود.»

دعوتش را پذیرفتم؛ و وقتی به منزل ایشان رفتم مهمانش که پیرمردی منور و باوقار بود مرا جذب کرد و دریافتم که او یک روحانی عادی نیست.

پس از صرف ناهار فرمود: «می‌خواهم برای آقایم حضرت أباعبداللّه الحسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» روضه بخوانم.» آنگاه با لسانی ساده گفت: «آقایان و برادران! چند دقیقه دل‌هایتان را به من بدهید. من با دل‌هایتان کار دارم.» و همینکه گفت: «صلی اللّه علیک یا أباعبداللّه» گریه شروع شد و روضه‌ای بسیار بااخلاص خواند.

ایشان آیت‌اللّه آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی «أَعْلَى‌اللَّهُ‌مَقَامَهُ‌الشَّرِيفَ» بودند که خدای متعال ملاقاتشان را به برکت مرقد شریف عسکریین «عَلَيْهِمَا‌السَّلَامُ» نصیب حقیر فرمود.

با اینکه سابقه آشنایی نداشتیم، پس از روضه به من فرمودند: «برویم با هم قدم بزنیم.»

در آن ایام ملتزم بودم که عصرهای جمعه سوره قدر را صد مرتبه بخوانم و وقتی می‌خواندم آثار عجیبی از آن می‌دیدم. در حدیث نیز وارد شده: «خداوند در روز جمعه هزار نسیم رحمت دارد که به هر بنده، آنچه از آن رحمت را که بخواهد عطا می‌کند؛ و کسی که عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر را بخواند حق تعالی آن رحمت‌ها را مضاعف کرده و به او عطا می‌فرماید.»

حقیر به این مطلب چنان یقین پیدا کرده بودم که هر وقت موفق به خواندن آن می‌شدم منتظر رحمتی خاص بودم و معمولاً هرچند تا آخر شب عنایتی نصیبم می‌شد.

آن روز هم جمعه بود. در بین راه مطالبی بین ما رد و بدل شد. بنده که از ایشان خوشم آمده بود خواستم تحفه‌ای به ایشان بدهم، لذا عرض کردم: شما عصرهای جمعه صد مرتبه سوره قدر را بخوانید و ببینید چه می‌بینید.

ایشان هم نگاهی به من کرد و فرمود: «شما هم وقت خواب صد مرتبه سوره توحید را بخوانید و ببینید چه می‌بینید.»...

در خلال این صحبت‌ها آشنایی بیشتری پیدا کردیم. خدمت ایشان عرض کردم: من مدتی است که یک ناراحتی دارم.
پرسید: «ناراحتی شما چیست؟»
عرض کردم: گرفتار حدیث نفس شده‌ام. دائماً گویا کسی با من حرف می‌زند و این وضع موجب اذیت و مانع روحی من شده، به طوری که دیگر حضور قلبی برایم نمانده است.
ایشان ذکر شریفی را به حقیر تعلیم کرده و فرمود: «چنانچه آن را بگویید ناراحتی شما برطرف می‌شود.»
بنده در آن موقع حالم طوری بود که هیچ ذکری را جز از طریق ائمه معصومین «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» قبول نمی‌کردم مگر اینکه خود آن بزرگواران به نحوی مرا به شخص دیگری ارجاع دهند.
جناب حاج میرزا علی آقا شیرازی «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» که این معنا را در من حس کرد بلافاصله فرمود: «این ذکر از من نیست، از حضرت سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» است.»
متأسفانه باز هم متوجه نشدم که ذکر مورد نظر ایشان حواله آن حضرت است، لذا باطناً آن ذکر شریف را از ایشان نگرفتم.
آنگاه عرض کردم: آقا! چرا من با کسی انس نمی‌گیرم؟
فرمود: «به خاطر اینکه انس سنخیت می‌خواهد.»
حال من در آن وقت اینطور بود که همه مردم را از خود بهتر و خود را از هرکس بدتر می‌دیدم؛ و به همین جهت پیوسته خود را ملامت می‌کردم؛ و گاهی که در کوچه و خیابان کسی به من سلام می‌کرد چنان متأثر می‌شدم که گریه کرده و می‌گفتم: اگر اینها می‌دانستند من چقدر بد هستم هرگز به من سلام نمی‌کردند.
از اینرو فرمایش آن روحانی بزرگوار را مؤید حال خود گرفته، عرض کردم: معلوم می‌شود من خیلی بد هستم و کسی به بدی من نیست تا با او سنخیت داشته، انس بگیرم.
ایشان که گویا درصدد تشویق حقیر بود نگاهی به من کرد و فرمود: «نه، نمی‌یابی که انس نمی‌گیری.»
پرسیدم: چه چیز را نمی‌یابم؟

فرمود: «مؤمن را. الْمُؤْمِنُ أَعَزُّ مِنَ الْكِبْرِيتِ الْأَحْمَر»[۱]
ناگفته نماند آن حالت حدیث نفس که شبیه نوعی بیماری مالیخولیا بود در مدتی که در سامرّاء بودم باقی بود تا اینکه یک روز در کربلا در حرم مطهر حضرت أباعبداللّه «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» عرض کردم: آقا جان! شما می‌بینید که من بیمارم و روحم ناراحت است، پس چرا نجاتم نمی‌دهید؟
همان شب در عالم رؤیا دیدم که در نیمروز (روستای ییلاقی مرحوم پدرم) در قلعه‌ای هستم و آن قلعه که متعلق به من است تاریک می‌باشد و بنده درصدد روشن کردن چراغی هستم، لکن هرچه کبریت می‌زنم روشن نمی‌شود. در این هنگام، همان حالت وسوسه نفس پیدا شد و متوجه شدم همین حالت است که مانع روشن شدن کبریت می‌شود، لذا شروع به گفتن اذکار و اوراد کردم، امّا به هر ذکر و وردی مشغول شدم تأثیری نبخشید. ناگهان ذکر شریفی را که آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَيْهِ» به من تعلیم کرده بود به یاد آوردم؛ و آن ذکر این بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَا مَلْجَأَ وَ لَا مَنْجَا مِنْکَ إِلَّا إِلَيْکَ».
همینکه مشغول آن ذکر شدم چراغ روشن شد و تمام قلعه منور گردید و آن حالت وسوسه به کلی برطرف شد و از خواب بیدار شدم.
بلافاصله گویا از طرف آقا امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به قلبم الهام شد که ما در همان زمان داروی درد تو را دادیم، خودت عمل نکردی و حال از ما گله می‌کنی![۲]

---

۱. کافی (اسلامیه)، ج ۲ / ۲۴۲. (مؤمن کمیاب‌تر از کبریت احمر است.)
۲. سفینة‌الصادقین / ۳۳۵.

سالک و اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ»

کلام اولیاءالله

۱ـ شیخ محمد شاذلی:

اگر رسیدن بدون رنج را می‌خواهی، باید به اهل حسب[۱] تمسّک کنی.[۲]

۲ـ میرزا علی آقا قاضی:

الف: توسل به سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» جهت فتح باب سالکین و کشف حجب، تاثیری عجیب دارد.[۳]

ب: (خطاب به شاگردشان آقا سید هاشم حدّاد): درست است که شما شاگرد من و زیر نظر من هستی، ولی هرچه می‌خواهی باید از امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بگیری و این نه به آن معناست که اگر بروی درِ حضرت علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را بزنی در باز نمی‌شود... امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» راهنما و دلیل بر ذات خداست، انسان را مستقیم به ذات خدا می‌رساند.»[٤]

ج: آنچه را می‌خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در را به رویم گشود.[٥]

د: وصول به توحید فقط از ولایت است و ولایت و توحید یک حقیقت است؛ بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنّت بوده‌اند یا تقیه می‌کرده‌اند و در باطن شیعی بوده‌اند و یا به کمال نرسیده‌اند.[٦]

ه: محال است که انسانی به جز از راه سیّدالشهدا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به مقام توحید برسد.[۷]

---

۱. آیت‌الله علی سعادت‌پرور پهلوانی: کسانی که صاحب مقامند نزد خداوند مانند ائمه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ».

۲. پاسداران حریم عشق، ج ۸ / ۹۸.

۳. دلشده / ۲۶۱.

٤. دلشده / ۲۵۰.

٥. عطش / ۲۶.

٦. مطلع انوار، ج ۲ / ۵۷.

۷. ز مهر افروخته / ۲۴.

۳ـ ملّا قلی جولا:
ما راهی جز ولایت نداریم.[۱]

۴ـ علّامه سید محمدحسین تهرانی:
الف: زیارت قبور ائمّه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» حکم دخول در آب کرّ دارد که زائر را پاک و از هر آلودگی منزّه می‌سازد.[۲]
ب: روضه هفتگی بسیار برکت دارد و انسان اگر بتواند نباید از آن محروم شود. سیره بسیاری از سلف صالح بر برگزاری این روضه‌ها بوده و در نجف هم مرسوم بود که برخی از بزرگان شب جمعه روضه‌ای داشتند و اطعام مختصری می‌نمودند.[۳]
ج: حقّ در خارج یکی است، زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق و وجود است و معلوم است که حقیقت وجود و موجود، لایتغیر و لایتبدّل است و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیراصیل و غیرمتحقّق و معدوم می‌باشد.
تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به سوی خدا و حقیقة‌الحقائق و أصل‌الوجود و علّة‌العلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیرمسلمان؛ از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کنفُسیوس و مسلمان هم چه شیعه و یا غیرشیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:
اوّل: آنان که در نیتشان پاک نیستند و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرّب را نمی‌پیمایند؛ بلکه به جهت دواعی {و انگیزه‌های} نفسانیه وارد در سلوک می‌شوند.
این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند و در طی راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا إخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند و بالأخره هرکدام برحسب خودش در همین مراحل مختلفه دفن می‌باشند.

---

۱. حدیث دلتنگی / ۸۳.
۲. معادشناسی، ج ۳ / ۲۲۷.
۳. نور مجرد، ج ۲ / ۴۶۳.

دوّم: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است و غرض دیگری را با این نیت مشوب نمی‌سازند. در این صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم‌الانبیاء و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سیدالاوصیاء أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِمَاأَفْضَلُ‌صَلَوَاتِ‌اللّه‌ومَلَائِکَتِهِ‌الْمُقَرَّبِینَ» باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند، زیرا که یک راه بیشتر نیست و بقیه طرق، منفی و مطرود هستند.

و اگر مسلمان یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود زیرا که برحسب فرض غِلّ و غِشّی ندارند و درباره اسلام و تشیع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ وگرنه جزو گروه اوّل محسوب می‌شوند که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید و از راه همان ولایت تکوینیه که خودشان هم مطّلع نیستند، از مراتب و درجات عبور داده و بالأخره وارد حرم الهی و حریم کبریایی گشته و فناء در ذات حقّ را پیدا می‌نمایند؛ و چون دانستیم که: حقّ، واحد است و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است، این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طی طریق و یا در نهایت آن به حقیقت توحید و اسلام و تشیع می‌رسند و درمی‌یابند، زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است و اسلام بدون تشیع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد.

اینانند که با نور کشف و شهود درمی‌یابند که: ولایت متن نبوّت است و نبوّت و ولایت راه و طریق توحید است، فلهذا اگر هزار قَسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که: علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» خلیفه رسول خدا «صَلَّی‌اللّه‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» نبود و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معین نکرد و وصی‌ای را قرارنداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون در برابر خود، خدا را و جمیع حقائق را بالشُّهود و العَیان[1] نه بالْخَبَر و السَّماع[2] ادراک می‌کنند.

کسی که خدا را یافت، همه چیز را یافته است، در این صورت آیا متصوّر است که به توحید برسد و نبوّت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقولی نیست.

بنابراین، جمیع عرفای غیراسلام و یا عرفای مسلمان غیرشیعه که نامشان در تواریخ مسطور است:

---

۱. دیدن.

۲. شنیدن.

یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند و غایةالامر به واسطه عدم مساعدت محیط ـ به واسطه حکومت‌ها و قضات جائره و عوامّ‌النّاس... که چه بسیار از بزرگان از عرفاء را به واسطه عدم کتمان سرّ و ابراز امور پنهانی به قتل و غارت و نهب[1] و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند ـ از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند، زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است، راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمه سگان درنده و گرگان آدمی‌خوار قراربدهد.

و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادّعای عرفان و وصول را دارند و با کشف امری، خود را فرعون کرده و مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محیی‌الدین عربی و ابن فارض و ملّا محمد بلخی صاحب «مثنوی» و عطّار و أمثالهم که در تراجم و احوال، حالشان ثبت و ضبط است بدون شک در ابتدای امر خود سنّی مذهب بوده‌اند، زیرا در حکومت سنّی مذهب و شهر سنّی‌نشین و خاندان سنّی‌آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤذّن تا برسد به بقّال و عطّار و خاکروبه‌برِ سنّی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنّی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملوّ از کتب عامّه بوده و حتّی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است، ولی چون روز به روز در راه سیر و تعالی قدم زدند و با دیده انصاف و قلب پاک به جهان شریعت نگریستند، کم‌کم بالشُّهود و الوجدان حقائق را دریافتند و پرده تعصّب و حمیّت جاهلی را دریدند و از مخلِصین موحّدین و از فدویین شیعیان در محبّت به أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» شدند.

غایةالامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم در بسیاری از کشورهای سنّی‌نشین مطلب از این قرارست.

امروز هم در هر گوشه از مدینه؛ خانه رسول‌اللّه «صَلَّی‌اللّه‌عَلَيْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» و بیت فاطمه «سَلَامُ‌اللّه‌عَلَيْهَا» و محلّ گسترش جهاد و علوم أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» اگر کسی در اذان خود و یا غیراذان علناً بگوید: «أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيّاً أميرالمؤمنين وَ وَلِيُّ اللّه» خونش را می‌ریزند.[2]

---

۱. غارت.

۲. روح مجرد / ۳۴۸.

د: اولیاء خدا و افرادی که به مقام کمال انسانی رسیده‌اند در هر زمان ممکن است متعدّد باشند و هر یک از آنان قابل دستگیری و هدایت و ارشاد سالکین، لیکن امام و خلیفه رسول خدا که دارای ولایت کبری و حافظ شریعت و طریقت و مهیمن[۱] بر جمیع عوالم و محیط بر جزئیات و کلیات است، در هر زمان بیش از یکی نیست، و تمام اولیاء در تحت لوای اویند و در تحت شریعت و طریقت او، و برای سالک ضروری است که پیوسته متوجه او باشد و این همان معنای مرافقت است {که سالک باید نسبت به امام «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» داشته باشد}... زیرا مرافقت از رفاقت و رفیق مشتقّ است و مسلّما مرافقت بدنی شرط نیست، بلکه مرافقت روحی لازم است و این مبتنی است بر آنکه همانطور که روح ولیّ بر سالک سیطره دارد، سالک نیز پیوسته متوجه او بوده تا مرافقت صادق شود. و عمده سیر و حرکت سالک به واسطه این مرافقت با امام صورت می‌گیرد، که از او تعبیر به استاد خاصّ می‌شود، و در زمان غیبت کبری منحصراً اختصاص دارد به وجود حضرت امام زمان حجّةاللّه البالغة محمّد بن الحسن العسکری «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَی فَرَجَهُ الشَّرِیفَ».

و اما سائر اولیاء که دستگیری می‌کنند، اوّلا به تبعیت از استاد خاصّ {یعنی معصوم «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»} می‌باشد.

و ثانیاً لزوم دستگیری آنان در ظرف عدم تمکن از استاد خاصّ است و اما در زمان تمکن دستگیری آنان ضروری نیست، گرچه آن نیز ممکن است و اشکالی ندارد.

و مرافقت سالک با استاد عامّ {یعنی غیر معصوم} نیز لازم است، زیراکه نفحات[۲] رحمانیه از جانب ربّ‌العزّة توسط حجاب اقرب که همان استاد خاص است به توسط قلب استاد عامّ به سالک می‌رسد.

بنابراین سالک نباید از افاضات قلبیه استاد عامّ غافل بماند که از استفاضه معنویات او محروم خواهد ماند.

امّا اولیائی که بدون واسطه امام و استاد خاصّ به مقامی رسیده‌اند چون در طریق از شریعت امام تبعیت نکرده‌اند، لذا در صورت فرض قصور و عدم انکار از مستضعفین بوده و آیه «و أمرهم

---

۱. حاکم.

۲. بوهای خوش.

إلی اللّه؛ کارشان فقط با خداست.» شامل حال آنان خواهد بود. در این حال اگر عنایت الهیه دستگیر آنان شود و مقام ولایت حقّه امام از باطن بر آنها طلوع کند، بدون شک مستبصر شده و در تحت لوای او تشریعاً[1] نیز در خواهند آمد، گرچه به جهت عدم امکان اظهار و فقدان مساعدت محیط، ناچار از تقیه و توریه باشند. و اگر از باطن بر ولایت امام واقف نگردند در همانجا متوقف شده و وصول به مقام معرفت الهیه برای آنان مسدود می‌گردد، گرچه به ظاهر ادّعای وصول و معرفت کنند.

و در صورت جحود و انکار، طی طریق و وصول به مقام کمال برای آنان ممتنع است، زیراکه راه براساس خلوص است و با جحود و انکار منافی است.[2]

ه: وصول به مقام توحید و سیر صحیح إلی اللّه و عرفان ذات أحدیت ـ عزّ اسمه ـ بدون ولایت إمامان شیعه و خلفای راشدین از أولاد علی بن أبی‌طالب و بتول عذرآء «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» محال است؛ این امر درباره ابن فارض مشهود و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی‌قدر همچون محیی‌الدّین عربی و ملّا محمّد رومی و فریدالدّین عطّار نیشابوری و أمثالهم، به ثبوت و تحقّق پیوسته است.[3]

۵ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی:

الف: (به نقل از اساتیدشان) «هیچ‌کس به هیچ مرتبه‌ای از معنویت نرسید و گشایش و فتح بابی نکرد مگر در حرم مطهر امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» و یا در توسل به آن حضرت.[4]

ب: اسلام، جهالت انسان را در صورتی که ناشی از عجز و ناتوانی بوده، مستند به تقصیر نباشد، به عنوان عذر می‌پذیرد و اشخاصی را که حق برای آنها به واسطه یک عامل اضطراری مجهول بماند، به هلاکت ابدی محکوم نمی‌کند و آنها را از رحمت بی‌پایان خدای مهربان، مأیوس نمی‌سازد.

---

۱. یعنی شیعه می‌گردند.
۲. رساله سیر و سلوک / ۱۶۶.
۳. مطلع انوار، ج ۲ / ۶۰.
٤. جرعه‌های جان‌بخش / ۲۶۳.

چه بسا اشخاصی که بخشی از معارف حقّه {مثل اعتقاد به ولایت ائمه «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ»} برای آنان مجهول بوده، به واسطه داشتن روحیّه تبعیّت از حق و تسلیم و فروتنی در برابر واقعیّات، خدای متعال از آنها دستگیری فرموده، به راه راست هدایتشان کرده است و بالاخره در صف ارباب کمال قرارگرفته و به احراز سعادت واقعی و ابدی مفتخر شده‌اند.

خدای متعال در کلام خود می‌فرماید: «آنان که در خصوص ما مجاهدت نمایند، البتّه آنها را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و البتّه خداوند با نیکوکاران است»[۱] و پیغمبر اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» در کلام معجزه‌آسای خود می‌فرماید: «هرکس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند علم آنچه را که نمی‌داند، به وی روزی می‌دهد»[۲،۳]

۶ـ میرزا جواد آقا ملکی تبریزی:

سالک می‌تواند با یک ساعت توسل به همراه خوش‌زبانی به سعادتی برسد که با عبادت یک سال نتوان به آن رسید.[٤]

۷ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری:

طبیعی است که دل هر مؤمنی نسبت به یکی از ذوات مقدس حضرات معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» کشش و گرایش بیشتری دارد، و کوتاه‌ترین راه برای او، برقراری ارتباط و عرض نیاز و توسل به همان وجود مقدس است.[٥]

۸ـ آقا سید هاشم حدّاد:

---

۱. [سوره عنکبوت / ۶۹.]

۲. [بحارالانوار، ج ۲ / ۳۰.]

۳. شیعه (مصاحبات علامه طباطبایی با هانری کربن) / ۲۵۶.

٤. المراقبات / ۲۶۵.

٥. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۳۹۵.

الف: همه از خدا و ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» چیزی می‌خواهند و کسی نیست که به آنها بگوید، از ما رذائل و صفات بد را بگیرید که پاک شویم.[۱]

ب: در همه حرم‌های مشرّفه، مردم را می‌بینم که خود را به ضریح می‌چسبانند و با التجاء و گریه و دعا می‌گویند: «وَصْله‌ای بر وصله‌های لباس پاره ما اضافه کن تا سنگین‌تر شود.» کسی نمی‌گوید: «این وصله را از من بگیر تا سبک‌تر شده و لباسم ساده‌تر و لطیف‌تر گردد!»

حاجات مردم غالباً راجع به امور مادّی است ـ گرچه مشروع باشد ـ مثل ادا شدن قرض، بدست آمدن سرمایه کسب، خریدن منزل، ازدواج دختر جوان، شفای مریض، میهمانی دادن در ماه رمضان و امثالها، و اینها در صورتی خوب است که موجب قرب و تجرّد انسان گردد، نه آنکه بر شخصیت و أنانیت وی افزوده و هستی او را تقویت نماید؛ زیرا این تقویتِ هستی، موجب سنگینی نفس و بُعد از راه خدا می‌شود؛ در حالی که اینها باید موجب قرب و سبکی و انبساط نفس گردد.[۲]

۹ـ حاج اسماعیل دولابی:

الف: وقتی به حرم ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» مشرف می‌شوید، زود داخل نشوید. دم در توقّف کنید و اذن دخول بخوانید تا رغبت‌تان طلوع کند و قطره اشکی بر چشمتان بنشیند. اوّل دل را جلو بفرستید. اشک نشانه این است که اجازه ورود داده‌اند. بعد وارد شوید و همان‌طور که افرادی که در زمان حیات ظاهری امام «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» خدمت ایشان می‌رسیدند، سلام می‌کردند، به ایشان سلام کنید.[۳]

ب: جوجه در داخل تخم مرغ به پوسته تخم مرغ فشار می‌آورد تا از تخم بیرون بیاید، مرغ هم از بیرون دائم او را ز یر بال می‌پروراند و از این سو به آن سو می‌گرداند و آخرالأمر هم مرغ از بیرون به پوست نوک می‌زند و آن را می‌شکند تا جوجه بیرون بیاید، ولی وقتی جوجه بیرون آمد، فکر می‌کند خودش بوده که تخم را شکسته و بیرون آمده است، سالک هم در پوسته عالم

---

۱. دلشده / ۲۳۴.

۲. روح مجرد / ۲۶۹.

۳. مصباح‌الهدی / ۳۱۳.

طبیعت اسیر است و برای بیرون آمدن تقلّا می‌کند، ولی خبر ندارد که موالیان او برای بیرون آوردن او از این پوسته چه‌ها می‌کنند و آخرالأمر هم آ نها هستند که پوسته را می‌شکنند و سالک را از حجاب عالم طبیعت نجات می‌دهند.[1]

ج: شیعه در سیرش، دو روزش یکسان نیست و در جا نمی‌زند، حتّی اگر توی چاله هم بیفتد، نشانه راه رفتن اوست و الّا اگر حرکت نمی‌کرد که در چاله نمی‌افتاد. این به چاله افتادن هم لازمه سیر اوست.[2]

د: در سیر به سوی خدا هریک از اشخاص از نفْس خود یک جاده شخصی دارد که از جنس نور است و مثل طنابی است که به وسیله آن بالا و پایین می‌رود. در این مرحله راه‌ها به تعداد نفوس خلایق متعدد است، ولی وقتی شخص از مرحله نفس عبور کند، به شاه‌راه می‌رسد که همه راه‌های نفس‌های اشخاص به آن منتهی می‌شود. شاه‌راه، همان صراط مستقیم است و یکی بیشتر نیست. این شاه‌راه به مقصد ختم می‌شود؛ یعنی توحید.

امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» فرمود: «منم صراط مستقیم»[3]، پس به وادی توحید جز از طریق شاه‌راه ولایت نمی‌توان رسید، لذا همه عارفان تمامی فِرَق و مذاهب که از نفس عبور کرده‌اند، گرچه به عللی تقیّه کرده و ابراز ننموده باشند، علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را ملاقات و قبول کرده‌اند. همه کسانی که از بیت نفس خود خارج شده و به شاه‌راه رسیده‌اند، با هم یگانه‌اند و اختلافی ندارند. اختلاف مال کسانی است که هنوز از نفس عبور نکرده‌اند، البته کسانی که در شاه‌راهند، برخی در پایان راهند و به مقصد رسیده‌اند، برخی در میانه راه و برخی در ابتدای راهند، ولی با هم اختلاف و نزاع ندارند و یکدیگر را نفی نمی‌کنند.[4]

ه: همه عنایاتی که به من شد، از برکات امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بود. از راه سایر ائمّه ـ «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» ـ هم می‌توان به مقصد رسید، ولی راه امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» خیلی سریع انسان را به نتیجه می‌رساند، چون کشتی امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در آسمان‌های غیب خیلی

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۹۶.

۲. مصباح‌الهدی / ۲۰۴.

۳. عیون‌المعجزات / ۲۶.

٤. مصباح‌الهدی / ۲۰۴.

سریع راه می‌رود. هرکس در سیر معنوی خود حرکتش را از آن حضرت آغاز کند، خیلی زود به مقصد می‌رسد.[۱]

و: راه خدا سخت است، امّا با امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» خیلی آسان و کم‌کار است.[۲]

ز: ممکن نیست کسی به معرفةاللّه و توحید برسد، ولی علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را نشناسد. به وادی توحید جز از طر یق ولایت نمی‌توان رسید. عرفای اهل سنّت مثل محیی‌الدین عربی‌ها، علی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را می‌شناختند، ولی چون در بین سنّی‌ها زندگی می‌کردند، کتمان می‌کردند و می‌پوشاندند، ولی در عین حال رسوا شدند و سنی‌ها آنها را رافضی خواندند.[۳]

۱۰ـ کربلایی احمد تهرانی:

الف: هرگاه به کربلا رفتید، ابتدا سعی کنید به حرم حضرت قمر بنی‌هاشم «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بروید و سپس به حرم امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» مشرف شوید، زیرا هرکسی که قصد ورود به قلعه‌ای را داشته باشد ابتدا باید از در آن قلعه وارد شود و عباس بن علی «عَلَيْهِمَاالسَّلَامُ» باب حضرت سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» می‌باشد.[٤]

ب: اشک برای امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»، اگر خالصانه باشد، نتایج عجیبی دارد. نتیجهٔ اول آن این است که گریهٔ برای سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» حب و بغض را زیاد می‌کند، و دین هم که چیزی جز حب و بغض نیست.

دومین نتیجهٔ اشک، آن است که گریهٔ حقیقی و خالص، انسان را سخی می‌کند. تنها محک محبت راستین و گریهٔ خالصانه این است که پس از گذشت مدتی، احساس می‌کنید که صفت احسان و ایثار در وجودتان زیادتر از گذشته شده است. و نتیجهٔ سوم آن است که گریه بر امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ»، خود به خود آدم را نورانی می‌کند و با توسل مداوم و گریهٔ صادقانه، جلوهٔ خدایی پیدا می‌کنیم.

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۳.

۲. مصباح‌الهدی / ۳۰۱.

۳. مصباح‌الهدی / ۴۶۲.

٤. تندیس عشق / ۱۱۲.

چهارم آنکه، هرگاه تقصیری از آدمی سرمی‌زند، در صفحهٔ دل کدورتی ایجاد می‌شود که با هزاران بار آب توبه نیز پاک نخواهد شد. آثار بعضی از گناهان ابدی است و تا قیام قیامت در نامه اعمال انسان باقی می‌ماند، اما گریه برای سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مانند تیزآب می‌ماند و لکه‌های آن گناهانی را که با هیچ استغفاری پاک نمی‌شود، شستشو داده و از بین می‌برد، لذا وقتی از مجلس روضه بیرون می‌آییم در وجودمان احساس سبکی و راحتی می‌کنیم.[۱]

ج: سعی کنید تا پایتان را از کشتی حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بیرون نگذارید و دائماً به امری از امور دستگاه امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مشغول باشید؛ آشپزی، چای‌دادن، سینه‌زدن، کفش‌جفت کردن و ... تا به واسطه آن، از همه شیعیان دستگیری شود و الّا حساب و کتاب آن طرف، دقیق‌تر از این حرف‌هاست.

تمام این عزاداری‌ها، مجالس و روضه‌ها برای این است که فاسق و فاجر و مؤمن، همگی بر سر سفره احسان سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نورانی شده و مورد مرحمت حضرت باری تعالی قرارگیرند.

احیاءِ مجالس اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» و یاد آنها، علاوه بر اینکه ذائقه مؤمنین را شیرین می‌کند، عبادت نیز بشمار آمده و عاقبت به محفل انس و الفت بین مؤمنین نیز تبدیل می‌شود.

خود من، هرچه را که در این عالم دیده‌ام، یک گره کوری دارد که بازشدنی نیست، غیر از روضه امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ».[۲]

د: حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مظهر احسان خداوند است و مردم توسط امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» و کشتی نجات او به مقام قرب الهی خواهند رسید. اگر خلایق به خودشان واگذار شوند، هیچگاه دستشان به توحید نمی‌رسد، ولی محبت و خدمت به حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» است که جبران کمبودهای ما را می‌کند...

رفقا! کسی که می‌خواهد توحیدی باشد، ابتدا باید حسینی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» شود، چون اصل توحید، در باطن محبت امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» پیدا خواهد شد.[۳]

---

۱. رند عالم سوز / ۱۳۳.

۲. رند عالم سوز / ۱۳۴.

۳. رند عالم سوز / ۱۳۱.

ه: آیا سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» شیرین‌تر از عسل نیست؟ بزرگ‌ترین آرزویم این است که ذرّه‌ای از شیرینی امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را به خلق خدا بچشانم تا تمامی ذرّات آفرینش گرد وجود امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بچرخند و تا ابد واله و شیدایش شوند...

تنها و تنها سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» است که در بازار عالم، جنس بُنجُل را می‌خرد. تنها اوست که مشتری جنس‌های بادکرده‌ای مثل ماست. هرکسی و با هر کارنامه خرابی به محض آنکه اراده ورود به کشتی او را بکند، خود حضرت به استقبالش می‌آید. حضرت حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» با آشغال‌ها هم معامله می‌کند، به شرط آنکه خلایق اهل معامله باشند. و بی‌تردید، سفره حضرت حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، بزرگ‌ترین سفره لقاءاللّه است.[1]

و: سعی کنید در خانه خود مجالسی را برای اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» راه بیندازید. من دیدم این کار را خیلی دوست دارند و ذکر اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» خانه‌هایتان را از برکت الهی پرمی‌کند.[2]

ز: در دستگاه سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، خوردن هم عبادت است.[3]

ح: در بین اینهمه صفات خوب، دو صفت هست که از هر صفت دیگری قیمتشان بالاترست و بیش از هر صفت دیگری نجات‌بخشند: یکی: صفت احسان؛ اینکه دست بده داشته باشی و خیرت برای دیگران سرازیر بشود...

و دومی: دستگاه أباعبداللّه الحسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» است. سعی کنید به یک نحوی با این دستگاه در ارتباط باشید. امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» تفاوتش با سایر معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» در این است که که او هرگونه جنسی را می‌خرد. ما همه جنس تقلّبی هستیم و جنس تقلّبی را تنها در این دستگاه خوب می‌خرند و آنگاه جنس وجودت را به کلی عوض می‌کنند.

من دیدم این دو صفت، رو دست هر صفت دیگری می‌زنند.[4]

---

۱. رند عالم سوز / ۱۲۲.

۲. تندیس عشق / ۴۱.

۳. تندیس عشق / ۱۴۶.

٤. تندیس عشق / ۵۶.

ط: هرچند ما هیچ کاری در دستگاه سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» و یا اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» از دستمان برنیاید، نفْس حضور ما در جلسات آنها موجب سیاهی لشکر می‌شود و اجر دارد.[۱]

۱۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت:

الف: اهمّ آداب زیارت این است که بدانیم بین حیات معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» و مماتشان هیچ فرقی وجود ندارد.[۲]

ب: سعی کنید زیارت شما قلبی باشد. در موقع ورود اذن دخول بخواهید، اگر حال داشتید به حرم بروید. هنگامی که از حضرت رضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» اذن دخول می‌طلبید و می‌گویید: «أَأَدْخُلُ یا حُجَّةَ اللّهِ»[۳] به قلبتان مراجعه کنید و ببینید آیا تحوّلی در آن به وجود آمده و تغییر یافته است یا نه؟ اگر تغییر حال در شما بود، حضرت «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به شما اجازه داده است. اذن دخول حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» گریه است، اگر اشک آمد امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» اذن دخول داده‌اند و وارد شوید.

اگر حال داشتید به حرم وارد شوید. اگر هیچ تغییری در دل شما بوجود نیامد و دیدید حالتان مساعد نیست، بهتر است به کار مستحبّی دیگری بپردازید. سه روز روزه بگیرید و غسل کنید و بعد به حرم بروید و دوباره از حضرت اجازه ورود بخواهید.[٤]

ج: بسپارید که در حرم فریاد نزنند و صدایشان را بلند نکنند به خاطر انبیاء و اولیاء و بدلاء و نجبائی که اینجا حضور دارند، و ملائک در حال طواف از صدای بلند متأذی می‌شوند.[٥]

د: شرط همه توسلات، توبه است و غیر از توبه شرط دیگری ندارد.[٦]

---

۱. تندیس عشق / ۱۱۱.

۲. برگی از دفتر آفتاب / ۱۴۰.

۳. ای حجّت خدا! آیا وارد شوم؟

٤. برگی از دفتر آفتاب / ۱۶۴.

٥. العبد / ۲۰۲.

٦. پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌اللّٰه بهجت (ورق‌های آسمانی)، ج ۲ / ۱۲۳.

ه: خدا می‌داند از امامزاده‌ها چه کراماتی دیده شده است. برای عظمت مذهب تشیع همین بس است. اگر سراغ ائمه ـ «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌وَسَلَامُهُ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ» ـ برویم چه می‌شود؟![۱]

و: (خطاب به کسی که می‌خواست منزلش را که در نزدیکی حرم مطهر حضرت معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا» بود، بفروشد): در فکر فروش منزل نباشید، چون نزدیک حرم حضرت معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا» برکاتی دارد و هرچه دورتر بشوید، این برکات کمتر شامل حال شما خواهد شد.[۲]

ز: بنده خیال می‌کنم فضیلت بکاء بر سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بالاتر از نماز شب باشد، زیرا نماز شب عمل قلبی صرف نیست بلکه کالقلبی است، ولی حزن و اندوه و بکاء، عمل قلبی است، به حدی که بکاء و دمعه[۳] از علائم قبولی نماز وتر است.[٤]

ح: ما چه داریم؟ نمازهایمان از اول تا آخر چه اشکالاتی دارد؟! و اعمال دیگرمان نیز همین‌طور! اگر برای ما کاری کند، همین عزاداری‌هاست.[٥]

ط: اگر سفر زیارت مشکلات هم داشته باشد، باید بدانید نعمت زیارت بسیار بزرگ است و باید مشکلات را نادیده بگیرید.[٦]

ی: ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» با یکدیگر تفاوت دارند، بعضی وساطت بکنند زود پذیرفته می‌شود.[۷]

ک: توسّلات خیلی نافع است. به این امامزاده‌ها زیاد سربزنید، این بزرگواران همچون میوه‌ها که هرکدام ویتامین خاصّی دارند، هرکدامشان خواص و آثاری دارند.[۸]

ل: امامزاده‌های اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» سفره‌های رحمتند و چه بسا نسخه دردهای ظاهری و باطنی ما به دست یکی از آنها باشد. خود را از زیارت مشاهد آنها محروم نکنیم.[۹]

---

۱. حدیث دلتنگی / ۱۱۰.
۲. نکته‌های ناب / ۱۱۵.
۳. اشک چشم.
٤. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۱ / ۲۱۶.
٥. حدیث دلتنگی / ۱۱۲.
٦. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۳۴۰.
۷. العبد / ۲۰۴.
۸. برگی از دفتر آفتاب / ۱۴۱.
۹. در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت، ج ۲ / ۲۷۷.

۱۲ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی:

الف: وقتی اذن دخول می‌خوانید، اگر برایتان حالت خضوع و خشوع و بکاء پیدا شود و این حالت را داشتید، بدانید ائمه «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» شما را قبول کرده‌اند، ولی اگر این حال را نداشتید، صبر و تحمل کنید تا این حال برایتان پیدا شود.[۱]

ب: دو چیز برای انسان نور می‌آورد؛ ببینید این روضه‌خوان‌ها چقدر نورانی‌اند. علتش مطالعه اخبار و احادیث محمد و آل محمد «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» است. هم، اینها نور می‌آورد و هم، قرآن و آیات کلام‌اللّه مجید، منتهی نور این دو با هم فرق می‌کند.[۲]

ج: اگر کسی در مراتب عرفان و تجلیات، سیرش تمام شده آنگاه در عالم تعین به شرف ملاقات {امام زمان «عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ» } نائل گردد این امر برای وی کمال بزرگی محسوب می‌شود، زیرا بسیاری از نواقص او برطرف شده و مدرکاتش امضاء می‌شود، امّا دیگران گرچه ممکن است در اثر صفای نفس و صداقتی که دارند این توفیق نصیبشان گردد چندان بهره و استفاده‌ای نمی‌برند.[۳]

د: حاج هادی ابهری کمتر در مکاشفات اشتباه می‌کند، چون ایشان با نور اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» حرکت می‌کند.[٤]

ه: ولایت واقعی و دوستی ائمه اطهار «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» آنجایی مؤثر است که انسان را سریع و بدون درگیری، به معرفت و حقیقت برساند. انسان در سایه آن بزرگواران زودتر به نتیجه می‌رسد و این اثر ولایت حقیقی است.

خود من می‌بینم که یک عده‌ای تا آخر عمر به خیال خودشان مجالس برپا کرده و روضه‌خوانی می‌کنند و به سر و صورتشان می‌زنند، ولی وقتی انسان وارد جزئیات زندگی‌شان می‌شود می‌بیند اینها در باب معرفتی آنچنانکه باید نیستند.

---

۱. سوخته / ۱۸۶.

۲. سوخته / ۴۹.

۳. سفینة‌الصادقین / ۷۵۲.

٤. سوخته / ۱۶۷.

ولایتی که انسان را به معرفت نرساند و چشم‌های باطنی انسان را روشن نکند و نتواند درک حقایق را آسان کند، ولایتی خودبافته است و تصوری بیش نیست.[۱]

و: بسیاری از بزرگان سابق که از کلمات آنان استفاده می‌شود که سنّی‌مذهب بودند، آنها این معنی را تقیةً ابراز می‌نمودند و الّا آنها شیعه بودند.[۲]

۱۳ـ جعفر آقا مجتهدی:

الف: هرکس که نام آقا امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» را بشنود، از میزان انقلاب خاطری که پیدا می‌کند، پایه ایمانش را می‌توان فهمید. کسانی که نام این بزرگوار را می‌شنوند و تغییر حالی در خود نمی‌بینند باید جدّا نگران ایمان خود باشند! نام آقا امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» محک ایمان است.[۳]

ب: خانه‌ای که در آن به نام امام حسین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» مراسم عزاداری اقامه شود، عطر و نور مخصوصی پیدا می‌کند که مطلوب فرشتگان و اولیاءِ خدا است.[٤]

ج: نور سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بر هر دلی که بتابد، حیات و نشاط دیگری پیدا می‌کند.[٥]

د: گریه کردن برای سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به سالک محبّ، آبرو می‌بخشد.[٦]

ه: گریستن از سر شوق و معرفت برای سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» موجب طهارت و معرفت باطن می‌شود.[۷]

۱۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی:

---

۱. سوخته / ۱۸۲.

۲. مطلع انوار، ج ۲ / ۳۱۴.

۳. در محضر لاهوتیان، ج ۱ / ۱۵۱.

٤. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۹۷.

٥. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۹۸.

٦. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۹۸.

۷. در محضر لاهوتیان، ج ۲ / ۹۸.

اگر ائمه اطهار «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِمْ‌أَجْمَعِينَ» به کسی نظر نداشته باشند چنانچه شب و روز هم ریاضت بکشد مستقیماً لایق اینکه مورد توجه حق تعالی قراربگیرد نخواهد شد. هرکس به جایی رسید و چیزی نصیبش شد صرفاً به برکت عنایت آن بزرگواران و منحصراً در پرتو شفاعت آن عزیزان درگاه اله بوده است.

خدای متعال أعزّ و أجلّ و بالاتر از این است که مخلوقش به خودی خود به او راهی داشته باشد، لکن او از راه لطف و کرم، افرادی را برگزیده و آنها را آیات و مظاهر اسماء و مجرای صفات کمال خود قرارداده تا مردم از این طریق بتوانند او را بخوانند و از او استمداد کرده و به او راهی پیدا کنند؛ و این خود مهم‌ترین نوع شفاعت است که ضرورت آن در همه‌جا و برای همه اجتناب ناپذیر است. حتی خود آن بزرگواران نیز در بعضی از حالاتشان در مقام درخواست و طلب از درگاه ایزد منان، واسطه و شفیع می‌برده‌اند![۱]

۱۵ـ آقا محمد بیدآبادی:

در حرم‌ها از گردش در رواق‌ها و صحن‌ها و تماشای آئینه‌کاری‌ها و چلچراغ‌ها و گفتگو با این و آن و توجه به مردم در حرم مطهر پرهیز کن که این کار لایق و شایسته بندگان پاک و برگزیده نیست.

تا زمانی که شوق و میل باطنی به زیارت و دعا داری در حرم باش و زمانی که میل تو، به سستی گرایید بلافاصله از حرم خارج شو.[۲]

۱۶ـ آیت‌اللّه محمدتقی اصفهانی:

در کتاب کافی آمده: «واللّه یا أبا خالد! إنّ نور الإمام فی قلوب المؤمنین أنور من الشّمس المضیئة؛ به خدا قسم ای أبا خالد! همانا نور امام در قلوب مؤمنین نورش بیشتر از نور خورشید تابان است.»

---

۱. سفینةالصادقین / ۳۱۹.

۲. تذکرةالسالکین / ۸۹.

و من بارها آن را تجربه کرده‌ام. توجه به حقیقت پاک اهل‌بیت «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» سبب دست‌یابی به علوم لدّنی می‌گردد، البته اگر قلب صاف و خالص و نیکوکار باشد.[۱]

۱۷ـ امام خمینی:

بعضی از نفوس برای کسب فیض از باری تعالی بدون واسطه مستعد نیستند. باید وسایط فیضی در کار باشد؛ مثلاً دیوار استعداد انعکاس نور را بدون واسطه ندارد، ولی به وسیله آب یا آینه، نور خورشید در آن منعکس می‌شود. آفتاب بر آب می‌تابد و از آب به دیوار منعکس می‌شود و پرتوی از نور خورشید در سینه دیوار پدیدار می‌گردد. وصول فیض باری تعالی به هرکس و هر چیز و هر انسانی گاهی بدون واسطه ممکن نیست، و این به دلیل نقصی است که در موجود وجود دارد، نه در فیض خداوند و قدرت او. در اینجا فیض خدا به وسیله وسایط غیبی الهی و مقربان درگاه او و ذوات مبارک پیامبر بزرگوار و ائمه اطهار «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» به مردم و نفوس ضعیف غیرمستعد می‌رسد و فیض خداوند در آنها تجلی پیدا می‌کند.[۲]

۱۸ـ آیت‌اللّه محمدعلی شاه‌آبادی:

الف: محال است سالک، سیر و سلوک کند و به جایی برسد، مگر از طریق خانم حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا» و البته منظور از اینکه به جایی برسد، نه این اموری که مثلاً افکار را بخواند یا هر چیز می‌خواهد برای او مهیا باشد، نه ! آنها اصلاً ارزش ندارد. آن چیزی که ارزش دارد مقام قرب پروردگار است و این مقام قرب محقق نمی‌شود مگر از طریق خانم حضرت زهرا «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا».[۳]

ب: وقتی که انسان از سراب نفس و سرداب طبیعت خویش خارج شد، در نشئه ملکوتی دوباره متولد می‌شود و در نتیجه، حق برحسب استعداد وی به طریق نور و ظلمت بر وی متجلی

۱. اشارات ایمانیه / ۵۰.
۲. ستارگان حرم، ش ۳۳ / ۲۳۵.
۳. آسمانی / ۵۳.

می‌شود؛ گاهی به صورت زهره، گاهی به صورت ماه، و گاهی به صورت خورشید. این است که امر بر سالک گران می‌شود و او توهم می‌کند که حق است.
از اینرو به ولیّ قاهر «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» (که بتواند وی را از این وادی بیرون بیاورد) توسل می‌جوید و او وی را از این جهالت بیرون می‌آورد تا اینکه خداوند جل جلاله بدون صورت بر وی تجلی می‌یابد.[۱]

سیره و احوال اولیاء الله

۱ـ شیخ زین‌العابدین مرندی
آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری: مرحوم شیخ زین‌العابدین مرندی که مجتهدی مسلّم و باتقوا بود، گاهی می‌آمد جلو درب صحن امیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» آنجا که گداها می‌نشستند، می‌نشست.
وقتی می‌گفتند: «آقا اینجا خوب نیست؟» می‌فرمود: «اینجا جایی است که امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَى‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ» و حضرت خضر «عَلَيْهِ‌آلَافُ‌التَّحِيَّةِ‌وَالسَّلَامِ» به طرف حرم می‌روند، من هم نشسته‌ام تا شاید توجهی به من بکنند.»[۲]

۲ـ آیت‌اللّه سید عبدالکریم کشمیری
آیت‌اللّه کشمیری (در جواب این سؤال که: توسلّات شما به حضرت سیدالشّهداء «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» به چه نحو بود؟): بیشتر قرآن می‌خواندم و به ساحت مقدسش هدیه می‌کردم.[۳]

۳ـ آیت‌اللّه محمدجواد انصاری همدانی
الف: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): ایشان روی این مطلب خیلی اصرار داشتند که: اگر کسی موحد باشد، حتماً این توحیدش باید توأم با ولایت محمد و آل محمد

---

۱. رشحات‌البحار / ۴۵۹.
۲. روح و ریحان / ۶۹.
۳. آفتاب خوبان / ۸۵.

«صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» باشد و به خاطر همین ما در منزلمان روضه‌خوانی هفتگی داشتیم و ایشان از افرادی که واقعاً خودشان اطمینان خاطر داشتند که مخلصند دعوت می‌کرد و مجلس می‌گذاشت و دوستان و رفقایشان می‌آمدند و روضه‌خوانی برقرار می‌شد.[۱]

ب: احمد انصاری (فرزند آیت‌اللّه انصاری): پدرم می‌فرمودند: «همان مقدار که دوستی اهل‌بیت «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» می‌تواند موصل الی المحبوب[۲] باشد، همان مقدار هم می‌تواند برائت از دشمنانشان انسان را به خدا برساند و انسان باید هر دو را داشته باشد.»

و این بود که در صلواتشان همیشه می‌گفتند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّد وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ الْعَنْ أَعْدَاءَهُمْ» و لعنت؛ یعنی همان برائت.[۳]

۴ـ آقا شیخ مرتضی طالقانی

آیت‌اللّه محمدتقی بهجت: شیخ مرتضی طالقانی معتقد بود که باید با حال مناسب به حرم رفت و کمتر در اوقات عادّی در حرم دیده می‌شد.[٤]

۵ـ میرزا علی آقا قاضی

مرحوم میرزا علی آقا قاضی... ملّای رومی را عارفی رفیع‌مرتبه می‌دانستند و به اشعار وی استشهاد می‌نمودند و او را از شیعیان خالص أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» می‌شمردند و قائل بودند که محال است شخصی به مرحله کمال انسانی برسد و ولایت برای او مشهود نگردد.[۵]

سرگذشت اولیاءاللّه

۱ـ آیت‌اللّه محمدتقی بهجت

---

۱. سوخته / ۱۸۱.

۲. رساننده به محبوب.

۳. سوخته / ۱۸۴.

٤. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۳۵۰.

۵. مطلع انوار، ج ۲ / ۵۵.

الف: آیت‌اللّه بهجت: در یکی از حالات، مشاهده کردم که بدن مرا به آستان رضوی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» و داخل ضریح مقدس بردند. از قبر مطهر ندایی شنیدم که فرمود: «آیا ممکن است؟ آیا ممکن است؟ کسی به ما پناهنده شود و ما او را پناه ندهیم؟»[۱]

ب: حجت‌الاسلام محمدی (از شاگردان آیت‌اللّه بهجت): یک روز طلبه‌ای در حرم امام رضا «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» از آقا سؤالی کردند و ایشان جواب او را دادند. دوباره سؤال کرد. آقا فرمودند: «من اینجا برای گدایی آمده‌ام، چرا مرا از گدایی بازمی‌داری؟!»[۲]

۲ـ علّامه سید محمدحسین طباطبایی

حجت‌الاسلام محمدحسن معزّی: یکبار در ایام طلبگی به مشهد رفته بودم و در صحن‌های حرم رضوی «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» گام می‌زدم و به بارگاه امام «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» می‌نگریستم اما داخل رواق‌ها و روضه نمی‌شدم. ناگهان دست مهربانی بر روی شانه‌هایم قرارگرفت و با لحنی آرام فرمود: «حاج شیخ حسن! چرا وارد نمی‌شوی؟!»

نگاه کردم و دیدم علّامه طباطبایی است. عرض کردم: خجالت می‌کشم با این آشفتگی روحی بر امام رضا «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» وارد شوم. من آلوده کجا و حرم پاک ایشان کجا!

آنگاه مرحوم علّامه فرمود: «طبیب برای چه مطب باز می‌کند؟ برای اینکه بیماران به وی مراجعه کنند و با نسخه او تندرستی خود را بیابند. اینجا هم دارالشّفای آل محمد «عَلَيْهِمُ‌السَّلَامُ» است. داخل شو که امام رضا «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» طبیب‌الأطبّاء است.»[۳]

۳ـ حاجی صابونی

دکتر احمد خان (احسان): حاجی در اوائل کارش خیلی کوشش می‌کند و به اصطلاح به این در و آن در می‌زند تا برایش فتح بابی شود، ولی موفق نمی‌گردد.

---

۱. نکته‌های ناب / ۹۹.

۲. نکته‌های ناب / ۱۴۱.

۳. ز مهر افروخته / ۱۷۹.

نزد اقطاب و مراشد و بعضی از کسانی که مدعی مقامات معنوی بوده‌اند می‌رود، لیکن متوجه می‌شود که آنها مطلوب او نیستند؛ و آنطور که خود گفته بود می‌بیند که حتی برخی از آنان به نوافل اهمیت نداده و چون به یکدیگر اعتماد ندارند نماز را در جلسات خود نیز به جماعت نمی‌خوانند.

همچنین گفته بود: «سال‌ها کارم فکر کردن بود و در موقع تفکر به قدری از خود غافل می‌شدم که یکبار که در اتاق مشغول فکر بودم و در همان حال خود را تکان می‌دادم، بعد از ساعتی متوجه شدم یک پوست گردو در زانویم فرورفته و خون جاری شده است و از یک طرف اتاق به طرف دیگر رفته‌ام و اصلاً متوجه نشده‌ام، مع‌ذلک پس از ده سال تفکر چیزی نفهمیدم. سرانجام عازم کربلا شده و یک اربعین به حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» توسل جستم تا برایم فتح بابی شود.

هر شب به حرم می‌رفتم و نافله شب را نیز در آنجا می‌خواندم.

شب چهلم فرارسید و چون تا آن شب هیچ خبری نشده بود، حالت یأس به من دست داده و مردد شدم که آیا آن شب نیز حرم بروم یا نه؟! تا اینکه گویا کسی از درون به من گفت: تو که سی و نه شب را رفته‌ای امشب را هم برو.»

می‌گوید: «آن شب را مأیوسانه و با حالی بسیار افسرده ـ در حالی که اصلاً عقیده نداشتم حقیقتی در کار باشد و می‌گفتم: هرچه هست همین ظاهر است و اگر حقیقتی بود پس از ده سال جان کندن خبری می‌شد ـ به حرم رفتم. نماز شب را خواندم و در سجده بعد از نماز وتر بودم که در مکاشفه‌ای حضرت سیدالشّهداء «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به من فرمودند: به ایران بازگرد. فیض ما به قدر ظرفیتت به تو خواهد رسید.»

حاجی صابونی در حالی که فیض امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» تمام وجودش را گرفته بود، بسیار مسرور و بانشاط با کالسکه عازم ایران می‌شود و در طول راه کتاب «لسان‌الغیب» را که کتابی نسبتاً قطور و پر از حکمت است به شعر سروده و اطرافیانش می‌نویسند. آنگاه در ایران پس از آنکه به خود آمده و حالش عادی می‌گردد کتاب «بیان‌الغیب» را در توضیح و شرح «لسان‌الغیب» بیان می‌نماید.

من «اُمّی» بودن پیغمبر اکرم «صَلَّی‌اللَّهُ‌عَلَیْهِ‌وَآلِهِ‌وَسَلَّمَ» را درست درک نمی‌کردم تا اینکه با حاجی آشنا شدم؛ و چون می‌دانستم او سواد ندارد وقتی آن تحول فوق‌العاده و حکمت‌های پرارزش را از او دیدم، این مسئله برایم حل و قابل درک شد.

زمانی که جناب آخوند خراسانی «رَحْمَةُاللَّهِ‌عَلَیْهِ» صاحب «کفایةالاصول» در نجف تدریس می‌کردند، حاجی صابونی به نجف رفته، در درس جناب آخوند شرکت می‌کند. مرحوم آخوند بحث مشکلی را عنوان کرده، پس از آنکه سه روز پیرامون آن بحث می‌کنند، روز چهارم مطلب به نتیجه رسیده و مبحث را خاتمه می‌دهند و از نظر شاگردان حاضر در درس نیز امضاء می‌شود.

پس از درس، حاجی با قبای بلند و کلاه نمدی در بین راه جلو رفته، سلام می‌کند و می‌گوید: «آقا! مطلبی را که در این سه روز مورد بحث قراردادید متأسفانه به نتیجه صحیحی در آن نرسیدید.»

جناب آخوند سؤال می‌کنند: «به چه دلیل؟»

حاجی جواب مناسبی می‌دهد.

مرحوم آخوند که جواب متین حاجی را می‌بینند متوجه متانت علمی وی می‌شوند و آدرس محل سکونت او را گرفته و در خلال مدتی که حاجی در نجف بوده، هر شب عبای خود را بر سر کشیده، نزد او می‌روند و تا صبح با ایشان به مباحثات علمی می‌پردازند.

بعدها نیز که حاجی به تهران برمی‌گردد با یکدیگر مکاتباتی داشتند که مرحوم آخوند سؤالاتی می‌کرده و حاجی جواب می‌داده است.

من آن نوشته‌ها را دارم.[۱]

۴ـ آیت‌اللّه سید حسین یعقوبی

الف: آیت‌اللّه یعقوبی: حقیر شبی در خواب دیدم لشکر اسلام به فرماندهی حضرت عبدالمطلب «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» و لشکر کفر به فرماندهی عمرو بن عبدود برای کارزار در برابر هم

---

۱. سفینةالصادقین / ۲۳۵.

صف‌آرایی کرده‌اند، به طوری که در مقابل هر مسلمان، کافری قرارگرفته و در برابر من، خود عمرو بن عبدود ایستاده است.
بنده با خود فکر می‌کردم چگونه با کسی نبرد کنم که غیر از أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» هیچ‌کس حاضر به جنگ با او نشده است! سپس با خود گفتم: حتماً چنین توانایی را در من دیده‌اند که مرا در مقابل او قرارداده‌اند.
ناگهان حمله آغاز شد. همینکه خواستم با او نبرد کنم دیدم حضرت أمیرالمؤمنین «رُوحِی‌لَهُ‌الفِدَاءُ» پشت سرم ایستاده و ایشان خود می‌خواهند او را به قتل برسانند، امّا صحنه به گونه‌ای بود که این کار به نام من تمام می‌شد. آن حضرت ذوالفقار را کشیده، به من فرمودند: «سرت را کنار ببر.» آنگاه او را به قتل رساندند.
در این رؤیا لشکر کفر و اسلام به حالات درونی حقیر که در آن ایام بیشتر در حال مجاهده بودم اشاره دارد. همچنین از آن استفاده می‌شود که هرکس به میدان مبارزه با نفس قدم گذاشت باید بداند دست ولایت است که کار را به ثمر می‌رساند، گرچه به حسب ظاهر کارها به نام او تمام می‌شود.
بنابراین هر خیر و موفقیتی که انسان کسب کند در حقیقت به دست صاحبان ولایت حاصل گشته است. البته این بدان معنا نیست که انسان دست روی دست گذاشته و هیچ سعی و تلاشی نکند. سالک باید از هرگونه مجاهده‌ای فروگذار نکرده، هرچه در توان دارد بکار برد. آنگاه کمک و عنایت آنهاست که شامل حالش گشته و تلاش و مجاهده او را ثمربخش می‌سازد.
شبی در عالم رؤیا خود را در بیابان وسیعی دیدم که در وسط آن، ساختمان ده طبقه مدور و عظیمی که از دور به صورت یک کوه مخروطی شکل نمایان بود قرارداشت.
حقیر به همراه عده‌ای اطراف آن اجتماع کرده، تصمیم داشتیم از آن بالا برویم. برای بالا رفتن به آن ساختمان باید پرواز می‌کردیم. حتی طبقه اول آن هم مقداری از زمین فاصله داشت. بعضی تا طبقه اول، برخی تا طبقه دوم و خلاصه هرکس به قدر توان خود پرواز کرده و در طبقه‌ای که مقدورش بود فرود می‌آمد.

بنده نیز پرواز را آغاز کرده تا طبقه پنجم با قدرت خود بالا رفتم. قدرتی که خداوند در من گذاشته بود آنجا تمام شد، ولی همتم اجازه نمی‌داد فرود آیم. در آن حال با استمداد از نام مبارک «علیّ» و جاری ساختن این ذکر شریف بر زبان به پرواز ادامه دادم.

قابل ملاحظه است که «یا علیّ» نمی‌گفتم، بلکه «علیّ علیّ» می‌گفتم و با تکرار آن پیوسته از سرّ ولایت که در خود انسان نهفته است به من نیرو می‌رسید تا به طبقه دهم رسیدم. باز به پرواز ادامه داده، بر بام ساختمان که عالمی وسیع و سبز و خرم بود و هوای بسیار لطیفی داشت فرود آمدم. آنگاه نفس عمیقی کشیده گفتم: حالا خوب شد! و از خواب بیدار شدم.[۱]

ب: آیت‌اللّه یعقوبی: یکبار با رفقا به مسجد سهله رفته بودیم. رفقا در اطراف مسجد و حوالی آن پراکنده بودند. بنده در مقام حضرت صاحب‌الأمر «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» رفته، به حضرت متوسل شدم.

در آنجا حالی پیدا کرده و عرض کردم: یا صاحب‌الزمان! می‌خواهم شما را زیارت کنم.

در حالی که مشغول توجه به حضرت بودم و ملتمسانه درخواست زیارت آن کهف انام و سرور عارفان را می‌کردم، ناگهان گویا صاعقه‌ای در آسمان زده شد و از مقابل قلبم عبور کرد!

البته صورتی در کار نبود، بلکه معنای محض بود؛ و در اثر آن، دهشت و خشیتی بس عجیب توأم با لذتی فوق تصور در من پیدا شد و حالی پیدا کردم که از کثرت تواضع، درخواست ملاقات با امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَى‌فَرَجَهُ‌الشَّرِيفَ» را برای خود گناه می‌شمردم! و از این عمل خود استغفار می‌کردم.

بعدها که این جریان را برای آقای انصاری همدانی «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهِ» نقل کردم، فرمود: «نور مدهش، همین است.»

آن شب اثر این نور همچنان همراه من باقی بود به طوری که وقتی نزد رفقا آمدم همه آنها از حال بنده متأثر شدند؛ و با اینکه برخلاف هفته‌های قبل به جای خواندن نماز و دعا و مناجات با یکدیگر می‌گفتیم و شوخی می‌کردیم و مسرور بودیم، خیلی مأنوس‌تر شده و حال بهتری داشتیم و کسی نمی‌دانست چه قضیه‌ای پیش آمده است. تنها جناب آقای رضوی

---

۱. سفینةالصادقین / ۵۱۹.

«رَحْمَةُاللَّهِعَلَيْهِ» تا صبح چندین مرتبه فرمود: «آسید حسین! امشب چه خبر است؟ امشب وضع مسجد طور دیگری است!»

بنده هم فقط حرف ایشان را تأیید می‌کردم، لکن چیزی درباره حال خود نمی‌گفتم.[۱]

ج: آیت‌اللّه یعقوبی: یکبار که مصادف با شب نهم ربیع‌الاول بود با آقا شیخ حسنعلی نجابت به حرم حضرت معصومه «سَلَامُاللَّهِعَلَيْهَا» رفتم. من در قسمت بالاسر نشسته و متوجه قبر مطهر بودم و آقای نجابت کمی دورتر مشغول خواندن دعا بود.

ناگهان دیدم فیض از قبر شریف مانند دریایی که موج می‌زند در بین جمعیت زوار منتشر شد و به دنبال آن هرکس به حسب استعداد و مناسب حالی که داشت بهره می‌برد؛ آن کس که دعا می‌خوانْد تضرعش زیادتر شده و کسی که مشغول نماز بود خشوع بیشتری پیدا می‌کرد؛ و زن‌ها که با طبیعت، انس بیشتری دارند صدا به هلهله بلند نموده و شروع به کف زدن کردند. چیزی نگذشت که جوشش فیض قطع شده و حال مردم عادی گردید.

بنده احساس کردم که حضرت در آن شب به مناسبت نهم ربیع عیدی می‌دهند، لذا به آقای نجابت اشاره کردم که نزدیک بیاید.

ایشان هم فوراً آمد و کنار من نشست. چیزی نگذشت که مجدداً از ضریح مطهر توجه دیگری شده و صدای زن‌ها به هلهله و کف زدن بلند شد. خواستم ببینم بدون اینکه من به ایشان القاء کنم آیا متوجه این وضعیت می‌شود یا نه، لذا برای اینکه امر را بر ایشان مشتبه کنم اشاره به قسمت زنانه کرده و به شوخی گفتم: آقای نجابت! فیض ما رسید.

ایشان فرمود: «نه، آسید حسین!» و به قبر مطهر اشاره کرده، گفت: «فیض از اینجاست.»

ایشان حالات معنوی و ظرایف و دقایق مربوط به آن را بسیار زود متوجه گشته و به خوبی درک می‌کرد. رحمت و رضوان خداوند بر او باد.[۲]

د: آیت‌اللّه یعقوبی: شبی در عالم رؤیا مانند کسی که خود را در آینه ببیند خود را در بیابانی که ابتدا و انتهای آن معلوم نبود به صورت پسری چهارده ساله می‌دیدم که با چهره‌ای زیبا، خالی

---

۱. سفینةالصادقین / ۳۰۴.

۲. سفینةالصادقین / ۶۹۹.

مشکی بر گونه و عمامه‌ای بر سر در کناری مبهوت و حیران ایستاده و کاروانی را که در حال حرکت بود تماشا می‌کردم.

صدای زنگ شتران آن کاروان آنچنان دلربا بود که با شنیدن آن، روح انسان پرواز می‌کرد. امیر کاروان أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بودند و در عین حال که ایشان در وسط کاروان بودند گویا وجودشان با تمام کاروان همراه بود و سرتاسر آن را شخصاً حرکت می‌دادند و من همچنان ناظر حرکت آن کاروان بودم.

هنگامی که حضرت أمیر «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» مقابل حقیر رسیدند ناگهان شمشیر از دست مبارکشان بر زمین افتاد. من به سرعت جلو رفته، آن را برداشتم و با کمال احترام و ادب به آن حضرت تقدیم نمودم.

ایشان در حالی که نظر شفقت‌آمیزی به بنده کردند شمشیر را گرفته، آنگاه فرمودند: «پسر جان! چرا آدم نمی‌شوی؟»...

وقتی آن سرور عارفان و پیشوای موحدان «عَلَيْهِ‌آلَافُ‌التَّحِيَّةِ‌وَالسَّلَامِ» با نظر لطف و کرامت فرمود: «پسر جان! چرا آدم نمی‌شوی؟»، حالتی در خود یافتم که گویی ایشان پدر من هستند؛ یعنی به یکباره تمام وسائط محو شده، حالت پدر و فرزندی ظاهر شد، لذا خود را در آغوش حضرتش افکنده، عرض کردم: آقا جان! من نمی‌توانم آدم شوم. شما مرا آدم کنید.

ایشان نیز بنده را در بغل مرحمت گرفته، با حال عطوفت و رأفت فرمودند: «باید تو را بکشم تا آدم شوی.»

پس از اندکی تأمل و مراجعه به خود، دریافتم که من دو جنبه دارم؛ یک جنبه‌ام که من در حقیقت همان جنبه هستم راضی و بسیار مشتاق است که کشته شود، امّا جنبه دیگر که مادی و المثنای من است راضی نمی‌شود و متوجه شدم که انسان یک موجود مرکب است...؛ یعنی بدن به واسطه من سرپاست و من اسیر بدن هستم.

بنده با تأملی در خود دیدم جنبه طبیعی‌ام طمّاع است و چون طبیعت انسان همیشه متمایل به اشیاءِ حسی است باید به او یک وعده مادی دهم تا راضی شود، همچنانکه خدای متعال نیز به «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»[1] و امثال آن وعده فرموده و می‌خواهد بشر را از این راه به

---

۱. سوره بقره / ۲۵. (باغ‌هایی که از زیرشان نهرها جاری است.)

درگاه لطف خود جذب نماید، لذا عرض کردم: آقا! اگر مرا بکشید چه چیز بدست خواهم آورد؟ و منظورم این بود که حضرت وعده‌ای مرحمت فرمایند تا جنبه طبیعی‌ام حاضر شود.
ایشان هم که متوجه بودند غرض من چیست و از این نقشه خوششان آمد با تبسم فرمودند: «از هزار تومان هم بیشتر!» البته هزار تومان آن زمان کم نبود.
بنده اینبار با جنبه ملکوتی خود عرض کردم: نه آقا! همه چیز بدست خواهم آورد.
حضرت خوششان آمده و فرمودند: «بارک اللّه!» آنگاه مرا در بغل گرفته، ذوالفقار را کشیدند تا حسابم را تسویه کرده و سرم را ببرند.
باز متوجه شدم گرچه به مقتضای جنبه ملکوتی حاضرم تن به کشتن دهم، لکن از جنبه طبیعی هنوز حاضر نیستم، لذا عرض کردم: آقا! صبر کنید.
فرمودند: «چه کنم؟»
بنده دیدم طبیعت انسان، خودپرست است و تنبل، پس باید کاری کنم که از خود بیزار شوم تا به کشته شدن تن دهم...
من همان‌گونه که در آغوش لطف و عنایت آن سرور بودم و کاروان به سیر و حرکت خود ادامه می‌داد و در عین حال حضرتش از سر تا سر کاروان غافل نبوده و گویی در نقطه‌نقطه کاروان حضور داشتند، عرض کردم: آقا! کار دیگری کنید.
فرمودند: «چه کنم؟»
عرض کردم: ابتدا ضرباتی به بدنم بزنید تا بی‌حال شوم، سپس مرا بکشید.
بلافاصله به وسیله ذوالفقار چند ضربه به دست و پایم زدند، لکن آنطور که می‌خواستم بی‌حال نشدم، لذا همینکه خواستند سرم را بریده و به سعادت ابدی نائل فرمایند عرض کردم: هنوز بی‌حال نشده‌ام.
تا سه مرتبه این کار تکرار شد و ایشان ضرباتی بر بدنم وارد کردند، لکن آن اثر بیزاری از خود ظاهر نمی‌شد.
در این هنگام، عبور کاروان از داخل مسجدالحرام افتاد و چون مسجدالحرام مأمن الهی است حضرت مرا رها کردند.

من نگاهی به گوشت‌های آویزان شده بدنم انداختم و بسیار مواظب بودم که در مسجد نیفتد و با همین حال از مسجد عبور کرده و خارج شدیم. در این وقت به خود التفات کرده، متوجه شدم محل وضویم مجروح است و باید آن را تطهیر کرده، وضوی جبیره بگیرم، در حالی که من اصلاً حوصله این کارها را نداشتم، در نتیجه کاملاً از زندگی سیر شدم.

نفوس مختلف‌اند: هرکس باید خود را به گونه‌ای تربیت کند؛ بعضی از نفوس با وعده منقاد می‌شوند و بعضی باید کتک بخورند تا رام شوند. بنده نیز در اثر آن ضربات و به وجود آمدن جراحت‌ها و زخم‌ها آماده شدم، لذا خدمت مولا رفته، عرض کردم: یا أمیرالمؤمنین! این زندگی که من بخواهم برای نماز تیمم کنم یا وضوی جبیره بگیرم به درد نمی‌خورد. من برای کشته شدن حاضرم. بیایید مرا خلاص فرمایید.

حضرت فرمودند: «فردا شب!» و از خواب بیدار شدم.

امّا گویا رسیدن «فردا شب» چندین ماه طول کشید، زیرا پس از این خواب ابتلائات و گرفتاری‌ها آغاز گردید و چندین ماه طی شد تا عنایت خاص آن حضرت شامل حالم گردید.

ابتدا حالت اشتیاق عجیبی نسبت به کربلا پیدا کردم که بیش از هر چیزی مرا می‌سوزاند. عاشق در و دیوار کربلا شده بودم و گاهی که یادم می‌آمد قبلاً در کربلا از هوای گرم نالیده و می‌گفتم: مگر دیوانه شده‌ام که در این هوای گرم اینجا آمده‌ام، اکنون با تذکر آن حرف‌ها چنان پشیمان شده بودم که می‌گفتم: ای کربلا! قربان کوچه‌های گرمت! خدایا! اگر من به کربلا بروم هیهات که دیگر آرزوی هوای خنک نمایم...

همراه با این سوز و اشتیاق، گرفتاری‌های ظاهری هم شروع شد. چشم‌دردی به من عارض گردید که معلوم بود از ناحیه أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» است، زیرا دردی که از ناحیه آن جناب بوده و بلایی که از بالا و برای تأدیب باشد درد خاصی است که با سایر دردها بسیار متفاوت است. چشم‌هایم به طوری درد گرفته بود که گویا میله آتشین در آنها فرومی‌کردند و اصلاً نمی‌توانستم آنها را باز کنم.

می‌خواستم به دکتر مراجعه کنم یا قرصی تهیه نمایم، امّا نه خود می‌توانستم و نه کسی را داشتم که کمک کند. هرگاه برای تهیه یک قرص بیرون می‌رفتم دستمالی بر چشمان خود بسته، دستم را به دیوار می‌گرفتم و راه می‌رفتم. ضمن آنکه پول هم نداشتم. هرچه داشتم حتی تشک

و لباس‌هایم را فروخته بودم. غربت و بی‌پولی و درد و بدتر از همه، ندانستن تکلیف که در چنین وضعیتی وظیفه چیست و چه باید کرد مرا بیچاره کرده بود.

امّا شاید افرادی که غرق در طبیعت هستند باورشان نیاید که در همان حالی که روی زمین می‌غلتیدم و گاهی سر را روی زمین می‌کشیدم و راه می‌رفتم، قصرهایی از یاقوت و الماس و زبرجد و چیزهای درخشان عجیب و غریبی می‌دیدم که مانند پرده سینما از مقابلم رد می‌شد، لکن درد به حدی بود که اصلاً به آنها اعتنایی نمی‌کردم...

در آن ایام روز به روز شوقم نسبت به کربلای حسینی فزونی می‌گرفت و سوز و گدازم بیشتر می‌شد. کم‌کم ناراحتی‌ها و تب و چشم‌درد برطرف شد، لکن هنوز پولی فراهم نیامده بود...

وقتی وارد کربلا شدم دیدم این کربلا کربلایی نیست که من قبلاً در آن بوده‌ام؛ چنان درهای رحمت برایم باز شده بود که به هیچ وجه نمی‌توان آن را بیان کرد؛ و متوجه شدم که آن سوز و گدازها و فشارها در ایران تا چه اندازه مرا آماده کرده است. از در و دیوار حرم، امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» را مشاهده می‌کردم و خود را مانند کسی می‌دیدم که گویا پادشاهی صاحب‌اقتدار او را نزد معلمی فرستاده تا آماده‌اش ساخته، سپس بازگرداند. هنگامی که وارد حرم مطهر می‌شدم چنان انسی با امام حسین «صَلَوَاتُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ» پیدا می‌کردم که قابل وصف نبود. هر روز حالی فوق‌العاده و فیضی جدید نصیب می‌شد؛ و اینها عنایات عظیمی بود که در واقع، تازه با آنها تربیت ما را آغاز کرده بودند.

ضمناً پیوسته به من گفته می‌شد که حالاتم را برای کسی بازگو ننمایم، لکن چون اطلاعی از این امور نداشتم و با جناب آقای رضوی «رَحْمَةُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهِ» نیز رفاقت صمیمانه داشتم برای ایشان نقل می‌کردم؛ و ایشان گاهی در مورد بعضی از آن حالات می‌فرمود: «این حالی است که پس از سال‌ها جان کندن ممکن است کسی به آن دست یابد.»

این عنایات و الطاف پیوسته شامل حال حقیر بود تا اینکه روزی در حرم مطهر امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به دلم الهام شد که به نجف اشرف خدمت پدر بزرگوارشان أمیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» بروم...

اکنون با آنهمه عنایات و تربیت‌ها و آنهمه الطاف و تجلیات که از ناحیه امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نصیبم شده بود چنین تصوری داشتم که بسیار بالاتر و مهمتر از آنها از ناحیه

أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» لطف خواهد شد و مثلاً با یک استقبال معنوی از طرف آن حضرت روبرو شده و برای همیشه آباد خواهم شد!

امّا برخلاف انتظار همینکه وارد حرم مطهر شدم دیدم اصلاً به من اعتنایی نمی‌کنند، به طوری که گویا نه من آن حضرت را می‌شناسم و نه مولا حقیر را در خاطر مبارک دارند! هرچه التماس و زاری کردم هیچ خبری نمی‌شد و فقط ضریح را می‌دیدم! خیلی عادی و معمولی بالای سر مطهر دو رکعت نماز زیارت خواندم، سپس با خود گفتم: پس این چه حواله‌ای بود؟

در این هنگام گویا کسی از درون به من گفت: «تو می‌گویی: من آمده‌ام! چرا نمی‌گویی که: به گفته چه کسی آمده‌ای؟ باید شفیع بیاوری تا به تو راه بدهند»، لذا عرض کردم: یا أمیرالمؤمنین! من از کربلا آمده‌ام!

همینکه اسم کربلا را به زبان آوردم چنان رحمت بارید و دلم شکست که دیگر نتوانستم خود را کنترل نمایم و سیلاب اشک از چشمانم سرازیر گردید. گویا ضریح هم گریه می‌کرد! بلکه گویی در و دیوار نیز می‌گریست! وضعی شد که الفاظ از بیان آن عاجزند.

در این هنگام گویی دو بطری عرق در مقابلم قرارگرفت و دستی که متعلق به خودم بود از من ظاهر گشت و بلافاصله بطری‌ها را با آن دست برداشته تا آخر سرکشیدم!

در این حال از حرم خارج شدم. بیرون حرم آثار آن حال در من طلوع نمود. آتش عشق و محبت مولا أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» در دلم شعله‌ور گشت و حالت مستی آغاز گردید. حال عجیبی پیدا کردم، به طوری که گاهی بین راه از قدم برداشتن عاجز شده، می‌ایستادم و قاه‌قاه می‌خندیدم و «علی جون، علی جون» می‌گفتم؛ و با اینکه حرکاتم بسیار غیرعادی بود ظاهراً هیچ‌کس متوجه من نمی‌شد.

و این حال در واقع، آغاز تحقق وعده‌ای بود که مولا أمیرالمؤمنین «عَلَيْهِالسَّلَامُ» چندین ماه قبل در خواب ـ در پاسخ حقیر که عرض کردم: من برای کشته شدن حاضرم بیایید مرا خلاص فرمایید ـ به من داده و فرمودند: «فردا شب!»[1]

---

۱. سفینة‌الصادقین / ۱۹۷.

ه: آیت‌اللّه یعقوبی: قبل از ماه مبارک رمضان روزی از جناب آقای انصاری همدانی «قُدِّسَ‌سِرُّهُ» سؤال کردم: در راه خدا به کدامیک از معصومین «عَلَیْهِمُ‌السَّلَامُ» توسل بجویم و از کدامیک از اولیاءِ خدا استمداد بطلبم؟

ایشان فرمود: «به هرکدام که قلب شما بیشتر توجه دارد و علاقه بیشتری نشان می‌دهد توسل جسته و از همان نور کمک بخواهید.»

عرض کردم: بنده به حضرت صدیقه طاهره «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» خیلی علاقه و توجه دارم.

ایشان فرمود: «خیلی خوب است. نماز استغاثه آن حضرت را که محدث قمی «رِضْوَانُ‌اللَّهِ‌تَعَالَی‌عَلَیْهِ» در کتاب «مفاتیح‌الجنان» ذکر کرده و مجموعاً پانصد و ده مرتبه «یَا مَوْلَاتِی یَا فَاطِمَةُ أَغِیثِینِی» دارد در ساعت اول نصف شب بخوانید و از ایشان استمداد نمایید.»

لکن بنده قبل از ماه مبارک به عللی موفق به خواندن آن نماز نشدم و از برکات آن ماه پربرکت، توفیق که بهترین رفیق است شامل حالم گشت و آن را انجام دادم.

در حال سجده با دلی شکسته و پر از توجه و سوز مشغول گفتن: «یَا مَوْلَاتِی یَا فَاطِمَةُ أَغِیثِینِی» بودم که جلو چشمم دستی پیدا شد و با دریل و مته‌ای که با آن آهن را سوراخ می‌کنند در صفحه آهنی منوری که همزمان پیدا شد سوراخ کوچکی ظاهر ساخت. بلافاصله دیدم نوری از آن روزنه به داخل تابید و این عمل سه مرتبه تکرار شد و در نتیجه سه شعاع نور از پشت آن صفحه آهن به داخل تابید. سپس به خود آمده، حالم طبیعی گشت.

هنگامی که این مکاشفه را خدمت استاد عرضه داشتم، فرمود: «سه مرتبه از مراتب معرفت به شما عطا شده است.»

و وقتی از ایشان سؤال کردم که: آیا پاره آهن صورت قلب من بوده است؟ فرمود: «بلی! بعضی از قلوب از آهن هم سخت‌تر است!»

بنده این را به عنوان قساوت قلب تلقی کرده، مدت‌ها از آن ناراحت بودم تا اینکه چند سال بعد معنای آن نکته حل شده، آن را برای خود بشارتی دیدم و خدای را سپاس گفتم.[1]

۵ـ حاج اسماعیل دولابی

---

۱. سفینةالصادقین / ۱۷۴.

حاج اسماعیل دولابی: در ایام جوانی همراه پدرم به نجف اشرف مشرف شده بودم. در آن زمان به شدّت تشنه علوم و معارف دینی بودم و با تمام وجود خواستار این بودم که در نجف بمانم و در حوزه تحصیل کنم، ولی پدرم که مسن بود و جز من پسر دیگری نداشت که بتواند در کارها به او کمک کند، با ماندنم در نجف موافق نبود.

در حرم امیرالمؤمنین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» به حضرت التماس می‌کردم ترتیبی دهند که در نجف بمانم و درس بخوانم و آنقدر سینه‌ام را به ضریح حضرت فشار می‌دادم و می‌مالیدم که موهایش کنده و تمام سینه‌ام زخم شده بود. حالم به گونه‌ای بود که احتمال نمی‌دادم به ایران برگردم. به خودم می‌گفتم: یا در نجف می‌مانم و مشغول تحصیل می‌شوم یا اگر مجبور به بازگشت شوم، همینجا جان می‌دهم و می‌میرم.

با علماءِ نجف هم که مشکلم را در میان گذاشتم تا مجوزی برای ماندن در نجف از آنها بگیرم، به من گفتند که: وظیفه تو این است که رضایت پدرت را تأمین کنی و برای کمک به او به ایران بازگردی، در نتیجه نه التماس‌هایم به حضرت امیر ـ «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» ـ کاری از پیش برد و نه متوسل شدنم به علماء، مرا به خواسته‌ام رساند، تا اینکه با همان حال ملتهب همراه پدرم به کربلا مشرف شدیم.

در حرم حضرت أباعبداللّه «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» در بالا سر ضریح حضرت همه چیز حل شد و هرچه را می‌خواستم، به من عنایت کردند، به طوری که هنگام مراجعت حتّی جلوتر از پدرم و بدون هرگونه ناراحتی به راه افتادم و به ایران بازگشتم.

در ایران اولین کسانی که برای دیدن من به عنوان زائر عتبات به منزل ما آمدند، دو نفر آقا سیّد بودند. آنها را به اتاق راهنمایی کردم و خودم برای آوردن وسایل پذیرایی رفتم.

وقتی داشتم به اتاق برمی‌گشتم، جلوی در اتاق، پرده‌ها کنار رفت و حالت مکاشفه‌ای به من دست داد و در حالی که سفره دستم بود، حدود بیست دقیقه در جای خود ثابت ماندم. دیدم بالای سر ضر یح امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» هستم و به من حالی کردند که: آنچه را می‌خواستی، از حالا به بعد تحویل بگیر. آن دو آقا سیّد هم با یکدیگر صحبت می‌کردند و می‌گفتند: او در حال خلسه است.

از همانجا شروع شد؛ آن اتاق شد بالای سر ضریح حضرت و تا سی سال عزاخانه أباعبداللّه «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بود و اشخاصی که به آنجا می‌آمدند، بی‌آنکه لازم باشد کسی ذکر مصیبت بکند، می‌گریستند. در اثر عنایات حضرت أباعبداللّه «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» کار به گونه‌ای بود که خیلی از بزرگان، مثل مرحوم حاج ملّا آقا جان زنجانی، مرحوم آیت‌اللّه شیخ محمّدتقی بافقی و مرحوم آیت‌اللّه شاه‌آبادی، بدون اینکه من به دنبال آنها بروم و از آنها التماس و درخواست کنم، با علاقه خودشان به آنجا می‌آمدند.

بعد از آن مکاشفه به ترتیب به چهار نفر برخوردم که مرا دست به دست به یکدیگر تحویل دادند. اوّلین فرد آیت‌اللّه سیّد محمّد شریف شیرازی بود. همراه او بودم تا اینکه مرحوم شد. وقتی جنازه او را به حضرت عبدالعظیم «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» بردیم، آیت‌اللّه شیخ محمّدتقی بافقی آمد و بر او نماز خواند. من که دیدم شیخ، هم بر عزیزم نماز خواند و هم از مرحوم شیرازی قشنگ‌تر است، جذب او شدم، به گونه‌ای که حتی همراه جنازه به قم نرفتم.

خانه شیخ را پیدا کردم و از آن پس با شیخ محمّدتقی بافقی مرتبط بودم تا اینکه او هم مرا تحویل آیت‌اللّه شیخ غلامعلی قمی ـ ملقّب به تنوماسی ـ داد، من هم که او را قشنگ‌تر دیدم، از آن پس همراه وی بودم.

در همین ایام با آیت‌اللّه شاه‌آبادی هم آشنا و دوست شدم و با وی نیز ارتباط داشتم تا اینکه بالأخره به نفر چهارم [آیت‌اللّه شیخ محمّدجواد انصاری همدانی] برخوردم که شخص و طریق بود.[۱]

۶ـ آقا سید هاشم حدّاد

الف: یکی از شاگردان آقا سید هاشم حدّاد: برای مرحوم حدّاد در رسیدن به مقام فناء مشکلی پیش آمده بود که با عبور از مراتب اسماء و صفات، در این نقطه توقف داشتند و با توسل به حضرت أبوالفضل «عَلَيْهِ‌السَّلَامُ» از این مسیر عبور کرده و آن فناء برایشان حاصل شده بود.[۲]

---

۱. مصباح‌الهدی / ۱۱.

۲. دلشده / ۶۸.

ب: آقا سید هاشم حدّاد: شخصی در مکاشفه دید امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» مشغول جمع کردن خارهای بیابان است. از ایشان می‌پرسند: «شما چه می‌کنید؟»
می‌فرمایند: «راه سالکان خدا را صاف و هموار می‌کنم.»[1]

۷ـ استاد عبدالقائم شوشتری

استاد شوشتری: در یک روز جمعه به جمکران مشرف شده بودم. نماز امام زمان «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» را داخل مسجد خواندم، سپس در صحن مسجد، در نقطه خلوت، نماز استغاثه را با دعای «سلام اللّه الکامل...» زیر آسمان خواندم و آنگاه به شهر قم مراجعت نموده و بعد از نماز ظهر و عصر و صرف نهار خوابیدم.
در خواب، حضرت مهدی «عَجَّلَ‌اللَّهُ‌تَعَالَی‌فَرَجَهُ‌الشَّرِیفَ» با چهار نفر سید معظّم که در دو طرف ایشان راه می‌رفتند را دیدم. آنها داشتند از روی پل آهنچی، واقع در کنار حرم مطهر حضرت معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَیْهَا» عبور می‌کردند.
یکی از آن چهار نفر را شناختم. ایشان مرحوم آیت‌اللّه سید محمود مجتهد سیستانی بودند که برادر محترم مرجع عالیقدر، آیت‌اللّه العظمی سید علی سیستانی (مقیم نجف اشرف) می‌باشند، من هم با فاصله بیست متر پشت سر ایشان می‌رفتم.
ناگهان حضرت برگشتند.
وقتی چشمم به جمال زیبای ایشان افتاد، با خودم گفتم: چقدر جذاب و بی‌نظیرند.
حضرت به طرف بنده آمدند، من هم خودم را به طرف ایشان رساندم. وقتی به محضرشان شرفیاب شدم با دست راست، با نوک انگشت مبارکشان روی قلبم زدند و فرمودند: «ما را یاد کردی، ما هم تو را یاد کردیم.» همچنین به اینجانب استاد معرفی نمودند.[2]

۸ـ آیت‌اللّه عبدالکریم حق‌شناس

---

۱. دلشده / ۲۶۲.
۲. غم عشق / ۸۶.

آیت‌اللّه حق‌شناس: وقتی چند ماه قبل به مشهد مقدس مشرف شدم، عرض کردم: پروردگارا! این دفعه یک مطلب تازه‌ای از ثامن‌الحجج «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» نصیب من شود.

همین‌که چشمم را روی هم گذاشتم این بیت را خواندند:

رو آر سوی ما که به سوی تو رو کنیم   وز غیر ما به سوی تو رو آورد بلا[1]

۹ـ آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی

آیت‌اللّه محمدعلی اراکی: در دو فرسخی اراک امامزاده‌ای است به نام سید محمّد عابد که از اولاد بلافصل و یا از احفاد[2] حضرت موسی بن جعفر «عَلَیْهِمَاالسَّلَامُ» می‌باشد. که بدن آن امامزاده هنوز هم تازه است.

این امامزاده خیلی باکرامت است، به طوری که وقتی مرحوم آخوند ملاّ فتحعلی سلطان آبادی در اراک بوده‌اند، پیاده به زیارت این امامزاده بزرگوار می‌رفته‌اند. و گفته می‌شود: «هرچه هم ایشان داشته‌اند، از الطاف آن بزرگوار بوده است.»

ایشان وقتی در عراق اقامت داشته‌اند، به بعضی از زوار امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» که به ایران برمی‌گشتند، شرط و قرارمی‌کرده‌اند که: «شما در اراک از طرف من به زیارت امامزاده سید محمّد عابد بروید، من هم در اینجا از طرف شما به زیارت امام حسین «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ» می‌روم.»[3]

---

۱. زملک تا ملکوت، دفتر دوم / ۱۱۴.

۲. نوه، نبیره.

۳. روزنه‌هایی از عالم غیب / ۱۰۰.

فهرست منابع

قرآن کریم

احیاء علوم‌الدین، غزالی، محمد بن محمد / ترجمه از خوارزمی، مویدالدین محمد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۶ ه. ش، ۴ ج.

اخلاق ایزدی، ایزدی، عباس، اجر، قم، ۱۳۸۴ ش، ۱ ج.

الأخلاق، شبر، عبدالله / مترجم: جباران، محمدرضا، موسسه انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ ج.

أسرارالتوحید فی مقامات أبی سعید، محمد بن منور، الیاس میرزا بوراغانسکی، سن پطرز بورگ، ۱۸۹۹ م، ۱ ج.

أسرارالشهود فی معرفةالحق المعبود، اسیری لاهیجی، محمد، بی‌نا، بی‌تا، براساس نسخه خطی ۸۶۹۴۲ کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱ ج.

اسرارالصلوة، ملکی تبریزی، جواد / ترجمه از: رجب‌زاده، رضا، پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ۱ ج.

اسوه عارفان به ضمیمه جمال آفتاب، حسن‌زاده، صادق / طیّار مراغی، محمود، اندیشه هادی، قم، ۱۳۹۱ ش، ۱ ج.

اشارات ایمانیه، اصفهانی (آقا نجفی)، محمدتقی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۸، ۱ ج.

الاعمال الصوفية، محمد بن عبدالجبار بن الحسن النفّری، منشورات‌الجمل، بغداد، ۲۰۰۷ م، ۱ ج.

اقبال‌الاعمال، سید بن طاوس، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۹ ق، ۲ ج.

الامالی، شیخ صدوق، کتابچی، تهران، ۱۳۷۶ ش، ۱ ج.

الامالی، شیخ مفید، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ ق، ۱ ج.

الإمام الجنید سیدالطائفتین، احمد فرید المزیدی، دارالکتب العلمية، بیروت۷ ۱۴۲۷ ق، ۱ ج.

امام به روایت دانشوران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، عروج، تهران، ۱۳۹۲ ش، ۱ ج.

انسان در عرف عرفان، حسن‌زاده آملی، حسن، سروش، تهران، ۱۳۷۸، ۱ ج.

انوارالملکوت، تهرانی، سید محمدحسین، مکتب وحی، قم، ۱۴۲۹ ق، ۲ ج.

آداب‌الصلاة، امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۸ ش، ۱ ج.

آسمانی، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشوس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشوس، تهران، ۱۳۸۸ ش، ۱ ج.

آشنای حق (شرح احوال و اندیشه‌های آقا محمد بیدآبادی)، صدرایی خویی، علی، انتشارات خویی، قم، ۱۳۹۱ ش، ۱ ج.

آغاز و انجام، خواجه نصیرالدین طوسی، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۷۴، ۱ ج.

آفتاب خوبان، صداقت، سید علی‌اکبر، نشر میم، قم، ۱۳۸۱ ش، ۱ ج.

آن مرد آسمانی (خاطره‌هایی از زندگی فیلسوف بزرگ شرق، آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی (ره))، نظری، مرتضی، دفتر نشر فرهنگ، تهران، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.

آیت بصیرت (دیدار با ابرار، حاج آقا رضا بهاءالدینی)، شفیعی، سید حسن، قدس، ۱۳۷۵ ش، ۱ ج.

آیت‌الحق، ج ۱، قاضی، سید محمدحسن / مترجم: قاضی‌نیا، سید محمدعلی، حکمت سینا (بصیرت) و حکمت، ۱۳۸۹ ش.
آینه حسن، میرشکاری، اصغر / بصیرت منش، حمید، عروج، تهران، ۱۳۹۲ ش، ۱ ج.
آیین رستگاری (مصاحبات علّامه سید محمدحسین تهرانی در رابطه با سیر و سلوک إلی‌اللّه)، مکتب وحی، تهران، ۱۴۳۴ ق، ۱ ج.
بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، دار إحیاءالتراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ۱۱۱ ج.
بر بال خاطرات، محمدی ری‌شهری، محمد، مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث، قم، ۱۳۹۸ ش، ۱ ج.
بررسی‌های اسلامی، طباطبایی، محمدحسین، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۸ ش، ۲ ج.
برگی از دفتر آفتاب، باقی‌زاده، رضا، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی مشهور، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.
بصائرالدرجات فی فضائل آل محمّد صلّی الله علیهم، صفار، محمد بن حسن، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ ج.
به سوی محبوب، ساعی، سید مهدی، انتشارات شفق، قم، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.
بهترین کاسب قرن، عابد نهاوندی، علی، نشر سبحان، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
بهجت عارفان در حدیث دیگران، باقی‌زاده، رضا، انتشارات زائر، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.
پا به پای آفتاب، ستوده، امیررضا، پنجره، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۶ ج.
پاسداران حریم عشق، سعادت‌پرور، علی، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۸ ش، ۱۰ ج.
پایگاه اطلاع رسانی استاد حسن رمضانی.
پرتویی از خورشید، رودسری، حسین، عروج، تهران، ۱۳۹۴ ش، ۱ ج.
پرسش‌های شما و پاسخ‌های آیت‌اللّه بهجت ج ۲، کمری‌زاده، محسن، آخرین وصی، قم، چاپ پانزدهم، ۱ ج.
پندنامه سعادت، سعادت‌پرور، علی، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت‌الله سعادت‌پرور، قم، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
تازیانه سلوک، حسن‌زاده آملی، حسن / تقوی، محمدناصر، فکر برتر، تهران، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.
تحف‌العقول، حرانی، حسن بن شعبه، جامعه مدرسین قم، قم، ۱۴۰۴ ق، ۱ ج.
تذکرةالأولیاء، عطار نیشابوری، محمد بن ابراهیم، مطبعه لیدن، لیدن، ۱۹۰۵ م، ۲ ج.
تذکرةالسالکین، صدرایی خویی، علی، انتشارات خویی، قم، ۱۳۹۰ ش، ج ۱.
تذکرةالمتقین کتابی شریف و کامل در آداب سلوک به سوی خدا، بهاری همدانی، محمد، نور فاطمه، تهران، ۱۳۶۱ ه. ش، ۱ ج.
تذکرةالمتقین، بهاری همدانی، محمد، انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۷۸، ۱ ج.
ترجمه تفسیر المیزان، طباطبایی، سید محمدحسین / مترجم: موسوی همدانی، سید محمدباقر، جامعه مدرسین، قم، ۲۰ ج.
ترجمه وسائل‌الشیعة (کتاب جهادالنفس)، حر عاملی، محمد بن حسن، ناس، تهران، ۱۳۶۴ ش، ۱ ج.
تسعة کتب فی اصول‌التصوف و الزهد، ابو عبدالرحمن محمد بن سلمی، الناشر للطباعه و النشر و التوزیع و الاعلان، ۱۴۱۴ ق، ۱ ج.

تفسیر عرائس‌البیان فی حقائق‌القرآن، بقلی شیرازی، روزبهان، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۲۰۰۸ م، ۳ ج.
تقریرات فلسفه امام خمینی، خمینی، روح‌الله / محرر: موسوی اردبیلی، عبدالغنی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۱ ش، ۳ ج.
تمهیدات، عین‌القضات همدانی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱، ۱ ج.
تندیس اخلاص، محمدی ری‌شهری، محمد، انتشارات دارالحدیث، ۱۳۷۶ ش، ۱ ج.
تندیس عشق، احمدی جلفایی، حمید، انتشارات منشور وحی، قم، ۱۳۸۶ ش، ۱ ج.
توحید علمی و عینی، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۲۸ ق، ۱ ج.
التوحید، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۹۸ ق، ۱ج.
ثمرات‌الحیات ج ۱، سعادت‌پرور، علی، آفتاب فطرت، قم، ۱۳۹۹ ش، ۱ ج.
جامع‌الاخبار، شعیری، تاج‌الدین محمد بن محمد، حیدریه، نجف، ۱ ج.
جرعه‌های جان‌بخش، گلی زواره، غلامرضا، موسسه فرهنگی ـ انتشاراتی حضور، قم، ۱۳۷۷ ش، ۱ ج.
جمال‌السالکین، هاشمی گلپایگانی، سید محمدصالح، بینش مطهر، تهران، ۱۳۹۹ ش، ۲ ج.
جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۳ ش، ۱ ج.
حالة أهل‌الحقیقة مع الله تعالی، احمد بن علی رفاعی کبیر، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۵ ق، ۱ ج.
حدیث دلتنگی، شمس‌الدین، سید مهدی، مؤسسه توسعه فرهنگ قرآنی، قم، ۱۳۹۰ ش، ۱ ج.
حدیقةالحقیقة و شریعةالطریقة، سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳، ۱ ج.
حسن دل، بیدآبادی، محمد بن محمد رفیع، نهاوندی، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
الحیاة، حکیمی، محمدرضا و حکیمی، محمد و حکیمی، علی / ترجمه: آرام، احمد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
خاطرات جناب شیخ، حسین‌پور، رضا، انتشارات نور نرگس، تهران، ۱۳۸۴ ش، ۱ ج.
خرمن معرفت، موسوی مطلق، سید عباس، هنارس، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ ج.
الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی / مترجم: فهری زنجانی، احمد، علمیه اسلامیه، تهران، بی‌تا، ۲ ج.
الخصال، ابن بابویه، محمد بن علی، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۲ ش، ۲ ج.
داستان‌های شگفت، دستغیب، سید عبدالحسین، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۲ ش، ۱ ج.
در آسمان معرفت، حسن‌زاده آملی، حسن، انتشارات تشیع، قم، ۱۳۷۵ ش، ۱ ج.
در جستجوی استاد، حسن‌زاده، صادق، انتشارت آل علی ع، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
در حریم وصال، صوفی نیارکی، تقی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲ ش، ۱ ج.
در سایه آفتاب، رحیمیان، محمدحسن، موسسه پاسدار اسلام، قم، ۱۳۷۱ ش، ۱ ج.
در کوچه عشق، حسینی، سید صادق / نعمتی، حسین، مهر خوبان، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
در کوی بی‌نشان‌ها، کرمی‌نژاد، مصطفی، نهاوندی، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.
در محضر آقا نجفی، قاسمی، رحیم، مجمع ذخایر اسلامی، قم، ۱۳۹۴ ش، ۲ ج.
در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت ج ۱، رخ‌شاد، محمدحسین، موسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۲ ش، ۱ ج.

در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت ج ۲، رخ‌شاد، محمدحسین، موسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ ج.
در محضر آیت‌اللّه العظمی بهجت ج ۳، رخ‌شاد، محمدحسین، موسسه فرهنگی سماء، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ ج.
در محضر علّامه طباطبایی قدس سره، رخشاد، محمدحسین، نهاوندی، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
در محضر لاهوتیان ج ۱، مجاهدی، محمدعلی، انتشارات مستجار، تهران، ۱۳۹۴ ش، ۱ ج.
در محضر لاهوتیان ج ۲، مجاهدی، محمدعلی، انتشارات مستجار، تهران، ۱۳۹۵ ش، ۱ ج.
دروس معرفت نفس، حسن‌زاده آملی، حسن، الف لام میم، قم، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
دریای عرفان، هاشمیان، هادی، مؤسسه فرهنگی طه، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.
دلشده، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۱ ج.
دو رساله مثل و مثال، حسن‌زاده آملی، حسن، نثر طوبی، تهران، ۱۳۸۲، ۱ ج.
دیوان اشعار، حسن‌زاده آملی، حسن، الف. لام. میم، قم، ۱۳۹۷ ش، ۱ ج.
دیوان حافظ، حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، زوار، تهران، ۱۳۸۵، ۱ ج.
دیوان رباعیات اوحدالدین کرمانی، اوحدالدین کرمانی، سروش، تهران، ۱۳۶۶، ۱ ج.
دیوان رضی‌الدین آرتیمانی، آرتیمانی، رضی‌الدین، خیام، تهران، بی‌تا، ۱ ج.
دیوان صغیر اصفهانی، صغیر اصفهانی، محمدحسین، صغیر، اصفهان، ۱۳۷۰، ۱ ج.
دیوان فیض کاشانی، فیض کاشانی، ملا محسن، اسوه، قم، ۱۳۸۱، ۱ ج.
دیوان کامل شمس مغربی، تبریزی مغربی، شمس‌الدین محمد، زوار، تهران، ۱۳۵۸، ۱ ج.
دیوان کبیر شمس، بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، طلایه، تهران، ۱۳۸۴، ۱ ج.
راز دل، سعادت‌پرور، علی، احیاء کتاب، تهران، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.
راز ربانی (اسرارالوحی سبحانی)، عزیزالدین نسفی یا سید علی همدانی، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۸، ۱ ج.
راه روشن (ترجمه کتاب المحجة البيضاء فی تهذيب‌الإحياء، اثر فیض کاشانی، محمد)، عارف، محمدصادق، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۲ ش، ۸ ج.
رساله سه اصل، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰ ش، ۱ ج.
رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، بحرالعلوم، سید محمدمهدی، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۱۸ ق، ۱ ج.
رساله لب‌اللباب در سیر و سلوک اولی‌الألباب، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۱۷ ق، ۱ ج.
رساله لقاءالله، ملکی تبریزی، جواد، آل علی علیه‌السلام، قم، ۱۳۸۵، ۱ ج.
رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور، حسن‌زاده آملی، حسن، تشیع، قم، ۱۳۷۱ ش، ۱ ج.
رسائل جنید، ابوالقاسم جنید بن محمد نهاوندی بغدادی، دار اقرأ للطباعه و النشر و التوزيع، دمشق، ۱۴۲۵ ق، ۱ ج.
رسائل شیخ اشراق، سهروردی، شهاب‌الدین، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ۴ ج.
رسائل عرفانی، سعادت‌پرور، علی، تشیع، قم، ۱۳۹۰ ش، ۱ ج.

رسائل فارسی ادهم خلخالی، ادهم عزلتی خلخالی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۱، ۱ ج.
رشحات عین‌الحیاة، حسین بن علی کاشفی، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، ۱۳۵۶، ۲ ج.
رشحات‌البحار، شاه‌آبادی، محمدعلی / زاهد ویسی، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۱ ج.
رند عالم‌سوز، هوشنگی (کاظمی)، مجید، موسسه فرهنگی انتشاراتی طوبای محبت، قم، ۱۳۹۵ ش، ۱ ج.
روح مجرد، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۲۰ ق، ۱ ج.
روح و ریحان، صداقت، سید علی‌اکبر، بخشایش، قم، ۱۳۸۲ ش، ۱ ج.
روح‌الأرواح فی شرح أسماء‌الملک الفتاح، سمعانی، احمد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴، ۱ ج.
روزنه‌هایی از عالم غیب، خرازی، محسن، مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ ج.
روضة‌الحبور و معدن‌السرور فی مناقب‌الجنید البغدادی و أبی یزید طیفور، محمد بن احمد أطعانی بسطامی، دارة‌الکرز للنشر و التوزیع، قاهرة، ۲۰۰۴ م، ۱ ج.
روضة‌المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، قم، ۱۴۰۶ ق، ۱۴ ج.
رهنمای سلوک، حق‌شناس، عبدالکریم، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ ج.
ز مهر افروخته، تهرانی، علی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۹ ش، ۱ ج.
زمزم عرفان، محمدی ری‌شهری، محمد، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ ج.
زملک تا ملکوت، حق‌شناس، عبدالکریم، قم، ۱۳۸۵ ش، ۳ ج.
الزهد، اهوازی، حسین بن سعید، المطبعة العلمیة، قم، ۱۴۰۲ ق، ۱ ج.
سایت استاد کریم محمودحقیقی.
سایت جدید آیت‌اللّه بهجت ⟵ https://bahjat.ir
سایت قدیم آیت‌اللّه بهجت.
ستارگان حرم (اختران حریم معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا») شماره ۳، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، انتشارات زائر، قم، ۱۳۷۷ ش، ۱ ج.
ستارگان حرم (اختران حریم معصومه «سَلَامُ‌اللَّهِ‌عَلَيْهَا») شماره ۳۳، گروهی از نویسندگان ماهنامه کوثر، انتشارات زائر، قم، ۱ ج.
سرالاسراء، سعادت‌پرور، علی / ترجمه از: سید محمدجواد وزیری‌فرد، احیاء‌التراث، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۴ ج.
سرّالأسرار و مظهرالأنوار فیما یحتاج إلیه الأبرار، عبدالقادر گیلانی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۸ ق، ۱ ج.
سرالصلاة، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.
سرالفتوح ناظر بر پرواز روح، تهرانی، سید محمدحسین، مکتب وحی، تهران، ۱۴۳۳ ق، ۱ ج.
سفینة‌الصادقین، یعقوبی قائنی، سید حسین، فقه، قم، ۱۳۹۳ ش، ۱ ج.
سلوک معنوی، اسدی، اکبر، انتشارات پارسیان، قم، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.
سوخته، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، تهران، ۱۳۹۲ ش، ۱ ج.

سیره آفتاب، خمینی، روح‌الله، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۹ ش، ۱ ج.

سیره علمی و عملی علّامه سید محمدحسین طباطبایی، اردشیری لاجیمی، حسن، دفتر عقل، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ ج.

سیری در آفاق، حیدری کاشانی، حسین، اعتماد، قم، ۱۳۷۹ ش، ۱ ج.

شذرات‌المعارف، شاه‌آبادی، محمدعلی، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.

شرح بر صد کلمه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، میثم بن علی بن میثم، بحرانی / مترجم: صاحبی، عبدالعلی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۵ ش، ۱ ج.

شرح چهل حدیث (اربعین حدیث)، امام خمینی، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، قم، ۱۳۸۷ ش، ۱ ج.

شرح شطحیات، روزبهان بقلی شیرازی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۴، ۱ ج.

شرح فقراتی از دعای أبوحمزه ثمالی، تهرانی، سید محمدحسین، مکتب وحی، تهران، ۲ ج.

شرح نهج‌البلاغه، ابن أبی‌الحدید، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نحفی، قم، ۱۴۰۴ق، ۲۰ ج.

شرح‌التعرف لمذهب‌التصوف، ج ۳ و ۴، مستملی بخاری، اسماعیل، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۵، ۲ ج.

الشواهد الربوبیة، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم / مترجم: مصلح، جواد، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.

شیدا، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، تهران، ۱۳۸۶ ش، ۱ ج.

شیعه (مصاحبات علامه طباطبایی با هانری کربن)، طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۲۴ ق، ۱ ج.

صحبت جانان، صداقت، سید علی‌اکبر، مطبوعات دینی، قم، ۱۳۸۲ ش، ۱ ج.

صحیفه امام، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۸۹ ش، ۲۲ ج.

صراط سلوک، محیطی، علی، انتشارات آل علی «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، قم، ۱۳۸۱ ش، ۱ ج.

صفای صافی (فرازهایی از زندگانی مرحوم شیخ حسن صافی اصفهانی)، قربانیان ، رضا ، خاتم‌الانبیاء، اصفهان، ۱۳۸۸، ۱ ج.

طبیب دل‌ها، حسن‌زاده، صادق، اندیشه هادی، قم، ۱۳۹۴ ش، ۱ ج.

طریق عرفان (ترجمه و شرح رسالة‌الولایة)، طباطبایی، سید محمدحسین / شارح و مترجم: نامعلوم، بخشایش، قم، ۱۳۸۱ ش، ۱ ج.

عارف کامل، معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه‌آبادی، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت، تهران، ۱۳۸۰ ش، ۱ ج.

العبد، هیأت تحریریه موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، انتشارات موسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس تهران، ۱۳۹۲ ش، ۱ ج.

عدة‌الداعی و نجاح‌الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد، دارالکتب الإسلامی، ۱۴۰۷ ق، ۱ ج.

عرفان و عارف‌نمایان (ترجمه کسر اصنام‌الجاهلیة)، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم / بیدارفر، محسن، الزهرا (س)، تهران، ۱۳۷۱، ۱ ج.

عطش، هیأت تحریریه مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس‌الشموس، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
عیون مسائل‌النفس و سرح‌العیون فی شرح‌العیون، حسن‌زاده آملی، حسن، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۵، ۱ ج.
عیون‌المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، مکتبة‌الداوری، قم، چاپ اول، ۱ ج.
غررالحکم و دررالکلم، تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، دارالکتاب الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق، ۱ ج.
غم عشق، شوشتری، عبدالقائم، طوبای محبت، قم، ۱۳۸۸ ش، ۱ ج.
غیث‌المواهب العلیة فی شرح‌الحکم العطائیة، ابو عبدالله محمد نفزی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۸ ق، ۱ ج.
الفتح الربانی و الفیض الرحمانی، عبدالقادر گیلانی، مکتبة‌الثقافة الدینیة، قاهرة، ۱۴۲۶ ق، ۱ ج.
فریادگر توحید، دفتر انتشارات انصاری، انتشارات انصاری، تهران، ۱۳۸۹ ش، ۱ ج.
فوائح‌الجمال و فواتح‌الجلال، نجم‌الدین کبری / ترجمه از ساعدی خراسانی، محمدباقر، انتشارات مروی، تهران، ۱۳۶۸، ۱ ج.
قوت‌القلوب فی معاملة‌المحبوب، مکی، ابو طالب، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ ق، ۲ ج.
کاشف‌الأسرار، طالقانی، نظرعلی، رسا، تهران، ۱۳۷۳ ش، ۲ ج.
کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، دارالحدیث، قم، ۱۴۲۹ ق، ۱۵ ج.
کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ ق، ۸ ج.
کشف‌الغمّه، اربلی، علی بن عیسی، مکتبة بنی هاشمی، تبریز، ۱۳۸۱ ق، ۲ ج.
کشکول، شیخ بهایی، محمد بن حسین / مترجمان: مردوخی، اثیم سنندجی، بدراوی، زین‌العابدینی، صبح پیروزی، قم، ۱۳۸۸ ش، ۲ ج.
کلیات عراقی، عراقی، فخرالدین، انتشارات سنائی، تهران، ۱۳۶۳، ۱ ج.
الکواکب الدریة فی تراجم‌السادة الصوفیة، محمد عبدالرؤوف مناوی، دارالصادر، بیروت، ۱۹۹۹ م، ۵ ج.
الکوکب الدری فی مناقب ذی‌النون المصری، محیی‌الدین بن عربی، المکتبة الازهریة، مصر، ۲۰۰۶ م، ۱ ج.
کیمیای محبت، محمدی ری‌شهری، محمد، دارالحدیث، قم، ۱۳۸۳ ش، ۱ ج.
کیهان فرهنگی (شماره ۲۰۳)، مؤسسه کیهان، تهران، شهریور ۱۳۸۲.
کیهان فرهنگی (شماره ۲۰۶)، مؤسسه کیهان، تهران، آذر ۱۳۸۲.
گوهرهای حکیمانه، عاصمی، مهدی، انتشارات خادم‌الرضا «عَلَیْهِ‌السَّلَامُ»، قم، ۱۳۸۴ ش، ۱ ج.
لطف حق، محمودحقیقی، کریم، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا، ۱ ج.
اللّه‌شناسی/تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۲۶ ق، ۳ ج.
متن بیانات اخلاقی، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، مکتب وحی، تهران، ۱ ج.
مثنوی معنوی، بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۳، ۱ ج.
مجله خُلُق (شماره ۲۲)، مؤسسه فرهنگی دارالهدی، قم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۰ ش.
مجله خُلُق (شماره ۲۶)، مؤسسه فرهنگی دارالهدی، قم، آذر و دی ۱۳۹۰ ش.
مجله مبلغان (شماره ۴۹)، اداره کل فرهنگ، هنر و رسانه حوزه‌های علمیه، قم، دی و بهمن ۱۳۸۲ ش.

مجموعه آثار آقا محمدرضا قمشه‌ای، ناجی اصفهانی، حامد / بهرامی قصرچمی، خلیل، کانون پژوهش، اصفهان، ۱۳۷۸، ۱ ج.

مجموعه رسائل فیض، فیض کاشانی، ملا محسن، مدرسه عالی شهید مطهری، تهران، ۱۳۸۷، ۴ ج.

مجموعه مصنفات شیخ اشراق، سهروردی، یحیی بن حبش، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران، ۱۳۷۲ ش، ۴ ج.

مجموعه مقالات برگزیده کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، کنگره بزرگداشت آیت‌اللّه حاج سید علی آقا قاضی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان آذربایجان شرقی، تبریز، ۱۳۹۱ ش، ۲ ج.

مجموعه مقالات، حسن‌زاده آملی، حسن، دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۷۶، ۱ ج.

مجموعه ورّام، ورّام بن أبی فراس، انتشارات مکتبةالفقیة، قم، ۱۴۱۰ ق، ۲ جلد در یک مجلّد.

محیی‌الدین بن عربی چهره برجسته عرفان اسلامی، جهانگیری، محسن، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۵، ۱ ج.

المراقبات، ملکی تبریزی، جواد/ ترجمه از: محدث، ابراهیم، نشر اخلاق، قم، ۱۳۸۰، ۱ ج.

المزار الکبیر، ابن مشهدی، محمد بن جعفر، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۹ ق، ۱ ج.

مژده دلدار، صداقت، سید علی‌اکبر، بکا (ایده برتر)، قم، ۱۳۹۰ ش، ۱ ج.

مُسکّن‌الفؤاد عند فقدالأحبّة و الأولاد، شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، بصیرتی، قم، بی‌تا، ۱ ج.

مشرب‌الأرواح، روزبهان بقلی شیرازی، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۶ ق، ۱ ج.

المصباح، کفعمی، ابراهیم بن علی، انتشارات دارالرضی، قم، ۱۴۰۵ ق، ۱ ج.

مصباح‌الشریعه، جعفر بن محمد الصادق ، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۰ ق، ۱ ج.

مصباح‌الهدی در نگرش و روش عرفانی اهل محبّت و ولاء، طیّب، مهدی، سفینه، ۱۳۹۲ ش، ۱ ج.

مصیبت‌نامه، عطار نیشابوری، فریدالدین، کتابخانه مرکزی، تهران، ۱۳۵۴ ق، ۱ ج.

مطلع انوار، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، مکتب وحی، تهران، ۱۳۸۹ ق، ۱۳ ج.

معادشناسی، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، نور ملکوت قرآن، مشهد مقدس، ۱۴۲۳ ق، ۱۰ ج.

معراج‌السعادة، نراقی، احمد بن محمدمهدی، موسسه انتشارات هجرت، قم، ۱۳۷۸ ش، ۱ ج.

مفتاح‌الهدایة و مصباح‌العنایة، محمود بن عثمان، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۰، ۱ ج.

مکاتیب عبدالله قطب، عبدالله قطب بن محیی، انتشارات قائم آل محمد، قم، ۱۳۸۴، ۱ ج.

مکارم‌الأخلاق، طبرسی، حسن بن فضل، شریف رضی، قم، ۱۴۱۲ ق، ۱ ج.

ممدالهمم در شرح فصوص‌الحکم، حسن‌زاده آملی، حسن، وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۷۸، ۱ ج.

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۳ ق، ۴ ج.

مناجات‌نامه، انصاری، خواجه عبدالله، انتشارات خدمات فرهنگی کرمان، کرمان، ۱۳۸۲، ۱ ج.

مناقب آل أبی طالب، مازندرانی، محمد بن شهر آشوب، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ۱۳۷۹ق، ۴ج.

مناهج أنوارالمعرفة فی شرح مصباح‌الشریعة، ابوالقاسم راز شیرازی، خانقاه احمدی، تهران، ۱۳۶۳، ۲ ج.

منطق‌الطیر، عطار نیشابوری، فریدالدین، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۳، ۱ ج.

منظرالأولیاء، محمدکاظم بن محمد تبریزی (اسرار علی‌شاه)، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شواری اسلامی، تهران، ۱۳۸۸، ۱ ج.
مهج‌الدعوات، سید بن طاوس، دارالذخائر، قم، ۱۴۱۱ ق، ۱ ج.
مهر تابان، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۲۳ ق، ۱ ج.
میل معشوقان، صداقت، سید علی‌اکبر، ایده برتر، تهران، ۱۳۹۰ ش، ۱ ج.
میناگر دل، صداقت، سید علی‌اکبر، نشر دیوان، قم، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
نامه کنگره بزرگداشت فقیه متأله آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، کنگره بزرگداشت فقیه متأله آیت‌اللّه سید علی آقا قاضی، تبریز، ۱۳۹۱ ش، ۲ ج.
نامه‌ها برنامه‌ها، حسن‌زاده آملی، حسن، الف لام میم، قم، ۱۳۸۶ ش، ۱ ج.
نخستین زنان صوفی، سلمی، محمد بن حسین / حسینی، مریم، نشر علم، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
نردبان آسمان، اسدی، اکبر، قدس، قم، ۱۳۷۶ ش، ۱ ج.
نزهة‌الأحباب، عطار نیشابوری، فریدالدین، بی‌نا، بی‌جا، ۱۳۱۲ ش، ۱ ج.
نشان از بی نشان‌ها ج ۲ (شرح حال و کرامات و مقالات و طریقه سیر و سلوک عرفانی... شیخ حسنعلی اصفهانی)، مقدادی اصفهانی، علی، انتشارات جمهوری، تهران، ۱۳۷۳ ش.
نصوص‌الحکم بر فصوص‌الحکم، حسن‌زاده آملی، حسن، رجاء، تهران، ۱۳۷۵، ۱ ج.
نفحات‌الأنس، جامی، عبدالرحمن، مطبعة لیسی، کلکته، ۱ ج.
نکته‌های ناب، باقی‌زاده، رضا، کمال اندیشه، تهران، ۱۳۸۵ ش، ۱ ج.
نور مجرد ج ۲ و ۱، تهرانی، سید محمدصادق، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۳۳ ق، ۲ ج.
نور مجرد ج ۳، تهرانی، سید محمدصادق، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۳۸ ق، ۱ ج.
نور ملکوت قرآن، تهرانی، علّامه سید محمدحسین، علّامه طباطبایی، مشهد مقدس، ۱۴۲۷ ق، ۴ ج.
نهج‌البلاغة، شریف الرضی، محمد بن حسین (صبحی صالح)، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق، ۱ ج.
وسائل‌الشیعة، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام، قم، ۱۴۰۹ ق، ۳۰ ج.
وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، تهرانی، سید محمدحسین، مشهد مقدس، ۱ ج.
هزار و یک کلمه، حسن‌زاده آملی، حسن، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱ ش، ۶ ج.
هزار و یک نکته، حسن‌زاده آملی، حسن، رجاء، تهران، ۱۳۶۵ ش، ۱ ج.
الهی‌نامه، حسن‌زاده آملی، حسن، رجاء، ۱۳۶۴، ۱ ج.
الهی‌نامه، عطار نیشابوری، فریدالدین، کتاب‌فروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۵۵ ق، ۱ ج.
یادنامه مفسر کبیر استاد علّامه طباطبایی، جمعی از نویسندگان، شفق، قم، ۱۳۶۱ ش، ۱ ج.
یادواره شهید حضرت آیت‌اللّه حاج سید عبدالحسین دستغیب شیرازی، دستغیب، سید محمدهاشم، کانون تربیت، شیراز، ۱۳۶۳ ش، ۱ ج.